

جَعْلَتْ مُنْهَى الْأَنْوَارِ

فِي امامة الائمة الطهار

كتوري حامد حسين بن محمد قلي

١٢ جلد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

عقبات الانوار فى امامه الائمه الاطهار

نویسنده:

میر حامد حسین الموسوی الکھنؤی النیشابوری

ناشر چاپی:

جماعه المدرسین فى الحوزه العميّه بقم موسسه النشر الاسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الاطھار جلد دوازدهم
۱۳	مشخصات کتاب
۱۳	معرفی مؤلف
۱۳	زندگینامه مؤلف
۱۷	کتابخانه ناصریه
۱۷	اشارة
۱۷	کتاب تحفه اثنا عشریه
۱۷	معرفی کتاب تحفه
۱۹	ردیه های تحفه
۲۱	معرفی کتاب عقبات الأئوار
۲۱	اشارة
۲۱	۱- موضوع و نسخه شناسی
۲۳	۲- چگونگی بحث و سبک استدلال
۲۴	۳- قدرت علمی
۲۴	۴- رعایت آداب مناظره و قواعد بحث
۲۵	۵- شیوه رد کردن
۲۷	بعاد مختلف عقبات
۲۷	۱- بعد علمی
۲۷	۲- بعد اجتماعی
۲۷	۳- بعد دینی
۲۸	۴- بعد اخلاق
۲۸	۵- بعد اقتدا

۲۹	- تقریظات عبقات
۳۰	- جلد دوازدهم
۳۱	- حدیث ولایت
۳۲	- مقدمه
۳۳	- بیان شناعت انکار فضائل جناب امیر مؤمنان علیه السلام
۴۵	- اسامی ناقلين حدیث ولایت
۴۶	- صد وجه در انبات حدیث ولایت و رد ابطال آن
۴۷	- اشاره
۴۸	- ۱- أبو داود طیالسی
۵۶	- ۲- ذکر مزی
۶۲	- ۳- توثيق رجال سند ابو داود طیالسی
۶۶	- ۴- مدح ابن حزم روایت أبو داود طیالسی را
۶۸	- ۵- ذکر مخاطب مسنند أبو داود طیالسی را
۶۸	- ۶- ابن عبد البر
۷۱	- ۷- ابن أبي شیبه
۷۷	- ۸- سکوت سبوطی بر تصحیح ابن أبي شیبه
۷۸	- ۹- احتجاج به ایراد سبوطی حدیث ولایت را در ساله قول جلی
۷۸	- ۱۰- تصحیح سبوطی
۷۹	- ۱۱- علی متقی
۷۹	- ۱۲- تصحیح میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی سند ابن أبي شیبه را در مفتاح النجا
۷۹	- ۱۳- تصحیح میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی سند ابن أبي شیبه را در تحفه المحبین
۷۹	- ۱۴- قاضی سناء اللہ
۷۹	- ۱۵- ذکر مصنف ابن ابی شیبه، تمجید شاه صاحب از ابن ابی شیبه
۸۰	- ۱۶- احمد بن حنبل شیبانی

- ۸۵- ۱۷- احمد بن حنبل شبیانی دلالت را از بریده
- ۸۶- ۱۸- احمد بن حنبل شبیانی در مسند خود از ابن عباس -
- ۸۷- ۱۹- احتجاج باینکه مجرد روایت احمد حدیثی را در مسند موجب اعتماد و اعتبار آنست .
- ۱۰۲- ۲۰- ترمذی
- ۱۰۳- ۲۱- توثیق سند روایت ترمذی
- ۱۰۴- ۲۲- نسائی در خصائص
- ۱۰۶- ۲۳- حسن بن سفیان بالوزی
- ۱۰۸- ۲۴- أبو یعلی -
- ۱۱۲- ۲۵- ابن جریر طبری
- ۱۲۳- ۲۶- خیشمه بن سلیمان
- ۱۲۴- ۲۷- ابن حبان -
- ۱۲۹- ۲۸- سلیمان بن احمد طبرانی
- ۱۲۹- ۲۹- روایت حاکم از عمران
- ۱۳۰- ۳۰- حاکم از ابن عباس
- ۱۳۱- ۳۱- ابن مردویه
- ۱۳۲- ۳۲- أبو نعیم اصفهانی
- ۱۳۳- ۳۳- احمد ابین حسین بیهقی
- ۱۳۵- ۳۴- راغب اصفهانی
- ۱۳۷- ۳۵- خطیب بغدادی
- ۱۳۹- ۳۶- أبو سعید سجستانی
- ۱۴۰- ۳۷- ابن المغازلی
- ۱۴۱- ۳۸- شیرویه دیلمی
- ۱۴۶- ۳۹- نطنزی
- ۱۴۶- ۴۰- شهر دار دیلمی

- ۱۴۹- ۴۱- أخطب خوارزم
- ۱۵۱- ۴۲- ابن عساكر
- ۱۵۴- ۴۳- صالحانی
- ۱۵۶- ۴۴- مبارک محمد المعروف بابن الاثير الجزری
- ۱۵۶- ۴۵- أبو القاسم رافعی
- ۱۵۷- ۴۶- علی بن محمد المعروف بابن الاثير
- ۱۵۸- ۴۷- ابن سبع اندلسی
- ۱۶۰- ۴۸- ضياء مقدسی
- ۱۶۲- ۴۹- ابن طلحه قرشی النصیبی
- ۱۶۴- ۵۰- محمد بن یوسف کنجی
- ۱۶۷- ۵۱- محب الدین طبری
- ۱۶۹- ۵۲- ابو الماجموع حموینی
- ۱۶۹- ۵۳- ذکر ذهی روایت کردن جعفر بن سلیمان حدیث ولایت را از رشک و ادخال نسائی آنرا در صحاح خود
- ۱۷۰- ۵۴- محمد بن یوسف زرندی
- ۱۷۱- ۵۵- روایت زرندی حدیث ولایت را در معراج الوصول
- ۱۷۱- ۵۶- محمد بن مسعود کازرونی
- ۱۷۲- ۵۷- علی همدانی
- ۱۷۴- ۵۸- سید شهاب الدین احمد
- ۱۷۶- ۵۹- ابن حجر عسقلانی
- ۱۷۷- ۶۰- حسین میبدی
- ۱۷۹- ۶۱- سیوطی
- ۱۷۹- ۶۲- قسطلاني
- ۱۸۴- ۶۳- حاجی عبد الوهاب
- ۱۸۴- ۶۴- محمد بن یوسف شامی

- ۱۸۷- ۶۵- ابن حجر مکی
- ۱۹۳- ۶۶- علی منقی
- ۱۹۳- ۶۷- عید روس
- ۱۹۷- ۶۸- میرزا مخدوم
- ۱۹۹- ۶۹- و صابی
- ۲۰۱- ۷۰- احمد الحافی
- ۲۰۲- ۷۱- عطاء الله شیرازی
- ۲۰۳- ۷۲- علی قاری
- ۲۰۵- ۷۳- عبد الرؤوف
- ۲۰۷- ۷۴- سید محمود
- ۲۰۹- ۷۵- احمد باکثیر
- ۲۱۰- ۷۶- احمد باکثیر در وسیله المال
- ۲۱۱- ۷۷- میرزا محمد بدخشی در مفتاح النجا
- ۲۱۱- ۷۸- میرزا محمد بدخشی نقل روایت دیلمی
- ۲۱۲- ۷۹- میرزا محمد بدخشی روایت عمران بن حصین
- ۲۱۲- ۸۰- میرزا محمد بدخشی روایت خطیب رافعی
- ۲۱۲- ۸۱- میرزا محمد بدخشی روایت عمرو بن میمون
- ۲۱۳- ۸۲- میرزا محمد بدخشی در نزل الابرار روایت عمرو بن حصین
- ۲۱۴- ۸۳- میرزا محمد بدخشی در نزل الابرار
- ۲۱۴- ۸۴- میرزا محمد بدخشی در تحفه المحبین
- ۲۱۵- ۸۵- میرزا محمد بدخشی در تحفه
- ۲۱۵- ۸۶- محمد صدر عالم در معراج العلي
- ۲۱۵- ۸۷- محمد صدر عالم روایت بریده
- ۲۱۶- ۸۸- ولی الله والد مخاطب در قره العین

۲۱۷	- ولی الله والد مخاطب در ازاله الخفاء -۸۹
۲۱۸	- محمد بن اسماعیل در روضه ۹۰
۲۱۹	- محمد بن اسماعیل در روضه ندیه ۹۱
۲۲۰	- محمد بن الصبان ۹۲
۲۲۲	- احمد بن عبد القادر العجیلی در ذخیره المال ۹۳
۲۲۲	- احمد بن عبد القادر العجیلی ۹۴
۲۲۳	- مولوی محمد مبین ۹۵
۲۲۶	- محمد سالم حفید شیخ عبد الحق ۹۶
۲۲۶	- مولوی ولی الله لکھنؤی ۹۷
۲۲۷	- مولوی ولی الله لکھنؤی در مرءاه المؤمنین ۹۸
۲۲۹	- شیخ سلیمان بلخی ۹۹
۲۲۹	- مولوی حسن زمان حیدرآبادی ۱۰۰
۲۳۳	جواب ابطال حدیث ولایت
۲۳۳	اشاره
۲۳۳	توثیق «اجلح» از افادات علمای قوم
۲۴۵	جواب از قدح اجلح بسبب تشیع او
۲۵۴	جواب ادعای تضعیف جمهور اجلح را
۲۶۷	جواب دعوی عدم جواز احتجاج بحدیث اجلح
۲۷۸	بیان فضاعت تعصبات متعنتین اهل سنت در باب حدیث ولایت
۲۹۲	چهل وجه در اثبات حدیث ولایت
۲۹۲	اشاره
۲۹۲	۱- استدلال بكلام شاه ولی الله درباره آیه «إِنَّمَا وَلِيْكُمُ اللَّهُ»
۲۹۳	۲- استدلال بكلام شاه ولی الله در ازاله درباره آیه «إِنَّمَا وَلِيْكُمُ اللَّهُ»
۲۹۴	۳- استدلال بكلام شاه ولی الله درباره آیه «إِنَّمَا وَلِيْكُمُ اللَّهُ»

- ۴- استدلال بکلام شاه ولی الله درباره آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» ۲۹۵
- ۵- استدلال بکلام أبو شکور در حدیث غدیر و آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» ۲۹۷
- ۶- استدلال بکلام مولوی محمد اسماعیل در حقیقت امامت ۲۹۹
- ۷- لفظ ولی در این حدیث مفید امامت و ریاست است ۳۰۰
- ۸- استدلال بکلام ابن تیمیه ۳۰۲
- ۹- استدلال بروایت منسوب بحسن مثنی ۳۰۳
- ۱۰- استدلال بکلام امام حسن علیه السلام ۳۰۶
- ۱۱- استدلال بکلام جناب امیر المؤمنین علیه السلام ۳۰۶
- ۱۲- استدلال بفرموده حضرت رسول صلی الله علیه و آله «ولی کل مؤمن بعدی» ۳۱۰
- ۱۳- استدلال بحدیث «أنت امام کل مؤمن و مؤمنه» ۳۱۱
- ۱۴- استدلال به فرموده حضرت رسول صلی الله علیه و آله لفظ (ولیکم بعدی) در حق امیر المؤمنین علیه السلام ۳۱۳
- ۱۵- استدلال بسؤال حضرت رسول صلی الله علیه و آله ولایت مؤمنین بعد خود برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام ۳۱۴
- ۱۶- استدلال بارشاد امام حسن علیه السلام ۳۱۹
- ۱۷- استدلال بافاده شیخ عزیز الدین نسفی ۳۱۹
- ۱۸- استدلال یتبادر از لفظ ولی معنای تصرف در امور ۳۲۱
- ۱۹- استدلال بمذهب شافعی و ابو بکر باقلانی و بسیاری از محققین اصولیین ۳۲۱
- ۲۰- استدلال بتصریح ابن حجر مکی ۳۲۲
- ۲۱- استدلال بحدیث «من كنت ولیه فعلی ولیه» ۳۲۳
- ۲۲- استدلال بحدیث «ان الله ولی و أنا ولی المؤمنین» بمعنای «متولی الأمور» ۳۲۴
- ۲۳- استدلال بفرموده حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حق امیر المؤمنین علیه السلام «اولی الناس بکم بعدی» بخطاب بریده ۳۲۵
- ۲۴- اثبات بریده افضلیت حضرت امیر بارشاد حضرت رسول ۳۳۱
- ۲۵- دانستن بریده افضلیت حضرت امیر بارشاد حضرت رسول ۳۳۶
- ۲۶- علم بریده افضلیت حضرت امیر بارشاد حضرت رسول ۳۳۹
- ۲۷- استدلال بخطیه نبویه بعد از نزول آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» ۳۳۹

- ۳۴۰- استدلال بورود هذا «ولیکم من بعدی در حدیث غدیر» ۲۸
- ۳۴۱- استدلال جمال الدین بسپاسگزاری حضرت رسول رسالت خود و ولایت حضرت امیر را بعد از آن ۲۹
- ۳۴۱- استدلال جامع بیاض ابراهیمی بسپاسگزاری حضرت رسول رسالت خود و ولایت حضرت امیر را بعد از آن ۳۰
- ۳۴۲- استدلال بحديث «من كنت اولی به من نفسه فعلی ولیه» ۳۱
- ۳۴۳- استدلال بتصریح سبط ابن الجوزی در تذکرہ الخواص دلالت حدیث «من كنت ولیه اولی به من نفسه فعلی ولیه» ۳۲
- ۳۴۴- استدلال بتصریح ابن کثیر بر دلالت حدیث «من كنت ولیه اولی به من نفسه فعلی ولیه» ۳۳
- ۳۴۴- استدلال ترمذی بورود «علی منی و انا منه» در حدیث ولایت که دلالت بر مساوات در وجوب محبت دارد ۳۴
- ۳۴۵- استدلال ولی الله در ازاله الخفاء بورود «علی منی و انا منه» در حدیث ولایت که دلالت بر مساوات در وجوب محبت دارد ۳۵
- ۳۴۶- استدلال بعثت انبیاء بر ولایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام ۳۶
- ۳۴۹- استدلال بعرض حق تعالی بر مساوات و ارض وقت خلق آن نبوت حضرت رسول و ولایت حضرت امیر ۳۷
- ۳۴۹- استدلال بفرموده حضرت رسول صلی الله علیه و آله القرآن و الولایه اذا انتهت اليك ۳۸
- ۳۵۱- در جواب شکایه بربیده بكلمات حضرت رسول دلالت بر عصمت و مساوات و افضلیت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ۳۹
- ۳۵۳- استدلال بسیاق حدیث ولایت و ارشاد فأحب عليا ان على ولیکم بعدی ۴۰
- ۳۵۳- وجه در ابطال حمل حدیث ولایت بزمان بعد از عثمان ۵
- ۳۵۳- اشاره وجه اول
- ۳۵۴- وجه دوم وجه دوم
- ۳۵۴- وجه سوم وجه سوم
- ۳۵۴- وجه چهارم وجه چهارم
- ۳۵۵- وجه پنجم وجه پنجم
- ۳۵۶- درباره مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص) درباره مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص)

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار جلد دوازدهم

مشخصات کتاب

سرشناسه : کتوری حامدحسین بن محمدقلی ۱۳۰۶ - ۱۲۴۶ق شارح عنوان و نام پدیدآور : عيقات الانوار في اثبات امامه الائمه الاطهار / تاليف مير حامد حسین الموسوی اللکھنؤی النیشابوری تحقيق غلام رضابن علی اکبر مولانا بروجردي مشخصات نشر : قم الجماعه المدرسین في الحوزه العلمیه بقم موسسه النشر الاسلامی ۱۴۱۶ق = ۱۳۷۴ .
فروست : (موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه ۸۰)

شابک : بها: ۱۲۰۰۰ ریال ج ۱)؛ بها: ۱۲۰۰۰ ریال ج ۱)

يادداشت : کتاب حاضر رديه‌اي و شرحی است بر کتاب التحفه الاثنی عشریه اثر عبدالعزیزبن احمد دھلوی يادداشت : عربی
يادداشت : کتابنامه عنوان دیگر : التحفه الاثنی عشریه شرح موضوع : دھلوی عبدالعزیزبن احمد، ۱۲۳۹ - ۱۱۵۹ق التحفه
الاثنی عشریه — نقد و تفسیر

موضوع : شیعه -- دفاعیه‌ها و رديه‌ها

موضوع : امامت -- احادیث موضوع : محدثان شناسه افزوode : دھلوی عبدالعزیزبن احمد، ۱۲۳۹ - ۱۱۵۹ق التحفه الاثنی عشریه شرح
شناسه افزوode : مولانا بروجردي غلامرضا، مصحح شناسه افزوode : جامعه مدرسین حوزه علمیه قم دفتر انتشارات اسلامی رده بندی
کنگره : BP212/5 د9/218 ۳۰۲۱۸/۱۳۷۴

رده بندی دیوبی : ۴۱۷/۴۹۷

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۷-۳۷۳۹

معرفی مؤلف

زندگینامه مؤلف

سید میر حامد حسین هندی نیشابوری از بزرگترین متکلمان و عظیم‌ترین عالمان و از مفاخر شیعه در اوائل سده سیزدهم هجری
قمری در بلده میره لکھنؤ هند به تاریخ پنجم محرم ۱۲۴۶هـ ق به دنیا آمد.

ایشان تعلیم را از سن ۶ سالگی با رفتن به مکتبخانه و پیش شیخی به نام شیخ کرمعلی شروع کرد. اما پس از مدت کوتاهی پدر
ایشان خود عهده‌دار تعلیم وی گردید و تا سن ۱۴ سالگی کتب متداول ابتدائی را به وی آموخت.

میر حامد حسین در سن ۱۵ سالگی و پس از رحلت پدر بزرگوارش برای تکمیل تحصیلات به سراغ استادی دیگر رفت.
مقامات حریری و دیوان متبی را نزد مولوی سید برکت علی و نهج البلاغه را نزد مفتی سید محمد عباس تستری خواند. علوم شرعیه
را نزد سلطان العلماء سید محمد بن دلدار علی و برادر ایشان سید العلماء سید حسین بن دلدار علی - که هر دو از علماء بزرگ شیعه
در هند بودند - و علوم عقلیه را نزد فرزند سید مرتضی سید العلماء، ملقب به خلاصه العلماء فرا گرفت.

در این زمان ایشان کتاب مناهج التدقیق را که از تصنیفات عالیه استادش سید العلماء بود از ایشانأخذ کرد که حواشی وی بر آن
کتاب بیانگر عظمت تحقیق و قدرت نقد ایشان می‌باشد.

به هر حال ایشان پس از چندین سال تحصیل به أمر تحقیق و پژوهش پرداخت و در این زمینه ابتداء به تصحیح و نقد تصنیف پدر
بزرگوارش سید محمد قلی از جمله فتوحات حیدریه، رساله تقيیه و تشیید المطاعن پرداخت و سالهای سال را صرف تصحیح و مقابله

عبارات این کتب مخصوصاً تشیید المطاعن - که رذیه‌ای بر تحفه اثنا عشریه بود - با اصول کتب و منابع کرد. هنوز از این کار فارغ نشده بود که کتاب منتهی الکلام توسط یکی از علماء اهل سنت به نام مولوی حیدر علی فیض آبادی در ردّ بر امامیه با تبلیغات فراوان نشر و گسترش یافت به گونه‌ای که عرصه بر عوام و خواص از شیعه تنگ شد. از یک طرف مخالفین مدعی بودند که شیعه قادر بر جواب مطالب این کتاب نیست تا آنجا مؤلف کتاب می‌گفت اگر اولین و آخرین شیعه جمع شوند نمی‌توانند جواب کتاب مرا بنویسند و از طرف دیگر علماء بزرگ شیعه هند از جمله سلطان العلماء، سید العلماء، مفتی سید محمد عباس تستری و دیگر اعلام به سبب اوضاع خاص سلطنت و ملاحظات دیگر امکان جواب دادن را نداشتند در این زمان بود که میر حامد حسین وارد میدان شد و در فاصله شش ماه کتاب استقصاء الإفحام فی نقض منتهی الکلام را به گونه‌ای تصنیف کرد که باعث حیرت علماء حتی اساتید ایشان گشته و مورد استفاده آنان قرار گرفت و نشر آن چنان ضربه‌ای بر مخالفین وارد کرد که هیچیک از آنان حتی خود مؤلف منتهی الکلام پس از سالها تلاش و کمک گرفتن از والیان مخالفین و برگزاری اجتماعات مختلف از عهده جواب آن برنیامدند.

پس از آن به تأليف کتاب شوارق النصوص پرداخت و سپس مشغول تأليف کتاب عظیم عقات الانوار شد که تا آخر عمر در امر تحقیق و تصنیف آن همت گماشت.

در سال ۱۲۸۲هـ عازم سفر حج و سپس عتبات عالیات شد امّا در آنجا هم از فعالیت علمی و تحقیق باز نماند و در حرمين شریفین یادداشت‌هایی از کتب نادر برداشت و در عراق در محافل علمی علماء عراق شرکت جست که مورد احترام فوق - العاده ایشان قرار گرفت. وی پس از بازگشت حاصل کار علمی خود را در قالب کتاب أسفار الانوار عن وقایع أفضل الاسفار گردآوری نمود.

میر حامد حسین عالمی پر تبع و پر اطلاع و محیط بر آثار و اخبار و میراث علمی اسلامی بود تا حدی که هیچ یک از معاصران و متاخران و حتی بسیاری از علماء پیشین به پایه او نرسیدند. همه عمر خویش را به بحث و پژوهش در اسرار اعتقادات دینی و حراست اسلام و مرزبانی حوزه دین راستین گذرانید و همه چیز خود را در راه استواری حقایق مسلم دینی از دست داد چنانکه مؤلف ریحانة الادب در این باره می‌نویسد:

«... و در مدافعه از حوزه دیانت و بیضه شریعت اهتمام تمام داشته و تمامی ساعات و دقایق عمر شریفش در تأليفات دینی مصروف بوده و آنی فروگذاری نداشته تا آنکه دست راست او از کثرت تحریر و کتابت عاطل شده و در اواخر با دست چپ می‌نگاشته است...»

و به گفته مؤلف نجوم السماء زمانی که دست چپ ایشان هم از کار می‌افتداده است ایشان دست از کار برنداشته و مطالب را با زبان املاء می‌کرده است و هیچ مانعی نمی‌توانست ایشان را از جهاد علمی باز دارد.

سرانجام ایشان در هجدهم ماه صفر سال ۱۳۰۶هـ دعوت حق را لبیک گفت و در حسینیه جناب غفران مآب مدفون شد. خبر وفات ایشان در عراق برپایی مجالس متعدد فاتحه‌خوانی را در پی داشت. تمامی علماء شریک عزا گشته و بزرگان زیادی در رثاء او به سرودن قصیده و مرثیه پرداختند.

*خاندان و نیاکان: ابتدا

میر حامد حسین هندی در دامان خاندانی چشم گشود و پرورش یافت که همه عالمانی آگاه و فاضلانی مجاهد بودند. در میان برادران و فرزندزادگان وی نیز عالمانی خدمتگزار و متعهد به چشم می‌خورند.

از این خاندان معظم در آسمان علم و فقاهت ستارگانی درخشان به چشم می‌خورند که هر یک در عصر خویش راهنمای گمشدگان بودند. اینک به چند تن از آنها اشاره می‌کنیم.

۱- جد صاحب عبقات: سید محمد حسین معروف به سید الله کرم موسوی کنتوری نیشابوری. وی جد میر حامد حسین و از اعلام فقهاء و زهاد زمان و صاحب کرامات در نیمه دوم سده دوازدهم هجری است. ایشان علاقه زیادی به استنساخ قرآن کریم و کتب نفیسه به خط خود داشته و قرآن و حق اليقین و تحفه الزائر و جامع عباسی به خط او در کتابخانه ناصریه لکهنه موجود است.

۲- والد صاحب عبقات: مفتی سید محمد قلی موسوی کنتوری نیشابوری
وی والد ماجد میر حامد حسین و از چهره‌های درخشان عقائد و مناظرات در نیمه اول قرن سیزدهم هجری می‌باشد.
او در دوشنبه پنجم ماه ذی قعده سال ۱۱۸۸ به دنیا آمد. وی از شاگردان بارز سید دلدار علی نقوی از اعاظم دانشمندان شیعه در قرن سیزدهم بوده و در اکثر علوم و فنون محققی بی‌نظیر بود و تأثیفات ارزشمندی از خود بهجا گذاشت.
ایشان یکی از برجسته‌ترین چهره‌های علم عقاید و مناظرات و از نمونه‌های کم مانند تبع و استقصاء بود.
سید محمد قلی در تاریخ نهم محرم ۱۲۶۰ ه. ق در لکهنه به رحمت ایزدی پیوست.

۳- برادر ارشد میر حامد حسین: سید سراج حسین
او نیز چون پدر و برادرانش از عالمان و فرزانگان بوده است. گرچه در نزد پدرش و سید العلماء شاگردی نموده است اما بیشتر تأثیفات وی در علوم ریاضی از جمله کتاب حل معادلات جبر و مقابله و رساله‌ای در مخروطات منحنی است. ایشان همچنین فیلسوف و پزشکی نامی بوده است.

سید سراج حسین با وجود اشتغال به علوم عربی و فنون قدیمه، به حدی بر زبان انگلیسی، فلسفه جدید و علوم ریاضی تسلط یافته بود که بزرگان انگلیس در حیرت فرو رفته بودند که چگونه یک عالم اسلامی این چنین ماهر در فنون حکمت مغرب گردیده است.
وی در ۲۷ ربیع الأول سال ۱۲۸۲ ه. ق رحلت کرد.

۴- برادر میر حامد حسین: سید اعجاز حسین
وی فرزند اوسط سید محمد قلی بوده و ولادتش در ۲۱ ربیع شده است.
ایشان نیز مانند پدر و برادرانش از دانشمندان نامی شیعه در کشور هند و صاحب تأثیفات و تصنیفات متعددی بوده است.
همچنین برادر خود میر حامد حسین را در تصنیف کتاب استقصاء الافحاص در زمینه استخراج مطالب و استنباط مقاصد کمک فراوانی نمود تا جایی که گفته‌اند بیشترین کار کتاب را او انجام داد اما به جهت شهرت میر حامد حسین به نام او انتشار یافت.
از جمله تأثیفات ایشان می‌توان به «شنور العقیان فی تراجم الأعیان» و «کشف الحجب و الاستار عن احوال الكتب والاسفار» اشاره کرد.

ایشان در هفدهم شوال ۱۲۸۶ ه. ق و پس از عمری کوتاه اما پربرکت به رحمت ایزدی پیوست.
۵- سید ناصر حسین: فرزند میر حامد حسین ملقب به شمس العلماء

وی در ۱۹ جمادی الثانیه ۱۲۸۴ ه. ق متولد شد. او را در علم و تبع تالی مرتبه پدر شمرده‌اند چرا که نگذشت زحمات پدرش به هدر رود و لذا به تتمیم عبقات پرداخت و چندین جلد دیگر از آن را به سبک و سیاق پدر بزرگوارش تألیف و با نام ایشان منتشر ساخت.

ایشان عالمی متبحر، فقیه، اصولی، محدث و رجالی کثیر التبع و مفتی و مرجع اهالی بلاد خود بوده و این علوم را از والد معظم خود و مفتی سید محمد عباس اخذ کرده بود.

در نهایت ایشان در ۲۵ ذی حجه ۱۳۶۱ ه. ق دار فانی را وداع گفت و بنا به وصیتش در جوار مرقد قاضی شوستری در آگره هند به خاک سپرده شد.

۶- سید ذاکر حسین: فرزند دیگر میر حامد حسین

وی نیز همچون برادر خود عالمی فاضل و همچنین از ادباء و شعراء زمان خود بود که برادرش را در تتمیم عبقات یاری نمود. دیوان
شعر به فارسی و عربی و تعلیقاتی بر عبقات از آثار اوست.

۷ و ۸- سید محمد سعید و سید محمد نصیر: فرزندان سید ناصر حسین

این دو بزرگوار که نوه‌های میر حامد حسین می‌باشند نیز از فضلاء و علماء بزرگ زمان خود بودند که در نجف اشرف نزد استاد
برجسته تحصیلات عالیه خود را گذرانیدند. پس از بازگشت به هند محمد سعید شؤون ریاست علمی و دینی را بعهده گرفت و
آثار و تألیفات متعددی را از خود به جای گذاشت تا اینکه در سال ۱۳۸۷ ه. ق در هند وفات یافت و در جوار پدر بزرگوارش در
صحن مرقد قاضی شوستری به خاک سپرده شد. اما سید محمد نصیر پس از بازگشت به هند به جهت شرایط خاص زمانی وارد
کارهای سیاسی شده و از جانب شیعیان به نمایندگی مجلس نیابی رسید.

او نیز پس از عمری پربار در لکھنو رحلت کرد ولی جسد وی را به کربلاه برده و در صحنه شریف و در مقبره میرزا شیرازی به
خاک سپرده‌نده.

*تألیفات: ابتدا

۱- عبقات الانوار في امامه الائمه الاطهار (۳۰ مجلد)

۲- استقصاء الافحاص و استيفاء الانتقام في نقض منتهى الكلام (۱۰ مجلد) طبع في ۱۳۱۵ هـ. ق بحث في تحريف الكتاب و احوال
الحجۃ و اثبات وجوده و شرح احوال علماء اهل السنة و...]

۳- شوارق النصوص (۵ مجلد)

۴- كشف المعضلات في حل المشكلات

۵- العضب التبار في مبحث آية الغار

۶- افحام اهل المين في رد ازاله الغين (حیدر علی فیض آبادی)

۷- النجم الثاقب في مسئلة الحاجب في الفقه (در سه قالب کبیر و وسیط و صغیر)

۸- الدرر السنیة في المکاتیب و المنشآت العریبة

۹- زین الوسائل الى تحقيق المسائل (فيه فتاویه الفقہیة)

۱۰- اسفار الأنوار عن وقایع افضل الاسفار (ذکر فيه ما سمح له فی سفره إلى الحج و زيارة ائمۃ العراق سلام الله عليهم) ۱

۱۱- الذرائع في شرح الشرائع في الفقه (لم يتم)

۱۲- الشريعة الغراء (فقه كامل) مطبوع

۱۳- الشعلة الجوالة (بحث فيه احراق المصاحف على عهد عثمان) مطبوع

۱۴- شمع المجالس (قصائد له في رثاء الحسين سيد الشهداء عليه السلام).

۱۵- الطارف، مجموعة ألغاز و معانيات

۱۶- صفحه الالماں في احكام الارتماس (في الغسل الارتماسي)

۱۷- العشرة الكاملة (حل فيه عشرة مسائل مشكلة) ۲ مطبوع

۱۸- شمع و دمع (شعر فارسی)

۱۹- الظل الممدود و الطلح المنصود

۲۰- رجال المیر حامد حسین

کتابخانه ناصریه

اشاره

خاندان میر حامد حسین از آغاز سده سیزدهم، به پیریزی کتابخانه‌ای همت گماشتند که به مرور زمان تکمیل گشت و نسخه‌های فراوان و نفیسی به تدریج در آن گردآوری شد که تا ۳۰ / ۰۰۰ نسخه رسید تا اینکه در دوران سید ناصر حسین به نام وی نامیده شد و در زمان سید محمد سعید و توسط ایشان به کتابخانه عمومی تبدیل شد. این کتابخانه گرچه از نظر کمی دارای نظایر فراوان است اما از نظر کیفی و به جهت وجود نسخه‌های نادر کم نظیر است.

کتاب تحفه اثنا عشریه

معرفی کتاب تحفه

در نیمه نخستین سده سیزدهم هجری که نیروهای استعمار به ویژه انگلیس و فرانسه چشم طمع به سرزمین پهناور هندوستان دوخته بودند و بی‌گمان اسلام سدّ بزرگی در برابر آنان به حساب می‌آمد یکی از عالمان اهل تسنن هند به نام عبد العزیز دهلوی که به «سراج الهنَّ»

شهرت داشت و با ۳۱ واسطه نسبش به عمر خطاب خلیفه دوم می‌رسید و صاحب عبقات او را با عنوان شاهصاحب خطاب می‌کند کتابی را در ردّ اعتقادات و آراء شیعه مخصوصاً شیعه اثنا عشریه منتشر کرد و آن را «تحفه اثنا عشریه» نامید.

وی در این کتاب بدون توجه به مصالح دنیای اسلام و واقعیتهای تاریخ اسلامی و بدون ملاحظه حدود و قواعد علم حدیث و بدون در نظر گرفتن جایگاه پیامبر (ص) و خاندان پاکش عقاید، اصول، فروع، اخلاق و سایر آداب و اعمال شیعه را بدون رعایت آداب مناظره و امانت‌داری در نقل حدیث، هدف تهمت‌ها و افتراءات خود قرار داده است.

البته علامه دهلوی محمد بن عنایت احمد خان کشمیری در کتاب التزهه الاثنی عشریه که در ردّ تحفه نوشته، ثابت کرده است که این کتاب در حقیقت سرقته از کتاب صواعق موبقه خواجه نصر الله کابلی است که عبد العزیز دهلوی آن را با تغیراتی به فارسی برگردانده است.^۴ وی در چاپ اول این کتاب به سبب ترس از

(۱) شاید همان الرحله المکئه و السوانح السفریه باشد که عمر رضا کحاله آن را ذکر کرده است.

(۲) شاید همان کتاب کشف المضلاط باشد

(۳) این کتاب را مؤلف به عنوان یکی از آثار قلمی‌اش در مجلد مدنیه العلم عبقات یاد کرده است.

(۴). البته خود صاحب عبقات نیز در چندین مورد به این مطلب اشاره نموده است. از جمله در بحث حدیث غدیر در ذیل تصریح ذهبي به تواتر حدیث غدیر چنین می‌گوید: «نصر الله محمد بن محمد شفیع کابلی که پیر و مرشد مخاطب است و بضاعت مزاجاتش مسروق از افادات او می‌باشد در (صواعق) او را به شیخ علامه و امام اهل حدیث وصف می‌کند و احتجاج به قول او می‌نماید و خود مخاطب (صاحب تحفه) بتقلیدش در این باب خاص هم در این کتاب یعنی (تحفه) او را بامام اهل حدیث ملقب می‌سازد و احتجاج به کلامش می‌نماید. حاکم شیعی منطقه به نام نواب نجف خان اسم خود را مخفی کرد و مؤلف کتاب را «غلام حلیم» - که مطابق سال تولد وی بنابر حروف أبجد بود - نامید اما در چاپ بعدی به نام خود وی منتشر شد.

در سال ۱۲۲۷ ه. ق شخصی به نام غلام محمد بن محی الدین اسلامی در شهر «مدارس» هندوستان کتاب «تحفه» را از فارسی به

عربی ترجمه کرد و در سال ۱۳۰۰ هـ ق محمود شکری آلوسی در بغداد به اختصار نسخه عربی آن پرداخت و آن را المنحة الإلهية نامید و در مقدمه‌اش آن را به سلطان عبد الحمید خان تقدیم کرد. ولی به خاطر برخی محدودیتهای سیاسی و کم بودن وسیله طبع از چاپ و انتشار آن در عراق جلوگیری شد. لذا در هندوستان و شهر بمبئی که تحت نفوذ اجانب بوده و نسبت به نشر اینگونه کتابها مساعی بسیار مبذول می‌شد منتشر گردید و پس از مدتی مجدداً در مصر چاپ شد و بعد از آن به زبان اردو در لاہور پاکستان به طبع رسید. به هر حال کتاب تحفه با تحولات و انتشار متعدد، در ایجاد اختلاف بین مسلمین و تیره ساختن روابط فرق اسلامی نسبت به همدیگر و تحریک حسّ بدینی و عصیّت اهل سنت بر علیه شیعیان تأثیر زیادی گذاشت. اماً به مصدق عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد انتشار این کتاب سبب شد تا عده زیادی از علماء و متكلمين شیعه احساس وظیفه کرده و به میدان بیایند و با منطق و زبان علمی باعث تقویت هرچه بیشتر عقاید و مذهب شیعه اثنا عشری شوند که کتاب گرانسنگ عقات الانوار در این میان به سبب تبع فراوان و زحمات طاقت‌فرسای مؤلف آن از درخشش بیشتری برخوردار است.

نسخه‌ای که از تحفه هم‌اکنون موجود است مربوط به چاپ دهلي در سال ۱۲۷۱ هـ ق است که مطبع حسنی به اهتمام شیخ محمد حسن آن را در ۷۷۶ صفحه به قطع وزیری به چاپ رسانیده است. در این چاپ نام مؤلف به طور کامل ذکر شده است.

محتوای تحفه:

کتاب تحفه به زبان فارسی و در رد شیعه است. مؤلف این کتاب گرچه در مقدمه و در متن کتاب خود را ملتزم دانسته که تنها به مسلمات خود شیعه استناد کند و مطالب خود را از مدارک معتبر نقل کند ولی کمتر به این التزام عمل کرده و کتاب خود را مملو از افراط و تهمت‌ها به شیعه ساخته است.

دھلوی در بخش هفتم کتاب مطالب خود را در دو بخش آورده است:

بخش اول: آیاتی که شیعه با آنها بر امامت حضرت امیر(ع) استناد می‌کند
در این بخش وی فقط به نقل ۶ آیه اکتفا کرده است.

بخش دوم: احادیثی که شیعه در راستای اثبات ولایت و امامت روایت می‌کند. در این بخش نیز فقط ۱۲ روایت را مطرح کرده است.

و در مجموع مستندات شیعه را منحصر به همین ۶ آیه و ۱۲ روایت نموده و ادله و اسانید آنها را مخدوش دانسته است.

فهرست أبواب تحفه:

- ۱- در کیفیت حدوث مذهب تشیع و انشعاب آن به فرق مختلفه
- ۲- در مکائد شیعه و طرق اضلال و تلبیس
- ۳- در ذکر أسلاف شیعه و علماء و کتب ایشان
- ۴- در احوال اخبار شیعه و ذکر رواة آنها
- ۵- در الهیات
- ۶- در نبوت و ایمان انبیاء(ع)
- ۷- در امامت
- ۸- در معاد و بیان مخالفت شیعه با ثقلین
- ۹- در مسائل فقهیه که شیعه در آن خلاف ثقلین عمل کرده است
- ۱۰- در مطاعن خلفاء ثلاثة و أم المؤمنین و دیگر صحابه
- ۱۱- در خواص مذهب شیعه مشتمل بر ۳ فصل (اوہام- تعصبات- هفوّات)

۱۲- در تولا و تبری (مشتمل بر مقدمات عشره)

پس از آنکه کتاب تحفه نوشته و منتشر شد، آثار متعددی از علماء شیعه در هند، عراق و ایران در ابطال و نقض آن نگاشته شد که بعضی به رد سراسر این کتاب پرداخته و برخی یک باب از آن را مورد بررسی و نقد علمی قرار داده است.

ردیه های تحفه

آنچه که در رد همه ابواب تحفه نوشته شده است:

۱- النزهه الاشیی عشریه فی الرد علی التحفه الاشیی عشریه

در دوازده دفتر، و هر دفتر ویژه یک باب از اصل کتاب، اثر میرزا محمد بن عنایت احمد خان کشمیری دهلوی (م ۱۲۳۵ ه. ق) البته ۵ دفتر از آن که صاحب کشف الحجب آن را دیده از بقیه مشهورتر بوده و در هند به سال ۱۲۵۵ ه. ق به چاپ رسیده است که عبارتند از جوابیه های وی به بابهای یکم، سوم، چهارم، پنجم و نهم. همچنین در پاسخ اعتراض هشتم صاحب تحفه کتابی به نام «جواب الکید الثامن» که مربوط به مسئله مسح است تألیف کرده است. و نیز نسخه خطی دفتر هفتم آن در کتابخانه ناصریه لکهنو و نسخه خطی دفتر هشتم آن در مجلس شورای اسلامی تهران نگهداری می شود.

۲- سيف الله المسلول علی مخربی دین الرسول (نامیده شده به) الصارم التبار لقّد الفجّار و قطّ الاشرار در شش دفتر تألیف ابو احمد میرزا محمد بن عبد النبي نیشابوری اکبرآبادی (کشته شده در سال ۱۲۳۲ ه. ق) فارسی و در رد بر تمام تحفه نوشته شده است بدینصورت که عبارات تحفه را به عنوان «متن» و کلام خود در رد آن را به عنوان «شرح» آورده است.

۳- تجهیز الجيش لکسر صنمی قریش: اثر مولوی حسن بن امان الله دهلوی عظیم آبادی (م ۱۲۶۰ ه. ق) نسخه خطی آن در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی موجود است.

آنچه که در رد یک باب از ابواب تحفه نوشته شده است:

باب اول: بررسی تاریخ تشیع:

۱- سيف ناصري: این کتاب اثر سید محمد قلی کنتوری پدر بزرگوار صاحب عبقات بوده و در رد باب اول تحفه که مبنی بر حدوث مذهب شیعه است نگاشته شده است. فاضل رشید خان شاگرد صاحب تحفه، در رد این کتاب، کتاب کوچکی را نوشته که متقابلاً علامه کنتوری کتاب الأجویة الفاخرة فی الرد علی الأشاعرة را نوشت و پاسخ مفصلی به مطالب وی داد.

باب دوم: در مکاید و حیله های شیعیان:

۲- تقیل المکائد: این کتاب نیز اثر علامه کنتوری است که در کلکته (۱۲۶۲ ه. ق) چاپ شده است. باب سوم: در احوال اسلاف و گذشتگان شیعه:

یکی از دفترهای مجموعه النزهه الاشیی عشریه به رد این بخش تعلق دارد که در سال ۱۲۵۵ ه. ق در هند چاپ شده است.

باب چهارم: در گونه های اخبار شیعه و رجال آن:

۱- هدایه العزیز: اثر مولوی خیر الدین محمد هندی إلهآبادی (به زبان فارسی) چاپ هند همچنین یکی از مجلدات چاپی النزهه الاشیی عشریه نیز مربوط به رد همین باب است.

باب پنجم: الهیات

۱- الصوارم الإلهیات فی قطع شباهات عابدی العزی و اللات: اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی که در سال ۱۲۱۵ ه. ق در

كلكته به چاپ رسيده است. (فارسي)

دفتر پنجم النزهه الاثنی عشریه نیز به این باب اختصاص دارد.

باب ششم: در پیامبری

۱- حسام الاسلام و سهام الملام، اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی که در سال ۱۲۱۵ هـ ق چاپ سنگی شده است.
باب هفتم: در امامت

در ردّ این باب که جنجالی ترین قسمت از کتاب تحفه به شمار می‌رود آثار گرانبهایی تصویف گردیده است.

۱- خاتمه الصوارم: اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی

۲- البوارق المویقه: اثر سلطان العلماء سید محمد فرزند سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی (به زبان فارسی)

۳- الامامه: اثر سلطان العلماء سید محمد فرزند سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی (به زبان عربی)

۴- برهان الصادقین: اثر ابو علی خان موسوی بنارسی، که در باب نهم آن به بررسی مسائل نزاعی فقهی همچون مسح پاها در وضو و حلیت نکاح موقّت پرداخته است. ایشان همچنین مختصر این کتاب را با نام مهجه البرهان نگاشته است.

۵- برهان السعاده: اثر علامه کنتوری پدر صاحب عبقات.

۶- الجواهر العقریه: اثر علامه سید مفتی محمد عباس شوشتاری استاد صاحب عبقات به زبان فارسی که در هند به چاپ رسیده است. ایشان در این کتاب شباهت مربوط به غیبت حضرت ولی عصر (عج) را به خوبی پاسخ گفته است.

باب هشتم: در آخرت

۱- احیاء السنّه و امامه البدعه بطعن الأسنّه: اثر علامه دلدار علی نقوی که در سال ۱۲۸۱ هـ ق در هند به چاپ رسیده است.

دفتر هشتم النزهه میرزا محمد کشمیری نیز در خصوص ردّ این باب است. (فارسی)

باب نهم: در مسائل اختلافی فقه:

۱- دفتر نهم از النزهه که در سال ۱۲۵۵ هـ ق در هند چاپ شده در پاسخ به شباهت و حل مشکلات این باب است. مولوی افراد علی کالپوی سنّی کتاب رجوم الشیاطین را در ردّ این دفتر از نزهه نوشته و در مقابل، جعفر ابو علی خان موسوی بنارسی شاگر صاحب نزهه هم با کتاب معین الصادقین به ابطال و اسکات وی پرداخته است.

۲- صاحب النزهه کتاب دیگری در نقض کید هشتم از این باب در موضوع نکاح موقّت و مسح پاها در وضو دارد که نسخه خطی آن در کتابخانه ناصریه موجود بوده است.

۳- کتاب کشف الشبهه عن حلیة المتعة اثر احمد بن محمد علی کرمانشاهی که در پاسخ این بخش از همین باب نوشته شده و در کتابخانه موزه ملی کراچی موجود است.
باب دهم: در مطاعن

۱- تشید المطاعن و کشف الصغائن اثر علامه سید محمد قلی کنتوری که در دو دفتر بزرگ نوشته شده و بخش معظمی از آن در هند به سال ۱۲۸۳ هـ ق چاپ سنگی شده است. (مطبعه مجمع البحرين)

۲- تکسیر الصنمين: اثر ابو علی خان هندی. (فارسی)

۳- طعن الرماح: اثر سلطان العلماء دلدار علی نقوی در ردّ بخشی از این باب مربوط به داستان فدک و سوزاندن خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها که در سال ۱۳۰۸ هـ ق در هند چاپ شده است.

در ردّ این کتاب توسط شیخ حیدر علی فیض آبادی سنّی کتابی به نام نقض الزماح نگاشته شده است.

باب یازدهم: در اوهام و تعصبات شیعه

- ۱- مصارع الأفهام لقلع الأوهام: اثر علامه محمد قلی کتوری (چاپ هند باب دوازدهم: در تولی و تبری و دیگر عقاید شیعه
۱- ذو الفقار: اثر علامه دلدار علی نقوی (فارسی) و همچنین در پاسخ گفته‌های صاحب تحفه در مبحث غیبت امام زمان (عج) از

باب هفت

كتابهای دیگری که در ردّ قسمتی از تحفه نوشته شده است:

- ۱- صوارم الاسلام: اثر علامه دلدار علی نقوی. رشید الدین خان سنی مؤلف الشوکة العمریة - که از شاگردان صاحب تحفه است- این کتاب و الصوارم الالهیات را با شباهتی ردّ نموده که حکیم باقر علی خان از شاگردان میرزا محمد کامل این شباهات را پاسخ داده است.

- ۲- الوجیزة فی الأصول: علامه سبحان علیخان هندی، وی در این کتاب پس از بحث پیرامون علم اصول و ذکر احادیث دال بر امامت امیر المؤمنین (ع) به تعزّض و ردّ کلمات صاحب تحفه پرداخته و مجھولات خلفای سه گانه را بیان کرده است.

- ۳- تصحیف المنحة الالهیه عن النفة الشیطانیه، در ردّ ترجمه تحفه به عربی به قلم محمود آلوسی (۳ مجلد): اثر شیخ مهدی بن شیخ حسین خالصی کاظمی (م ۱۳۴۳ هـ. ق)

- ۴- ردّ علامه میرزا فتح الله معروف به «شیخ الشریعه» اصفهانی (م. ۱۳۳۹ هـ. ق)- وی همچنین کتابی در ردّ المنحة الالهیه دارد.

- ۵- الهدیه السنیه فی ردّ التحفه الاثنی عشریه: (به زبان اردو) اثر مولوی میرزا محمد هادی لکھنؤی

- ۶- التحفه المنقلبة: در جواب تحفه اثنا عشریه (به زبان اردو)

معرفی کتاب عقات الانوار

اشارة

- (۱) کتاب عظیم عقات الانوار شاھکار علمی و تحقیقی مرحوم سید میر حامد حسین هندی نیشابوری است که در ردّ باب امامت کتاب تحفه اثنا عشریه عبد العزیز دھلوی - که در ردّ عقاید شیعه نوشته شده- می باشد.

۱- موضوع و نسخه شناسی

- عقبات در نقض و ردّ باب هفتم تحفه در زمینه ادله امامیه بر امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام نگاشته شده است. وی در این کتاب می کوشد تا فلسفه امامت را روشن کند و نشان دهد که اسلام آن دینی نیست که در دربار خلفا مطرح بوده است. میر حامد حسین در این کتاب حرف به حرف مدعیات دھلوی را با براهین استوار و مستند نقض کرده است. وی کتاب خود را در دو منهج به همان صورتی که در باب هفتم تحفه آمده سامان بخشیده است.

منهج نخست: در آیات

- از این منهج که بایستی مشتمل بر شش دفتر بوده باشد) چون دھلوی فقط به ۶ آیه از آیاتی که شیعه به آن استدلال می کند اشاره کرده است)

- (۱) عقات به فتح عین و کسر باء جمع عقه به معنای چیزی است که بوى خوش دارد و انوار بفتح نون و سکون واو به معنای گل و یا گل سفید است

دستنوشتها و یادداشت‌هایی به صورت پیش‌نویس در کتابخانه ناصریه موجود بوده و تاکنون به چاپ نرسیده است. ۱

منهج دوم: در روایات

در این منهج برای هر حدیث یک یا دو دفتر به ترتیب ذیل ساخته شده است.

- دفتر نخست: ویژه حدیث «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» معروف به حدیث غدیر در دو بخش بخش نخست: نام بیش از یکصد تن از صحابه وتابعین و حفاظ و پیشوایان حدیث سنی از آغاز تا روزگار مؤلف همراه با گزارشی از احوال آنها و توثیق مصادر روایت

بخش دوم: بررسی محتوای خبر و وجوه دلالی و قراین پیجیده آن بر امامت امیر مؤمنان علی (ع) و پاسخ به شباهات دھلوی.

بخش اول در یک مجلد ۱۲۵۱ صفحه‌ای و بخش دوم در دو مجلد در بیش از هزار صفحه در زمان حیات مؤلف (۱۲۹۳ و ۱۲۹۴). ق) چاپ سنگی شده و هر سه مجلد در ده جلد حروفی با تحقیق غلام رضا مولانا بروجردی در قم به چاپ رسیده است خلاصه این دفتر نیز با نام «فیض القدیر از شیخ عباس قمی در قم ۴۶۲ صفحه در قم چاپ شده است. ۲

- دفتر دوم: ویژه خبر متواتر «یا علی أنت منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی» معروف به حدیث متزلت است که مانند حدیث غدیر در دو بخش اسناد و دلالتها سامان یافته است.

این دفتر در زمان حیات مؤلف در ۹۷۷ صفحه بزرگ در لکھنو به سال ۱۲۹۵ ه. ق چاپ شده و به مناسبت یکصد مین سالگرد در گذشت مؤلف در اصفهان افست شده است.

- دفتر سوم: ویژه حدیث «إن عليا مني و أنا منه، و هو ولیٌّ كُلَّ مؤمنٍ بعدي» معروف به حدیث ولايت.

این دفتر در ۵۸۵ صفحه به قطع رحلی در سال ۱۳۰۳ ه. ق در هند چاپ شده است.

- دفتر چهارم: ویژه حدیث «... اللهم ائتني بأشحّ خلقك إلينك يأكّل معى من هذا الطير» که درباره داستان مرغ بربیان و آمدن حضرت علی (ع) به خانه پیامبر (ص) پس از گفتن این جمله توسط حضرت (ص) می‌باشد. (معروف به حدیث طیر)

این دفتر در ۷۳۶ صفحه در دو مجلد بزرگ در سال ۱۳۰۶ ه. ق در لکھنو به چاپ رسیده است. (طبعه بستان مرتضوی)

- دفتر پنجم: ویژه حدیث «أنا مدینة العلم و علیٌّ بابها...»

این دفتر در دو مجلد بزرگ نوشته شده که مجلد نخست آن در ۷۴۵ صفحه به سال ۱۳۱۷ ه. ق و مجلد دوم آن در ۶۰۰ صفحه به سال ۱۳۲۷ ه. ق انتشار یافته است. (به اهتمام سید مظفر حسین)

- دفتر ششم: ویژه حدیث «من أراد أن ينظر إلى آدم و نوح... فينظر إلى علیٌّ» معروف به حدیث تشییه

این دفتر هم در دو مجلد یکی در ۴۵۶ صفحه و دیگری در ۲۴۸ صفحه به سال ۱۳۰۱ ه. ق چاپ شده است. (در لکھنو)

- دفتر هفتم: درباره خبر «من ناصب علیا الخلافة بعدی فهو كافر» که پاکنوس آن به انجام نرسیده است.

- دفتر هشتم: ویژه حدیث «كنت أنا و علیٌّ نوراً بين يدي الله قبل أن يخلق الله آدم...» معروف به حدیث نور

(۱) و هو فی مجلد کبیر غیر مطبوع لکنه موجود فی مکتبة المصنف بلکھنو، و فی مکتبة المولی السید رجب علی خان سبحان الزمان فی جکراوان الذی کان من تلامیذ المصنف... (الذریعه)

(۲) همچنین جزء یکم از مجلدات حدیث غدیر «عقاید» در تهران به دستور مرحوم آیت الله سید صدر الدین صدر (ساکن قم و متوفای ۱۳۷۳) در قطع رحلی به همت فضلای حوزه علمیه قم- چاپخانه شرکت تضامنی علمی (در ۶۰۰ صفحه) به چاپ رسیده است.

این دفتر در ۷۸۶ صفحه قطع بزرگ به سال ۱۳۰۳ ه. ق در لکھنو چاپ شده است.

دفتر نهم: پیرامون خبر رایت در پیکار خبیر که روی کاغذ نوشته نشده است. (در یک مجلد)

دفتر دهم: ویژه خبر «علیٌّ مع الحق و الحق مع علیٌّ» که دست نوشت ناقصی از پیش نویس آن در کتابخانه ناصریه وجود داشته است.

دفتر یازدهم: ویژه خبر «إن منكم من يقاتل على تأویل القرآن كما قاتلت على تنزيله». از این دفتر هم پاکنوشتی بدست نیامده است.
در ۳ مجلد)

دفتر دوازدهم: در بررسی استناد و دلالات خبر متواتر و معروف ثقلین به پیوست حدیث سفینه به همان مفاد. [چاپ در لکھنو سال ۱۳۱۳ و ۱۳۵۱ ه. ق اصفهان ۱۳۸۰ ه. ق (در ۶ جلد) مدرسه الامام المهدی ۱۴۰۶ ه. ق این دفتر در زمان حیات مؤلف چاپ سنگی به اندازه رحلی خورده و طبع حروفی آن (در ۶ جلد) با اهتمام سید محمد علی روضاتی در اصفهان به انضمام انجام نامه‌ای پرفایده درباره عقبات و مؤلفش و تحفه اثنا عشریه و...) صورت پذیرفته است.

همچنین فشرده مباحث و فواید تحقیقی این مجموعه را می‌توان در کتاب نفحات الأزهار فی خلاصه عقبات الأنوار به زبان عربی به قلم آقای سید علی میلانی بدست آورد که در ۲۰ جلد متوسط در قم چاپ شده است.

در مجموع از این دوازده دفتر، پنج دفتر بدست مرحوم میر حامد حسین، سه دفتر توسط فرزندش سید ناصر حسین و دو دفتر آن توسط سید محمد سعید فرزند سید ناصر حسین با همان اسلوب حامد حسین به تفصیل ذیل به انجام رسیده است:

الف: مرحوم سید حامد حسین:

- ۱- حدیث غدیر از نظر سند و دلالت
- ۲- حدیث منزلت از نظر سند و دلالت
- ۳- حدیث ولایت از نظر سند و دلالت
- ۴- حدیث تشییه از نظر سند و دلالت
- ۵- حدیث نور از نظر سند و دلالت

ب: مرحوم سید ناصر حسین

- ۱- حدیث طیر از نظر سند و دلالت
- ۲- حدیث باب از نظر سند و دلالت
- ۳- حدیث ثقلین و سفینه از نظر سند و دلالت

ج: مرحوم سید محمد سعید

- ۱- حدیث مناصبت از نظر سند و دلالت (به زبان عربی)
 - ۲- حدیث خیر، از نظر سند فقط (به زبان عربی)
- البته این دو حدیث تاکنون چاپ نشده‌اند.

البته پنج حدیث اخیر - که توسط فرزند و نوه میر حامد حسین انجام شده است - را به نام مرحوم میر حامد حسین قرار دادند تا از مقام شامخ ایشان تجلیل شود و از طرفی این دو نفر همان مسیری را پیمودند که بیانگذار عقبات آن را ترسیم کرده و رئوس مطالب و مصادر آنها را بجهت سهولت سیر برای دیگران آماده کرده بود.

از جمله کتب دیگر که در رابطه با عقبات نوشته شده عبارتست از:

۱- تذییل عقبات به قلم سید ذاکر حسین فرزند دیگر مؤلف

۲- تعریف جلد اول حدیث «مدینة العلم» به قلم سید محسن نواب لکھنؤی

۳- تلخیص تمام مجلد دوم، پنجم، ششم و بخشی از مجلد یکم و تعریف تمامی این مجلدات به نام «الثمرات» به قلم سید محسن نواب

وی هر مجلید از منهج دوّم کتاب را در یک یا دو جزء قرار داده است. نخست در سند حدیث و اثبات تواتر و قطعی الصدور بودن آن، تنها از طرق عامه بحث نموده و با استناد به مدارک معتبره اهل سنت از زمان پیغمبر اکرم (ص) و عصر صدور تا زمان مؤلف (به صورت قرن به قرن) ابتدا به توثیق و تعدیل هر یک از روایان بلا واسطه حدیث از طریق قول دیگر صحابه و سپس به توثیق و تعدیل هر یک از صحابه و توثیق کنندگان آنها از طریق قول تابعین و در نهایت به توثیق و تعدیل طبقات بعد از طریق کتب رجال و تراجم و جوامع حدیثی و مصادر مورد وثوق خود آنها تا به زمان خود، پرداخته است. آنگاه به تجزیه و تحلیل متن حدیث پرداخته و سپس وجوه استفاده و چگونگی دلالت حدیث را بر وفق نظر شیعه تشریح نموده و در پایان کلیه شباهات و اعترافات وارد از طرف عامه را یک به یک نقل و به همه آنها پاسخ داده است. و در این زمینه گاهی برای ردّ دلیل از آنان به کلمات خود آنان استدلال کرده است.

۳- قدرت علمی

قدرت علمی و سعه اطلاع و احاطه فوق العاده مؤلف بزرگوار از سراسر مجلدات این کتاب بخوبی واضح و آشکار است مثلا در یک جا دلالت حدیث ثقلین را بر مطلوب شیعه به ۶۶ وجه بیان فرموده و در جای دیگر تخطیه ابن جوزی نسبت به دلالت حدیث بر مطلوب شیعه را به ۱۶۵ نقض و تالی فاسد جواب داده و در ابطال ادعای صاحب تحفه مبنی بر اینکه عترت به معنای أقارب است و لازمه اش واجب الاطاعه بودن همه نزدیکان پیغمبر است نه أهل بیت فقط، ۵۱ نقض و اعتراض بر او وارد کرده است. همچنین ایشان در هر مطلب و مبحث که وارد می شود کلیه جهات و جوانب قابل بحث آنرا مدققاً نظر قرار داده و حق تحقیق و تتبیع را نسبت به موضوع مورد بحث به منتهی درجه اداء می فرماید و مطالعه کننده را برای هر گونه تحقیقی پیرامون موضوعاتی که در این کتاب مطرح شده از مراجعه به کتب و مصادر دیگر بی نیاز می کند، خصوصا در مورد تراجم رجال حدیث که شرح حال آنان را نوعاً از تمامی کتب تراجم و مواضعی که مورد استفاده واقع می شود به عین الفاظ نقل فرموده است.

ایشان به این مقدار هم اکتفاء نکرده و کلمات صاحب تحفه و استدلالات وی را از سایر کتب او و حتی کلمات اساتید وی همچون پدرش شیخ ولی الله ابن عبد الرحیم و خواجه نصر الله کابلی صاحب کتاب صواقع - که در حقیقت تحفه برگردان فارسی این کتاب است - و سایر مشایخ و بزرگان اهل سنت را نقل کرده و پاسخ می دهد. ۱

۴- رعایت آداب مناظره و قواعد بحث

صاحب عقبات مانند سایر عالمان شیعی در احتجاج با اهل سنت، آداب و قواعد بحث و مناظره را رعایت می کند در حالیکه طرف مقابل گرچه ادعای این امر را نموده اما بدان عمل نکرده است.

الف: از قواعد بحث آنست که شخص کلام طرف مقابل خود را درباره مسئله مورد نظر بدون کم و زیاد و با دقت و امانت نقل و تقریر کند، سپس محل اشکال را مشخص کرده و به جواب نقضی یا حلی آن پردازد. در اینصورت است که ناظر با شنیدن ادله دو طرف می تواند به قضاؤت پرداخته و نظر صحیح یا أحسن را انتخاب نماید.

مرحوم میر حامد حسین در عقبات پس از خطبه کتاب عین عبارت دهلوی (صاحب تحفه) را بدون کم و کاست نقل می کند و حتی هر آنچه را که او در حاشیه کتابش از خود یا غیر نقل کرده متعرض می شود و سپس به جواب آن می پردازد. اما در مقابل دهلوی این قاعده را رعایت نمی کند. مثلاً پس از نقل حدیث ثقلین می گوید: «و این حدیث هم بدستور أحادیث سابقه با مذکور مساس ندارد» اما به استدلال شیعه درباره این حدیث اشاره‌ای نمی کند و یا اینکه پس از نقل حدیث نور می گوید: «... و بعد اللئی و الـی

دلالت بر مدعای ندارد» اما دلیل شیعه را برای این مدعای خود مطرح نمی‌کند.

ب: از دیگر قواعد بحث آنست که به چیزی احتجاج کند که طرف مقابلش آن را حجت بداند نه آن چیزی که در نزد خودش حجت است و به آن اعتماد دارد. صاحب عقبات در هر بابی که وارد می‌شود به کتب اهل سنت احتجاج کرده و به گفته‌های حفاظ و مشاهیر علماء آنها در علوم مختلف استدلال می‌کند. اما دهلوی الترام عملی به این قاعده ندارد لذا می‌بینیم که در مقابل حدیث ثقلین به حدیث «علیکم بستّی و سَنَةُ الْخَلْفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ مِنْ بَعْدِي وَ عَضُوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ» تمسک می‌کند در حالیکه این روایت را فقط اهل سنت نقل کرده‌اند.

ج: از دیگر قواعد بحث آن است که شخص در مقام احتجاج و ردّ به حقیقت اعتراف کند. صاحب عقبات همانطور که احادیثی را که خود می‌خواهد به آنها استدلال کند از طرق اهل سنت مستند می‌کند روایاتی را که طرف مقابلش به آن استناد کرده را نیز مستند می‌کند و در این راه کوتاهی نکرده و به نقل یکی دو نفر بسته نمی‌کند بلکه همه اسناد آن را نقل می‌کند.

که نمونه آن را می‌توان در برخورد ایشان با روایت «اقتدوا باللذین من بعدى أبي بكر و عمر»- که در مقابل حدیث «طبری» نقل کرده‌اند- مشاهده نمود. اما در مقابل دهلوی حدیث ثقلین را فقط از طریق «زید بن ارقم» نقل می‌کند در حالیکه بیشتر از ۲۰ نفر از صحابه آن را نقل کرده‌اند. علاوه بر آنکه این حدیث را نیز ناقص نقل کرده و جمله «أهل بيتي و انهم لـ يفترقا حتى يردا على الحوض» را که در مسند احمد و صحیح ترمذی آمده از آن حذف کرده است.

۵- شیوه رد کردن

الف: نقل کلام خصم به طور کامل

همانطور که قبل اشاره شد ایشان کلام دهلوی را بدون کم و زیاد نقل می‌کند و حتی آن را نقل به معنا نیز نمی‌کند.
ب: بحث و تحقیق همه جانبی

ایشان به هر موضوعی که وارد شده تمام جوانب آن را بررسی کرده و مورد دقت قرار می‌دهد. لذا زمانی که می‌خواهد حرف طرف مقابل خود را ابطال کند به یک دلیل و دو دلیل اکتفاء نمی‌کند بلکه همه جوانب را بررسی کرده و به اندازه‌ای دلیل و مدرک ارائه می‌کند که استدلال طرف مقابل از پایه و اساس نابود می‌شود. لذا زمانی که به قدر این جوزی در حدیث ثقلین وارد می‌شود ۱۵۶ وجه در رد آن بیان می‌کند.

ج: تحقیق کامل

مرحوم میر حامد حسین در هر موضوعی که مورد بحث قرار داده، تمام اقوالی را که درباره آن موضوع مطرح شده نقل می‌کند و به آن پاسخ می‌دهد حتی اقوالی را که ممکن است در این موضع گفته شود مطرح می‌کند. لذا زمانی که در رد قول دهلوی وارد بحث می‌شود کلام افراد دیگری چون نصر الله کابلی و ابن حجر و طبری و... را نیز نقل کرده و به پاسخ دادن می‌پردازد. مثلاً زمانی که دهلوی حدیث سفینه را مطرح کرده و دلالت آن بر امامت علی (ع) را انکار می‌کند اما متعرض سند آن نمی‌شود صاحب عقبات ابتدا ۹۲ نفر از کسانی که این حدیث را نقل کرده‌اند نام می‌برد (چون از نظر ایشان بحث از سند مقدم بر بحث از دلالت است) و علّت مطرح کردن نام این افراد آنست که ابن تیمیه این حدیث را بی‌سند دانسته و منکر سند- حتی ضعیف- برای آن می‌شود و سپس نام کتب معتبری که این حدیث در آنها نقل شده را ذکر می‌کند.

د: ریشه‌یابی بحث

یکی از قواعدی که صاحب عقبات در رد استدلال طرف مقابل خود به کار برده ریشه‌یابی اقوالی است که به آنها استدلال شده و به

عنوان دلیل مورد استفاده قرار گرفته است و از این راه توانسته به اهداف خوبی دست پیدا کند:

۱- ایشان در صدد آن بوده که روشن کند دھلوی مطلب جدیدی را در کتاب خود مطرح نکرده است بلکه تمام مطالب او در کتابهای پیش از وی نیز مطرح شده است و لذا با تحقیقات خود ثابت می‌کند که دھلوی صواعق نصر الله کابلی را به فارسی برگردانده

و علاوه بر آن مطالبی را از پدرش حسام الدین سهارنborی- صاحب المرافق- به آن افزووده است و آن را به عنوان «تحفه اثنا عشریه» ارائه کرده است و یا اینکه «بستان المحدثین» وی برگردان «کفایه المطلع» تاج الدین دهان است.

۲- ایشان در ریشه‌یابی اقوال به این نتیجه می‌رسد که بعضی از اقوال یا نسبت‌هایی که به بعضی افراد داده شده حقیقت ندارد. مثلاً- زمانی که درباره حدیث طیر از قول شعرانی در یواقیت مطرح می‌شود که ابن جوزی آن را در شمار احادیث موضوعه آورده می‌گوید: «... اولاً ادعای ذکر ابن الجوزی این حدیث را در موضوعات از اقبع افتراق و اسمج اختلافات و اوضاع کذبات و اوضاع خزعبلات- تست و قطع نظر از آن که از تفحص و تبع تام کتاب «الموضوعات» ابن الجوزی که نسخه عتیقه آن بحمد الله الغافر پیش قاصر موجودست هرگز اثرب از این حدیث پیدا نمی‌شود سابقاً دریافتی که حافظ علای تصریح نموده باین معنی که ابو الفرج یعنی ابن الجوزی این حدیث را در کتاب الموضوعات ذکر نکرده، و ابن حجر نیز صراحةً افاده فرموده که ابن الجوزی در موضوعات خود آن را ذکر ننموده پس اگر شعرانی اصل کتاب الموضوعات را ندیده و بر تصریح حافظ علای هم مطلع نگردیده بود کاش بر افاده ابن حجر که در لواقع الانوار نهایت مدحت‌سرایی او نموده مطلع می‌گردید و خوفاً من الخزى و الخسنان گرد این کذب و بهتان نمی‌گردید و...»

(۱) پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:... و لكن الله يحب عبدا إذا عمل عملاً أحکمه. امالی صدق- ص ۳۴۴]

۳- صاحب عقاید با این شیوه خود تحریفات و تصرفاتی که در بعضی اقوال و انتساب‌ها روی داده را کشف کرده است. مثلاً درباره حدیث نور دھلوی می‌گوید: «این حدیث به اجماع اهل سنت موضوع است و در اسناد آن... در این زمینه به کلام ابن روزبهان که معمولاً مستند نصر الله کابلی است که دھلوی هم از کابلی مطالب خود راأخذ می‌کند مراجعه می‌کنیم. وی در این باره می‌گوید: «ابن جوزی این حدیث را در کتاب موضوعات آورده و نقل به معنا کرده است. و این حدیث موضوع بوده و در اسناد آن...» سپس کابلی می‌گوید: «و این حدیث باطل است چون به اجماع اهل خبر وضعی است و در اسناد آن...»

پس اجماع اهل خبر را در اینجا کابلی اضافه می‌کند. اما اینکه ابن جوزی آن را در کتاب موضوعات خود نقل کرده، مربوط به حدیث دیگری غیر از حدیث نور است ... قال رسول الله «ص»: خلقت أنا و هارون بن عمران و یحیی بن زکریا و علی بن ابی طالب من طینه واحدة»

ه: ذکر موارد مخالف الترام

ایشان در موارد متعدد، به رعایت نکردن قواعد بحث توسط دھلوی و آنچه که وی خود را ملتزم به آن دانسته، اشاره می‌کند.

مثلاً دھلوی خود را به این مطالب ملتزم دانسته است:

۱- در نزد اهل سنت قاعده آنست که هر کتاب حدیثی که صاحب آن خود را ملتزم به نقل خصوص اخبار صحیح نداند، احادیث آن قابل احتجاج نیست

۲- هر چه که سند نداشته باشد اصلاً به آن گوش داده نمی‌شود.

۳- باید در احتجاج بر شیعه با اخبار خودشان بر آنها احتجاج نمود، چون اخبار هر فرقه‌ای نزد فرقه دیگر حجت ندارد.

۴- احتجاج با احادیث اهل سنت بر شیعه جایز نیست.

اما در عمل در موارد زیادی بر خلاف آنها عمل کرده و صاحب عقاید به این موارد توجه داده است.

و: ردّ بر مخالفین با کلام خودشان

صاحب عبقات در ردّ مطالب دھلوی گاھی به کلمات وی در جای دیگر کتابش یا به کلمات پدرش و سایر علماء اهل سنت جواب داده و آن را نقض می‌کند.

ز: بررسی احادیث از همه جوانب

صاحب عبقات زمانی که وارد بحث از احادیث می‌شود آن را از نظر سند، شأن صدور و متن حدیث مورد بررسی قرار می‌دهد و در هر قسمت با کارشناسی دقیق مباحث لازم را مطرح می‌کند.

ح: نقض و معارضه

ایشان در موارد متعدد استدلال مخالفین را با موارد مشابه - که خود آنها نسبت به آن اذعان دارند - نقض می‌کند.

مثال زمانی که دھلوی در جواب حدیث غدیر می‌گوید: «اگر نظر پیامبر (ص) بیان کردن مسئله امامت و خلافت بود آن را با لفظ صریح می‌گفت تا در آن اختلافی نباشد» صاحب عبقات آن را با حدیث «الائمه من بعدی اثنا عشر» که مورد قبول محدثین اهل سنت است، نقض می‌کند. همچنین در جواب بعض استدلالات آنان به معارض آنها از کتب و اقوال خودشان استدلال می‌کند.

لذا استدلال دھلوی به حدیث «اصحابی کالنجوم فأبیهم اقتدیتم اهدیتم» را با احادیثی که در ذمّ اصحاب در کتب صحاح اهل سنة وارد شده نقض می‌کند.

ابعاد مختلف عبقات

۱- بعد علمی

میر حامد حسین همین که دید کتابی نوشته شده که از نظر دین و علم و جامعه و شرف موضع باید به توضیح اشتباه انگیزیهای آن پرداخت و جھل پراکنیهای آن را جران و تفرقه آفرینیهای آن را بازپس رانده و دروغهای آن را بر ملا ساخت در ابتداء به دنبال گسترش معلومات خویش و پیدا کردن مأخذ و اطلاعات وسیع می‌رود و سالهای سال از عمر خویش را در این راه صرف می‌کند. ۱

در حالیکه پاسخ دادن به نوشه‌های واھی و بی‌ریشه تحفه با یک صدم معلومات ایشان هم ممکن بود، اما میر حامد حسین با این کار خود تربیت علمی مکتب تشیع و ژرف‌نگری یک عالم شیعی و احترام گذاشتن به شور انسانی را به نمایش می‌گذارد.

۲- بعد اجتماعی

کتابهایی که به قصد تخطئه و ردّ مذهب اهل بیت (ع) نوشته می‌شود در حقیقت تحقیر مفاهیم عالی اسلام، ردّ حکومت عادل معصوم بر حق، طرفداری از حکومت جباران، دور داشتن مسلمانان از پیروی مکتبی که با ظلم و ظالم درستیز است و خیانت به اسلام و مسلمین است و این آثار از سطح یک شهر و مملکت شروع شده و دامنه آن به مسائل عالی بشری می‌کشد. لذا کتابهایی که عالمان شیعه به قصد دفاع و نه هجوم در این زمینه می‌نویسند نظر نادرست دیگران را نسبت به شیعه و پیروی از آل محمد (ص) درست می‌کند و کم کم به شناخت حق و نزدیک شدن مسلمین به هم - به صورت صحیح آن منتهی می‌گردد.

۳- بعد دینی

اهمیت هر دین و مرام به محتوای عقلی و علمی آن است و به بیان دیگر مهمترین بخش از یک دین و عقیده بخش اجتهادی آن

است نه بخش تقليدي. چون اين بخش است که هويت اعتقادی و شخصیت دینی فرد را می سازد. بنابراین کوشندگانی که با پیگریهای علمی و پژوهش‌های بیکران خویش مبانی اعتقادی را توضیح می‌دهند و حجم دلایل و مستندات دین را بالا می‌برند و بر توان استدلالی و نیروی برهانی دین می‌افزایند و نقاط نیازمند به استناد و بیان را مطرح می‌سازند و روشن می‌کنند، اینان در واقع هویت استوار دین را می‌شناسانند و جاذبه منطق مستقل آین حق را نیرو می‌بخشند.

۴- بعد اخلاص

نقش اخلاص در زندگانی و کارنامه عالمان دین مسئله‌ای است بسیار مهم. اگر زندگی و کار و زهد و وفور اخلاص نزد این عالمان با عالمان دیگر اديان و اقوام و یا استادان و مؤلفانی که اهل مقام و مدرکند مقایسه شود اهمیت آنچه یاد شد آشکار می‌گردد.

عالمان با اخلاص و بلند همت و تقوی پیشه مسلمان که در طول قرون و اعصار انواع مصائب را تحمل کردن و مشعل فروزان حق و حق طلبی را سرداشت گرفتند چنان بودند و چنان اخلاصی در کار و ایمانی به موضع خویش داشتند.

۵- بعد اقتداء

یقینا اطلاع از احوال اینگونه عالمان و چگونگی کار و اخلاص آنان و کوشش‌های بیکرانی که در راه خدماتهای مقدس و بزرگ کرده‌اند می‌تواند عاملی تربیت کننده و سازنده باشد.

چه بسیار عالمانی که در زیستنامه آنان آمده است که صاحب دویست اثر بوده‌اند یا بیشتر. آنان از همه لحظات عمر استفاده می‌کرده‌اند و با چشم‌پوشی از همه خواهانیها و لذتها دست به ادای رسالت خویش می‌زده‌اند.

صاحب عقاید روز و شب خود را به نوشتن و تحقیق اختصاص داده بود و جز برای کارهای ضروری از جای خود برنمی‌خاست و جز به قدر ضرورت نمی‌خورد و نمی‌خوابید، حتی در اعمال و عبادات شرعی فقط به مقدار فرائض اكتفاء می‌کرد.

تا جایی که دست راست وی از کتابت بازماند، پس با دست چپ خود نوشت. هرگاه از نشستن خسته می‌شد به رو می‌خوابید و می‌نوشت و اگر باز هم خسته می‌شد به پشت می‌خوابید و کتاب را روی سینه خود می‌گذاشت و می‌نوشت تا جایی که آیه الله العظمی مرعشی نجفی به نقل از فرزند ایشان سید ناصر حسین می‌فرماید: «زمانی که جنازه ایشان را روی مغسل قرار دادند اثر عمیق یک خط افقی بر روی سینه شریف ایشان که حاکی از محل قرار دادن کتاب بر آن بود دیده شد.»

درباره میر حامد حسین هندی - رحمه الله عليه - نوشت: که از بس نوشته دست راستش از کار افتاد. این تعهد شناسان اینسان به بازسازیهای فرهنگی و اقدامات علمی پرداخته و نیروهای بدنی خود را در راه آرمانهای بلند نهاده و با همت بلند تن به رنج داشته‌اند تا جانهای دیگر مردمان آگاه و آزاد گردد.

(۱) تعدادی از منابع وی مثل زاد المسیر سیوطی مرتبط به کتابخانه پدر بزرگ‌گوارش که بعدا به تشکیل کتابخانه ناصریه منجر شد - می‌باشد و تعدادی از آنها را در ضمن سفرهای خود به بلاد مختلف مانند سفر حج و عتبات خریداری نموده است. در این سفرها از کتابخانه‌های معتبر حرمین شریفین و عراق نیز استفاده‌های فراوانی برده و به نسخه‌های اصلی دست یافته است همچنین تعدادی از کتب نیز توسط بعضی علماء به درخواست ایشان برایش فرستاده شده است برای استفاده از بعضی مصادر نیز ناچار شده تا با تلاش فراوان و یا سختی از کتابخانه‌های خصوصی افراد مخصوصاً مخالفین استفاده نماید.

مرحوم شیخ آقا بزرگ پس از برشمردن تأیفات میر حامد حسین می‌نویسد: «امری عجیب است که میر حامد حسین، این همه کتابهای نفیس و این دایره المعارف‌های بزرگ را تألیف کرده است در حالی که جز با کاغذ و مرکب اسلامی (یعنی کاغذ و

مرکبی که در سرزمینهای اسلامی و به دست مسلمانان تهیه می‌شده است) نمی‌نوشه است و این به دلیل تقوای فراوان و ورع بسیار او بوده است.

اصولاً دوری وی از بکار بردن صنایع غیر مسلمانان مشهور همگان است».

تقریظات عقبات

میرزای شیرازی و شیخ زین العابدین مازندرانی، محدث نوری، سید محمد حسین شهرستانی، شریف العلماء خراسانی، حاج سید اسماعیل صدر، شیخ الشریعه اصفهانی و اکثر بزرگان آن زمان، تقریظات بسیاری بر آن کتاب نوشته‌اند و عالم جلیل شیخ عباس بن احمد انصاری هندی شیروانی، رساله مخصوصی به نام «سواطع الأنوار فی تقریظات عقبات الأنوار» تألیف کرده و در آن تا بیست و هشت تقریظ از علماء طراز اول نقل نموده است که در بعضی از آنها بر این مطلب تصریح شده که به برکت آن کتاب در یک سال جمع کثیری شیعه و مستبصر شده‌اند.

این کتاب در زمان حیات مؤلف به سال ۱۳۰۳ ه. ق در لکهنو به چاپ رسیده است.

همچنین منتخبی از این کتاب در سال ۱۳۲۲ ه. ق به چاپ رسیده که در دو بخش مرتب شده است، بخش نخست تقریظها و نامه‌هایی که در حیات صاحب عقبات رسیده و بخش دوم آنهایی است که بعد از وفات وی و خطاب به فرزندش سید ناصر حسین نوشته شده است.

مرحوم میرزای شیرازی در بخشی از نامه خود خطاب به صاحب عقبات چنین می‌نویسد:

«... واحد أحد أقدس - عزت اسمائه - گواه است همیشه شکر نعمت وجود شریف را میکنم و به کتب و مصنفات رشیقه جنابعالی مستأنسم و حق زحمات و خدمات آن وجود عزیز را در اسلام نیکو می‌شناسم. انصاف توان گفت: تاکنون در اسلام در فن کلام کتابی باینگونه نافع و تمام تصنیف نشده است، خصوصاً کتاب عقبات الانوار که از حسنات این دهر و غنائم این زمان است.

بر هر مسلم متدين لازم است که در تکمیل عقائد و اصلاح مفاسد خود به آن کتاب مبارک رجوع نماید و استفاده نماید و هر کس به هر نحو تواند در نشر و ترویج آنها به اعتقاد أحقر باید سعی و کوشش را فرو گذاشت ندارد تا چنانچه در نظر است اعلاه کلمه حق و ادھاض باطل شود که خدمتی شایسته‌تر از این بطریقه حقه و فرقه ناجیه کمتر در نظر است.»

و در نامه‌ای دیگر که به زبان عربی نگاشته است چنین می‌گوید:

«من در کتاب شما، مطالب عالی و ارجمند خواندم، نسیم خوش تحقیقاتی که شما برای پیدا کردن این مطالب به کار برده‌اید، بر هر مشک پرورده و معجون دماغپروری برتری دارد. عبارات رسای کتاب، دلیل پختگی نویسنده است و اشارات جهل زدای آن مایه دقت و آموختن. و چگونه چنین نباشد؟ در حالی که کتاب از سرچشمه‌های فکری تابناک نشأت گرفته و به دست مجسمه اخلاص و تقوی تألف یافته است. آری کتاب باید از این دست باشد و مؤلف از این گونه و اگر غیر از این باشد هرگز مباد و مباد.»

همچنین شیخ زین العابدین مازندرانی نامه‌هایی به بزرگان هند می‌نویسد و در آنها از میر حامد حسین و تألیفات ایشان تجلیل می‌کند و آنان را تشویق می‌نماید تا دیگر آثار میر حامد حسین را به چاپ برسانند و ضمن نامه مفصلی خطاب به مرحوم میر حامد حسین چنین می‌گوید:

«... کتابی به این لیاقت و متنانت و اتقان تا الآن از بنان تحریر نحریری سرنزده و تصنیفی در اثبات حقیقت مذهب و ایقان تا این زمان از بیان تقریر حر خیری صادر و ظاهر نگشته. از عقباتش رائجه تحقیق وزان و از استقصایش استقصا بر جمیع دلائل عیان و لله در مؤلفها و مصنفها...»

مرحوم شیخ عباس قمی در فوائد الرضویه می‌نویسد:

« وجود آنچنان از آیات الهیه و حجج شیعه اثنتی عشریه بود هر کس کتاب مستطاب عبقات الانوار که از قلم دربار آن بزرگوار بیرون آمده مطالعه کند می‌داند که در فن کلام سیما در مبحث امامت از صدر اسلام تاکنون احدی بدان منوال سخن نرانده و بر آن نمط تصنیف نپرداخته و الحق مشاهد و عیان است که این احاطه و اطلاع و سعه نظر و طول باع نیست جز بتایید و اعانت حضرت إله و توجه سلطان عصر روحنا له فداء».

جلد دوازدهم

حدث ولایت

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الحميد الحكيم العلی الّذی جعل الوصی ولی المؤمنین بعد النّبی وانا لھما و الھما کلّ مقام سنی فھبھم عنوان طیب الزکری و بغضھم علامه خبث الدّاعی و صلی الله علی النّبی الصّفی و الھ الكرام المخصوصین بالفضل الوصی و بعد فيقول العبد الضّعیف الدّنی حامد حسین بن العلّام السّید محمد قلی الموسوی بعثه الله يوم الرّوع بالوجه المشرق البھی انّ هذا هو المجلد الثالث من المنھیج الثانی من كتاب عبقات الانوار في امامية الائمه الاطهار و هذا المجلد موضوع لذكر الحديث الثالث من الاحادیث الّتی ذکرها صاحب التھفة في باب الامامه و حصر فيها استدلال اهل الحق و الكرامة جسارة و قلة اکتراث بالسّلامه و الله ولی التوفیق و الصیانة و به الاستعانة و إلیه الضرّاء و الاستکانة

بيان شناعت انکار فضائل جناب امیر مؤمنان علیه السلام

قال الفاضل المحدث النحریر حدیث سوم
روایت بریده مرفوعاً انه قال انّ علیماً منی و انا من علی و هو ولی کل مؤمن من بعدي
و این حدیث باطل است زیراً که در استناد او اجلح واقع شده و او شیعیست متهم در روایت خود و جمهور او را تضعیف کرده‌اند
پس بحدیث او احتجاج نتوان کرد و نیز ولی از الفاظ مشترک است چه ضرورست که اولی بتصرف مراد باشد و نیز غیر مقيdist
بوقت و مذهب اهل سنت همینست که در وقتی از اوقات حضرت امیر امام مفترض الطاعة بود بعد از جناب پیغمبر صلی الله علیه و
سلم اقول مستعيناً بلطف الملهم الخبیر مخاطب جلیل و حبر نیل در اعمال
عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳

تخدیع و تلمیع و تسویل دقیقه فرو نگذاشته اساسی که بجواب حدیث غدیر و حدیث متزلت انداخته این ست که چون بزعم خود
دلالت این هر دو حدیث شریف بر مقصود اهل حق ضعیف پنداشته و هم حسابی از تشنج و طعن آحاد ناس و عوام فضلاً عن
الخواص و الاعلام برداشته از اقتضای آثار اسلام منکرین تعصّب شعار حبا ساخته خود را از ردّ و ابطال آن باز داشته مگر از ذکر
تعدد طرق و صحّت حدیث غدیر فضلاً عن تواتره و همچنین از ذکر تواتر حدیث متزلت عطف عنان نموده قدم در وادی محض
توجیه غیر وجیه و تاویل علیل مصداق سراب بقیعه يحسبه الظمان ماء حتى إذا جاءه لم يجده شيئاً گذاشته و چون دلالت این حدیث
شریف بسبب لفظ بعدی قوی تر یافته بجواب آن حلم و وقار و اعتبار و ضبط نفس عالی تبار و خوف مؤاخذه صغیر و کبار از
دست داده قلاده اتباع و تقليد بعض متعصّبین عنید در گردن انداخته زمزمه ابطال و ردّ آن درین مقام و بر مکاید نواخته بااظهار
کمال جسارت جنان و سلاطت لسان و بشاعت بیان پرداخته و همچنین چون دلالت حدیث طیر و
انا مدینة العلم و على بابها

که از فضائل مشهوره شائعه و مناقب مستفیضه ذائع است قوی تر دیده استحیا از رد و تکذیب آن نکرده با آنکه والد او حسب افاده او مثبت این هر دو حدیث است کما سیظهر فيما بعد و نیز چون دلالت حدیث تشییه و حدیث نور که هر دو نهایت معروف و مشهور و در کتب بسیاری از ائمه سییه مذکور بلکه ثبوت او لین از کلام والد او در قره العینین کالنور علی قلل الطور ظاهر و واضح یافته لب بابطال آن هم گشوده زنگ اشتباه از آینه انصاف و تدبر خود زدوده و در منهج اول بیان کردیم که مخاطب نحریر فطیں جابجا در رد و ابطال فضائل مشهوره از ائمه المؤمنین علیه السلام کوشیده در اظهار کمال صفا و ولا و ابراز غایت عقل و ذکای ملازمان خود خروشیده بادی بدا بقدح و جرح روایت نزول آیه **إِنَّمَا وَلِكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آتَيْنَا**

آلیه در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام که در بسیاری از کتب معتمده و اسفار معتبره ماثور و منقول و نزد اکابر محدثین و اعاظم مفسرین خاصه و عامه مسلم و مقبول زبان آلوهه بادعای تفرد ثعلبی بر روایت آن قصب در ترویج مسیلمه و سجاح ربوه و روایات ثعلبی را که کمال عظمت و جلالت او از افاده والدش در ازاله الحفا و دیگر اسلاف و اخلاف سنیه ظاهرست نهایت تهجهین و توھین نموده یعنی بمزید جسارت و نهایت دیانت و امانت ادعای این معنی که محدثین اهل سنت قاطبه ثعلبی و روایات او را بجوى نمی شمارند او را حاطب لیل خطاب داده اند که در رطب و یابس تفرقه نمی کند آغاز ساخته و بجواب دیگر آیات تیز بایجاد مجازفات شنیعه و انکارات فظیعه پرداخته اخلاق خلاف اساطین ناقدین ممیزین صدق از اباطیل اهل ارجاف دوشیده و بکشاکش تشاکس و شمامس از تحقیقات حاویان فضل بیقياس رمیده و معازه و مصاع و مشاقه و نزاع با ارباب نقد و کثرت اطلاع و اصحاب سیر و طول باع مبتلا گردیده و در بوادی تحکم و تعسّف و فیافي تهجهس و تصلف و مهامه تهجم و تکلف بتخلف از تحقیق و تعریف و انجیاز از تفسیر خرامیده افسانه های بیرنگ و ترانه های

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴

بی آهنگ و مباحثات بعیده از دانش و فرهنگ و مکابرات و مجادلات شیوخ و شنک آغاز نهاده داد اظهار کمال ممتاز و رزانت رای صائب و ثقوب نظر و سجاحت خلق و رجاحت عقل و تبحیر در فنون فضل و حیاتز انواع مجدد ارتقاء مدارج اصابت و احرار خصل در مضمار براعت و اقتناء ذخائر حقائق صناعت و اجتناء یوانع اشمار و زواهر ازهار اختبار و اعتبار از فوائد ائمه با جلالت و احتواء اصول متحتمه تصنیف و جمع آداب لازمه تالیف و رعایت اقصای تهذیب و تشقیف و استسعاد بادرآک دقائق مقام منیف توثیق و تضعیف و تعدیل و تزییف و اجتوا از افتحام مهاوی تعصّب سخیف داده و این صنیع بدیع مخاطب رفیع مانا و مماثل و مشابه و مشاکلست با صنیع فظیع اهل کتاب که ایشان را نصوص نبوت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم را که صریح در نبوت آن حضرت یافتند از کتب مقدسه برانداختند و جوامع هم خاسره خود را بانکار و قدح و تکذیب و ابطال آن مصروف ساختند و حظ وافر از کتمان حق و جحد ثابت و رد واقع برداشتند و حسابی از تفضیح اولی الالب و عقارب روز حساب و مؤاخذه رب الارباب برنداشتند و نصوص نبوت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم را که بزعم خود ضعیف الدلاله بر مطلوب پنداشتند رد و ابطال نکردند و بتسلیم آن پرداختند لیکن ابواب تاویلات رکیکه و توجیهات سخیفه آن گشادند و داد مکابره و مجاذله و مجازفه و مباھه دادند و چون جناب امیر المؤمنین علیه السلام نفس جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلمست و خلق جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در اکثر احوال مشابهت تمام حاصلست لهذا نصوص امامت آن حضرت هم مشاکل گردید با نصوص صلی الله علیه و آله و سلم در این حضرت از نور واحدست پس آن حضرت را با جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در این حضرت را با نصوص جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و صنیع منکرین امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم مشابه و مماثل شد با صنیع منکرین نبوت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم الحاصل برادرتی حمارس کتب و اسفار جهابذه کبار مخفی نیست که ابطال این حدیث شریف از جلالت فضل و غزارت نبل و سلامت اصل و احتراز هزل و ایثار جزل و اختیار فصل و رفعت مرتبت و سمو منزلت و شرف مقام و افتخار بحصول ملکه معتد بها در فهم معانی احادیث اخبار جناب سرور انام علیه و آله الكرام آلاف

التحیة و السلام و مرجعیت انام و تصدر و تبّحر و تمهر در فنون اسلام و تصدی و تحدى برای مباحثه و مناظره اعلام و ثبت و تحری در مقابله و مطارحه خصام و امانت و ورع و دیانت و خداترسی و حق پرستی و صدق کیشی و عاقبت‌اندیشی و راست بازی و تحرز از سقیفه سازی و اتصاف بغایت صفا و ولا و عقل و دها و استنکاف از جرائم و تحرّج از ذمائم که اولیاً شاهصاحب برای ملازمان‌شان می‌سازند نهایت بعید و بغایت غیر سدید و برای تبیین مزید سماحت و فظاعت و ایضاح غایت قبح و شناعت ابطال فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام تقریر متین و تحریر رزین و تحریر رصین ابو جعفر اسکافی عمدة المتبخرین که بجواب جاحظ جاحد رئیس المتعتین افاده کرده و از ان غرابت حال پر اختلال مخاطب با کمال که سر در بیان

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵

ابطال فضائل وصی رسول ذو الجلال و ردّ قدح مناقب آل حیب رب متعال صلی الله علیه و آله ما اتصل النهر باللیال نهاده ببالغ وجوه و احسن طرق منکشف و وجوه منکرین و جاحدین و مبطلین و معاندین بملأ حظه آن منکسف می‌گردد و ذکر می‌کنم پس باید دانست که جاحظ در کتاب عثمانیه گفته قال العثمانیه افضل الائمه و اولها بالامامه ابو بکر بن أبي قحافة لاسلامه علی الوجه الذى لم يسلم عليه احد في عصره و ذلك ان الناس اختلفوا في اول الناس اسلاما فقال قوم ابو بکر وقال قوم زید بن حارثة وقال قوم خباب بن الارت و إذا تفقدنا اخبارهم و عدّنا رجالهم و نظرنا في صحة اسانيدهم كان الخبر في تقدّم اسلام أبي بکر اعم و رجاله اکثر و اسانیده اصح و هو بذاك اشهر و اللفظ فيه اظهر مع الاشعار الصحيحة و الاخبار المستفيضة في حياة رسول الله صلی الله علیه و سلم و بعد وفاته و ليس بين الاشعار و الاخبار فرق إذا امتنع في مجئها و اصل مخرجها التساعد و الاتفاق و التواطؤ و لكن ندع هذا المذهب جانيا و نضرب عنه صفحات اقتدارا على الحجّة و وثائق بالفلج و القوّة و نقتصر على ادنی نازل أبي بکر و ننزل على حکم الخصم فنقول انا وجدنا من يزعم انه اسلم قبل زید و خباب و وجدنا من يزعم انهما اسلما قبله و اوسط الامور اعدلها و اقربها من محنة الجميع و رضا المخالف ان نجعل اسلامهم كان معاً إذ الاخبار متكافئة و الاثار متساوية على ما تزعمون و ليست احدى القضيةتين اولى في صحة العقل من الاخر و يستدل على امامه أبي بکر بما ورد فيه من الحديث و بما ابانه به الرسول صلی الله علیه و سلم من غيره الى ان قال قال العثمانیه فان قال قائل فما بالكم لم تذکروا على بن أبي طالب في هذه الطبقة وقد تعلمون كثرة مقدميه و الروایه فيه قلنا قد علمنا بالرواية الصحيحة و الشهادة القائمة انه اسلم و هو حدث غیر و طفل صغير فلم نکذب الناقلين و لم نستطع ان نلحق اسلامه باسلام البالغين لأن المقلل زعم انه اسلم و هو ابن خمس سنين و المکثّر زعم انه اسلم و هو ابن تسعة سنين فالقياس ان يؤخذ بالاوسط بين الروایتين و بالامر بين الامرین و ائمّا يعرف حق ذلك من باطله بان يحصى سنیه التي ولی فيه الخلافة و سنی عمر و سنی عثمان و سنی أبي بکر و مقام التبی ص بالمدينه و مقامه بمکه عند اظهار الدعوه فإذا فعلنا ذلك و صح انه اسلم و هو ابن سبع سنين فالتأريخ المجمع عليه انه قتل في شهر رمضان سنة اربعين و ابو جعفر محمد بن عبد الله اسکافی بجواب آن در نقض عثمانیه گفته لولا ما غالب على الناس من الجهل و حب التقليد لم نحتاج إلى نقض ما احتجت به العثمانیه فقد علم الناس كافة ان الدولة و السیلطان لاریاب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۶

مقالاتهم و عرف كلّ احد اقدار شیوخهم و علمائهم و امرائهم و ظهور کلمتهم و قهر سلطانهم و ارتفاع التقیه عنهم و الكرامة و الجائزه لمن روی الاخبار و الاحادیث فی فضل أبي بکر و ما كان من تاكید بنی أمیة لذلك و ما ولدہ المحدّثون من الاحادیث طلبًا لما في ایدیهم فکانوا لا يالون جهدا في طول ما سلکوا ان يحملوا ذكر على ع و ولده و يطفئوا نورهم و يکتموا فضائلهم و مناقبهم و سوابقهم و يحملوا الناس على شتمهم و سبّهم و لعنهم على المنابر فلم يزل السيف يقطر من دمائهم مع قلة عددہم و كثرة عدوّهم فکانوا بين قتيل و اسیر و شهید و هارب و مستخف ذليل و خائف متربّ حتى انّ الفقيه و المحدث و القاص و المتكلّم ليتقدّم إليه و يتوعّد بغایه الایعاد و اشد العقوبة ان لا يذکروا شيئا من فضائلهم و لا يرخصوا لاحد ان يطیف بهم حتی بلغ من تقیة المحدث انه إذا ذکر حدیثا

عن على ع كنّى عن ذكره فقال قال رجل من قريش و فعل لرجل من قريش ولا يذكر علينا ولا يتغّوّه باسمه ثم رأينا جميع المختلفين قد حاولوا نقض فضائله و وجّهوا الحيل و التاویلات نحوها من خارجي مارق و ناصب حق و نابت مستبهم و ناشئ معاند و منافق مكذّب و عثمانی حسود يعترض فيها و يطعن و معتبرلى قد نفذ في الكلام و ابصر علم الاختلاف و عرف الشبه و مواضع الطعن و ضروب التاویل قد التمس الحيل في ابطال مناقبه و تأول مشهور فضائله فمرة يتأولها بما لا يحتمل و مرّة يقصد أن يضع من قدرها بقياس منتفض و لا تزداد مع ذلك الا قوّة و رفعه و وضوحا و استنارة و قد علمت أنّ معاویة و يزيد و من كان بعدهما من بنى مروان ايام ملكهم و ذلك نحو ثمانين سنة لم يدعوا جهادا في حمل الناس على شتمه و لعنه و اخفاء فضائله و ستر مناقبه و سوابقه و نيز ابو جعفر اسکافی بجواب جاحظ گفته وقد تعلمون ان بعض الملوك ربّما احدثوا قولًا او دينا لهوى فيحملون الناس على ذلك حتى لا يعرفون غيره كنحو ما اخذ الناس الحجاج بن يوسف بقراءة عثمان و ترك قراءة ابن مسعود و ابی بن كعب و توعد على ذلك بدون ما صنع هو و جباره بنی أمیة و طغاء بنی مروان بولد على و شیعه و انما كان سلطانه نحو عشرين سنة فما مات الحجاج حتى اجتمع اهل العراق على قراءة عثمان و نشا ابناؤهم و لا يعرفون غيرها لاماکن الاباء عنها و کف المعلمین عن تعليمها حتى لو قرئت عليهم قراءة عبد الله و ابی ما عرفوها و لظنوا بتاليتها الاستکراه و الاستهجان لالف العادة و طول الجھالة لأنّه إذا استولت على الرعیة الغلبة و طالت عليهم ايام التسلّط و شاعت فيهم المخافّة و شملتهم التقیة انفقوا على التخاذل و التناکب فلا تزال الايام تأخذ من بصائرهم و تنقص من ضمائركم و تنقض من مرايئهم حتى تصير البدعة

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٧

التي احدثوها غامرة للسنة التي كانوا يعرفونها و لقد كان الحجاج و من ولاه كعبد الملك و الوليد و من كان قبلهما و بعدهما من فراغنة بنی أمیة على اخفاء محسن على و فضائله و فضائل ولده و شیعه و اسقاط اقدارهم احرص منهم على اسقاط قراءة عبد الله و ابی لان تلك القراءات لا تكون سبباً لزوال ملکهم و فساد امرهم و انشكاف حالهم و في اشتهرار فضل على عليه السلام و ولده و اظهار محاسنهم بوادهم و تسليط حكم الكتاب المنبوذ عليهم فحرموا و اجهدوا في اخفاء فضائله و حملوا الناس على كتمانها و سرّها و ابی الله ان يزيد امره و امر ولده الا استنارة و اشرافا و جبّهم الا شغفا و شدة و ذكرهم الا انتشارا و كثرة و حجّتهم الا وضوحا و قوّة و فضلهم الا ظهورا و شأنهم الا علوّا و اقدارهم الا اعظماما حتى اصبحوا باهاتهم ايام اعزاء و باماتهم ذكرهم احياء و ما أرادوا به و بهم من الشرّ تحول خيرا فانتهى إلينا من ذكر فضائله و خصائصه و مزاياه و سوابقه ما لم يتقدمه السّابقون و لا سواه فيه القاصدون و لا يلحقه الطالبون و لو لا أنها كانت كالقبلة المنصوبة في الشهرة و كالسّين المحفوظة في الكثرة لم يصل إلينا منها في دهرنا حرف واحد و كان الامر كما وصفناه و محتجب نماند كه ابو جعفر اسکافی از مشاهير متكلمين و نحّاریر محقّقین و اعاظم مشهورین و اکابر معروفین معتبرله است ابو سعد عبد الكريیم سمعانی در کتاب انساب گفته ابو جعفر محمد بن عبد الله الاسکافی احد المتكلمين من معتبرله البغدادیین له تصانیف معروفة و كان الحسین بن علی الکرایسی یتكلّم معه و يناظره و بلغنى انه مات في سنة اربعين و مائتين ازین عبارت ظاهرست که ابو جعفر اسکافی یکی از متكلمين معتبرله بغدادیین ست و برای او تصانیف معروفة است و حسین بن علی کرایسی تکلم می کرد با او و مناظره با او می نمود و یاقوت حموی در معجم البلدان که نسخه عتیقه آن پیش این کثیر العصيان حاضرست گفته محمد بن عبد الله ابو جعفر الاسکافی عداده في اهل بغداد احد المتكلمين من المعتبرله له تصانیف و كان يناظر الحسین بن علی الکرایسی و یتكلّم معه مات في سنة اربع و مائتين و قاضی القضاة عبد الجبار معتبرلى صاحب مغنی که علمای سیّه ما بعد او طريق مناظره ازو آموخته اند و این چراغ مکالمه بروغن او افروخته ابو جعفر اسکافی را بمزيد تبجيل و تعظیم و نهایت اجلال و تفحیم یاد کرده ابن أبي الحدید در شرح نهج البلاغه گفته و اما ابو جعفر الاسکافی فهو شیخنا محمد بن عبد الله الاسکافی عده القاضی القضاة في الطبقة السابعة من طبقات المعتبرله مع عباد بن سلیمان الصیمیری و مع زرقان و مع عیسی بن الهیثم الصوفی و جعل اول الطبقة ثمامه بن اشرس ابا معن ثم ابا عثمان الجاحظ ثم ابا موسی بن صبیح المرداد ثم ابا عمران یونس بن عمران ثم محمد

بن شيب ثم محمد بن اسماعيل العسكري ثم عبد الكرييم بن روح العسكري

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٨

ثم ابا يعقوب يوسف بن عبد الله الشحام ثم ابا الحسين الصالح ثم صالح قيء ثم الجعفر بن جرير و جعفر بن ميسير ثم ابا عمران النقاش ثم ابا سعيد احمد بن سعيد الاسدي ثم عباد بن سليمان ثم ابا جعفر الاسكافى هذا وقال كان ابو جعفر فاضلا عالما و صنف سبعين كتابا في علم الكلام وهو الذى نقض كتاب العثمانية على أبي عثمان الجاحظ فى حياته و دخل الجاحظ الوراقين ببغداد فقال من هذا الغلام السوادى الذى بلغنى انه تعرض لنقض كتابى و ابا جعفر جالس فاختفى منه حتى لم يره و كان ابو جعفر يقول بالفضل على قاعدة معتزلة بغداد و يبالغ فى ذلك و كان على الرأى محققا منصفا قليلا العصبية اذين عبارت ظاهرست كه قاضى القضاة عبد الجبار ابو جعفر اسكافى را در كتاب طبقات معتزله در طبقه سابعه ذكر كرده و نهايت مرح و ستايش او نموده يعني تصريح فرموده بأنك او فاضل عالم بود و تصنيف كرده هفتاد مجلد در علم کلام و نقض كرده كتاب عثمانية را بر ابو عثمان جاحظ و نيز تصريح كرده به آنكه او محقق منصف بود و صاحب کشکول فيما جرى على آل الرسول نيز تقريري مبهر عقول و تنبیهی مقبول محققین فحول در باب انهماك و ايضاع و ايغال جبابره و فراعنه ارباب ضلال و شغف دله و جد و جهد اصحاب تدلیس و ازالل در اخفا و اخمال و كتمان و ابطال فضائل وصى رسول رب متعال صلى الله عليه و آله الاقيال ما دامت الاسحار و الاصال و هب القبول و جرى الشمال كه بمنزلة تفصیل اجمال جميل اسكافی باكمالست وارد فرموده نقل آن هم در این جا مناسبست و هو هذا ثم لا يغيب عن نظرک انّ الحاکم إذا لم يقتد بالنّبی في حركاته و سكنته التزم ضدادها فيحتاج السلطان الى المعاون و المعاوض و المشير و المساعد له على مقاصده و اغراضه و مطالبه و شهواته في ارتکاب المحرّمات و شرب المسكرات و سماع الغناء و الولوع بالمردان و التهتك مع النسوان و اجتذاب الاموال من غير حلّها و عسف الرّعیة و ذلّها فيضطرّ الملك و السّلطان الى شیطان یستره و فقیه ینصره و قاض یدلس له و متشدّق یکذب لدولته و رئیس یسکن الامور و طامع یشهد بالزّور و مشایخ تباکی و شبان تذاکی و وجیه یهؤن الـحوال و یثیره على حبّ المال و زاهد یلین الصّیعاب و فاسق ینادم على الشراب و عيون تنظر و السنّة تفجر حتی ینام الخليفة امير المؤمنین سکران و یجذب على فسقه اعونا و لاـ تقوم هذه الملكة الاـ یدحض اضدادها و لا تم دعوه قوم الـ بهلاک اعدائها و عنادها نظر و اعتبار هل يجب إذا كان هذه الدعوة لعلى بن أبي طالب و ملكها معاویة بن أبي سفیان و وزیراه عليها عمرو بن العاص و المغيرة بن شعبه و قد خصمہ على بن أبي طالب عليه السلام عليها مدة

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٩

الى ان قتلہ معاویة ان یرفع قدر الحسن و الحسین عليهمما السّلام و قد محمد بن الحنفیة و قدر بنی هاشم و آل أبي طالب و ان یکرم عبد الله بن العباس و یراعی حال اصحاب على احیائهم و الاموات منهم هذا بعيد من القياس و السياسة الدنياوية بل یجب على معاویة ان یفعل ما فعل من التدبیر في قتل على عليه السّلام و اولاده و تشییت شملهم و سبّ على على المنابر و تھوین امره و نسخ شرفه من صدور العوام و بث ذلك في العباد و البلاد و تهدید من صبا إلیهم و التنکیل بمن اثنی عليهم هکذا مدة دولته ثم اودع في قلوب بنی أمیة بعض على عليه السلام و بغض رجاله و آله حتى ادى الحال الى قتل الحسن بالسم و الحسین بالسيف الذي نهب فيه حرمه و طیف برأسه في العباد و البلاد و هل تم ذلك الـ بـ رجال البـاء عـقلـاء عـلمـاء فـقهـاء و مشـایـخ فـقـراء و اعـیـان اعـنـیـاء فـیـسـتـعـانـ بـهـمـ عـلـیـ تـدـبـیرـ العـوـامـ و القـاءـ الـهـوـامـ و تخـوـیـفـ التـفـوـسـ و زـجـ المـتـکـلـمـینـ عنـ الخـوـضـ فـیـ النـامـوسـ فـلـمـ یـزـلـ السـبـ و اللـعـنـ و الـطـرـدـ و العـزـلـ فـیـ عـلـیـ و اولاده و رجاله الف شهر نشأ فيها رجال و مات فيها رجال و ابیضت لهم و اسودت لحی و ولدت صبيان و اولاد و استوست بلا و عباد و ساد بمرضى بنی أمیة من ساد و انخذل اولاد على عليه السلام و رجاله و اتباعه و من يقتفي اثرهم في المدن و الاقاليم لا ناصر لهم و لا معاون و لا مساعد و لا اخوان و بذلك على ذلك اموال و نشأ عليه رجال و قيلت فيه اقوال و ركبت فيه احوال و آل الامر في الآل الى ما آل و جملة البايعة و الفلاحون غافلون عن مقاصد الملوك و السلاطين و كبار الشياطين و انستر من ذلك خفايا و اشتهرت

قضايا و جرى من طباع اهل المدن و عوامهم ما اراده الملك و تربى الناس على اغراضه و اثمرت المحبة لـما عند الملك و بعض آل محمد و رجالهم و تحـدثت السوقـة بذلك في الاسواق و جـال بين الناس اشتـاقـقـ و صـار اتباعـ الملك و مستـظـهـرـينـ بالـكلـامـ وـالـجـدـالـ وـالـخـصـامـ وـمنـ يـكـرهـ المـلـكـ تـحـتـ النـسـبـ وـ القـتـلـ وـ الطـرـدـ وـالـجـلـدـ وـانـسـاقـتـ المـنـافـعـ إـلـىـ مـعـاـضـدـ الـمـلـكـ بـيـدـهـ وـ لـسانـهـ وـاحـتكـمتـ دـوـلـةـ بـنـىـ أـمـيـةـ وـ مـقـاصـدـهـاـ وـ ذـلـلـ بـالـقـهـرـ وـ الجـورـ مـعـانـدـهـاـ وـ سـتـرـ المـتـقـىـ عـقـيـدـتـهـ وـ كـتـمـ العـاقـلـ عـبـادـتـهـ وـ اـسـتـمـرـتـ الـامـورـ بـيـنـ الجـمـهـورـ وـ اـشـتـدـتـ الـاـيـامـ وـ الـعـصـورـ وـ سـارـتـ الـكـتـبـ الـمـصـنـفـةـ بـذـلـكـ فـيـ الـبـلـاءـ وـ التـبـسـ مـاـ فـيـهـاـ مـنـ الـمـقـاصـدـ عـلـىـ اـكـثـرـ الـعـبـادـ وـ الـنـاسـ عـبـيـدـ الـدـنـيـاـ وـ فـيـ طـبـاعـهـمـ حـبـ الـعـاجـلـةـ وـعـنـ الـمـلـكـ السـيـفـ وـ القـلـمـ وـ الدـيـنـارـ وـ الدـرـهـمـ وـ آلـ مـحـمـدـ وـ اـتـابـعـهـمـ تـحـتـ الخـوفـ وـ بـعـضـهـمـ تـحـتـ السـيـفـ وـ لـاـ يـكـادـ يـخـفـيـ عنـ مـعـرـفـتـكـ سـرـعـةـ اـجـابـةـ الـعـوـامـ إـلـىـ اـغـرـاضـ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ١٠

الحكـامـ خـوـفـاـ وـ طـمـعاـ يـتـقـلـبـونـ تـحـتـ اـرـادـتـهـ كـيـفـ شـاءـ وـ آنـىـ شـاءـ وـ مـتـىـ شـاءـ وـ مـعـ ذـلـكـ الصـيـلـوـاتـ قـائـمـةـ وـ الـاذـانـ مـرـتفـعـ وـ الصـوـمـ مـعـتـبـرـ وـ المـوـاـقـيـتـ وـ الـحـجـ مـسـطـطـاعـ وـ الزـرـكـاءـ مـاـتـيـةـ وـ الـجـهـادـ قـائـمـ وـ الـنـاسـ عـلـىـ مـرـاتـبـهـمـ وـ الـاـسـوـقـ مـنـعـقـدـةـ وـ السـيـبـلـ مـطـرـقـةـ وـ الـمـلاـهـيـ بـيـنـ الـعـوـامـ مـبـسوـطـةـ وـ لـيـسـ فـيـ الـبـلـاءـ وـ الشـقـاءـ وـ الـخـوـفـ وـ الـخـفـاءـ وـ اـلـفـقـرـ اـصـوـلـ وـ نـمـاـ لـهـاـ فـرـوـعـ وـ بـسـقـتـ لـهـاـ اـفـنـانـ فـاـشـمـرـتـ بـهـاـ ثـمـ لـمـ يـغـرسـهـاـ نـفـخـ الشـيـطـانـ وـ قـالـ بـالـلـسـانـ هـلـكـ الـمـلـكـ وـ هـاـنـ وـ نـشـأـ فـيـ الشـرـيـعـةـ اـصـوـلـ وـ نـمـاـ لـهـاـ فـرـوـعـ وـ بـسـقـتـ لـهـاـ اـفـنـانـ فـاـشـمـرـتـ بـهـاـ ثـمـ لـمـ يـغـرسـهـاـ الـحـقـ وـ لـاـ سـقـاـهـ الرـسـوـلـ وـ لـاـ اـكـلـ ثـمـرـاـهـ الـاـوـلـيـاءـ وـ لـاـ طـعـمـهـاـ الـفـقـرـاءـ فـظـهـرـ بـذـلـكـ مـذـاهـبـ وـ اـخـتـلـفـتـ فـيـهـ مـسـائـلـ وـ نـسـخـتـ اـخـبـارـ وـ طـوـيـتـ آـثـارـ وـ اـسـتـقـرـ الـعـالـمـ عـلـىـ الـخـلـافـ وـ الـاـخـتـلـافـ وـ الـجـبـلـةـ الـحـيـوانـيـةـ بـحـسـبـ مـرـبـاهـاـ وـ مـنـشـاهـاـ كـمـاـ اـخـبـرـ الصـادـقـ الـامـيـنـ يـوـلدـ الـمـولـودـ عـلـىـ الـفـطـرـةـ وـ اـنـمـاـ اـبـوـاهـ يـهـوـدـانـهـ وـ يـنـصـرـانـهـ وـ يـمـجـسـانـهـ فـيـنـجـسـانـهـ

ثـمـ تـلـاـشـتـ دـوـلـةـ بـنـىـ أـمـيـةـ وـ نـشـأـتـ دـوـلـةـ بـنـىـ العـبـاسـ فـوـجـدـوـ بـنـىـ الـعـبـاسـ فـوـجـدـوـ بـنـىـ الـمـمـلـكـةـ لـاـمـرـ لـاـ يـحـتـاجـونـ فـيـهـ إـلـىـ مـصـانـعـهـ آـلـ عـلـىـ عـلـيـهـ السـلـامـ وـ مـدارـاتـهـمـ لـعـلـمـهـمـ اـنـ الـمـمـلـكـةـ بـالـاـصـالـةـ لـهـمـ فـاقـرـرـوـاـ الـوـظـائـفـ الـتـيـ قـرـرـهـاـ بـنـىـ أـمـيـةـ فـيـ اـخـمـادـ نـارـ الطـالـبـيـنـ عـلـىـ حـالـهـاـ وـ سـاسـوـاـ النـاسـ بـهـاـ وـ تـنـاـولـهـاـ هـتـيـةـ مـرـيـةـ وـ اـمـدـوـاـ الـعـالـمـ الـمـعـاـونـ عـلـىـ اـغـرـاضـهـمـ بـالـاـمـوـالـ وـ اـسـتـخـدـمـوـاـ عـلـىـ ذـلـكـ الرـجـالـ وـ وـهـبـوـاـ عـلـىـ ذـلـكـ مـقـامـاتـ وـ مـرـاتـبـ وـ وـلـاـيـاتـ وـ هـبـاتـ وـ صـدـقـاتـ فـلـمـاـ اـحـسـ الطـالـبـيـوـنـ بـوـلـاـيـةـ بـنـىـ عـبـاسـ وـ اـخـدـتـ حـقـوقـهـمـ بـغـيـرـ حـقـ هـاـجـرـوـاـ إـلـىـ الـاـطـرافـ وـ الـاـوـسـاطـ خـوـفـاـ مـنـ القـتـلـ وـ السـيـاطـ وـ خـاطـبـوـهـمـ فـيـ الـقـيـامـ عـنـ هـذـاـ بـلـاسـتـ فـنـدـبـ لـهـمـ الـعـبـاسـيـوـنـ الرـجـالـ وـ اـعـدـوـاـ لـهـمـ الـقـتـالـ وـ تـوـلـيـهـمـ الـمـنـصـورـ حـتـىـ قـتـلـ مـنـهـمـ الـاـلـوـفـ وـ شـرـدـ مـنـهـمـ الـاـلـوـفـ وـ مـنـ وـقـفـ عـلـىـ مـقـاتـلـ الطـالـبـيـيـنـ عـرـفـ مـاـ جـرـىـ مـنـ بـنـىـ عـبـاسـ عـلـىـ آـلـ عـلـىـ عـلـيـهـ السـلـامـ حـتـىـ حـطـمـوـاـ شـجـرـتـهـمـ وـ فـرـقـوـاـ كـلـمـتـهـمـ وـ اـفـنـوـاـ اـمـوـالـهـمـ وـ اـبـادـوـ رـجـالـهـمـ وـ اـضـطـرـرـ بـنـوـ عـبـاسـ إـلـىـ اـقـامـةـ دـعـوتـهـمـ وـ نـشـرـ كـلـمـتـهـمـ وـ مـرـاعـةـ مـمـلـكـتـهـمـ وـ حـرـاستـهـاـ مـنـ آـلـ عـلـىـ عـلـيـهـ السـلـامـ نـسـقاـ عـلـىـ عـنـادـ بـنـىـ أـمـيـةـ فـمـاـ اـسـتـقـرـتـ دـوـلـتـهـمـ وـ لـاـ هـيـتـ صـوـلـتـهـمـ حـتـىـ فـهـمـوـاـ انـ شـجـرـةـ الطـالـبـيـيـنـ مـتـفـرـقـةـ وـ الـاـغـصـانـ ذـاـبـلـةـ وـ الـاـفـنـانـ نـاقـصـةـ الرـىـ مـخـضـوـدـةـ السـوـكـ يـابـسـهـ الشرـبـ فـعـنـدـهـاـ اـسـتـقـرـوـاـ وـ سـكـنـوـاـ وـ لـمـ يـأـمـنـوـاـ حـتـىـ عـلـمـوـاـ انـ جـمـيعـ الرـعـاعـيـاـ فـيـ الـبـلـادـ وـ الـآـفـاقـ الـمـشـرـقـيـ وـ الـمـغـرـبـيـ اـعـدـاءـ لـآلـ مـحـمـدـ صـلـيـ اللـهـ عـلـيـهـ وـ آـلـهـ يـفـضـلـوـنـ اـصـحـابـهـ عـلـيـهـمـ وـ لـاـ يـأـنـسـوـنـ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ١١

بـذـكـرـهـمـ اـنـهـمـكـتـ الـخـلـفـاءـ وـ الـمـلـوـكـ مـنـ الـعـرـبـ وـ الـعـجمـ فـيـ اـسـتـعـمـالـهـمـ الـكـذـبـ وـ اـرـتـكـابـ الـمـنـكـراتـ الـتـيـ لـاـ تـجـبـ لـمـثـلـهـمـ عـلـىـ سـيـلـ النـبـوـةـ الـمـحـمـدـيـةـ وـ الـخـلـافـةـ الـعـلـوـيـةـ الـتـىـ فـرـضـهـاـ اللـهـ تـعـالـىـ وـ سـنـهـاـ مـحـمـدـ صـلـيـ اللـهـ عـلـيـهـ وـ آـلـهـ وـ اـمـرـ بـهـاـ وـ نـصـ عـلـيـهـاـ فـاـضـطـرـوـاـ إـلـىـ وـضـعـ الـمـدـارـسـ مـشـغـلـةـ لـلـعـوـامـ الـتـىـ فـتـ بالـقـلـوبـ وـ الـاـوـهـامـ السـمـاـطـاتـ الـدـسـمـةـ وـ الـمـلـابـسـ الـفـاخـرـةـ وـ الـانـعـامـ وـ سـمـوـاـ كـلـ رـئـيـسـ مـنـ الـرـعـاءـ اـمـاـ لـيـصـحـ لـهـمـ الـخـلـافـةـ الـمـمـلـكـةـ بـيـنـهـمـ وـ يـصـيرـ الـخـلـيفـةـ الـغـاصـبـ لـكـلـ اـمـامـ مـنـهـمـ اـمـامـاـ وـ هـمـ يـعـلـمـوـنـ اـنـهـمـ يـرـتـكـبـوـنـ الـآـثـامـ وـ يـاـكـلوـنـ الـحـرـامـ وـ اـصـلـحـ لـهـمـ الـخـلـافـةـ الـمـمـلـكـةـ بـيـنـهـمـ وـ يـصـيرـ الـخـلـيفـةـ الـغـاصـبـ قـائـمـاـ بـعـرضـهـ مـثـاوـيـاـ لـمـعـادـيـهـ مـرـتـقـبـاـ عـلـىـ مـنـ يـطـعـنـ فـيـ مـكـفـرـاـ لـمـنـ لـاـ يـوـالـيـهـ يـاـخـذـ عـلـىـ ذـلـكـ الـجـوـائزـ السـنـيـةـ وـ الـمـساـكـنـ الـعـلـيـةـ وـ الـمـراكـبـ الـبـهـيـةـ وـ الـمـطـاعـمـ الشـهـيـةـ وـ الـمـلـابـسـ الـفـاخـرـةـ وـ الـمـقـامـاتـ الـبـاهـرـةـ وـ الـتـنـعـمـ وـ التـلـذـذـ

المنام والتكلب في مستراح الحمام واعلا- مكانه في المدرسة ان ينافق ويعارض ويدعى قيام الحجۃ على الروافض و تتبع الناس على ذلك طبقاً بعد طبق وجيلاً بعد جيل واندرجوا عليه خلفاً اثر سلف ونشا مذهب الجبر بين العوام واندرج فيه الخاص والعام واستر عمال الشياطين ومكراء الفراعنة من السلاطين والعامي بعقه على هذه المذاهب اسرع من انعقاده على معرفة الله و هو مذهب يغوث و يعوق و نسر و استغل علماء الجمهور بالخلاف والشقاق والقوا من تابعهم من الباعة والفلاحين في يمين الطلاق وغشيت المدارس وحدث التفاضل والتنافس وانتظم العالم على صورة من قال غيرها وان كان صادقاً التبس بسوها احتقر و علامه عالي مكان ووحيد جليل الشأن وفريد اوان سحبان زمان وحسنان دوران ابو بكر خوارزمي افاض الله عليه شآبيب الرحمة والغفران در مقام تسلية اهل ایقان وتسکین احزان واسجان ارباب یقین وعرفان وقت سریان وجريان وطريقان ظلم وعدوان وعسف وطغيان سلطان بین جماعت والا شان تقریری بس رفع البینان وتمهیدی نهایت منبع الارکان متضمن ذکر جور وحیف وحدق وضفن وشنان خلفاً و سلاطین منحرفين از منهج صواب وایمان بر اهلیت کرام علیهم آلاف سلام الملك المنان واتباع واشیاع ایشان بیان کرده بنحوی که بعض اجمالیات تقریر کشکول در ان مفصلست ایراد آن هم در این جا مناسب می نماید پس باید دانست که در مکاتیب ابی بکر خوارزمی مذکورست وكتب الى جماعة الشیعہ بنیسابر لاما قصدهم محمد بن ابراهیم والیها سمعت ارشدکم الله سعیکم وجمع على التقوی امرکم ما تکلم به السلطان الذي لا يتحمل الا على العدل ولا يميل الا على جانب الفضل ولا يبالي بان يمزق

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ١٢

دينه إذا رفا دنياه ولا يفکر في ان لا يقدم رضا الله إذا وجد رضاه وانتم ونحن اصلاحنا الله و اياكم عصابة لم يرض الله لنا الدنيا فذرنا للدار الآخرى ورغب بنا عن ثواب العاجل فاعد لنا ثواب الاجل وقسمنا قسمين قسما مات شهيدا وقسما عاش شريدا فالحق يحسد الميت على ما صار إليه ولا يرغب بنفسه عما جرى عليه

قال امير المؤمنین ويعسوب الدین عليه السلام المحن الى شيعتنا اسرع الى الحدود

و هذه مقالة اسست على المحن و ولد اهلها في طالع الهازء والفتنه فحياة اهلها نعف و قلوبهم حشوها غصص والایام عليهم متحاملة و الدنيا عنهم مائلة فإذا كنا شیعه ائمّتنا في الفرائض والسنن ومتبعی آثارهم في ترك كل قبيح و فعل حسن فينبغي ان تتبع آثارهم في المحن غصبـت سیدتنا فاطمة صلوات الله عليها و على الها ميراث ایها صلوات الله عليه و على آلـه يوم السقیفة و آخر امير المؤمنین عن الخلافة و سـمـ الحسن عليه السلام سـرـا و قـتـلـ اخـوهـ عـلـيـهـ السـلـامـ جـهـرا و صـلـبـ زـيدـ بنـ عـلـىـ بالـكـنـاسـهـ و قـطـعـ رـاسـ زـيدـ بنـ عـلـىـ فـيـ المـعـرـكـهـ و قـتـلـ ابـنـهـ مـحـمـدـ و اـبـراهـيمـ عـلـىـ يـدـ عـيـسـىـ بنـ مـوـسـىـ العـبـاسـىـ و مـاتـ مـوـسـىـ بنـ جـعـفـرـ فـيـ حـبـسـ هـارـونـ و سـمـ عـلـىـ بنـ مـوـسـىـ بـيـدـ الـمـامـونـ و هـزـمـ اـدـرـیـسـ بـفـحـخـ حـتـیـ و قـعـ اـلـىـ الـانـدـلـسـ فـرـیدـ اوـ مـاتـ عـيـسـىـ بنـ زـیدـ طـرـیدـاـ شـرـیدـاـ و قـتـلـ يـحـیـیـ بنـ عـبـدـ اللهـ بـعـدـ الـامـانـ و الـایـمـانـ و بـعـدـ تـاكـيدـ الـعـهـودـ و الـضـمـانـ هـذـاـ غـيـرـ ماـ فـعـلـ يـعـقـوبـ بـنـ الـلـيـثـ بـعـلوـيـ طـبـرـسـتـانـ و غـيـرـ قـتـلـ مـحـمـدـ بنـ زـیدـ و الـحـسـنـ بنـ الـقـاسـمـ الدـاعـیـ عـلـىـ آـلـ سـاسـانـ و غـيـرـ ماـ صـنـعـهـ اـبـوـ السـیـاحـ فـیـ عـلـوـیـةـ الـمـدـیـنـةـ حـمـلـهـ بـلـاغـطـاءـ و لـاـ وـطـاءـ مـنـ الـحـجـازـ اـلـىـ سـامـراءـ و هـذـاـ بـعـدـ قـتـلـ قـتـیـةـ بـنـ مـسـلـمـ الـبـاهـلـیـ لـابـنـ عـمـرـ بـنـ عـلـیـ حـینـ اـخـذـهـ بـابـوـیـهـ و قـدـ سـتـرـ نـفـسـهـ و وارـیـ شـخـصـهـ يـصـانـ حـیـاتـهـ و يـدـافـعـ وـفـاتـهـ و لـاـ کـمـ فـعـلهـ الـحـسـنـ بـنـ اـسـمـاعـیـلـ الـمـصـعـبـیـ بـیـحـیـیـ بـنـ عـمـرـ الـرـیـدـیـ خـاصـهـ و ماـ فـعـلـهـ مـرـاحـمـ بـنـ خـاقـانـ بـعـلوـیـةـ الـکـوـفـةـ کـافـهـ و يـحـسـبـکـ اـنـ لـیـسـ فـیـ بـیـضـةـ الـاسـلـامـ بـلـدـةـ الـاـ وـ فـیـهاـ لـقـتـلـ طـالـبـیـ تـرـبـةـ تـشارـکـ فـیـ قـتـلـ الـامـوـیـ وـ الـعـبـاسـیـ وـ اـطـبـقـ عـلـیـهـمـ الـعـدـنـانـیـ وـ الـقـحـطـانـیـ فـلـیـسـ حـیـ منـ الـاـحـیـاءـ نـعـرـفـهـ مـنـ ذـیـ یـمـانـ وـ لـاـ بـکـرـ وـ لـاـ مـضـرـ الـاـ وـ هـمـ شـرـکـاءـ فـیـ دـمـائـهـ کـمـ تـشارـکـ اـیـسـارـ عـلـیـ جـزـرـ قـادـتـهـمـ الـحـمـیـةـ اـلـیـ الـمـتـیـةـ و کـرـهـواـ عـیـشـ الذـلـهـ فـمـاتـواـ مـوـتـ العـرـةـ وـ وـثـقـواـ بـمـالـهـمـ فـیـ الدـارـ الـبـاقـیـةـ فـسـخـتـ نـفـوسـهـمـ عـنـ هـذـهـ الـفـانـیـةـ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ١٣

ثم لم يشربوا كاسا من الموت الـاـ شـربـهاـ شـیـعـهـمـ وـ اـولـیـاـوـهـمـ وـ لـاـ قـاسـواـ لـوـنـاـ مـنـ الشـدائـدـ الـاـ قـاسـاهـ اـنـصـارـهـمـ وـ اـتـبـاعـهـمـ دـاـسـ عـثـمـانـ بـنـ

عفان بطن عمار بن ياسر بالمدينه و نفى ابا ذر الغفارى الى الربيه و اشخص عامر بن عبد قيس التميمي و غرب الاشتراخى و عدى بن حاتم الطائى و سير عمر بن زراره الى الشام و نفى كميل بن زياد الى العراق و جفا أبي بن كعب و اقصاه و عادى محمد بن حذيفة و نواه و عمل فى دم محمد بن سالم ما عمل و فعل مع كعب ذى الحطبه ما فعل و اتبعه فى سيرته بنو أميه يقتلون من حاربهم و يغدرون بمن سالمهم لا يحفلون المهاجري و لا يصونون الانصارى و لا يخافون الله و لا يحتشمون الناس قد اتخذوا عباد الله خولا و مال الله دولا يهدمون الكعبه و يستعبدون الصحابة و يعطلون الصلوه الموقنه و يحطمون اعناق الاحرار و يسيرون فى حرم الرسول سيرتهم فى حرم الكفار و إذا فسق الاموى فلم يات بالضلاله عن كلالة قتل معاویه حجر بن عدى الكندي و عمرو بن الحمق الخزاعى بعد اليمان المؤكدة و المواثيق المغلظة و قتل زياد بن سمیه الاولوف من شیعه الكوفه و شیعه البصره صبرا و اوسعهم حبس و اسرا حتى قبض الله معاویه على اسوأ اعماله و ختم عمره بشر احواله فاتبعه ابنته يجهر على جراحه و يقتل ابناء قتلاه الى ان قتل هانى بن عروه المرادى و مسلم بن عقيل الهاشمى اولا و عقب بالحر بن زياد الرياحى و بابى موسى عمرو بن قرطه الانصارى و حبيب بن مظاهر الاسدی و سعيد بن عبد الله الحنفى و نافع بن هلال الجلى و حنظلة بن سعد الشامي و عابس بن أبي شيبة الشاكرى فى نيف و سبعين من جماعة شیعه الحسين عليه السلام يوم كربلا ثانيا ثم سلط عليهم الدعى ابن الدعى عبيد الله بن زياد يصلبهم على جذوع النخل و يقتلهم الوان القتل حتى اجتث الله دابر ثقيل الظهر بدمائهم التى سفك عظيم التبعه بحرفهم الذى انتهك فانتبهت لنصره اهل البيت طائفه أراد الله ان يخرجهم من عهده ما صنعوا و يغسل عنهم وضر ما اجترووا فصمدوا صمد الفئة الباغية و طلروا دم الشهيد من ابن الزانية لا يزيدهم قلة عددهم و انقطاع مددهم و كثرة سواد اهل الكوفه بازائهم الا اقداما على القتل و القتال و سخاء بالنفوس و الاموال حتى قتل سليمان بن صرد الخزاعى و المسئب بن نجيبة الفزارى و عبد الله بن واصل التميمي فى رجال من خيار المؤمنين و عليه التابعين و مصابيح الانام و فرسان الاسلام ثم تسليط ابن الزبير على الحجاز

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ١٤

والعراق فقتل المختار بعد ان شفى الاوتار و ادرك الثار و افني الاشرار و طلب بدم المظلوم الغريب فقتل قاتله و نفى خاذله و اتبعوه ابا عمر بن كيسان و احمر بن شميط و رفاعه بن يزيد و السائب بن مالك و عبد الله بن كامل و تلقّطوا بقايا الشیعه يمثلون بهم كل مثله و يقتلونهم شر قتله حتى طهر الله من عبد الله بن الزبير البلاد و اراح من اخيه مصعب العباد فقتلهمما عبد الملك بن مروان كذلك نولى بعض الظالمين بعضا بما كانوا يكسبون بعد ما حبس ابن الزبير محمد بن الحنفية و أراد احرقه و نفى عبد الله بن العباس و اكثر ارهاقه فلما خلت البلاد لآل مروان سلط الحجاج على العراقيين ثم على الحجازيين فتلعب بالهاشميين و اخاف الفاطميين و قتل شیعه على و محا آثار بيت النبي و جرى منه ما جرى على كميل بن زياد النخعى و اتصل البلاء مدة ملك المروانيه الى الايام العباسية حتى إذا أراد الله ان يختم مدتهم باكثر آثامهم و يجعل اعظم ذنبهم في آخر ايامهم بعث على بقیه الحق المهمل و الدين المعطل زيد بن علي فخذله منافقوا اهل العراق و قتلهم احزاب اهل الشام و قتل معه من شيعته نصر بن خزيمة الاسدی و معاویه بن اسحاق الانصارى و جماعة من شايعه و تابعه و حتى من زوجه و ادناه و حتى من كلمه و اثناء فلما انتهكوا ذلك الحرير و اقرفوا ذلك الاشم العظيم غضب الله عليهم و انتزع الملك منهم فبعث عليهم ابا مجرم لا ابا مسلم فنظر لا نظر الله إليه الى صلابة العلوية و الى لين العباسية فترك تقاه و اتى هواه و باع آخرته بدنياه و افتح عمله بقتل عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب و سلط طواغيت خراسان و خوارج سجستان و اكراد اصفهان على آل أبي طالب يقتلهم تحت كل حجر و مدر و يطلبهم فى كل سهل و جبل حتى سلط عليه احب الناس إليه فقتله كما قتل الناس فى طاعته و اخذه بما اخذ الناس فى بيته و لم ينفعه ان اسخط الله برضاه و ان ركب ما يهواه و حلت من الدوانيتى الدنيا فخطب فيها عسفا و تقىي فيها جورا و حيفا الى ان مات و قد امتلأت سجونه باهل بيت الرساله و معدن الطيب و الطهارة قد تتبع غائبهم و تلفظ حاضرهم حتى قتل عبد الله بن محمد بن عبد الله الحسن بالسند على يد عمر بن هشام بن عمر التغلبى فما ظنك بمن قرب تناوله عليه و لان مسه على يديه و هذا قليل فى جنب ما قتله هارون منهم و فعله موسى قبله بهم

فقد عرفتم ما توجّه على الحسن بن على بفتح من موسى و ما اتفق على على بن الاقطس الحسيني من هارون و ما جرى على احمد بن على الزيدى و على القاسم بن على الحسنى من حبشه و على على بن غسان الخزاعى حين اخذ من

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ١٥

قبله و الجملة ان هارون مات و قد مصّر شجرة النبوة و اقتلع غرس الامامة و انتم اصلاحكم الله لستم اعظم نصبا في الدين من الاعمى فقد اخافوه و من على بن يقطين فقد اتهموه فاما في الصدر الاول فقد قتل زيد بن صوحان العبدى و عوقب عثمان بن حنيف الانصارى و اقصى حارثة بن قدامة السعدي و جندب بن زهير الاذدى و شريح بن هانى المرادى و مالك بن كعب الارجى و معقل بن قيس الرياحى و الحrust الاعور الهمدانى و ابو الطفيل الكنانى و ما فيهم الا من خر على وجهه قتيلا او عاش فى بيته ذليلا يسمع شتمة الوصى فلا ينكر و يرى قتلة الاوصياء و اولادهم فلا يغير ولا يخفى عليكم حرج عامتهم و حيرتهم كجابر الجعفى و كرشيد الهاجرى و كزرارة بن اعين ليس الا انهم رحمهم الله يتولون اولياء الله و يتبرعون من اداء الله و كفى به جرما عظيما عندهم و عبيا كبيرا بينهم و قل فى بنى العباس فانك ستتجد بحمد الله تعالى مقالا و جل فى عجائبهم فانك ترى ما شئت مجالا يجبي قسيئهم ففرق على الدليلى و التركى و يحمل الى المغربي و الفرغانى و يموت امام من ائمة الهدى و سيد من سادات بيت المصطفى فلا يتبع جنازته و لا تجصي ص مقبرته و يموت ضررا لهم او لاعب او مسخرة او ضارب فتحضر جنازته العدول و القضاة و يعمر مسجد التعزية عند القواد و الولاة و يسلم فيهم من يعرفونه دهريا او سوفسطائيا و لا يتعرضون لمن يدرس كتابا فلسفيا و مانويأ و يقتلون من عرفوه شيعيا و يسفكون دم من سمى ابنه علينا و لو لم يقتل من شيعة اهل البيت غير المعلى بن خنيس قتيل داود بن على و لو لم يحبس فيهم غير أبي تراب المروزى لكان ذلك جرحا لا يبرا و ناثرة لا تطفأ و صدعا لا يلشم و جرحا لا يلتجم كفاهم ان شعراء قريش قالوا فى الجاهلية اشعارا يهجون بها امير المؤمنين عليه السلام و يعارضون فيها اشعار المسلمين فحملت اشعارهم و دونت اخبارهم و روواها الرواية مثل الواقدى و وهب بن منبه التميمي و مثل الكلبى و الشرقى بن القطامي و الهيثم بن عدى و دأب بن الكنانى و ابن بعض شعراء الشيعة يتكلم فى ذكر مناقب الوصى بل فى ذكر معجزات النبي صلى الله عليه و آله و سلم فيقطع لسانه و يمزق ديوانه كما فعل بعد الله بن عمارة البرقى و كما اريد بالكميت بن زيد الاسدى و كما نيش قبر منصور بن الزبرقان النمرى و كما دمر على دعمل بن على الخزاعى مع رفقتهم من مروان بن أبي حصبة اليمامى و من على بن الجهم الشامى ليس الا لغلوهما فى التصب و استيğابهما مقت رب حتى ان هارون بن الخيزران و جعفر المتوكّل على الشيطان لا على الرحمن كانوا لا يعطيان

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ١٦

مala و لا يذلان نوالا الا لمن شتم آل أبي طالب و نصر مذهب النواصب مثل عبد الله بن مصعب الزبيرى و وهب بن وهب البختري و من الشعراء مثل مروان بن أبي حصبة الاموى و من الادباء مثل عبد الملك بن قريب الاصمعى فاما في ايام جعفر فمثل بكار بن عبد الله الزبير و أبي السمحط بن أبي الجون الاموى و ابن أبي الشوارب العبشمى و نحن ارشدكم الله قد تمسكنا بالعروة الوثقى و آثرنا الدين على الدنيا و ليس يزيدنا بصيرة زيادة من زاد فينا و لن يجعل لنا عقيدة نقسان من نقص منا فان الاسلام بدأ غربيا و سيعود كما بدأ كلمة من الله و وصيته من رسول الله يورثها من يشاء من عباده و العاقبة للمتقين و مع اليوم غد و بعد السبت احد قال عمار بن ياسر رضى الله عنه يوم صفين لو ضربونا حتى بلغ سعفات هجر لعلمنا انا على الحق و انهم على الباطل و لقد هزم جيش رسول الله صلوات الله عليه ثم هزم و لقد تأخر امر الاسلام ثم تقدم الم أحسب الناس أن يتركتوا أن يقولوا آمنا و هم لا يُفتنون و لو لا محن المؤمنين و قاتلهم و دولة الكافرين و كثرتهم لما امتلأت جهنم حتى تقول هل من مزيد و لما قال الله تعالى و لكنَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ*

ولما تبين الجزوع من الصبور و لا عرف الشكور من الكفور و لما استحق المطیع الاجر و لا احتسب العاصي الوزر فان اصابتنا نكبة فذلك ما قد تعوّدناه و ان رجعت لنا دولة فذلك ما قد انتظرناه و عندنا بحمد الله تعالى لكل حالة آلة و لكل مقامه مقالة فعند المحن

الصبر و عند النعم الشكر و لقد شتم امير المؤمنين عليه السلام على المنابر الف شهر فما شكلنا فى وصيته و كذب محمد صلى الله عليه و سلم بضع عشرة سنة فما اتهمناه فى نبوته و عاش ابليس مدة تزيد على المدد فلم نرتب فى لعنته و ابتلينا بفترة الحق و نحن مستيقنون بدولته و دفعنا الى قتل الامام بعد الامام و الرضا بعد الرضا و لا مرية عندنا فى صحة امامته كان وعدها مفعولاً

وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا

كَلَا سُوفَ تَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَا سُوفَ تَعْلَمُونَ
وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَئِ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ
وَلَتَعْلَمُنَّ تَبَاهُ بَعْدَ حِينِ

اعلموا ارحمكم الله ان بنى أمية الشجرة الملعونة في القرآن و اتباع الطاغوت و الشيطان جهدوا في دفن محاسن الوصي و استاجروا من كذب في الاحاديث على النبي صلى الله عليه وسلم و حولوا الجوار إلى بيت المقدس عن المدينة و الخلافة زعموا إلى دمشق عن الكوفة و بذلوا في طمس هذا الامر الاموال و قلدوا عليه الاعمال و اصطغعوا فيه الرجال فما قدروا على دفن حديث من احاديث رسول الله صلى الله عليه و لا على تحريف آية من كتاب الله تعالى و لا على دس احد من اعداء الله في اولياء الله و لقد كان ينادي على روسهم

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ١٧

بفضائل العترة و يبيّن بعضهم بعضا بالدليل و الحجّة لا تنفع في ذلك صيبة و لا يمنع منه رغبة و لا رهبة و الحق عزيز و ان استدلّ اهله و كثير و ان اقلّ حزبه و الباطل و ان رضي بالشبه قبيح و ذليل و ان غطّى وجهه بكلّ ملبح قال عبد الرحمن بن الحكم و هو من انفس بنى أمية سمّي امسى نسلها عدد الحصا و بنت رسول الله ليس لها نسل غيره لعن الله من يسب علينا و حسينا من سوقة و امام و قال ابو دهيل الجمحى في حميّة سلطان بنى أمية و ولاية آل بنى سفين تبّيت السّكاري من أمية نوما و بالطف قتلى ما ينام حميمها و قال سليمان بن قبة و ان قتيل الطف من آل هاشم اذل رقاب المسلمين فذلت و قال الكميّت بن زيد و هو جار خالد بن عبد الله القسرى فقل لبني أمية حيث حلو و ان خفت المهند و القطيعا اجاع الله من اشبعتموه و اشع من بجوركم اجياعا و ما هذا باعجب من صياغ شعراء بنى العباس على روسهم بالحق و ان كرهوه و بتفضيل من نقصوه و قتلوه قال المنصور بن الزبرقان على بساط هارون آل النبي و من يحبّهم يتظاونون مخافة القتل من النصارى و اليهود و هم من أمية التوحيد في الاذل و قال دعبد بن علي و هو صنيعة بنى العباس و شاعرهم الم ترانى مذ ثمانين حجّة اروح و اغدو دائم الحسرات ارى فياهم في غيرهم متقدّسـ ما و ايديهم من فيئهم صفرات و قال على بن العباس الرومي و هو مولى المعتصم تأليت ان لا- ييرح المرء منكم يتلّ على خـ الجبين فيعفـ كذاك بنو العباس تصرّ منكم و يصبر للسيف الكمي المذحج بكل اوان للنبي محمد قتيل زكي بالدماء مضـ وج و قال ابراهيم بن العباس الصولي و هو كاتب القوم و عاملهم في الرضا لما قربه المامون يمـ عليكم باموالكم و تعطون من مائة واحدا و كيف لا ينتقصون قوما يقتلون بنى عمـهم جوعا و سغـيا و يملئون ديار الترك و الدـيلم فـ و ذهـبا يستتصرون المـغربـي و الفـرغـانـي و يجـدون المـهاـجـرـي و الانـصـارـي و يولـون انبـاطـ السـوـادـ وزـارـتهمـ و قـلـفـ العـجمـ و الطـماـطـمـ قـيـادـهـمـ و يـمـنـونـ آـلـ أـبـيـ طـالـبـ مـيرـاثـ اـمـهـمـ و فـيـءـ جـدـهـمـ يـشـتـهـيـ العـلـوـيـ الـأـكـلـهـ فيـحرـمـهـ و يـقـترـحـ عـلـىـ الـأـيـامـ الشـهـوـةـ فـلاـ يـطـعـمـهـاـ و خـرـاجـ مـصـرـ و الـأـهـواـزـ و صـدـقـاتـ الـحـرـمـينـ و الـحـجازـ تـصـرـفـ إـلـىـ إـبـنـ أـبـيـ مـرـيمـ المـدـيـنـيـ و إـلـىـ إـبـرـاهـيمـ الـمـوـصـلـيـ و إـبـنـ جـامـعـ السـهـمـيـ و إـلـىـ زـلـزلـ الضـارـبـ و بـرـصـوـمـاـ الزـامـرـ و اـقـطـاعـ بـخـتـيشـوـعـ الـنـصـرـانـيـ قـوـتـ اـهـلـ و جـارـىـ بـغاـ التـرـكـ و الـأـفـشـيـنـ الـأـشـرـوـسـيـ كـفـاـيـهـ اـمـهـ ذاتـ عـدـ و المـتوـكـلـ زـعـموـاـ يـتـسـرـىـ باـثـنـىـ عـشـرـ الـفـ سـرـيـهـ و الـسـيـدـ منـ سـادـاتـ اـهـلـ الـبـيـتـ يـتـعـفـفـ بـزـنجـيـهـ اوـ سـنـديـهـ و صـفـوةـ مـالـ خـرـاجـ مـقـصـوـ عـلـىـ اـرـزـاقـ الـضـفـاعـهـ و عـلـىـ موـائـدـ الـمـخـانـهـ و عـلـىـ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ١٨

طعمـةـ الـكـلـمـاـبـينـ و رـسـوـمـ الـقـرـادـيـنـ و عـلـىـ مـخـارـقـ و عـلـوـبـةـ الـمـغـنـىـ و عـلـىـ زـدـزـدـ و عـمـرـ بنـ بـانـةـ الـمـلـهـىـ و يـبـخـلـونـ عـلـىـ الـفـاطـمـىـ باـكـلـهـ اوـ

شربة و يصادفونه على دائق و حبة و يشترون العوادة بالبدر و يجرون لها ما يفي برق عسكر و القوم الذين احل لهم الخمس و حرمت عليهم الصدقه و فرضت لهم الكرامة و المحتجة يتکففون ضررا و يهلكون فقرا و يرهن احدهم سيفه و يبيع ثوبه و ينظر الى فيه بعين مريضه و يتشدد على دهره بنفس ضعيفه ليس له ذنب الا ان جده النبي و ابوه الوصي و امه فاطمة و جدته خديجة و مذهبها اليمان و امامه القرآن الى آخر ما افاد و اجاد و مخفى نماند كه نسخه مکاتيب أبي بكر خوارزمی که در مصر چاپ شده و از آن این عبارت نقل کرده شد در آخر آن این عبارت بلیغه متینه و این اشارت فصیحه رزینه که از ان نهایت جلالت و فخامت منزلت و نباخت مرتبت این مکاتيب مبهۀ الاسالیب ظاهر و واضحست مذکورست و قد تناهى طبع هذه الرسائل التي لم يبلغ شاؤها في الفصاحة سبحان وائل بل هو عند ما ادنی من باقل و لو ظهرت في ايامه لمد إليها کف مستمد سائل و لو كانت في عصر قس بن ساعدة الايادی لكان لها عليه جميل الايادی فلعمرى انها نسخت ما تركت الاوائل کلمة لقائل و احکمت کم ترك الاول للآخر و الماضی للغابر فليکن الادیب لها نعم الآخذ و ليعرض عليها بالتواجذ فانه يبلغ بها في صناعته اشدّه و تكون له في الانشاء اوفر عدّه و كان طبعها على هذا الوجه الحسن و تمثيلها في هذا القالب المستحسن بدار الطباعة المصرية الكائنة ببولاق مصر المغاربة تعلق المستعين بمولاه فيما يعيد و يبدی عبد الرحمن بيک رشیدی على ذمة حضره محمد على بيک جراح باشی بالديار المصرية و حضره حسن افندي مترجم الكتب العسكريه لا زالوا ملحوظين بعين العناية الربانية و كان تصحيحها حسب الامکان بمعرفه الفقير الى رحمة الرحيم الرحمن المتولّ الى ربّه بالجاه النبوی محمد قطة العدوی باشی مصحح المطبعة المذکورة يسر الله في الدارين اموره وقد وافق انتهاء طبعها و تمام تمثيلها و وضعها اوائل ذی الحجه الذي هو في هذا العام لشهر ١٢٧٩ تسع و سبعين و مائتين و الف من الهجرة ختام فالحمد لله الذي بنعمته تتم الصالحات و الشکر له على مدى الاوقات و صلی الله و سلم على سید الكائنات وعلى الله و اصحابه ذوى الكرامات ما لاح بدر قام و فاح مسک ختام و ابو بکر خوارزمی از اکابر علماء ادب و اعظم فضلاء نبها و اجله نخاریر کمل و افخم مشاهیر نبلاست شیخ احمد بن على بن عمر الحنفی الطراطلسی المنیی الدمشقی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ١٩

در فتح وهبی على تاريخ أبي نصر العتبی بشرح فقره و امتدحه أی ابا على بن سیمجور ابو بکر الخوارزمی گفته قال في اليتیمه هو ابو بکر الخوارزمی محمد بن العباس نابغة الدهر و بحر الادب و علم النظم و الشتر و عالم الظرف و الفضل كان يجمع بين الفصاحة و البلاغة و يحاضر بأخبار العرب و ايامها و دواوينها و يدرس كتب اللغة و النحو و الشعر و يتکلم بكل نادره و ياتی بكل فقره و دره و يبلغ في محاسن الادب كل مبلغ و يغلب على كل محسن بحسن مشاهدته في ملاحة عبارته و نغمة نغمته و براءة جده و حلاوة هزله و دیوان رسائله مجلد سائر و كذلك دیوان شعر اصله طبرستان و مولده و منشأه خوارزم و كان ينتمي بالطبری و يعرف بالخوارزمی و يلقب بالطبرخزمی فارق اهله في ريعان عمره و حداثه سنّه و هو قوی المعرفة قوی الادب نافذ القریحة حسن الشّعر فلم يزل يطوف في الآفاق و يدخل کور الشام و العراق و يأخذ من العلماء و يقتبس من الشعراء و يستفيد من الفضلاء حتى تخرج و خرج فرد الدهر في الادب و الشعر و لقی سيف الدولة على بن عبد الله بن حمدان و خدمه و استفاد من بحضرته و مضى على غلوائه في الاقتراب و الـغزراب و شرق بعد ان غرب و عاود بلاذه فنکب بجرجان لخبت لسانه و صحب الوزراء و الامراء بخراسان و حمد بعضهم و ذم بعضهم و مدحهم و هجاتهم و عاود حضره الصّاحب مرارا و ارش جناحه امراها و انتفع به كثيرا و اخباره و نوادره و ملحه و فصوله مسطورة في اليتیمه فلا نطیل بذكرها و نیز در فتح وهبی بشرح فقره و أتاه أی ابا على البیدع ابو الفضل الهمدانی گفته قال في اليتیمه هو احمد بن الحسین بیدع الزمان و معجزة همدان و نادرۃ الفلک و بکر عطارد و فرد الدهر و غرۃ العصر و من لم یلف نظیره في ذکاء القریحة و سرعة الخاطر و شرف الطبع و صفاء الذهن و قوه النفس و لم یر قرینه في طرف الشتر و ملحه و غرۃ النظم و نکته و لم یرو ان احدا بلغ مبلغه من لب الادب و سرّه و جاء بمثل اعجازه و سحره فانه كان صاحب عجائب و بدائع و غرائب فمنها انه كان ینشد القصيدة لم یسمعها قط و هي اکثر من خمسين بیتا فيحفظها كلها و یؤدیها من اولها الى آخرها و لا یخرم حرف و لا یخل بمعنى و

ينظر في الاربعة والخمسة اوراق من كتاب لم يعرفه ولم يره نظرة خفيفة ثم يؤدّيها عن ظهره قلبه
عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٠

ويسردها سردا و كان يقترح عليه عمل قصيدة او انشاء رساله في معنى بديع و باب غريب فيفرغ منها في الوقت والساعة والجواب
عما فيها و كان ربما يكتب الكتاب المقترح عليه فيبتدى باخر سطوره ثم هلم جرا الى الاول و يخرجه كأحسن شيء و املحه و يوشح
القصيدة الفريدة من قبله بالرسالة الشريفة من انشائه فيقرأ من النظم التر و يروى من التر النظم و يقترح عليه كل عويص و عسير من
النظم و التر يحلّه في اسرع من رجع الطرف على ريق لا يبلعه و نفس لا يقطعه و كلام كلّه عفو الساعه و فيض البديهه و مساوقة القلم
و مسابقه اليه و جمرات الحده و ثمرات المده و مجارة الخاطر للناظر و مبارأه الطبع للسمع و ورد حضره الصاحب ابن عباد في اول
شبابه و استفاد منه ادبا و نشبا ثم قدم جرجان و اقام بها مده ثم قصد نيسابور فوافاها سنة اثنتين و ثمانين و ثلاثمائة و نشر بها بزه و
اظهر طرذه و املى بها اربعمائه مقامه ثم شجر بينه وبين أبي بكر الخوارزمي ما كان سببا لهبوب ريح الهمدانى و علو امره و قرب
نججه و بعد صيته إذ لم يكن في الحساب و الحسبان ان احدا من الشعراء و الكتاب يلحق للخوارزمي غبارا فضلا عن ان يغلبه في
المساجلة و يفوق عليه في المفاضلة و بعد موت الخوارزمي خلا الجؤ للهمدانى و لم يبق من بلاد خراسان و سجستان و غزنه بلد إلا
دخلها و جنى جنى ثمارها و القى عصاه بهواه و حين بلغ اشدّه و اربى على اربعين سنة ناداه الله فلباه و فارق دنياه في سنة ثمان و
تسعين و ثلاثمائة انتهى ملخصا و جلال الدين سيوطى در بغية الوعاء گفته محمد بن العباس ابو بكر الخوارزمي ابن اخت محمد بن
جرير الطبرى قال الحاكم كان واحد عصره في حفظ اللغة و الشعر و كان قريضه عن حفظه استوطن نيسابور و سمع من أبي على
اسماويل بن محمد الصيّف و اقرانه و مات في رمضان سنة ثلث و ثمانين و ثلاثمائة و قال ياقوت صاحب الاشعار و الرسائل مولده و
منشأه بخارزم و كان اصله من طبرستان فلقب بالطبرخزمي و مولده سنة ثلث و عشرين و ثلاثمائة و خرج من وطنه في حداثته و
طوف البلاد و لقى سيف الدولة ابن حمدان و خدمه ورد بخارى و صحاب الوزير ابا على العلقمي فلم يحمده و هجاه و قصد نيسابور
و اتصل بالامير احمد الميكالى و مدحه و قصد سجستان و مدح و إليها ظاهر بن محمد ثم هجاه فحبسه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٢١

ثم خلّص و صار الى عربستان فاتفق له مع واليها ما اتفق مع والى سجستان و فارقه هاجيا له و عاد الى نيسابور فقصد حضره الصاحب
فربحت تجارته فارفده الصاحب بكتاب الى عضد الدولة فكان سبب انتعاشه ثم عاد الى نيسابور و استوطنه و درس اهلها عليه الادب
و من شعره و لما ان غرست إليك ودّي فلم يشعر لديك ذكى غرسى اردت ملامه و اردت هجرا فصنتك عنهم فهجوت نفسى لأن
الذنب ذنبي حين اهدى الى من لا بريء الانس انسى و سيد على خان مدنى طاب ثراه در كتاب درجات رفيعه في طبقات الامامية من
الشيعة فرموده مقدمة اعلم رحmk الله تعالى ان شيعة امير المؤمنين و الائمه من ولده عليهم السلام لم يزالوا في كل عصر و زمان و
وقت و اوان مختلفين في زوايا الاستئثار محتاجين احتجاب الاسرار في صدور الاحرار و ذلك لما منوا به من معاداة اهل الالحاد و مناوأة
اولي النسب و العناد الذين ازلوا اهل البيت عن مقاماتهم و مراتبهم و سعوا في اخفاء مكارهم الشريفة و مناقبهم فلم يزل كل
متغلّب منهم يبذل في متابعة الهوى مقدوره و يتلهب حسدا ليطفئ نور الله و يأبى الله إلّا أنْ يُتَمَّ نُوره

كما

روى عن أبي جعفر محمد بن علي الباقي عليهمما السلام انه قال لبعض اصحابه يا فلان ما لقينا من ظلم قريش ايانا و تظاهرهم علينا و ما
لقى شيعتنا و محبونا من الناس ان رسول الله صلى الله عليه و آله قبض
و قد اخبرنا اولى الناس بالناس فتمالأت علينا قريش حتى خرجت الامر عن معده و احتجت على الانصار بحقنا و حجتنا ثم تداولتها
كريش واحد بعد واحد حتى رجعت إلينا فنكثت بيعتنا و نصبـتـالـحـرـبـلـنـاـوـلـمـيـزـلـصـاحـبـالـاـمـرـفـىـصـعـودـكـؤـدـحـتـقـتـلـفـبـوـيـعـ
الحسن ابـهـ و عـوـهـدـثـمـغـدـرـبـهـ و اـسـلـمـ و وـبـعـلـيـهـاـلـعـرـاقـحتـ طـعـنـبـخـنـجـرـفـيـجـنـبـهـ و اـنـتـهـبـعـسـكـرـهـ و خـوـلـجـتـخـلـاـخـلـامـهـاتـ

اولاده فوادع معاویه و حقن دمه و دماء اهل بيته و هم قليل حق قليل ثم بايع الحسين من اهل العراق عشرون الفا ثم غدروا به و خرجوا عليه و بيعته فى اعتاقهم فقتلوه ثم لم نزل اهل البيت نستذلّ و نستضام و نقى و نتمهن و نحرم و نقتل و نخاف و لا نأمن على دمائنا و دماء اوليانا و وجد الكاذبون الجاحدون لکذبهم و جحودهم موضعا يتقرّبون به الى اوليائهم و قضاة السوء و اعمالسوء فى كل بلدة تحدّثون بالاحاديث المكذوبة

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ٢٢، ص: ٢٢

ورروا عنّا ما لم نقله و ما لم نفعله ليغضّونا الى الناس و كان عظم ذلك و كبره زمان معاویه بعد موت الحسن عليه السلام فقتل شيعتنا في كل بلدة و قطعت الايدي و الارجل على الظنة من ذكر بحنا و الانقطاع إلينا سجن و نهب ماله و هدم داره ثم لم يزل البلاء يشدّ و يزداد الى زمان عبيد الله بن زياد لعن الله قاتل الحسين عليه السلام ثم جاء الحاجاج فقتلهم كل قتلة و اخذهم بكل ظنة و تهمة حتى ان الرجل ليقال له زنديق او كافر احب إليه من ان يقال له شيعة على عليه السلام و روى ابو الحسن على بن محمد بن أبي سيف المدائني في كتاب الاحاديث قال كتب معاویه نسخة واحدة الى عمّاله بعد عام الجمعة ان برئت الذمة من روى شيئاً من فضل أبي تراب و اهل بيته فقامت الخطباء في كل كورة و على كل منبر يلعنون علينا و يبرءون منه و يقعون فيه و في اهل بيته و كان اشد الناس بلاء حينئذ اهل الكوفة لكثره من بها من شيعة على فاستعمل عليه زياد بن سميه و ضمّ إليه البصرة و كان يتبع الشيعة و هو بهم عارف لأنّه كان منهم ايام على فقتلهم تحت كل حجر و مدر و اخافهم و قطع الايدي و الارجل و شمل العيون و صلبهم على جذوع النخل و طردتهم و شردتهم عن العراق فلم يبق بها معروف منهم و كتب معاویه الى عمّاله في جميع الآفاق ان لا يجيزوا لأحد من شيعة على اهل بيته شهادة و كتب إليهم ان انظروا من قبلكم من شيعة عثمان و محبيه و اهل بيته و الذين يرون فضائله و مناقبه فادنو مجالسهم و قربوهم و اكرموا لهم و اكتبوا الى بكل ما يروي كل رجل منهم و اسمه و اسم ابيه و عشيرته ففعلوا بذلك حتى اكثروا في فضائل عثمان و مناقبه لما كان يبعثه إليهم معاویه من الصّلات و الكساء و الجنات و القطائع و يفيضه في العرب منهم و الموالي فكثراً ذلك في كل مصر و تنافسوا في المنازل و الدّنيا فليس يجيء أحد بخبر مردود من الناس إلا صار عاماً من عمّال معاویه و لا يروي في عثمان فضيلة أو منقبة إلا كتب اسمه و قربه و شفعه فلبيوا بذلك حيناً ثم كتب إلى عمّاله أنّ الحديث في عثمان قد كثراً و فشا في كل مصر و في كل وجه و ناحية فإذا جاءكم كتابي هذا فادعوا الناس إلى الرواية في فضائل الصحابة و الخلفاء الأولين و لا يترکوا خبراً يرويه أحد المسلمين في أبي تراب الـما و اتونى بمناقض له في الصحابة فإنّ هذا أحبّ إلى و اقرّ عيني و ادحض لحيّه أبي تراب و شيعته و اشد عليهم من مناقب

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ٢٢، ص: ٢٣

عثمان و فضله فقرئت كتبه على الناس فرويت اخبار كثيرة في مناقب الصحابة مفتولة لا حقيقة لها و جد الناس في روایه ما يجري هذا المجرى حتى أشاروا بذلك على المنابر و القى الى معلمى الكتابين فعلمّوا صبيانهم و غلمناه من ذلك الكثير الواقع حتى روروه و تعلّموه كما يتعلّمون القرآن و حتى علموه بناتهم و نسائهم و خدمهم و حشّهم فلبيوا بذلك ما شاء الله ثم كتب إلى عمّاله نسخة واحدة إلى جميع البلدان انظروا من قامت عليه البيئة أنه يحب علينا و اهل بيته فامحوه من الديوان و اسقطوا عطاوه و رزقه و شفع ذلك بنسخة أخرى من اهتمموه بموالاته هولاء القوم فنكّلوا به و اهدموه داره فلم يكن البلاء أشدّ و لا أكثر منه بالعراق و لا سيما بالكوفة حتى ان الرجل من شيعة على لياته من يثق به فيدخل بيته فيلقى إليه سره و يخاف من خادمه و مملوكه و لا يحدث حتى يأخذ عليه اليمان و الغليظة ليكتمن عليه فظهر حديث كثير موضوع و بهتان منتشر و مضى على ذلك الفقهاء و القضاة و الولاة و كان اعظم الناس في ذلك بلية القراء المراءون و المستضعفون الذين يظهرون الخشوع و النسك فيفتعلون الاحاديث ليحظوا بذلك عند ولاتهم و يتقدّموا بمجالسهم و يصيّروا به الاموال و الضّياع و المنازل حتى انتقلت تلك الاخبار و الاحاديث ليحظوا بذلك عند ولاتهم و الكذب فقبلوها و روهـا و هـم يظنـون انـها حقـ و لو علمـوا انـها باطلـه لما روـوها و لا تدينـوا بها فلم يـزل الامر كذلك حتـى مـات الحـسن

بن على فازداد البلاء و الفتنة فلم يبق احد من هذا القبيل الا خائف على دمه او طريد في الارض ثم تفاقم الامر بعد قتل الحسين و ولی عبد الملك بن مروان فاشتد على الشيعة و ولی عليهم الحجاج بن يوسف فتقرب إليه اهل النسک و الصلاح و الدين ببغض على و موالاة اعدائه و موالاة من فاكثرها في الرواية في فضلهم و سوابقهم و مناقبهم و اكثروا من الغضب من على و من عبيه و الطعن فيه و الشثنان له حتى ان انسانا وقف للحجاج و يقال انه جد الاصمى عبد الملك بن قريب فصاح به ايها الامير ان اهلى عقوبتي فسموني عليك و انى فقير بائس و انا الى صلة الامير محتاج فتضاحك له الحجاج و قال للطف ما توسلت به قد وليناك موضع كذا وقد روى ابن عرفة المعروف بنفطويه و هو من اكابر المحدثين و اعلامهم في تاريخه ما يناسب

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٤

هذا الخبر و قال ان اكثر الاحاديث الموضوعة في فضائل الصحابة افتعلت في ايام بنى أمية تقربا إليهم بما يظنون أنهم يرغمون به انف بنى هاشم قال المؤلف عفا الله عنه و لم يزل الامر على ذلك سائر خلافة بنى أمية لعنهم الله حتى جاءت الخلافة العباسية فكانت ادھي و امر و اضر و ما لقيه اهل البيت عليهم السلام و شيعتهم في دولتهم اعظم مما مضوا به في الخلافة الاموية كما قيل و الله ما فعلت أمية فيهم معشار ما فعلت بنو العباس ثم شب الزمان و هرم و الشأن مضطرب و الشثنان مضطرب و الدهر لا يزداد الا عبوا و الايام لا تبدى لاهل الحق الا بعوا و لا معقل للشيعة من هذه الخطأ الشنيعة في اكثر الاعصار و معظم الامصار الا الانزواء في زوايا التقى و الانطواء على الصبر بهذه البلية انتهى ما في الدرجات الرفيعة و إذا علمت حال هؤلاء الاسلاف المنهمكين في الاسراف فلتكن غير خاف على سريرتك النقية عن الاعتساف المحتلية بالانصاف ان المخاطب التحرير الذي هو عند السيدة صدرهم الكبير و ملاذهم الشهير قد جنح تقليدا للكابلي بجوابه الى هؤلاء الجماهير الكارعين من المشارع الردغة و الناهلين من الموارد الكدرة الذين دعوا الفجور و سقوه الغرور و حصدوا الشبور و رفعوا الدور و بنوا القصور و احكموا الزور و ابرموا الختورة و لم يرضوا في البعض و المشاحنة بالقصور و اتوا من غرائب الامور بما يبقى سوء ذكره على كر الدهور و مز العصور فهذا المخاطب حذوه و حسا حسوهم و نحا نحوهم و استحسن نحوهم و شرب دوى شربهم و انضوى الى سربهم و الخاز الى حزبهم و اثر ضغفهم و كبرهم و اختار حقدهم و نكرهم و استطاب عجرهم و بجرهم و ازد ظهورهم و ابدى شرورهم و فتل جبارتهم و شيد غوائلهم و اذاع شبهاتهم و اشاع هفوائهم و نفق تلميغاتهم و زوق تسويلاتهم و احکم مرائتهم و سر سرائرهم و اطاب ضمائركم و فوق سهامهم و برى اقلامهم و شخذ حرابهم و درس كتابهم و نصر احزابهم و اسس بنيائهم و لاط جدرانهم و اقتفي شنيع آثارهم و خاض هائل غمارهم و جاس خلال ديارهم

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٥

و اغترف من صالحه بحارهم و تفكك من موبقة اثمارهم و نظر بخائنة ابصارهم و بنى على بناتهم و لبى منكم ندائهم و ماس في لباسهم و وسوس بوسواسهم و انتكس بانتكاسهم و شرب بكأسهم و تلؤث بارجاسهم و رمى بسهمهم و توهم بوهمهم و سار بسيرهم و شبع من ميرهم و سكن في ديرهم و ضار بضريرهم و شهق بشهيقهم و نهق بنهيقهم لم يغض على النقد و السبر بضرس قاطع و لم يستضي من الادراك و التأمل بمنار ساطع و لا استuan من الاصباء و التذرّب بوجه شافع و لا استظهر من الانصاف و التميز بمنجد نافع و لا- استذرى من الموعاظ و الزواجر و الرقائق القوارع الى ناجه ناجع رقص بانكار الواضحات رقص الجمل و ليس له في التحقيق و التقى ناقة و لا جمل إذا هتف به داعي الحق جعل في اذنه و قرأ و إذا اهاب به منادي الصدق ابدى عجرفة و غدرا و مكرا يسلك في هدم قواعد الدين فنونا و يبالغ في طمس معاهد اليقين مجونة و يلقى الناصح الهادي كالثور عاقضا قرنه حروننا و يمرن على اخلاق غرائب القرفة و الفريء مرونا اخترع للرذ و الابطال و الاخمال لفضائل الآل عليهم سلام الملك المتعال طرائق قدادا و ابتدع لاطفاء نور الحق اهاليل باضاليل بغيا و حسدا إذا سمع فضيلة حقانية و رواية نورانية يدور عينه كانه من الموت في غمرة و من الذهول في سكرة ينتفخ أوداجه و يرتعد فرائصه و يزيد غيظه و يكبر حنقه يثير قته ركائز شكوك و وساوس و يبدى ظائع شبهات و هواجس لا يزغه من الاقتحام في الزلل وازع و لا يردعه عن المكابرة من الحياة رادع كانه لاسامحة الله لم يحظ من الحياة بقسط و لو طيفا و لم يبل

من المبالغة حظاً و لو ضعيفاً خاص في لحج المجازفة والتخرص والتهجيس والعدوان بحيث لا يفيق و طفح و عل من سكر الشتان بحيث لا يصحو ولا يستطيع التمييز ولا يطيق و تردى في مهاوى التعصب بحيث لا مناص له من مصلع المضيق لا يسترضىء بنور الحق و ان ابتليج او صبح الابتلاج ولا يلجم الى ركن و ثيق من الصواب الواضح الفجاج بل يلح و يلظ على الالطاط و الاعوجاج و يلوى و يعرج ابداً على المراء و اللجاج قد اقحم اتباعه في طخية عمياء و ركب بهم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ٢٢، ص: ٢٦

متن عشواء زين لهم الخطل و حسن لهم الليل اطلع لهم تواجههم الفتنة و كشف لهم قرون المحن و ازال لهم عن لقم السين و نحاحهم عن المنهج الحسن علمهم شعياً من العضيّه و الاحتياط و سُول لهم صناعة البهت و المحال و احتالهم عن الصواب أىً احتيال و حجزهم و حجرهم عن الجنه الى الحق و الامثال و اغتالهم بمرديات النوازع أى اغتيال زواهم و لواهم عن انتهاج الجدد و ردعهم و قدمتهم عن اقتصاص الرشد و دع في قلوبهم صنوف الاحن و البغضاء و اورثهم اقسام التراث و الوعر و الشحناه و شحن صدورهم غيظاً و حنقاً و سقى اجوافهم أجنا رنقاً رمى بهم في رذايا سود داستهم باخلفها و اولجهم في ضنك خطايا و طشهم باظلاتها قرداً لهم في التلميع قواعد و قوانين و احدث من الخداع حيلاً و افانيں باض في صدورهم و فرخ و شوي لهم او هاماً و طبخ ثم تغطّرس بذلك و شمخ و تمطى و بذخ و من عجائب التهافت و التنافر و غرائب التناقض و التناكر أن المخاطب الماهر و كذا الكابلي الفاخر و من مائلهما من اسلافهما الاكابر مع هذا الجد و الجهد و الكدح و الانهماك و الغرام و الشغف و الارتباك في إرادة اطفاء انوار الفضائل الباهرة و رد المناقب الفاخرة للعترة الطاهرة يا هون بدوعي التمسك و الولاء و يدون من غاية البهت و المراء انهم المخصوصون بنشر الفضائل و ايشار الاقتداء و اختيار الاقتفاء فقل لي من المحب الموالي و من المتوجع القالي و من المقرب الواد و من المعرض الصاد و من المتبّع الصافي و من المنحرف الجافى و من المقتفي لآثار الاطهار و المؤمن بفضائل هؤلاء الاخيار و من الصادف عن الاتّبع الواقع في زدافة الهمج الرعاع و قد بلغ التعصب بالمحاطب المرتاب الى جد يتجاوز عن القياس و الحساب حتى انه ربما ينكر ما هو حجّه على النصاب بل ينكر ما أثبته شيخه و والده الجليل النصاب بل ربما انكر ما اثبته بنفسه بلا اختفاء و احتجاب و ان هذا التناسي و العقوق و التغافل و المروق من اعجب العجاب عند اولى الاحلام و الالباب و قلما يوجد مثل هذا العجب العجاب في مصنف او كتاب فان من غاية الاستغراب ان يخالف المرء في ردّ الخصم قول والده المقبول و اعجب من ذلك ان يخالف نفسه و يظهره

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ٢٢، ص: ٢٧

اسمح الغفول و مع هذا التباين و التخالف و التهافت و التناقض و التساجر و التضاغن و التعامل و التمارض و مع هذا القصور في الباب و فقد العثور و الاطلاع يشن على اسلافنا بلسانه السليطة مكثر اللبذاء و المصاص مولعاً بالهراء و القذاع يوجع قلوب اهل الایمان برده و يؤلم نفوس ارباب الايقان بصدده دابه جحد الواضحات و سنته رد للاحاث لا يقف في المجازفة على حد محدود و يستحي من عناده المكابر الكنود يروح بكذبه و افتعاله ارواح مسليمة و سجاح و يرفع في ابطال الحق انكر عقيرة و او حش صياغ و اسمج نباح لا يدع من التهجين و التوهين غاية الا أمها و لا يذر من التشنيع و التقييع نهاية الا عمها و لا يترك من الغض و الإزراء على الكرام الكبراء فنا الا ااته و لا يهمل من الثلب و القصب و العيب و الشين حداً الا و انه يستهزئ باعلام الدين و يستسخر و يغمز و يهمز بامثل المحققين و لا يستحسن يرميهما بما هو من ادنى اوصافه من الجمود و الخمود و قلة الفطنة و فقد الادراك و عدم التمييز و هجر التدبر و ايثار و التناسي و التغافل و يعز و إليهم او هاماً فاسدة و تعصي بات كاسدة و مكاييد متتكسة و مصايد منتقصة افترى اكاذيب و افتعل اعاجيب و تقول اقاويل و احتلق اباطيل و تحرك ظنونا و تمحل من التخدع فنونا و هام في اودية التلبيس و جزع طرق التدليس و لفق ما لا يلتحط بصر لبيب و حشد من السخائف و ما يمجّه كل اديب و اعجب من ذلك انه مع هذا التهالك و الاستهتار بالابطال و التكذيب و الانكار لفضائل اهل البيت الاطهار صلوات الله و سلامه عليهم ما اختلف الليل و النهار القى شراشره و بعائه على تصدق المفتعلات و الایمان بالموضوعات المختبرات في حق خلفائه الكبار مع انها مما شهد بكذبها و تحركها شيوخه و اساطينه الاحجار الماهرون

البارعون الذين عليهم المدار في النقد والتنقيب والتجريح والتعديل في الأعصار وعلى أيديهم تمييز المعلول من سليم الآثار و كل منهم ابن بجدة الأخبار و ابن نجدة الخبراء و جهينة الأحاديث و عيبة الأسرار فلا ادرى باى وجه يلقى هذا المدعى للولاء عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۸

يوم القيمة اهل البيت العظام عليهم آلاف التحية والثناء وماذا يقول لهم إذا سالوه عما حداه على تكذيب فضائلهم الثابتة الصّحة حيجة التي رواها الثقات الكبراء و اثبتها حذاق العلماء و هر كاه اين همه شنیدی پس حالا شروع می نمایم بحوال و قوت رب جلیل در نقض اقوال مخاطب نیل بالتفصیل قوله و این حدیث باطلست اقول از ملاحظه این کلام حیرت نظام و غرائب تقولات و تفوہات در ابطال حدیث طیر و حدیث مدینه العلم و حدیث تشییه و حدیث نور و غیر آن بر ارباب افهام ظاهر و باهر می شود که مخاطب ذو فنون مفتون بمزید میلان و جنوح و رکون بهذر و هزل و مجون و عدم مخافت از خزی یوم لا یتفع مال و لا بنون در اطیاف انوار فضائل علویه می کوشد و بی محابا برد و قدح آن می خروشد و اخلاف خلاف حق ابلج و ایثار باطل لجلج و اختیار عناد اسمج و اشاعت لداد بهرج می دوشد و کاسات عصیت و لجاج صریح الاعوجاج می نوشد و شمس تابان را به گل نمی پوشد و لله الحمد على اتمام الحجّة و وضوح المحجّة و الانقاذ من اللجه که بطلان حکم مخاطب عمه الأعیان ببطلان این حدیث جلیل الشأن در کمال وضوح و ظهور و عیان و واضح و لائح مثل شمس تابان و سماجت و شناعت و قباحت و فظاعت و رد آرت و هوان این ابطال سراسر اعتلال و افساد واضح الاختلال و توهین صریح الانحالل معلوم و متین علمای اعیان و دلالت آن بر نهایت حقد و شنان و غایت بعض و عدوان و اقصای مجازفات و طغیان مستغنى از بیان و اعجبا که در فضائل خلفای خود جابجا روایات موضوعه و حکایات مصنوعه و اباطیل ملّفّقه و اضالیل مزوّقه و اسمار مستبشعه و اخبار مستشنعه بصدق دل و جان می خرد و در حق فضائل وصی مطلق چنین جور و حیف و زیغ و عسف می پسندد و از لوم لاثمین و عذل عاذلین و طعن طاعنین و عیب عائین و انکار منکرین و تفضیح ناقدین و تقبیح مختبرین و تخجل محققین و مخالفت اکابر محدثین

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۹

و معاندت اجله متكلمين نمی هراسد و چنان در گردداب تعصب و تغافل و اغماض و تساهل و اعراض و تعالل سر فروبرده که هر گز حق را از باطل و ثمین را از عاطل و دنی را از فاضل نمی شناسد و این خاکسار بیمقدار باقتفای آثار علمای اخیار احلّهم الله دار القرار كالصّبح إذا اسفر بل كالشمس في رابعة النهار باثبات می رسانم که حکم مخاطب منیف ببطلان این حدیث شریف از غرائب اوهام و عجائب احكام و طرائف جسارات و مضحكات ترهات و بدائع تفوہات و فظائع تقولات و مورث صد گونه ملام و عار و باعث هزار شین و شناد و جالب انواع هوان و صغار و کاشف از دفائن ضغان و احفاد و هاتک استار اصناف عناد و لداد و دليل کمال بعد از امعان و سبر و تنقید و مجانبت تمام از تحقيق و تسديدة دادنی ممارس بفن شریف حدیث فضلا عن الماهرين الحذاق و البارعين السباق لب باین حکم باطل نتواند گشود و این حکم شنیع مانا بآنست که کسی بلا تبع و تفحص مباحث عربیت و نکات ادبیت انکار وجوه ثابتة اعراب و تصريف نماید یا کسی بلا اطلاع مسلمات و مقررات اصول فقه و فقه و حکمت و عقائد و مقالات ارباب نقد و تحقيق طریق رد و ابطال آن پیماید که این چنین کس بلا شبه مورد کمال استهزا و استحقار و مستحق نهایت طعن و تشنج صغار و کبار خواهد شد

اسامي ناقلين حدیث ولایت

و ائمه بارعين و محدثين منقادين و اساطين دين و اركان مذهب سنيه که بروايت اين حدیث شریف اسفار دیتیه و مصنفات بهیه خود را زیب و زینت بخشیده اند و باشاعت و نشر آن تخجل منکرین و جاحدين بغايت قصوى رسانیده جمعی کثیر و جمی غفیراند مثل عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۰

سلیمان بن داود الطیالسی سنه ٢٠٤ و ابو بکر عبد الله بن محمد بن أبي شيبة العیسی الكوفی سنه ٢٣٩ و امام احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی سنه ٢٤١ و ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورۃ السلمی الترمذی سنه ٢٧٩ و ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب النسائی سنه ٣٠٣ و حسن بن سفیان النسوی البانوری سنه ٣٠٣ و ابو یعلی احمد بن علی الموصلی سنه ٣٠٧ و ابو جعفر محمد بن جریر الطبری سنه ٣١٠ و غیثمه بن سلیمان الاطربلسی سنه ٣٤٤ و ابو حاتم محمد بن حبان البستی سنه ٣٥٤ و سلیمان بن احمد بن احمد بن ایوب الطبرانی سنه ٣٦٠ و محمد بن عبد الله بن محمد الحاکم الصبّی النیسابوری المعروف بابن البیع سنه ٤٠٥ و احمد بن موسی بن مردویه الاصفهانی سنه ٤١٠ و ابو نعیم احمد بن عبد الله بن اسحاق بن موسی الاصفهانی و ابو القاسم حسین بن محمد الشهیر بالراغب الاصفهانی سنه ٤٣٠ و ابو بکر احمد بن علی بن ثابت البغدادی المعروف بالخطیب سنه ٤٦٣ و ابو عمر یوسف بن عبد الله المعروف بابن البزر النمری القرطبی سنه ٤٦٣ و مسعود بن ناصر السجستانی سنه ٤٧٧ و ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی سنه ٤٨٣ و ابو شجاع شیرویه بن شهیدار بن شیرویه الدیلمی سنه ٥٥٨ و ابو المؤید موقی بن احمد بن ابراهیم الطنزی سنه ٥٠٩ و ابو منصور شهیدار بن شیرویه بن شهیدار بن شیرویه الدیلمی سنه ٥٦٨ و ابو القاسم علی بن هبة الله الدمشقی الشافعی و ابو حامد بن محمود محمد بن حسین معروف باخطب خوارزم سنه ٥٧١ و ابو السعادات مبارک بن محمد المعروف بابن الاشیر الجزری سنه ٦٠٦ و عبد الکریم بن محمد بن یحیی الصالحانی سنه ٦٢٤ و عز الدین ابو الحسن علی بن محمد المعروف بابن الاشیر الجزری سنه ٦٣٠ و ابو عبد الکریم بن الفضل القزوینی الرافعی سنه ٦٣٤ و ضیاء الدین ابو عبد الله محمد بن عبد الواحد الریبع سلیمان بن موسی بن سالم البلننسی الكلاعی المعروف بابن سبع سنه ٦٣٤ و ضیاء الدین ابو عبد الله محمد بن عبد الواحد المقدسی السعدي سنه ٦٤٣ و ابو سالم محمد بن طلحہ القرشی النصیبی الوزیر سنه ٦٥٢ و ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی سنه ٦٥١ و محب الدین احمد

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٣١

بن عبد الله بن محمد الطبری الشافعی المکی سنه ٦٩٦ و ابراهیم بن محمد الحموینی سنه ٧٢٤ و شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد الذہبی سنه ٧٤٨ و محمد بن یوسف الزرندی و محمد بن مسعود الكازرونی سنه بضع و خمسین و سعمائة و علی بن شهاب الدین الهمدانی و سید شهاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل و شهاب الدین احمد بن علی المعروف بابن حجر العسقلانی سنه ٧٨٦ و حسین بن معین الدین اليزدی المیذی سنه ٨٧٠ و جلال الدین عبد الرحمن بن أبي بکر السیوطی سنه ٩١١ و شهاب الدین احمد بن محمد القسطلانی سنه ٩٢٣ و الحاج عبد الوهاب بن محمد بن رفع الدین احمد البخاری و محمد بن یوسف الشامی سنه ٩٣٢ و شهاب الدین احمد بن محمد بن علی بن حجر الهیتمی سنه ٩٧٣ و علی بن حسام الدین بن عبد الملک القادری المعروف بالمتقی سنه ٩٧٥ و میرزا مخدوم بن عبد الباقی و ابراهیم بن عبد الله الیمنی الشافعی و احمد بن محمد بن احمد الحافی الحسینی الشافعی سنه ٩٩٥ و جمال الدین عطاء الله بن فضل الله الشیرازی سنه ١٠٠٠ و علی بن سلطان محمد الھروی المعروف بالقاری سنه ١٠١٤ و عبد الرؤف بن تاج العارفین الحدادی المناوی و سید محمد بن محمد بن علی الشیخانی القادری سنه ١٠٣١ و احمد بن فضل بن محمد باکثیر و میرزا محمد بن معتمد خان البدخشنانی و محمد صدر عالم سنه ١١٤٧ و ولی الله احمد بن عبد الرحیم والد مخاطب سنه ١١٧٦ و محمد بن اسماعیل بن صلاح الامیر الیمنی الصنعانی و محمد بن علی الصبان و احمد بن عبد القادر العجیلی و سناء الله الپانی هتی سنه ١١٨٢ و مولوی میبن بن محب الله بن ملا احمد عبد الحق بن ملا سعید بن قطب الدین السهالی و مولوی محمد سالم بن محمد سلام الله بن فخر الدین بن محب الله بن نور الله بن عبد الحق دھلوی و مولوی ولی الله بن حبیب بن محب الله بن ملا احمد عبد الحق بن ملا سعید بن قطب الدین سهالی اللکھنؤی سنه ١٢٢٥ و سیمیر بک ان شاء الله تعالى عن کتب بلا حیله ترقی و انتظار عبارات هولاء الاجلة الكبار

اشاره

بالجملة نهايت فطاعت حکم مخاطب منيف ببطلان اين حدیث شریف غایت شناعت خیب و وجیف آن المعی عظریف در توهین و تسخیف و تھجین و تضعیف آن ظاهرست بوجوه عدیده

- أبو داود طیالسی

وجه اول آنکه ابو داود سلیمان بن داود طیالسی که شیخ و استاد احمد بن حنبیلست و ارباب صحاح سته نقل روایات ازو می کنند این حدیث شریف را بسند صحیح روایت کرده چنانچه ابو عمر یوسف بن عبد الله المعروف با بن عبد البر در استیعاب در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفت

روی ابو داود الطیالسی حدثنا ابو عوانہ عن أبي بلج عن عمرو بن میمون عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لعلی انت ولی کل مؤمن من بعدی

ازین عبارت ظاهرست که ابو داود طیالسی این حدیث شریف را از ابو عوانه از ابی بلج از عمرو بن میمون از ابن عباس روایت کرده و همین استاد را که ابو داود طیالسی بان روایت این حدیث نموده ابن عبد البر تصحیح فرموده و اولا بعض فضائل فاخره و محمد زاهره ابو داود طیالسی باید شنید و بعد آن بسماع نص ابن عبد البر بر صحت این سند جلیل الخطر باید گروید پس مخفی نماند که ابو داود طیالسی از ارکان محدثین متقدّمین و اعیان حفاظ معتمّدین و افّاخم نخاریر و اعاظم مشاهیر و علم شامخ حذاقت و طود راسخ مهارت و بحر زاخر علم و عرفان و بدر سافر حفظ و اتقان نزد اهل سنت بوده و صیت جلالی فضل و عوالي معالی او باغوار و انجاد و تلال و وهاد رسیده و جواهر زواهر مفاخر و اعلاق نفیسه مآثر او در اصقاع و بقاع انتشار و اشتهر تمام گرچه ذهبي در عبر در سنه اربع و مائتين گفته و فيها الامام ابو داود الطیالسی و اسمه سلیمان بن داود البصری الحافظ صاحب المسند و كان يسرد من حفظه ثلاثین الف حدیث قال الغلاس ما رأیت احفظ منه و قال عبد الرحمن بن مهدی هو اصدق الناس قال كتب عن الف شیخ منهم ابن عون و عبد الله بن اسعد یافعی در مرآة الجنان در وقائع سنه مذکوره گفته و فيها الامام ابو داود الطیالسی سلیمان بن داود البصری الحافظ صاحب المسند كان يسرد من حفظه ثلاثین الف حدیث و قسطلانی در مواهب گفته روی ابو نعیم ان جبرئیل و میکائیل شقا صدره و غسله ثم قال اقرأ باسم ربک

الایات الحديث

و فيه فقال ورقه ابشر اشهد بانك الذى بشّر بك المسيح بن المریم و انك على مثل ناموس موسى و انك نبی مرسل و كذا مروى شق صدره الشریف هنا ايضا الطیالسی و الحرف في

عيقات الانوار في امامه الانمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۳

مسندیهما و محمد بن عبد الباقی الزرقانی المالکی در شرح مواهب بعد قول ماتن الطیالسی گفته ابو داود سلیمان بن داود بن الجارود البصری الحافظ الثقة كثير الحدیث روی عن ابن عون و شعبه و خلق و عنه احمد و ابن المدینی و غيرهما علق له البخاری و اخرج له مسلم والاربعه توفی سنه ثلث و اربع و مائتين عن شتین و سبعين سنه و جل الله ابو مهدی عیسی بن محمد الشعابی المکی المغری در مقایل الاسماید گفته قال الحافظ الذهبي في التذكرة هو الامام الحافظ الكبير ابو داود سلیمان بن داود بن الجارود الطیالسی الفارسی الاصل البصری سمع ابن عون و هشاما الدستوائی و شعبه و طبقتهم و عنه احمد و بندار و الفلاس و خلاقه قال الفلاس ما رأیت احفظ منه و قال رفیقه ابن مهدی هو اصدق الناس و قال عامر بن ابراهیم سمعت ابا داود يقول كتب عن الف شیخ و

قال وكيع ما بقى أحد احفظ الحديث طوييل من أبي داود بلغه ذلك فقال ولا قصير وقال ابن المندىنى ما رأيت احفظ منه وقال عمر بن شبة كتبوا عن أبي داود من حفظه اربعين الف حديث مات سنة اربع و مائتين و كان من ابناء الثمانين رحمة الله تعالى و خود مخاطب در بستان المحدثين گفته نام او سليمان بن داود بن الجارود طيالسيست و در اصل از شهر فارس بود و آخرها سكونت بصره اختيار نمود از محدثان آنجا مثل شعبه هشام دستوائي و ابن عون وغيرهم روایات بسيار دارد و احاديث طوييله را نيك محفوظ مى داشت و درين صنعت در اهل زمان خود معروف و مشهور بود از هزار شيخ اخذ علم حدث نموده و مردم از وى بسيار روایت کر دند و منتفع شدند و گويند که آنچه از وى نوشته اند در شمار چهل هزار حدث رسيده يعني طرق حدث و آثار موقفات در سنه دو صد و چهار وفات يافت و هشتاد سال عمر داشت يحيى بن معين و ابن المديني و فلاس و وكيع و ديگر علمای رجال او را تعديل و توثيق مفرط نموده اند و الحق همین قسم مردى بود و اين ابو داود نه آن ابو داودست که سنن او يكى از صحاح سته است بلکه اين مقدمست بر وى بزمان بسيار چنانچه از تاريخ وفات او ظاهر گشت اصحاب صحاح سنه غالبا از وى يكى واسطه روایت مى کنند انتهی پس کمال عجیبت که شاه صاحب با وصف اثبات این همه فضائل جلیله و مناقب جمیله برای ابو داود طيالسي طیلسان مکابره بر دوش کشیده بر سر رد و ابطال حدث ولايت که آن را ابو داود طيالسي که مقبول و ممدوح ایشانست روایت نموده رسیده اند اما نص ابن عبد البر منيف بر صحت اين سند شریف پس بدانکه در کتاب استیعاب متصل عبارت سابقه گفته و به عن ابن عباس انه قال اول من صلی مع النبی صلی الله عليه وسلم بعد خدیجه علی بن أبي طالب عمنا

حدثنا عبد الوارث بن سفين حدثنا قاسم بن اصیع حدثنا احمد بن زهیر بن جرب حدثنا الحسن بن حماد حدثنا ابو عوانة حدثنا ابو بلج عن عمرو بن ميمون عن ابن عباس قال كان على اول من آمن بالله من الناس بعد خدیجه قال ابو عمر هذا اسناد لا طعن فيه لاحد لصحته و ثقة نقلته ازین عبارت ظاهرست که اسناد ابو عوانة از ابی بلج از عمرو بن ميمون از ابن عباس استنادیست که برای احدی در ان طعنی نیست بسبب صحت آن و ثقت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۴

ناقلين آن و ظاهرست که همین استناد بعينه استناد روایت ابو داود طيالسيست پس بحمد الله بنص صريح صاحب استیعاب ثابت شد که استناد حدث ابو داود صحیحست و ناقلين آن همه ثقات اند و احدی را در آن طعنی نیست پس از کلام صاحب استیعاب صحت این سند به سه وجه ظاهر و باهرست اول آنکه از کلامش واضح است که درین استناد کسی را هیچ طعنی نیست فثبت رفع جميع المطاعن عن هذا السنّد و ظهر انه لا يطعن فيه احد و انه في غاية الاعتبار و الثبوت و معتمد أىً معتمد و مستند أىً مستند دوم آنکه از قول او لصحته واضح است که این سند صحیحست پس ثابت شد بنص صريح که سند این حدث صحیحست و لا مجال للانکار و الاریاب بعد ثبوت الصیحة بنص صاحب الاستیعاب سوم آنکه از قول او و ثقة نقلته واضح است که ناقلين این استناد یعنی روات آن همه ثقه اند فثبت غایة الاعتبار و الوثوق و زهق انکار اهل المروق و مخفی نماند که ازین هر سه وجه اجماع و اتفاق بر صحت این سند شریف هم ثابتست زیرا که عدم طعن احدی درین استناد دلیل صریحست برین که کسی از علمای سینه درین استناد طاعن نیست پس اتفاق و اجماع بر نفی طعن درین استناد ثابت شد و ظاهر است که لفظ لصحته دلیل نفی طعن جميع ازین استنادست پس مراد از صحت این استناد صحت آن نزد جميع باشد لیطابق الدلیل المدعی و چون لفظ ثقة نقلته معطوف بر صحته است بسبب وجوب بودن معطوف در حکم معطوف عليه ظاهر شد که وثوق ثقله این حدث نیز نزد جميع ثابتست کمال عجیبت که بر اهل حق بزعم مخالفت اجماع موهومی بر خلافت بکریه و امثال آن تشنيعات شنيعه و استهzaeات فظيعه وارد کنند و اساس تأمیل و تدبیر و عاقبت اندیشی و انصاف کیشی یکسر برکنند و بایراد آیات و احادیث دالله بر حجیت اجماع که مراد از ان بنص احادیث مفسّره اجماع اهل حق صوابست نه اتفاق اهل باطل و مخالفین سنت و کتاب دلهای خود شاد نمایند و بزعم بی اصل خودها قصب مسابقت در تخييل و اسکات و افحام و الزام اهل حق معاذ الله من ذلك ربایند و اینجا مخالفت اجماع اکابر و اساطین و معاندت اطباق مهره

منقدین روا دارند و بر ابطال این حديث شریف بر خلاف اجماع علمای خود و اجماع اهل حق بر صحت این حديث شریف همت بر گمارند و از ظهور تناقض و تهافت و تخالف و تعاکس و تناکر و تباین و تعاند فاحش مبالغتی برندارند قال الله تعالى وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلَ

وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا*

و ان يروا سبیل الرشد لا يتّخذوه سبیلا و ان يروا سبیل الغتی يتّخذوه سبیلا

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۵

و باید دانست که ابن عبد البر نزد ائمه قوم از علمای ابرار و اخبار اختیار و اساطین کبار و محققین عالی فخار و منفذ حقائق آثار و عارفین دقائق اخبارست و جلائل فضائل و عوالی معالی و محسن مکارم او در غایت ظهور و اشتهراء محمد بن عبد الكریم سمعانی در انساب گفته القرطبی بضم القاف و سکون الراء و ضم الطاء المهملة و فی آخرها الباء هذه النسبة الى قرطبة و هی بلدة كبيرة من بلاد المغرب الاندلس و هی دار ملک السیلطن خرج منها جماعة كبيرة من العلماء فی كل فن قدیما و حدیثا و المشهور بالنسبة إليها ابو عمر یوسف بن عبد الله بن عبد البر التمیری الاندلسی القرطبی الحافظ كان اماما فاضلا كبيرا جلیل القدر صنف التصانیف یروی عن محمد بن عبد الملک بن صیقون الرصافی و ابراهیم بن نصر القرطبی توفی سنة سبع و ثمانین و مائتين ذکرہ ابو سعید بن یونس و احمد بن محمد المعروف بابن خلکان در وفيات الأعیان فی انباء ابناء الزمان گفته ابو عمر یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم التمیری القرطبی امام عصره فی الحديث و الاثر و ما يتعلق بهما روی بقرطبة عن أبي القسم خلف بن القسم الحافظ و عبد الوارث بن سفیان و سعید بن نصر و أبي محمد بن عبد المؤمن و أبي عمر الباجی و أبي عمر الطلمنکی و أبي الولید بن القرطبی و غيرهم و کتب إلیه من المشرق ابو القسم المکی و عبد الغنی بن سعید الحافظ و ابو ذر الھروی و ابو محمد بن النحاس المصری و غيرهم قال القاضی ابو على بن سکرہ سمعت القاضی ابا الولید الباجی يقول لم يكن بالاندلس مثل أبي عمر بن عبد البر فی الحديث قال الباجی ايضا ابو عمر احفظ اهل المغرب و قال ابو على الحسین بن احمد بن محمد الغسانی الاندلسی الحیانی المقدم ذکرہ ابن عبد البر شیخنا من اهل قرطبة بها طلب و تفقه و لزم ابا الولید القرطبی بن الحافظ و عنه اخذ کثیرا من علم الحديث و دأب فی طلب العلم و تفکن فیه و برع براعه فاق بها من تقدیمه من رجال الاندلس و الـف فی الموطا کتبها مفيدة منها کتاب التمهید لما فی الموطا من المعانی و الاسانید و رتبه على اسماء شیوخ مالک علی حروف المعجم و هو کتاب لم یتقدیم الى مثله و هو سبعون جزء قال ابو محمد ابن حزم لا اعلم فی الكلام علی فقه الحديث مثله فكيف احسن منه ثم وضع کتاب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۶

الاستذکار لمذاهب علماء الامصار فيما تضمنه الموطا علی وجوهه و نسق ابواهه و جمع فی اسماء الصیحاء کتابا جلیلا سماه کتاب الاستیعاب و له کتاب جامع بیان العلم و فضلہ و ما ینبغی فی روایته و حمله و کتاب الددر فی اختصار المغازی و السیر و کتاب العقل و العقلاء و ما جاء فی اوصافهم و له کتاب صغیر فی قبائل العرب و انسابهم و غير ذلك من توایله و کان موافقا فی التالیف معانا علیه و نفع الله به و کان مع تقدیمه فی علم الاثر و بصره بالفقه و معانی الحديث له بسطة کثیرة فی علم النسب و فارق قرطبة و جاء فی غرب الاندلس و سکن دانیة من بلادها و بلسیته و شاطبہ فی اوقات مختلفه و تولی قضاۓ الشبونة و شترین فی ایام ملکها المظفر بن الافطس و صنف کتاب بهجهة المجالس و انس المجالس فی ثلاثة اسفار جمع فیه اشیاء مستحسنہ تصلح للمذاکرة و المحاضرة الى ان قال بعد ذکر عدّة عبارات من بهجهة المجالس قلت هذا کلّه نقلته من بهجهة المجالس و فيه کفاية فلا حاجة الى الاطالة و توفی الحافظ ابو عمر یوم الجمعة آخر یوم من شهر ربیع الآخر سنة ثلث و ستین و اربعمائه بمدینه شاطبہ من شرق الاندلس و قال صاحبه ابو الحسن بن طاهر بن مقور المغافری و هو الذی صلی علیه سمعت با عمر بن عبد البر یقول ولدت یوم الجمعة و الاماں یخطب لخمس بقین من شهر ربیع الاول سنة ثمان و ستین و ثلثمائه رحمه الله تعالى و قد تقدیم فی

ترجمة أبي بكر احمد ابن على بن ثابت البغدادي الحافظ انه كان حافظ الشرق و ابن عبد البر حافظ الغرب و ماتا في سنة واحدة و هما امامان في هذا الفن و النمرى بفتح التون و الميم و بعدها رأى هذه النسبة الى النمر بن قاسط بفتح التون و كسر الميم و انما يفتح الميم خاصةً و هي قبيلة كبيرة مشهورة وقد تقدم الكلام على القرطبي و شاطبة فاغنى عن الاعادة و ذكر ابو عمر بن عبد البر المذكور انَّ والده ابا محمد عبد الله بن محمد بن عبد البر توفي في شهر ربيع الآخر سنة ثلاثين و ثلاثة و مولده سنة ثلاثين و ثلاثة رحمه الله تعالى و كان والده ابو محمد عبد الله بن يوسف من اهل الادب البارع و البلاغة و له رسائل و شعر فمن شعره قوله لا تكثرن تاماًلا و احبس عليك عنان طرفك فلربما ارسلته

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٧

فرماك في ميدان حتفك قيل انه مات سنة ثمان و خمسين و اربعمائة رحمه الله تعالى و شمس الدين محمد بن احمد ذهبي در تذكرة الحفاظ گفته ابن عبد البر الامام شيخ الاسلام حافظ المغرب ابو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمرى القرطبي ولد سنته ثمان و ستين و ثلاثة و مولده قبل مولد الخطيب باعوام حدث عن خلف بن القسم و عبد الوارث بن سفين و عبد الله بن محمد بن عبد المؤمن و محمد بن عبد الملك بن صيفون و عبد الله بن محمد بن اسد الجهنى و يحيى بن وجه الحية و احمد بن فتح الرسان و سعد بن نصر و الحسين بن يعقوب النجاتى و أبي عمر احمد بن الحسور و عده و اجاز له من مصر المسند ابو الفتح بن سبخت و الحافظ عبد الغنى و من مكة ابو القسم عبيد الله بن السقطى و ساد اهل الزمان فى الحفظ والاتقان قال ابو الوليد الياجى لم يكن بالاندلس مثل أبي عمر في الحديث وقال ابن حزم التمهيد لصاحبنا أبي عمر لا اعلم في الكلام على فقه الحديث مثله اصلاً فكيف احسن منه و منها كتاب الاستذكار و هو اختصار التمهيد و له تواليف لا مثل لها في جميع معانيها منها الكافي على مذهب مالك خمسة عشر مجلداً و منها كتاب الاستيعاب في الصيحة بآية ليس لأحد مثله و منها كتاب جامع بيان العلم و فضله قلت و له كتاب الاكتفاء في قراءة نافع و أبي عمرو و كتاب بهجة المجالس نوادر و شعر و له كتاب التقى لحديث الموطا و كتاب الانباء عن قبائل الزواة و كتاب و الانتقاء لمذاهب الثالثة العلماء مالك و أبي حنيفة و الشافعى و البيان في تلاوة القرآن و الاجوبة المرغبة و كتاب الكنى و كتاب المغازى و كتاب القصد و الامم في انساب العرب و العجم و كتاب الشواهد في اثبات خير إلى أحد و كتاب الانصاف في اسماء الله تعالى و كتاب الفرائض و غير ذلك قال ابو على بن سكره سمعت ابا الوليد الياجى يقول ابو عمر احفظ اهل المغرب ابنا ابو محمد الجزائري ابا عثمان بن حسن بن دحية قراءة انا على ابو عبد الله بن زرقويه سمعاً انا موسى بن أبي تلید قراءة عليه قال ابن دحية انا خلف بن بشكوال و ابن الحد قالا نا ابو محمد بن عتاب قالا نا ابو عمر بن عبد البر بكتاب التقى و قال الغساني سمعت ابن عبد البر يقول لم يكن

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٨

احد ببلدنا مثل قاسم بن محمد و احمد بن خالد الختاب قال الغساني و لم يكن ابن عبد البر بدونهما و لا متخلّفاً عنهم و كان من النمر بن قاسط طلب و تقدم و لزم ابا عمر احمد بن عبد الملك الفقيه و لزم ابا الوليد بن القرطبي و داب في طلب الحديث و افتى به و برع براعة فاق بها من تقدمه من رجال الاندلس و كان مع تقدمه في علم الاثر و بصره في الفقه و المعانى له بسطة كثيرة في علم النسب و الاخبار جلا عن وطنه فكان في الغرب مدة ثم تحول إلى شرق الاندلس فسكن دانية و بلنسية و شاطبة و بها توفي و ذكر غير واحد ابا عمر ولی قضاء اشبوة مدة قلت اعلى ما عنده كتاب الزعفرانى سمعه من ابن صيفون ابا ابن الاعرابى عنه و سنن أبي داود سمعه من ابن أبي عبد المؤمن ابا ابن داسة عن المؤلف و انتهى إليه مع امامته علو الاسناد حدث عنه ابو العباس الدلائى و ابو محمد بن أبي قحافة و ابو الحسن بن مقرور و ابو على الغساني و ابو عبد الله الحميدى و ابو بحر سفين بن العاص و محمد بن فتوح الانصارى و ابو داود سليمان بن أبي القسم المقرى و آخرون و كان ديننا صيننا ثقة حبيه صاحب سنة و اتباع و كان اولاً ظاهرياً اثرياً ثم صار مالكيَا مع ميلي كثير إلى فقه الشافعى قال الحميدى ابو عمر فقيه حافظ مكثر عالم بالقراءات وبالخلاف و بعلوم الحديث و الرجال

قديم السماع يميل في الفقه إلى أقوال الشافعى قال ابو داود المقرى مات ابو عمر ليلة الجمعة سلخ ربيع الآخر سنة ثلاثة وثلاثين واربعين سنة واستكمل خمساً وتسعين سنة وخمسة أيام ونيز ذهبي در سير البلا گفته ابن عبد البر الإمام العلام حافظ المغرب شيخ الإسلام ابو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمرى الاندلسى القرطبى المالكى صاحب التصانيف الفائقة مولده في سنة ثمان وستين وثلاثمائة في شهر ربيع الآخر وقيل في جمادى الأولى فاختلت الرواية في الشهر عنه وطلب العلم بعد التسعين والثلاثمائة وادرك الكبار وطال عمره وعلا سنده وتكاثر عليه الطلبة وجمع وصنف ووثق وضعف وسارت بتصانيفه الركبان وخصوص علمه علماء الزمان وفاته السماع من أبي الإمام أبو محمد فإنه مات قديماً في سنة ثمانين وثلاثمائة وكان فقيها عابداً متھجداً إلى أن قال الذهبي قال الحميدي أبو عمر فقيه حافظ مكثر عالم بالقراءات وبالخلاف

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۹

وعلوم الحديث والرجال قديم السماع يميل في الفقه إلى أقوال الشافعى وقال ابو على الغسانى لم يكن احد بلدنا في الحديث مثل قاسم بن محمد واحمد بن خالد الخطاب ثم قال ابو على ولم يكن ابن عبد البر بدونهما ولا متخلفاً عنهم وكان من النمر بن قاسط طلب وتقديم ولزم ابا عمر احمد بن عبد الملك الفقيه ولزم ابا الوليد بن القرطبي ودأب في طلب الحديث وافتئن به وبرع براعة فاق بها من تقدمه من رجال الاندلس وكان مع تقدمه في علم الاثر وبصره بالفقه ومعانى له بسطة كثيرة في علم النسب والاخبار جلا عن وطنه فكان في الغرب مدة ثم تحول إلى شرق الاندلس فسكن دانية وبلنسية وشاطئه وبها توفي وذكر غير واحد ان ابا عمر ول قضاء اشبونة مدة ثم تحول إلى شرق الاندلس قلت كان اماماً ديناً ثقة متقدماً علاماً متبحراً صاحب سنة واتباع وكان اولاً اثرياً ظاهرياً فيما قيل ثم تحول مالكياً مع ميل بين الى فقه الشافعى في مسائل ولا ينكر له ذلك فإنه من بلغ رتبة الائمة المجتهدین ومن نظر في مصنفاتهبان له منزلة من سعة العلم وقوة الفهم وسائل الذهن وكل أحد يؤخذ من قوله ويترك الا رسول الله صلى الله عليه وسلم ولكن إذا اخطأ امام في اجهزته لا ينبغي لنا ان ننسى محاسنه ونعطي معارفه بل نستغفر الله له ونعتذر عنه قال ابو القسم بن بشكوال ابن عبد البر امام عصره وواحد دهره يمكن ابا عمر روى بقرطبة عن خلف بن القسم وعبد الوارث بن سفيان وسعيد بن نصر وعبد الله بن محمد بن عبد المؤمن وأبي محمد بن اسد وجماعة يطول ذكرهم وكتب إليه من المشرق السقطى والحافظ عبد الغنى وابن سبخت واحمد بن نصر الداودى وابو ذر الheroى وابو محمد بن النحاس قال ابو على بن سكره سمعت ابا الوليد الباقي يقول لم يكن بالأندلس مثل أبي عمر بن عبد البر في الحديث وهو احفظ اهل المغرب قال ابو على الغسانى ألف ابو عمر في الموطا كتبها مفيدة منها كتاب التمهيد لما في الموطا من المعانى والاسانيد فرتبه على اسماء شيخ مالك على حروف المعجم وهو كتاب لم يتقدمه احد الى مثله وهو سبعون جزءاً قلت هي اجزاء ضخمة جداً قال ابن حزم لا- اعلم في الكلام على فقه الحديث مثله فكيف احسن منه ثم صنع كتاب

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۰

الاستذكار لمذهب علماء الامصار فيما تضمنه الموطا من معانى الرأى والآثار شرح فيه الموطا على وجهه وجمع كتاباً جليلاً مفيداً هو الاستيعاب في اسماء الصحابة وله كتاب جامع بيان العلم وفضله وما ينبغي في روایته وحمله وغير ذلك من تواليفه وكان موقفاً في التاليف معاناً عليه ونفع الله بتواليفه وكان مع تقدمه في علم الاثر وبصره بالفقه ومعانى الحديث له بسطة في علم النسب والخبر وذكر جماعة ان ابا عمر ول قضا اشبونة وشترين في مدة المظفر بن الاخطلس ولا بى عمر كتاب الكافي في مذهب ملك خمسه عشر مجلداً وكتاب الاكتفاء في قراءة نافع وأبي عمرو وكتاب التفصي في اختصار الموطا وكتاب الانباء عن قبائل الرواية وكتاب الانتقاء لمذاهب الثلاثة العلماء مالك وأبي حنيفة و الشافعى وكتاب البيان في تلاوة القرآن وكتاب الاجوبة الموعبة وكتاب الكنى وكتاب المغازى وكتاب القصد والامم في نسب العرب والعجم وكتاب الشواهد في اثبات خبر الواحد وكتاب الانصاف في اسماء الله وكتاب الفرائض وكتاب اشعار أبي العتاھيہ وعاش خمسة و تسعمائة قال ابو داود المقرى مات ابو عمر ليلة الجمعة سلخ ربيع

الآخر سنہ ثلاثة و ستین و أربعمائہ و استکمل خمساً و تسعین سنہ و خمسة ایام رحمه اللہ قلت کان حافظ المغرب فی زمانه و فيها مات حافظ المشرق ابو بکر الخطیب و قیل ان ابا عمر کان ینبسط الی ابی محمد بن حزم و یؤانسه و عنہ اخذ ابن حزم فن الحديث قال شیخنا ابو عبد اللہ بن ابی الفتح کان ابو عمر اعلم من بیلاد الاندلس فی السنن و الآثار و اختلاف علماء الامصار قال و کان فی اوّل زمانه ظاهیر المذهب مدة طویله ثمّ رجع الی القول بالقياس من غير تقليد احد الا انه کان کثیراً ما یميل الی مذهب الشافعی کذا قال و انما المعروف انه مالکی و قال الحمیدی ابو عمر فقیہ حافظ مکثر عالم بالقراءات وبالخلاف و بعلوم الحديث والزجال قدیم السمع لم یخرج من الاندلس و کان یمیل فی الفقه الی اقوال الشافعی قلت و کان فی اصول الديانة علی مذهب السلف لم یدخل فی علم الكلام بل قفا آثار مشایخه رحمهم اللہ و نیز ذہبی در عبر فی خبر من غبر در سنہ ثلث و ستین و اربعمائہ گفته ابو عمر بن عبد البر یوسف بن عبد اللہ بن محمد بن عبد البر بن عاصم التمری الحافظ القرطی احد الاعلام

عيقات الانوار في امامية الانمئة الاطهار، ج ١٢، ص: ٤١

و صاحب التصانیف توفی فی سلخ ربیع الآخر و له خمس و تسعون سنہ و خمسة ایام روی عن سعید بن نصر و عبد اللہ بن اسد و ابن صیفون و طبقتهم و اجاز لهم من مصر ابو الفتح بن سبیخت الذی یروی عن ابی القاسم البغوى و ليس لاهل المغرب احفظ منه مع الثقة و الدين و التزاهة و التبحّر فی الفقه و العربية و الاخبار و ابو الفداء بن علی در مختصر فی اخبار البشر در سنہ ثلاثة و ستین و اربعمائہ بعد ذکر خطیب گفته و اما ابن عبد البر المذکور فهو یوسف بن عبد اللہ بن محمد بن عبد البر بن عاصم التمری القرطی کان امام وقتھ فی الحديث الالف کتاب الاستیعاب فی اسماء الصیحۃ و صنف کتاب التمهید علی موطا مالک تصنیفاً لم یسبق إلیه و کتاب الدّرر فی المغازی و السیر و غير ذلك و کان موافقاً فی التالیف معانا علیه سافر من قطبہ الی شرق الاندلس و توّلی قضاۓ اشبونة و شترین و صنف لملکها المظفر بن الافطس کتاب بهجهة المجالس فی ثلاثة اسغا جمع فی اشیاء مستحسنہ تصلح للمحاضرة و ممّا ذکره فی الكتاب المذکور

ان النبی صلی اللہ علیه وسلم رأی فی منامہ انه دخل الجنة و رای فیها عذقاً مدللاً فاعجبه و قال لمن هو فقیل لا بی جهل فشق علیه ذلك فقال ما لا بی جهل و الجنۃ و اللہ لا یدخلها ابدا فلما اتاه عکرمة بن ابی جهل مسلماً فرح به و تاول ذلك العذق ابنه عکرمة و من ذلك ما

روی عن جعفر بن محمد الصیادق ان النبی صلی اللہ علیه وسلم رأی کان كلباً ابیع يلغ فی دمه فکان شمر ابن ذی جوشن قاتل الحسین ع و کان ابرص فتفسّرت رؤیاه بعد خمین سنہ

و منه ان النبی صلی اللہ علیه وسلم قال لا بی بکر الصدیق رضی اللہ عنہ یا ابا بکر رایت کانی و انت ترقی درجه فسبقتک بمرقاتین و نصف فقال ابو بکر یا رسول اللہ یقضیک و اللہ الی رحمته و اعیش بعدك ستین و نصفاً

و منه ان بعض اهل الشام قصّ علی عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ قال رأیت کان الشمس و القمر اقتلا و مع کل واحد منها فريق من النجوم فقال عمر مع ایهما كنت قال مع القمر قال مع الآیة الممحوّة و اللہ لا تولیت لی عملاً فقتل الزائی المذکور علی صفين و كان مع معاویة و منه ان عائشة رضی اللہ عنہ رأت کأن ثلاثة اقمars سقطن فی حجرتها فقال لها ابوها ابو بکر رضی اللہ عنہما یدفن فی بیتک ثلاثة من خیار اهل الارض

عيقات الانوار في امامية الانمئة الاطهار، ج ١٢، ص: ٤٢

فلمّا دفن فیه النبی صلی اللہ علیه وسلم قال لها هذا احد اقمars و لغراۃ ذلك اوردناء و توفی الحافظ ابن عبد البر المذکور فی مدینة شاطبة من الاندلس فی هذه السنة اعنی سنہ ثلاثة و ستین و اربعمائہ و عمر بن مظفر المعروف بابن الوردى در تتمة المختصر فی اخبار البشر در سنہ ثلاثة و ستین و اربعمائہ بعد ذکر خطیب گفته هو حافظ الشرق و ابو عمر یوسف بن عبد البر صاحب الاستیعاب حافظ العرب و ماتا فی هذه السنة و لا عقب للخطیب و صنف اکثر من ستین کتاباً و وقف جميع کتبه و هذا ابن عبد البر هو یوسف

بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم التمرى القرطبي كان موفقاً معاناً في التأليف و تولى قضاء أشبونة و شنترين و صنف لملكتها المظفر بن الأفطس كتاب بهجة المجالس في ثلاثة اسفار فيه محسن تصلح للحاضر من هنا ان النبي صلى الله عليه وسلم رأى في منامه انه دخل الجنة و رأى فيها عذقاً مدللاً فاعجبه و قال لمن هو فقيل لا بى جهل فشق ذلك عليه و قال ما لا بى جهل و الجنّة و الله لا يدخلها ابداً فلما اتاه عكرمة بن أبي جهل مسلماً فرح به و تأول ذلك العذقة عكرمة ابنه و منها

عن جعفر بن محمد الصادق ان النبي صلى الله عليه وسلم رأى كان كلباً أبقي يلغ في دمه فكان شمر بن ذي جوشن قاتل الحسين و كان ابرص فتفسّرت رؤياه بعد خمسين سنة و منها

ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا بى بكر الصديق يا ابا بكر رايت كان معه كل واحد منهما فريق و منها ان بعض اهل الشام قص على عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال رايت كان الشمس و القمر اقتلا و مع كل واحد منهما فريق من النجوم فقال مع القمر كنت ارايكم مع الآية الممحوّة و الله لا توليت لي عملاً فقتل الرائي المذكور على صفين و كان مع معاویة و منها ان عائشة رضي الله عنها رأت كأن ثلاثة اقمار سقطن في حجرتها فقال لها ابو بكر رضي الله عنها يدفن في بيتك ثلاثة من خيار اهل الارض فلما دفن النبي صلى الله عليه وسلم قال لها هذا احد اقماراتك توفي ابن عبد البر بشاطئه و له المصنفات الجليلة كالتمهيد والاستذكار و سيرة النبي صلى الله عليه وسلم و الاستيعاب و غير ذلك و يافعى در مرآة الجنان در سنہ مذکورہ گفته و الحافظ ابو عمر

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٤٣

بن عبد البر القرطبي أحد الاعلام و صاحب التصانيف و عمره خمس و تسعون سنة و خمسة أيام قيل و ليس لأهل المغرب احفظ منه مع الفقه و الدين و التزاهة و التبحّر في الفقه و العربية و الاخبار و له من التصانيف كتاب التمهيد لما في الموطأ من المعانى و الاسانيد و كتاب الاستذكار لمذاهب علماء الامصار فيما تضمنه الموطأ من معانى الرأى و الآثار و كتاب الاستيعاب في اسماء الصحابة النجاشي و كتاب جامع بيان العلم و فضله و ما ينبغي في روایته و حمله و كتاب الدرر في اختصار المغازى و السير و كتاب العقل و العقلاء و ما جاء في اوصافهم و كتاب بهجة المجالس في انس المجالس و كتاب صغير في قبائل العرب و انسابهم و غير ذلك و كان له بسطة كثيرة في علم النسب مع ما تقدم من الفقه و الاخبار و العربية و محمد بن محمد المعروف بابن شحنه در روض المتأظر في علم الاوائل و الاواخر در سنہ مذکورہ گفته توفی الامام يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر صاحب التصانيف المشهورة منها الاستيعاب و التمهيد على الموطأ لمالك و الدرر في المغازى و السير و بهجة المجالس و سیوطی در طبقات الحفاظ گفته ابن عبد البر الحافظ الامام حافظ المغرب ابو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم التمرى القرطبي ولد سنہ ٣٦٨ فی ربيع الآخر و طلب الحديث قبل مولد الخطيب باعوام او اجاز له من مصر الحافظ عبد الغنى و ساد اهل الزمان في الحفظ و الاتقان قال الباقي ابو الوليد لم يكن بالأندلس مثله في الحديث له التمهيد شرح الموطأ و الاستذكار مختصراً و الاستيعاب في الصيحة و فضل العلم و التقى على الموطأ و قبائل الرواية و الشواهد في اثبات خبر الواحد و الكني و المغازى و الانساب و غير ذلك قال الغسانى سمعته يقول لم يكن احد بيلدنا مثل قاسم بن محمد و احمد بن خالد بن الخطاب قال الغسانى ولم يكن ابو عمر بدونهما و لا متخلّفاً عنهمما و انتهى إليه مع امامته على الاسناد و ولی تضاء اشبونة مدة و كان اولاً - ظاهريّاً ثم صار مالكيّاً فقيها حافظاً مكثراً عالماً بالقراءات و الحديث و الرجال و الخلاف كثيراً الميل إلى اقوال الشافعى مات ليلة الجمعة سلخ ربيع الآخر سنہ ٤١٣ عن ٩٥ و له في كتاب التمهيد

سمير فوادی من ثلاثين حجة و صيقل ذهني و المفرّج

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٤٤

عن همى بسطت لكم فيه كلام نبيكم و ما فى معانى من الفقه و العلم و فيه الاثار ما يهتدى به الى البر و التقوى و يغنى عن الظلم و شهاب الدين احمد در توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل گفته قال الحافظ الامام القائل بالصواب ابن عبد البر في كتابه الاستيعاب و اجمع الناس على انه لم يقل احد من الصيحة اهل العلم سلونى غير على كرم الله وجهه و قسطلانى در موهاب لدنيه در ذكر تاريخ اسراء گفته و قيل كان أى الاسراء في رجب حكاه ابن عبد البر و قبله ابن قتيبه و به جزم النوى في الروضة و محمد بن عبد الباقى زرقانى در شرح موهاب بعد قول ماتن ابن عبد البر گفته شيخ الاسلام ابو عمر الحافظ يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمرى بفتح النون و الميم القرطبي الفقيه المكثر العالم بالقراءات و الحديث و الرجال و الخلاف الدين الصيدين صاحب السنّة و الاتّابع و التصانيف الكثيرة ساد اهل الزمان في الحفظ و الاتقان و انتهى إليه مع امامته علو الاسناد توفى ليلة الجمعة ساخ ربيع الآخر سنة ثلاثة و ستين و اربعمائة عن خمس و تسعين سنة و خمسة ايام و نيز قسطلانى در موهاب لدنيه گفته و قد حصل من الاختلاف في ختنه ثلاثة اقوال الاول انه ولد مختونا كما تقدم الثاني أنه ختنه جده عبد المطلب يوم سابعه و صنع له مأدبة و سماه محمدا رواه الواليد بن مسلم بسنده الى ابن عباس و حكاه ابن عبد البر في التمهيد و زرقانى در شرح موهاب بعد قول ماتن و حكاه گفته ابو عمر يوسف بن عبد الله النمرى بفتحتين القرطبي الحافظ المشهور ساد اهل الزمان في الحفظ و الاتقان ولد في ربيع الآخر سنة ثمان و ستين و ثلاثة و مات سنة ثلاثة و ستين و اربعمائة مـر بعض ترجمته و ابو مهدى عيسى بن محمد الشعابى در مقاليد الاسانيد بعد ذكر سند خود در روایت استیعاب ابن عبد البر گفته اتحاف بطرف من تعريفه قال الذہبی هو الامام شیخ الاسلام حافظ المغرب ابو عمر یوسف بن عبد الله بن عاصم النمری القرطبی ولد يوم الجمعة و الامام يخطب سنة ثمان و ستين و ثلاثة في ربيع الآخر طلب الحديث قبل مولد الخطيب باعوام حدث عن خلف بن القاسم و عبد الوارث بن سفين و سعید بن نصر و عبد الله

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٤٥

بن محمد بن عبد المؤمن و عده و اجاز له من مصر الحافظ عبد الغنى و من مكة ابو القسم عبيد الله بن السقطى و ساد اهل الزمان في الحفظ و الاتقان قال ابو الواليد الياجى لم يكن بالاندلس مثل أبي عمر في الحديث وقال ايضا ابو عمر احفظ اهل المغرب وقال ابن حزم التمهيد لصاحبنا أبي عمر لا- اعلم في الكلام على فقه الحديث مثله اصلا فكيف احسن منه و له تواليف لا- مثل لها في جميع معانيها منها الكافي على مذهب مالك خمسة عشر مجلدا و منها كتاب الاستيعاب في الصيحة ابنة ليس لاحد مثله و قال الغسانى سمعت ابن عبد البر يقول لم يكن احد ببلدنا مثل قاسم بن محمد و احمد بن خالد الخطاب قال الغسانى و لم يكن ابن عبد البر بدونهما ولا متخلقا عنهم و آب في طلب الحديث و افتئن به و برع يراعه فاق بها من تقدّمه من رجال الاندلس جلا عن وطنه فكان في الغرب ثم تحول إلى شرق الاندلس و من أعلى ما عنده سنن أبي داود سمعه من ابن عبد المؤمن قال اخبرنا ابن داسة عن المؤلف و انتهى إليه مع امامته علو الاسناد حدث عنه ابو العباس الدلائى و ابو الحسن بن مقوّر و ابو على الغسانى و ابو عبد الله الحميدى و ابو بحر سفين بن العاص و ابو داود سليمان بن نجاح المقرى و آخرون و كان دينا صينا ثقة حجّة صاحب سنة و اتباع ليس لاهل المغرب احفظ منه مع التبحّر في الفقه و العربية و الاخبار و كان اولاً ظاهرياً ثم صار مالكيّاً مع ميل كثير إلى فقه الشافعى انتهى و قال في التاريخ قلت و جميع شيوخه الذين حمل عنهم لا يبلغون سبعين نفساً و لا دخل في الحديث و لا خرج من الاندلس و مع هذا فما هو بدون الخطيب و لا البيهقي و لا ابن حزم في كثرة الاطلاع بل قد يكون عنده ما ليس عندهم مع الصدق و الديانة و الشبت و حسن الاعتقاد على مذهب السلف رحمة الله تعالى و له كتاب الاستذكار لمذاهب علماء الامصار فيما تضمنه الموطأ من معانى الرأى و الآثار شرح فيه الموطأ على وجهه و نسق ابوابه قال فيه الحافظ ابو طاهر ليس في الشروحات على كثرتها مثله و قد يداني في تاليفه البديع علمه و فضله و هو كتاب كبير في ثلاثين مجلداً بالخط الواضح و احد عشر بالخط الدقيق انتهى و كتاب جامع بيان العلم و فضله و ما ينبغي في روایته و حمله و كتاب الدرر في اختصار المغازى و السير

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۶

و كتاب العقل و العقلاه و ما جاء في اوصافهم و كتاب جمهرة الانساب و كتاب بهجة المجالس و غير ذلك توفى رحمه الله بشاطئه في ربيع الآخر سنة ثلث و ستين و اربععائمه و فيها توفى حافظ المشرق ابو بكر الخطيب البغدادي رحمهما الله تعالى و من نظم أبي عمر روح الله روحه

تذکرت من يیکی علی مداوما فلم ار الا العلم بالدين و الخبر
علوم كتاب الله و السنن التي اتت عن رسول الله مع صحة الاثر
و علم الاول من ناقديه و فهم ما له اختلقو في العلم بالرأي و النظر
وله ايضا

مقاله ذی نصح و ذات فوائد إذا من ذوى الالباب كان استماعها

عليکم بآثار النبي فانه من افضل اعمال الرشاد اتباعها

وله ابصار قد دخل اشبيلية فلم يلق فيها مبرأه و لم ير من اهلها اسرة

تنکر من کنا نسر بقربه و صار زعافا بعد ما کان سلسا

و حق لجار لم يوافقه جاره و لا لاءمته الدار أن يتحوّلا

بلیت بحمص و المقام ببلدة طويلا لعمری مخلق یورث البلاء

إذا هان حرّ عند قوم اتاهم و لم ينأ عنهم کان اعمى و اجهلا

ولم تضرب الامثال الا لعالم و ما عوتب الانسان الا ليعقلها

و خود شاه صاحب در بستان المحدثین بعد ذکر استیعاب ابن عبد البر و نقل عباراتی از آن می فرمایند- وی از کبار علمای مغربست و نام او یوسف بن عبد الله بن عبد البر بن عاصم نمری قرطبی روز جمعه که امام در عطبه بود در سال سه صد و شصت و هشت در ماه ربيع الأول متولد شده و او معاصر خطیبیست اما طلب او علم حدیث را قبل از تولد خطیبیست از خلف بن القاسم و عبد الوارث بن سفیان و سعید بن نصر و عبد الله بن محمد بن عبد المؤمن و اقران ابناها اخذ عام نموده و علمای بلدان دور دست او را اجازت نوشته‌اند عبد الغنی منذری صاحب ترییع و ترهیب از مصر و ابو القاسم عبد الله بن السقطی از مکه معظمه در حفظ و اتقان سرآمد اهل زمان خود شد و کتاب التمب؟؟ او در باب فقه حدیث تازه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۷

روزگارست و سرمایه مجتهدان اولی الایدی و الابصارست و از تصانیف او کافی در مذهب مالکی پائزده جلد در بلاد مغرب گردیده و بیشتر در اندلس بلکه اکثر مورخین نوشته‌اند که از اندلس نه برآمده و سوای هفتاد کس از علمای وقت خود دیگری را ندیده و سوای اینها از کسی علم نیامونته و با وجود این علم او کمتر از خطیب و بیهقی و ابن حزم نیست بلکه بعضی چیزها نزد اوست که نزد دیگران نیست و صدق و دیانت و حسن اعتقاد و اتباع سنت که او را نصیب بود کم کسی از علماء را نصیب شده و از عوالی اسناد او سنت ابی داودست که از عبد الله بن محمد بن عبد المؤمن روایت می کند و او از ابن داسه و او از مصنفوی ابو داود در اول عمر ظاهری بود بعد از ان مالکی شد و معهذا میلانی بفقه شافعی هم دارد و کتاب الاستذکار او در حقیقت بهترین شروح موطاست در تنسيق ابواب موطا استادی نموده است و آن کتاب بسیار کلانست قریب سی می شود اگر بخط واضح نویسنده و اگر بخط رکیک نویسنده پائزده جلدست و او را کتابیست در فضیلت علم و ادب روایت بسیار نافع و کتاب الدرر فی اختصار المغازی و السیر و کتاب العقل و العقلاه و ما جاءني اوصافهم و کتاب جمهرة الانساب و کتاب بهجة المجالس و غير آنها نیز تصانیف دارد در ماه ربيع الآخر سال چهارصد و شصت دوم وفات اوست و در همین سال خطیب بغدادی نیز وفات یافت او را بانشاد شعر نیز میلی بود

و این چند شعر ازوست

تذکرت من بیکی علی مداوما فلم ار الا العلم بالدین و الخیر
علوم کتاب الله و السنن الّتی انت عن رسول الله مع صحّة الاشر
و علم الاولی من ناقديه و فهم ما له اختلفوا فی العلم بالرأی و انظر
و نیز می گوید

مقاله ذی نصح و ذات فوائد إذا من ذوى الالباب كان استماعها
عليکم باثار التّبّی فانه من افضل اعمال الرّشاد اتباعها

و چون در شهر اشیلیه که از مشاهیر شهرهای مغربست داخل شد و از اهل آن شهر حسن سلوک و تقدی که می‌باید ندید این چند
بیت گفت

تنّکو من کنا نسر بقربه و صار زعاقا بعد ما کان سلسا
و حق لجار لم يوافقه جاره ولا لاعمه الدّار ان يتحوّلا عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۸
بلیت بحمص و المقام ببلدة طويلاً لعمرى مخلق يورث البلاء
إذا هان حرّ عند قوم اتاهم ولم يتأ عنهم كان اعمى و اجهلا
ولم تضرب الامثال الا لعالم و ما عوتب الانسان الا ليعقل

٢- ذکر مزی

وجه دوم آنکه ابو الحجاج یوسف بن عبد الرحمن مزی نیز صحت این سند بكمال وضوح و ظهور بلا خلاف اهل خلاف بنقل کلام
ابن عبد البر ثابت ساخته چنانچه در تهذیب الکمال در ذکر فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام کما فی الحجج الباهرة گفته و
روی یعنی ابن عبد البر باسناده عن أبي عوانة عن أبي بلج عن عمرو بن ميمون عن ابن عباس قال كان على اول من امن من الناس بعد
خدیجہ و قال هذا اسناد لا مطعن فيه لاحد لصحته و ثقہ رجاله فله الحمد و المئة که از افاده علامه مزی هم صحت سند حدیث
ولایت باجماع و اتفاق بلا خلاف و عناد اهل شقاق ظاهر و واضح گردید و شناعت توهم بطلان حدیث شریف بكمال ظهور و
وضوح رسید و مخفی نماند که علامه مزی شیخ و استاد ذهبي نقادست و فضائل سیّه و محامد بهیه و مفاخر جلیه و مآثر وضیّه او
مشهور در اغوار و انجاد و تحقیقات و افاداتش نزد علمای قوم در غایت اعتبار و اعتماد محمد بن احمد ذهبي در تذکرة الحفاظ
گفته المزی شیخنا العالم الحبر الحافظ الاوحد محدث الشام جمال الدين ابو الحجاج یوسف بن الرّکی عبد الرحمن بن یوسف
القضاعی الكلبی الدمشقی الشافعی ولد بظاهر حلب سنّة اربع و خمسین و ستمائة و نسأا بالمزّة و حفظ القرآن ثم تفقه قليلا ثم اقبل
على هذا الشّأن و سمع اول شيء كتاب الحلبة كله من على بن أبي الخير سنّة خمس و سبعين ثم اكثر عنه و سمع المسند و الكتب
الستّة و معجم الطبراني و الاجزاء الطبرزدیه و الکندیه و سمع صحيح مسلم من الاربلى و رحل سنّة ثلاث و ثمانين فسمع من العزّ
الحرانی و أبي بکر بن الانماتی و هذه الطبقه و سمع بالحرمین و حلب و حماه و بعلبك و غير ذلك و نسخ بخطه المليح المتقن کثیرا
لنفسه و لغيرها و مهر فيها و فی التصریف و قرأ العربیه و امّا معرفة الرجال فهو حامل لوائها و القائم باعیانها لم تر العيون مثله عمل
کتاب تهذیب الکمال فی مائة جزء و عمل کتاب الاطراف فی بضعة و ثمانین جزءا و خرج لنفسه و املی مجالس و اوضح مشکلات
و معضلات ما سق إليها فی علم الحديث و رجاله ولی المشیخة باماکن منها

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۹

منها الدار الشرفیه و كان ثقة حجّه کثیر العلم حسن الاخلاق کثیر السکوت قلیل الكلام جدا صادق اللهجة لم نعرف له صبوة و كان

يطالع و ينقل الطيّباق إذا حدث و هو في ذلك لا يكاد يخفى عليه شيء مما يقرأ بل يرد في المتن و الاسناد ردًا مفيضاً يتعجب منه فضلاء الجماعة و كان متواضعًا حليماً صبوراً مقتضداً في ما كله و ملابسه كثير المشي في مصالحة ترافقه هو و ابن تيمية كثيراً في السيرامع للحديث و في النظر في العلم و كان يقرر طريقة السلف في الفقه و يعوض ذلك بمباحث نظرية و قواعد كلامية و جرى بيننا مجادلات و معارضات في ذلك ترکها أسلماً و أولى و مع ذلك فله عمل كثير في المعقول و ما نرى ذلك بحمد الله الأحسن أسلام و حسبة الله مع أنّي لم أعلم الف في ذلك شيئاً و قد لزم في وقت صحبة العفيف التلمسانى فلماً تبيّن له ضلاله تبرأ منه و حظّ عليه و كان ذا مروءة و سماحة و تقنع باليسير باذلاً لكتبه و فوائده و نفسه كثير المحسان و لقد آذاه أبو الحسن العطار و سبه و ما رايته يتكلم فيه و لا فيمن آذاه و الله يسمح له بالخير و لنا أمين و نيز ذهبي در معجم مختص گفته يوسف بن الشيخ الصالح زكي بن عبد الرحمن بن يوسف شيخنا الإمام العلامة الحافظ الناقد المحقق المفيد محدث الشّام جمال الدين أبو الحجاج القضاعي الكلبي المزّي الدمشقي اللغوي الشافعى ولد بظاهر حلب في سنة ٦٥٦ اربع و خمسين و ستمائة و نسأ بالمرأة و بالبلد و حفظ القرآن ثم طلب الحديث سنة اربع و سبعين و هلمّ جراً فاكتثر عن احمد بن سلامه و ابن علان و ابن عمر و القاسم الاربلى و طبقتهم و بمصر عن عبد العز الحراني و أبي بكر الانماطى و خلق و بالاسكندرية و حلب و الحرمين و كتب الطباق بخط المليح المتقن و كان عارفاً بال نحو و التصريف بصيراً باللغة له مشاركة في الفقه و الاصول و يخوض في حقائق المعقول و يروي الحديث كما في النفس متنا و اسناداً و إليه المنهى في معرفة الرجال و طبقاتهم و من رأى تهذيب الكمال علم محله من الحفظ فما رأيت مثله و لا رأى هو مثل نفسه اعني في معناه و كان ينطوي على دين و صفاء باطن و توافع و فراغ عن الرياسة و قناعة و حسن سمت و قلة كلام و كثرة احتمال و كل احد يحتاج إلى تهذيب الكمال الى ان قال بعد

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٥٠

ذكر

حديث من قال لا اله الا الله

توفي ثانى عشر صفر سنة ٧٤٢ شيعه خلاقه و ازدحموا على نعشة و دفن بمقبرة الصوفية و نيز ذهبي در اول تهذيب التهذيب او را باین او صاف ستوده الامام الاوحد العالم الحجۃ المامون شرف المحدثین عمدة النقاد شیخنا و کاشف معضلاتنا جمال الدین أبي الحجاج یوسف بن الزکی عبد الرحمن بن یوسف بن عبد الملک بن یوسف بن علی بن أبي الزهر القضاعی الكلبی المزّی بارک الله فی عمره و حسناته و رفع فی درجاته مولده فی سنة اربع و خمسين و ستمائة بظاهر حلب و نسأ بالمرأة ظاهر دمشق و حفظ القرآن فی صغره و قرأ شيئاً من الفقه و اللغة و العربية ثم دخل البلد و شرع فی طلب الحديث بنفسه و له عشرون سنة فسمع الكثير من أبي العباس احمد بن سلامه الحداد و الامام أبي محمد عبد الرحمن بن أبي عمرو الحنبلي و القسم بن عصمة الاربیلی و المسلم بن علان القعنی و طبقتهم من اصحاب ابن طبری و حنبل و الکندی و لم یزل یسمع الى ان کتب عن اصحاب ابن عبد مکدام الى ان قال و برع فی فنون الحديث و معانیه و لغاته و فقهه و عللہ و صحیحه و سقیحه و رجاله فلم یر مثله فی معناه و لا رأى هو مثل نفسه مع الاتقان و الحفظ و حسن الخط و الديانة و حسن الاخلاق و السیمت و الحسن و الهدی الصالح و التصوّن و الخیر و الاقتصاد فی المعيشة و اللباس و الملائم للاشتغال و السمع مع العقل النام و الززانة و الفهم و صحة الادراك و عبد الرحیم بن الحسن الاسنوى در طبقات شافعیه گفته ابو الحجاج جمال الدين یوسف بن الزکی بن عبد الرحمن بن یوسف القضاعی الحلبي المزّی نسبة الى مزّه بكسر الميم قریة بظاهر دمشق كان المذکور احفظ اهل زمانه لا سيما الرجال المتقدمين و انتهت إلیه الرحلة من اقطار الارض لروايته و درایته و كان اماماً فی اللغة و التصريف دیناً خيراً منقبضاً عن الناس طارحاً للتکلف قد صنف تهذيب الكمال فی اسماء الرجال و كتاب الاطراف و درس بدار الحديث الاشرفية ولد بظاهر مدينة حلب فی سنة اربع و خمسين و ستمائة و استوطن دمشق الى ان توفی بها فی دار الحديث الاشرفية ثانى عشر صفر سنة اثنين و اربعين و سبعمائة و عمر بن المظفر الشهیر بابن الوردى در تتمه المختصر فی اخبار البشر

در سنة اثنين و اربعين و سبعماهه گفته و فيها في صفر توفى شيخ الاسلام الحافظ جمال الدين

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٥١

يوسف بن الرّکی عبد الرحمن بن المزّی الدمشقی بها منقطع القرین فی معرفة اسماء الرجال مشارکاً فی علوم و تولی مشیخة دار الحديث بعده قاضی القضاة تقی الدین السیبکی و عبد الوهاب بن علی بن عبد الكافی سبکی در طبقات شافعیه گفته يوسف بن الرّکی عبد الرحمن بن عبد الملك بن علی بن أبي الزهر الكلبی القضاۓي الدمشقی شیخنا و استاذنا و قدوتنا الشیخ جمال الدين ابو الحجاج المزّی حافظ زماننا حامل رایة السنة و الجماعة و القائم باعباء هذه الصناعة و المتدرّج جلباب الطّاعة امام الحفاظ کلمة لا يجدونها و شهادة على انفسهم يؤدونها واحد عصره بالاجماع و شیخ زمانه الذى يصنع لما يقوله الاسماع و الذى ما جاء بعد ابن عساکر مثله و ان تکاثرت جیوش هذا العلم فملأت البقاع جدّ طول حياته فاستوعب اعوانها و استغرق بالطلب ليالیها و ايامها و سهر الدياجی فی العلم إذا سهرها غيره فی الشهوت او نامها ذکره شیخنا الذهبی فی تذكرة الحفاظ و اطنب محاامده و قال نظر فی اللغة و مهر فيها و فی التصیریف و قرأ العربیة و اما معرفة الرجال فهو حامل لوانها و القائم باعبانها لم تر العيون مثله انتهى و ذکره فی المعجم المختص و اطنب ثم قال يشارک فی الفقه و الاصول و يخوض فی مضائق المعقول و يروی الحديث كما فی النفس متنا و اسنادا و إلیه انتهى فی معرفة الرجال و طبقاتهم انتهى و لا احسب شیخنا المزّی يدری المعقولات فضلا عن الخوض فی مضائقها فسامح الله شیخنا الذهبی و قد قدمنا فی ترجمة الشیخ الامام الوالد انى سمعت شیخنا الذهبی يقول ما رأیت احفظ منه و انه بلغنى عنه انه قال ما رأیت احفظ من اربعة ابن دقيق العید و الدمیاطی و ابن تیمیة و المزّی و مرتبتهم حسب ما قدمناه وانا لم ار من هولاء الاربعة غير المزّی و لكنی اقول ما رأیت احفظ من ثلاثة المزّی و الذهبی و الوالد على التفصیل الذى قدمته فی ترجمة الوالد و عاصرت اربعا لا خامس لهم هولاء الثالثة و البرزالی فانی لم ار البرزالی و لكان البرزالی يفوقهم فی معرفة الاجزاء و رواتها الاحیاء و كانت الثالثة تعظم المزّی و تذعن له و يقرءون عليه و يعترفون بتقدیمه و بالجملة كان شیخنا المزّی اعجوبة زمانه يقرأ عليه القاری نهارا كاماًلا و الطرق تضطرب و الاسانید تختلف و ضبط

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٥٢

الاسماء يشكل و هو لا يسهو و لا يغفل بیین وجه الاختلاف و يوضح ضبط المشکل و يعين المبهم يقظ لا يغفل عند الاحتیاج إلیه و لو شاهدته الطلبة ينفع فذا اخطأ القاری ردّ عليه کأنّ شخصا ایقظه و قال له قال هذا القاری کیت و کیت هل هو صحيح و هذا من عجائب الامور و كان قد انتهت إلیه ریاسة المحدثین فی الدنيا و من ذكرناه من الثالثة قد عرفناك انهم مع علو رتبتهم يعترفون له اما الذهبی فثناءه عليه قد ابناناک به و قد ملأ تصانیفه و اما البرزالی تلمیذه و قاریه فی دار الحديث الاشرفیة و غيرها و اما الشیخ الامام فلقد كان کثیر الاجلال له كان الشیخ الحافظ یجیء فی کثیر من الايام و معه جماعة من الطلبة و جزء من سماع الشیخ الامام و ربما كان مما اشتراك معه فی سماعه یقرأ على الشیخ الامام و الشیخ الامام مع ذلك یعطيه من التعظیم ما هو مستحق له و لقد حکی لی فيما كان یحکیه من نسلین فنن اهل الشام انه عقب دخوله دمشق بليلة واحدة حضر إلیه الشیخ صدر الدين سليمان بن عبد الحکیم المالکی و كان الشیخ الامام بحجه قال دخل الى وقت عشاء الآخرة و قال امور اريد بها تعريف اهل دمشق قال فذكر لی البرزالی و ملازمته لی ثم انتهى الى المزّی فقال و یبغی لک عزله من مشیخة دار الحديث الاشرفیة قال الشیخ الامام فاقشعر جلدی و غاب فکری و قلت فی نفسي هذا امام المحدثین و الله لو عاش الدارقطنی استحیی ان یدرّس مكانه قال و سكت ثم منعت الناس من الدخول على لیلا و قلت هذه بلدة کثيرة الفتنة فقلت انا للشیخ الامام ان صدر الدين المالکی لا ینکر رتبة المزّی فی الحديث ولكن کانه لا حظّ ما هو شرط واقفها من ان شیخها لا بدّ و ان یكون اشعری العقیدة و المزّی و ان کان حين ولی کتب خطه بانه أشعری الا ان الناس لا یصدقونه فی ذلك فقال اعرف ان هذا هو الذى لاحظه صدر الدين و لكن من ذا الذى يتجرّس ان یقول المزّی ما يصلح لدار الحديث و الله قلبي ما یحمل هذا الكلام فانظر عظمة المزّی عنده و كنت انا کثیر الملازمۃ للذهبی امضی إلیه فی كل يوم مرتین بکرة و العصر

و امّا المزى فما كنت امضى إليه غير مرتين في الأسبوع و كان سبب ذلك انّ الذهبي كان كثير الملاطفة بي و المحبة في بحيث يعرف من عرف حالى

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٥٣

معه انه لم يكن يحب أحداً لمحبته في و كنت انا شائياً فيقع مني ذلك بموقع عظيم و اما المزى فكان رجلاً عبوساً مهيباً و كان الوالد يحبّ لو كان امرى على العكس اعني يحب ان الازم المزى اكثر من ملازمته الذهبي لعظمته المزى عنده و كنت غالباً إذا جئت من عند شيخ يقول هات ما استفدت ما سمعت فاحكى له مجلسى معه فكنت إذا جئت من عند الذهبي يقول جئت من عند شيخك و إذا جئت من عند الشيخ نجم الدين العجفارى يقول جئت من جامع تنكر لأنّ الشيخ نجم الدين كان يشغلنا فيه و إذا جئت من عند الشيخ شهاب الدين بن النقيب يقول جئت من الشامية لأنّى كنت أقرأ عليه فيها و إذا جئت من عند الشيخ أبي العباس الاندرسى يقول جئت من الجامع لأنّى كنت أقرأ عليه فيه و هكذا و امّا إذا جئت من عند المزى فيقول جئت من عند الشيخ و يفصح بلفظ الشيخ و يرفع بها صوته و انا جازم بأنه انما كان يفعل ذلك ليثبت في قلبي عظمته و يحثّنى على ملازمته و شعر مرأة مكان بدار الحديث الاشرفية فنزلني فيه فعجبت من ذلك فإنه كان لا يرى تنزيل اولاده من المدارس و انا لم آل في عمرى فقاهاه غير الحديث و الاعادة الا عند الشيخ الوالد و ائمّا كان يؤخرنا الى استحقاق وقت التدريس على هذا ربّانا رحمه الله فسالته فقال ليقال انك كنت فقيها عند المزى و لما بلغ المزى ذلك امرهم ان يكتبوا اسمى في الطبقة العلياء بلغ ذلك الوالد فانزعج وقال خرجنا من الجد الى اللعب لا والله عبد الوهاب شاب و لا يستحق الان هذه الطبقة اكتبوا اسمه مع المبتدئين فقال له شيخنا الذهبي والله هو فوق هذه الدرجة و هو محدث جيد هذه عبارة الذهبي فضحك الوالد و قال يكون مع المتون سطين الخ و احمد بن علي بن يوسف بن الزكي عبد الرحمن بن يوسف بن عبد الملك بن يوسف بن علي بن أبي الزهر الحلبى الاصل المزى ابو الحجاج جمال الدين الحافظ ولد فى ربيع الآخر سنة ٦٥٤ فلو كان له من استجاز له لادرك إجازة المرسى و البلدانى و غيرهم ولكن طلب نفسه فى أول سنة خمس و سبعين فاكثراً عن احمد بن أبي الخير و المسلم بن علان و الفخر بن البخارى و نحوهم من اصحاب ابن طبرز و الكندى و الحرستانى و سمع الكتب الطوال كالستة و المسند و المعجم الكبير و تاريخ الخطيب و النسب الزبير و السنن

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٥٤

الكبير و المستخرج على مسلم و الحليه و الدلائل و من الاجزاء الوفا و مشيخته نحو الف شيخ و اخذ عن الشيخ محى الدين النووى و غيره و سمع بالشام و الحرمين و مصر و حلب و الاسكندرية و غيرها و اتقن اللغة و التصريف و كان كثير الحياة و الاحتمال و القناعة و التواضع و التردد الى الناس مع الاجماع عنهم قليل الكلام جداً حتى يسئل فيجيب و يجيد و كان لا يتكبر بفضائه و لا يغتاب احداً و يتوجه الى الصالحيه ماشياً الى ان دخل في عشر التسعين و هو على ذلك و كان مغوراً؟؟؟ بطلب الكيميا فلا يزال في نقر و اول ما حصل له من الوظائف الناصرية بعد ابن أبي الفتح ثم دار الحديث الاشرفية بعد ابن السرسنى و قال ابن تيمية ما باشرها المزى لم يلها من حين بنيت الى الان احق بشرط الواقع منه لقول الواقع فان اجتمع من فيه الرواية و من فيه الدراء قدّم من فيه الرواية قال الذهبي لم ما رأيت احداً في هذا الشأن احفظ منه و كان في شبيته صحب العفيف التلمسانى فلما نبّن له ضلاله هجره الى ان قال قال الذهبي لم يخرج لنفسه شيئاً لا - مشيخة و لا معجماً و لا فهرستاً و لا عوالى و ائمّا املى قليلاً ثم ترك و كان يلام على ذلك فلا يجيب و صفت تهذيب الكمال فاشتهر في زمانه و حدث به خمس مرار و حدث بكثير من مسموعاته الكبار و الصغار عالياً و نازلاً و غالب المحدثين من دمشق و غيرها قد تلمذوا و استفادوا منه و سأله عن المعضلات فاعترفوا بفضله و علو ذكره بالغ ابو حيان في القطر الحبي في تقريره و الثناء عليه و كذلك ابن سيد الناس في اجوبته الى الحسين بن أبي ابيك قال و وجدت بدمشق اهل العلم الامام المقدم و الحافظ الذي فاق من تأخر من اوانه و من تقدم ابا الحجاج المزى بحر هذا العلم الراخرا و وحيده القائل من رآه لم يترك الاول للآخر احفظ الناس للتراجم و اعلمهم بالرواية من

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٥٥

اعرب و اعاجم لا يخض بمعرفته مصراء دون مصر ولا ينفرد علمه باهل عصر معتمدا آثار السلف الصالح مجتهدا في ما ينظر به من حفظ السنة من الفضائح معرضا عن الدنيا و اسبابها مقبلا على طريقة التي امر بي بها لا يبالي ما ناله من الازل ولا يخالط جسده شيء من المهزل و قال الذهبي كان خاتمة الحفاظ و ناقد الاسانيد و الالفاظ و هو صاحب معضلاتها و موضع مشكلاتها حفظ القرآن في صباحه و تفقه للشافعية مدة و عنى باللغة فبرع فيها و اتقن النحو و الصيرفة و له عمل في المعقول و معرفة شيء من الاصول و كتاباته حلوة و فيه حياة و حلم و سكينة و احتمال و قناعة و ترك التجميل و الانجمام عن الناس و صبر على من يؤذيه و قوله كلام الا ان يسئل فيفيد الى ان قال نقالا عن الذهبي و كان لا يكاد يعرف قدره الا من اكثر مجالسه و قال اى الذهبي و كان مع حسن خطه ذا اتقان قلل ان يوجد في غلط و كان خيرا ذا ديانة و تصور من الصيغة و سلامه باطن و ابو بكر بن احمد اسدی در طبقات شافعیه گفته يوسف بن عبد الرحمن بن يوسف بن عبد الملك بن يوسف بن علي بن أبي الزهر الامام العلامه الحافظ الكبير شيخ المحدثین عمدۃ الحفاظ اعجوبة الزمان جمال الدين ابو الحجاج بن الزکی ابی محمد القضاوی الكلبی الحلبي ثم الدمشقی المزّی مولده في ربيع الآخر سنة اربع و خمسين و ستمائة بظاهر حلب و نشأ بالعزّة قرأ شيئاً من الفقه على مذهب الشافعی و حصل طرفاً من العربية و برع في التصريف واللغة ثم شرع في طلب الحديث بنفسه و له عشرون سنة و سمع الكثیر و رحل قال بعضهم و مشیخته نحو الالف و برع في فنون الحديث و اقر له الحفاظ من مشايخه و غيرهم بالتقدم و حدث بالكثير نحو خمسين سنة فسمع منه الكبار و الحفاظ و ولی دار الحديث الاشرفية ثلاثة و عشرين سنة و قال الذهبي في المعجم المختص شيخنا الامام العلامه الحافظ الناقد المحقق المفید محدث الشام طلب الحديث سنة اربع و تسعين و هلّم حرا و اکثر و کتب العالی و النازل بخطه المليح المتقن و كان عارفا بالنحو و التصريف بصيرا باللغة يشارک في الفقه و الاصول و يخوض في مصالق المعقول و يروى الحديث كما في النفس متا و استنادا و إليه المنتهي في

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٥٦

معرفة الرجال و طبقاتهم و من نظر في كتابه تهذيب الكمال علم فحله من الحفظ فما رأيت مثله و لا رأى هو مثل نفسه في معناه و كان ينطوي على دين و سلامه باطن و تواضع و فراغ عن الرئاسة و قناعة و حسن سمت و قوله كلام و حسن احتمال وقد بالغ في الشأن عليه ابو حیان و ابن سید الناس و غيرهما من علماء العصر توفى في صفر سنة اثنين و اربعين و سبعين و دفن بمقبرة الصوفية غربى قبر ابن تيمية و من تصانيفه تهذيب الكمال و الاطراف و غيرهما و جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر سيوطي در طبقات الحفاظ گفته المزّی الامام العالم الحبر الحافظ الاوحد محدث الشام جمال الدين ابو الحجاج يوسف بن عبد الرحمن بن يوسف القضاوی ثم الكلبی المزّی الشافعی ولد بحلب سنة ٦٥٤ و نشأ بالمرّة و تفقه قليلا ثم اقبل على هذا الشأن و رحل و سمع الكثیر و نظر في اللغة و مهر فيها و في التصريف له قرأ العربية و اما معرفة الرجال فهو حامل لوائها لم تر العيون مثله صنف تهذيب الكمال و الاطراف و املی مجالسه و اوضح مشكلات و معضلات ما سبق إليها من علم الحديث و رجاله و ولی مشیخة دار الحديث الاشرفية مات يوم السبت ثاني عشر صفر سنة ٧٤٢ و محمد بن محمد المعروف بابن الشحنة الحلبي در روض المناظر في علم الاولئ و الاخر در سنة اثنين و اربعين و سبعين و گفته وفيها توفي الحافظ ابو الحجاج يوسف بن الزکی عبد الرحمن بن يوسف المزّی وهو القائل

ان عاد يوماً رجل مسلم اخاه في الله او زاره

فهو جدير عند و اهل النهى بان يحيط الله او زاره

توفي بدمشق و قد ناهن التسعين و جمال الدين ابو المحاسن يوسف بن المقرى تغلى بردى در نجوم زاهره گفته و توفي الحافظ الحجيء جمال الدين ابو الحجاج يوسف بن الزکی عبد الرحمن بن يوسف بن علي بن عبد الملك بن أبي الزهر القضاوی الكلبی المزّی الحلبي المولد ولد بظاهر حلب في عاشر ربيع الآخر سنة اربع و خمسين و ستمائة و مات بدمشق في ثاني عشر صفر و كان اماما في عصره احد الحفاظ المشهورين سمع الكثیر و رحل و کتب و صنف و قد ذكرنا عدّة كثيرة من مشايخه و سمعائه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٥٧

في ترجمته من المنهل الصافى ونبذة كبيرة من اخباره و من مصنفاته كتاب تهذيب الكمال و هو فى غاية الحسن فى معناه و محمد بن على بن محمد شوکانی در بدر طالع بمحاسن من بعد القرن التاسع گفته يوسف بن الزکی عبد الرحمن بن يوسف بن عبد الملك بن يوسف بن على بن أبي الزهر الحلبی الاصل المزّ ابی الحجاج جمال الدین الامام الكبير الحافظ صاحب التصانیف ولد في ربيع الآخر سنة ٦٥٣ و طلب بنفسه فاكثر عن احمد بن أبي الخير و مسلم بن علان و الفخرین البخاری و نحوهم من اصحاب ابن طبرزد و الكلنی و سمع الكتب الطوال و الاجزاء و مشایخه نحو الالف و من مشایخه النبوی بالشام و المحرمین و مصر و حلب و الاسکندریة و غيرها و اتقن اللّغة و التصریف و تبحّر في الحديث و درس بمدارس منها دار الحديث الاشرفیة و لما ولی تدریسها قال ابن تیمیة لم يلها من حين بنتی الى الان احق بشرط الواقع منه قال الذہبی ما رأیت احداً في هذا الشأن احفظ منه و اوذى مرءة بسبب ابن تیمیة لانها لما وقعت له المناظرة مع الشافعیة و بحث معه الصفی الہنڈی و ابن الرملکانی كما تقدّمت الاشارة الى ذلك شرع صاحب الترجمة يقری کتاب خلق افعال العباد للبخاری قاصداً بذلك الرد على المخالفين لابن تیمیة فغضب الفقهاء و قالوا نحن المقصودون بهذا فبلغ ذلك القاضی الشافعی يومئذ فامر بسجنه فتوّجَه ابن تیمیة و اخرجَه من السجن بيدِه فغضب النائب فاعید ثم اخرج عنه فامر النائب ان ينادي باَن من تكلم في العقائد يقتل و من مصنفاته تهذيب الكمال اشتهر في زمانه و حدث به خمس مرات و کتاب الا طراف و هو کتاب مفید جداً وقد اخذ عنه الاکابر و ترجموا له و عظموه جداً قال ابن سید الناس في ترجمته انه احفظ الناس للترجم و اعلمهم بالرواۃ من اعارات و اعاجم و اطال الثناء عليه و وصفه باوصاف ضخمة و قال انه في اللّغة امام و له في الفرائض معرفة و المام و قال الصیفی سمعنا صحيحاً مسلماً على السيد منجی و هو حاضر فكان يرد على القاری فيقول القاری ما عندي الا ما قرأت فيوافق المزّ بعض من حضر من يده نسخة اما بان يوجد فيها كما قال او يوجد مظنناً عليه او في الحاشیة و لما ذكر ذلك منه قلت له ما النسخة الصحيحة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٥٨

الی انت قال و لم ار بعد أبي حیان مثله في العریئه خصوصاً التصریف و لم يكن مع توسيعه في معرفة الرجال يستحضر تراجم غير المحدثین لا من الملوك و لا من الوزراء و القضاة و الادباء و قال الذہبی كان خاتمة الحفاظ و ناقد الاسانید و الالفاظ و هو صاحب معضلاتنا و مرجع مشکلاتنا قال وفيه حیاء و کرم و سکینه و احتمال و قناعة و ترك التجمل و انجام عن الناس و مات يوم السبت ثانی عشر صفر سنة ٧٤٤ و صدیق حسن خان در تاج مکلل گفته يوسف بن الزکی عبد الرحمن يعرف بابی الحجاج المزّ الامام الكبير الحافظ ولد سنة ٦٥٤ و قال نعمان في الروضه الغناء سنة ٦٥٠ و قال دفن بمقبرة الصوفیه غربی قلب ابن تیمیة انتهی و بالجملة طلب بنفسه فاكثر و مشایخه نحو الالف و من مشایخه النبوی فتبحّر في الحديث و درس بمدارس منها دار الحديث الاشرفیة و لما ولی تدریسها قال ابن تیمیة لم يلها من حين بنتی الى الان احق بشرط الواقع منه قال الذہبی ما رأیت احداً في هذا الشأن احفظ منه و اوذى مرءة بسبب ابن تیمیة لانها لما وقعت له المناظرة مع الشافعیة و بحث معه الصفی الہنڈی و ابن الرملکانی شرع صاحب الترجمة يقری کتاب خلق افعال العباد للبخاری قاصداً بذلك الرد على المخالفين لابن تیمیة فغضب الفقهاء و قالوا نحن المقصودون بهذا فبلغ ذلك القاضی الشافعی يومئذ فتوّجَه ابن تیمیة و اخرجَه من السجن بيدِه فغضب النائب فاعید ثم اخرج عنه فامر النائب ان ينادي باَن من تكلم في العقائد يقتل و من مصنفاته تهذيب الكمال اشتهر في زمانه و حدث به خمس مرات و کتاب الا طراف و هو کتاب مفید جداً او لم يكن مع توسيعه في معرفة الرجال يستحضر تراجم غير المحدثین لا من الملوك و لا من الوزراء و القضاة و الادباء قال الذہبی كان خاتمة الحفاظ و ناقد الاسانید و الالفاظ و هو صاحب معضلاتنا و مرجع مشکلاتنا و قال فيه حیاء و کرم و سکینه و احتمال و قناعة و انجام عن الناس مات سنة ٧٤٤ و في الروضه الغناء سنة ٧٤٣ انتهی و مولوی حسن زمان در قول مستحسن گفته قال الحافظ المزّ نسبة الى مرءة بکسر الميم و تشديد زاء معجمة بلدة بالشام و قد قال الذہبی فيه شیخنا الامام العلامه الحافظ

النقد المحقق المفید محدث الشام یروی الحديث كما فی النفس متا و اسنادا و إلیه المنتهی فی معرفة الرجال و طبقاتهم عيقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۹
و من نظر فی كتابه تهذیب الكمال علم محله من الحفظ فما رأیت مثله و لا رأی هو مثل نفسه

٣- توثيق رجال سند ابو داود طیالسی

وجه سوم آنکه از ملاحظه افادات دیگر محققین باکمال در کتب نقد رجال هم ثقت و اعتماد روات این اسناد ظاهر و باهرست اما ابو عوانة وضاح پس وثوق و اعتماد و اتقان و جلالت شان او واضح و عيان و مسلم اکابر اعیان و غير محتاج باثبات و بیان و مستغنى از افات شاهد و برهانست و ارباب صحاح سته کافه روایات او را بر سر و چشم می‌نهند و تلقی بقبول می‌نمایند ذہبی در کاشف می‌گوید وضاح بن عبد الله الحافظ ابو عوانة اليشکری مولی بردید بن عطا سمع قتادة و ابن المندر و عنه عفان و قتيبة و لوبن ثقة متقن الكتابة توفی ۱۷۶ و در تقریب ابن حجر عسقلانی مسطورست وضاح بتشدید المعجمة ثم مهملاً بن عبد الله اليشکری بالمعجمة الواسطی البزار ابو عوانة مشهور بکیشه ثقة ثبت من السابعة مات سنة خمس او ست و سبعين و مراد عسقلانی از سابعه طبقه سابعه است و آن عبارتست از کبار اتباع تابعین مثل مالک و ثوری قال فی صدر التقریب فی تفسیر الطبقات السابعة کبار اتباع التابعین کمالک و الثوری اما ابو بلج یحیی بن سلیم پس سلیم از معایب و بری از مثالب و مشائیں و ممدوح اکابر جامعین مکارم و محاسنست ابو الحجاج مزی در تهذیب الكمال گفته ابو بلج الفزاری الواسطی و یقال الكوفی و هو الكبير اسمه یحیی بن سلیم بن بلج و یقال یحیی بن أبي الاسود روی عن الجلاس و یقال عن أبي الجلاس و عن ابیه سلیم بن بلج و عباية بن رفاعة بن رافع بن خدیج و عمرو بن میمون الاودی و محمد بن حاطب الجمحی و أبي الحكم العتری روی عنه ابراهیم بن المختار و ابو یونس حاتم بن أبي صغیره و حصین بن نمیر و زائده بن قدامة و زهیر بن معاویه و سفین الثوری و سوید بن عبد العزیز و شعبه بن الحجاج و شعیب بن صفوان و هشیم بن بشیر و ابو جمهة السکری و ابو عوانة قال اسحاق بن منصور عن یحیی بن معین ثقة و كذلك قال محمد بن سعد و النسائی و الدارقطنی و قال البخاری فيه نظر و قال ابو حاتم صالح الحديث لا باس به و قال محمد بن سعد قال یزید بن هارون قد رایت ابا بلج و كان جارا لنا و كان یتخد الحمام یستانس بهن و كان یذکر الله كثيرا و قال لو قامت القيمة لدخلت الجنة لذکر الله عز و جل روی له الاربعة انتهی نقا عن قطعه من تهذیب الكمال المقبول عند عيقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۶۰

الفحول اشتريتها فی حديثه وقت القفو من سفر الحجّ و زیارة الرسول صلی الله علیه و آله ما هبّ الشمال و القبول ازین عبارت ظاهرست که ارباب صحاح اربعه یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه روایت از ابو بلج می‌کنند یعنی روایت او را صحيح و معتمد و معتبر می‌دانند که در صحاح خود آن را وارد می‌نمایند و نیز از آن ظاهرست که سفین ثوری و شعبه بن الحجاج و دیگر اساطین حائزین فضائل ذات الابتلاج از ابو بلج و یحیی روایت می‌کنند و یحیی بن معین و محمد بن سعد و نسائی و دارقطنی او را نصا و تصریحا لا اشاره و تلمیحا توثیق کرده‌اند که لفظ ثقة در حق او اطلاق نموده پس بعد شهادت این ارکان اربعه که علل اربعه نقد و تحقیق و معروف بنهایت امعان و تدقیق‌اند قول بخاری فيه نظر ناشی از سقم نظر و فقد بصر و اقتحام خطر و محض هزل و هذر و ایقاع ناس در التباس و وسواس و غرر و انهماك و اصرار در اضرار و ضرر و مخالفت محققین فن حدیث و خبر و غیر قابل نزد نقاد رجال و ماهرين فن اثر خواهد بود و محمود عینی در عمدۃ القاری شرح صحيح بخاری در شرح

حدیث جعلوا آخر صلاتکم باللیل و ترا

گفته فیه الدلالة على وجوب الوتر و اختلف العلماء فيه فقال القاضی ابو الطیب ان العلماء كافة قالت انه سنه حتی ابو يوسف و محمد وقال ابو حنیفة وحده هو واجب و ليس بفرض و قال ابو حامد فی تعليقه الوتر سنه مؤکدة و ليس بفرض ولا واجب و به قالت الائمه

كلها الا ابا حنيفة و بذلك قال بعضهم وقد استدل بهذا الحديث بعض من قال بوجوبه و تعقب بان صلاة الليل ليست واجبة فكذا آخره و بان الاصل عدم الوجوب حتى يقوم دليلا و قال الكرمانى ايضا ما يشبه هذا قلت هذا كله من آثار التعصب فكيف يقول القاضى ابو الطيب و ابو حامد و هما امامان مشهوران بهذا الكلام الذى ليس بصحيح ولا قريب من الصحيح و ابو حنيفة لم يتفرد بذلك هذا القاضى ابو بكر بن العربى ذكر عن سحنون و اصحابه و ابن الفرج وجوبه و حکى ابن حزم ان مالكا قال من تركه ادب و كانت جرحة فى شهادته و حکاه ابن قدامة فى المغنى عن احمد و فى المصنف عن مجاهد بسند صحيح هو واجب ولم يكتب و عن ابن عمر بسند صحيح ما احتجت الى ترك الوتر و ان لى حمر النعم و حکى ابن بطال وجوبه على اهل القرآن عن ابن مسعود و حذيفة و ابراهيم النخعى و عن يوسف بن خالد السمنى شيخ الشافعى وجوبه و حکى ابن أبي شيبة ايضا عن سعيد بن المسيب و أبي عبيدة

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٦١

بن عبد الله بن مسعود و الضحاك انتهى فاذا كان الامر كذلك كيف يجوز لابي الطيب و لابي حامد ان يدعيا هذه الدعوى الباطلة فهذا يدل على عدم اطلاعهما فيما ذكرنا فجهل الشخص بالشيء لا ينفي علم غيره به و قول من ادعى التعجب بان صلاة الليل ليست بواجبة الى آخره قول واه لأن الدلائل قامت على وجوب الوتر منها ما

رواه ابو داود نا محمد بن المثنى ابو اسحاق الطالقانى نا الفضل بن موسى عن عبيد الله بن عبد الله العتكى عن عبد الله بن بريدة عن ابيه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الوتر حق فمن لم يوتر فليس منا الوتر حق فمن لم يوتر فليس منا الوتر حق فمن لم يوتر فليس منا و هذا حديث صحيح و لهذا اخرجه الحاكم فى مستدركه و صححه

فان قلت فى اسناده ابو المنيب عبيد الله بن عبد الله و قد تكلم فيه البخارى و غيره قلت قال الحاكم و ثقه ابن معين و قال ابن أبي حاتم سمعت أبي يقول هو صالح الحديث و انكر على البخارى ادخاله فى الضعفاء فهذا ابن معين امام هذا الشأن و كفى حججه فى توثيقه اى انه ازى عبارت ظاهرست که عيني رئيس الأعيان تكلم بخارى و غير او را در ابو المنيب لبيب والا شأن ساقط از اعتماد و اعتبار و ایقان دانسته و بجنب توثيق ابن معين آن را الا-شىء و بى اصل قرار داده و محض توثيق ابن معين والا-نصاب را برای ازاله مرض تشكيك و ارتياپ کافي و وافي گردانیده پس هر گاه تكلم بخارى در ابو المنيب با تكلم غير بخارى در و بجهت محض توثيق ابن معين قابل اعتنا و التفات نباشد تنها نظر بخارى بجنب توثيق يحيى بن معين با توثيق سه کس ديگر از اساطين يعني ابن سعد و نسائي و دارقطنى ابو بلج را چه طور بكار آيد و التفات و احتفال اهل کمال را شايد فالحمد لله المعين حيث ثبت بشهادة يحيى بن معين و ثلاثة آخر من جهابذتهم الاساطين وثوق أبي بلج المتين و راح الارتياپ و التشكيك المهن و مخفى نماند که فضائل و محامد و مناقب و مفاسد يحيى بن معين و نسائي و دارقطنى و ما بعد انشاء الله مفصلا مذكور خواهد شد در اينجا پاره از جلالیل فضائل بهيه و عوالى ما آثر سنیة محمد بن سعد كاتب عالي مناقب والا مناصب جليل المراتب مذكور می شود عبد الكريم سمعانی در انساب گفته و ابو عبد الله

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٦٢

محمد بن سعد بن منيع الكاتب الزهرى مولاهם بنى هاشم و هو كاتب محمد بن عمر الواقدى ايضا سمع سفين بن عيينة و اسماعيل بن عليه و محمد بن أبي فديك و ابا ضمرة انس بن عياض و معن بن عيسى و الوليد بن مسلم و من بعدهم و كان من اهل الفضل و العلم و صنف كتابا كبيرا فى طبقات الصحبة و التابعين و الصالحين الى وقته فاجاد فيه و احسن روى عنه الحارث بن أبي سامة و الحسين بن فهم و ابو بكر بن أبي الدنيا و حکى عن يحيى بن معين انه رماه بالكذب و نقل الناقل غلط او وهم لأنه من اهل العدالة و حدیثه يدل على صدقه فانه يتجرى فى كثير من روایاته و قال ابن أبي حاتم الرازى سألت أبي عن محمد بن سعد فقال يصدق روایته جاء الى القواريرى و سأله عن احاديث فحدثه و حکى ابراهيم الحربى قال احمد بن حنبل يوجه فى كل جمعة بحنبل بن اسحاق الى ابن سعد يأخذ منه جزئين من حديث الواقدى ينظر فيها الى الجمعة الاخرى ثم يردها و يأخذ غيرها قال ابراهيم ولو ذهب و سمعها

كان خيرا له و مات في جمادى الآخرة سنة ثلاثين و مائتين ببغداد وهو ابن اثنين و ستين سنة و كان كثير العلم والحديث والرواية و كتب الحديث وغيره من كتب الغريب والفقه و ابن خلکان در وفيات الأعيان گفته ابو عبد الله محمد بن سعد بن منيع الزهرى البصرى كاتب الواقدى كان احد الفضلاء الاجلاء صحب الواقدى المذكور قبله زمانا و كتب له فعرف به و سمع سفين بن عيينة و انظاره و روى عنه ابو بكر بن أبي الدنيا و ابو محمد الحارث بن أبي أسامة التميمي و غيرهما و صنف كتابا كبيرا في طبقات الصيحة و التابعين و الخلفاء الى وقته فاجاد فيه و احسن و هو يدخل في خمس عشر مجلدة و له طبقات اخرى صغرى او كان صدوقا و ثقة و يقال اجتمعت كتب الواقدى عنه اربعة انفس اولهم كاتبه محمد بن سعد المذكور و كان كثير العلم واسع الحديث والرواية كثير الكتبة كتب الحديث و الفقه و غيرهما و قال الحافظ ابو بكر صاحب تاريخ بغداد في حقه و محمد بن سعد عندنا من اهل العدالة و حديثه يدل على تصديقه فأنه يتحرج في كثير من روایاته و هو من موالي الحسين بن عبد الله بن عبيد الله بن العباس بن عبد المطلب و توفى يوم الاحد

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٦٣

لأربع خلون من جمادى الآخرة سنة ثلاثين و مائتين ببغداد و دفن في مقبرة باب الشام وهو ابن اثنين و ستين سنة رحمه الله تعالى و ذهبي در تذكرة الحفاظ گفته محمد بن سعد الحافظ العلامه ابو عبد الله البصرى مولى بنى هاشم مصنف الطبقات الكبير و الصغير و مصنف التاريخ و يعرف بكاتب الواقدى سمع هسيما و سفين بن عيينة و ابن علية و الوليد بن مسلم و طبقتهم و اكثر و عن محمد بن عمر الواقدى و تنزل في الرواية الى يحيى بن معين و اقرانه حدث عنه ابن أبي الدنيا و احمد بن يحيى البلاذرى و الحرف بن أبي أسامة و الحسين بن فهم و آخرون قال ابن فهم كان كثير الكتب كتب الحديث و الفقه و الغريب قال و توفى في جمادى الآخرة سنة ثلاثين و مائتين عن اثنين و ستين سنة و نيز ذهبي در عبر در سنه ثلاثين و مائه گفته و فيها الامام الحبر ابو عبد الله محمد بن سعد الحافظ كاتب الواقدى و صاحب الطبقات و التاريخ ببغداد في جمادى الآخرة و له اثنان و ستون سنة روى عن سفيان بن عيينة و هشيم و خلق كثير قال ابو حاتم صدوق و نيز ذهبي در کاشف گفته محمد بن سعد الكاتب مولى بنى هاشم عن هشيم و ابن عيينة و خلق مات سنة ٢٣٠ و حكاية و ابن محبر عسقلانی در تقریب گفته محمد بن سعد بن منيع الهاشمي مولاهم البصرى نزيل بغداد كاتب الواقدى صدوق فاضل من العاشرة مات سنة ثلاثين و هو ابن اثنين و ستين و جلال الدين سيوطى در طبقات الحفاظ گفته محمد بن سعد بن منيع البصرى الحافظ كاتب الواقدى نزيل بغداد روى عن أبي داود الطیالسى و الواقدى و هشيم و ابن عيينة و الوليد بن مسلم و خلق و عنه ابو بكر بن أبي الدنيا و الحارث بن أبي أسامة قال الخطيب كان من اهل العلم و الفضل و صنف كتابا كبيرا في طبقات الصيحة و التابعين و من بعدهم الى وقته فاجادوا حسن مات سنة ٦٣٠ و مولوى صديق حسن خان معاصر در تاج مکلّ گفته ابو عبد الله محمد بن سعد الزهرى كاتب الواقدى كان احد الفضلاء و النبلاء صحب الواقدى و سمع سفين بن عيينة و انظاره و روى عنه ابو بكر بن أبي الدنيا و ابو محمد الحرف بن أبي أسامة التميمي و صنف كتابا كبيرا في طبقات الصيحة و التابعين و الخلفاء الى وقته فاجاد فيه و احسن و هو يدخل في خمس عشرة مجلدة و كان صدوقا ثقة و كان كثير العلم عزيز الحديث و الرواية كثير الكتب كتب الحديث و

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٦٤

و الفقه و غيرهما قال الخطيب في تاريخ بغداد محمد بن سعد عندنا من اهل العدالة و حديثه يدل على صدقه فأنه يتحرج في كثير من روایته و هو من موالي بنى العباس توفي سنة ٢٣٠ ببغداد رحمه الله تعالى و نيز صديق حسن خان معاصر در اتحاف النباء گفته محمد بن سعد بن منيع الزهرى كاتب الواقدى احدى از فضلاي نبلاي اجلاست سمعاعت از سفيان بن عيينة و انظارا و دارد از وی ابو بكر بن أبي الدنيا و حارث بن اسامه راوی اند کتابی کبیر دارد در طبقات صحابه و تابعين و خلفا تا وقت خود خیلی خوب و جيد واقع شده در پائزده مجلد ست صدوق ثقه بود كثير العلم عزيز العلم و الحديث و الرواية كثير الكتب كتب الحديث و الفقه و غيرهما

وفاتش در سنہ ثلثین و مائتین در بغداد بوده و هو ابن اشتین و سین سنہ رحمه اللہ تعالیٰ انتہی اما عمرو بن میمون پس بلا شبهه او ثقہ و مامون و کتب قوم بفضائل و محامد او مملو و مشحون ابن عبد البر در استیعاب گفته عمر بن میمون الاودی ابو عبد اللہ ادرک النبی صلی اللہ علیہ وسلم و صدق إلیه و كان مسلماً فی حیاته و علی عهد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال عمرو بن میمون قدم علينا معاذ الشام فلزمته و ما فارقه حتی دفنته ثم صحبت ابن مسعود و هو معدود فی کبار التابعين من الكوفین و هو الذي رأى الرّجم فی الجاهلية من القردة ان صح ذلک لان رواه مجھولون وقد ذكره البخاری عن نعیم عن هشیم عن حصین عن عمرو بن میمون الاودی مختصرًا قال رأیت فی الجاهلية قردة زنت رجموها يعني القرود فترجمتها معهم و رواه عباد بن العوام عن حصین كما رواه هشیم مختصرًا و اما القصّة بطولها تدور على ابن مسلم عن عیسیٰ بن حطّان وليس من يتحجج بهما وهذا عند جماعة اهل العلم منکر لاضافة الزنى الى غير مکلف و اقامۃ الحدود فی البهائم ولو صح لکانوا من الجن لان العبادات فی الجن و الانس دون غيرهما و كان الرّجم فی التّوراة و روی انَّ عمرو بن میمون حج سین مرء ما بين حجّة و عَمْر و مات سنّة خمس و سبعين و ابو الحسن علی بن محمد بن عبد الكیریم الجزری المعروف بابن الاٹیر در اسد الغابة فی معرفة الصحابة گفته عمرو بن میمون الاودی ابو عبد اللہ ادرک الجاهلية و كان قد اسلم فی زمان النبی صلی اللہ علیہ وسلم و حج مائة حجّة و قيل سبعون حجّة و ادی صدقته الى النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال عمرو بن میمون قدم علينا معاذ بن جبل الى اليمن رسولاً من عند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مع السحر

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٦٥

رافعا صوته بالتكبير و كان رجلاً حسن الصوت فالقيت عليه محبّتی فما فارقه حتی جعلت عليه التراب ثم صحاب ابن مسعود و هو معدود فی کبار التابعين من الكوفین و هو الذي روی انه رای فی الجاهلية قردة زنت فاجتمعت القرود فترجمتها وهذا مما دخل فی صحيح البخاری و القصّة بطولها تدور على عبد الملك بن مسلم عن عیسیٰ بن حطّان وليس مما يتحجج بهما وهذا عند جماعة اهل العلم منکر لاضافة الزنا الى غير مکلف و اقامۃ الحدود فی البهائم ولو صح لکانوا من الجن لان العبادات فی الانس و الجن دون غيرهما وقد كان الرّجم فی التّوراة و توفی سنّة خمس و سبعين اخرجه الثلثة و ذهبي در کاشف می فرماید عمرو بن میمون الاودی عن عمرو معاذ و طائفه و عنه زياد بن علاقه و ابو اسحاق و محمد بن سوقه و آخرون و كان کثیر الحج و العبادة و هو الذي رجم القردة مات ٧٤ و ابن حجر عسقلانی در تقریب گفته عمرو بن میمون الاودی ابو عبد اللہ و يقال ابو يحيی محضرم مشهور ثقة عابد نزل الكوفة مات سنّة اربع و سبعين و قيل بعدها و نیز عسقلانی در تهذیب التهذیب گفته عمرو بن میمون الاودی ابو عبد اللہ و يقال ابو الحسن الكوفي ادرک الجاهلية و لم يلق النبی صلی اللہ علیہ وسلم و روی عن عمرو ابن مسعود و معاذ بن جبل و أبي ذر و أبي مسعود البدری و سعد بن أبي وقار و معاذ بن يسار و عائشة و أبي هريرة و ابن عباس و غيرهم و عن عبد الرحمن بن أبي ليلى و الريبع بن خیثم و هما من اقرانه بل اصغر منه روی عنه سعید بن جبیر و الريبع بن خیثم و ابن اسحاق السیعی و عبد الملك بن عمير و زياد بن علاقه و هلال بن سنان و ابراهیم بن زید التیمی و عامر الشعی و عمر بن مرء و عطا بن السائب و محمد بن سوقه و حصین بن عبد الرحمن و آخرون قال العجلی کوفی تابعی ثقة جاهلی وقال ابو بکر بن عیاش عن أبي اسحاق كان اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم يرضون بعمرو بن میمون و قال یونس ابن أبي اسحاق عن ابیه كان عمرو بن میمون إذا دخل المسجد فردا ذکر الله و قال الاوزاعی عن حسان بن عطیة عن عبد الله بن سبط عن عمرو بن میمون قدم علينا معاذ من اليمن رسول رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من السحر رافعا صوته

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٦٦

باتکبر احسن الصوت فالقيت عليه محبّتی الحديث وقال ابن معین و التّسائی ثقة قال ابو نعیم و غير واحد مات سنّة ٧٤ و يقال سنّة ٧٧ قلت و ذکرہ ابن عبد البر فی الاستیعاب فقال ادرک النبی صلی اللہ علیہ وسلم و صدق إلیه و كان مسلماً فی حیاته و ذکرہ ابن حبیان فی ثقات التابعين و نیز عسقلانی در اصابه فی تمیز الصیحات گفته عمرو بن میمون الاودی يکنی بابی عبد الله او أبي يحيی

ادرک الجاهلية و اسلم في حياة النبي صلی اللہ علیہ وسلم على يد معاذ و صحبه ثم قدم المدينة و صحابي مسعود و حدث عنهم وعن عمرو أبي ذر و سعد و أبي هريرة و عائشة و غيرهم روى عنه سعيد ابن جبير و عبد الملك بن عمير و الشعبي و عمر بن مراء و حسين بن عبد الرحمن و آخرون قال العجلی تابعی ثقة جاهلي کوفی وقال ابو بکر بن عیاش عن أبي اسحاق كان الصحابة يرضونه و قال عبد الرحمن بن سابط عنه قدم علينا معاذ بن جبل من السحر رافعا صوته بالتكبير فالقيت عليه مجنة من فلزمته و اخرج البخاري من طريق حسين عن عمرو بن ميمون قال رأيت في الجاهلية قردة زنت اجتمع عليها قرود فرجموها فرجمتها معهم و هكذا اخرجه في آخر باب القسامه في الجاهلية و يليه باب مبعث النبي صلی اللہ علیہ وسلم و اخرجه الإسماعيلي من وجه آخر عن عيسى بن حطان عن عمرو مطولا و اوله كانت في غنم أبي يعلى فجاء قرد مع قردة فتوسد يديها فجاء قرد اصغر منه فغمزها فسلت يدها سلا رفيقا و تبعته فوق علیها ثم رجعت فاستيقظ فشمها فصالح فاجتمعت القردة فجعل يصيح و يومي إليها فذهبت القردة يمنة و يسرة فجاءوا بذلك القرد اعرفه فحفروا حفرة فرجموها فلقد رأيت الرجم في غيربني آدم انتهى ملخصا وقد استنكر ابن عبد البر هذا و قال ان ثبت هذا فلعل هؤلاء كانوا من الجن و انكر الحميدي في جمعه وجوده في صحيح البخاري و هو عجيب منه انه في جميع النسخ من روایه العزيزی و انما سقط من روایة النسفی و قال ابو عمر صدق الى النبي صلی اللہ علیہ وسلم في حياته و وثقه ابن معین و النسائي و غيرهما و قال ابو نعیم مات سنة اربع و سبعين و فيها ارّخه غير واحد و قيل مات سنة خمس و سبعين انتهى فالحمد لله الذي اظهر شيئاً الجاحدين و مين المعاندين و زيف تلميغات المسؤولين و ضعف

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٦٧

تلبيسات المزوّقين و ثبت ان كلّ ما لفقوه هدر معيب بما اغنت عنهم آلهتهم التي يدعون من دون الله من شيء لما جاء امر ربّك و ما زادوهم غير تتبّب

٤- مدح ابن حزم روایت أبو داود طیالسی را

وجه چهارم آنکه علاوه بر ثبوت و ثوق و اعتماد و اعتبار و جلالت شان روات مسنند ابو داود طیالسی محض ایراد ابو داود آن را در مسنند خود بمطل حکم بطلان آنست و ایراد ابو داود این حدیث را در مسنند خود ظاهرست چنانچه ابراهیم بن عبد الله الوصابی در کتاب الاكتفاء گفت

عن عمران بن حسین رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیہ وسلم يقول ان علیاً منی و انا منه و هو ولی كل مؤمن بعدي اخرجه ابو داود الطیالسی في مسننه و الحسن بن سفیان في فوائده و ابو نعیم في فضائل الصحابة و جلالت شان مسنند طیالسی بمرتبه رسیده که ابن حزم آن را بـ موطا که حسب افاده شاه ولی الله در حجّه الله البالغه أم الصحیحینست ترجیح داده ذهبي در تذكرة الحفاظ بترجمه ابن حزم گفته قد ذكر لاين حزم قول من يقول اجل المصنفات الموطا فقال بل اولى الكتب بالتعظيم الصحيحان و صحيح سعید بن السیکن و المتنقی لابن الجارود و المتنقی لقاسم بن اصیغ و مصنف الطحاوی و مسنند البزار و مسنند ابن أبي شیئه و مسنند احمد بن حنبل و مسنند ابن راهویه و مسنند الطیالسی و مسنند الحسن بن سفین و مسنند سنجر و مسنند عبد الله بن محمد السیندی و مسنند یعقوب بن شیئه و مسنند علی بن المدینی و مسنند ابن أبي عزدة و ما جرى مجری هذه الكتب التي افردت لکلام رسول الله صلی الله علیہ وسلم صرفا ثم بعدها التي فيها کلامه و کلام غيره مثل مصنف عبد الرزاق و مصنف أبي بکر بن أبي شیئه و مصنف بقی بن مخلد و کتاب محمد بن نصر المروزی و کتاب أبي بکر بن المنذر الراکب و الاصغر ثم مصنف حماد بن سلمة و مصنف سعید بن منصور و مصنف وکیع و مصنف الفریابی و موطا ابن انس و موطا ابن أبي ذئب و موطا ابن وهب و مسائل احمد بن حنبل و فقهه أبي عبید و فقهه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٦٨

أبی ثور ازین عبارت ظاهرست که ابن حزم مسند أبی داود را بر موطا ترجیح داده و آن را مقارن جمعی از کتب جلیله الشأن که اولای کتب به تعظیمیست مثل صحیحین و صحیح ابن سکن و امثال آن گردانیده و افاده کرده که این مسند و امثال آن مخصوص و مفرد برای صرف کلام جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آلہ و سلمست و کتب دیگر که در آن کلام آن حضرت و کلام دیگرانست مثل مصنف عبد الرزاق و مصنف ابن أبی شیبہ و موطای مالک و امثال آن پست ترازین مسند و امثال آنست پس ابطال و تکذیب این حدیث شریف که مرویست در چنین مسند ممدوح ابن حزم نهایت بعيد از ثبت و حزم و بحتم و جزم عین جزم حبل انصاف و آزرم و خرم اصل حیا و شرمست و مخفی نماند که ابن حزم از اکابر ائمه نخاریر و اجله کملاء مشاهیر سنیه است ذهبي در عبر در سنہ ست و خمسین و اربععماۃ گفته ابو محمد بن حزم العلامہ علی بن احمد بن سعید بن حزم بن غالب بن صالح الاموی مولاهم الفارسی الاصل الاندلسی القرطبی الظاهری صاحب المصنفات مات مشردا عن بلده من قبل الدولة ببادیه بقریة لیله ليومین بقیا من شعبان عن اثنین و سبعین سنہ روی عن أبی عمرو بن الجسور و یحیی بن مسعود و خلق و اول سماعه سنہ تسع و تسعین و ثلاثمائة و کان إلیه المتّهی فی الذکاء وحدة الذهن و سعة العلم بالكتاب والسنّة والمذاهب والملل والتّحل والعربيّة والأدب والمنطق والشعر مع الصدق والإمانت و الحشمة و السّؤدد و الرياسة و الشروء و كثرة الكتب قال الغزالی وجدت في اسماء الله تعالى كتابا لابی محمد بن حزم يدل على عظم حفظه و سیلان ذهنی و قال صاعد فی تاریخه کان ابن حزم اجمع اهل الاندلس قاطبة لعلوم الاسلام و اوسعهم معرفة مع توسعه فی علم اللسان و البلاغة و الشعر و السیر و الاخبار اخبرنی ابنه الفضل انه اجتمع عنده بخطو ابیه من تالیفه نحو اربععماۃ مجلد و عبد الرحمن بن أبی بکر سیوطی در طبقات الحفاظ گفته ابن حزم الامام العلامه الحافظ الفقيه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۶۹

ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن غالب بن صالح بن خلف الفارسی الاصل الترمذی الاموی مولاهم القرطبی الظاهری کان اولاً شافعیا ثم تحول ظاهریا و کان صاحب فنون و ورع و زهد و إلیه المتّهی فی الذکاء و الحفظ و سعة الدائرة في العلوم اجمع اهل الاندلس قاطبة لعلوم الاسلام و اوسعهم معرفة مع توسعه فی علم اللسان و البلاغة و الشعر و السیر و الاخبار له المحلی على مذهبی و اجتهاده و شرحه المحلی و الملل و التّحل و الایصال فی فقه الحديث و غير ذلك آخر من روی عنه بالاجازة ابو الحسن شریع بن محمد مات فی جمادی الاولی سنہ سبعة و خمسین و اربععماۃ و ابن عربی در فتوحات مکیه گفته روایت التّبی صلی اللہ علیه و سلم فی المنام وقد عانق ابا محمد بن حزم المحدث فغاب الواحد فی الآخر فلم ير الا واحد و هو رسول اللہ صلی اللہ علیه و سلم فهذه غایة الوصلة و هو المعبر عنه بالاتحاد و نیز باید دانست که مسند ابو داود طیالسی بسبب کمال اعتماد و اعتبار داخل اجازات علماء کبار و از مرویات محدثین جلیل الفخار می باشد ابو مهدی عیسی بن محمد التعالی که محمد علیه و مناقب سنته او بر ناظر خلاصه الا-ثر فی اعیان القرن الحادی عشر فضل اللہ محتری مخفی و محتجب نیست و برای اثبات عظمت و جلالت مرتبه او زیاده ازین چه می تواند بود که او از آن مشایخ سبعة است که والد مخاطب در رساله ارشاد حمد الهی بر اتصال سند خود بایشان بجا آوردہ در مقایلی الاسانید باسانید عدیده سلسله روایت خود این مسند را ثابت نموده چنانچه فرموده مسند ابو داود الطیالسی قال الحافظ ابن حجر هو القدر الذي جمعه بعض الاصفهانیین من روایة یونس بن حبیب اخبرنی أی علی بن محمد بن عبد الرحمن الاجھوری به قراءة منی علیه بجملة المسند من حديث أبی بکر الصدیق رضی اللہ عنہ الى حديث عمر رضی اللہ عنہ و إجازة لسائره عن الشمس الرّملی عن زکریا ح و عن البرهان العلقمی عن عبد الحق السّنباطی کلامها عن الحافظ أبی الفضل بن حجر قال قراءة

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۷۰

علی أبی الفرج عبد الرحمن بن المبارک الغزی ثم القاهری ح و عن النّور القرافی و الکرخی و ابن الجاتی عن الجلال السیوطی سمعاء لکثیر منه علی أبی الفضل محمد بن عمر بن حصن الملتوی و إجازة لسائره أبی عن الفرج الغزی سمعاء و إجازة لما فات عن أبی العباس احمد بن منصور الجوھری ح قال الجلال السیوطی و اخبرنی به غالباً محمد بن محمد بن مقبل الحلبی عن الصلاح بن

أبی عمر قال هو و الجوهري اخبرنا به الفخر بن البخاری قال الجوهری سمعاً و قال الآخر إجازة قال اخبرنا ابو المكارم احمد بن محمد بن اللبن و ابو جعفر الصدیق دلانی إجازة قال اخبرنا ابو على الحداد قال الاول سمعاً و قال الثاني حضورا قال اخبرنا ابو نعيم الحافظ قال حدثنا عبد الله بن جعفر بن احمد بن فارس سمعاً قال حدثنا يونس بن حبيب قال حدثنا ابو داود الطیالسی فذکره وبالسند قال الامام الحجۃ ابو داود رحمة الله فی مسنده أبی بکر الصدیق رضی الله عنہ و هو اوّل المسنن حدثنا شعبۃ الخ

٥- ذکر مخاطب مسنده أبو داود طیالسی را

وجه پنجم آنکه خود مخاطب عالی فخار مسنند طیالسی را در بستان المحدثین ذکر فرموده حيث قال مسنند ابو داود الطیالسی اول مسنند او مسنند أبی بکرست و اول آن این حدیث است حدثنا شعبۃ الخ و از صدر بستان ظاهرست که مخاطب درین رساله ذکر کتب مشهوره و احوال مصنفین آنها بقصد تبریک و تزیین این رساله نموده حيث قال کتاب موطّا تصنيف حضرت امام مالک است عليه الرّحمة که صاحب مذهب متبعاند و تعريف و توصیف ایشان نظر بکمال شهرت فضائل و محاسن ایشان فضولی می نماید لیکن بقصد تبریک و تزیین این رساله پاره از احوال کرامت اشتمال ایشان نگاشته می آید و بهمین نیت در باقی کتب مشهوره و مصنفین آنها عمل رفته است انتهی و ظاهرست که مسنند أبی داود از کتب مشهوره است چنانچه از اسانید ابو مهدی ثعالبی و افاده ابن حزم واضحت پس ذکر شاه صاحب مسنند ابو داود و احوال ابو داود را بقصد تبریک و تزیین کتاب خود باشد پس حیفست که چسان این حدیث شریف را با وصف مذکور بودن ان درین مسنند مشهور که ذکر آن و ذکر محمد و فضائل مصنف آن

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٧١

بقصد تبریک و تزیین کتاب فرموده‌اند ابطال و تکذیب می نمایند و قصب سبق در اظهار کمال فضل و تحقیق خود می‌ربایند

٦- ابن عبد البر

وجه ششم آنکه درانستی که ابو عمر یوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر این حدیث شریف را در استیعاب وارد فرموده و در اینجا عبارت سابق و لاحق حدیث یکجا منقول می شود تا سیاق و سباق عبارت بوجه نیک واضح گردد پس باید دانست که که در استیعاب بترجمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته روی عن سلمان و أبی ذر و المقداد و حذیفة و خباب و جابر و أبی سعید الخدری و زید بن اسلم انّ علی بن أبی طالب اوّل من اسلم و فصله هؤلاء على غيره

قال ابن اسحاق اوّل من امن بالله و رسوله محمد صلی الله علیه و سلم خديجه و من الرجال على بن أبی طالب و هو قول ابن شهاب الا انه قال من الرجال بعد خديجه و هو قول الجميع في خديجه

حدثنا احمد بن محمد حدثنا احمد بن الفضل حدثنا محمد بن جریر قال على بن عبد الله الدھان حدثنا محمد بن صالح عن سماک بن حرب عن عكرمة عن ابن عباس قال لعلی اربع خصال ليست لاحد غيره هو اوّل عربي و عمجمی صلی مع رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو الذي كان لواءه معه في كل زحف وهو الذي صبر معه يوم فر عنه غيره وهو الذي غسله و ادخله في قبره وقد مضى في باب أبی بکر ذکر من قال انّ ابا بکر اوّل من اسلم و روی عن سلمان الفارسی انه قال اوّل هذه الامة ورودا على نیئها الحوض اوّلها اسلاما على بن أبی طالب وقد

روی هذا الحديث مرفوعا عن سلمان الفارسی عن النبي صلی الله علیه و سلم انه قال اوّل هذه الامة ورودا على الحوض اوّلها اسلاما على بن أبی طالب و رفعه اوّلی لان مثله لا يدرك بالرّأی

حدّثنا احمد بن قاسم حدّثنا قاسم بن اصبع حدّثنا الحارث بن أبيأسامة حدّثنا يحيى بن هاشم حدّثنا سفيان الثورى عن سلمة بن كهيل عن أبي صادق عن حبيش بن المعتمر عن عليم الكندي عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۷۲

عن سلمان الفارسي قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم اولكم ورودا على الحوض اولكم اسلاما على بن أبي طالب و روی ابو داود الطیالسی حدّثنا ابو عوانه عن أبي بلج عن عمرو بن میمون عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال لعلى انت ولی کل مؤمن بعدي و به عن ابن عباس رضی الله عنهمما انه قال اول من صلی مع النبي صلی الله عليه و سلم بعد خدیجه على بن أبي طالب

حدّثنا عبد الوارث بن سفيان حدّثنا قاسم بن اصبع حدّثنا احمد بن زهیر بن حرب حدّثنا الحسن بن حمّاد حدّثنا ابو عوانه عن أبي بلج عن عمرو بن میمون عن ابن عباس رضی الله عنهمما قال كان على اول من امن بالله من الناس بعد خدیجه قال ابو عمر هذا اسناد لا مطعن فيه لاحد لصحته و ثقة نقلته و مجرد ايراد صاحب استیعاب این حديث شریف را در مناقب جناب ولایتماب عليه آلاف سلام الملک الوهاب ما فتح المسک و طاب و عقب الملاطب دلالت صریحه بر اعتماد و اعتبار آن دارد زیرا که در اول استیعاب گفته و اعتمدت في هذا الكتاب على الكتب المشهورة عند اهل العلم بالسیر و الانساب و على التواریخ المعروفة التي عليها عوّل العلماء في معرفة ایام الاسلام و سیر اهله و دیگر نخاریر عالی نصاب و کبری مشاهیر انجاب را بغايت مدح و تعظیم جميل و نهایت تکریم و تبجلی میستایند على بن محمد المعروف بابن الاشیر در اسد الغابه في معرفة الصحابة گفته و قد جمع الناس في اسماعهم کتبی کثیره و منهم من ذکر کثیرا من اسمائهم فی کتب الانساب و المغازی و غير ذلك و اختفت مقاصدهم فيها الا ان الذي انتهی إلیه جمع اسمائهم الحافظان ابو عبد الله بن منده و ابو نعیم احمد بن عبد الله الصبهانیان و الامام ابو عمر بن عبد البر القرطبی رضی الله عنهم و اجزل ثوابهم و حمد سعیهم و عظم اجرهم و اکرم ما بهم فقد احسنوا فيما جمعوا و بذلوا جهدهم و ابقوا بعدهم ذکرا جمیلا فالله تعالی یشیبهم اجرا جزیلا فانهم جمعوا ما تفرق منه و ابن خلکان در وفیات الأعیان بترجمه عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۷۳

ابن عبد البر گفته و جمع في اسماء الصحابة كتابا جليلا سمّاه كتاب الاستیعاب و ذهبي در تذكرة الحفاظ بترجمه او گفته و له أى لابن عبد البر توأليف لا- مثل لها في جميع معانيها منها الكافي على مذهب مالك، خمسة عشر مجلدا و منها كتاب الاستیعاب في الصحابة ليس لاحد مثله و نيز ذهبي از سیر النبلاء گفته و جمع كتابا جليلا مفيدا و هو الاستیعاب في اسماء الصحابة و مصطفی بن عبد الله در کشف الظنون عن اسمائهم الكتب و الفنون گفته الاستیعاب في معرفة الاصحاب مجلد للحافظ أبي عمر يوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر النمرى القرطبى المتوفى سنة ۴۶۳ ثلث و ستين و اربعمائه و هو كتاب جليل القدر اوله الحمد لله رب العالمين جامع الاولین و الآخرين الخ ذكر اولا خلاصه سیرة نبینا عليه الصیلواه و السیلام ثم رتب الاصحاب على ترتیب الحروف لاهل المغرب قال ابن حجر في الاصباء سمّاه بالاستیعاب لظنه انه استوعب الاصحاب مع انه فاته شيء کثیر و جميع من فيه باسمه و کنیته ثلاثة آلاف ترجمة و خمسمائه ترجمة و مولوى صديق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء گفته استیعاب في معرفة الاصحاب مجلد للحافظ أبي عمر يوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر النمرى القرطبى المتوفى سنة ثلث و ستين و اربعمائه و این کتابی جليل القدرست اوله الحمد لله رب العالمين جامع الاولین و الآخرين الخ اولا سیر نبوی بطريق خلاصه و ثانيا ذکر اصحاب بترتیب حروف اهل مغرب نموده حافظ ابن حجر در اصبايه گفته سمّاه بالاستیعاب لظنه انه استوعب الاصحاب مع انه فاته شيء کثیر و جميع من فيه باسمه و کنیته ثلاثة آلاف ترجمة و خمسمائه ترجمة و خود شاهصاحب در بستان المحدثین فرموده الاستیعاب في معرفة الاصحاب لابی عمر بن عبد البر کتابیست مشهور و معروف الخ و فاضل رشید در ایضاح گفته چون احادیث کثیره ندم یعنی ندم ابن عمر بر ترک قتال بغات در کتب معتبره اهل سنت مثل استیعاب منقول و بجهت کثرت نقل آن در کتب اسماء الرجال و عقائد نزد علمای ما

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۷۴

مقبول پس بی اصل گفتن جناب منبع البدائع خلی به اصل اصیلش غیر واقع انتهی و محمد بن ابراهیم بن علی بن المرتضی الیمنی الصناعی المعروف بابن الوزیر در روض باسم گفته قد الفوا فی الصیحابة کتاب کثیره فمنها الصیحابة لابن حبان مختصر فی مجلد و معرفة الصیحابة لابن منده کتاب جلیل و لابی موسی المدینی علیه ذیل کبیر و منها الصیحابة لابی نعیم الاصبهانی جلیل القدر و منها معرفة الصیحابة للعسکری و منها کتاب أبی الحسن علی بن محمد بن الاشیر الجزری المسمی باسد العابه فی معرفة الصیحابة و هو اجمع کتاب فی هذا المعنی جمع فیه بین کتاب ابن منده و ذیل أبی موسی علیه و کتاب أبی نعیم و الاستیعاب و زاد من غیرها اسماء و اختصره جماعة منهم الحافظ ابو عبد الله الذہبی فی مختصر لطیف و ذیل علیه زین الدین بعده اسماء لم تقع له و منهم الکاشغری و قد ذکر وهم ايضا فی تواریخ الاسلام و کتب رجال الکتب السیّة و انفس کتاب فیهم کتاب عز الدین بن الاشیر و کتب الحافظین الکبیرین أبی الحجاج المزئ و تلمیذه أبی عبد الله الذہبی فی معرفة هذه الکتب الحالفة او بعضها یتّمیز لک الصحاّبی من الاعرابی بل یتبّین معرفة الفاضل منهم من المفضول و الساقی من المسبوّق فقد بین علماء الحديث فی کتب علوم الحديث علی الاجمال و فی کتب معرفة الصیحابة علی التفصیل انّهم رضی الله عنهم ینقسمون الى ثنتی عشرة طبقۃ الاولی قدماء التابقین الذين اسلمو بـمکة كالخلفاء الاربعة و الثانية اصحاب دار الندوة و الثالثة مهاجرة الحبشه و الرابعة اصحاب العقبة الاولی و الخامسة اصحاب العقبة الثانية و السادسة اول المهاجرين الذين وصلوا إلی علیه السلام الى قبل ان یدخل المدينة و السابعة اهل بدر و الثامنة المهاجرون بين بدر و الحدبیة و التاسعة اهل بیعه الرضوان و العاشرة من هاجر الى الحدبیة و فتح مکة و الحادیة عشرة مسلمہ الفتح و الثانية عشر صیبان و اطفال

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۷۵

رأوا رسول الله صلی الله علیه و سلّم يوم الفتح و فی حجّة الوداع و غيرهما قال ابن الصلاح و منهم من زاد علی ذلك و اما ابن سعد فجعلهم خمس طبقات فقط قال ابن عبد البر فی خطبة الاستیعاب ما لفظه قال الله تعالى ذکره مُحَمَّدُ رَسُولُ اللهِ وَ الَّذِينَ مَعْهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحْمَاءٌ يَنْهَمُ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَتَغَيَّرُونَ فَضْلًا مِنَ اللهِ وَ رِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثْرِ السُّجُودِ

الى قوله و ليس كذلك جميع من رأاه و آمن به و سترى منازلهم من الدين و الایمان و الله تعالى قد فضل بعض النبیین علی بعض و كذلك سائر المسلمين و الحمد لله رب العالمین تم مختصرها و فيه ما يدلّ علی معرفتهم بدقة تفاصیل التفضیل و تمیزهم المشاهیر عن المجاهیل فیا ایها المعتبر على اهل السینه باحدیث جفاء الاعرب و اختلاطها باحدیث اصحاب خذ من حدیث هؤلاء الاعلام ما صفا و طاب و اجمع على الاعتماد علیه ذوو الالباب و دع عنک التشکیک فی صحة السنن و الارتیاب و التردّد فی ثبوت الآثار و الاضطراب ولیا من خوفک من ضیاع السنن و الكتاب فلیطب نفسک بحفظه رب الارباب ازین عبارت ظاهرست که کتاب استیعاب از مآخذ کتاب اسد الغابه است و کتاب اسد الغابه اجمع و انفس کتب مصنفه در صحابه است که بسبب آن تمیز صحابی از اعرابی و معرفت فاضل از مفضول و سابق از مسبوق حاصل می شود و معرفت صحابه مدار معرفت سنن نبویه و تمیز آثار مصطفویه و مناط ادراک احکام اسلام و تحقیق شرائع حلال و حرامست و نیز از قول او فيه ما يدل علی معرفتهم ظاهرست که کتاب استیعاب مشتمل بر طریق معرفت دقائق تفاصیل تفضیل و تمیز مشاهیر از مجاهیل و حافظ اهل سنت از احادیث جفاء اعرب و اختلاط آن باحدیث اصحاب است و مانع ازو سمت صحت سنن بتشکیک و ارتیاب و تطریق تردد در ثبوت آثار و لحوق اضطراب و باعث زوال خوف از ضیاع سنت و کتاب پس مزید عظمت و جلالت فخار و کمال وثوق و اعتماد و اعتبار استیعاب بر اصحاب ثواب افکار و لومع ابصار هویدا و آشکار گردید

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۷۶

و نیز علمای اعلام و کملاء فخام سیّه جابجا از استیعاب برای استفاده مطالب و اثبات مقاصد خود نقلها می آرند و آن دلیل اقصای

اعتماد و مستند مصنف و مصنف می باشد آنفا شنیدی که فاضل رشید بروایت مذکوره در استیعاب در باب ندم ابن عمر احتجاج نموده و خود مخاطب در باب مطاعن از همین کتاب تحفه بجواب طعن دوم از مطاعن أبي بکر فرموده و چون درین باب الزام اهل سنت و اثبات مطاعن بروایات و مذاهب ایشان منظورست لابد ملاحظه روایات و مسائل ایشان باید کرد والا مقصود حاصل نخواهد شد فی الاستیعاب و أمره أى خالدا ابو بکر الصدیق علی الجیوش ففتح اللہ علیه الیمامه و غیرها و قتل علی یدیه اکثر اهل الرّدّه منهم مسیلمه و مالک بن نویره الى آخر ما قال انتهی و مولوی حیدر علی معاصر در منتهی الكلام گفته ايضا برای شجاعتمند یعنی شجاعت ابو بکر قصهای دیگرست

فی الاستیعاب روی سفیان بن عینه عن الولید بن کثیر عن ابن تدریس عن اسماء بنت أبي بکر انهم قالوا لها ما اشد ما رأیت المشرکین بلغوا من رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم فقالت كان المشرکون قعوداً في المسجد الحرام فتقذروا رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم و ما يقول في آلهتهم فييناهم كذلك إذ دخل رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم المسجد فقاموا إليه و كانوا إذا سأله عن شيء صدقهم فقالوا ألسْت تقول في آلهتنا كذا و كذا قال بلى فتشبثوا بآجمعهم فاتى الصريح إلى أبي بکر فقيل له ادرك صاحبك فخرج ابو بکر حتی دخل المسجد فوجد رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم و النّاس مجتمعون عليه فقال ويلكم أتقتلون رجالاً ان يقول ربّي اللّه وقد جاءكم بالبيّنات من ربكم فلهموا عن رسول اللّه صلی اللّه علیه وسلم و اقبلوا يضربونه قالت فرجع إلينا فجعل لا يمس شيئاً من غدائره إلا جاء معه و هو يقول تبارك يا ذا الجلال والاكرام

حاصلش آنکه روزی مشرکین در مسجد الحرام بدامن جانب پیغمبر علیه الصلوّه و السلام بابت بد گفتن اصنام آویختند ابو بکر خبر یافته بتایید آن جانب پرداخت تمامی کفار از ایدای آن سوره دست برداشتند و ابو بکر صدیق را چندان زدند که چون عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۷۷

دست بر موهای خود می رسانید از جای خود جدا می شد و او شکر او تعالی بجا می آورد بالجمله صدیق اکبر بارها از دست کفار ایذاهای شدید مثل روز اول برداشت که لسان خامه از بیان آن ابکم و زبان عقل از تقریر آن اخرم و نیز در منتهی الكلام گفته باز بر سر مطلب روم و گوییم که تنها جماعت صحابه راوی این حدیث یعنی امر أبي بکر بامامت صلاة نیستند بلکه قبل ازین درین اوراق گذشته که خود جانب مرتضوی راوی این حدیثست

روی الحسن البصري عن قيس بن عباد قال قال لى على بن أبي طالب رضى الله عنه ان رسول الله صلی اللہ علیه وسلم مرض ليالي و اياما ينادي بالصلوة فيقول مروا ابا بکر يصلي بالنّاس فلما قبض رسول الله صلی اللہ علیه وسلم نظرت فإذا الصلوة علم الاسلام و قوام الدّين فرضينا لدیننا من رضى رسول الله صلی اللہ علیه وسلم لدیننا فباعنا ابا بکر رواه ابو عمر في الاستیعاب

٧- ابن أبي شيبة

وجه هفتم آنکه ابو بکر عبد اللّه بن محمد المعروف بابن أبي شيبة این حدیث شریف را تصحیح نموده علامه سیوطی در رساله قول حلبی فی فضائل علی گفته الحديث الأربعون

عن عمران بن الحصین ان رسول اللّه صلی اللّه علیه وسلم قال على مني وانا من على و هو ولی كل مؤمن بعدى اخرجه ابن أبي شيبة و صحّحه انتهى فانقطع بحمد اللّه المنعام من تصحیح ابن أبي شيبة الذي ثابت مفارقه في هذا الشأن العظيم المقام ظلام الخدع و الخطط والابهام و انهتك ستر الختل والمطل والإظلام و ظهر و بان ان المنكرين والجادين والمبطلين للحديث الشريف لم يحظوا من النقد والسبير بنصيب و خلاق بل اقتتفوا آثار المنكرين للوحى في قولهم ان هذا الا اخلاق و مستر نماند که ابن أبي شيبة از اجله ارکان و اعاظم اعیان و مشاهیر حذاق و معاريف سباقست مدائح و محامد و محاسن و مکارم او در کتب قوم مسطور و بر السنه محققین مذکور حافظ عبد الغنى بن عبد الواحد المقدسى الجماعى الحنبلى در کتاب کمال فى معرفة الرجال گفته عبد اللّه بن

محمد بن عثمان بن خواتي بالخاء المعجمة و السين المهملة و بعدها تاء باشتنين من فوقها ابو بكر

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٧٨

بن أبي شيبة العبسى اخو عثمان و القاسم سمع خلف بن خليفة و شريك بن عبد الله النخعى و ابا داود الحفرى و ابا احمد الزبيرى و ابا الاخصوص و سلام بن سليم و الاسود بن عامر و مروان بن معاویة و هاشم بن القاسم و سفيان بن عيينة و عباد بن العوام و شبابه بن سوار و معاذ بن معاذ و القسم بن ملك المزنى و هشيم بن شبير و عبد الله بن المبارك و حفص بن غياث و يحيى بن أبي بكر و يحيى بن آدم و ابا داود الطیالسى و ابا خالد الااحمر و اباأسامة و حسين بن علي الجعفى و سليمان بن حرب و مصعب بن المقدام و معاویة بن عمر و عبد الله بن ادريس و محمد بن بشر العبدى و ذكريما بن عدى و زيد بن الخطاب و جرير بن عبد الحميد و عبد الرحيم بن سليمان و عبد الرحمن بن محمد الحارثى الى ان قال ابو زرعة الرازى ما رأيت احفظ من أبي بكر بن أبي شيبة و قال صالح بن محمد اعلم من ادركت بالحديث و عله على بن المدينى و اعلمهم بتصحيف المشايخ يحيى بن معين و احفظهم عند المذكرة ابو بكر بن أبي شيبة اخبرنا ابو موسى اخبرنا ابو منصور ابا ابو بكر سعد المالينى ابا احمد بن عدى قال سمعت عبدالان يقول كان يقعد عند الاسطوانة ابو بكر و اخوه و مشكداه و عبد الله بن البراد وغيرهم و كلهم سكوت الا ابا بكر فانه يهدى قال ابن عدى و الاسطوانة التي يجلس إليها قال لى ابو سعد هي اسطوانة ابن مسعود و جلس إليها بعده علقة و بعده ابراهيم و بعده منصور و بعده الثورى و بعده وكيع و بعده ابو بكر بن أبي شيبة و بعده مطين و بعده ابو سعد و نيز در كمال از ابو عبد الله بن البيع منقولست كه او گفته سمعت ابا جعفر محمد بن صالح بن هانى يقول سمعت يحيى بن معين رسالته عن سماع أبي بكر بن أبي شيبة من شريك فقال ابو بكر عندنا صدوق و لو ادعى السماع متن هو اجل من شريك لكان مصدقا ما يحمله ان يقول وجدت

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٧٩

في كتاب أبي بخطه و حدث عن روح بحدث الدجال و قال و كنا نظرنا انه كتبه عن أبي هشام الرفاعي و كان ابو بكر لا يذكر ابا هشام اخبرنا ابو طاهر السيلفى بالاسكندرية انا ابو الحسين المبارك بن عبد الله الجبار بن القاسم الصيرفى انا ابو الحسن احمد بن منصور العتيقى انا ابو الفضل بن المطلب الشيبانى بالكوفة ثنا الحسن بن محمد بن شعبة حدثني محمد بن ابراهيم مربع الحافظ قال قدم علينا ابو بكر بن أبي شيبة فانقلب به بغداد و نصب له منبر فى جامع الرصافة فجلس عليه و قال من حفظه ثنا شريك ثم قال هى بغداد و اخاف ان تزل قدم بعد ثبوتها يا ابا شيبة هات الكتاب ابو شيبة هو ابنه و اسمه ابراهيم و نيز در كمال مسطورست اخبرنا الحافظ ابو سعد محمد بن عبد الواحد الصانع انا ابو على الحداد انا ابو نعيم سمعت ابا عمر و محمد بن حمدان يقول سمعت الحسن بن سفين يقول سمعت عمرو بن على يقول ما رأيت احفظ من ابن أبي شيبة قدم علينا مع على بن المدينى فسرد اربعمائة حديث حفظا اخبرنا زيد بن الحسن انا ابو منصور بن زريق انا احمد بن على قال قرأتنا على الحسين بن هارون عن ابن العباس بن سعيد حدثى عبد الله بن احمد بن حنبل حدثى ابو زيد العلقى قلت لاحمد بن حميد من احفظ اهل الكوفة فقال ابو بكر بن أبي شيبة فذكرت ذلك لابى بكر فقال ما ظنته يقرلى قال احمد بن على احمد بن حميد يعرف بدار أم سلمة و كان من شيوخ الكوفيين و مفتياهم و حفاظهم وقال احمد بن حنبل ابو بكر بن أبي شيبة صدوق وقال ابو حاتم كوفي ثقة قال البخارى مات فى المحرّم من سنة ٢٣٥ خمس و ثلاثين و مائتين قال الخطيب حدث عنه محمد بن سعد كاتب الواقدى و يوسف بن يعقوب ابو عمرو النيسابورى و بين وقايتها ما مائة و ثمان او سبع سنين و محمد بن احمد ذهبي در سير النبلاء گفته ابن أبي شيبة عبد الله بن محمد بن القاضى أبي شيبة ابراهيم بن عثمان بن خواتي الامام العلم سيد الحفاظ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٨٠

و صاحب الكتب الكبار المسند و المصنف و التفسير ابو بكر العبسى مولاهم الكوفى اخو الحافظ عثمان بن أبي شيبة و القاسم بن أبي شيبة الصعيف فالحافظ ابراهيم بن أبي بكر هو ولده و الحافظ ابو جعفر محمد بن عثمان هو ابن أخيه فهم بيت علم و ابو بكر اجلهم و

هو من اقران احمد بن حنبل و اسحاق بن راهويه و على بن المديني في السنن والمولد بالحفظ ويحيى بن معين اسنّ منهم بسنوات طلب ابو بكر العلم و هو صبي و اكبر شيخ له هو شريك بن عبد الله القاضي سمع منه و من أبي الاخصوص سلام بن سليم و عبد السلام بن حرب و عبد الله بن المبارك و جرير بن عبد الحميد و أبي خالد الاحمر و سفين بن عيينة و على بن مسهر و عباد بن العوام و عبد الله بن ادريس و خلف بن خليفة الذي يقال انه تابعه و عبد العزيز بن عبد الصمد العمّي و على بن هاشم بن البريد و عمر بن عبيد الطنافسى و اخوه محمد و يعلى و هشيم بن بشير و عبد الاعلى بن عبد الجراح و يحيى القطان و اسماعيل بن عياش و عبد الرحيم بن سليمان و أبي معاوية و يزيد بن المقدام و مرحوم العطار و اسماعيل بن عليه و خلق كثير بالعراق والنجاش وغير ذلك و كان بحرا من بحور العلم و به يضرب المثل في قوة الحفظ حدث عنه الشیخان و ابو داود و ابن ماجه و روی النسائي عن اصحابه ولا شيء له في جامع أبي عيسى و روی عنه ايضاً محمد بن سعد الكاتب و محمد بن يحيى و احمد بن حنبل و ابو زرعة و ابو بكر بن أبي عاصم و بقى بن مخلد و محمد بن وضاح محدث الاندلس و الحسن بن سفيان و ابو يعلى الموصلى و جعفر الفريابي و احمد بن الحسن الصوفى و حامد بن سعيب و صالح جزرة و الهشيم بن خلف الدورى و عبيد بن غنام و محمد بن عبدوس السراج و الباغندي و يوسف بن يعقوب النيسابوري و عبدالدان و ابو القاسم البغوى و امم سواهم قال يحيى بن عبد الحميد الحمانى اولاد ابن أبي شيبة من اهل العلم كانوا يزاحمونا عند كل محدث وقال احمد بن حنبل ابو بكر صدوق و هو احب

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٨١

الى من اخيه عثمان و قال احمد بن عبد الله العجلاني كان ابو بكر ثقة حافظاً للحديث و قال عمرو بن علي الفلاس ما رأيت احداً احفظ من أبي بكر بن أبي شيبة قدم علينا مع علي بن المديني فسرد للشيباني اربعمائة حديث حفظاً و قام و قال الامام ابو عبيد انتهى الحديث الى اربعة فابو بكر بن أبي شيبة اسردهم له و احمد بن حنبل افهمهم فيه و يحيى بن معين اجمعهم له و علي بن المديني اعلمهم به قال محمد بن عمر بن العلاء الجرجاني سمعت ابا بكر بن أبي شيبة و انا معه في جبانة كندة فقلت له يا ابا بكر سمعت من شريك و انت ابن كم قال و انا اربع عشرة سنة و انا يومئذ احفظ للحديث مني اليوم قلت صدق والله و ابن حفظ المراهق من حفظ من هو في عشر الشهرين قال الجرجاني فسألت يحيى بن معين عن سماع ابا بكر بن أبي شيبة من شريك فقال ابو بكر عندنا صدوق و ما يحمله على ان يقول وجدت في كتاب ابي بخطه و قال و حدث عن روح بن عبادة بحديث الدجال و كان نظنه سمعه من ابي هشام الرفاعي قال عبدالاهوازى كان ابو بكر يقعد الى الاسطوانة و اخوه و مشكداهه و عبد الله بن البراء و غيرهم كلهم سكتوا الا ابو بكر فانه يهدى قال ابن عدى هي الاسطوانة التي يجلس إليها ابن عقدة و قال لي ابن عقدة هذه هي اسطوانة عبد الله بن مسعود جلس إليها بعده علامة و بعده ابراهيم و بعده منصور و بعده سفين الثوري و بعده وكيع و بعده ابو بكر بن أبي شيبة و بعده مطين و قال صالح بن محمد الحافظ جزرة اعلم من ادركت بالحديث و عللها على بن المديني و اعلمهم بتصحيف المشايخ يحيى بن معين و احفظهم عند المذاكرة ابو بكر بن أبي شيبة قال الحافظ ابو العباس بن عقدة سمعت عبد الرحمن بن خراش يقول سمعت ابا زرعة يقول ما رأيت احفظ من ابي بكر بن أبي شيبة فقلت يا ابا زرعة فاصحابنا البغداديون قال دع اصحابك فانهم اصحاب مخاريق ما رأيت احفظ من ابي بكر بن أبي شيبة قال الخطيب

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٨٢

كان ابو بكر متقدماً حافظاً صنف المسند والاحكام والتفسير و حدث بغداد و هو و اخوه القاسم و عثمان قال ابراهيم نفوذه في سنة اربع و ثلاثين و مائتين اشخاص المتوكلاً على الفقهاء والمحاذين و كان فيهم مصعب بن عبد الله الزبيري و اسحاق بن اسرائيل و ابراهيم بن عبد الله الhero و ابو بكر و عثمان ابناً ابي شيبة و كانوا من الحفاظ فقسمت بينهم الجوائز و امرهم المتوكلاً ان يحدثوا بالاحاديث التي فيها الرد على المعتزلة والجهمية قال فجلس عثمان في مدينة المنصور و اجتمع عليه نحو من ثلاثين الفاً و جلس ابو بكر في مسجد الرصافة و كان اشد مقدمـاً من اخيه اجتمع عليه نحو من ثلاثين الفاً قلت و كان ابو بكر قوي النفس بحيث انه استنكر حدثاً تفرد به

يعيى بن معين عن حفص بن غياث فقال من اين له هذا فهذا كتب حفص ما فيها هذا الحديث اخبرنا ابو الفضل احمد بن هبة الله بن احمد الدمشقى قراءة عليه غير مرأة ابنا عبد العزيز بن محمد الهروى ابنا زاهر بن طاهر سنة سبع وعشرين وخمسماهه بهراء ابنا محمد بن حمدون السيلمى وابا احمد بن عبد العزى ابنا زاهر وتميم بن أبي سعد قالا ابا ابو سعد محمد بن عبد الرحمن الكنجرودى قالا ابا ابو عمرو بن حمدان ابنا ابو يعلى الموصلى ابنا ابو بكر بن أبي شيبة قال ابنا محمد بن بشر عن عبيد الله عن أبي الزناد عن الاعرج عن أبي هريرة قال ذكر لرسول الله صلى الله عليه وسلم الهلال فقال إذا رأيته فصوموا وإذا رأيته فافطروا فان علم فعدوا ثلاثين

هذا حديث صحيح غريب تفرد به ابو الزناد عن الاعرج ولم يروه عنه سوى عبيد الله بن عمرو لا عن عبيد الله سوى محمد بن بشر العبدى فيما علمت

اخوجه مسلم عن أبي بكر عنه فوقع موافقه عالية ولم يروه واحد من بشر سوى النساءى فرواه عن أبي بكر احمد بن على المروزى عن ابن أبي شيبة فوقع لنا بدلا

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٨٣

بلغ درجتين اخبرنا عبد الحافظ بن بدران و يوسف بن احمد قالا ابنا موسى بن عبد القادر ابنا سعيد بن احمد ابنا على بن احمد السدال ابنا ابو طاهر المخلص ثنا عبد الله بن محمد ابنا ابو بكر بن أبي شيبة ثنا ابو خالد الاحرم سليمان بن حبان عن سليمان التيمى عن أبي عثمان عن أسامة بن زيد قال قال صلى الله عليه وسلم ما تركت على امتى بعدى فتنه اضر على الرجال من النساء وبه ابنا ابو بكر بن أبي شيبة ثنا حميد بن عبد الرحمن عن هشام بن عروة عن ابيه سمعت أسامة بن زيد وسئل كيف يسير رسول الله صلى الله عليه وسلم حين دفع من عرفات قال كان يسير العنق فإذا وجد فجوة نص قال هشام والنصل ارفع من العنق اخرجهما مسلم عن أبي بكر فوافقنا ابنا ابن علان ابنا الكندى ابنا القراء ابنا ابو بكر الخطيب ابنا احمد بن على المحتب عن محمد بن عمران الكاتب حدثى عمر بن على ابنا احمد بن محبه بن المربع سمعت ابا عبيده يقول ربانيو الحديث اربعة فاعلهم بالحلال والحرام احمد بن حنبل واحسنهم سيادة للحديث واداء على بن المدينى واحسنهم وصفا للكتاب ابو بكر بن أبي شيبة واعلهم بصحح الحديث وسقيمه يعىى بن معين قال البخارى ومطئين مات ابو بكر فى المحرم سنة خمس وثلاثين ومائتين قلت آخر من روى عنه ابو عمرو يوسف بن يعقوب النيسابورى

ونيز ذهبي در تذكرة الحفاظ گفته ابو بكر بن أبي شيبة الحافظ عديم النظر الثبت التحرير عبد الله بن محمد بن أبي شيبة ابراهيم بن عثمان بن خواتى العبسى مولاهم الكوفى صاحب المسند والمصنف وغير ذلك سمع من شريك القاضى وأبى الاخصوص وابن المبارك وابن عيينة وجرير بن عبد الحميد وطبقتهم وعنه ابو زرعة والبخارى ومسلم وابو داود وابن ماجة وابو بكر بن أبي عاصم وبقى بن مخليد والبغوى وعمر الفريابى وامم سواهم قال احمد ابو بكر صدوق هو احب الى من اخيه عثمان وقال العجلى ثقة حافظ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٨٤

وقال الفلاس ما رأيت احفظ من أبي بكر بن أبي شيبة وكذا قال ابو زرعة الرازى وقال ابو عبيده انتهى الحديث الى اربعة فابو بكر بن أبي شيبة اسردهم له واحمد افقههم فيه وابن معين اجمعهم له وابن المدينى اعلهم به وقال صالح بن محبه داعم من ادركت بالحديث وعلله ابن المدينى واحفظهم له عند المذكرة ابو بكر بن أبي شيبة وعن أبي عبيده قال احسنهم وضعها للكتاب ابو بكر بن أبي شيبة وقال الخطيب كان ابو بكر متقدما حفظا صنف المسند والاحكام والتفسير قال البخارى مات فى سنة خمس وثلاثين ومائتين ونيز ذهبي در سنه خمس وثلاثين ومائتين گفته وفيها ابو بكر بن أبي شيبة وهو الامام احد الاعلام عبد الله بن محمد بن أبي شيبة ابراهيم بن عثمان العبسى الكوفى صاحب التصانيف الكبار توفى فى المحرم وله بعض وسبعون سنة سمع من شريك فمن بعده

قال ابو زرعة ما رأيت احفظ منه و قال ابو عبيد انتهى علم الحديث الى اربعة أبي بكر بن أبي شيبة و هو اسردهم و ابن معين و هو اجمعهم و ابن المديني و هو اعلمهم و احمد بن حنبل و هو افقيهم فيه و قال صالح جزء احفظ من رأيت عند المذكرة ابو بكر بن أبي شيبة و قال نبطويه لما قدم ابو بكر بن أبي شيبة بغداد في ايام المتوكل حرزوا مجلسه بثلين الفا و نيز ذهبي در كاشف گفته عبد الله بن أبي شيبة ابو بكر العبسى مولاهم الكوفى الحافظ صاحب التصانيف عن شريك و ابن المبارك و هشيم و عنه خ م د ق و الفريابى و ابو يعلى و البافدى قال الفلاس ما رأيت احفظ منه و قال صالح جزء احفظ من ادركنا عند المذكرة ابو بكر بن أبي شيبة توفى ٢٣٥ و يافعى در مرآة الجنان در سنه خمس و ثلثين و مائتين گفته و فيها الامام احد الاعلام ابو بكر بن أبي شيبة صاحب التصانيف الكبار قال ابو زرعة ما رأيت احفظ منه و قال ابو عبيدة انتهى علم الحديث الى اربعة أبي بكر بن أبي شيبة و هو اسردهم له و ابن معين و هو اجمعهم له و ابن المديني و هو اعلمهم به و احمد بن حنبل و هو افقيهم فيه و قال

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٨٥

نبطويه لما قدم ابو بكر بن أبي شيبة بغداد في ايام المتوكل حرزوا مجلسه بثلين الفا و احمد بن على المعروف بابن حجر العسقلاني در تهذيب التهذيب گفته عبد الله بن محمد بن أبي شيبة ابراهيم بن عثمان بن خواتي العبسى مولاهم ابو بكر الحافظ الكوفى روى عن أبي الاحوص و عبد الله بن ادريس و ابن المبارك و شريك و أبي بكر بن عياش و اسماعيل بن عباس و جرير و أبيأسامة و أبي معاوية و وكيع و ابن علية و خلف بن خليفة و ابن نمر و ابن مهدى و القطان و ابن أبي زائدة و عباد بن العوام و ابن عيينة و ابن خالد الاحمر و عبد الاعلى بن عبد الاعلى و محمد بن فضيل و مروان بن معاوية و معتمر بن سليمان و يزيد بن المقدم بن شريح و يزيد بن هارون و جماعة روى عنه البخارى و مسلم و ابو داود و ابن ماجة و روى له النسائي بواسطة احمد بن على القاضى و زكريّا الساجى و عثمان بن خرزاذ و ابنه ابو شيبة ابراهيم بن أبي بكر بن أبي شيبة و احمد بن حنبل و محمد بن سعد و ابو زرعة و ابو حاتم و عبد الله بن احمد بن حنبل و محمد بن عثمان بن أبي شيبة و ابراهيم الحربي و محمد بن عبد الله المناوى و يعقوب بن شيبة و بقى بن مخلد و ابن أبي عاصم و ابو يعلى و الهيثم بن خلف الدورى و عبان الاهوازى و محمد بن محمد بن سليمان الباغندي و ابو القاسم بن محمد البغوى و ابو عمر و يوسف بن يعقوب النيسابورى و جماعة قال يحيى الحمّانى اولاد ابن أبي شيبة من اهل العلم كانوا يزاحمونا عند كل محدث و قال احمد ابو بكر صدوق و هو احب الى من عثمان قال عبد الله بن احمد فقلت لا بى ان يحيى بن معين يقول عثمان احب الى فقال ابو بكر اعجب إلينا و قال العجلى ثقة و كان حافظا للحديث و قال ابو حاتم و ابن خراش ثقة و قال محمد بن عمر العلاء الجرجانى سالت ابن معين عن سمع أبي بكر من شريك فقال ابو بكر عندنا صدوق و لو ادعى السمع من اجل من شريك لكان مصدقا فيه و ما يحمله على ان يقول وجدت في كتاب أبي بخطه و حدث عن روح بحدث الدجال و كنا نظن انه سمعه من هشام الرفاعى و كان ابو بكر لا يذكر ابا هشام قال و سالت ابا بكر متى سمعت من شريك قال و انا ابن سبع عشرة سنة

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٨٦

وانا يومئذ احفظ مني اليوم و قال عمرو بن على ما رأيت احفظ من أبي بكر قدم علينا مع على بن المديني فسرد للشيباني اربعمائة حديث حفظا و قال ابو عبيد القسم انتهى العلم الى اربعة فابو بكر اسردهم له و احمد افقيهم فيه و يحيى اجمعهم له و على اعلمهم به و قال عبان الاهوازى كان يقعد عند الاسطوانة ابو بكر و اخوه و مشكداهه و عبد الله بن البزاد و غيرهم كلهم سكوت الا ابو بكر فانه يهدى و قال صالح بن محمد اعلم من ادركنا بالحديث و عله على بن المديني و اعلمهم بتصحيف المشايخ يحيى بن معين و احفظهم عند المذكرة ابو بكر بن أبي شيبة و قال البخارى و غير واحد مات سنة ٢٣٥ في المحرم قلت و قال ابن خراش سمعت ابا زرعة الرازى يقول ما رأيت احفظ من أبي بكر بن أبي شيبة فقلت له يا أبا زرعة و اصحابنا البغداد بين فقال دع اصحابك اصحاب مخاريق و قال ابن حيان في الثقات كان متقدنا حفظا دينا ممن كتب و جمع و صنف و ذاكر و كان احفظ اهل زمانه للمقاطع و قال ابن قانع ثقة ثبت و في الزهرة روى عنه البخارى ثلين حديثا و مسلم الفا و خمس و مائة و اربعين حديثا و ابن حجر عسقلاني در

تقریب التهذیب گفته عبد الله بن محمد بن أبي شیعہ ابراهیم بن عثمان الواسطی الاصل ابو بکر بن أبي شیعہ الكوفی ثقة حافظ صاحب تصانیف من العاشرة مات سنة خمس و ثلاثین و مائین و جلال الدین عبد الرحمن بن أبي بکر السیوطی در طبقات الحفاظ گفته ابو بکر بن أبي شیعہ عبد الله بن محمد بن ابراهیم بن عثمان العبسی مولاهم الكوفی الحافظ روی عن شریک و هشیم و ابن المبارک و ابن عینه و غندر و خلق و عنه البخاری و مسلم و ابو داود و ابن ماجه و ابو زرعة و ابو حاتم و ابو يعلى و خلق مات فی المحرم سنة خمس و ثلاثین و مائین و عبد الرءوف بن تاج العارفین بن على بن زین الدین الحدادی ثم المناوی القاهری الشافعی در فیض القدیر گفته ش لابی شیعہ الحافظ الثبت العدیم النظیر عبد الله بن محمد بن أبي شیعہ العبسی الكوفی صاحب المسند و الاحکام و التفسیر و غيرها سمع من ابن المبارک و ابن عینه و تلک الطبقه و عنه الشیخان و ابو داود و ابن ماجه و خلق و ابو مهدی عیسی بن محمد ثعالبی در مقالید الاسانید گفته مصنف أبي بکر بن أبي شیعہ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٨٧

خبرنا به قراءة منى على بن محمد بن عبد الرحمن الـجهوري من اوله الى باب الموضوع کم مرّة هو و إجازة بسائره عن الشمس الرملی و البرهان العلقمی بسندهما الى الحافظ ابن حجر عن أبي على الفاضلی عن يونس بن ابراهیم الدبوسی عن عبد الرحمن بن مکی الطرالسی عن أبي القاسم بن بشکوال قال انا عبد الرحمن بن محمد بن عتاب قال اخبرنا ابو عمر بن عبد البر قال انا ابو عمر احمد بن عبد الله الـباجی عن ایه عن عبد الله بن يوسف القبری عن بقی بن مخلد عن أبي بکر بن أبي شیعہ فذکره و بالسنن قال الامام الحجۃ ابو بکر عبد الله بن محمد بن أبي شیعہ في كتاب الطهارة و هو اول المصنف ما يقول الرجل إذا دخل الخلاء حدثنا هشیم بن بشیر

عن عبد العزیز بن صحیب عن انس بن مالک رضی الله عنه قال كان النبي صلی الله عليه وسلم إذا دخل الخلاء قال اعوذ بالله من الخبر و الخبائث نتفہ من تعريفه

قال الذهبی فی تذکرته هو الامام الحافظ العدیم النظیر ابو بکر عبد الله بن محمد بن أبي شیعہ ابراهیم بن عثمان العبسی مولاهم الكوفی صاحب المسند و المصنف و غير ذلك سمع من شریک القاضی و أبي الاھوص و ابن المبارک و ابن عینه و جریر بن عبد الحمید و طبقتهم و عنه ابو زرعة و البخاری و مسلم و ابو داود و ابن ماجه و بقی بن مخلد و ام سواهم قال الفلاس ما رأیت احفظ من ابن أبي شیعہ و كذلك قال ابو زرعة الرازی و قال ابو عبید انتهى الحديث الى اربعة فابوبکر بن أبي شیعہ اسردهم له و احمد افکههم فيه و ابن معین اجمعهم له و ابن المدینی اعلمهم به و قال صالح بن محمد اعلم من ادركه بالحديث و علله على ابن المدینی و احفظهم له عند المذاکرة ابو بکر بن أبي شیعہ و عن أبي عبید قال احسنهم وضعوا للكتاب ابن أبي شیعہ قال البخاری مات فی المحرّم سنّة خمس و ثلاثین و مائین قال الذهبی وقع لی حدیثه عالیا اخیرنی عبد الحافظ بن طرخان قال اخبرنا سعید بن احمد قال اخبرنا على بن احمد قال اخبرنا محمد بن عبد الرحمن قال اخبرنا عبد الله بن محمد قال اخبرنا ابو بکر بن أبي شیعہ و خود مخاطب در بستان المحدثین گفته مصنف أبي بکر بن أبي شیعہ الكوفی اولش كتاب الطهاره است و اول آن باب ما يقول الرجل إذا دخل الخلاء می گوید حدثنا مشیم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٨٨

بن بشیر عن عبد العزیز بن صحیب عن انس بن مالک رضی الله عنه قال كان النبي صلی الله عليه وسلم إذا دخل الخلاء قال اعوذ بالله من الخبر و الخبائث

کنیت او ابو بکر و نام او عبد الله بن محمد بن أبي شیعہ ابراهیم بن عثمان العبسیست يعني از موالی بنی عبس بباء موحدہ ساکنه بعد العین المهمله و در این جا به صورت مشتبه در کتب حدیث وارد می شود و علامت فارقه در میان هر سه صورت آنست که اگر آن

شخص که در نسبت او این صورت باشد از اهل کوفه است پس عبیسیست بباء موحده و سین مهمله و اگر از اهل بصره است پس عیشیست بباء تحتیه و شین معجمه و اگر از اهل شامست پس عنسیست بنون و سین مهمله و ابو بکر از اهل کوفه است و او را سوای این مصنف مستندیست دیگر و بعضی تصانیف هم دارد و از شریک بن عبد الله قاضی کوفه و ابو الاحوص و عبد الله بن المبارک و سفیان بن عینه و جریر بن عبد الحمید و اقران اینها استفاده علم حدیث کرده و از وی ابو زرعه و بخاری و مسلم و ابو داود و ابن ماجه و خلائق بسیار استفاده این علم کردہ‌اند از ائمه این فنست ابو زرعه رازی گفته که در زمان ما علم حدیث منتهی شده بود بچهار کس ابو بکر بن أبي شیبہ که در سر و حدیث یکتا بود و احمد بن حنبل در فقه حدیث و فهم آن مستثنی و این معین در جمع و تکثیر حدیث ممتاز و علی بن المدینی در علم بمخرج حدیث و علل ان یگانه و بی همتا اما در وقت مذاکره ابو بکر بن أبي شیبہ احفظترین همه اهل عصر بود و در ترتیب و تهذیب کتاب نیز او را ازین اقران خود امتیاز تمام حاصلست در محرم در سال دو صد و سی و پنج رحلت دار القرآن نمود انتهی کمال عجبست که شاهصاحب با وصف آنکه ابن أبي شیبہ را بمناقب عظیمه و فضائل فخیمه و مدائح جلیله و محمد جملیه مثل دیگر اسلاف خود ستوده‌اند باز حدیث ولایت را که ابن أبي شیبہ روایت آن نموده و تصحیح آن فرموده بلا محابا ابطال می‌نمایند و مبالغی بظهور مزید شناخت و فضاعت این جسارت از افادات خودشان و دیگر اکابر ائمه قوم که تشمیر ذیل در مدح و ثنا و تمجیل و اطراء‌شان می‌کنند نمی‌کنند

۸- سکوت سیوطی بر تصحیح ابن أبي شیبہ

وجه هشتم آنکه نقل سیوطی تصحیح این حدیث را از ابن أبي شیبہ و سکوت بر آن و عدم ردّ آن دلیل صریحست بر تسليم تصحیح آن که حسب افاده مخاطب نقل کلام مخالف و سکوت بر آن دلیل تسليم و حجیت آن کلام بر اهل مذهب ناقلسن پس نقل کلام عالم خود و سکوت بر آن بالا ولی مفید تسليم و مثبت حجیت آن بر اهل مذهب ناقل خواهد بود مخاطب
عقبات الانوار فی امامۃ الانماء الاطهار، ج ۱۲، ص: ۸۹

در باب چهارم می‌فرماید کسانی که پیشوایان و مقتدايان ایشانند اگر بتفصیل حالات ایشان پرداخته شود دفتری باید طویل لیکن در اینجا بطريق نمونه چیزی ذکر کرده می‌شود قاضی نور الله شوستری در احوال زراره بن اعین الشیبانی الکوفی از میزان ذهبي نقل می‌کند و بر ان سکوت می‌نماید

زرارة بن اعین الشیبانی الکوفی اخو حمران یترفض قال العقیلی فی الضعفاء حدثنا یحیی بن اسماعیل قال حدثنا یزید بن خالد الثقفی قال حدثنا عبد الله بن خالد الصیدی عن أبي الصّبّاح عن زراره بن اعین عن محمد بن علی عن ابن عباس قال قال النّبی صلی الله علیه و سلم یا علی لا یغسلنی احد غیرک حدثنا یحیی قال حدثنا أبي سعید بن منصور قال حدثنا ابن الشیمان قال حججت فلقینی زراره بن اعین بالقادسیة فقال انّ لی إلیک حاجة و عظّمها فقلت ما هی فقال إذا لقيت جعفر بن محمد فاقرأه منی السلام و سله ان یخبرنی انا من اهل النار أم من اهل الجنّة فانکرت ذلك علیه فقال لی انه یعلم ذلك فلما لقيت جعفر بن محمد اخربته بالذی كان منه فقال هو من اهل النار فقلت من این علمت انه من اهل النار فقال من اعتقاده الباطل انتهت عبارة التحفة علی ما هی علیه

اگر چه شناخت تصرف و خیانت این بزرگ بر ناظر مجالس المؤمنین مخفی نیست که آخر عبارت میزان ذهبي که مصروف است به اینکه قول امام علیه السلام در حق زراره تقدیم بوده و در مجالس مذکورست حذف کرده و قدری که نقل کرده در ان هم تغیر و تبدیل نموده و در استدلال باین عبارت باتباع قلندران که با یه لا تقربوا الصلوة استدلال بر عدم وجوب صلاة کنند رفته عبارتی که دافع شبیه است در شکم خود فرو برد لیکن چون غرضی بباطل توهم باطلش و اظهار تحریف و خیانتش درین مقام متعلق نیست از آن اعراض کرده می‌گوئیم که ازین کلام ظاهرست که نزد شاهصاحب سکوت بر نقل کلامی دلیل قبول و تسليم آنست زیرا که با وصف آن ادعای عریض و طویل درباره تفصیل حالات مقتدايان اهل حق در مقام اثبات جز تمسک بر روایت میزان نیافه و آن را

عمده ما في الباب انگاشته بزعم باطلش برای اثبات مذهب زراره ذکر نموده و سکوت علامه شوستری را بر آن دليل حجتیش گردانیده و فاضل رشید نیز در بعض افادات خود سکوت را بعد نقل دليل عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۹۰

تسلیم می‌داند و گمان می‌برد که داب تمام عقلاً آنست که نقلی که غیر مرضی می‌باشد بعد نقل برد و انکارش می‌بردازند بیانش آنکه فاضل رشید در اوراق ثلاثه خود که در آن شباهت سخیفه بر کلام جناب والد ماجد قدس الله نفسه متضمن اثبات نفاق شیخین که در جواب باب دوم تحفه واقع است وارد نموده روایتی از منهج الصادقین نقل نمود و با آن استدلال بر بودن شیخین از کباری صحابه کرده و جناب والد ماجد در جوابش برساله نفاق الشیخین در جمله وجوه ردّ این توهمند فرموده که این روایت در آن تفسیر منقول از اهل خلاف است فاضل رشید در جواب این می‌فرماید فقیر حیران نه مدعی آن شده بود که این روایت در تفسیر مذکور از طرق امامیه منقول است و نه استدلال فقیر مبنی بر منقول بودن آن از کتب امامیه بود بلکه مقصود فقیر اثبات نقل مفسر مذکور روایت مزبوره را در کتاب خود بلا-رد و نکیر بوده و بعد کلامی گفته درین صورت اگر روایت مذکوره که مشتمل بر تصریح بودن شیخین از اکابر صحابه است غیر مرضی او می‌بود برد آن می‌پرداخت و چون مفسیر مذکور اصلاً برد و انکار آن پرداخته بموجب داب و آداب کافه عقلاً تسلیم ان ظاهر شد و استدلال فقیر باتم و آکد وجوه ثابت گشت انتهی ازین عبارت ظاهر است که داب کافه عقلاً اینست که اگر کلامی غیر مرضی نقل می‌کنند برد و انکار بر آن می‌نمایند و هر گاه کسی کلامی نقل کند و سکوت بر آن نماید این سکوتش دلیل رضای او با آن کلام می‌باشد

۹- احتجاج به ایراد سیوطی حدیث ولایت را در ساله قول جلی

وجه نهم آنکه از اول رساله قول حلبي ظاهر است که آن رساله نبذیست از قطره قطرات بحار زاخره که وارد کرده در آن یسیری از مناقب باهره جناب امير المؤمنین عليه السلام و از حق تعالی درخواسته که اتحاف کند او را بقبول و عطا نماید او را ببرک استمساک بحبت اهل بيت عليهم السلام اشرف مامول را پس قطع نظر از اثبات تصحیح این روایت مجرد ایراد این حدیث درین رساله که جلالت شأن و عظمت و مقبولیت روایات آن از صدر آن ظاهر است دلیل اعتماد و اعتبار آنست و اول رساله قول حلبي این ست و بعد فهذه نبذة من قطره من قطرات بحار زاخره اوردت فيها يسيرا من المناقب الباهرة لسیدنا علىٰ كرم الله وجهه ملقبة بالقول الجلی فی فضائل علی و ضمانتها اربعين حدیثا مختصرة متبعه بالعز و لمخرجیها و بیان بعض غریب الفاظها و مشکل معانیها و الله اسأل ان یتحفني بالقبول و ان

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۹۱

یرزقی ببرکه الاستمساک بحبت اهل بيت اشرف مامول پس کمال عجبست که مخاطب با صفا با وصف اظهار مزید موذت و ولا و ادعاء انحصر اتباع اهل بيت اصطفا در اسلام و اخلاق کباری خود راضی نمی‌شود به تسلیم بعض نبذی از قطره از قطرات بحار زاخره از مناقب باهره جناب امير المؤمنین عليه السلام بلکه در ابطال و تکذیب آن می‌کوشد و همت را بتکذیب حدیثی که آن را و امثال آن را سیوطی شیخ مشایخ او سبب استمساک بحبت اهلیت عليهم السلام می‌داند و سؤال قبول آن و رجاء حصول اشرف مامول بسبب آن دارد می‌گمارد و آزرمی از ردّ قبیح علامه سیوطی و امثال او نه می‌آرد و ما هکذا تورد یا سعد الابل

۱۰- تصحیح سیوطی

وجه دهم آنکه علامه عبد الرحمن بن أبي بکر سیوطی چنانچه تصحیح این حدیث شریف از ابو بکر بن أبي شیبه نقل فرموده

همچنان خود هم تصحیح آن فرموده چنانچه در جمع الجوامع گفته علی مّنی و انا من علی و علیّ ولی کل مؤمن بعدی ش ای رواه ابن أبي شیبہ فی المصّنف عن عمران بن حصین صحیح

۱۱- علی متقدی

وجه یازدهم آنکه ملا علی متقدی نیز صحت روایت ابن أبي شیبہ نموده چنانچه در کثر العمال گفته علی مّنی و انا من علی و علیّ ولی کل مؤمن بعدی ش ای رواه ابن أبي شیبہ فی المصّنف عن عمران بن حصین صحیح

۱۲- تصحیح میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی سند ابن أبي شیبہ را در مفتاح النجا

وجه دوازدهم آنکه میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی نیز تصحیح سند ابن أبي شیبہ نموده چنانچه در مفتاح النجا فی مناقب آل العبا گفته و عند ابن أبي شیبہ بسند صحیح عنه ای عن عمران بن حصین مرفوعاً علی مّنی و انا من علی و علیّ ولی کل مؤمن بعدی

۱۳- تصحیح میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی سند ابن أبي شیبہ را در تحفه المحبین

وجه سیزدهم آنکه نیز میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در تحفه المحبین سند ابن أبي شیبہ را تصحیح نموده چنانچه گفته علی مّنی و انا من علی و علیّ ولی کل مؤمن بعدی شب بسند صحیح عم فی فضائل الصحابة کلاماً عن عمران بن حصین انتهی فثبت بحمد الله المنان من الافادة المكررة لمیرزا محمد بن معتمد خان صحّة الحديث بالشريف و اعتباره و اعتماده عند من رزق الانصاف و الايقان و ظهران من کذبه و ابطله قد ابطل و خان و مخرق و مان و شان شانه عند مهره الشأن و بان انهماكه فی البغض و العداون و ابتلاوه بالضّغن و الشتئان و الخيازه عن مرتبة الولاء و العرفان و بعده عن السداد و الإذعان

۱۴- قاضی سناء الله

وجه چهاردهم آنکه قاضی سناد الله نیز تصحیح سند ابن أبي شیبہ نموده و قدر کابلی عيقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۹۲ این حدیث را رغم‌الله و للمخاطب رد فرموده چنانچه در سيف مسلول گفته سوم حدیث بریده عن النبي صلی الله عليه وسلم قال علی مّنی و انا من علی و هو ولی کل مؤمن بعدی می گویند الولی اولی بالتصرف فهو الامام در اسناد این حدیث اجلح شیعیست متهمست پس خبر او صالح احتجاج نیست این چنین بلا نصر الله کابلی رحمه الله عليه گفته لیکن این حدیث را ابن أبي شیبہ از عمران بن حصین بسند صحیح روایت کرده الخ

۱۵- ذکر مصنف ابن أبي شیبہ، تمجید شاه صاحب از ابن أبي شیبہ

وجه پانزدهم آنکه هر گاه شاهصاحب در بستان المحدثین مصنف ابن أبي شیبہ را ذکر فرموده‌اند و فضائل و محامد خود ابن أبي

شیبه وارد نموده پس موافق افاده صدر بستان ثابت شد که شاهصاحب بذکر مصنف ابن أبي شیبه و ذکر احوال خود او برترک می‌جویند و موجب تزیین کتاب خود می‌دانند پس ابطال و تکذیب این حدیث شریف که درین کتاب عظیم المرتبه و جلیل المتنزله مذکورست خلاف انصاف و حیاست و این روایت در مصنف ابن أبي شیبه بعبارات عدیده مذکورست یک عبارت که در آن تصحیح این حدیث شریف نموده آنفا شنیدی دو تا دیگر اینجا باید شنید ملاعی متقدی در کنز العمال گفته
لا تقع فی علی فانه مَنِّی و انا منه و هو و لِیکُم بعدی ش عن عبد الله بریده عن ایه
و نیز در کنز العمال مسطورست

عن عمران بن حصین بعث رسول الله صلی الله عليه وسلم سریة واستعمل عليها علیا فغنموا فصنع على شيئا انکروه و فی لفظ فاخذ على من الغنیمة جاریة فتعاقد اربعه من الجيش إذا قدموا على رسول الله ان يعلموه و كانوا إذا قدموا من سفر بدءوا برسول الله صلی الله عليه وسلم فسلّموا عليه و نظروا إليه ثم ينصرفون الى رحالهم فلما قدمت السریة سلموا على رسول الله صلی الله عليه وسلم فقام احد الاربعه فقال يا رسول الله الم تر ان علينا قد اخذ من الغنیمة جاریة فاعرض عنه ثم قام الثانية فقال مثل ذلك فاعرض عنه ثم قال الرابعة فاقبل إليه رسول الله صلی الله عليه وسلم و يعرف الغضب في وجهه فقال ما تريدون من علی علی منی و انا من علی ولئ کل مؤمن بعدی ش و ابن جریر و صحّحه

١٦- أحمد بن حنبل شیانی

وجه شائزدهم آنکه در مسند احمد بن حنبل که نسخه عتیقه آن بخط عرب پیش نظر فقیر حاضرست مذکورست حدّثنا عبد الرزّاق و عفان المعنى و هذا حدیث عبد الرزّاق قالا ثنا جعفر بن سليمان قال حدّثني يزيد الرشك عن عبد الله عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٩٣

عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله عليه وسلم سریة و أمر عليهم علی بن أبي طالب رضی الله عنه فاحدث شيئاً في سفره فتعاهد و قال عفان فتعاقد اربعه من اصحاب محمد صلی الله عليه وسلم ان يذکر و امره لرسول الله صلی الله عليه وسلم قال عمران و كننا إذا قدمنا من سفر بدأنا برسول الله صلی الله عليه وسلم فسلمنا عليه قال فدخلوا عليه فقام رجل منهم فقال يا رسول الله ان علیا فعل كذا و كذا فاعرض عنه ثم قام الثاني فقال يا رسول الله ان علیا فعل كذا و كذا فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال يا رسول الله ان علیا فعل كذا و كذا فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال رسول الله ان علیا فعل كذا و كذا قال فاقبل رسول الله صلی الله عليه وسلم على الرابع وقد تغیر وجهه فقال دعوا علیا دعوا علیا دعوا علیا:
ان علیا مَنِّی و انا منه و هو ولئ کل مؤمن بعدی:

و رجال سند این حدیث همه معروف و مقبول و ممدوح اساطین فحول اند اما عبد الرزّاق پس عمدہ جهابذہ حذاق و از اجله مشاهیر آفاق و اعظم نخاریر سباق بلکه امام ائمه فخام و شیخ حفاظ اسلامست اصحاب صحاح سنّة از روایات او صحاح خود را مzin ساخته اند و او را در غایت اعتماد و اعتبار و وثوق داشته بافادات او دامنهای خود پر نموده و اکابر منقادین او را بکمال مدح و اطرا و نهایت وصف و ثنا می‌ستایند تا آنکه می‌گویند که رحلت نکردن مردم بسوی احدی بعد جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم مثل رحلت کردنشان بسوی عبد الرزّاق و مدائح عظیمه باذخه و مآثر حمیده شامخه او انشاء الله المنعام بتفصیل تمام در مجلد حدیث تشییه خواهی شنید در این جا اکتفا بر بعض عبارات می‌رود یافعی در مرآة الجنان در وقایع سنّة احدی عشر و مائتین گفته و فی السنّة المذکورة توفی الحافظ العلامه المرتحل إلیه من الآفاق الشیخ الامام عبد الرزّاق بن همام الیمنی الصنعتاني الحميری صاحب المصنفات عن ست و ثمانین سنّة روی عن عمر و ابن جریج و الاوزاعی و طبقتهم و رحل إلیه الائمه الى الیمن قیل ما رحل النّاس الى احد بعد رسول الله صلی الله عليه وسلم مثل ما رحلوا إلیه روی عنه خلاق من ائمه الاسلام منهم الامام سفیان بن عینه و الامام

احمد و يحيى بن معين و اسحاق

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۹۴

بن راهويه و على المديني و محمود بن غيلان و ابو سعد عبد الكريم بن سمعاني در انساب در نسبت صناعاني گفته منهن ابو بكر عبد الرزاق بن همام الصناعاني قيل ما رحل الى احد بعد رسول الله صلی الله عليه وسلم مثل ما رحل إليه و ابن خلكان در وفيات الأعيان گفته ابو بكر عبد الرزاق بن همام بن نافع الصناعاني مولی حمير قال ابو سعد السمعاني قيل ما رحل الناس الى احد بعد رسول الله صلی الله عليه وسلم مثل ما رحلوا إليه الخ اما عفان بن مسلم صفار پس محدث عفيف و مسلم علماء کبار و حائز جلالی فخار و مشهور و معروف در اقطار و امصار هست ائمه جليل الشأن و حفاظ رفيع المكان و اساطین اعيان بمدح و ثناء و وصف و اطراء عفان رطب اللسان و عذب البيان اند و در اثبات ثقت و جلالت و حدق و مهارت و کمال و براعت صفار هم صفير و هم داستان محمد بن طاهر مقدسی در رجال صحیحین گفته عفان بن مسلم الصفار الانصاری مولی عزرة بن ثابت کنیته ابو عثمان سمع وهیب بن خالد و صخر بن جويریه و غير واحد عندهما روی عنه البخاری فی مواضع روی عن عبد الله بن سعید و محمد بن عبد الرحیم و اسحاق غیر منسوب و محمد غیر منسوب عنه و روی عنه مسلم عن الصناعاني و محمد بن اسحاق و زهیر بن حرب و حجاج بن الشاعر و ابن أبي شيبة و محمد بن حاتم و عمرو التأقد و محمد بن المثنی و عبد الله الدارمی و هارون بن عبد الله مات ببغداد سنہ عشرين و مائين و هو ابن ست و ثمانين سنہ و از عبارت صدر کتاب رجال صحیحین محمد بن طاهر مقدسی واصحت که حفاظ حدیث مثل ابن عدى و دارقطنی و ابن منده و حاکم سابقین و لاحقین ایشان که بعد شیخین تا وقت محمد بن طاهر بودند نزد ایشان صحیح شده که کسی که شیخین اخراج حدیث او در صحیحین کرده‌اند حدیث او حجّت؟؟ سست بسبب روایت شیخین ازو در صحیح زیرا که شیخین اخراج نکرده‌اند مگر از ثقه عدل حافظ که احتمال کند سن او و مولد او پس ثقت و عدالت و رفت و نبالت عفان در اقصای درجه و اعلای مرتبه ثبوت و تحقق باشد و ذهبي در تذكرة الحفاظ گفته عفان بن مسلم الحافظ الثبت ابو عثمان الانصاری مولاهم البصری الصفار محدث بغداد ولد بعد الثلاثین

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۹۵

و مائة و سمع من شعبة و هشام الدستوی و حماد بن سلمة و وهیب و طبقتهم و عنه احمد و اسحاق و على و ابن معین و الفلاس و هلال بن العلاء و حنبل بن اسحاق و ابو زرعة الدمشقی و خلاقی قال يحيی القطاں إذا وافقنى عفان فلا ابالي من خالفنی و قال العجلی عفان ثقه ثبت صاحب سنہ کان على مسائل معاذ بن معاذ القاضی فجعل له عشرة آلاف دینار على ان یقف عن تعديل رجل و عن جرحه فابی و قال لا ابطل حقا من الحقوق قال یعقوب بن شيبة سمعت ابن معین يقول اصحاب الحديث خمسة مالک و ابن جریح و الثوری و شعبة و عفان و قال ابو حاتم عفان ثقة متقن متین قال جعفر بن محمد الصائغ اجتمع عفان و على بن المديني و ابو بکر بن أبي شيبة و احمد بن حنبل فقال عفان ثلاثة یضعون فی ثلاثة على بن المديني فی حماد بن زید و احمد فی ابراهیم بن سعد و ابن أبي شيبة فی شریک فقال له ابن المديني و عفان فی شعبه قلت هذا على وجه المزاح و التعتن فانهم اربعتهم کتبوا عن المذکورین و هم احداث فغيرهم اثبت فی المذکورین منهم و كان عفان ممن لم یجب فی المحنۃ قال حنبل حضرت مع أبي عبد الله و ابن معین عند عفان بعد ما امتحنه اسحاق بن ابراهیم الامیر فقال ابن معین حدثنا فقال يا ابا زکریا لم اسود وجوهکم و لم اجب انه قرأ على كتاب المامون ان امتحن عفان فان اجاب والا فاقطع معلومه و كان المامون یجري عليه فی الشهر خمسمائه درهم فقال اسحاق ما تقول فقرأت قلْ هُوَ اللَّهُ أَكَدْ

فقلت مخلوق هذا قال يا شيخ ان امير المؤمنین یقطع عنک ما یجری عليك فقلت وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ فسكت و قمت فسر بذلک الحمد و يحيی قال ابو خثیمہ و ابن معین انکرنا عفان فی سنہ تسع عشرة و مات بعد ایام و فی روایة سنہ عشرين و مائين و هو الحق و نیز ذهبي در کاشف گفته عفان بن مسلم الصفار ابو عثمان الحافظ عن هشام الدستوی و همام و الطبقه

و عنـه البخارـي و ابراهـيم الـحرـبـي و ابو زـرـعـة و امـمـ و كانـ من حـكـامـ الجـرـحـ و التـعـدـيلـ مـاتـ سـنـةـ ٢٢٠ـ اـماـ جـعـفـرـ بـنـ سـلـیـمانـ پـسـ اـزـ اـکـابرـ اـئـمـهـ اـعـانـ

^{٩٦} عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص:

و معروف به نهاية حفظ و ثقت و اتقان و موصوف بغاية فضل و جلاله و علو شأنست ابن حبان در كتاب الثقات در كتاب اتباع
تابعين گفته جعفر بن سليمان الضعى الحرشى من اهل البصرة كنيته ابو سليمان ينزل فى بنى ضبيعة فنسب إليها يروى عن ثابت و
مالك بن دينار روى عنه ابن المبارك و اهل العراق و مات فى رجب سنة ثمان و سبعين و مائة و كان يبغض الشيختين حدثنا الحسن
بن سفيان حدثنا اسحاق بن أبي كامل ثنا جرير بن يزيد بن هارون بين يدى ابيه قال بعثنى أبي الى جعفر بن سليمان الضعى فقلت له
بلغنا انك تسب أبا بكر و عمر قال اما السب فلا و لكن ابغض ما شئت قال و إذا هو راضى مثل الحمار قال ابو حاتم و كان جعفر بن
سليمان من الثقات المتقن فى الروايات غير انه كان يتحل الميل الى اهل البيت ولم يكن بداعية الى مذهبة وليس بين اهل الحديث
من ائمننا خلاف ان الصدوق المتقن إذا كان فيه بدعة ولم يكن يدعو إليها ان الاحتجاج باخباره و لهذه العلة تركنا حدث جماعة
من كانوا يتخلون البدع و يدعون إليها و ان كانوا ثقات و احتججنا باقوام ثقات انتحالهم سوء غير انهم لم يكونوا يدعون إليه و
انتحال العبد بينه و بين ربه ان شاء عذبه عليه و ان شاء غفر له و علينا قبول الروايات عنهم إذا كانوا ثقات على حسب ما ذكرنا فى غير
موضع من كتبنا و مخفى نماند كه ابن حبان در اول كتاب اتباع تابعين که در ان جعفر بن سليمان را ذکر کرده گفته
حدثنا ابو يعلى احمد بن على بن المثنى بالموصل حدثنا ابراهيم بن الحجاج الشامي قال سمعت ابان بن يزيد يحدث عن أبي حمزة
عن زهد الجرمي عن عمران بن حصين عن النبي صلی الله عليه و سلم قال خير امتى القرن الذي بعثت فيهم ثم الذين يلونهم ثم
الذين يلونهم ثم يفسو قوم يشهدون و لا يستشهدون و يحلرون و لا يؤتمنون و لا يؤمنون و يفسو فيهم السمن
قال ابو حاتم خير الناس قرنا بعد التابعين من لا يكون بينهم وبين اصحاب رسول الله صلی الله عليه و سلم إلا قرنا واحدا و هم اتباع
التابعين الذين شافهوا من شافه اصحاب رسول الله صلی الله عليه و سلم حتى حفظوا عنهم العلم والاثار و كثرت عنائهم في جمع
الاخبار و امعنا في طلب الاحكام

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٩٧

و التفقه فيها و ضبطهم اقاويل السلف فيما لم ترد فيه سنة مع الاستنباط الصحيح من الدلائل الواضحة في الاصول التي هي مفزع العالم في الاحوال و ردّ سائر الفروع إلى ما تقدم من الاصول حتى حفظ الله جل و علا بهم الدين على المسلمين و صانه عن قلب القادحين و جعلهم اعلاما يقتدى بهم في الامصار و يرجع الى اقاويلهم في الآثار و انما نملى اسماء الثقات منهم و انسابهم و ما نعرف من الوقوف على انسابهم في هذا الكتاب على الشرط الذي ذكرناه فيما قبل من الطبقتين الاوليين عند تعري اخبارهم عن الخصال الخمس التي ذكرناها قبل و لست اعرج على جلاله الانسان و لا تقدم السن و لا تاخره لأن القصد من ذكرهم اللقاء دون الفضل و السن على ما اصيّلنا الكتاب عليه فكل من كان اقرب الى النبي صلى الله عليه وسلم في اللقب و ان تأخر موته ضممناه الى من استوى معه في اللقب و ان تقدم موته غير انى اذكر كل شيء منهم شيخا دونه و آخر فوقه ليعتبر المتأمّل للحفظ بهما فيقيس عليهما من وراءهما فكل خبر وجد من روایة شیخ ممن اذکرہ في هذا الكتاب فهو خبر صحيح إذا تعزى عن الخصال الخمس التي ذكرناها فيجب ان يقيس ما قلنا حتى لا يلزق فيه الوهن باهل الصدق و يتعرى عنه اهل الا و ابدوا الطامات و محمد بن طاهر مقدسی در رجال صحیحین گفته جعفر بن سليمان الحرشی الضبعی نزیل بنی ضبیعه البصری کنیته ابو سليمان ثابت البنانی و الجعد بن عثمان و ابا عمران الجوفی و یزید الرشك و سعید الجریری روی عنه قطن بن نسیر و یحیی بن یحیی و قتيبة و محمد بن عیید بن حسان و باید دانست که محمد بن طاهر مقدسی در صدر کتاب رجال صحیحین گفته اما بعد وفتنا الله عز و جل للعمل الصالح كما وفقنا لسلوك سنّة رسول الله صلى الله عليه وسلم و لم یجعلنا ممّن ابتدع بعده بداعه ندعوه إليها او عصيّة نوحٌ عليها إذ كان قد نصّ صلى الله عليه

و سلم في مقالات شئ على فضل هذه الطائفة المنصورة و دعا لهم فاستجيب له صلى الله عليه وسلم فيبعث الله عز وجل في كل وقت و زمان من يقوم بهذا الشأن و يبيّنه للناس حق البيان الى الامامين الحافظين أبي عبد الله البخاري و أبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري فميّزا

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۹۸

صحيح الحديث من سقمه و حصرها منه جملة على ما في كتابيهما الصحيحين فصارا حجّة لاهل الاسلام لما علم الله عز وجل من صدق نيتهم و صحة عقيدتهم فيما قصدوا إذ كان في عصرهما من الائمة شرقا و غربا في هذا الشأن من يكون متزنته من الفضل في انواع شئ من علوم الشريعة متزنتهما و منهم من هو من مشايخهما الذين اخرجوا عنهم في هذين الكتابين ثم من بعدهما و ائمة كل عصر الى يومنا هذا شرحا ما اشكل من حديثهما و خرجوا على تراجمهما إذ لم يمكن الزيادة في الصنعة عليهما ثم طائفة من حفاظ الحديث مثل أبي احمد بن عدی و أبي الحسين الدارقطني و أبي عبد الله بن مندہ و أبي عبد الله الحاکم ثم من بعدهم الى يومنا هذا لما صح عندهم ان كل من اخرجوا حديثه في هذين الكتابين و ان تكلم فيه بعض الناس يكون حديثه حجّة لروايتها عندهما في الصحيح إذا كان رحمة الله عليهمما لم يخرجا الا عن ثقة عدل حافظ يتحمل سنّه و مولده السماع ممن تقدّمه على هذه الوثيرة الى ان يصل الاسناد الى الصحابي المشهور الا-احرقا ابینها في مواضعها ان شاء الله تعالى على حسب ما انتهى إلينا علم ذلك صنّفوا في ذلك تصنیف کثیرة مختصرة بحيث لا يقف الطالب المبتدى على کثیر فائدة منها و مشروحة بحيث يغيب المقصود في کثرة الشرح فالذی اختصر اشار الى الاسماء فقط و الذي شرح ذكر اسم الذى في الترجمة و ذكر طائفة ممّن سمع منهم و طائفة ممن سمع منه في الصحيح و خارج الصحيح كما صفت ابو القاسم اللالکائی و غيره و وقفت على کثیر من تصنیف هؤلاء المتقدمین و المتأخرین في هذا الفن فلم ار احدا شفی في تصنیفه الا رجالان سلکا في تصنیفهم طریقاً بین الطریقین ذکر الاسم و طرفا من مشايخه الذين حدث عنهم في الكتاب و من روی عنه في الكتاب فقط و ربما استقصیا هذا المعنی في المحدث و المحدث عنه صنف احدهما اسماء ما اشتمل عليه كتاب الامام أبي عبد الله البخاری و هو ابو نصر احمد بن محمد بن الحسین الكلبازی البخاری و صنف الآخر بعده اسماء ما اشتمل

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۹۹

عليه كتاب الامام أبي الحسين مسلم النيسابوري و هو ابو بکر احمد بن على الاصبهاني فاحسننا في تصنیفهما و اجملا و لما رأیت اکثر الاسماء ما اتفقا عليه و اقلّها ما انفردا به حدانی ذلك على ان جمعت بين الكتابين ليخف حجمه و يکثر نفعه ثم اورد ما اورده و استدرك ما اغفله و اختصر ما يستغنى عنه من التطويل و اشير عند ذکر الرواى المذکور له حديث واحد عندهما او عند احدهما الى ذلك الحديث اما باسناده او علو فيه و اما بمنتهه ان وقع نازلا- و كذلك ابین ما تكلم فيه الحفاظ من علل احاديث ادخلها في الصحيحين عند ذکر الرواى المشهور بتلك الروایة و اذکر هل لما علل به ذلك الحديث وجه ألم لا و ابین من اوردا حديثه استشهادا به و من اوردها مقوونا بغيره قبل متن الحديث او بعده مردوفا به و من اوردا له حديثا في موضع و اوردا له في غير ذلك الباب حديثا آخر فنسباه الى غير النسبة الاولى لئلا يظن انهما اثنان و من اوردها غير منسوب فقاً او احدهما حدثنا فلان و نسيه غيره و من حدثنا عن رجل عنه و وقع لاحدهما عاليا و لآخر نازلا- و ارتب على نسق حروف المعجم ما اتفقا عليه و ما انفردا به و قدمتنا من اسمه احمد ليجمع معنین احدهما تبركا بالابتداء باسم رسول الله صلى الله عليه وسلم و الثاني انه اول باب الالف و الله الموفق لجميع ما ذكرته و المعین عليه بمنه و فضله ازین عبارت ظاهرست که حفاظ حديث مثل ابن عدی و دارقطنی و ابن مندہ و حاکم سابقین و لاحقین ایشان که بعد شیخین تا وقت محمد بن طاهر بودند نزد ایشان صحيح و ثابت شده که هر کسی که شیخین اخراج حديث او در صحيحین کردہ‌اند حديث او حجّست بسبب روایت شیخین ازو در صحيح زیرا که شیخین اخراج نکرده‌اند مگر از ثقه عدل حافظ که احتمال کند سن او و مولد او سماع را از کسی که متقدم بر اوست پس بنا بر این یقینا و قطعا ثابت شد که حديث جعفر بن

سلیمان نزد ائمه سنتیه که بعد شیخین تا زمان محمد طاهر بودند خصوصاً ابن عدی و دارقطنی و ابن منده و حاکم حجتست و خود او ثقه و عدل و حافظت و ابو سعد عبدالکریم بن محمد در انساب در نسبت ضبعی گفته ابو سلمان عبقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۰۰

جعفر بن سلیمان الضبعی الحرشی البصری من اهل البصرة ائماً قيل له الضبعی لانه كان ينزل فی بنی ضبعی فنسب إلیها يروی عن ثابت و أبي عمران الجوفی و يزید الرشک و مالک بن دینار و فرقہ السبخی روی عنه ابن المبارک و اسحاق بن اسرائل و عبید الله بن عمر القواریری و اهل العراق مات سنة ثمان و سبعین و مائة و كان يبغض الشیخین ابا بکر و عمر رضی الله عنهمما قال جریر بن یزید بن هارون بين يدی ایه بعثی أبی الى جعفر بن سلیمان الضبعی فقلت له بلغنا انک تسبب ابا بکر و عمر رضی الله عنهمما قال اما السب فلا و لكن البعض ما شئت قال و إذا هو رافضی مثل الحمار قال ابو حاتم كان جعفر بن سلیمان من الثقات المتقنین فی الروایات غير انه كان منتحل المیل الى اهل البيت و لم يكن بداعیة الى مذهبہ و ليس بين الحديث من ائمتنا خلاف ان الصیدقون المتقن إذا كان فيه بدعة و لم يكن يدعون إليها ان الاحتجاج باخبره جائز فإذا دعى الى بدعة سقط الاحتجاج باخبره و لهذه العلة تركنا حديث جماعة من كانوا يتحلون البدع و يدعون إليها و ان كانوا ثقلت و احتججنا باقوم ثقات انتحالهم سوء غير انهم و انتحال العبد بيته و بين ربہ ان شاء عذبه عليه و ان شاء عفا عنه و علينا قبول الروایات عنهم إذا كانوا ثقات على حسب ما ذكرناه في غير موضع من كتبنا و ذہبی در کاشف گفته جعفر بن سلیمان الضبعی عن ثابت و أبي عمران الجوفی و عنه ابن مهدی و مسدد و ام ثقہ فقیه و مع کثرة علومه قيل كان امينا و هو من زهاد الشیعه و ابن حجر در تقریب التهذیب گفته جعفر بن سلیمان الضبعی بضم الصداد المعجمة و فتح الموحدة ابو سلیمان البصری صدوق زاهد لكنه یتشیع من الثامنة مات سنة ثمان و سبعین اما یزید رشک پس ثقه عابد و ثبت زاهد و بسبب سمو مناقب و علو م Hammond رشک هر حاقد و حاسدست و ارباب صحاح سته از رشحات رشک مستفیض و متسلی و بنقل روایات و اخبار او خوشحال و شادان و متملی ذہبی در کاشف گفته یزید بن أبي یزید الضبعی الرشک عن مطرف و معاذ و عنه شعبه و ابن علیه ثقہ متبعده مات سنة ۱۱۳ و ابن حجر عسقلانی در تقریب گفته یزید بن أبي یزید الضبعی بضم المعجمة

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۰۱

و فتح الموحدة بعدها مهملاً مولاهم ابو الازهر البصری یعرف بالرشک بكسر الراء و سکون المعجمة ثقہ عابدوهم من لینه من السادسة مات سنة ثلاثین و هو ابن مائة سنة اما مطرف بن عبد الله پس از زهاد ثقات و عباد اثباتست و ارباب صحاح ستھ جمیعاً طرائف روایات مطرف را آخذ و ناقل و لطائف اخبار او را بسر و چشم مسلم و قابل اند محمد بن طاهر مقدسی در کتاب اسماء الرجال صحیحین گفته مطرف بن عبد الله بن الشخیر العامری ابو عبد الله و یقال انه من بنی حریش سمع عمران بن حصین عندهما و عبد الله بن معقل و عائشة و عیاض بن حماد و ابا عبد الله عند مسلم روی عنه یزید بن عبد الله بن هانی و حمید بن هلال و محمد بن واسع عند مسلم قال عمرو بن علی مات سنة خمس و تسعین و سابقاً از افاده محمد بن طاهر مقدسی در صدر همین کتاب اسماء الرجال صحیحین واضح شده که حفاظ حدیث مثل ابن عدی و دارقطنی و ابن منده و حاکم و سابقین و لاحقین ایشان که بعد شیخین تا وقت محمد بن طاهر بودند نزد ایشان صحیح و ثابت شده که هر کسی که شیخین اخراج حدیث او در صحیحین کردہ اند حدیث او حجتست بسبب روایت شیخین ازو در صحیح زیرا که شیخین اخراج نکرده اند مگر از ثقه عدل حافظ که احتمال کند سن او و مولد او سماع را از کسی که متقدم بر اوست پس بنا بر این یقیناً و قطعاً ثابت شد که حدیث مطرف نزد ائمه سنتیه که بعد شیخین تا زمان محمد طاهر بودند خصوصاً ابن عدی و دارقطنی و ابن منده و حاکم حجتست و خود او ثقه و عدل و حافظت و ذہبی در تذهیب التهذیب گفته مطرف بن عبد الله بن الشخیر العامری ولد فی حیاة رسول الله صلی الله علیه وسلم کنیته ابو عبد الله یروی عن ایه و أبي هریرة و کان من عباد اهل البصرة و زهادهم مات عمر بن الخطاب و مطرف بن عبد الله له عشرون سنہ و یروی

عنه قتادة و ابو التياح مات بعد طاعون الجارف سنة تسع و ستين وقد قيل سنة سبع و ثمانين و كان اكبر من الحسن بعشرين سنة و نيز ذهبي در کاشف می فرماید مطرف بن عبد الله بن الشیخ الحرشی العامری ابو عبد الله احد الاعلام عن ایه و ابی و علی و عنه اخوه یزید و قتادة ابو التياح مات سنة ٩٥ و ابن حجر عسقلانی در تقریب گفته مطرف بن عبد الله بن الشیخ بکسر الشین

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ١٠٢

المعجمة و تشديد الخاء المعجمة المكسورة بعدها تحتانية ساکنه ثم راء العامری الحرشی بمهملتین مفتوحتین ثم معجمة ابو عبد الله البصری ثقة عابد فاضل من الثانية مات سنة خمس و تسعين انتهى فظهر ووضح و سطع و لمع و بان ان ابطال الحديث الشريف و رمیه بالکذب و الوضع و البطلان محض البهت و الزور و الخسران و عظیم التجربی و التهتك المورث للخذلان و فاحش الزلل و فظیع الخری و الخطل المنبعث من اقصى الحقد و الشیان و اقصى التنجی عن النقد و الذهاب عریضاً فی فیه؟؟؟ فی العناد الجالب للهوان

١٧- احمد بن حنبل شیانی دلالت را از بریده

وجه هفتدهم آنکه در مستند احمد مذکور است

حدّثنا ابن نمير حدثني اجلح الكندي عن عبد الله بن بریده عن ایه بریده قال بعث رسول الله صلی الله عليه وسلم الى اليمن بعثين على احدهما على بن أبي طالب وعلى الآخر خالد بن الوليد فقال إذ التقیتم فعلى على الناس و ان افترقتم فكل واحد منكم على جنده قال فلقينا بنی زید من اهل اليمن فاقتتنا ظهر المسلمين على المشرکین فقتلنا المقاتلة و سبينا الذریة فاصطفی على امرأة من السبی لنفسه قال بریده فكتب معی خالد بن الولید الى رسول الله صلی الله عليه وسلم يخبره بذلك فلما اتیت النبي صلی الله عليه وسلم دفعت الكتاب فقرئ عليه فرأی الغضب فی وجه رسول الله صلی الله عليه وسلم فقلت يا رسول الله هذا مكان العائد بعثتني مع رجل و أمرتني ان اطیعه ففعلت ما أرسلت به فقال رسول الله صلی الله عليه وسلم لا تقع فی على فانه منی و انا منه و هو ولیکم بعده و رجال این اسناد همه ثقات و مقبولین و معروفین ممدوحین اند اما عبد الله بن نمير پس نمير پس فضائل و مدائح او از اکدار ارتیاب و انکار صافی و نهایت ثقت و اعتماد و غایت جلالت و اعتبار و علو شان و حفظ و اتقان او بر متبع کتب محققوین اعیان غیر خافی و کلام نمی کند و گردن کبر بر نمی دارد بمقابلہ روایات و افادات او مگر متعصب جافی و هائم مهامه و فیافی عناد و لداد عافی و عباراتی که مذکور می شود برای ظهور نبذی از جلائل محمد و محاسن مناقب او کافی و شافی ذهبي در تذکرة الحفاظ گفته عبد الله بن نمير الحافظ الامام ابو هشام الهمدانی ثم الخارقی الكوفی والد الحافظ الكبير محمد حدث عن هشام بن عروة و الاعمش و اشعث بن سوار و اسماعیل بن أبي خالد و یزید بن أبي زیاد و عبید الله بن عمرو عده و عنه احمد و ابن معین و اسحاق الكوسج

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ١٠٣

والحسن بن الفرات و الحسن بن على بن عفان و خلق و ثقه یحيی بن معین و غيره و كان من کبار اصحاب الحديث توفی فی سنة تسعة و تسعين و مائة و له اربع و ثمانون سنة اخبرنا عمر بن عذیر انا عبد الصمد بن محمد انا جمال الاسلام انا الحسين بن طلاق انا محمد بن جمیع انا محمد بن احمد بن ثابت الواسطی نا شعیب بن ایوب انا ابن نمير عن یحيی بن سعید المسیب سمعت سعداً انا رسول الله صلی الله عليه وسلم جمع له ابویه يوم احد و نیز ذهبي در کاشف گفته عبد الله بن نمير الهمدانی ابو هشام عن هشام بن عروة و الاعمش و عنه ابنه و احمد و ابن معین حججه توفی سنة ١٩٩ و ابن حجر در تقریب گفته عبد الله بن نمير بنون مصغراء الهمدانی ابو هشام الكوفی ثقة صاحب الحديث من اهل السنة من کبار التاسعه و له اربع و ثمانون مات سنة تسعة و تسعين اما اجلح بن عبد الله بن حججه الکندي پس وثوق و اعتبار و استناد او نزد ائمه نقاد و محققین امجاد و منقدین والا نزد بطريقی که حججه و برهان بغایت مرتبه علو شان و نهایت وضوح و عیان پایه استقلال رسد و زبان مکابرین و منکرین متعصبین و جاحدين کند و لال گردد در ما بعد بعون الله المنعم المفضل از بیان این متشتت البال واضح خواهد شد درین مقام اکتفا بر بعض عبارات می رود

ذهبی در کاشف گفته اجلح بن عبد الله ابو حجیة الکندی عن الشعبي و عكرمة و عن الدقطان و ابن نمير و خلق و ثقه ابن معین و غيره و ضعفه النسائی و هو شیعی مع انه روی عنه شریک انه قال سمعنا انه ما سبّ ابا بکر و عمر احد الا افتقدا و قتل مات سنہ ١٤١ و ابن حجر در تقریب گفته اجلح بن عبد الله بن حجیة بالمهملة و الجیم مصغرًا یکنی ابا حجیة الکندی یقال اسمه یحیی صدوق شیعی من السابعة مات سنہ خمس و اربعین ابا عبد الله بن بردیه پس عالم ادیب و قاضی لیب و فاضل تابعی ثقة حسیب و حائز قدح معلی و رقیب و فائز جلیل نصیب از فضل و مجد عجیبست و برد الیقین بکمال رفت شان و علوّ مکان او حاصلست برای هر ناقد ادیب ذهبی در کاشف گفته عبد الله بن بردیه قاضی مرو عن ایه و عمران بن حسین و عائشة و سمراء و عنہ ملک بن معول و حسین بن واقد و ابو هلال ثقة ولد سنہ ١٥ و مات سنہ ١١٥

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ١٠٤

و له مائة و ابن حجر عسقلانی در تقریب گفته عبد الله بن بردیه بن الحصیب الاسلامی ابو سهل المروزی قاضیها ثقة من الثالثة مات سنہ خمس و مائة و قیل بل خمس عشرة و مائة و له مائة سنہ

١٨ - احمد بن حنبل شیبانی در مسند خود از ابن عباس

وجه هیجدهم آنکه در مسند احمد مذکورست

حدثنا یحیی بن حماد حدثنا ابو عوانة حدثنا عمرو بن میمون قال انى لجالس الى ابن عباس إذ اتاه تسعة رهط قالوا يا بن عیاس امیا ان تقوم معنا و اما ان تخلونا من هؤلاء قال فقال ابن عباس بل اقوم معکم قال و هو يومئذ صحیح قبل ان یعمی قال فانتدوا فتحدوا فلا ندری ما قالوا قال فجاء ینفض ثوبه و يقول اف و تف و قعوا فی رجل له عشر وقعوا فی رجل قال له التبی صلی الله علیه و سلم لا بعن رجلا لا یخزیه الله ابدا یحب الله و رسوله قال فاستشرف لها من استشرف قال ابن علی قالوا هو فی الزحی یطحن قال و ما كان احدكم لیطحن قال فجاء و هو ارمد لا یکاد یبصر قال فنفت فی عینیه ثم هررا رایه ثلثا فاعطاها ایاه فجاء بصفیة بنت حیی قال ثم بعث فلانا بسورۃ التوبہ فبعث علينا خلفه فاخذها منه قال لا یذهب بها الا رجل منی وانا منه قال و قال لبني عمه ایکم یوالینی فی الدنيا و الآخرة قال و على معه جالس فابوا فقال على انا اوالیک فی الدنيا و الآخرة قال فتركه ثم اقبل على رجل منهم فقال ایکم یوالینی فی الدنيا و الآخرة فابوا فقال على انا اوالیک فی الدنيا و الآخرة فقال انت ولیی فی الدنيا و الآخرة قال و كان اول من اسلم من الناس بعد خدیجہ قال و اخذ رسول الله صلی الله علیه و سلم ثوبه فوضعه على علی و فاطمة و حسن و حسین فقال انما یرید الله یلیذهب عنکم الرجس اهل البيت و یطهرکم تطهیرا قال و شری علی نفسه لبس ثوب النبی صلی الله علیه و سلم ثم نام مكانه قال و كان المشرکون یرمون رسول الله صلی الله علیه و سلم فجاء ابو بکر و علی نائم قال و ابو بکر یحسب انه نبی الله قال فقال یا نبی الله قال له علی ان نبی الله صلی الله علیه و سلم قد انطلق نحو بئر میمون فادرکه قال فانطلق ابو بکر فدخل معه الغار قال و جعل علی یرمی بالحجارة كما کان یرمی نبی الله صلی الله علیه و سلم و هو یتضور قد لف راسه فی الثوب لا یخرجہ حتى اصبح ثم کشف عن راسه فقالوا انک للثیم کان صاحبک نرمیه فلا یتضور و انت یتضور و قد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ١٠٥

استنکرنا ذلک قال و خرج بالناس فی غزوہ تبوک قال فقال له علی اخرج معک قال فقال له نبی الله صلی الله علیه و سلم لا فبکی علی فقال له اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی الا انک ليس ببنی انه لا ینبغی ان اذهب الا و انت خلیفتی قال و قال له رسول الله صلی الله علیه و سلم انت ولیی فی كل مؤمن بعدی قال و سدّ ابواب المسجد غیر باب علی قال فیدخل المسجد جنبا و هو طریقه یلس له طریق غیره قال و قال من کنت مولاہ فان مولاہ علی قال و اخبرنا الله عز و جل فی القرآن انه قد رضی عن اصحاب الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فهل حدثنا انه سخط عليهم بعد قال و قال نبی الله صلی الله علیه و سلم لعمر حیث قال ائذن لی فلا ضرب

عنقه قال و كنت فاعلا و ما يدریک لعل الله قد اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم حدثنا ابو مالک کثیر بن یحيی قال حدثنا ابو عوانة عن أبي بلج عن عمرو بن میمون عن ابن عباس بنحوه

و رجال این سند همه ثقات و مستندین و اثبات معتمدین اند توثیق ابو عوانه و ابو بلج و عمرو بن میمون در تصحیح سند ابو داود طیالسی دریافتی اما یحيی بن حماد پس محمود اکابر ائمه امجاد و مقبول اجله محدثین نقادست ذهبی در تذهیب التهذیب گفته یحيی بن حماد بن أبي زیاد الشیبانی مولاهم البصری ابو بکر و یقال ابو محمد ختن أبي عوانة و راویته و روی عن شعبه و عکرمه بن عمار و حماد بن سلمه و عبد العزیز بن المختار و جریر بن حازم و طائفه و عنه خ و اسحاق بن راهویه و بندار و اسحاق الكوسج و بکار بن قتبیه و الدارمی و اسحاق بن سیار و الکدیمی و خلق و ثقہ ابو حاتم و غیره قال محمد بن النعمان بن عبد السلام لم ار اعبد من یحيی بن حماد و اظنه لم یضحك قیل توفی سنہ خمس عشرہ و مائین و نیز ذهبی در کاشف می فرماید یحيی بن حماد الشیبانی مولاهم ختن أبي عوانة و راویته عن عکرمه بن عمار و شعبه و عنه ح و الدارمی و الکدیمی ثقة متالله توفی سنہ ۲۱۵ و در حاشیه کاشف که ماخوذ از تهذیب الکمالست بعد لفظ حماد مذکورست ابن أبي زیاد ابو بکر و یقال ابو محمد البصری قال محمد بن سعد ثقة کثیر الحديث و قال ابو حاتم ثقة و ذکره ابن حبان فی الثقات و قال محمد بن النعمان بن عبد السلام لم ار اعبد من یحيی بن حماد و اظنه لم یضحك

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۰۶

و ابن حجر در تقریب می فرماید یحيی بن حماد بن أبي زیاد الشیبانی مولاهم البصری ختن ابو عوانه ثقة عابد من صغیر التاسعه مات سنہ خمس عشرہ و مائین

۱۹- احتجاج باینکه مجرد روایت احمد حدیثی را در مسند موجب اعتقاد و اعتبار آنست

وجه نوزدهم آنکه علاوه بر ثبوت و ثوق رجال اسانید احمد بن حنبل از افادات ائمه سنیه مجرد روایت این حدیث شریف در مسند مطلقاً فکیف إذا کانت الروایة بطرق متعددة و اسانید متنوعة لیل واضح و برهان لائق است بر بطلان ابطال و تکذیب آن بوجوه عدیده اول آنکه علامه عبد الوهاب سبکی در طبقات شافعیه تصریح کرده به اینکه این مسند اصلیست از اصول این امت و ظاهرست که کتابی که اصلی از اصول این امت باشد تکذیب حدیث آن و انهم بمقابلہ خصم که طاعنست بر سنیه بسبب تصدیق موضوعات و روایت مختلقات خلاف تامل و حزم و مباین حیا و شرمسست فتكذیب حدیث الولاية المذکور فی هذا المسند الذي هو اصل من اصول الامة المرحومة المخصوصة بالفضل عین المجنون والهزل و مخالفه للانصاف و العدل و عناد للحق الفصل دوم آنکه سبکی از حافظ ابو موسی عینی نقل کرده که او در حق مسند امام احمد بن حنبل گفته که این کتاب اصل کبیرست و من الظاهر المستبر لدی الناقد بصیر و المتامل الخیران الاصل الكبير احری بالتعظیم و التجلیل الخطیر و اولی بالتكريم و التفحیم الغزیر و احق بالاقبال و الاحتفال الغیر الیسر و لا یجترئ علی تکذیب هذا الحدیث المذکور فی الا المتعصب الجاحد الحائر الغیر و الحاقد المعاند المقتحم فی السعیر و الله الموفق للتوفیق و التبصیر و لا- ینبئک مثل خیر سوم آنکه از افاده ابو موسی مدینی ظاهرست که این مسند مرجع وثیقست و پر ظاهرست که ابطال حدیثی که در مرجع وثیق مروی باشد و آن هم بطرق متعدده و اسانید متنوعه و ابطال هم بمقابلہ خصم نهایت جور و اعتساف و سراسر خلاف حیا و انصاف و محض هذر و جزاف و بحث حیف و سفساف و سراپا مخالفت تحقیق و تنقید و احصافست فان المرجع الوثیق حری و حقيق بالاذعان و التصدق و حجی و قمین بالایمان و التوثیق و لا یصدر تکذیب حدیث الولاية المروی فیه لا- من الممنوع بالحرمان و الخذلان السائق الى سعیر الحريق و منمنع المدحور من ملوک طریق التحقیق المدفع المطروح عن التسديد و التوفیق چهارم آنکه از افاده ابو موسی مدینی که سبکی نقل کرده واضح است که مسند امام احمد منتقی یعنی منتخب و برگزیده شد از احادیث کثیره

^{١٠٧} عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٢، ص:

و مسموعات وافره و ظاهرست که کتابی که از احادیث متکا ثر و مسموعات وافره برگزیده شود مشتمل بر احادیث باطله و روایات مکذوبه نخواهد بود فان الانتخاب و الانتقاء دلیل علی مزید الاهتمام و الاعتناء و هو موجب للاقبال و القبول و الاصغاء لا مجال و الاغفال و الالغاء والله الهادی الى طریق السواء و الموافق للاستبصار و الاهتداء و المنقد من التعصب المورث للشقاء المانع من النجاة و الشفاء پنجم آنکه از افاده ابو موسی ظاهرست که این مسند امام گردانیده شده و ظاهرست که کتابی که امام مردم باشد تکذیب و ابطال روایت آن خلاف امامت و جلالت آنست و انما جعل اماما لیاتم به النّاس و یقتدوا به حتی یامنوا العذاب و الباس و یتخلّصوا و یتصدّلوا من الغرور و الوسوس و یقفوا علی اقتئائه و اتباعه جانحین عن سخیف الرای و ضعیف القياس و لا یرکنا الى هوى مرد و تخمین منهار ما له اساس و لا یعولوا علی تهجهس خاسر و تهجم خائب و رمی و رجم بظن کاذب لا يصلح للاخذ و الاقتباس ششم آنکه از افاده ابو موسی واضح است که مسند احمد معتمد گردانیده شده یعنی این کتاب تصنیف کرده شد برای آنکه مردم بر آن اعتماد کنند فثبت ان هذا المسند الاصلی و المرجع الایل موضع للرجوع و الالتجاء و الاعتماد و حصن حصین و کهف رصین مصنوع للاعتراض و الاستدراء و الاستناد فلا یکذب حدیث الولاية المذکور فيه الا منهملک فی الخسار و العناد و المقابل على التبار و اللداد كالصادف عن الحق و الرشاد المشيخ بوجهه عن الانتقاد العازف عن لقم الصواب و السداد هفتم آنکه از افاده ابو موسی ظاهرست که مسند احمد ملجا گردانیده شد و من الظاهر المستین علی العاقل اللقن الفطین ان الملجاً انما یلجاً إلیه لیعتمد علیه یکون حارسا من الوقوع فی بوائق الحوادث و صائنا من الانتساب فی طوارق العواث لان یکون الملجاً بنفسه مشتملا على الاکاذیب و الخبائث منطویا على المفتریات و النوافت هشتم آنکه از افاده ابو موسی مدینی واضح است که مسند احمد مستند گردانیده شد و من الظاهر المستین علی المهرة النقاد ان کتابا وضع للاستناد یجب الرجوع و الفرع و الرکون إلیه عند احتداد نار التشاجر و العناد و یلزم الاستدراء و الالتجاء و الاول و السکون إلیه عند اكتنام الحق و الصواب و السداد فلا یتحامل برد حدیث الولاية الماثور فیه الا المرتبک فی اشراك الزین و اللداد نهم آنکه ابو موسی بسند خود روایت

^{١٠٨} عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٢، ص:

کرده که امام احمد بن حنبل ولدین خود عبد الله و صالح و برادرزاده خود حنبل بن اسحاق را بخدمت خود حاضر نموده مسند بر ایشان قرائت فرمود و ارشاد نمود که این کتاب را جمع نموده‌ام و انتقاء کرده‌ام از زیاده از هفت لک و پنجاه هزار و لا شک و لا ارتیاب عند اصحاب الالباب ان الجموع و الانتقاء و الانتخاب لهذا المسند المستطاب من هذا القدر الكبير و العدد العظيم من احاديث سید الانجواب صلوات الله و سلامه عليه و آلـهـ الـاطـيـابـ ماـ نـفـحـ مـسـكـ و طـابـ مـلـابـ و ذـكـرـ هـذـاـ الجـمـعـ و الـاـنـتـخـابـ فـىـ مقـامـ الـافـتـخـارـ و نـصـحـ الـاـوـلـادـ و اـرـشـادـ اـفـلـاذـ ؟؟؟ الاـكـبـادـ بـعـدـ الجـمـعـ و الـاـحـتـشـادـ و تـخـصـيـصـهـمـ بـذـلـكـ مـنـ بـيـنـ سـائـرـ الـاصـحـابـ دـلـيلـ واـضـحـ و بـرهـانـ لـائـحـ لـاـ يـلـمـهـ نـواـزـعـ الـمـكـابـرـينـ الـاوـشـابـ و لاـ يـزـعـزـعـ اـرـكـانـهـ و سـاوـسـ الـمـجـادـلـينـ الـاقـشـابـ عـلـىـ انـ حـدـيـثـ الـوـلـاـيـةـ المـذـكـورـ فـىـ هـذـاـ المسـنـدـ الجـلـيلـ الفـخـارـ فـىـ غـایـةـ الـاعـتـمـادـ و الـاعـتـبـارـ و قـصـوـيـ الـاـرـتـقـاءـ إـلـىـ درـجـةـ الـقـبـولـ عـنـدـ اـهـلـ الـاـخـتـبـارـ و اللـهـ وـلـىـ التـوـفـيقـ و الـاسـتـبـصـارـ و المـزـهـقـ لـتـلـمـيـعـاتـ اـهـلـ الـقـرـفـةـ و الـانـكـارـ الـمـدـغـلـيـنـ الـمـبـطـلـيـنـ لـصـحـاحـ الـاـثـارـ الـمـكـبـيـنـ لـصـوـادـقـ الـاـخـبـارـ السـائـقـيـنـ اـنـفـسـهـمـ و اـتـبـاعـهـمـ فـىـ انـكـرـ الـبـوـارـ دـهـمـ آـنـکـهـ اـمـامـ اـحـمـدـ بـنـ حـنـبـلـ رـئـیـسـ اـسـاطـینـ حـذـاقـ بـخـطـابـ صـالـحـ و عـبـدـ اللـهـ و حـنـبـلـ بـنـ اـسـحـاقـ کـهـ هـرـ سـهـ اـفـلـاذـ کـبدـانـ اـمـامـ آـفـاقـ و مـحـلـ کـمـالـ رـافـتـ و اـرـتـفـاقـ و مـسـتـحـقـ نـهـاـيـتـ نـصـحـ و خـيرـانـدـيـشـیـ و اـشـفـاقـ و لـائـقـ غـایـتـ تـبـعـیدـ و تـجـنـیـبـ اـزـ موـجـبـاتـ خـذـلـانـ و اـیـاقـ و سـالـکـ مـسـالـکـ کـبـارـ و تـابـعـ آـثـارـ اـسـلـافـ اـخـيـارـ بـالـاستـحـقـاقـ بـوـدـنـدـ اـرـشـادـ فـرـمـودـ کـهـ چـیـزـیـکـهـ اـخـتـلـافـ کـنـدـ درـ انـ مـسـلـمـینـ اـزـ حـدـيـثـ رـسـوـلـ خـدـاـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ و آـلـهـ و سـلـمـ پـسـ رـجـوعـ کـنـیـدـ بـسـوـیـ آـنـ يـعـنـیـ اـینـ مـسـنـدـ پـسـ درـ ثـبـوتـ غـایـتـ اـعـتـمـادـ و اـعـتـبـارـ و نـهـاـيـتـ عـظـمـتـ و جـلـالـتـ فـخـارـ روـایـاتـ و آـثـارـ و اـقـصـاـیـ نـبـاهـتـ و شـرـافتـ و نـبـالـتـ اـخـطـارـ اـحـادـیـثـ و اـخـبـارـ اـیـنـ مـسـنـدـ عـالـیـ مـقـدـارـ هـیـچـ مقـامـ شـکـ و اـرـتـیـابـ و انـکـارـ بـرـایـ اـحـدـیـ اـزـ اـرـبـابـ رـشـدـ و اـسـتـصـارـ بـاقـیـ نـمـانـدـ فـلاـ يـقـدـمـ عـلـیـ تـکـذـیـبـ حـدـيـثـ الـوـلـاـيـةـ المـذـكـورـ فـىـ هـذـاـ

المسند الذى حكم امام الجهابذة الاشراف و لدیه و ابن اخيه الحائزین لجلائل الاوصاف بالرجوع إلیه عند شاجر المؤمنین و تنازع المسلمين و جعله مرجعا عند الاختلاف و موئلا و مناصا و ملجاً و ملادا عند خفاء الحق و الاشراف على الضیاع و الاتلاف و صیره حصنا حصينا مانعا و حرزا حریزا رادعا عن الضلال و الاسراف

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ١٠٩

و وضعه علما و منار الهدایة التائھین فی مهامه الردى و الاعتساف و اقامه حاجزا وقادحا وصارفا و دافعا عن الاقتحام فی مهاوى التوى و السفساف الّا من اختالته الوساوس المطیحۃ المردیة واجتالتھ الهواجس المخلقة الموبقة المردیة فهـام و تاه فی كل واد و اعرض و اشـاح بوجهـه و لوـى بصفحته عنـ الحق و السـداد وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هـادِ*

يازدهم آنکه امام احمد بن حنبل بعد حکم رجوع بسوی این مسند مستند وقت اختلاف مسلمین در احادیث حیب احد صمد صلوات الله و سلامه علیه و آلـهـ الـکـرامـ المـزـھـقـینـ التـحـرـیـفـاتـ کـلـ مـنـ اـبـطـلـ وـ جـحـدـ وـ الـمـلـقـیـنـ فـیـ اـعـنـاقـ کـلـ مـنـ اـضـطـغـنـ وـ حـقـدـ وـ کـشـحـ وـ حـسـدـ وـ آـثـرـ الـبغـضـ وـ الـلـدـدـ وـ رـكـنـ إـلـىـ الـعـبـثـ وـ الرـدـ حـبـلـ منـ مـسـدـ اـرـشـادـ فـرـمـودـهـ فـانـ کـانـ فـیـهـ وـ الـاـ فـلـیـسـ بـحـجـةـ وـ ظـاهـرـتـ کـهـ تـقـدـیرـ انـ کـانـ فـیـهـ بـنـظـرـ سـیـاقـ وـ سـبـاقـ صـرـیـحـ وـ نـهـایـتـ تـوـضـیـحـ وـ تـلـوـیـحـ چـنـیـنـتـ فـیـنـ کـانـ فـیـهـ فـهـوـ حـجـجـ فـالـحـمـدـ للـلهـ عـلـیـ مـاـ اـنـقـذـ المـسـتـرـشـدـیـنـ مـنـ الـلـجـةـ وـ اـبـانـ لـقـمـ الصـوـابـ وـ اـوـضـحـ الـمـحـجـةـ وـ اـثـبـتـ اـنـ حـدـیـثـ الـوـلـایـةـ الـمـرـوـیـ فـیـ هـذـاـ مـسـنـدـ حـجـجـ وـ أـیـةـ حـجـجـ فـلـیـکـثـرـ المـنـکـرـوـنـ الـمـعـانـدـوـنـ وـ الـمـکـاـبـرـوـنـ الـحـائـدـوـنـ الـعـجـیـجـ وـ الـضـجـجـ فـقـدـ زـعـزـعـتـ وـ هـدـتـ اـرـکـانـ تـلـیـسـاتـهـمـ وـ ضـعـضـعـتـ وـ دـجـتـ اـسـاسـ تـدـلـیـسـاتـهـمـ اـیـةـ رـجـةـ وـ هـصـرـتـ اـفـنـانـهـمـ وـ کـسـرـتـ اـغـصـانـهـمـ وـ جـرـتـ فـرـوـعـهـمـ وـ اـصـوـلـهـمـ وـ اـفـکـارـهـمـ وـ ضـرـبـ بـالـسـهـابـ عـلـیـ قـلـوبـهـمـ وـ خـلـطـتـ عـقـولـهـمـ وـ شـجـتـ رـعـوـسـهـمـ آـیـةـ شـجـةـ دـواـزـدـهـمـ آـنـکـهـ قولـ اـمـامـ اـحـمـدـ بنـ حـنـبـلـ وـ الـاـ لـیـسـ بـحـجـةـ دـلـالـتـ صـرـیـحـهـ دـارـدـ بـرـ آـنـکـهـ حـدـیـشـیـ کـهـ درـ مـسـنـدـ بـنـاشـدـ حـبـجـتـ نـیـسـتـ وـ آـنـ بـدـلـالـتـ مـفـهـومـ صـحـیـحـ وـ سـیـاقـ وـ سـبـاقـ صـرـیـحـ ظـاهـرـ مـیـ نـمـایـدـ کـهـ اـحـادـیـثـ مـسـنـدـ هـمـهـاـ مـعـتـبـرـ وـ مـعـتـمـدـ وـ دـلـائـلـ مـبـتـهـ اـحـکـامـ وـ حـجـجـ وـ بـرـاهـیـنـ اـرـشـادـاتـ سـرـورـ اـنـامـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـ الـلـهـ الـکـرامـتـ سـیـزـدـهـمـ آـنـکـهـ اـزـ حـکـایـتـ عـبـدـ اللـهـ بـنـ اـحـمـدـ بـنـ حـنـبـلـ ظـاهـرـتـ کـهـ هـرـ گـاهـ آـنـ عـالـیـمـقـدارـ اـزـ پـدـرـ بـزـرـ گـوـارـ خـودـ استـفـسـارـ وـ اـسـتـخـبـارـ اـزـ وـجـهـ تـصـنـیـفـ اـیـنـ مـسـنـدـ مـنـیـفـ بـاـ وـصـفـ کـرـاهـتـ طـعـ شـرـیـفـ اـزـ وـضـعـ کـتـبـ وـ تـالـیـفـ وـ اـبـاـ اـزـ تـحـمـیـلـ اـیـنـ بـارـ گـرـانـ بـرـ عـنـصـرـ لـطـیـفـ نـمـودـ حـضـرـتـ اـمـامـ قـمـقـامـ بـجـوـابـ سـؤـالـ فـرـزـنـدـ عـالـیـ مـقـامـ خـودـ درـ مـقـامـ اـزـاـحـهـ وـسـاوـسـ وـ اوـهـامـ وـ دـفـعـ تـخـیـلـ تـنـافـیـ وـ تـنـاـکـرـ وـ رـفعـ توـهـمـ تـبـاـیـنـ وـ تـنـافـرـ درـ کـرـاهـتـ وـ رـغـبـتـ آـنـ اـمـامـ اـرـشـادـ فـرـمـودـ کـهـ سـاخـتـهـاـمـ اـیـنـ کـتـابـ رـاـ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ١١٠

امام فـهـذاـ نـصـ صـرـیـحـ مـنـ الـامـامـ الـهـمـامـ عـلـیـ اـنـ هـذـاـ مـسـنـدـ الشـرـیـفـ اـمـامـ اـیـ مـقـتـدـیـ مـعـتـامـ وـ لـامـرـ المـقـتـدـیـنـ وـ المـهـتـدـیـنـ نـظـامـ وـ مـنـ جـنـوحـهـمـ وـ رـکـونـهـمـ وـ تـعـرـیـجـهـمـ عـلـیـ الـبـاطـلـ زـمـامـ چـهـارـدـهـمـ آـنـکـهـ اـمـامـ اـحـمـدـ درـ حـقـ مـسـنـدـ اـرـشـادـ فـرـمـودـهـ إـذـ اـخـتـلـفـ فـیـ سـنـةـ عـنـ رـسـوـلـ اللـهـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـ سـلـمـ رـجـعـ إـلـیـهـ وـ هـذـاـ مـنـادـ رـافـعـ عـقـیرـتـهـ عـلـیـ اـنـ هـذـاـ مـسـنـدـ الشـرـیـفـ وـ السـفـرـ الـلـطـیـفـ یـرـجـعـ إـلـیـهـ عـنـدـ اـخـتـلـافـ النـاسـ فـیـ السـنـنـ وـ اـنـهـ مـنـقـذـ مـنـ آـفـاتـ المـحـنـ وـ الـفـتـنـ رـادـعـ عـنـ الـمـیـلـ وـ الـرـیـغـ الـیـ مـنـ خـالـفـ الـحـقـ وـ الـیـ الـبـاطـلـ رـکـنـ فـلـاـ یـجـسـرـ عـلـیـ اـبـطـالـ حـدـیـثـ الـوـلـایـةـ الـمـذـکـورـ فـیـ الـمـخـذـولـ الـمـمـنـوـقـ بـالـاـحـقـادـ وـ الـاـحـنـ الـمـعـرـضـ الصـادـفـ عـنـ کـلـ صـوـابـ حـسـنـ پـانـزـدـهـمـ آـنـکـهـ نـیـزـ عـبـدـ اللـهـ بـنـ اـحـمـدـ اـرـشـادـ فـرـمـودـهـ کـهـ خـرـجـ اـبـیـ الـمـسـنـدـ مـنـ سـبـعـمـائـةـ الـفـ حـدـیـثـ فـهـذـاـ الـاـنـتـخـابـ وـ الـتـخـرـیـجـ دـلـیـلـ مـتـینـ نـضـیـحـ وـ بـرـهـانـ رـزـینـ بـهـیـجـ عـلـیـ اـنـ هـذـاـ مـسـنـدـ الشـرـیـفـ مـاـ یـجـبـ عـلـیـهـ التـعـرـیـجـ فـاـمـرـ مـبـطـلـ حـدـیـثـ الـوـلـایـةـ الـمـذـکـورـ فـیـهـ مـضـطـرـبـ الـاـسـاسـ مـرـیـجـ وـ تـسـوـیـلـاتـ رـادـهـ وـ مـنـکـرـهـ کـغـیـثـ اـعـجـبـ الـکـفـارـ بـنـاـتـهـ ثـمـ یـهـیـجـ شـاـنـزـدـهـمـ آـنـکـهـ اـبـوـ مـوـسـیـ مـدـیـنـیـ اـرـشـادـ کـرـدـهـ کـهـ اـخـرـاجـ نـکـرـدـهـ یـعـنـ اـحـمـدـ بـنـ حـنـبـلـ درـینـ مـسـنـدـ مـکـگـ اـزـ کـسـیـ کـهـ ثـابـتـ شـدـهـ نـزـدـ اـحـمـدـ صـدـقـ اوـ وـ دـیـانـتـ اوـ نـهـ کـسـیـ کـهـ طـعـنـ کـرـدـهـ شـدـ درـ اـمـانـتـ اوـ فـهـذـاـ صـرـیـحـ وـ اـیـ صـرـیـحـ فـیـ اـنـ جـمـیـعـ رـجـالـ الـمـسـنـدـ رـجـالـ الصـحـیـحـ وـ اـنـهـ صـادـقـوـنـ مـقـبـولـوـنـ وـ اـهـلـ الـدـیـانـةـ موـثـوقـوـنـ وـ لـیـسـوـاـ بـمـطـعـوـنـیـنـ فـیـ الـامـانـةـ وـ لـاـ مـتـهـمـیـنـ فـیـ الـصـیـانـةـ مـرـتـقـوـنـ اـلـیـ مـرـاتـبـ الصـدـقـ وـ الـدـیـانـةـ عـارـجـوـنـ مـعـارـجـ الـورـعـ وـ الـرـزانـةـ حـائـزـوـنـ مـنـاـصـبـ التـبـثـ وـ الـمـتـانـةـ منـحـازـوـنـ عـنـ الـرـیـبـ وـ

الخيانة سالمون عن العيب و المهانة هفدهم آنکه عبد الله بن احمد هر گاه از پدر عمه الأعیان استفسار حال عبد العزیز بن ابان نمود آن امام زمان و مقتدای دوران بجواب سؤال فرزند عالیشان خود ارشاد فرمود که اخراج نکردم ازو یعنی از عبد العزیز در مستند چیزی را هر گاه تحدیث کرد بحدیث مواقیت ترک کردم او را و هذا صریح فی ان الامام لم یخرج فی هذا المستند عن الرجال المطعونین و لم یرو فیه عن الرواء الموهونین بل بالغ فی التحری و التثبت و الاحتیاط و التمیز فترك و هجر بمحض عله التحدیث بحدیث المواقیت روایات عبد العزیز هیجدهم آنکه ابو موسی مدینی فرموده و من الدلیل

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۱۱

علی ان ما اودعه الامام احمد رح مستنده قد احتاط فيه اسنادا و متنا فثبت بحمد الله انعام ان ما رواه الامام فی مستنده الامام موصوف متنه و اسناده بالحرم و الاحتیاط مصون عن وصمة الاوهام و الاغلاط واضح الاعتبار و الالتباط جلی الاعتماد و الارتباط بری من الشیئ و الاختباط بعيد عن الكذب و الطعن و الاختلاط لا يغتاله يد التوهین و الاحتیاط و المعتمد عليه و المستند إليه سالک سوی الصراط فلا- مجال لرواج تکذیب المخاطب المحتاط حتى یلچ الجمل فی سم الخیاط نوزدهم آنکه ابو موسی بعد عبارت سابقه فرموده و لم یورد فیه الا ما صح سنده و هذا مناد جهارا بالقصر الصریح و الحصر الصیح علی صحة جميع احادیث هذا المستند المليح فتكذیب حديثه الصحيح الناشی من المخاطب الفصیح و بعض من سلفه من ائمۃ التعریض الفضیح کذب فظیع قبیح و بهت شنیع صریح و عدوان غریب غیر ربیع و طغیان عجیب غیر نجیح بستم آنکه ابو موسی با کمال در مقام استدلال دعوای بری از اختلال و اعتلال یعنی دعوای احتیاط احمد در مستند و عدم ابراء غیر حدیث صریح در ان از عبد الله پسر احمد روایت فرموده آنچه از آن ظاهرست که اوّلا امام احمد حدیث أبی هریره را که دلالت می کند بر امر رسول رب متعال صلوات الله و سلامه علیه و آله ما اختلف النہر و اللیان بر حکم و امر باعتزال از ارباب فتنه و ضلال و اصحاب اهلاک و ازلال در مستند خود وارد فرموده بود و فرزند ارجمند خود را تحدیث بآن نموده لکن در وقت مرض و قرب ارتحال و حضور اوان وفات و انتقال بسبب مزید خوف مؤاخذه منتقم ذو الجلال و شدت احتیاط و انتقاد و تحقیق و استكمال و حذر از تطرق تمسک و استدلال بر مخالفت خلفای با اجلال خلف رشید و ولد سعید را مامور فرمود بر آنکه ضرب نماید بر این حدیث یعنی آن را از مستند خارج نماید و در مقام تعییل این حکم جلیل بولد نبیل خود ارشاد فرمود که این حدیث خلاف احادیث از آن حضرتست یعنی ارشاد آن حضرت در احادیث دیگر امر بسمع و اطاعتست و این حدیث شریف امر باعتزال و مهاجرت ارباب ضلالت پس این ارشاد باسداد ان امام نقاد دلیل واضح و برهان لائحتست بر آنکه هیچ حدیثی خلاف احادیث سرور مختار صلوات الله و سلامه علیه و آله الاطهار که آن حدیث قابل رد و انکار و لائق استهزا و استحقار باشد درین مستند جلیل الفخار مروی و ماثور و مسروور

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۱۲

و مسطور و موجود و مذکور نیست فثبت بحمد الله و حسن توفیقه و ابلاغه الحق و لحب طریقه ان حدیث الولایه حدیث احتاط فیه الامام متنا و اسنادا و خبر صحیح جلی اعتبارا و اعتمادا و لا یحوم حوله شائیه توهم مخالفه غیره من الاحادیث السائرة اغوارا و انجادا فلا یسمع فی حقه قول من خالف الحق و جنح الى الباطل عنادا و لدادا و رام بسبب استحواذ الزیغ و الرین ان یلتحق به فسادا و کсадا بست و یکم آنکه ابو موسی بعد نقل ارشاد احمد بضرب بر حدیث موجب و حرب فرموده و هذا مع ثقہ رجال اسناده حين شد لفظه من الاحادیث المشاهیر امر بالضرب علیه و این ارشاد شریف و تبیین لطیف دلالت صریحه دارد بر آنکه ثبت و احتیاط و انتقاد امام احمد در متن و اسناد آثار سرور انبیای امجاد صلوات الله و سلامه علیه و آله الى یوم التقاض بمرتبه رسیده که حدیثی که رجال آن همه معتبرین و ثقات و معتمدین و اثباتاند بسبب شذوذ لفظ آن از احادیث مشاهیر حکم اخراج آن از مستند معتمد خود فرموده پس قطعا و حتما و یقينا و جزما ثابت شد که حدیث ولایت از شذوذ و ندرت و مخالفت احادیث دیگر محفوظ و مصون و بکمال اعتماد و نهایت اعتبار موسوم و مقرونست و دوم آنکه ابو موسی بعد عبارت سابقه گفته فکان دلیلا علی ما قلناه و این عبارت بمزيد

تاکید و توضیح دلالت صریح دارد بر آنکه حکم امام احمد بضرب این حدیث با وصف ثقت رجال ان دلیلست بر آنکه امام احمد در احادیث مسند اسناد او متنا احتیاط را بکار برد و طریق تحقیق و تنقید متین و تمییز غث از سمین سپرده و غیر احادیث صحیحه در آن وارد نفرموده فثبت بحمد الله مرء بعد مرءه و کرّه بعد کرّه ان حدیث الولاية المذکور فی المسند فی مقامات عدیده بطرق سدیده حدیث صحیح موصوف بالنقد و الاحتیاط فی المتن و الاسناد و لا يتطرق إلیه طعن طاعن و لوم لائم و عدل عاذل و ان بالغ فی الجحود و المکابرہ و العناد و الحمد لله علی ما اوضح طریق السداد الرشاد و هر گاه این همه را دریافتی پس حالا عبارت علامه عبد الوهاب سبکی که در آن تشمیر ذیل و جد و جهد تمام در ذکر جلائل فضائل مسند احمد بن حنبل فرموده و قصب السبق در مدح و تجلیل و وصف و تعظیم و تصحیح روایات و توثیق رجال آن نموده و از آن صحت این وجوه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۱۳

بست و دو بكمال وضوح ظاهرست باید شنید و بر مجازفت و تعسف مخاطب فطین برد و ابطال حدیث چنین مسند ممدوح و مقبول اکابر اساطین دست تحریر بدندان تاسف باید گزید علامه عبد الوهاب سبکی در طبقات شافعیه کبری در ترجمه احمد بن حنبل بعد ذکر نبڑی از فضائل و محامد او گفته قلت و الـف مسنه و هو اصل من اصول هذه الائمه قال الامام الحافظ ابو موسی محمد بن أبي بکر المدینی رضی الله عنہ هذا الكتاب يعني مسند الامام أبي عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی قدس الله روحه اصل کبیر و مرجع وثيق لاصحاب الحديث انتقى من حدیث کثیر و مسموعات وافرة فجعل اماما و معتمدا و عند التنازع ملجاً و مستندا على ما اخبرنا والدى و غيره رح انا المبارك بن عبد الجبار انا الحسين كتب إليهما من بغداد قال انا ابو اسحاق ابراهيم بن عمر بن احمد البرمکی قراءة علیه انا ابو عبد الله عبید الله بن محمد بن حمدان بن عمر بن بطہ قراءة علیه ثنا ابو حفص عمیر بن محمد بن رجا ثنا موسی بن حمدون البزار قال قال لنا حنبل بن اسحاق جمعنا عمی يعني الامام احمد ولی لصالح و عبد الله و فرأ علينا المسند و ما سمعته منه يعني تاماً غيرنا وقال لنا ان هذا الكتاب قد جمعته و انتقیته من اکثر من سبعمائه و خمسین الفا فما اختلف فيه المسلمين من حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم فارجعوا إليه فان كان فيه والا ليس بحـجـهـ و قال عبد الله بن احمد رح كتب أبي عشرة الف الف حدیث لم يكتب سوادا في بياض الـلـاـ حـفـظـهـ و قال عبد الله ايضا قلت لابي لم كرهت وضع الكتب وقد عملت المسند فقال عملت هذا الكتاب اماما إذا اختلف الناس في سنة عن رسول الله صلی الله علیه و سلم رجع إليه و قال ايضا خرج أبي المسند من سبع مائة الف حدیث قال ابو موسی المدینی ولم يخرج الا عمن ثبت عنده صدقه و دیانته دون من طعن فی اماته ثم ذکر باسناده الى عبد الله بن الامام احمد رح قال سالت أبي عن عبد العزیز بن ابیان قال لم اخرج عنه فی المسند شيئاً لاما حدیث المواقیت ترکته قال ابو موسی فاما عدد احادیث المسند فلم ازل اسمع من افواه الناس انها اربعون الفا الى ان قرأت على أبي منصور

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۱۴

بن زریق ببغداد قال انا ابو بکر الخطیب قال ابن المنادی لم يكن فی الدنيا احدا روی عن ابیه منه يعني عبد الله بن الامام احمد بن حنبل لانه سمع المسند و هو ثلاثة الف و التفسیر و هو مائة الف و عشرون الفا سمع منها ثلاثة الفا و الباقی و جادة فلا ادری هذا الذی ذکر ابن المنادی أراد به مالا مکرر فيه او أراد غيره مع المکرر فیصح القولان جميعا و الاعتقاد على قول ابن المنادی دون غیره قال ولو وجدنا فراغا لعدناء ان شاء الله تعالى فاما عدد الصحابة رضی الله عنهم فتحو من سبعمائه رجل قال ابو موسی و من الدليل على ان ما اودعه الامام احمد رح مسنه قد احتاط فيه اسناد او متنا و لم يورد فيه الا ما صح سنه ما

اخبرنا ابو علی الحداد قال انا ابو نعیم انا ابن الحصین و انا ابن المذهب قالا انا القطیعی ثنا عبد الله قال حدثني أبي ثنا محمد بن جعفر ثنا شعبه عن أبي التیاح قال سمعت ابا زرعة يحدث عن أبي هریره عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال یهلک امّتی هذا الحی من قریش قالوا فما تامرنا يا رسول الله قال لو ان الناس اعتزلوهم قال عبد الله قال لی أبي فی مرضه الذى مات فیه اضرب على هذا

الحدیث

فانه خلاف الاحاديث

عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم یعنی قوله صلی اللہ علیہ وسلم اسمعوا و اطیعوا و هذا مع ثقہ رجال استاده حين شد لفظه من الاحادیث المشاهیر امر بالضرب علیه فکان دليلا علی ما قلناه ازین عبارت کالشمس فی رابعۃ النهار واضحت که این سند معتمد و این تالیف مستند در کمال فضل و جلالت و اعتبار و اعتمادست و همه احادیثش قابل حجیت و موصوف بصحبت که خود سبکی آن را اصلی از اصول این امت مرحومه گفته و از ابو موسی مدنی نقل کرده که او این مسند را اصل کبیر و مرجع وثيق برای اصحاب حدیث گفته و ارشاد نموده که امام احمد آن را از احادیث متکاثره و مسموعات وافرہ منتخب فرموده و برای راغبین و مقتدین امام معتمد و برای تنازع متنازعین ملجا و مستند گردانیده و استدللاً علی هذا المقال باسناد ثقات رجال نقل کرده که برادرزاده امام ممدوح روایت فرموده که امام احمد باو و اولاد خود گفت که این مسند را از زیاده از هفت لکھه؟؟ و پنجاه هزار حدیث بر گزیده‌ام پس آنچه مسلمین در آن نزاع کنند باین مستند رجوع آرید اگر در آن باشد یعنی پس حجتست و الا حجت نیست و از

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۱۵

پسر امام احمد آورده که هر گاه او به پدر بزرگوار خود عرض داشت که با وصف کراحت طبع شریف از تصنیف چرا بتصنیف مسند پرداختند در جواب فرمود که این مسند را امام و پیشوای خلاقق گردانیده‌ام که هر گاه اختلاف ورزند بسوی آن رجوع آورده می‌شود و نیز با ابو موسی افاده کرده که امام احمد درین سند روایت نکرده مگر از کسی که صدق و دیانت او بثبوت پیوسته و از روایات کسانی که در امانت ایشان طعن کرده‌اند دست برداشته و برین دعوی قول پسر امام احمد را سند آورده که او پرسید پدرش را از حال عبد العزیز بن ابیان او در جواب گفت که چون او حدیث مواقت روایت کرده ازین جهت روایتی ازو اخراج نکردم و نیز ابو موسی افاده کرده که امام احمد در متون و اسانید مسند احتیاط بکار برده و در ان غير احادیث صحیحه السنده وارد نساخته و استدلل کرده برین دعوی بآنچه حاصلش آنست که امام احمد باین مرتبه تنقید و تحقیق و احتیاط بعمل آورده که بعضی از احادیث را با وصف آنکه اسناد موثوق داشت و رجالش همه ثقه و عدول بودند لیکن چون آن را با احادیث شهیره مخالف یافت از مسند خود بیرون ساخت و تا وقت وفات که آخر ایام دنیا بود دست از تهذیب و اصلاح این مسند بر نداشت پس هر گاه امام احمد حنبل مسند خود را مرجع در اعتبار نموده باشد و امامی گردانیده که اگر مردم درستی از سنن جناب سرور کائنات صلی اللہ علیہ و آله و سلم اختلاف کنند بآن رجوع کرده باشند و هر گاه مسلمین اختلاف کنند در حدیث رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم بسوی مسندش رجوع کنند اگر در ان یابند حجتست و الا حجت نیست باز حدیث آن مسند را در مقابله اهل حق باطل گفتن و آن را مردود ساختن ماجراهی عجیبست که هوش از سر عقولا می‌رباید و مخفی نماند که علامه سبکی که تشمير ذیل در مدح و ثنا و وصف و اطراء مسند احمد و اثبات صحت احادیث ان نموده از اکابر محققین و اجله منقدین قومست ابو بکر بن احمد اسدی الشهیر باین قاضی شبهه در طبقات شافعیه گفته عبد الوهاب بن علی بن عبد الكافی بن علی بن تمام بن یوسف بن موسی بن تمام العلامة قاضی القضاة تاج الدین ابو نصر بن الشیخ الامام شیخ الاسلام تقی الدین أبی الحسن الانصاری الخزرجی السبکی مولده بالقاهرة سنہ سبع بتقديم السين و عشرين و سبعماهه و قيل سنہ ثمان و حضر و سمع بمصر من جماعة ثم قدم دمشق مع

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۱۶

والده فی جمادی الآخرة سنہ تسع و ثلاثین و سمع بها من جماعة و اشتغل علی والده و علی غیره و قرأ علی الحافظ شهاب الدین المزّی و لازم الذهبي و تخرج به و طلب بنفسه و دأب قال الحافظ شهاب الدين بن حجّی اخبرنی انّ الشیخ شمس الدین بن التقیب إجازة بالافتاء و التدريس و لما مات ابن التقیب كان عمر القاضی تاج الدین ثمانیة عشر سنہ و افتی و درس و حدث و صنف و اشتغل و ناب عن ابیه بعد وفاة اخیه القاضی الحسین ثم اشتغل بالقضاء بسؤال والده فی شهر ربیع الاول سنہ ست و خمینی ثم عزل

مدة لطيفة ثم اعيد ثم عزل باخيه بهاء الدين و توجه الى مصر على وظائف اخيه ثم عاد الى القضاء على عادته و ولی الخطابة بعد وفاة ابن جملة ثم عزل و حصل له محنۃ شديدة و سجن بالقلعة نحو ثمانين يوما ثم عاد الى القضاء وقد درس بمصر و الشام بمعاهد كبار العزيزية و العادلية الكبرى و الغزالية و العد راوية و الشاميين و الناصرية و الامينية و مشيخة دار الحديث الاشرافية و تدریس الشافعی بمصر و الشیخونی و المیعاد بالجامع الطولوني و غير ذلك وقد ذکرہ الذہبی فی المعجم المختص و اثنی عشر عليه و قال ابن کثیر جرى عليه من المحن و الشدائی ما لم یجر علی قاض قبله و حصل له من المناصب ما لم یحصل لأحد قبله و قال الحافظ شهاب الدين ابن حجّی خرج له ابن سعد مشیخة و مات قبل تکمیلها و حصل فنون من العلم من الفقه و الاصول و كان ماهرا فيه و الحديث و الادب و برع و شارک فی العربية و كان له يد فی النظم و النثر جید البديھیہ ذا بلاغة و طلاقة لسان و جرأة جنان و ذكاء مفرط و ذهن و قاد و كان له قدرة على المناظره صنف تصانیف عدیدة فی فنون علی صغیر سنّه و کثرة اشغاله قرئت علیه و انتشرت فی حياته و بعد موته قال و انتهت إلیه ریاسة القضاة و المناصب بالشام و حصلت له محنۃ بسبب القضاة و اوامر فصیر و سجن فثبت و عقدت له مجالس فابان عن شجاعة و افحى خصومه مع تواطئهم علیه ثم عاد الى مرتبته و عفا و صفح عمن قام علیه و كان سیدا جوادا کریما مهیا يخضع له ارباب المناصب من القضاة و غيرهم توفی شهیدا بالطاعون فی ذی الحجه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ١١٧

سنہ احادی و سبعین و سبعمائہ خطب یوم الجمعة و طعن لیلہ السبت رابعه و مات لیلہ الثلثاء و دفن بتربتھم بالسفح عن اربع و اربعین سنہ و من تصانیفه شرح مختصر ابن الحاجب فی مجلدین سماه رفع الحاجب عن مختصر ابن حاجب و شرح المنهاج البیضاوی و كان والدھ قد بدأ فیہ فکتب منه قطعه یسیرہ فبی علیها ولدھ و القواعد المشتملة علی الاشباه و النظائر و طبقات الفقهاء الكبرى فی ثلاثة اجزاء و فیه غرائب و عجائب و الطبقات الوسطی مجلد ضخم و الطبقات الصغری مجلد لطیف و الترشیح فی اختیارات والدھ و فیہ قواعد عربیة و هو اسلوب غریب و التوشیح علی التنبیه و التصحیح و المنهاج و جمع مختصرًا فی الاصول سماه جمع الجوامع و کتب علیه کتابا سماه منع الموانع و جلب حلب جواب استئله ساله عنھا الازدری و غير ذلك و احمد بن علی المعروف بابن حجر العسقلانی در درر کامنه گفتہ عبد الوهاب بن علی بن عبد الكافی بن علی بن تمام السبکی ابو نصر تاج الدین بن تقی الدین ولد سنہ ٧٢٧ و اجاز له ابن الشحنة و یونس الدبوسی و سمع علی یحیی بن المصری و عبد المحسن الصابونی و ابن سید الناس و صالح بن مختار و عبد القادر بن الملول و غيرهم ثم قدم مع والدھ دمشق سنہ ٣٩ فسمع بها من زینب بنت الکمال و ابن أبي الیسر و غيرهما و قرأ بنفسه علی المزّی و لازم الذهبی و تخرّج بتقی الدین بن رافع و امعن فی طلب الحديث و کتب الاجزاء و الطباقي مع ملازمۃ الاستغفال بالفقہ و الاصول و العربیة حتی مهر و هو شاب و خرج له ابن سعد مشیخة و حدث بها و اجاد فی الخط و النظم و النثر و شرح مختصر ابن حاجب و منهاج البیضاوی و عمل فی الفقه التوشیح و الترشیح و لخّص فی الاصول جمع الجوامع و عمل علیه منع الموانع و عمل القواعد المشتملة علی الاشباه و النظائر و كان ذا بلاغة و طلاقة لسان عارفا بالامور و انتشرت تصانیفه فی حياته و رزق فیها السعد و عمل الطبقات الكبرى و الوسطی و الصغری و كان جید البديھیہ طلق اللسان اذن له ابن التقی بالافتاء و التدریس و درس فی غالب مدارس دمشق و ناب عن ابیه فی الحكم ثم اشتغل به باختیار ابیه و ولی دار الحديث الاشرافية بتعيين ابیه و ولی توقع الدست فی سنہ ٧٥٤ و ولی خطابة الجامع و انتهت إلیه ریاسة القضاة و المناصب بالشام و حصل له بسبب القضاة محنۃ شديدة مرءة بعد مرءة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ١١٨

و هو مع ذلك فی غایة الثبات و لمّا عاد الى منصبه صفح عن کل من اساء إلیه و كان جوادا مهیا قال الشیخ شهاب الدين بن حجّی اخبرنی ان الشیخ شمس الدین ابن التقی اجاز له بالافتاء فالتدريس و لم یکمل العشرين لأن عمره لما مات ابن التقی کان ثمانیة عشر عاما و اول ما ناب فی الحكم بعد وفاة ابیه حسین قال و قد صنف تصانیف کثیرہ جدا علی صغیر سنہ قرئت علیه و انتشرت فی حياته و بعد موته و قال ابن کثیر جرى علیه من المحن و الشدائی ما لم یجر علی قاض قبله و حصل له من المناصب و الریاسة ما لم

يحصل لاحد قبله وانتهت إليه الرئاسة بالشام وابان في ايام محتته عن شجاعة وقوة على المناظرة حتى افحى خصومه مع كثريهم ثم لما عاد عفأ وصفح عنمن قام عليه و كان كريما مهيبا و مات في سابع ذي الحجه سنة ٧٧١ و خطب يوم الجمعة فطعنليله السبت و مات ليلة الثلاثاء و نيز باید دانست که ابو موسی مدینی که ازو سبکی فضائل و محامد مستد احمد بن حنبل و صحت احادیث آن نقل کرده از اعظم اساطین معتمدين و افاحم ائمه معتبرین سنیه است محمد بن احمد ذہبی در عبر در وقائع سنہ احدی و ثمانین و خمسمائه گفته ابو موسی المدینی محمد بن بن ابی بکر عمر بن احمد الحافظ صاحب التصانیف و له ثمانون سنہ سمع من غانم البرجی و جماعه من اصحاب ابی نعیم ولم یخلّف بعده مثله مات في جمادی الاولی و كان مع براعته في الحفظ والرجال صاحب ورع و عبادة و جلاله و تقی و عبد الوهاب بن علی سبکی در طبقات شافعیه کبری گفته محمد بن عمر بن احمد بن محمد بن ابی عیسی الحافظ ابو موسی المدینی الاصبهانی صاحب تصانیف ولد في ذی القعده سنہ احدی و خمسمائه و سمع حضورا في سنہ ثلاث باعتناء والده من ابی سعد محمد بن محمد المطرز و مات المطرز تلك السنہ و سمع ايضا من ابی منصور محمد بن عبد الله بن مندویه الشروطی و غانم البرجی و ابی علی الحداد و ابی الفضل محمد بن طاهر الحافظ و ابی القاسم اسماعیل بن محمد بن الفضل الحافظ و به تخرّج و هبّه الله بن الحصین و فاطمة الجوز دانیه و ابی العز بن کادش و حلق کثیر بیلده و بغداد و همدان روی عنه الحافظ ابو بکر بن محمد بن موسی الحازمی و الحافظ عبد الغنی و الحافظ عبد القادر الزهاوی و الحافظ محمد بن مکی و الحسن بن ابی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ١١٩

معشر الاصبهانی و الناصح بن الحنبلي و حلق کثیر و من مصنفاته الكتاب المشهور في تتمة معرفة الصحابة الذي ذیل به على ابی نعیم و كتاب الاخبار الطوالات مجلد و كتاب تتمة الغریبین و كتاب اللطائف في المعارف و كتاب الوظائف و كتاب عوالي التابعين وغير ذلك و عرض من حفظه كتاب علوم الحديث للحاکم على اسماعیل الحافظ قال ابن الدیشی عاش حتى صار اوحد وفقه و شیخ زمانه إسنادا و حفظا و قال ابن النجgar انتشر علمه في الآفاق و كتب عنه الحفاظ و اجتمع له ما لم يجتمع لغيره من الحفظ و العلم و الثقة و الاتقان و الدين و الصیلاح و سیدد الطریقہ و صحة الضبط و النقل و حسن التصانیف قال و تفقه على ابی عبد الله الحسن بن العباس الرستمی قال و مهر في التحو و اللغة قال و سمعت ابا عبد الله بن حمار باش يقول كان الحافظ ابو موسی کوتاه يقول ابو موسی کثر مخفی و قال الحافظ عبد القادر الزهاوی حضیل من المسموعات باصبهان خاصیة ما لم يتحصل لاحد في زمانه و انضم الى کثرة مسموعات الحفظ و الاتقان قال و تعفّه المذکور لم نره لاحد من حفاظ الحديث في زماننا له شيء يسير يتبع به و ينفق منه و لا يقبل من حد شيئاً قط و قال الحسين بن نعمان البادوی كنت في مدينة الجاز فجاءني رجل فسألني عن رؤيا قال رأيت كان رسول الله صلى الله عليه و سلم توفي فقلت هذه رؤیه الكبار و ان صدق رؤیاک يموت امام لا - نظیر له في زمانه فان هذا المنام رئی حالة وفاة الشافعی و الثوری و احمد بن حنبل قال فما امسينا حتى جاءنا الخبر بوفاة الحافظ ابی موسی و عن عبد الله بن محمد الخجندی لما دفن ابو موسی لم يکادوا يفرغون حتى جاء مطر عظيم في الحر الشديد و كان الماء قليلا باصبهان قال و كان الحافظ ابو موسی قد ذکر في ذکر في آخر املاه انه متى مات في كل امة من له منزلة عند الله رفیعه بعث الله له سحابا يوم موته علامه للمغفرة له و لمن صلی عليه فوق له ذلك عند موته كما كان حدث في حياته توفی باصبهان يوم الاربعاء منتصف النهار تاسع جمادی الاولی سنہ احدی و ثمانین و خمسمائه و دفن بالمصلی خلف محراب الجامع قال ابو البرکات محمد بن محمود الرویدینی و صنفت الائمه في مناقبہ تصانیف کثیرة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ١٢٠

و شیخ جمال الدین عبد الرحیم بن الحسن بن علی الاسنوى الشافعی در طبقات شافعیه گفته ابو موسی محمد بن عمر بن احمد المدینی الاصبهانی الامام الحافظ ولد لیله الاربعاء تاسع عشر ذی القعده سنہ احدی و خمسمائه و تخرج بالامام اسماعیل بن محمد

التيمي و اخذ عنه المذهب و علوم الحديث و سمع من خلائق كثرين و صنف التصانيف المشهورة النافعة و كان ورعا زاهدا متواضعا متعففا عما في ايدي الناس لا يقبل لاحد شيئا قط مع الهرب من الناس قال ابن الدبيسي و عاش حتى صار أوحد وقته وشيخ زمانه توفي منتصف يوم اربعاء تاسع جمادى الاولى سنة احدى وثمانين وخمسماه ذكره في العبر قال ولم يختلف بعده مثله وتقى الدين ابو بكر بن احمد بن قاضي شبهه در طبقات شافعية كفته محمد بن عمر بن احمد بن عمر بن محمد الحافظ الكبير ابو موسى المديني الاصبهاني احد الاعلام و لنا في ذى القعدة سنة احدى وخمسماه تخرج بالامام اسماعيل بن محمد التيمي و اخذ عنه المذهب و علوم الحديث و سمع الكثير و صنف التصانيف المليحة المفيدة المشهورة منها تتمة معرفة الصيحة ذيل به على كتاب أبي نعيم الحافظ وكتاب تتمة الغربيين وكتاب عوالى التابعين وغير ذلك و كان حافظا واسع الدائرة جم العلوم قال ابو سعد السمعانى كتب عنه وسمعت منه وهو ثقة صدوق وقال ابن الدبيسي بالمثلثة عاش حتى صار أوحد وقته وشيخ زمانه اسنادا وحفظا روى عنه جماعة كثيرون منهم الحفاظ الاربعة ابو بكر الحازمى و عبد الغنى المقدسى و به تخرج و انتفع و عبد القادر الرهاوى و محمد بن مكى توفي في جمادى الآخرة سنة احدى وثمانين وخمسماه وقد افردت ترجمته بالتصانيف بست وسوم آنکه فاضل عمر بن محمد عارف النهروانى مولد او المدنى مسكننا در رساله مناقب احمد بن حنبل که بعد ختم مسنند احمد بن حنبل در سنہ ثلث وستین بعد ماہه و الف تصانیف فرموده و رساله مذکوره از بعض افضل سنیه عاریه گرفتم می فرماید قال ابن عساکر اما بعد فان حدیث المصطفی صلی اللہ علیه و سلم به یعرف سبل الاسلام و الهدی و یینی علیه اکثر الاحکام و یؤخذ منه معرفة الحال و الحرام و قد دون جماعة من ائمه ما وقع إليهم من حدیثه فكان اکبر الكتب التي جمعت فيه هو المسند العظيم الشأن و القدر مسنند الامام احمد و هو كتاب نفيس

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢١، ص: ١٢١

و يرحب في سماعه وتحصيله ويرحل إليه إذ كان مصنفه الامام احمد المقدم في معرفة هذا الشأن والكتاب كبير القدر و الحجم مشهور عند ارباب العلم يبلغ احاديثه ثلاثين الفا سوی المعاد و سوی ما الحق به ابنه عبد الله من اعلى الاسناد و كان مقصود الامام في جمعه ان يرجع إليه في الاعتبار من بلغه او رواه ازین عبارت ظاهرست که حسب ارشاد ابن عساکر اکبر کتب مدونه اکابر اعلام که جمع کرده شد در حدیث جانب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم که شناخته می شود با سبل اسلام وحدی و بنا کرده می شود بر ان اکثر احکام و گرفته می شود از ان معرفت حلال و حرام مسنند عظیم الشأن و القدر مسنند امام احمد جمیل الفخرست و آن کتاب نفیس است که رغبت کرده می شود در سمع آن و تحصیل آن و رحلت کرده می شود بسوی آن زیرا که مصنف آن امام احمد مقدم است در معرفت این شان و این کتاب کبیر القدر و الحجم است و مقصود امام احمد در جمع این مسنند آن بود که رجوع نماید بسوی آن در اعتبار کسی که این مسنند بر سرد باو یا روایت کند آن کس این مسنند را پس این عبارت سراپا رشاقت بوجوه عدیده دلالت بر کمال مدح و ثنا و تجلیل و تکریم این مسنند عظیم الشأن و القدر و سفر فخیم المرتبة و الفخر و نهایت عظمت و جلالت و اعتبار اخبار و آثار این مسنند کبیر المقدار دارد فهذه الوجوه الظواهر من المدح الظاهر و الثناء الباهر من الجهبد الحائز لجلائل المفاحر الجامع الحاشد لعقائل المآثر قد وتهم النقاد المسلمين عند الاصاغر والاكابر العلامه ابن عساکر بمنزله عده عساکر لهزم جيشات اباطيل كل منكر مکابر او عده سیوف بوادر لجز اشلاء كل حاقد قاصرا و عده مطارق لحطم راس كل معاند خاسر و الله نعم الموفق الناصر بست و چهارم آنکه نیز فاضل عارف عمر بن محمد عارف در رساله مناقب احمد بن حنبل المستغنی عن وصف الوالصف بعد عبارت سابقه گفته قال ابن الجوزی صح عند الامام احمد من الاحادیث سبع مائة الف و خمسین الفا و المراد بهذه الاعداد الطرق لا-المنون اخرج منها مسننه المشهور الذي تلقته الامة بالقبول والتکریم وجعلوه حجۃ يرجع إليه ويعول عند الاختلاف عليه قال حنبل بن اسحاق جمعنا عمی لی و لصالح و لعبد الله و قرأ علينا المسند و ما سمعه منه تماماً غيرنا ثم قال لنا هذا الكتاب قد جمعته و انتخبته من اکثر من

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢٢، ص: ١٢٢

سبعمائة الف و خمسين الفا فما اختلف المسلمين فيه من حديث رسول الله فارجعوا إليه فان وجدهم فيه فذاك والا فليس بحجّة و كان يكره وضع الكتب فقيل له في ذلك فقال قد عملت هذا المسند اماما إذا اختلف الناس في سنة من سنن رسول الله رجعوا إليه اذين عبارت بوجوه عديدة نهايتها اعتماد و اعتبار روایات و آثار مسند عظيم الشأن و الفخار حسب افاده ابن الجوزي مقتدى ائمه اخبار هويدا و آشکارست اول آنکه ابن الجوزي افاده فرموده که صحيح شد نزد امام احمد سبعمائة الف و خمسين الف که اخراج کرده احمد از آن مسند خود را پس این نص واضح است بر آنکه مسند مخرجست از احادیث صحیحه فالطعن على روایته من الاوهام الفضیحه و الوساوس القبیحه دوم آنکه تصریح فرموده که این مسند مشهورست که تلقی کرده است امت آن را بقبول و تکریم فثبت ان حديث الولاية مما تلقته الامة بالقبول و التکریم و احلته محل الاجلال و التفحیم فالمکذب له و الراد عليه معاند مليم تابع لتبخّط الغرور الرجیم سوم آنکه تصریح کرده باین که امت این مسند راحت گردانیده فظہر ان حديث الولاية حجّة و برهان لا یتلهم اساسه نوازع مبطل خوان چهارم آنکه تصریح کرده که رجوع کرده می شود باین مسند و تعویل کرده می شود وقت اختلاف بر آن فثبت ان حديث الولاية مما هو مرجوح إلیه و عند الاختلاف و التشاخر و ظهور الشقاق و التناکر يعتمد و يعوّل عليه و عند تشـتـت الآراء و تبـدـد الـاهـوـاء يـرـكـن و يـسـكـن إلـيـه پـنـجم آنکه ارشاد امام احمد حنبل را در باره جمع این کتاب مستطاب و حکم برجوع آن بوقت اختلاف مسلمین در حديث جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ الاطیاب و اعتماد و اعتبار بر آن و احتجاج و استدلال بآن در صورت وجود و نفی حجّیت و برهان در صورت فقدان نقل فرموده حجّیت آن بوجوه عدیده ظاهر نموده ششم آنکه نص امام احمد بر امام بودن این مسند و امر برجوع سوی آن وقت اختلاف ناس که مفید مدح و ثنای بیقياس و مزيل مرض هر ارتیاب و وسوس است نقل نموده ختم کلام بر آن فرموده و فی کل ذلک کفایه لاهل الدرایه و نیز باید دانست که ابن الجوزی در کتاب موضوعات که بعنایت خالق گفته فمی رایت حدیثا خارجا عن دواوین الاسلام کالموٰط و مسند احمد و الصحيحین و سنن أبي داود و الترمذی و نحوها فانظر فيه فان کان له نظیر في الصحاح و الحسان

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۲۳

فرتب امره و ان ارتبت به فرایته بیان الاصول فتأمیل رجال استناده و اعتبار احوالهم من كتابنا المسمى بالضعفاء و المتروكين فانک تعرف وجه القدح فيه اذین عبارت ظاهرست که مسند احمد بن حنبل از دواوین اسلام مثل موطاً و صحیحین و سنن أبي داود و ترمذی و امثال آن مستحق غایت تبجل و اکرام و مستوجب نهایت اجلال و اعظم است و حدیثی که در آن موجود باشد محتاج بتحقیق و نظر و تأمل و فکر نیست و فيه کفاء للمکتفی و شفاء للمشتوفی پس حکم ببطلان حدیث ولایت که در مسند احمد بطرق عدیده موجود و در صحیح ترمذی هم مسرود بمرتبه باطل و شنیع و قبیح و فظیع است که نزد ابن الجوزی که مفرط فی الحكم بالوضع على الاحدیث والاخبار بتصریح محققین کبار و منقدین احبارست نیز مردود و نامقبول و هذر نامعقول است فمن خالق حکم ابن الجوزی فی هذا الباب فقد ارتكب غير الجائز و جاز عن الحق و نکص عن الصواب و حاز اسباب الطعن و اللوم و العذل و العتاب من المحققین الاطیاب الجهابذة الانجاب و جلب على نفسه فاحش الثلب و المعاب و اللہ ولی التوفیق و إلیه المرجع و المآب و مخفی نماند که ابن الجوزی را که صحت روایات مسند احمد بن حنبل و اعتماد و اعتبار و جلالت فخار آن حسب نقل عمر بن محمد عارف ثابت کرده و در کتاب موضوعات آن راقرین موطاً گردانیده بلکه بر صحیحین چه جا سنن أبي داود و ترمذی مقدمتر گذاشته و در اعتماد و اعتبار همه را در یک سلک کشیده اکابر محققین و اجله منقدین قوم بمدائح عظیمه و مناقب فخیمه ستوده اند ابن روزبهان و ابن تیمیه و مصنف صواعق و صاحب صواعق و خود مخاطب بحکم ابن الجوزی بوضع احادیث فضیلت جناب سید الوصیین علیه سلام رب العالمین جاها تمسک نموده اند و هفووات او را حرز جان و علق نفیس انگاشته بكمال رغبت و خواهش نگاشته بزعم خود بباطل فضائل علویه پرداخته نفوس اهل نحله خود را از اشکالات اهل حق رها ساخته اند و رشته انصاف و تامل را گسته باعتماد بر هذیان آن اسوه اهل عدوان و بهتان بفراغ بالی هر چه تمامتر نشسته اند پس چه قسم ممکنست که بعد این همه

اطاعت و انقياد و تقليد آن عصبيت نهاد از حکم او در باره مدح مسند احمد سر باز زنند و بمقابله اهل حق در قبول افادات او کلام آغاز کنند که خود بذکر کلمات او تیشه بر پای خود زده‌اند و بدست عبقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۲۴

خويش آتش در خرمن خويش زده راه قيل و قال خود زده ابواب چاره از چار سو مسدود و حمايت حمات خود مردود کرد هاند فهل بعد تلك الجساده من عذر مسموع او کلام بالحججه مشفوع او بعد هذه المجازفة عثراهم تقال و هل بعد ما اوقعوا الحريق ببيوتهم من ماء يطفى و يبرد او بعد ذلك الإيجاف والايغال فى الصلال من هاد يهدى و يسدّد و هل بعد الاشفاء على الموت من دواء و هل بعد الانفاف والازمان من شفاء لا و الله بل لو طاروا الى السماء و غاصوا فى الغراء لما وجدوا من حيلة و لما الفوا من وسيلة و لما صادفو خلاصا و لما وافوا مناصا فليس لهم بعد ذلك الا الغرق والحرق والمضض والشرق و لله الحمد حمدا جميلا حيث اخزاهم في الدنيا و لعذاب الآخرة اشد و ابقى بالجملة اكابر قوم خلفا عن سلف بتعظيم و تبجيل ابن الجوزي مى پردازنده و بافادات و تحقيقات او متثبت مى شوند و او را در کمال مرتبه جلالت و عظمت تحقيق و تنقید مى دانند نمى بىنى که فاضل نحرير و عالم كبير حنفيه ابو المويد خوارزمی که از اکابر محققوین و معتمدین قومست و بتکلف و تصنع تمام مهارت امام اعظم در علم حدیث بتالیف مسند ثابت ساخته و در حقیقت منتی عظیم بر حضرات حنفیه بااظهار فضیلت امام ایشان گذاشته و در مقام حمايت امام اعظم در آمده و جرح جارحين او را کان لم يكن انگاشه در استدلال برين دعوى بر تحقيق و تنقید ابن الجوزي دست انداخته و بغرض باطل ترويج و تصحیح مطلوب خويش در مدح ستايش او دقیقه فرو نگذاشته یعنی او را امام و پیشوای ائمه تحقيق و تنقید ساخته و قول او را در باره تقدیم تعديل بر جرح عین حق و صواب انگاشه چنانچه در اوائل جامع مسانید أبي حنفیه گفته و الدليل على ما ذكرنا ان التعديل متى ترجح على الجرح يجعل الجرح فی کتاب التحقيق ابن الجوزی فی کتاب التحقيق فی احادیث التعليق فی مواضع منه

فقال في حديث المضمضة والاستنشاق الذي يرويه جابر الجعفي عن عطا عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال المضمضة والاستنشاق من الوضوء الذي لا يتم الوضوء الا بهما

فإن قال الخصم يعني الشافعى رح فانه يراهما سنة فيه جابر الجعفى قد كذبه ابو ايوب السجستانى و زائدہ قلنا قد وثقه سفيان الثورى و شعبه و كفى بهما و محمد بن ابراهيم الصناعى

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۲۵

المعروف بابن الوزير در روض باسم گفته و منها انه قد ثبت بالتواتر ان الحافظ ابن الجوزي من ائمه الحنابلة و ليس في ذلك نزاع ولا شك ان تصانيفه في المواقع و تواليفه في الرائق مدرس فضلاً لهم و تحفه علمائهم فيها يتواضعون و يخطبون و عليها في جميع احوالهم يعتمدون وقد ذكر ابن الجوزي في كتابه هذه ما يقتضي نزاهتهم عن هذه العقيدة و انا اورد من كلامه في ذلك ما يشهد بصحة ما ذكرته من ذلك قوله في كتاب المدهش في قوله تعالى هُوَ الْأَوَّلُ وَالآخِرُ

قال ابن الجوزي اول ليس له مبتدء آخر جل عن منتهي الخ و ابن حجر مکی در صواعق محرقه بعد ذكر حديث انا مدینة العلم

گفته و قد اضطراب الناس في هذا الحديث فجماعه منهم ابن الجوزي و النوى و ناهيك بهما معرفه بالحديث و طرقه الخ و کمال الدين بن فخر الدين جهرمی در براھین قاطعه که ترجمه صواعق محرقه است بعد ذکر ترجمه این حديث گفته مصنف گوید علما را درین حديث اضطراب و تحریر است جماعتی که از ان جمله ابن جوزی و امام نواوی است رحمهما الله برين رفته‌اند که این حديث موضوع است و کافیست ترا معرفت ابن جوزی و امام نواوی در حدیث و در طرق آن الخ و مخاطب در باب همین امامت در ما بعد گفته حدیث پنجم روایت جابر

ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال انا مدینۃ العلم و علی بابها

و این خبر نیز مطعونست قال یحیی بن معین لا۔ اصل له و قال البخاری انه منکر و ليس له وجه صحيح و قال الترمذی انه منکر و غریب و ذکره ابن الجوزی فی الموضوعات و نصر اللہ کابلی در صوافع گفته و دعوی اهل البصرة علی مغیره كما ذکره ابن جریر الطبری و الامام البخاری و الحافظ عماد الدین بن الكثیر و الحافظ جمال الدین ابو الفرج ابن الجوزی و الشیخ شمس الدین ابو المظفر سبط ابن الجوزی فی تواریخهم هو ان مغیره کان امیر البصرة و کان النّاس يقلونه فاخذوا علیه الشهود انه زنا بامرأه يقال لها أم الجميل و کتبوا بذلك الى عمر الخ و خود شاه صاحب در باب مطاعن می فرمایند ابن جریر طبری و محمد بن اسماعیل بخاری در تاریخ خود و حافظ عماد الدین ابن اثیر و حافظ جمال الدین ابو الفرج بن الجوزی و شیخ شمس الدین ابو مظفر سبط ابن الجوزی و دیگر مورخین نقایق نقل کرده‌اند که مغیره بن شعبه امیر بصره بود و مردم بصره باو

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۲۶

بد بودند و می خواستند که او را عزل کنانند بر وی تهمت زنا بربستند الخ و ابن روزبهان بجواب علامه علی علیه الرحمه جائی که آن جناب حدیث نور نقل فرموده می گوید اقول ذکر ابن الجوزی هذا الحديث الموضوعات من طريقین و قال هذا حدیث موضوع علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و المتهم به فی الطريق الاول محمّد بن خلف المروزی قال یحیی بن معین کذاب و قال الدارقطنی متروک و فی الطريق الثاني المتهم به جعفر بن احمد و کان رافضیا و ابن تیمیه کاکابر قوم او را مزید؟؟؟ شیخ الاسلام می ستایند و قصب السنبق در کمال تمجیل و تعظیم و نهایت تفحیم و تکریم او می فرمایند در منهاج السنّة جابجا بحکم ابن الجوزی در رد احادیث فضائل جناب امیر علیه السلام متمسک گردیده از آن جمله بجواب

حدیث انت اخی و وصی و خلیفتی من بعدی

و قاضی دینی گفته قال ابو الفرج ابن الجوزی فی کتاب الموضوعات لما روی هذا الحديث من طریق أبي حاتم البستی الخ و نیز ابن تیمیه بجواب

حدیث من احب ان يتمسک بقصبة الياقوت التي خلقها اللہ بیده ثم قال لها کونی فکانت فلیتوں علی بن أبي طالب من بعدی گفته و الحديث الثاني ذکره ابن الجوزی فی الموضوعات و بين آن موضوع و نیز ابن تیمیه در منهاج گفته و اعلم انه ثم احادیث اخر لم یذکرها هذا الرافضی لو كانت صحیحة لدلت على مقصوده و فيها ما هو اول من بعض ما ذکره لكنها کذب و الناس قد رروا احادیث مکذوبه به فی فضل أبي بكر و عمر و عثمان و على و معاویة و غيرهم لكن المکذوب فی فضل على اکثر لأن الشیعة اجرأ على الكذب من النواصی قال ابو الفرج بن الجوزی فضائل علی الصحیحه کثیره غير ان الرافضه لم تقنع فوضعت له ما تضع لا ما ترفع و حوشیت ماشیة من الاحتیاج الى الباطل الخ و بعد این ابن تیمیه احادیث عدیده نقل کرده و باقول ابن الجوزی در اثبات وضع ان استناد نموده و یافعی برائت احمد بن حنبل از قول بحرف و صوت که حنابله جسارة بآن قائل گردیده‌اند از قول ابن الجوزی ثابت کرده و او را بوصف امام ستدوده چنانچه در مرآة الجنان بترجمه ابو زکریا یحیی أبي الخیر یمنی گفته اما ما ذکرت من کون الامام احمد و المتقدمین من اصحابه براء مما ادعاه المتأخرین منهم ممّن نص على ذلك بعض العنابله و هو الامام ابو الفرج ابن الجوزی حتی ذکر انهم صاروا سبئه علی المذهب باعتقادهم الذي یتوهم غيرهم انه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۲۷

مذهب احمد و مولوی حیدر علی ابن جوزی را بوصف سند المحدثین و المنقدین مفتخر ساخته و او را از ائمه فقهه و حدیث دانسته و قرین احمد بن حنبل گردانیده چنانچه در ازاله العین می گوید بالجمله اگر چه حجۃ الاسلام غزالی چنان می گوید امام احمد بن حنبل و ابن جوزی و من یقوم مقامهم که از ائمه فقهه و حدیث‌اند صریح تکفیر یزید می کنند و نیز در ذکر لاعنین و مکفرین یزید گفته و از آن جمله سند المحدثین و المنقدین ابو الفرج بن جوزیست انتهی و فاضل رشید تصریح کرده که ابن الجوزی امام

محدثین و از ائمه دین و قدماً معتمدین نزد اهل سنت است چنانچه در بعض مقامات ایضاً گفته ای ناظران فن قویم سیر و حدیث و ای ماهران قول قدیم و حدیث برای خدا درین مقام اندکی تامل را کار فرمایند تا دریافت نمایند که آیا مثل امام همام احمد بن حنبل و امام المحدثین ابن جوزی و سبط او و قاضی ابو یعلی و حماد بن علقمه و سید جلال الحق و الدین بخاری و ملک العلماً شهاب الدین بن عمر دولت ابادی و علامه سعد الملة و الدین تفتازانی و غیرهم که مصرح بکفر و لعن مطرود معهود بودند از عوام اهل سند و جاهل بحال مسلک خود و قریب العهد المخاطب شامخ المجد بودند یا از ائمه دین و قدماً معتمدین نزد اهل سنت و جماعت انتهی و ابن خلکان ابن الجوزی را بمحامد و مناقب عظیمه و فضائل علیه ستوده و تصریح کرده که او علامه عصر و امام وقت خود در حدیث و صناعت وعظ بوده و محاسن او بسیارست که طویلست شرح آن چنانچه در وفيات الأعیان گفته ابو الفرج عبد الرحمن بن أبي الحسین علی بن محمد بن علی بن عبید الله بن عبد الله بن حمادی بن احمد بن محمد بن جعفر الجوزی بن عبد الله بن القاسم بن النضر بن القاسم بن محمد بن عبد الله بن عبد الرحمن بن القاسم بن محمد بن أبي بكر الصديق رضی الله عنہ و بقیة النسب معروف القرشی البکری البغدادی الفقيه الحنبلي الوعاظ الملقب جمال الدین الحافظ کان علامه عصره و امام وقته فی الحديث و صناعة الوعظ صنف فی فنون عديدة منها زاد المسیر فی علم التفسیر اربعة اجزاء اتی فیه باشیاء غریبہ و له فی الحديث تصانیف کثیره و له المتنظم فی التاریخ و هو کبیر و له الموضوعات فی اربعة اجزاء ذکر فیها کل حدیث موضوع و له تلکیح فهوم الاثر علی وضع کتاب المعارف لابن قتبیة و بالجملة فکتبه اکثر من ان تعدّ و کتب بخطه شيئاً کثیراً و الناس یغالون فی ذلك حتی يقولونه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۲۸

جمعت الكراريس التي كتبها و حسبت مدة عمره و قسمت الكراريس على المدة فكان ما خص به كل يوم تسع كراريس وهذا شيء عظيم لا يكاد يقبله العقل و يقال انه جمعت برأية أقلامه التي كتب بها حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم فحصل منها شيء كثير و امر ان يسخن بها الماء الذي يغسل به بعد موته ففعل فكفت و فضل منها و له اشعار لطيفة انشدنا له بعض الفضلاء يخاطب اهل بغداد و هو قوله عذيري من فتیة بالعراق قلوبهم بالجفا قلب يرون العجيب كلام الغريب و قول الغريب فلا يعجب میازیبهم ان تندرت بخير الى غير جiranهم تقلب و عذرهم عند توبیخهم مغیثة الحق لا تطرف و له اشعار كثيرة و كانت له في مجالس الوعظ اجوية نادرة فمن احسن ما يحكى عنه انه وقع النزاع ببغداد بين اهل السنة و الشيعة في المفاضلة بين أبي بكر و على رضي الله عنهم فرضي الكل بما يجيء به الشيخ ابو الفرج فاقاموا شخصاً ساله عن ذلك و هو على الكرسي في مجلس وعظه فقال افضلهما من كانت ابنته تحته و نزل في الحال حتى يراجع في ذلك فقالت السيدة هو ابو بكر لأن ابنته عائشة تحته وقالت الشيعة هو على الان فاطمة ابنة رسول الله صلى الله عليه وسلم تحته وهذا من لطائف الاجوبة و لو حصل بعد الفكر الثام و امعان النظر كان في غاية الحسن فضلاً عن البديهة و له محاسن كثيرة يطول شرحها و كانت ولادته بطريق التقريب سنة ثمان و قيل عشر و خمسين و توفي ليلة الجمعة ثانية عشر شهر رمضان سنة سبع و تسعين و خمسين و ببغداد و دفن بباب حرب و علامه ذهبي در تذكرة الحفاظ گفته ابن الجوزی الامام العلامة الحافظ عالم العراق واعظ الآفاق عبد الرحمن بن علی بن عبید الله بن عبد الله بن حمادی بن احمد بن جعفر بن عبد الله بن القاسم بن النضر بن القاسم بن عبد الله بن عبد الرحمن بن القاسم بن محمد بن أبي بكر الصديق القرشی التیمی البکری البغدادی الحنبلي الوعاظ المفسر صاحب التصانیف السائرة فی فنون العلم و عرف جدّهم بالجوزی بجوزه كانت فی داره بواسطه لم يكن فی واسط جوزه و بها ولد تقریباً سنة عشر و خمسین او قبلها و اول سماعه فی سنة ست

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۲۹

عشرة سمع ابا القسم بن الحسين و على بن عبد الواحد الدينوری و ابا عبد الله الحسین بن محمد البارع و ابا السعادات احمد بن المتوكل و اسماعیل بن أبي صالح المؤذن و الفقيه ابا الحسن بن الزعفرانی و هبة الله بن الطبرزد و ابن البناء و ابا بکر محمد بن

الحسين المرزوقي و ابا غالب محمد بن الحسن الماوردی و خطیب اصحابه ابا القسم عبد الله بن محمد و ابن السمرقندی و ابا الوقت السنجری و ابا نصر و عدّه جملتهم سبعة و ثمانون نفسا و کتب بخطه ما لا يوصف كثرة و وعظ فى حدود سنة عشرين و خمسماة الى ان مات حدث عنه ابن الصاحب يحيى و سبطه الوعاظ شمس الدین يوسف بن قزرعلى و الحافظ عبد الغنی و ابن الزینی و ابن النجار و ابن خلیل و البقی البلدانی و ابن عبد الدائم و النجیب عبد اللطیف و خلق سواهم و بالاجازة الشیخ شمس الدین ابن أبي عمرو القزغلى و احمد بن سلامۃ الحداد و القطب احمد بن عبد السلام العضرونی و الحضر بن حمویه ولی من خمستهم إجازة و هو آخر من حدث عن الدینوری و الم توکل الى ان قال بعد ذکر جملة من تصانیفه و ما علمت احدا من العلماء صنف ما صنف هذا الرجل مات ابوه و له ثلث سنین فربته عمتہ و اقاربه تجار فی النحاس و ربما کتب اسمه فی السماع عبد الرحمن بن على الصفار لذلک و لما ترعرع حملته الى الحافظ ابن ناصر فاعتنتی به و اسمعه الكثیر حصل له من الحظوة فی الوعظ ما لم يحصل لاحدقـ و حضر مجالسه ملوک و وزراء بل و خلفاء من وراء الستر و يقال فی بعض المجالس حضره مائة الف فيما قيل و الظاهر انه كان يحضره نحو العشرة آلاف مع انه قال غير مرأة ان مجلسه حرز بمائة الف فلا ريب ان كان هذا قد وقع فان اکثرهم لا يسمعون مقالته قال سبطه سمعت جدی يقول على المنبر کتب باصبعی الفی مجلد و تاب على يدی مائة الف و اسلم على يدی عشرون الفا قال كان يختتم فی كل اسبوع ختمة و لا يخرج من بيته الا الى الجماعة او المجلس ثم سرد سبطه مصنفاته الخ و سیوطی در طبقات الحفاظ گفتہ ابن الجوزی الامام العلامة الحافظ عالم العراق و واعظ الآفاق جمال الدین ابو الفرج عبد الرحمن بن على بن محمد بن على بن عبید الله القرشی البکری الصدیقی البغدادی الحنبلي الوعاظ صاحب التصانیف

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۳۰

السائرة فی فنون الى ان قال و ما علمت احدا من العلماء صنف ما صنف و حصل له من الحظوة فی الوعظ ما لم يحصل لاحدقـ قیل انه حضره فی بعض المجالس مائة الف و حضره ملوک و وزراء و خلفاء و قال کتب باصبعی الفی مجلد و تاب على يدی مائة الف و اسلم على يدی عشرون الفا بست و پنجم آنکه محمد بن ابراهیم الصنعنی المعروف بابن الوزیر مسند احمد را مفزع محدثین اهل سنت و احادیث آن را مرجع ایشان وانموده و آن را شرف تقدم فی الذکر بر صحیح البخاری و ترمذی بخشیده و افاده کرده که همین کتب آن کتب هستند که خصوص می کنند یعنی محدثین و اهل سنت برای نصوص آن و مقصور می سازند تعظیم را برای آن بخصوص آن چنانچه در روض باسم بعد ذکر عبارت ابن دحیه در باب شهادت امام حسین علیه السلام گفته و فيما ذکره ابن دحیه اوضح دلیل علی براءة المحدثین و اهل السنة فيما افتراه علیهم المفترض من نسبتهم الى التشیع لیزید و تصویب قتلہ الحسین و کیف و هذه روایاتهم مفصحة بضد ذلك كما یینه فی مسند احمد و صحیح البخاری و جامع الترمذی و امثالها و هذه الکتب هی مفزعهم و الی ما فيها مرجعهم و هی الی کتابی کتابی الللاحس فضلات ابن تیمیة و امثاله من المتقشین المتعصین فلم يجعل المسند ولا جامع الترمذی مفزعه و لا الی ما فیهما مرجعه و لم یخضع لنصوصهما و لم یحتفل بهما فضلا عن ان یقصر التعظیم علیهم بخصوصهما فقابل الخصوص بالایباء و الاستنکاف و عوّض التعظیم بالاھانة و الاستخفاف و جزع فی ابطال الحديث المروی فی الكتابین مهمه الاعتساف و ابدی صنوفا من المجنون و الشیفیفیفی بست و ششم آنکه ابو مهدی عیسی بن محمد مغربی که از آن مشایخ سبعة است که شاه ولی الله والد مخاطب باتصال سند خود بایشان در رساله ارشاد و الی مهمات الاسناد افتخار و استبشار تمام دارد و مناقب باهره و محامد زاهره او از خلاصۃ الاثر محجی و اوضحست نهایت عظمت و جلالت مسند احمد ثابت کرده که اوّلا نقلًا عن ابن خلکان افاده فرموده که مسند احمد اصلی

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۳۱

از اصول این امتنست جمع کرده احمد در ان از حدیث آنچه که متفق نشد برای غیر او و ثانیا واضح کرده که مسند احمد از

تصانیف فائقه است و امام احمد اولاد خود را جمع نموده مستند را بر ایشان خواند و کلامی بذاغت نظام ارشاد کرد که از ان صراحة بودن این مستند معتمد ملاذ و ملجاً مسلمین عند الاختلاف و حجیت احادیث مسروده در ان بلا وسواس و استنکاف ظاهرست چنانچه در مقالید الاسانید بترجمه احمد بن حنبل گفته و الـف مستنده و هو اصل من اصول هذه الـامـة جـمـعـ فـيـهـ منـ الحـدـيـثـ ماـ لـمـ يـتـقـنـ لـغـيـرـهـ وـ بـعـدـ ذـكـرـ نـبـذـىـ اـزـ فـضـائـلـ وـ مـحـاـمـدـ اـحـمـدـ اـحـمـدـ گـفـتـهـ وـ لـهـ التـصـانـيـفـ الـفـاقـيـهـ فـمـنـهـ الـمـسـنـدـ وـ هوـ ثـلـثـونـ الـفـاـ وـ بـزـيـادـهـ اـبـنـهـ عـبـدـ اللـهـ اـرـبـعـونـ الـفـ حـدـيـثـ وـ قـالـ فـيـهـ وـ قـدـ جـمـعـ اوـلـادـ وـ قـرـأـهـ عـلـيـهـمـ هـذـاـ كـتـابـ قـدـ جـمـعـتـهـ وـ اـنـتـقـيـتـهـ مـنـ اـكـثـرـ مـنـ سـبـعـمـائـةـ الـفـ وـ خـمـسـيـنـ الـفـ فـمـاـ اـخـتـلـفـ فـيـهـ الـمـسـلـمـوـنـ مـنـ حـدـيـثـ رـسـوـلـ اللـهـ صـلـىـ اللـهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ فـارـجـعـوـاـ إـلـيـهـ فـانـ وـ جـدـتـمـوـهـ فـيـهـ وـ إـلـاـ لـيـسـ بـحـجـةـ بـسـتـ وـ هـفـتـ آـنـكـهـ شـيـخـ عـبـدـ الـحـقـ دـهـلـوـيـ كـهـ مـدـائـحـ وـ مـنـاقـبـ عـظـيمـ وـ مـحـاـنـ وـ مـفـاـخـرـ فـخـيـمـ اوـزـ سـبـحـةـ الـمـرـجـانـ غـلـامـ عـلـىـ آـزـادـ بـلـگـرـامـيـ وـ غـيـرـ آـنـ ظـاهـرـتـ وـ فـاضـلـ رـشـيدـ تـلـمـيـدـ مـخـاطـبـ وـ حـيـدـ درـ اـيـضـاـ لـطـافـةـ الـمـقـالـ درـ مـدـحـ وـ شـنـاءـ اوـ بـعـدـ وـصـفـ اوـ بـمـحـقـ گـفـتـهـ کـهـ عـلـمـ عـلـوـمـشـ اـزـ جـوـ آـسـمـانـ درـ گـذـشـتـهـ وـ فـنـ فـنـوـنـشـ بـرـ اـرـجـاءـ عـالـمـ سـاـيـهـ اـنـداـزـ گـشـتـهـ وـ تصـانـيـفـشـ درـ عـلـومـ دـيـنيـهـ مـسـلـمـ الـثـبـوتـ نـزـدـ عـلـمـاءـ اـهـلـ سـنـتـ وـ جـمـاعـتـ وـ کـلـامـشـ بـجـهـتـ اـتـصـافـ بـجـوـدـتـ وـ اـنـصـافـ مـسـتـنـدـ اـصـحـابـ دـيـانـتـ وـ بـرـاعـتـتـ اـنـتـهـيـ وـ فـاضـلـ مـعاـصـرـ حـيـدرـ عـلـىـ درـ مـنـتـهـيـ الـكـلامـ اـزـ اوـ بـهـ مـحـقـ دـهـلـوـيـ تـعـيـيرـ مـیـ کـنـدـ وـ اـسـتـنـادـ بـاـفـادـاتـ اوـ جـابـجاـ مـیـ نـمـایـدـ درـ رـجـالـ مشـکـاـهـ بـتـرـجـمـهـ اـحـمـدـ بـنـ حـنـبـلـ گـفـتـهـ وـ مـسـنـدـ اـمـامـ اـحـمـدـ مـعـرـوفـ بـيـنـ الـتـيـاسـ جـمـعـ فـيـهـ اـكـثـرـ مـنـ ثـلـثـينـ الـفـ حـدـيـثـ وـ کـانـ کـتـابـهـ فـيـ زـمانـهـ اـعـلـىـ وـ اـرـفـعـ وـ اـجـمـعـ الـکـتـبـ اـنـتـهـيـ فـهـذـاـ الـمـسـنـدـ الـذـيـ کـانـ اـعـلـىـ الـکـتـبـ وـ اـرـفـعـهـاـ وـ اـجـمـعـهـاـ لـوـ کـانـ مـسـتـمـلـاـ عـلـىـ الـرـوـاـيـاتـ الـمـوـضـوـعـاتـ وـ الـاـخـبـارـ الـمـخـلـقـاتـ لـکـانـ اـدـوـنـهاـ وـ اـخـسـهـاـ وـ اـفـظـعـهـاـ

فـلاـ مـحـيـصـ مـنـ تـكـذـيـبـ تـكـذـيـبـ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۳۲

حدیث الولایة المذکور فی المسند الموصوف بکونه فی غایة العلو و الرفعه و المناعة و الله ولی التوفیق و الهدایه بست و هشتم آنکه اگر این همه مدائح و محامد و محاسن و مفاحر مسند احمد بن حنبل که از زبان اکابر محققوین و اعاظم منقدین منقول شده معتقدین مخاطب قمقام برای اسکات و افحام کافی ندانند اینک بحمد الله مزید مدح و ثناء مسند احمد از افاده ولی الله والد ماجد مخاطب ثابت می نمایم پس باید دانست که شاه ولی الله استقرب این معنی نموده که مسند امام احمد بن حنبل از کتب آن طبقه باشد که مصنّفین ان معروف بوثوق و عدالت و حفظ و تبحر در فنون حدیث بودند و بتساهل در آنچه بر خود شرط کرده‌اند راضی نشده‌اند و ان کتب را علمای اهل سنت تلقی بقبول نموده بان اعتنا نموده‌اند و در میان محدثین مشهور شده و با آن تعلق گرفته‌اند و از احادیث آن کتب استنباط مسائل فقهیه نموده بلکه بناء عامه علوم بر آن کتب گذاشته‌اند و نیز تصریح کرده به آنکه امام احمد مسند را اصلی گردانیده که شناخته می شود بان صحیح و سقیم و از امام احمد نقل کرده که او گفته که آنچه نیست در ان یعنی در مسند پس قبول نکنید آن را چنانچه در حجه الله البالغه گفته الطبقه الثانية کتب لم تبلغ مبلغ الموطا و الصحيحین و لكنها یتلوها کان مصنفوها معروفین بالوثوق و العدالة و الحفظ و التبحر فی فنون الحديث لم یرضوا فی کتب هم هذه بالتساهل فيما اشتراطوا على انفسهم فتلقّها من بعدهم بالقبول و اعتنی بها المحدثون و الفقهاء طبقة بعد طبقة و اشتهرت فيما بين الناس و تعلق بها القوم شرعاً لغیرها و فحصا عن رجالها و استنباطا لفقها و على تلك الاحادیث بناء عامة العلوم کسنن أبي داود و جامع الترمذی و مجتبی النسائی و هذه الكتب مع الطبقه الاولی اعتنی بآحادیثها رزین فی تجرید الصحاح و ابن الاثير فی جامع الاصول و کاد مسند احمد یکون من جمله هذه الطبقه فان الامام احمد جعله اصلا یعرف به الصحيح و السقیم قال ما ليس فيه فلا تقبلوه انتهى ظهر من هذه العبارة البليغه و الاشارة الفصیحة ان الامام احمد کان معروفا بالوثوق و العدالة مشهورا بالتبصر فی فنون الحديث المورث لانواع الجلاله و لم یرض فی کتابه هذا بالتساهل فيما اشتراط و لم یؤثر التغافل و التعامل و التحامـل و ما اخـتـلـفـ وـ ماـ اـخـتـلـفـ کـتـابـهـ بـالـقـبـولـ منـ بـعـدـهـ منـ الفـحـولـ وـ لـمـ یـصـمـوـهـ بـمـاـ یـبـنـیـ عـنـ الـذـهـولـ وـ الـغـفـولـ وـ اـعـتـنـیـ بـهـ الـمـحـدـثـوـنـ وـ الـفـقـهـاءـ طـبـقـتـهـ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۳۳

بعد طبقه حتی کاد ان يقال وافق شن طبقه و اشتهر فيما بين الناس و راح عنه الارتياب و الرسوس و زاح عنه الشك و الالتباس و تعلق به القوم فحصل عن رجاله واستنباطا لفقهه الفائق على النجوم وعلى احاديثه بناء عامه العلوم وكيف لا فان الامام احمد جعل هذا المسند اصلا يعرف به الصحيح والسيقim فلا يجرئ على رد روایته و تکذیب خبره الا كل مريض القلب سقيم و ايضا نهى احمد عن قبول ما ليس فيه فلا يغضّ من حديث الولاية المذكور فيه الا الاعفك السفه بست و نهم آنکه نيز شاه ولی الله در رساله انصاف فى بيان سبب الاختلاف گفته و جعل أى احمد مسنده ميزانا يعرف به حديث رسول الله صلی الله عليه و سلم مما وجد فيه و لو بطريق واحد من طرقه فله اصل و ما لا فلا اصل له انتهى فهذا صريح فى ان هذا المسند الجليل الفخار ميزان و معيار للنقد والاعتبار والسبير و الاختبار يعرف به حقائق الاثار و يميز به صوادق الاخبار بما وجد فيه و لو بطريق واحد فله اصل شاهد و هو مقبول عند كل ماهر ناقد و ما لم يوجد فيه فليس له اصل فهو مردود و هزل و ولی التوفيق و الفضل و الموفق للتمييز و الفصل سی ام آنکه از همه بالاتر آنست که مدح و ثنای مسنند احمد که از آن نهایت اعتماد و اعتبار روایات آن ظاهرست از افاده خود مخاطب نحریر نیز ظاهر و مستنیرست چنانچه در بستان المحدثین گفته و امام احمد چون از مسووده این مسنند خود فارغ شد همه اولاد خود را جمع کرد و بر ایشان خواند و گفت این کتابیست که من آن را جمع کرده‌ام و چیده‌ام از هفت لک و پنجاه هزار حديث یعنی طرق پس اگر مسلمانان را اختلافی واقع شود در حدیثی از احادیث پیغمبر صلی الله عليه و سلم باید که باین کتاب رجوع آرند پس اگر درین کتاب اصل وی بیابند فبها و الا-نامعتبر شناسند را قم حروف گوید مراد ایشان همان حدیث است که بدرجہ شهرت یا توادر معنی نرسیده‌اند و الا احادیث صحیحه مشهوره بسیارست که در مسنند ایشان نیست فالحمد لله الودود على نهایة وضوح المطلوب و ظهور المقصود حيث اثبنا حججه حديث الولاية الذى هو بطريق عديدة في مسنند احمد مسرود على لسان المخاطب محمود بحيث یزیج شبهه کل معاند شاحن مجادل مطروح و یزیل وسوس کل ضاعن مکابر حقوق و یقمع و یردع نرغ کل طاعن ملاح حسود بل اظہرنا صحة الحديث بحيث لا یرتاب فيها مرتاب عنود ولا مشکک جحود

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۳۴

ولا معاند کنود ولا یستطيع احد ان یتفوه بحرف في ثبوته و لو ابلى بقیام و قعود و صلی الله علی محمد خیر مبعوث دعا الى خیر معبد و علی آلہ الطیین الطاھرین اهل الکرم و الجواد

٤٠- ترمذی

وجه بستم آنکه ابو عیسی محمد بن عیسی الترمذی حدیث ولایت را در صحیح خود وارد نموده تحسین آن بتصریح صریح فرموده قصب السبق در تخلیل منکرین جاحدين و تسویید وجوه مکابرین و احراق قلوب جاحدين رادین ربوده چنانچه فرموده حدّثنا قتيبة بن سعید نا جعفر بن سليمان الضبي عن يزيد الرشك و عن مطرف بن عبد الله عن عمران بن حصين قال بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم جيشا و استعمل عليهم على بن أبي طالب فمضى في السرية فاصاب جارية فانكرها عليه و تعاقد اربعه من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم فقالوا إذا لقينا رسول الله صلی الله علیه و سلم اخبرناه بما صنع على و كان المسلمين إذا رجعوا من سفر بدءوا برسول الله صلی الله علیه و سلم فسلّموا عليه ثم انصرفوا إلى رحالهم فلما قدمت السرية سلّموا على النبي صلی الله علیه و سلم فقام أحد الاربعه فقال يا رسول الله الم تم ترا إلى على بن أبي طالب صنع كذا و كذا فاعرض عنه رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم قام الثاني فقال مثل مقالته فاعرض عنه رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم قام إليه الثالث فقال مثل مقالته فاعرض عنه صلی الله علیه و سلم ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل إليه رسول الله صلی الله علیه و سلم و الغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من على ما تريدون من على ما تريدون من على ان علينا مني وانا منه و هو ولی كل مؤمن بعدى الى هذا حديث حسن غريب لا نعرفه الا من حديث جعفر بن سليمان انتهى و الحمد لله الجليل على منه و طوله الجميل حيث وضع

على الحق اوضح دليل فانه نص الترمذى النبيل على حسن هذا الحديث الصادر عن معدن التنزيل صلوات الله وسلامه عليه و الله المستحقين لكل تعظيم و تمجيل ما اختلف الليل والنهار و توالي الاشراق والاصليل فانفصص عرى التلميع والتسويل و انخرم اس التخديع والتضليل و انقصص حبائل الترويع والتهويل و انقض اشراك كيد ما عليه تعوييل والله الموفق الى سواء السبيل

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۳۵
والصائين عن شر كل خاتل ماطل محيل

٢١- توثيق سند روایت ترمذی

وجه بست و يکم آنکه علاوه برین که خود ترمذی نص بر حسن حدیث ولایت فرموده از تبع کتب اساطین علم رجال چنان پیدا و هویداست که همه روات این روایت ترمذی محدثین ثقات و منقدین اثبات‌اند اما خود ترمذی پس نبذی از مناقب و مفاحر سنیه و فضائل و ما شر بهی او ابو سعد عبد‌الکریم بن محمد سمعانی در انساب و مبارک بن محمد المعروف بابن الاشر الجوزی در جامع الاصول و شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد المعروف بابن خلکان در وفيات الأعیان و شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد الذہبی در تذهیب التهذیب و عبر و زین الدین عمر بن المظفر المعروف بابن الوردى در تتمة المختصر و ابو محمد عبد الله بن اسعد اليافعی در مرآة الجنان و شیخ جمال الدین عبد الرحیم بن حسن الأسنوى در طبقات فقهای شافعیه و جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر کمال الدین السیوطی در طبقات الحفاظ و ملا-علی بن محمد سلطان الھروی المعروف بالقاری در مجمع الوسائل شرح شمائیل و شیخ عبد الحق دھلوی در رجال مشکاء و محمد بن عبد الباقی الزرقانی المالکی در شرح مواهب لدنیه و علامه جار الله ابو مهدی عیسی بن محمد المغزالی المالکی در مقالید الاسانید و خود مخاطب در بستان المحدثین و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النباء ذکر کرده‌اند و جمعی ازین حضرات مدائح و محامد صحیح ترمذی نیز وارد کرده‌اند کما سیاتی فی مجلد حدیث الطیر ان شاء الله تعالى اما قتيبة بن سعید بن جمیل بن طریف پس محدث سعید و راوی حمید و حائز فخر جمیل و شریف و حاوی فضل جلیل و ظریفست و لا-ینکر و ثوق قتيبة القبول عند الأعیان الا من امتنع قتب البهتان و ركب متن العدوان والله الصائین عن غوایل الشیئان و الطّیغان و هو الموفق و المستعان ابو سعد عبد‌الکریم بن محمد سمعانی در انساب در نسبت بغلانی می‌فرماید قتيبة بن سعید بن طریف بن عبد الله البغلانی المحدث المشهور فی الشرق و الغرب له رحلة الى العراق و الحجاز و الشام و دیار مصر و عمر العمر الطویل حتی کتب عنه البطون و رحل إلیه أئمۃ الدینیا من الامصار سمع مالک بن انس و الیث بن سعد و اقرانهما

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۳۶

روی عنه الائمه الخمسة البخاری و مسلم و ابو داود و عیسی و ابو عبد الرحمن و من لا يحصل کثرة و ذہبی در مختصر تهذیب الکمال در ترجمه‌اش می‌فرماید قال ابو بکر الاشتر و سمعته يعني احمد بن حنبل ذکر قتيبة فاشی علیه و قال هو آخر من سمع من ابن لهیعه و قال احمد بن ابی خیثمه عن یحیی بن معین و ابو حاتم و النساءی ثقة زاد النساءی صدق و قال ابو داود قدم قتيبة بغداد سنة ست عشره فجاهه احمد و یحیی و قال ابن خراش صدق و بفاسله یسیره گفته قال احمد بن جریر اللائی عن قتيبة قال لی ابی رأیت رسول الله صلی الله علیه و سلم فی النوم و فی یده صحیفة فقلت یا رسول الله ما هذه الصحیفة قال فیه اسمی العلماء قلت ناولنی انظر فیه اسم ابی قال فنظرت فاذا فیه اسم ابی و قال عبد الله بن محمد بن سیار الفرهانی قتيبة صدق و لیس احد من الكبار الا و قد حمل عنه بالعراق امیا بقیه روات سند ترمذی پس وثوق و اعتماد و جلالت و اعتبار شان نزد ائمه نقاد و محققین کبار سابقا در وجه

شانزدهم دریافتی

٢٢- نسائي در خصائص

وجه بست و دوم آنکه ابو عبد الرحمن نسائي که یکی از اصحاب صحاح است و دارقطنی او را بر جميع محدثین زمان او ترجیح داده کما فی التذكرة للذهبی و ذهبی و والد سبکی او را از مسلم حافظتر دانسته کما فی مقایلہ الاسانید لابی مهدی عیسیی بن محمد الشعالي در کتاب خصائص جناب امير المؤمنین عليه السلام گفته

ثنا قتيبة بن سعيد قال ثنا جعفر يعني ابن سليمان عن يزيد الرشك عن مطرف بن عبد الله عن عمران بن حصين قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم جیشا و استعمل عليهم على بن أبي طالب فمضى في السرية فاصاب جارية فانکروا عليه و تعاقد اربعه من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالوا إذا لقينا رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم انصرفوا الى رحالهم فلما قدمت السرية سلموا على النبي فقام احد الاربعه فقال

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۳۷

يا رسول الله الم تران على بن أبي طالب صنع كذا و كذا فاعرض عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم قام الثاني فقال مثل ذلك ثم قام الثالث فقال مثل مقالته ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل إليه رسول الله صلی الله علیه وسلم و الغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من على ان عليا مني و انا منه و هو ولی كل مؤمن من بعدي و نيز در خصائص نسائي مذکورست

ثنا واصل بن عبد الاعلى عن أبي الفضل عن الاجلح عن عبد الله بن بريدة قال بعثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم الى اليمن مع خالد بن الوليد و بعث علينا على آخر وقال ان التقىتما فعلى الناس و ان تفرقتما فكل واحد منهمما على حدته فلقينا بنى زيد من اهل اليمن و ظفر المسلمين على المشركين فكتب بذلك خالد بن الوليد الى النبي صلی الله علیه وسلم و امرني ان انا منه قال فدفعت الكتاب إليه و نلت من على فتغير وجهه رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت هذا مكان العائد بعثتنى مع رجل و الزمتني بطاعته بلغت ما ارسلت به فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لى لا تعن يا بريدة في على فان عليا مني و انا منه و هو ولیکم بعدي انتهى

نقلًا عن اصل كتاب الخصائص الذي هو لكل ناصب معاند عاقد واقص قد عذر العبد المملو بالنقائص على عدّة نسخ منه بفضل الله و منه الخالص فلا يقدح في هذا الحديث الشريف بعد العثور على رواية النسائي الا من نسى الحق الابليج و نكس عن سلوك واضح المنهج و خاض في مرديات الاجلح و علق بقلبه شعف التعصب للجلج و تردد في مهاوى العدون الاسمج و ركن على ايشار الطغيان الاعوج و مخفى نماند كه سند اول نسائي بعينه سند ترمذیست و توثيق رجال آن سابقا واضح شده و فضائل جلیه و محمد سییه نسائي اظهار و بيان نیست لكن بنا بر تنبیه ذاهلين و ایقاظ نائمین بعض عبارات در اینجا مذکور می شود محمد بن احمد ذهبی در تذكرة الحفاظ گفته النسائي

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۳۸

الحافظ الامام شیخ الاسلام ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب بن علی بن سنان بن بحر الخراسانی القاضی صاحب الشیخن ولد سنة خمس عشرة و مائتين و سمع قتيبة بن سعید و اسحاق بن راهویه و هشام بن عمار و عیسیی بن دعیة و محمد بن النصر المروزی و ابا کربی و سوید بن نصر الشاہ و امثالهم بخراسان و الحجاز و العراق و مصر و الشام و الجزیره و برع في هذا الشأن و تفرد بالمعرفة و الاتقان و علو الاسناد و استوطن مصر حدث عنه ابو البشر الدّولابی و ابو على الحسین بن محمد النیسابوری و حمزه الكتانی و الحسن بن الخضر السیوطی و ابو بکر بن السنی و ابو القاسم الطبرانی و محمد بن معاویة بن الاحمر الاندلسی و الحسن بن رشیق و محمد بن عبد الله بن حبیه و آخرون رحل الى قتيبة و له خمس عشرة سنة فقال اقامت عنده سنّة و شهرین و كان النسائي يكون بزفاف القنادیل

بمصر و كان مليح الوجه ظاهر الدم مع كبر السن يؤثر لباس البرود النوبية الخضر و يكثر الاستمتاع له اربع زوجات يقسم لهن ولا يخلو مع ذلك من سرية و كان يكثر اكل الديوك الكبار تشتري له و تخصى و تسمن قال مرتة بعض الطلبة ما اظن ابا عبد الرحمن الا انه يشرب النبيذ للنصرة التي في وجهه وقال آخر ليت شعري ما مذهبة في اتيان النساء في ادبaren فشل فقال النبيذ حرام و لا يصح في الدبر شيء لكن حدث محمد بن كعب القرطبي عن ابن عباس قال اسق حروشك من حيث شئت فلا ينبغي ان يتتجاوز قوله قال ابن الذهبي ثبت نهي المصطفى صلى الله عليه وسلم عن ادب النساء ولئن فيه مصنف عامه ما ذكرت سمعه الوزير ابن حتزابه من محمد بن موسى الماموني صاحب السئال و قال فيه سمعت قوما ينكرون على أبي عبد الرحمن كتاب الخصائص لعلى رضى الله عنه و تركه تصنيف فضائل الشيوخين فذكرت له ذلك فقال دخلت دمشق و المنحرف عن على بها كثير فصنفت كتاب الخصائص رجوت ان بهديهم الله ثم انه صنف بعد ذلك فضائل الصحابة فقيل له وانا اسمع الا تخرج فضائل معاوية فقال

^{١٣٩} عقائد الانوار في امامية الانئمة الاطهار، ج ١٢، ص:

أى شيء اخرج حديث اللهم لا تشبع بطنه فسكت السائل قلت لعل هذه منقبة معاویة
لقول النبي صلی الله عليه و سلم اللهم من لعنته او شتمته فاجعل ذلك له زکاء و رحمة

قال حافظ خراسان ابو على النيسابوري ثنا الامام في الحديث بلا مدافعة ابو عبد الرحمن النسائي و قال احمد بن نصر ابو طالب الحافظ من يصبر على ما يصبر عليه النسائي عنده حديث ابن لهيعة ترجمة يعني عن قتيبة عنه و ما صنفها قال الدارقطني ابو عبد الرحمن مقدم على كل من يذكر بهذا العلم من اهل عصره وقال قاضي مصر ابو القاسم عبد الله بن أبي العوام السعدي ثنا النسائي نا اسحاق نا محمد بن اعين قال قلت لابن المبارك ان فلانا يقول من زعم ان قوله تعالى إِنَّمَا الَّلَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاعْبُدْنِي

مخلوق فهو كافر فقال صدق قال النسائي بهذا اقول قال ابن طاهر سالت سعيد بن علي الزنجانى عن رجل قال فوثقه فقلت قد ضعفه النسائي فقال يا بنتى ان لابى عبد الرحمن شرطا فى الرجال اشد من شرط البخارى و مسلم و قال محمد بن المظفر الحافظ اسمعت مشايخنا بمصر يصفون اجتهاد النسائي فى العبادة بالليل و النهار و انه خرج الى الغزاء مع امير مصر فوصف من شهادته و اقامته السنن الماثورة فى فداء المسلمين و احترازه من مجالس السلطان الذى خرج معه و الانبساط فى المأكل و انه لم يزل ذلك دابه الى ان استشهد بدمشق من جهة الخوارج قال الدارقطنى كان ابو بكر الشافعى كثير الحديث و لم يحدث عن غير النسائي و قال رضيت به حججه بينى و بين الله قال ابو عبد الله بن مندہ عن حمزة العقبى المصرى و غيره ان النسائي خرج من مصر فى آخر عمره الى دمشق فسئل بها عما جاء من فضائل معاوية فقال لا يرضى راسا برأس حتى يفضل قال فما زالوا يدفعون فى خصيته حتى اخرج من المسجد ثم حمل الى مكة فتوفى بها فى هذه الرواية الى مكة و صوابه الرملة قال الدارقطنى خرج حاجا فامتحن بدمشق و ادرك الشهادة فقال احملونى الى مكة فحمل و توفي بها و هو مدفون بين الصفا و المروءة و كانت وفاته فى شعبان سنة ٣٠٣ ثلث و ثلاثمائة قال و كان افقه مشايخ مصر فى عصره و اعلمهم بالحديث

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ١٤٠

و قال ابو سعيد بن يونس في تاریخه کان النّسائی اماما حافظا ثبتا خرج من مصر فی شهر ذی القعده سنة اثنتین و ثلاثة و
توفی بفلسطین يوم الاثنين بثلث عشرة خلت من صفر سنة ثلث و ثلاثة و سمعت المجبى من السنن كلہ من طريق أبي زرعة
المقدّسى و نیز مدائح نسائی بمالحظه وفيات الأعیان احمد بن محمد المعروف بابن خلکان و اسماء رجال مشکاۃ ولی الدین محمد
بن عبد الله الخطیب و تتمة المختصر عمر بن مظفر المعروف بابن الوردى و وافی بالوفیات خلیل بن ابیک الصفری و مرآة الجنان
عبد الله بن اسعد یافعی و طبقات فقهای شافعیه عبد الرحیم بن حسن الاسنوى و طبقات فقهای شافعیه عبد الوهاب بن علی سبکی و
عقد شمین محمد بن احمد فاسی و طبقات فقهای شافعیه ابو بکر اسدی و طبقات الحفاظ ابو بکر عبد الرحمن سیوطی و فیض القدیر
عبد الرءوف مناوی و رجال مشکاۃ شیخ عبد الحق دھلوی و تراجم الحفاظ میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی و مقالید الاسانید

ابو مهدی عیسی مغربی تجاف النباء مولوی صدیق حسن خان معاصر ظاهر و باهرست کما ستطلع عليها فی مجلد حدیث الطیر ان شاء الله تعالى و باید دانست که کتاب خصائص نسائی از نفائس کتب مشهوره و جلائل رسائل مناقب معروفة است که اکابر سنته جا بجا بر آن اعتماد می کنند و فاضل رشید در مقام نازش و افتخار و اظهار ولاء اهلیت اطهار صلوات الله و سلامه علیهم با تتابع اللیل و النهار بكمال ابتهاج و استبشار ذکر آن می نمایند و برای دفع و صمت ناصبیت از حضرات سنیه عموما دست تشبیث و تمسک بان می زنند و آن را ملاذ و ملجا و مناص برای نجات و خلاص از ورطه شدیده الاعیاض می دانند چنانچه تفصیل آن در مجلد حدیث طیر انشاء الله تعالى خواهی دریافت و محتاجب نماند که چون کمال اعتماد و اعتبار حدیث ولایت از افادات مکرره والد ماجد مخاطب راشد و هم از افادات متعدده خود مخاطب جامع المحامد در باب مسنند احمد و هم از افادات او در مدح و ستایش طیالسی و ابن أبي شییه و امثال ایشان از مصححین این حدیث شریف و هم صحّت این حدیث شریف از اسانید طیالسی و احمد بن حنبل و ابو یعلی و نصّ ابن أبي شییه و ادخال ابن حبان آن را در صحیح خود و نصّ حاکم و نصّ سیوطی و میرزا محمد و سناء الله پانی پتی ظاهرست و هم نهایت اعتماد و اعتبار آن از افادات دیگر مشایخ و اساطین سنته و اضحت پس این همه اهتمام عبد مستهام در اثبات این حدیث شریف و ردّ و ابطال ردّ و ابطال آن در حقیقت تایید والد ماجد مخاطب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۴۱

۲۳- حسن بن سفیان بالوزی

وجه بست و سوم آنکه حدیث ولایت را علامه فرید دوران و حافظ سمی المکان و ناقد وحید الزمان و جهبد سابق الاقران حسن بن سفیان روایت فرموده چنانچه ابراهیم بن عبد الله یمینی در کتاب الاكتفاء گفته عن عمران بن حصین رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله عليه وسلم يقول ان عليا منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن بعدی اخرجه ابو داود الطیالسی فی مسنده و الحسن بن سفین فی فوائدہ و ابو نعیم فی فضائل الصحابة و فضائل و محامد جلیله الشأن حسن بن سفیان بر ناظرین کتب اکابر عالی شان مستور نیست حافظ ابو سعد عبد الکریم بن محمد سمعانی در انساب گفته البالوزی بفتح الباء الموحدة بعدها الالف و اللام و الواو و فی آخرها الزاء هذه النسبة الى بالوز و هي قریة من قری نسأ على ثلث او اربع فراسخ منها خرجت إليها لزيارة قبر أبي العباس الحسن بن سفیان بن عامر بن عبد العزیز بن النعمان بن عطار الشیبانی بالوزی التسوی من قریة بالوز کان محدث خراسان فی عصره و کان مقدمًا فی الفقه و العلم و الادب و له الرحلة الى العراق والشام ومصر والکوفة و تفقه على أبي ثور ابراهیم بن خالد الكلبی و کان یفتی على مذهبہ سمع بمرو حیان بن موسی و بنیسابور اسحاق بن ابراهیم الحنظلی و بیلخ قتبیة بن سعید و بغداد احمد بن حنبل و یحیی بن معین و بالبصرة ابراهیم بن الحجاج الشامی و هدیة بن خالد و بالکوفة ابا بکر بن أبي شییه و ابا کریب محمد بن العلاء و بیکه ابراهیم بن المنذر الحرامی و بالمدینة ابا مصعب و الزھری و بمصر حرملة بن یحیی و محمد بن رمح و بدمشق هشام بن عامر و صنف المسند لکبیر و الجامع و المعجم و هو الروایہ بخراسان لمصنفات الائمه و کتب الامهات بالکوفة عن آخرها عن أبي بکر بن أبي شییه و مصنفات ابن المبارك عن حیان بن موسی الكشمیھنی و الموطا الكبير من حرملة بن یحیی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۴۲

والسنن من المسیب بن واضح و التفسیر من محمد بن بکر المقدمی و کانت إلیه الرحلة بخراسان من اقطار الارض سمع منه ابو حاتم محمد بن حبان البستی و ابو بکر احمد بن ابراهیم الإسماعیلی و ابو احمد عبد الله بن عدی الجرجانی الحافظ و امام الائمه ابو بکر محمد بن اسحاق بن خزیمہ و کان من اقرانه و ابو حامد احمد بن محمد الشرقی و ابو عمر و محمد بن احمد بن حمدان الحیری و کان قرأ الادب علی النضر بن شمیل و کنّاه علی بن حجر بابی العباس و قرأ الحديث بین یدیه و مات فی سنّة ثلث و ثلاثة و قبره

بقرية بالوز مشهور يزار زرته و ذهبي در تذكرة الحفاظ گفته الحسن بن سفيان بن عامر الحافظ الامام شيخ خراسان ابو العباس الشيباني النسوى صاحب المسند لکبير و الاربعين سمع اسحاق و يحيى بن معين و شيبان بن فروخ و قتيبة و عبد الرحمن بن سلام الجمحى و سهل بن عفان و حيان بن موسى و خلائق و سمع تصانيف ابن أبي شيبة و سمع اکثر المسند من اسحاق و كتاب السنن من أبي ثور و تفقه عليه و كان يفتى بمذهبه و سمع التفسير من أبي بكر المقدمي و اکبر شيخ لقيه سعيد بن يزيد الفراء حدث عنه ابن خزيمه و يحيى بن منصور القاضى و الحافظ ابو على و محمد بن ابراهيم الهاشمى و ابو بكر الاسماعيلى و ابو حاتم بن حبان و ابو عمر بن حمدان و احمد بن الغطريف و حفيده اسحاق بن سعيد بن الحسن قال جعفر بن محمد البستى سمعت الحسن بن سفيان يقول لو لا اشتغالى بحيان بن موسى لجئتكم بابى الوليد الطيبالسى و سليمان بن حرب قلت يعني انه تعوق بكتب ابن المبارك على حيان و قال ابو على الحافظ سمعت الحسن بن سفيان يقول انما فاتتني يحيى بن يحيى بالوالدة لم تدعنى اخرج إليه فعوضنى الله بابى الخالد الفراء و كان اسند من يحيى قال الحكم كان محدث خراسان فى عصره متقدما فى التثبت و الكثرة و الفهم و الفقه و عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ١٤٣

و الادب و قال ابن حبان كان الحسن ممن رحل و صنف و حدث على تيقظ مع صحة الديانة و الصي لابه في السنة و قال ابو بكر على الرازى الحافظ ليس للحسن في الدنيا نظير قال الحكم سمعت محمد بن داود بن سليمان يقول كذا عند الحسن بن سفيان فدخل ابن خزيمه و ابو عمرو بن الحيرى و احمد بن على الرازى و هم متوجهون الى فواهة فقال الرازى كتب هذا الطبق من حديثك قال هات فقرأ ثم ادخل اسنادا في اسناد فرد الحسن ثم بعد قليل فعل ذلك فرده فلما كان في الثالثة قال له الحسن ما هذا قد احتملتكم مرتين و انا ابن تسعين سنة فاتق الله في المشايخ فربما استجابت فيك دعوه فقال له ابن خزيمه لا تؤذ الشيخ قال انما اردت ان تعلم ان ابا العباس يعرف حديثه مات بقرية بالوز و هي على ثلاثة فراسخ من نسا مات في رمضان سنة ثلث و ثلاثمائة قال ابن حبان حضرت دفنه سمعت الاربعين للحسن بن سفيان على أبي الفضل بن عساكر عن المؤيد عن فاطمة بنت دعبل سمعا انا عبد العزيز بن محمد الفارسي انا ابو عمر بن حمدان انا المؤلف ابو العباس قال انا عبد الحميد بن بيان السكري نا هشيم عن شعبه عن عدى بن ثابت عن سعيد بن جير عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من سمع النداء ولم يجب فلا صلاة له الا من عذر اخرجه ابن ماجه عن عبد الحميد فوافقتنا بعلو

و نيز ذهبي در عبر گفته الحافظ الكبير ابو العباس الحسن بن سفيان الشيباني النسوى صاحب المسند تفقه على أبي ثور و كان يفتى بمذهبها و سمع من احمد بن حنبل و يحيى بن معين و الكبار و كان ثقة حجّة واسع الرحلة قال الحكم كان محدث خراسان فى عصره مقدما فى التثبت و الكثرة و الفهم و الادب و الفقه مقدما فى الشفاعة و تاج الدين عبد الوهاب سبكى در طبقات شافعى گفته الحسن بن سفيان بن عامر بن عبد العزيز بن نعمان الشيباني الحافظ ابو العباس النسوى مصنف المسند تفقه على أبي ثور عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ١٤٤

و حرمله و هو القائل سمعت حرمله يقول سمعت الشافعى يقول فى رجل فى فم امرأته تمرة فقال لها ان اكلت هذه التمرة فانت طالق و ان طرحتها فانت طالق فاكلت نصفها و طرحت نصفها لم تطلق سمع الحسن بن سفيان من احمد بن حنبل و يحيى بن معين و اسحاق بن ابراهيم الحنظلى و قتيبة و عبد الرحمن بن سلام الجمحى و شيبان بن فروخ و ابا بكر بن أبي شيبة و ابا ثور و سهل بن عثمان العسكري و محمد بن أبي بكر المقدمي و سعيد بن يزيد الفراء و يزيد بن صالح و غيرهم روى عنه ابن خزيمه و ابو بكر الاسماعيلى و ابن حبان و ابو على الحافظ و يحيى بن منصور القاضى و ابو عمرو بن حمدان و حفيده اسحاق بن سعيد النسوى و خلق سواهم قال الحكم كان محدث خراسان فى عصره مقدما فى التثبت و الكثرة و الفهم و الادب و الفقه مقدما فى الشفاعة و تاج الدين كان ممن رحل و صنف و حدث على تيقظ مع صحة الديانة فى السنة و قال ابو الوليد النيسابوري الفقيه كان الحسن اديبا فقيها اخذ الادب عن اصحاب النصر بن شمیل و الفقه عن أبي ثور و قال الحكم سمعت محمد بن داود بن سليمان يقول كذا عند الحسن بن سفيان فدخل ابن خزيمه و ابو

عمرو الحيرى و ابو بكر بن على الرازى و جماعة و هم متوجّهون الى فراوة فقال ابو بكر بن على قد كتبت هذا الطبق من حديثك قال هات فاخذ يقرأ فلما قرأ احدى احاديثه ادخل اسنادا في اسناد فردة الحسن ثم بعد ساعة فعل ذلك فردة الحسن فلما كان في الثالث قال له الحسن ما هذا قد احتملتكم مرتين و هذه الثالثة و انا ابن تسعين سنة فاتق الله في المشايخ فربما اتفق فيك دعوه فقال له ابن خزيمه مه لا- تؤذ الشيخ قال انما اردت ان تعلم ان ابا العباس يعرف حدثه توفي الحسن بن سفيان بقرية بالوز و كان مقينا بها و هي على ثلاثة فراسخ من نسا في شهر رمضان سنة ۳۱۶ ست و ثلاثمائة و قاضى تقى الدين ابو بكر بن احمد الدمشقى الاسدى در طبقات فقهاء شافعىه در طبقة ثالثه گفته الحسن بن سفيان بن عامر بن عبد العزيز بن النعمان الشيبانى النسوى ابو العباس

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۴۵

الحافظ مصنف المسند تفقه على أبي ثور و كان يفتى بمذهبه و سمع من احمد بن حنبل و اسحاق بن راهويه و خلف قال الحاكم كان محدث خراسان في عصره مقدما في التثبت و الكثرة و الفهم و الفقه و الادب روى عنه ابن حبان فاكثرا و ذكره في الثقات مات في شهر رمضان سنة ثلاث و ثلاثمائة و جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر كمال الدين سيوطى در طبقات الحفاظ گفته الحسن بن سفيان بن عامر الحافظ الامام شيخ خراسان ابو العباس الشيبانى النسوى صاحب المسند الكبير و الأربعين لقى اسحاق و ابن معين و تفقه على أبي ثور و كان يفتى بمذهبه قال الحاكم كان محدث خراسان في عصره مقدما في التثبت و الكثرة و الفهم و الفقه و الادب ليس له في الدنيا نظير دخل عليه ابن خزيمه و ابو عمرو الحيرى و احمد بن على الرازى فقال له الرازى كتب هذا من حديثك قال هات فقرأ ثم ادخل اسناد في اسناد فردة ثم بعد قليل فعل ذلك فردة فلما كان في الثالثة قال له قد احتملتكم مرتين و انا ابن تسعين سنة فاتق الله في المشايخ فربما استجيبت فيك دعوه فقال له ابن خزيمه لا تؤذى الشيخ قال انما اردت ان تعلم انه يعرف حدثه مات في رمضان سنة ۳۰۳ انتهى فلا يرمى الحديث الشريف بالكذب و البهتان بعد روایه حسن بن سفيان الا السفیه المعاند المنهمک في البعض و الشیئان و الاعفک المتحامل العنیف العدوان و الجافی الحاقد و الابت الراسد المبالغ في الطغیان المزور الصاذ الصادف و المتغطرس الجانح الزائع المتجلانف العائف عن شعائر الایمان الیمنی لم يحظ بقسط من النقد و العرفان لم يستسع باستشمام رواح الاذعان و الایقان و الله الموفق و هو المستعان

٢٤- أبو يعلى

وجه بست و چهارم آنکه ابو يعلى احمد بن على در مسند خود على ما نقل عنه گفته حدثنا عبد الله ثنا جعفر بن سليمان نا يزيد الرشك عن مطرف بن عبد الله عن عمران بن حصين قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۴۶

سریه و استعمل عليهم على بن أبي طالب قال فمضى على السیریه قال عمران و كان المسلمين إذا قدموا من سفرا و من غزوہ اتوا رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل ان يأتوا منازلهم فاخبروه بمسيرهم قال فاصاب على جاريء فتعاقد اربعه من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا قدموا على رسول الله صلى الله عليه وسلم ليخبروا به قال فقدمت السیریه على رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخبروه بمسيرهم فقام احد الاربعه فقال يا رسول الله اصاب على جاريء فاعرض عنه ثم قام الثاني فقال يا رسول الله صنع على كذا و كذا فاعرض عنه قال ثم قام الثالث فقال يا رسول الله صنع على كذا و كذا فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال يا رسول الله صنع كذا و كذا قال فاقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم مغضبا و الغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من على مني فانا منه و هو ولی كل مؤمن بعدى

و مخفی نماند که رجال سند ابو يعلى همه ثقات معتبرین و اثبات معتمدین اند و مدائع عليه و محلد سنته مطرف بن عبد الله و يزيد

رشك و جعفر بن سليمان سابقا شنیدی اما عبید الله قواریری شیخ ابو یعلی پس مناقب فاخره و محمد باهره او که قره عیون محدثین و ثلث افشه مستندینست بر قاری افادات محققین منقدین واضح و لائحته عبد الکریم بن محمد سمعانی در نسبت قواریری در انساب گفته ابو سعید عبید الله بن عمر میسره الجشمی مولاهم المعروف بالقواریری من اهل البصره سکن بغداد و کان ثقة صدوقا مکثرا من الحديث سمع حماد بن زید و ابا عوانه الواضح و عبد الوارث بن سعید و مسلم بن خالد و سفیان بن عینه و هشیم بن بشر و معتمر بن سليمان و یحیی بن سعید القطّان و عبد الرحمن بن مهدی و غیرهم روی عنه ابو قدامه السرخسی و محمد بن اسحاق الصغانی و ابو داود السجستانی و ابو زرعة و ابو حاتم السیرازیان و احمد بن أبي خیشة و ابو القاسم البغوي و ابو یعلی الموصلي و غیرهم و کان احمد بن سیار المروزی يقول لم ارفی جميع من رأیت مثل مسدّد بالبصرة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ١٤٧

و القواریری ببغداد و صدقه بمرو و ثقه یحیی بن معین و غيره و قال ابو على جزء الحافظ القواریری اثبت من الزهرانی و اشهر و اعلم بحديث البصرة و ما رأیت احدا اعلم بحديث البصرة منه و توفی في ذی الحجه سنة خمس و ثلاثين و مائتين و حکی حفص بن عمرو الرّمانی يقول رأیت عبید الله بن عمر القواریری في المنام فقلت ما صنع الله بك قال فقال لي غفر لی و عاتبني و قال يا عبید الله اخذت من هولاء القوم قال قلت يا رب انت احوجتني إليهم و ان لم تحوجنی لم آخذ قال لي إذا قدموا علينا كافيناهم عنك قال ثم قال لي اما ترضى ان كتبتك في ألم الكتاب سعيدا و ذهبي در عرب في خبر من غير در سنة خمس و ثلاثين و مائتين گفته و فيها عبید الله بن عمر القواریری البصري الحافظ ابو سعید ببغداد في ذی الحجه روی عن حماد بن زید و طبقته فاكثر قال صالح جوزة هو اعلم من رأیت بحديث اهل البصرة و نیز ذهبي در کاشف گفته عبید الله بن عمر القواریری ابو سعید البصري الحافظ حدث بمائة الف حديث سمع حماد بن زید و ابا عوانه و خلقا و عنه خ م د و الفريابي و البغوي و خلق و كان يذكر مع مسدّد و الزهرانی مات في ذی الحجه سنة ٢٣٥ و نیز ذهبي در دول الاسلام در سنہ مذکوره گفته و في ذی الحجه مات محدث البصرة عبید الله بن عمر القواریری الحافظ قال صالح بن محمد هو اعلم من رأیت بحديث بلده و احمد بن على بن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب گفته عبید الله بن عمر بن میسره الجشمی مولاهم القواریری ابو سعید البصري نزیل بغداد روی عن حماد بن زید و عبد الوارث بن سعید البصري و ابن عینه و خالد بن الحارث و أبي عوانة و حرمنی بن عماره و عبد الوهاب الثقفي و فضیل بن سلیمان و معاذ بن هشام و عبد الاعلی بن عبد الاعلی و یوسف بن یعقوب بن الماجشون و یزید بن زریع

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ١٤٨

و عبد الرحمن بن مهدی و معاذ بن عنبی و محمد بن جعفر غندر و یحیی القطان و أبي احمد الزبیری و طائفه و عنه البخاری و مسلم و ابو داود و روی النسائی عن أبي بکر بن على المروزی عنه و ابو بکر بن أبي خیشة و ابو هاشم و ابو زرعة و الصغانی و صالح جوزة و عبد الله بن احمد و ابن أبي الدنيا و بقی بن مخلید و محمد بن عبید الله بن الهادی و جعفر بن محمد الفريابی و الحارث بن أبي أسامة و آخرون من آخرهم ابو یعلی الموصلي و کتب عنه احمد و یحیی بن معین و ابن سعد و ابو قدامه السرخسی و غيرهم قال ابن معین و العجلی و النسائی ثقة و قال صالح جوزة ثقة صدوق قال و هو اثبت من الزهرانی و اشهر و اعلم بحديث البصرة قال ابن سعد ثقة کثير الحديث و قال ابو حاتم صدوق و قال احمد بن سیار لم ارفی جميع من رأیت مثل مسدّد بالبصرة و القواریری ببغداد و صدقه بمرو و قال ابو بکر بن الانباری سمعت احمد بن یحیی يعني ثعلب يقول سمعت من عبید الله القواریری مائة الف حديث قال ابو القاسم البغوي و الحسین بن فهم مات في ذی الحجه سنة خمس و ثلاثين و مائتين و فيها أرخه غير واحد قلت منهم مطین و ابن قانع و قال ثقة ثبت و الفرات و ابن أبي خیشة و ذکر انه ولد في سنہ اربع و ثلاثین أبي احدی و ثمانین و قال ابن عساکر ولد سنہ خمس و مائة و ذکر ابن حبان في الثقات و قال حدثنا عنه الحسن بن سفیان و غيره مات سنہ ثلث و ثلاثین کذا قال و قال مسلمة بن قاسم ثقة و في الزهرة روی عنه البخاری خمسة و مسلم اربعین و نیز ابن حجر عسقلانی در تقریب التهذیب گفته عبید

الله بن عمر بن ميسرة القواريري ابو سعيد البصري نزيل بغداد ثقة ثبت من العاشرة مات سنة خمس و ثلاثين على الاصح و فضائل
ساميه و مناقب عاليه ابو يعلى بر متبعين اهل کمال

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ١٤٩

و ناظرين كتب رجال غير مخفىست كه این بزرگ امام انام و حافظ علام و ثقة جليل و متورع نبيل موصوف بصدق و امان و حلم و
ديانت بوده روزی که این جهان را وداع و بعالی جاودانی رحلت فرموده بازارها بسته و قلوب اهل اسلام یحيی خسته شد حافظ
محمد بن حیان البستی در کتاب الثقات گفته احمد بن علی بن المثنی بن یحیی بن عیسی بن هلال التمیمی ابو یعلی من اهل
الموصل بروی عن محمد بن محمد بن الصباح الدلاني و غسان بن الریبع و یحیی بن معین و اهل العراق من المتقدنین فی الزوایات و
المواظین علی رعاية الدین و اسباب الطاعات مات سنة سبع و ثلاثمائة ادخلناه فی هذه الطبقه لان یینه و بین رسول الله صلی الله علیه
و سلم ثلثه انفس فی اللقاء علی ما اصلناه فی الكتاب علیه

حدّثنا ابو یعلی ثنا عبد الله بن بکار ابو عبد الرحمن ثنا عماد عن الهریاس بن زیاد قال رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم يوم
الاضحی يخطب علی بعیر

و علامه ذهبي در تذكرة الحفاظ گفته ابو یعلی الموصلى الحافظ الثقة محدث الجزيرة احمد بن علی بن المثنی بن یحیی بن عیسی بن
هلال التمیمی صاحب المسند الكبير سمع علی بن الجعد و یحیی بن معین و محمد بن المنھال الضریر و غسان بن الریبع و شیبان بن
فروخ و یحیی الحمانی و امما سواهم و قد خرج لنفسه معجم شیوخه فی ثلاثة اجزاء حدث عنه ابو حاتم بن حبان و ابو علی النیسابوری
و حمزه بن محمد الكتانی و ابو بکر الإسماعیلی و ابو بکر بن المقری و ابو عمرو بن حمدان و نصر بن احمد المزجی و محمد بن
نصر النجاشی و خلق سواهم الى ان قال قال یزید بن محمد الاژدی كان ابو یعلی من اهل الصدق و الامانة و الدین و الحلم غلت
اکثر الاسواق يوم موته و حضر جنازته من الخلق امر عظیم قال ابو عمر الحیری و ذکر ابا یعلی ففضله علی الحسن بن سفیان فقیل له
كيف تفضل له

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ١٥٠

عليه و مسند الحسن اکبر و شیوخه اعلی قال ان ابا یعلی كان یحدث احتسابا و الحسن كان یحدث اكتسابا و ثقه ابن حبان و وصفه
بالاتقان و الدين ثم قال و بينه و بين النبي صلی الله علیه و سلم ثلثة انفس و قال الحاکم كنت ارى ابا علی الحافظ معجا بابی یعلی
و اتقانه و حفظه لحدیثه حتی کان لا یخفی علیه منه الا یسیر قال الحاکم هو ثقة مامون و قال ابو علی الحافظ لو لم یشتغل ابو یعلی
بکتب أبي يوسف على بشر بن الوليد لادرک بالبصرة سليمان بن حرب و ابا الوليد الطیالسی قال السمعانی سمعت اسماعیل بن محمد
بن الفضل الحافظ يقول قرأت المسانید کمسند العدنی و مسند ابن منیع و هي کالانهار و مسند أبي یعلی كالبحر یكون مجتمع الانهار
قلت سمعنا مسند أبي یعلی بفوت نصف جزء بالاجازة العالية و يقع من حدیثه یعلو لابن البخاری و کان مولده فی شوال سنة ٢١٠
عشرة و مائتين و ارتحل و هو ابن خمس عشرة سنة و عمر و تفرد و رحل الناس إلیه و سمعاه ببغداد من احمد بن حاتم الطویل فی
سنة خمس و عشرين و مائتين و مات سنة سبع و ثلاثمائة و نیز ذهبي در عبر فی خبر من غير در وقائع سنة سبع و ثلاثمائة گفته ابو
یعلی الموصلى احمد بن علی بن المثنی بن یحیی التمیمی الحافظ صاحب المسند روی عن علی بن الجعد و غسان بن الریبع و الكبار
و صنف التصانیف و کان ثقة صالحًا متقدنا بحفظ حدیثه توفی و له سبع و تسعمون سنة و صلاح الدين بن ایک صدی در وافی
بالوفیات گفته احمد بن علی بن المثنی بن یحیی بن عیسی بن هلال التمیمی الموصلى الحافظ صاحب المسند سمع جماعة کبارا و له
تصانیف فی الزهد و غيره غلت له الاسواق يوم جنازته و كانت وفاته سنة سبع و ثلاثمائة و کنیته ابو یعلی و عبد الله بن اسعد یافعی
در مرآة الجنان در وقائع سنة سبع و ثلاثمائة گفته و فيها توفی ابو یعلی الموصلى التمیمی الحافظ صاحب المسند و جلال الدين عبد
الرحمن بن الکمال أبي بکر سیوطی

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۵۱

در طبقات الحفاظ مختصر تذكرة الحفاظ ذهبي گفته ابو يعلى الموصلى الحافظ الثقة محدث الجزيرة احمد بن علی المثنى بن يحيى بن عيسى بن هلال التميمي صاحب المسند الكبير سمع ابن معين و منه ابن حيان و ابو على النيسابوري و ابو بكر الإسماعيلي قال السمعانى سمعت اسماعيل بن محمد بن الفضل الحافظ قرأ المسانيد كمسند العدنى و ابن منيع العدنى و هي كالانهار و مسند أبي يعلى كالبحر يكون مجتمع الانهار و قال الحاكم كنت ارى ابا على الحافظ معجبا بابى يعلى و اتقانه و حفظه لحدیثه حتى كان لا يخفى عليه منه الا اليسيير و فضله ابو عمر و الحجرى على الحسن بن سفيان فقال له كيف تفضله و مسند الحسن اكبر و شيوخه اعلى فقال ابو يعلى يحذث اكتسابا و احسن يحذث اكتسابا ولد فى شعبان سنة ۲۱۰ و رحل و له خمس عشرة و عمر و تفرد و رحل الناس إليه مات سنة سبع و ثلاثة و عبد الرؤوف بن تاج العارفين بن على المنادى الشافعى در فيض القدير شرح جامع الصغير گفته ع لابى يعلى فى مسنده الحافظ الثبت محدث الجزيرة احمد بن على المثنى التميمي سمع ابن معين و طبقته و عنه ابن حبان و غيره اهل صدق و امانة و حلم و ثقہ ابن حبان و الحاکم ولد سنة ۲۱۰ عشرة و مات سنة سبع و ثلاثة و قسطلانی در موهب لدینه گفته قالت حلیمة فيما رواه ابن اسحاق و ابن راهویه و ابو يعلى و الطبرانی و البیهقی و ابو نعیم قدّمت مکه فی نسوانه من بنی سعد بن بکر نلتسم الرضعاء فی سنہ شہباء علی اتان لی و معی صبی لنا و شارف لنا و اللہ ما تبض بقطرة و ما تنام لینا ذلک اجمع مع صیئنا ذاک لا یجد فی ثدیی ما یغایب و لا فی شارفنا ما یغایب فقدمنا مکه فو اللہ ما علمنا امرأة الی و قد عرض علیها رسول اللہ صلی اللہ علیه و سلم فتاباه إذ قیل انه یتیم من الاب فو اللہ ما بقی من صواحبی امرأة الی اخذت رضیعا غیری فلما لم اجد غیره قلت لزوجی و اللہ انی لا کره ان ارجع من بین صواحبی لیس معی رضیعا لانطلقن الی ذلک الیتیم فلا خدته فذهبت فاذا به مدرج فی ثوب صوف ایض

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۵۲

من اللبن

و محمد بن عبد الباقی زرقانی مالکی در شرح موهب لدینه بعد قول مصنف و ابو يعلى گفته الحافظ الثبت محدث الجزيرة احمد بن على بن المثنى التميمي الموصلى صاحب المسند الكبير سمع ابن معين و طبقته و عنه ابن حبان و غيره ذو صدق و امانة و حلم و علم و ثقہ ابن حبان و الحاکم ولد فى شوال سنہ عشر و مائین و عمر و تفرد و رحل الناس إلیه و مات سنہ سبع و ثلاثة و ابو مهدی عیسی بن محمد ثعالبی در مقالید الاسانید گفته خلاصة من خبره قال الذہبی هو الامام الحافظ الثقة محدث الجزيرة ابو يعلى احمد بن على بن المثنى بن يحيى بن عیسی بن هلال التميمي الموصلى صاحب المسند الكبير و المعجم سمع علی بن الجعد و يحيى بن معین و شیعیان بن فروخ و اما سواهم حدث عنه ابو حاتم بن حبیان و ابو على النیسابوری و ابو بکر الإسماعيلي و ابن حمدان و ابن المقری و خلق سواهم قال یزید بن محمد الازدی كان ابو يعلى من اهل الصدق و الامانة و الدين و الحلم غلقت اکثر الاسواق يوم موته و حضر جنازته من الخلق امر عظیم وقال ابو عمرو الحیری و ذکر ابا يعلى ففضله على الحسن بن سفیان فقلت له كيف تفضله عليه و مسند الحسن اکبر و شیوخه اعلى قال ان ابا يعلى كان يحذث اكتسابا و الحسن كان يحذث اكتسابا و ثقہ ابن حبان و وصفه بالاتقان و الدين ثم قال و بینه و بین النبی صلی اللہ علیه و سلم ثلاثة انس و قال الحاکم ثقة مامون قال السمعانی سمعت اسماعیل بن الفضل الحافظ يقول قرأ المسانيد مسند العدنى و مسند ابن منیع و هي كالانهار و مسند ابی يعلى كالبحر و كان مولده فى شوال سنہ عشرين و مائین و ارتحل و هو ابن خمسة عشر سنہ و عمر و تفرد و رحل إلیه صاف سنہ سبع و ثلاثة و خود مخاطب در بستان المحدثین بانتحال این عبارت گفته ابو يعلى از محدثان جزیره است نام او احمد بن على بن المثنى بن يحيى بن عیسی بن هلال تمیمی موصیلیست شاگرد علی بن الجد و يحيی بن معین و دیگر محدثین عمدہ است و ابن حبان ابو حاتم و ابو بکر اسماعیلی شاگردان اویند مردم را

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۵۳

در صدق و دیانت و امان و حلم و تقوی و دیگر صفات محموده او اعتقاد عظیم بود روزی که وفات یافت بازارهای موصل بند شدند و مردم گریان و سوزان بر جنازه او جمع آمدند و در تصنیف و ترویج علم نیت صالحه داشت محض جسته لله مشغول تعليم علم حدیث می‌بود و او را ثلثیات نیزست که در میان او و آن سر در سه واسطه می‌باشد چنانچه ابن حبان در ثقایت ذکر کرده و حافظ اسماعیل بن محمد بن الفضل گفته که من مسانید بسیار خوانده‌ام مثل مسنند عدنی و مسنند ابن منیع و غیر ذلك لیکن همه مسانید را مثل انهر یافتم و مسنند أبي یعلی را مثل دریای زخار در سال دو صد و بست متولد شده و پانزده ساله بود که بشوق طلب علم حدیث ارتحال کرد عمر طویل یافت در سنہ سیصد و هفت وفات اوست انتهی و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النباء گفته ابو یعلی احمد بن علی بن المثنی بن یحیی بن عیسی بن هلال التمیمی الموصلی ولادتش در سنہ دو صد و بست شده پانزده ساله بود که بشوق طلب علم حدیث ارتحال کرده عمر طویل یافت شاگرد علی بن الجعد و یحیی بن معین و دیگر محدثین عمدہ است ابن حبان و ابو حاتم و اسماعیلی شاگردان اویند مردم را در صدق و دیانت و امان و حلم و تقوی و دیگر صفات محموده‌اش اعتقاد عظیم بود و در تصنیف و ترویج علم نیت صالحه داشت محض جسته لله مشغول تعليم علم حدیث می‌بود او را ثلثیات نیزست که در میان او و آن حضرت صلی الله علیه وسلم سه واسطه بیش نیست ذکره ابن حبان فی الثقایت وفاتش در سنہ سیصد و هفت بوده روزی که انتقال کرد بازارهای موصل بند شدند و مردم گریان و سوزان بر جنازه او جمع آمدند گریان جگر زمین گشادند و ان کان هنر در آن نهادند انتهی و ابراهیم بن حسن الکورانی الشافعی الصوفی در کتاب الامم لا يقاظ الهمم گفته

مسند الحافظ أبي یعلی احمد بن علی الیمنی الموصلی رحمه الله تعالى سمعت طرقا منه على شیخنا الامام احمد روح الله روحه
بسنده الى الفخر بن البخاری عن أبي روح عبد المعز بن محمد الھروی انا تمیم بن أبي سعید الجرجانی انا ابو سعید

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۵۴

محمد بن عبد الرحمن الکنجرودی انا محمد بن محمد بن حمدان انا ابو یعلی و به قال ابو یعلی ثنا عمرو بن الضحاک بن مخلد ثنا جعفر بن یحیی بن ثوبان ثنا عماره بن ثوبان ان ابا الطفیل اخبر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان بالجعرانة يقسم لحما و انا یومئذ علام احمل غصن ؟؟؟

البعیر قال فاقبلت امرأة بدوية فلما دنت من النبی صلی الله علیه وسلم بسط رداءه فجلست عليه فسألت من هذه قالوا أمه التي ارضعته قال الحافظ زین الدین العراقي هذا حديث حسن هكذا وقع في سمعانا من مسنند أبي یعلی عمرو بن الضحاک بن مخلد عن جعفر بن یحیی بن ثوبان و الظاهر انه سقط من السنده ذكر أبي عاصم و هو الضحاک بن مخلد بين ابنته عمرو و بين جعفر بن یحیی بن ثوبان فقد رواه البخاری في كتاب الادب المفرد و ابو مسلم الكشی في سننه كلامها عن أبي عاصم عن جعفر و المرأة هي حلیمة ذكرها ابن عبد البر في الاستیعاب مسمأه و ابو محمد محمد بن محمد الامیر در رساله اسانید خود گفته مسنند الحافظ أبي یعلی احمد بن على التمیمی الموصلی ارویه بالسنده المتقدم الى الفخر بن البخاری عن أبي روح عبد المعز محمد الھروی الى آخره فالحمد لله الذي یعلو بعونه الحق ولا - یعلی حیث ظهر صحة الحديث الشریف من روایة أبي یعلی فالعجب من المخاطب المتحذلق المنتحل لمقام الفضل الابهی کیف هام في تقليد الکابالی الذي تردى في هؤله التعصب القائد الى الردى فاجترأ على تکذیب هذا الحديث الصحيح سندا و متنا و لم ییال بمخالفه هذا التکذیب للمعیب لمدحه و ثنائه و اطواهه الاسنی على أبي یعلی و مسنده الفاخر الاعلى

۲۵- ابن جریر طبیر

وجه بست و پنجم آنکه محمد بن جریر عالی تبار این حديث شریف را در تهذیب الاثار روایت فرموده و بمیرید تنقید و تحقیق افصاح و تصریح تصحیح آن فرموده نطاق انصاف و احقاق حق و ابطال باطل بر کمر همت چست بسته قلوب منکرین و جاحدين و

متعصبين متصلين متعسفين بابلغ وجوه خسته ملا على متقي در کنتر العمال گفته

عن عمران بن حصين بعث

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۵۵

رسول الله صلی الله عليه و سلم سریه و استعمل عليها علیا فغمموا فصنع على شيئا انکروه و فى لفظ فاخذ على من الغنیمة جاریه فتعاقد اربعه من الجيش إذا قدموا على رسول الله صلی الله عليه و سلم ان يعلمونه و كانوا إذا قدموا من سفر بدءوا برسول الله صلی الله عليه و سلم فسلموا عليه و نظروا إليه ثم ينصرفون الى رحالهم فلما قدمت السیریه سلموا على رسول الله صلی الله عليه و سلم فقام احد الاربعه فقال يا رسول الله الم تران علينا قد اخذ من الغنیمة جاریه فاعرض عنه ثم قام الثانية فقال مثل ذلك فاعرض عنه ثم قام الثالثة فقال مثل ذلك فاعرض عنه ثم قام الرابعة فاقبل إليه رسول الله يعرف الغضب فى وجهه فقال ما تريدون من على على منى وانا من على و على ولی كل مؤمن بعدي ش و ابن جرير و صحّحه

ازین عبارت ظاهرست که ابن جریر طبری روایت حدیث ولایت نموده و تصحیح آن کرده و کفی به ردعالابطال هذا الحديث الشریف و قلعا لاساس توهم المخاطب المنیف و مناقب و فضائل و محاسن و مفاحم و مکارم و ما ثر ابن جریر را اکابر محققین و اعظم منقدین سنیه ذکر کرده‌اند یاقوت حموی در ترجمه طبری تطویل بسیار نموده و قریب یازده ورق طویل در مدح و ثنا و تقریظ و ستایش او و حال او و کتب او نوشته چون نقل تمام آن موجب تطویل بسیارست لهذا اعراض از ذکر آن انساب می‌نماید لیکن بعض عبارت او نوشته می‌شود فی المعجم قال ابو محمد عبد العزیز بن محمد الطبری کان ابو جعفر من الفضل و العلم والذکاء والحفظ على ما لا يجهله احد عرفه لجمعه من علوم الاسلام ما لم نعلمه اجتمع لاحد من هذه الامة ولا ظهر من کتب المصطفین و انتشر من کتب المؤلفین ما انتشر له و كان راجحا في علوم القرآن و القراءات و علم التاريخ من الرسل والخلفاء والملوك و اختلاف الفقهاء مع الرواية لذلك على ما في كتاب البسيط والتهدیب و احكام القراءات من غير تعویل على

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۵۶

المناولات والاجازات دالا على ما قيل في الاقوال بل يذكر ذلك بالاسانید المشهورة وقد بان فضلہ في علم اللغة والنحو على ما ذكره في كتاب التفسیر و كتاب التهذیب مخبرا عن حاله فيه وقد كان له قدم في علم الجدل يدل على ذلك مناقصاته في کتبه على المعارضین لمعانی ما اتی به و كان فيه من الزهد والورع والخشوع والامانة وتصفیة الاعمال وصدق النیة وحقائق الافعال ما دل عليه کتابه في آداب النّفوس و ازین عبارت ورای کمال فضل و جلالت و ورع و تقدس و امانة و دیانت طبری و افضلیت او از جميع علمای امت اینهم ظاهرست که آنچه او در مصنفات خود در تاريخ و غير آن آورده آن را باسانید مشهوره نقل کرده و بر مناولات و اجازات اعتماد ننموده و نیز یاقوت حموی در معجم در ذکر تاريخ طبری بعد بیان حال آن گفته و هذا الكتاب من الافراد فی الدنيا فضلا و متنانه و هو يجمع کثیرا من علوم الدين و الدنيا و هو في نحو خمسة الف ورقة و نیز یاقوت حموی در معجم گفته قال عبد العزیز بن محمد الطبری کان ابو جعفر یذهب في جل مذاهیه الى ما عليه الجماعة من السیلف و طریق اهل العلم المتمسکین بالسین شدیدا عليه مخالفتهم ماضیا على منهاجهم لا۔ یا خذه في ذلك و لا في شيء لومة لائم و نیز یاقوت حموی از عبد العزیز مذکور آورده که او گفته کان ابو جعفر یذهب في الامامة الى امامۃ أبی بکر و عمرو عثمان و على و ما عليه اصحاب الحديث في التفضیل و کان یکفر من خالقه في كل مذهب إذا كانت ادلة العقول تدفع كالقول في القدر و قول من کفر اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم من الروافض والخوارج ولا یقبل اخبارهم ولا شهاداتهم و ذکر ذلك في کتابه في الشهادات و في الرسالة و في اول ذیل المذیل و نیز یاقوت حموی در معجم گفته و قد کان رجع أی الطبری الى طبرستان فوجد الرفض قد ظهر و سبب اصحاب رسول الله صلی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۵۷

الله عليه و سلم بين اهلها قد انتشر فاملي فضائل أبي بكر و عمر حتى خاف ان يجرى عليه ما يكرهه فخرج منها لاجل ذلك و يحيى بن عيسى بن جزله بغدادي در مختار مختصر تاريخ بغداد گفته محمد بن جرير ابو جعفر الطبرى استوطن بغداد و اقام بها الى ان توفى و له كتب التاريخ و كتاب التفسير و تهذيب الاثار مولده سنة خمس و عشرين و مائتين و توفي فى سنة عشر و ثلاثمائة و لم يؤذن به احد لاجل الحنابلة و اجتمع من غير اذن من لا يخصى عدده الا الله تعالى ثم صلى على قبره عدة شهر ليلا و نهارا و عبد الكريم بن محمد سمعانى در انساب در نسبت طبرى گفته ابو جعفر محمد بن جرير بن يزيد بن كثیر بن غالب الطبرى من ساكنى بغداد استوطنه الى حين وفاته و كان احد ائمه العلماء يحكم بقوله و يرجع الى رايه لمعرفته و فضله و كان قد جمع من العلوم ما لم يشاركه فيه احد من اهل عصره و كان حافظا لكتاب الله عارفا بالقراءات بصيرا بالمعانى فقيها فى احكام القرآن عالما بالسین و طرقها و صحيحها و سقيمها و ناسخها و منسوخها عارفا باقوال الصحابة و التابعين و من بعدهم من المخالفين فى الاحكام و مسائل الحلال و الحرام عارفا بایام الناس و اخبارهم و له الكتاب المشهور فى تاريخ الامم و الملوك و كتاب فى التفسير لم يصنف احد مثله و كتاب سماه تهذيب الاثار لم نر سواه فى معناه الا انه لم يتممه و له فى اصول الفقه و فروعه كتب كثيرة و اختيار من اقاويل الفقهاء و تفرد بمسائل حفظت عنه و له رحلة الى الحجاز و الشام و مصر سمع محمد بن عبد الملك بن أبي الشوارب و اسحاق بن اسرائيل و احمد بن منيع البغوى و محمد بن حميد الرازى و ابا همام الوليد بن شجاع و ابا كريب محمد بن العلاء و يعقوب بن ابراهيم الدورقى و ابا سعيد الاشجع و عمر بن على و محمد بن بشار و محمد بن المثنى البصريين و خلقا كثيرا نحوهم روى عنه القاضى ابو بكر احمد بن كامل الشجري

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ١٥٨

و ابو بكر محمد بن عبد الله الشافعى و مخلد بن جعفر و ابو عمر و محمد بن احمد بن حمدان الحيرى و غيرهم و حكى ان محمد بن جرير مكت اربعين سنة يكتب فى يوم منها اربعين ورقة وقال ابو حامد الاسفراينى لو سافر رجل الى الصين حتى يحصل له كتاب تفسير محمد بن جرير لم يكن ذلك كثيرا و قال يوما ابو جعفر الطبرى لاصحابه أتنشطون لتفسير القرآن قالوا كم يكون قدره فقال ثلاثون الف ورقة فقالوا هذا مما يفني الاعمار قبل تمامه فاختصره فى نحو ثلاثة آلاف ورقة ثم قال هل تنشطون لتاريخ العالم من آدم الى وقتنا هذا قالوا كم قدره فذكر نحو ما ذكره فى التفسير فاجابوه بمثل ذلك فقال انا لله ماتت الهمم فاختصره فى نحو ما اختصر من التفسير قال ابو بكر محمد بن اسحاق بن خزيمه ما اعلم على اديم الارض اعلم من محمد بن جرير و لقد ظلمته الحنابلة و كانت ولادته فى آخر سنة اربع او اول سنة خمس و عشرين و مائتين و كان اسمه الى الادمه اعين نحيف الجسم مدید القامة فصيح اللسان و توفي عشيء يوم السبت و دفن يوم الاحد بالعداء فى داره لاربع بقين من شوال سنة عشر و ثلث مائة و محيي الدين يحيى بن شرف نووى در تهذيب الاسماء و اللغات گفته محمد بن جرير تكرر ذكره فى الروضة هو الامام البارع فى انواع العلوم و هو ابو جعفر محمد بن جرير بن يزيد بن كثیر بن غالب الطبرى و هو فى طبقة الترمذى و النسائي سمع عبد الملك بن أبي الشوارب و احمد بن منيع البغوى و محمد بن حميد الرازى و الوليد بن شجاع و ابا كريب محمد بن العلاء و يعقوب بن ابراهيم الدورقى و ابا سعيد الاشجع و عمرو بن على و محمد بن مثنى و محمد بن يسار و غيرهم من شيوخ البخارى و مسلم حدث عنه احمد بن كامل و محمد بن عبد الله الشافعى و مخلد بن جعفر و خلائقه قال الحافظ ابو بكر الخطيب البغدادى فى تاريخ بغداد استوطن الطبرى بغداد فاقام بها

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ١٥٩

حتى توفي و كان احد ائمه و العلماء يحكم بقوله و يرجع الى رايه لمعرفته و فضله و كان قد جمع من العلوم ما لم يشاركه فيه احد من اهل عصره و كان حافظا لكتاب الله تعالى عارفا بالقراءات بصيرا بالمعانى فقيها فى احكام القرآن عالما بالسین و طرقها صحيحها و سقيمها و ناسخها و منسوخها عارفا باقوال الصحابة و التابعين فمن بعدهم فى الاحكام عارفا بایام الناس و اخبارهم و له كتاب تاريخ المشهور و كتاب فى التفسير لم يصنف احد مثله و كتاب تهذيب الاثار و لم ار سواه فى معناه لكنه لم يتمه و له فى اصول

الفقه و فروعه كتب كثير و تفرد بمسائل حفظت عنه قال الخطيب و سمعت على بن عبيد الله السمسار يحكى ان محمد بن جرير مكث اربعين سنة يكتب فى كل يوم اربعين ورقه و عن الشيخ أبي حامد الاسفرايني قال لو سافر رجل الى الصين ليحصل تفسير ابن جرير لم يكن هذا كثيرا او كلاما هذا معناه و روينا عنه انه قال لاصحابه هل تنشطون لتفسير القرآن قالوا كم يكون ورقه قال ثلاثة وثلاثون الف ورقه فقالوا هذا مما يفني الاعمار قبل تمامه فاختصره فى نحو ثلاثة آلاف ورقه و كذلك قال لهم فى التاريخ فاجابوا بمثل جواب التفسير فقال انا لله ماتت الهمم فاختصره نحو ما اختصر التفسير وقال محمد بن اسحاق بن خزيمة ما اعلم تحت اديم السماء اعلم من محمد بن جرير و روينا ان ابا بكر بن مجاهد امام الناس فى القراءات استمع ليلة القراءة محمد بن جرير فقال ما ظنت ان الله تعالى خلق بشرا يحسن بقراءة هذا الخطيب و روى الخطيب عن القاضى أبي احمد بن كامل قال توفى ابو جعفر محمد بن جرير وقت المغرب ليلة الاثنين ليومين بقيا من شوال سنة عشر وثلاثمائة و دفن ضحوه يوم الاثنين فى داره ولم يغير شيه و كان السواد فى شعر رأسه و لحيته كثيرا و كان مولده فى آخر سنة اربع او اول سنة خمس وعشرين و مائتين و كان

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۶۰

اسمر الى الادمه اعين نحيف الجسم مدید القامة فصيح اللسان و لم يؤذن به احد و اجتمع عليه من لا يحصيهم عدد الا الله و صلى على قبره عدة شهور ليلا ونهارا و زاره خلق كثير من اهل الدين و الادب و رثاه ابن الاعربى و ابن دريد وغيرهما و لقد اجاد ابن دريد و ابلغ فى مرثيته و ابو العباس احمد بن عبد الحليم المعروف بابن تيمية كه امام اعظم وشيخ الاسلام سنيانست و مناقب و مدائخ او كه علمای قوم در زبان می آرنند هوش از سر می ریاید كما لا يخفى على ناظر فوات الوفيات والدرر الكامنة وغيرهما در منهاج السنة النبوية گفه واما قوله ولم يلتفتوا الى القول بالرأى والاجتهد وحرموا الاخذ بالقياس والاستحسان فالكلام على هذا من وجوه احدها ان الشيعة فى هذا مثل غيرهم ففى اهل السنة التزاع فى الرأى والاجتهد والقياس والاستحسان كما فى الشيعة التزاع فى ذلك فالزريدية تقول بذلك و نرى فيه الروايات عن الائمة الثاني ان كثيرا من اهل السنة العامة و الخاصة لا تقول بالقياس فليس كل من قال بامامة الخلفاء الثالثة قال بالقياس الى المعتلة البغداديون لا يقولون بالقياس و حينئذ فان كان القياس باطلأ امكن الدخول فى اهل السنة و ترك القياس وان كان حقا امكن الدخول فى اهل السنة و الاخذ بالقياس الثالث ان يقال القول بالرأى والاجتهد و القياس خير من الاخذ بما ينقله من يعرف بكثرة الكذب عمن يصيب و يخطى نقل غير مصدق ومن قائل غير معصوم ولا يشك ان رجوع مثل مالك وابن أبي ذئب وابن الماجشون واللبث بن سعد والاوzaعى والثورى وابن أبي ليلى وشريك وابى حنيفة وابى يوسف و محمد بن الحسن و زفر و الحسن بن زياد و اللؤلؤى الشافعى والبويطي والمزنى واحمد بن حنبل وابى داود السجستانى وابراهيم الحربي و البخارى و عثمان بن سعيد الدارمى وابى بكر بن خزيمة و محمد بن جرير الطبرى و محمد

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۶۱

بن نصر المروزى و غير هؤلاء الى اجتهادهم و اعتبارهم مثل ان يعلموا سنة النبي صلى الله عليه وسلم الثابتة عنه و يجهدوا فى تحقيق مناط الاحكام و تبيينها و تخریجها خير لهم من ان يتمسكوا بنقل الرواوض عن العسكريين و امثالهما فان الواحد من هؤلاء اعلم بدين الله و رسوله من العسكريين انفسهما فلو افتاه احدهما بفتيا كان رجوعه الى اجتهاده اولى من رجوعه الى فتيا احدهما بل هو الواجب عليه فكيف إذا كان نقلـا عنهما من مثل الرافضة والواجب على مثل العسكريين و امثالهما ان يتلعلوا من الواحد من هؤلاء ازین عبارت ظاهرست که ابن تيمیه جزاه الله بصنیعه بسبب غایت جسارت و خسارت و اشتعال نار نصب و عناد بکانون سنیه پر ضغینه اش محمد بن جریر طبری و دیگر اسلاف نالنصاف خود را عیاذا بالله عالمتر بدین خدا و رسول او از حضرت عسکرین یعنی امام على نقی و امام حسن عسکری علیهمما و علی آبائهمما آلاف التحیة و السلام می داند و تصريح صريح که بهیچ وجهی از وجوه تاویل و توجیه و تسویل و تحریف حضرات را در ان مساغی نیست بر این کفر صراح و ضلال بواح می نماید و بمزيد تاکید و تشیید این ضلال بعيد تفریع شنیع بر آن مرتب ساخته یعنی گفته آنچه حاصلش این ست که اگر فتوی دهد یکی ازین مذکورین را یکی از

عسكريين عليهما السلام بکدامى فتوی رجوع يکی ازین مذکورين باجهاد خود اولی خواهد بود از رجوع او بسوی فتوی يکی از عسكريين عليهما السلام بلکه رجوع باجهاد خود واجب خواهد بود يعني اصحا و اعتنا بافتاء عسكريين عليهما السلام معاذ الله ناجائز و حرام خواهد بود و برین مقدار هم صبر و قرارش دست نداده در آخر عبارت سراسر خسارت ييانگ بی هنگام سرايده که العياذ بالله واجب بر مثل عسكريين عليهما السلام و امثال ايشان يعني ديگر ائمه اهل بيت عليهم السلام آنسست که تعليم کتند از يکی ازین مذکورين فالعجب کل العجب که پناه بخدا پایه فضل و علم و کمال ابن جریر ارجح و اعلى

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۶۲

از حضرات عسكريين و ديگر اهليت عصمت و طهارت که حسب تصريحات قوم سفن نجات اند و تمسک بذیول اين حضرات واجب و تخلف از ايشان مورث بوار و هلاک و ضلال و نکال و باز متعصبين سنیه اعتنا بتصحیح و اثبات چنین امام جلیل الشأن خود حدیث ولایت را نکنند و پی سپر وادی پر خار قدح و جرح شوند ف إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِحُونَ

و ازین هم عجیب تر آنکه ابن روزبهان بمزيد عجز و حیرت طبری را با این جلالت شان بدتر از یهود و نصاری حسب مزعوم اسلاف خود گرداند يعني او را بروافض ارزانی فرماید و بر احتجاج و استدلال بروایتش از جارود کما لا- يخفی على من راجع الى كتابه الباطل و ذهبي در تذكرة الحفاظ گفته محمد بن جریر بن یزید بن کثیر الامام العلم الفرد الحافظ ابو جعفر الطبری احد الاعلام و صاحب التصانیف من اهل طبرستان اکثر التطواف و سمع محمد بن عبد الملك بن أبي الشوارب و ابا همام السکونی و اسحاق بن أبي اسرائیل و اسماعیل بن موسی السیدی و محمد بن حمید الرازی و احمد بن منیع و ابا کریب و هناد بن السوی و صدائق و اخذ القراءة عن جماعة حدث عنه مخلد الباقرجی و احمد بن کامل و ابو القسم الطبرانی و عبد الغفار الحضینی و ابو عمرو بن حمدان و خلق سواهم قال ابو بکر الخطیب کان ابن جریر احد الائمه یحکم بقوله و یرجع الى رایه لمعرفته و فضله جمع من العلوم ما لم یشارک فيه احد من اهل عصره فكان حافظا لكتاب الله عارفا باحوال الصحابة و التابعين بصیرا بایام الناس و اخبارهم له الكتاب الكبير المشهور في تاريخ الامم و له کتاب التفسیر الذي لم یصنف مثله و کتاب تهذیب الاثار لم ار مثله في معناه لكن لم یتمه و له في الاصول و الفروع کتب كثیره و له اختيار من اقوایل الفقهاء و قد تفرد بمسائل حفظت عنه مولد محمد في سنة اربع و عشرين و مائتين قيل ان المکتفی أراد ان نقف وقفا یجتمع عليه اقاویل العلماء قال فاحضر له ابن جریر فاملى عليهم كتابا

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۶۳

کذلک فاخراجت له جائزة فلم یقبلها فقيل له فلا بد من قضاء حاجة قال اسال امير المؤمنین ان یامر بمنع السؤال يوم الجمعة ففعل ذلك و کذا التمس منه الوزیر ان یعمل له کتابا فی الفقه فعمل له کتاب الخفیف فوجه إلیه بالف دینار فردها و قيل مکث اربعین سنة یكتب کل يوم اربعین ورقه و قال تلمیذه ابو محمد الفرغانی حسبت تلامذة أبي جعفر منذ احتلم الى ان مات فقسموا على المدة مصنفاته فصار لكل يوم عشر ورقه و قال ابو حامد الاسفارانی لو سافر رجل الى الصين في تحصیل تفسیر ابن جریر لم يكن کثیرا قال حسنک الحافظ سالی این خزیمه أکتبت عن ابن جریر قلت لا انه لا یظهر و كانت الحنابلة تمنع من الدخول عليه قال بشما صنعت و قال ابو بکر بن بالویه سمعت امام الائمه این خزیمه یقول ما اعلم على اديم الارض من محمد بن جریر و لقد ظلمته الحنابلة قال ابو محمد الفرغانی كان محمد لا ياخذه في الله لومة لائم مع عظم ما يؤذی فاما اهل الدين و العلم فغير منكري علمه و زهده و رفضه الدنيا و قناعته بما یجيئه من حصہ خلفها له ابوه بطبرستان ذکر عبد الله بن احمد السمساران ابن جریر قال لاصحابه هل تسطون لتاريخ العالم قالوا کم یجيء ذکر نحوها من ثلاثین الف ورقه فقالوا هذا مما یغنى الاعمار قبل تمامه قال انا لله ماتت الهمم فاما له فى نحو ثلاثة آلاف ورقه و لما أراد أن یملی التفسیر قال لهم ذلك ثم املأه على نحو من التاريخ قال الفرغانی بـ مذهب الشافعی ببغداد سنتين و اقتدى به ثم اتسع علمه و اداه اجتهاده الى ما اختاره في کتبه وقد عرض عليه القضاe فابی قال محمد بن على بن سهل الامام سمعت ابن جریر قال من قال ابا بکر و عمر ليسا بامامی هدی یقتل قال الفرغانی تم له التفسیر و التاريخ و کتاب القراءات و

كتاب العدد و التنزيل و كتاب اختلاف العلماء و كتاب تاريخ الرجال و كتاب لطيف القول في

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ١٦٤

الفقه و هو ما اختاره و جرّده و كتاب الخفيف و كتاب النصير في الاصول و ابتدأ بتصنيف كتاب تهذيب الاثار و هو من عجائب كتبه ابتدأ بما رواه ابو بكر الصديق فما صحّ و تكلّم على كل حديث و علله و طرقه و ما فيه من الفقه و اختلاف العلماء و حججه و اللغة فتم مسند العشرة و اهل البيت و الموالى و من مسند ابن عباس قطعة و مات قال و ابتدأ بكتاب البسيط فعمل منه كتاب الطهارة في نحو الف و خمسمائة و رقة و خرج منه اكثر الصلة و خرج منه كتاب الحكماء و المحاضر و السجلات و لما بلغه ان ابن أبي داود تكلم في حديث غدير خم عمل كتاب الفضائل و تكلم على تصحيح الحديث قلت رأيت مجلدا من طرق الحديث لابن جرير فاندهشت له و لكثرة تلك الطرق الى ان قال ابن كامل توفي ابن جرير غشية الاحد ليومين بقيا من شوال سنة عشر و ثلاثة و دفن في داره بربجة يعقوب و لم يغير شيته و كان السواد فيه كثيرا و كان اسمرا الى الادمة اعين نحيف الجسم فصيحا طويلا و شيعه من لا يحصيهم الا الله و صلى على قبره عدّة شهور ليلا و نهارا و رثاه خلق من اهل الادب و الدين و من ذلك قول أبي سعيد الاعرابي

حدث مفطع و خطب جليل دق عن مثله اصطبار الصبور

قام ناعي العلوم اجمع لما قام ناعي محمد بن جرير

و عمل ابن دريد قصيدة طويلة يقول فيها

ان الميتة لم تتلف به رجال بل اتلفت علماء للدين منصوبا

كان الزمان به تصفو مشاربه و الان اصبح بالتكثير مقطوبيا

كلا و ايامه الغر التي جعلت للعلم نورا و بالتقوى محاربيا

اودى ابو جعفر و العلم فاصطحبنا اعظم بنا صاحبا و ذاك مصحوبا عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ١٦٥

و دت بقاع بلاد الله لو جعلت قبرا له فجهاها جسمه طيبة

ونيز ذهبي در عبر در سنه عشر و ثلاثة و كفته و فيها البحر الامام ابو جعفر محمد بن جرير الطبرى صاحب التفسير و التاریخ و المصنفات الكبيرة سمع اسحاق و ابن أبي اسرائيل و محمد بن حميد الرازى و طبقتهما و كان مجتهدا لا يقلد احدا قال امام الائمه ابن خزيمه ما اعلم على الارض اعلم من محمد بن جرير و لقد ظلمته الحنابلة قال ابو حامد الاسفارى لى لو سافر رجل الى الصين حتى يحصل تفسير محمد بن جرير لم يكن كثيرا قلت مولده بامل بطرستان سنه اربع عشرة و مائتين و توفي ليومين بقيا من شوال و كان ذا زهد و قناعة و توفي ببغداد و يافعى در مرآة الجنان در سنه مذكوره كفته فيها ببغداد توفي البحر الامام احد العلماء الاعلام صاحب التفسير الكبير و التاريخ الشهير و المصنفات العديدة و الاوصاف الحميده ابو جعفر محمد بن جرير الطبرى كان مجتهدا لا يقلد احدا قال امام الائمه المعروف بابن خزيمه ما اعلم على الارض اعلم من محمد بن جرير و لقد ظلمته الحنابلة و قال الفقيه الامام مفتى الانام ابو حامد الاسفارى لى سافر رجل الى الصين حتى يحصل تفسير محمد بن جرير لم يكن كثيرا قلت و ناهيك بهذا الشاء العظيم و المدح الكريم من هذين الامامين الجليلين البارعين النبيلين و مولده بطرستان سنه اربع و عشرين و مائتين و كان ذا زهد و قناعة توفى في آخر شوال من السنة المذكورة و كان اماما في فنون كثيرة منها التفسير و الحديث و الفقه و التاريخ و غير ذلك و له مصنفات مليحة في فنون عديدة تدل على سعة علمه و غزاره فضلها و كان ثقة في نقله و تاريخه قيل تاريخه اصح التواريخ و اثبتتها و ذكره الشيخ ابو اسحاق في طبقات الفقهاء في جملة المجتهدين و تاج الدين عبد الوهاب بن علي سبكي در طبقات شافعيه كبرى

كفته محمد بن جرير

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ١٦٦

بن يزيد بن كثير بن غالب الامام الجليل المجتهد المطلق ابو جعفر الطبرى من اهل طبرستان احد ائمه الدنيا علماء ديننا مولده سنه اربع

او خمس و عشرين و مائتين طوّف الاقاليم في طلب العلم و سمع من محمد بن عبد الملك بن أبي الشوارب و اسحاق بن أبي اسرائيل و اسماعيل بن موسى القراري و ابن كريج و هناد بن السرى و الوليد بن شجاع و احمد بن منيع و محمد بن حميد الرازى و يونس بن عبد الاعلى و خلق سواهم روى عنه ابو شعيب الحرنى و هو اكبر منه سنا و سندا و مخلد الباقرجى و الطبرانى و عبد الغفار الحسينى و ابو عمرو بن حمدان و احمد بن كامل و طائفه سواهم و قرأ القرآن على سليمان بن عبد الرحمن الطلحى صاحب خlad و من تصانيفه كتاب التفسير و كتاب التاريخ و كتاب القراءات و العدد و التنزيل و كتاب اختلاف العلماء و تاريخ الرجال من الصحابة و التابعين و كتاب احكام شرائع الاسلام على ما ادى إليه اجهاده و كتاب الخفيف و هو مختصر في الفقه و كتاب البصیر في اصول الدين و ابتدأ بتصنيف كتاب تهذيب الاثار و هو من عجائب كتبه ابتدأ بما رواه ابو بكر الصديق رضى الله عنه مما صح عنه سنه و تكلم على كل حديث منه بعلمه و طرقه و ما فيه من الفقه و السنن و اختلاف العلماء و حجتهم و ما فيه من المعانى و الغريب فتم منه مسند العشرة و اهل البيت و الموالى و من مسند ابن عباس قطعة كبيرة و مات قبل تمامه و ابتدأ بكتاب الوسيط فخرج منه كتاب الطهارة في نحو الف و خمسمائه و رقة و خرج منه اكثر كتاب الصلة و خرج منه آداب الحكماء و كتاب المحاضر و السجلات و غير ذلك قال الخطيب كان ابن جرير احد الائمه يحكم بقوله و يرجع الى رايته لمعرفته و فضلها جمع من العلوم ما لم يشاركه فيه احد من اهل عصره فكان حافظا لكتاب الله بصيرا بالمعانى فقيها في احكام القرآن عالما بالسنن و طرقها

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ١٦٧

صححها و سقيمها ناسخها و منسوخها عارفا باقوال الصحابة و التابعين و من بعدهم من المخالفين في الاحكام و مسائل الحلال و الحرام عارفا ب أيام الناس و اخبارهم و له الكتاب المشهور في تاريخ الامم و الملوك و كتاب في التفسير و لم يصنف احد مثله سماه تهذيب الاثار لم ار مثله في معناه الا انه لم يتمه و له في اصول الفقه و فروعه كتب كثيرة قال سمعت على بن عبد الله بن عبد الغفار اللغوي المعروف بالسماني يحكى ان محمد بن جرير مكب اربعين سنة يكتب في كل يوم منها سبعين و رقة قال و بلغنى عن الشيخ أبي حامد الاسفرايني انه قال لو سافر رجل إلى الصين حتى يحصل له كتاب تفسير محمد بن جرير لم يكن ذلك كثيرا او كلاما هذا معناه انتهى و ذكر ابو محمد الفرغانى في صلة التاريخ ان يوما (الايات) من تلامذة محمد بن جرير حسبوا لابي جعفر منذ بلغ الحلم الى ان مات ثم قسموا على تلك المدة اوراق مصنفاته فصار لكل يوم اربع عشرة و رقة قلت و هذا لا ينافي كلام السماسنى لانه منذ بلغ لا بد ان يكون مضت له سنتين في الطلب لا يصنف فيها و ذكر ان ابا العباس ابن شريح كان يقول محمد بن جرير الطبرى فيه العالم و ذكر ان محمد بن جرير قال اظهرت فقه الشافعى و افتىت ببغداد عشر سنين و تلقته منى ابن بشار الاحول استاذ أبي العباس بن شريح و روى ان ابا جعفر قال لاصحابه أتشطون لتفسير القرآن قالوا كم يكون قدره فقال ثلثون ألف و رقة فقالوا هذا مما يفني الاعمار قبل تمامه فاختصره في نحو ثلاثة آلاف و رقة ثم قال هل تنشطون لتاريخ العالم من آدم الى وقتنا هذا قالوا كم قدره فذكر نحو مائة ذكره في التفسير فاجابوه بمثل ذلك فقال انا لله ماتت الهمم فاختصره في نحو ما اختصر التفسير قال الحاكم سمعت ابا بكر بن بالويه يقول قال لي ابن خزيمة بلغنى انك كتبت التفسير عن ابن جرير فقلت نعم املأه قال كله قلت نعم قال في كم سنة قلت من سنة ثلاثة و ثمانين

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ١٦٨

الى سنة تسعين قال فاستعاره منى ابن خزيمة و رده بعد سنتين ثم قال نظرت فيه من اوله الى آخره و ما اعلم على اديم الارض اعلم من محمد بن جرير و لقد ظلمته الحنابلة و قال ابو علي الطوماري كنت احمل القنديل في شهر رمضان بين يدي أبي بكر بن مجاهد لصلة التراویح فخرج ليلة من ليالي العشر الاواخر من داره و اجتاز على مسجده فلم يدخله و انا معه و سار حتى انتهى فوقف على باب مسجد ابن جرير و ابن جرير يقرأ سورة الرحمن فاستمع قراءته طويلا- ثم انصرف فقلت له يا استاذ تركت الناس يتظرونك و جئت تسمع قراءة هذا فقال يا ابا على دع عنك ما ظنت ان الله خلق بشرًا يحسن ان يقرأ هذه القراءة و ذكر ان المكتفى الخليفة قال للحسن

بن العباس اريد ان نقف وقفًا تجتمع اقاويل العلماء على صحته و يسلم من الخلاف قال فاحضر ابن جرير فاملى عليهم كتاباً لذلك فاخترت له جائزة ستيه فابى ان يقبلها فقيل له لا بدّ من جائزة او قضاء حاجة فقال نعم الحاجة اسال امير المؤمنين ان يتقدم الى الشرط ان يمنعوا السؤال من دخول القصر في يوم الجمعة فتقدم بذلك و عظم في نفوسهم قال ابو محمد الفرغانى صاحب ابن جرير ارسل العباس بن الحسن الوزير الى ابن جرير قد احببت ان انظر في الفقه و ساله ان يعمل له مختصراً فعمل له كتاب الخفيف و انفذه فوجه إليه الف دينار فلم يقبلها فقيل له نصدق بها فلم يفعل وقال حسنک ابن على النيسابوری اول ما سالنى ابن خزيمه قال كتبت عن محمد بن جرير قلت لا قال و لم قلت لانه كان لا يظهر و كانت المحابلة تمنع من الدخول عليه فقال بئسما فعلت ليتك لم تكتب عن كل من كتبت عنهم و سمعت منه قلت لم يكن عدم ظهوره ناشئاً عن انه منع و لا كانت للحنابلة شوكة تقتضى ذلك و كان مقدار ابن جرير ارفع من ان يقدروا على منعه و انما ابن جرير كان قد جمع نفسه عن مثل الارذال المتعرضين الى عرضه فلم يكن ياذن

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ١٦٩

في الاجتماع به الا ان يختاره و يعرف انه على السنة و كان الوارد من البلاد مثل حسنک و غيره لا يدرى حقيقة حاله فربما اصغى الى كلام من يتكلم فيه لجهل بامره فامتنع عن الاجتماع به و مما يدل على انه لم يمنع قول ابن خزيمه لحسنک ليتك سمعت منه فان فيه دلالة على ان سمعاه منه كان ممكناً و لو كان ممنوعاً لم يقل له ذلك و هذا اوضح من ان ينبه عليه و امر المحابلة في ذلك العصر كان اقل من ذلك قال الفرغانى كان محمد بن جرير من لا ياخذه في الله لومة لائم مع عظيم ما يلحقه من الازى والشناعات من جاهل و حاسد و ملحد فاما اهل العلم و الدين فغير منكري علمه و زهده في الدنيا و رفضه له و قناعته بما كان يرد عليه من حسيمة خلفها له ابوه بطرستان يسيرة و لما تقلد الخاقاني الوزارة و جه إليه بمال كثير فابى ان يقبله فعرض عليه القضاة فامتنع فعاتبه اصحابه و قالوا له لك في هذا ثواب و تحبي سنة قد درست و طمعوا ان يقبل ولاية المظالم فانتهراً و قال قد كنت اظن انني لو رغبت في ذلك لنهيتوه عنه و قال الفرغانى رحل ابن جرير من مدينة امل لما ترعرع و سمح له ابوه بالسفر و كان طول حياته ينفذ إلى بالشيء بعد الشيء إلى البلدان فسمعته يقول ابطأ عنى قفقفة والدى و اضطررت إلى ان فتقت كمي القميص بفتحهما و قال ابن كامل توفي عشية الاحد ليومين بقيا من شوال سنة عشر و ثلاثة و دفن في داره برحمة يعقوب و لم يغير شيء و كان السواد في رأسه و لحيته كثيراً و كان اسمر إلى الادمة عين نحيف الجسم مدید القامة فصيحاً و اجتمع عليه من لا يحصيه إلا الله و صلى على قبره عدة شهور ليلاً و نهاراً و رثاه حلق كثير من اهل الدين و الادب من ذلك قول أبي سعيد بن الاعرابي

حدث مفطع و خطب جليل دقّ عن مثله اصطبار الصبور عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ١٧٠

قام ناعي العلوم اجمع لما قام ناعي محمد بن جرير

وقول ابن دريد

ان الميتة لم تتلف به رجلاً بل اتلفت علماء للدين منصوباً
كان الزمان به تصفو مشاربه و الان أصبح بالتكلذير مقطوباً
كلا و ايامه الغر التي جعلت للعلم نوراً و للتقوى محاربها

وزين الدين ابو الويلد محمد بن محمد بن شحنة در روض المناظر في علم الاولى والاخرين گفته سنة عشر و ثلاثة توفى ابو جعفر محمد بن جرير الطبرى ببغداد و مولده سنة اربعه و عشرين و مائتين و كان من المجتهدين و له مصنفات منها التاريخ المشهور من اول الزمان الى آخر سنة اثنين و ثلاثة و له التفسير المعروف و رممه بعد موته بالرّفض لكونه صنف كتاباً فيه اختلاف العلماء لم يذكر فيه مذهب احمد بن حنبل و قال لم يكن احمد فقيها ابداً كان محدثاً قال امام الائمة ابن خزيمه ما اعلم احداً على وجه الارض اعلم من محمد بن جرير و لقد ظلمته الحنابلة ذكر ذلك الذهبي في العبر و تقى الدين ابو بكر بن احمد المعروف بابن قاضى شهبة الاسدى در طبقات شافعية گفته محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب ابو جعفر الطبرى الاملى البغدادى الامام العلم صاحب

التصانيف العظيمة و التفسير المشهور مولده سنة اربع و عشرين و مائتين قال الخطيب سمعت على بن عبد الله البغوي يقول مكث ابن جرير اربعين سنة يكتب كل يوم اربعين ورقه قال ابو محمد الفرغانى حدثى هارون بن عبد العزيز قال قال لى ابو جعفر الطبرى اظهرت مذهب الشافعى و اقتديت به ببغداد عشر سنين و تلقاه منى ابن بشا الاحوال شيخ ابن شريح قال الفرغانى فلما اتسع علمه اداه بحثه و اجتهاده الى ما اختاره فى كتبه الخ و عمر بن المظفر المعروف بابن الوردى در تتمة المختصر گفته فيها توفى ابو جعفر محمد عبقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۷۱

محمد بن جرير الطبرى ببغداد و مولده سنة اربع و عشرين و مائتين بامل طبرستان حافظ كتاب العزيز و القراءات مجتهد لم يقلد احدا فقيه عارف باقاويل الصيحة و التابعين و له التاريخ المشهور ابتدأ فيه من اوّل الزمان الى آخر سنة اثنين و ثلاثمائة و كتاب فريد فى التفسير و كتب اصول و فروع و صنف كتابا فيه اختلاف الفقهاء و لم يذكر فيه احمد بن حنبل فقيل له فى ذلك فقال انما كان احمد بن حنبل محدثا فاشتد ذلك على الحنابلة و كانوا لا يحصون كثرة ببغداد و رموه بالرفض تعصي با و تشنيعا عليه و جلال الدين عبد الرحمن بن كمال الدين سيوطى در طبقات الحفاظ گفته محمد بن جرير بن يزيد بن كثیر الامام العالم الحافظ الفرد ابو جعفر الطبرى احد الاعلام و صاحب التصانيف الطواف قال الخطيب كان احد الائمه يحكم بقوله و يرجع الى راييه لمعرفته و فضله جمع من العلوم ما لم يشاركه فيه احد من اهل عصره حافظا لكتاب الله بصيرا بالمعانى فقيها في احكام القرآن عالما بالسین و طرقها و صححها و سقيمها ناسخها و منسوخها عارفا باقوال الصيحة و التابعين بصيرا بایام الناس و اخبارهم له تاريخ الاسلام و التفسير الذى لم يصنف مثله قال ابو حامد الاسفارى لو رحل رجل الى الصين فى تحصيله لم يكن كثيرا و تهذيب الاثار لم ار فى معناه مثله و له فى الاصول و الفروع كتب كثيرة كان مولده سنة ۲۲۳ وقال ابن خزيمة ما اعلم على اديم الارض اعلم منه و قال الفرغانى بـ مذهب الشافعى ببغداد ثم اتسع علمه و اداه اجتهاده الى ما اختاره فى كتبه و عرض عليه القضاة فابى قال الذهبي ابن جرير و ابن صاعد و ابن خزيمة و ابن أبي حاتم رجال هذه الطبقة و هم الطبقة السادسة في الأربعين قال ابن الكامل توفي ابن جرير عشية الاحد ليومين بقى من شوال سنة ۳۱۰ عشر و ثلاثمائة و سيوطى در كتاب التنبيه بمن يبعثه الله على راس كل مائة گفته و ممن يصلح ان يعده على راس الثلاثمائة الامام ابو جعفر محمد بن جرير الطبرى و عجبت كيف لم يعذوه و هو اجل من ابن شريح و اوسع علوما و بلغ مرتبة الاجتهد المطلق المستقل و دون لنفسه مذهبها مستقلا و له اتباع

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۷۲

قلدوه و افتو و قضوا بمذهبة و يسمون الجريرية و كان ااما في كل علم من القراءة و التفسير و الحديث و الفقه و الاصول و اقوال الصيحة و التابعين و من بعدهم و العربية و التاريخ قال النوى اجمع الامة على انه لم يصنف مثل تفسيره و قال الخطيب كان ائمة العلماء تحكم بقوله و ترجع إليه و كان قد جمع من العلوم ما لم يشاركه فيه احد من اهل عصره قال ابن خزيمة ما اعلم على الارض اعلم من ابن جرير و قد أراد الخليفة المقتدر بالله مره ان يكتب كتاب وقف تكون شروطه متفقا عليها بين العلماء فقيل له لا يقدر على استحضار هذا الا محمد بن جرير فطلبه عند ذلك فكتبتها مات في شوال سنة عشر و ثلاثمائة ازین عبارت واضح و لائح است كه ابن جرير طبرى صالح و لائق آنست كه معدود شود از مجددین دین بر سنه ثلاثمائة و سيوطى تعجب می کند از ترک علمای خود تعدادی او را از مجددین دین و بنص سيوطى ابن جرير طبرى جليل تراز ابن شريح و وسيعتر از روی علومست و بمرتبه اجتهد مطلق مستقل فائز گردیده و این مرتبه است که ائمه اربعه سنیه بحیازت آن در آفاق جهان اشتهر و افتخار و امتیاز حاصل کرده‌اند و نیز از آن ظاهرست که ابن جرير طبری اتباع و اشباع دارد که تقليد او کرده‌اند و فتوی بمذهب او داده‌اند و حکم بر طبق آن کرده‌اند و این اتابع بجریریه مشهوراند و ابن جرير امام بود در هر علم از قراءت و تفسیر و حدیث و فقه و اصول و اقوال صحابه و تابعین و اتابع تابعین و عربیت و تاریخ و نووی ارشاد کرده که اجماع کرده است امت بر آنکه تصنیف کرده نشد مثل تفسیر او و خطیب گفته که ائمه علماء حکم می کردند بقول او و رجوع می آوردند بسوی او و جمع کرده بود ابن جرير از علوم چیزیرا که مشارکت نکرده این

جرير را در ان کسی از اهل عصر و ابن خزیمه ارشاد کرده که نمی دانم بر روی زمین عالم تری از ابن جریر و اراده کرد مقنطر بالله این که نوشه شود کتاب وقفی که شروط آن متفق علیها بین العلماء باشد پس گفته شد که قادر نیست بر استحضار این امر مگر محمد بن جریر طبری و نیز سیوطی در رساله منتهی العقول گفته منتهی الامم هذه الامة المحمدية علماؤها کانیاء بنی اسرائیل و کفی منهم الخلفاء الاربعة و هم ابو بکر و عمر و عثمان و علی و عمر بن عبد العزیز رضی الله عنهم و الائمه الاربعة الذين اخترعوا العلوم کاختراع

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ١٧٣

علی علم النحو والخليل العروض والشافعی اصول الفقه والجرجاني المعانی والبيان منتهی لابن جریر الطبری فی علم التفسیر کان يحفظ كتاباً حمل ثمانين بعيراً و حفظ ابن الأنباری فی كل جمعة الف كراس و حفظ ثلاثة الف بيت من الشعر استشهاداً للنحو و كان الشافعی يحفظ من مرءة او نظرة و ابن سينا الحکیم حفظ القرآن فی لیلة واحدة و ابو زرعة کان يحفظ الف الف حديث و الكل من بعض محفوظ احمد بن حنبل و نیز سیوطی در منتهی العقول گفته منتهی الامر بالمعروف لعمر بن الخطاب رضی الله عنہ منتهی کتابه جمع القرآن بعثمان بن عفان رضی الله عنہ منتهی علم القضاء لعلی رضی الله عنہ منتهی علم الفرائض لزید بن ثابت رضی الله عنہ منتهی علم الفقه لمعاذ بن جبل رضی الله عنہ منتهی علم التفسیر لابن عباس رضی الله عنہما منتهی اظهار علم القرآن لنافع رضی الله عنہ منتهی علم السنّة لمالك رضی الله عنہ منتهی علم القياس لابی حنيفة رضی الله عنہ منتهی علم فقه السنّة للشافعی رضی الله عنہ منتهی حفظ السنّة لاحمد بن حنبل رضی الله عنہ منتهی العبادة الصوفیة للفضیل منتهی علم التصوف للجندی منتهی الرzed لابراهیم بن ادhem منتهی السهر للسری السقطی نحو مائة سنّة لم يضع جنبه على الارض الا في علة الموت منتهی الكتب الصحيحه البخاری منتهی علم الاثر لابن جریر منتهی الشعر للمتنبی منتهی علم الاسماء لأدم عليه السلام منتهی التکلم لموسى عليه السلام منتهی الخلّة لابراهیم عليه السلام منتهی الروحیة لعیسیٰ عليه السلام منتهی الفضل لمحمد صلی الله عليه وسلم فی الكلّ و هم كلّهم نیابة عنہ منتهی العلم اللدّنی للحضر علىه السلام منتهی الجمال لیوسف عليه السلام و هو شطر جمال المصطفیٰ صلی الله عليه وسلم و محمد بن علی بن احمد داوید تلمیذ سیوطی در طبقات المفسرین گفته محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن یزید بن غالب الطبری الامام ابو جعفر راس المفسرین على الاطلاق احد الائمه جمع من العلوم ما لم یشارکه فيه احد من اهل عصره فكان حافظاً لكتاب الله تعالى بصیراً بالمعانی فیقیها فی احكام القرآن عالماً بالسنن و طرقها صحیحها و سقیمها ناسخها و منسوخها عارفاً باقوال الصحابة و التابعين بصیراً بایام الناس و اخبارهم الى ان قال و له التصانیف العظیمة منها تفسیر القرآن و هو اجل التفاسیر

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ١٧٤

لم يؤلف مثله كما ذكره العلماء قاطبة منهم النووي فی تهذیبه و ذلك لأنّه جمع فيه بين الروایة والدرایة ولم یشارکه في ذلك احد لا قبله ولا بعده و منها تهذیب الاثار قال الخطیب لم ار مثله في معناه و منها تاریخ الامم و کتاب اختلاف العلماء و کتاب القراءات و کتاب شرائع الاسلام و هو مذهب الّذی اختاره و جوّده و احتاج له و كان اولاً شافعیاً ثم انفرد بمذهب مستقل و اقاویل و اختیارات و له اتباع و مقلّدون و له فی الاصول و الفروع کتب کثیره و یقال المکتفی أراد ان یوقف وقفاً تجتمع اقاویل العلماء على صحته و یسلم من الخلاف فاجمع علماؤ عصره على انه لا یقدر على ذلك الا ابن جریر فاحضر فاما عليهم كتاباً لذلك فاخرجت له جائزه سنیة فابی ان یقبلها قال الشیخ ابو حامد الاسفاری شیخ الشافعیة لو سافر رجل الى الصين حتى یحصل تفسیر ابن جریر لم يكن کثیراً و قال غیره مکث ابن جریر اربعین سنّة یكتب کل يوم اربعین ورقه و قال ابو محمد الفرغانی کان ابن جریر من لا یأخذه في الله لومة لائم مع عظیم ما یلحقه من الاذى و الشناعات من جاھل و حاصل و ملحد فاما اهل الدین و العلم فغیر منکرین علمه و زھده فی الدینیا و رفضه لها و قناعته بالیسیر و عرض علیه القضاe فابی مولده بامل سنّة اربع و عشرين و مائتين و مات عشیة يوم الاحد ليومین بقیا من شوال سنّة عشر و ثلاثة و خلق لا یحصون و صلی علی قبره عدّة شهور و رثاه خلق فمن ذلك قول أبي سعید بن

الاعرابي حدث مفظع و خطب جليل دق عن مثله اصطبار الصّبور قام ناعي العلوم و اجمع لما قام ناعي محمد بن جرير و سيوطي در جامع صغير گفته انقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله عز وجل تخت عن أبي سعيد الخدري الحكيم و سمويه طب عد عن أبي امامه ابن جرير عن ابن عمر و شمس الدين محمد المعروف بعد الرءوف منادى در فيض القدير شرح جامع صغير در شرح اين حديث بعد لفظ ابن جرير گفته و هو محمد الطبرى المجتهد المطلق احد ائمه الدنيا علما و دينا و اجتهاضا و محمد بن عبد الباقى الزرقانى المالکي در شرح مواهب لدنيه در شرح قول مصنف و قد سبق الى ذلك أى الى ردّ قصّة الغرائق العلى الطبرى مع

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ١٧٥

جلالة قدره و سعة علمه گفته بحيث قال فيه امام الائمه ابن خزيمة ما اعلم على اديم الارض علم منه و قال الخطيب كان احد الائمه يحكم بقوله و يرجع الى رايه لمعرفته و فضله جمع من العلوم ما لم يشاركه فيه احد من اهل عصره حافظا للقرآن بصيرا بالمعانى فقيها فى احكام القرآن عالما بالسنن و طرقها و صححها و سقىها و ناسخها و منسوخها عارفا باقوال الصحابة و التابعين بصيرا بایام الناس و اخبارهم له تاريخ الاسلام و التفسير الذى لم يصنف مثله و له فى الاصول و الفروع كتب كثيرة و عده السيوطي فى العشرة الذين دونت مذاهبيهم و كان لهم اتباع يفتون بقولهم و يقضون و لم ينقرضوا الى بعد الخمس مائة لموت العلماء لكن قال ابن فرحون فى الدّياج انقطعت اتباع الطبرى بعد الاربعمائة و نيز زرقانى در شرح مواهب لدنيه گفته و قد روی محمد بن جرير بن يزيد بن كثير الامام الحافظ الفرد ابو جعفر الطبرى احد الاعلام المجتهد المطلق صاحب التصانيف المتوفى سنة عشر و ثلاثة وعشرين و شهاب الدين خفاجى در نسیم الریاض شرح شفای قاضی عیاض گفته هو الامام الفرد الحافظ ابن جریر ابو جعفر احد الاعلام صاحب التصانيف المشهورة من اهل طبرستان كان كثیر التّطواف و العبادة و سمع من محمد بن أبي الشوارب و السیکونی و اسحاق بن أبي اسرائل و غيرهم و اخذ القرآن عن جماعة و روی عنه كثیر توفی في داره و ولد سنة اربع و عشرين و مائتين و ترجمته مشهورة و شیخ قطب الدين محمد بن احمد مکی در كتاب الاعلام باعلام بلد الله الحرام گفته قال المعافی بن زکریا لما بُویع لابن المعتز دخلت على شیخنا محمد بن جریر الطبری العالم الكبير مفسّر المحدث المورّخ رحمه الله تعالى فقال لـ ما الخبر فقلت بُویع بالخلافة لعبد الله بن المعتز قال فمن تو شح لـ زادته فقلت محمد بن داود فقال من قاضیه قلت ابو المثنی فاطر قليلا ثم قال هذا امر لا يتم فقلت ولم لا يتم قال كل واحد من ذكرت ذو شأن عظيم متقدم في علمه و فضله و عقله و ان الدنيا مولیة و الزمان مدبر و لا مناسبة لـ احد من ذكرت بربیاسه في مثل هذا الزمان و ما ارى هذا العقد الا الى الانحلال والاضمحلال فقدر الله تعالى انهم خلعوه

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ١٧٦

في ذلك اليوم و تلاشى امره الخ و صديق حسن خان معاصر در كتاب الجنۃ في الاسوء الحسنة بالسنة در ذكر مجتهدین گفته و منهم ابو جعفر محمد بن جریر الطبری قال ابن خلکان كان من الائمه المجتهدین ولم یقلّم احدا و كان ابن طرازی على مذهبہ و قال الیافی کان مجتھدا لا یقلّم احدا قال السیوطی بلغ رتبة الاجتھاد و دون لنفسه مذهبہ مستقلّا و له اتابع قلدوه و افتوا و قضوا بمذهبہ یسمون الجریریّة و منهم الشیخ تاج الدین السیکی عدّه مصطفی الافندی فی فوائدہ من المجتهدین المستقلّین و نقل ذلك الشمھودی عن أبي زرعه العرّاقی و قبله الامام البلقینی انتھی ما فی الجنۃ اقول فللہ در هذا المجتهد المنقد الجلیل و عليه اجر هذا الجھد المحقق النبیل الحفیل اعنی الطبری الصادع لملاءۃ التشکیک و التسویل حيث روی هذا الحديث الشریف و صحّحه فبان عن کونه فی غایة مراتب الاعتماد و التعمیل فان الصحة اعلى مراتب الحديث عند ائمه هذا الفن الشریف الجميل فلم یذر للمنکرین الا الخسار و الشبور و الفحیب و العویل و اظہر کون سعیهم فی تباب و کیدهم فی تضليل فالعجب کلّ العجب انّ المخاطب الشریف الحسیب المقلد للکابلی الکثیر الخبب فی موافق العطب الشدید الا یجاف فی معانی الشجب یرمی حدیث الولاية بالکذب و البهتان و لا یستحب ربالا- من الخزی و الهوان او لا- یدری انه قد سبق الطبری ذاک المجتهد المطلق الفخیم القدر و الامام العظیم الشأن الى تکذیب التکذیب المعیب بالاجهار و الاعلان حيث صحّح الحديث الشریف رغمما لاتفاق اهل الحق و الشیئان و قصمنا لظهور ارباب الزور و

العدوان و حسماً لوساوس اصحاب الصحن و الطغيان و ردعاً لهواجس الحائدين عن الدين الصادين عن الايقان و حصدأ لنواجم تدلیسات المدللين المزلّين عن منهج الایمان و احمد النوازع تلمیعات المبطلين الممۆھین الزائغین عن الاذعان و الله الموفق و هو المستuan

٢٦ - خیثمه بن سلیمان

وجه بست و ششم آنکه این حدیث شریف را خیثمه بن سلیمان که از ائمه اركان و اساطین اعیان است روایت نموده چنانچه در کتاب فضائل الصحابة گفت

ثنا احمد ثنا حازم ابنا عبیده بن موسی ثنا یوسف بن صهیب عن دکین عن وهب بن حمراء عن بریده قال سافرت عبقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۷۷

مع على من المدينة الى مكة فرأيت منه جفوة فقلت لئن رجعت فلقيت رسول الله صلى الله عليه وسلم لانا لأنالن منه قال فرجعت فلقيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكرت عليا فلت منه فقال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقولن لعلى فان عليا وليكم بعد

و خیثمه بن سلیمان حائز ماجمود و مآثر جليلة الشأن و حاوی محاسن و مفاخر باهرة البرهان و سالم از قوادح و مطاعن ارباب عناد و عدوان و بری از همز و غمز و رمز و لمز اصحاب شناسنست ابو سعد عبد الكریم بن محمد سمعانی در انساب در نسبت اطرابلسی گفته ابو الحسن خیثمه بن سلیمان بن حیدره القرشی الاطرابلسی من الائمه الثقات المشهورین بالرحلة و الكثرة عن اهل العراق و الیمن و الحجاز سمع محمد بن عیسی بن ابراهیم الدبری و طبقتهما روی عنه ابو عبد الله محمد بن اسحاق بن مندة الحافظ و توفی فی حدود سنہ خمسین و ثلاثمائة و محمد بن احمد ذهبي در تذكرة الحفاظ گفته خیثمه بن سلیمان بن حیدره الامام محدث الشام ابو الحسن القرشی الاطرابلسی احد الثقات سمع ابا عتبة احمد بن الفرج الحمصی و محمد بن عوف الحافظ و ابراهیم بن عبد الله القصار و الحسین بن عبد الله بن ابی معشر و محمد بن حبان بن عیسی المدائی صاحب سفیان بن عینه و عبد الله بن ابی میسره المکی و اسحاق بن ابراهیم الدبری و العباس بن الولید الیروتی و طبقتهما رحل الى العراق و الحجاز و الیمن و صنف و جمع روی عنه ابو الحسن الصیداوى و تمام الرازی و ابو عبد الله بن مندة و ابو نصر بن هارون و ابو عبد الله بن ابی کامل الطرابلسی و عبد الرحمن بن ابی نصر التمیمی و خلق کثیر قال ابن ابی کامل مولده سنہ خمس و مائین و اما عبید بن احمد بن وطیس فقال سالته عن مولده فقال سنہ سبع و عشرين و مائین قلت الاول اصح قال الخطیب خیثمه ثقة قد جمع فضائل الصحابة قال ابن ابی کامل سمعت خیثمه يقول رکبت البحر و قصدت جبله لاسمع من یوسف بن بحر ثم خرجت الى انطاکیه فلقينا مرکب فقاتلناهم ثم تقدم قوم من مقدمه فاخذوني ثم ضربوني و كتبوا اسماءنا فقالوا ما اسمک قلت خیثمه فقال اكتب حمار بن حمار و لما ضربت سکرت و نمت فرایت کاتی انظر الى الجنة و على بابها جماعة

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۷۸

من الحور العین فقالت إحداهن يا شقی ایش فاتک قال اخري ایش فاته قال لو قتل کان في الجنة مع الحور فقال لها لان بز في الشهادة في عز من الاسلام و ذل من الشرک خیر له ثم انتبهت قال و رایت کان من يقول لی اقرا براءة فقرات الى قوله فیسحوا في الارض اربعه اشهر ففكک الله اسری قال ابن ابی کامل و سمعت خیثمه يقول رایت بدمشق حديث الثوری عن طلحه ابن عمر و نیز ذهبي در عرب در سنہ ثلث و اربعین و ثلاثمائة گفته وفيها توفي خیثمه بن سلیمان بن حیدره ابو الحسن الاطرابلسی الحافظ روی عن العباس بن الولید الیروتی و محمد بن عیسی المدائی و طبقتهما بالشام و ثغورها و بالعراق و الیمن و توفی في ذی القعده و له ثلث و تسعون سنہ و غير واحد يقول انه جاوز المائة و ثقه الخطیب و جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر کمال الدین سیوطی در طبقات

الحفظ گفته خیثمه بن حیدرہ الامام المحدث محدث الشام ابو الحسن القرشی الطرابلسی احد الثقات الرحالة جمع فضائل الصیحابة ولد سنة ۳۰۵ و مات فى ذی القعده سنة ثلث و اربعين و ثلاثمائة قال ابن مندہ کان کتب عنه الطرابلسی الف جزء و محمد بن عبد الباقی الزرقانی المالکی در شرح مواهب لدنیه گفته خیثمه بن سلیمان بن حیدرہ الامام الحافظ ابو الحسن القرشی الطرابلسی احد الثقات الرحالة جمع فضائل الصیحابة ولد سنة خمس و اربعين و ثلاثمائة قال ابن مندہ کتب عنه بطرابلس الف جزء انتهى بعد روایة هذا الامام العالی الشأن اعنی خیثمه بن سلیمان السالم من قدح اهل البغى والطغيان لا يجترئ من له ادنی مسکة من الايمان على رد هذا الحديث الشريف و رميء بالکذب والبهتان لهجا بالعصیه و العداون

٢٧- ابن حبان

وجه بست و هفتمن آنکه ابو حاتم محمد بن حبان البستی این حدیث شریف را در صحیح خود روایت نموده زنگ شباهات از آئینه حق زدوده چنانچه محب الدین احمد بن عبد الله طبری شافعی در ریاض النصرة گفته عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم سریه واستعمل عليها علينا قال فمضی على السیریه فاصاب جاریه فانکروا عليه و تعاقد اربعة من اصحاب النبي صلی الله علیه وسلم قالوا إذا لقینا رسول الله صلی الله علیه وسلم اخبرناه عیقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۷۹

بما صنع على فقال عمران و كان المسلمين إذا قدموا من سفر بدءوا برسول الله صلی الله علیه وسلم و سلموا عليه ثم انصرفوا الى رجالهم فلما قدمت السیریه سلموا على رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام احد الاربعة فقال يا رسول الله الم تران علينا صنع كذا و كذا فاعرض عنه ثم قام الثاني فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل مقالتهما فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فا قبل إليه رسول الله صلی الله علیه وسلم و الغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من على ثلثا ان علينا مني وانا منه و هو ولی كل مؤمن بعدى خرجه الترمذی وقال حسن غریب و ابو حاتم و خرجه احمد و قال فيه فا قبل رسول الله صلی الله علیه وسلم على الرابع وقد تغير وجهه فقال دعوا علينا منی وانا منه و هو ولی كل مؤمن بعدى و ابراهیم بن عبد الله یمنی الشافعی در کتاب الاکتفاء گفته

عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم سریه واستعمل عليها علينا فمضی على السیریه فاصاب جاریه من السبی فانکروا عليه و تعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و قالوا إذا لقینا رسول الله صلی الله علیه وسلم اخبرناه بما صنع على قال عمران و كان المسلمين إذا قدموا من سفر بدءوا برسول الله صلی الله علیه وسلم و سلموا عليه ثم انصرفوا الى رجالهم فلما قدمت السیریه سلموا على رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام احد الاربعة فقال يا رسول الله الم تران علينا صنع كذا و كذا فاعرض عنه ثم قام الثاني فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل مقالتهما فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال ما قالوا فا قبل إليه صلی الله علیه وسلم و الغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من على ثلثا ان علينا منی وانا منه و هو ولی كل مؤمن بعدى اخرجه الترمذی و ابن حبان فی صحیحه و اخرجه الامام احمد فی مسنده و قال فيه فا قبل رسول الله صلی الله علیه وسلم على الرابع وقد تغير وجهه فقال دعوا علينا منی وانا منه و هو ولی كل مؤمن بعدى

ازین عبارت ظاهرست که حدیث ولایت را ابن حبان در صحیح خود روایت نموده پس بحمد الله عیقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۸۰

صحت این حدیث شریف حسب افاده ابن حبان نیز بوضوح و ظهور رسید و غایت شناعت و فظاعت رد و ابطال آن كالشمس فی رابعه النهار ساطع گردید و فضائل جلیله الشأن و مناقب رفیعه البناء ابن حبان بر ناظر افادات اکابر حذاق اعیان روشن و عیانست ابو نصر علی بن هبة الله بن ماکولا در کتاب الاکمال فی اسماء الرجال گفته ابو حاتم محمد بن حبان البستی حافظ جلیل کثیر التصانیف

حدث عن أبي خليفة و أبي يعلى و غيرهما و نيز ابن ماكولا در اكمال گفته و محمد بن حبان بن احمد بن معاذ بن معید بن سعید بن شهید ابو حاتم التمیمی البستی نزیل سجستان ولی القضاe بسمرقند سافر کثیرا و سمع و صنف کتابا کثیره و حدث عن أبي خلیفه و الحسین بن سفیان النسائی و ابو یعلی الموصلی و خلق کثیر و کان من الحفاظ الا ثبات و هو محمد بن حبان بن احمد بن حبان ابنا معاذ بن سعید بن شهید بن هدیة بن مرّة بن زید بن دارم بن مالک بن حنظله بن مالک بن زید مناہ بن تمیم توفی فی سنّة اربع و خمسین و ثلاثمائة و ابو سعد عبد الکریم بن محمد سمعانی در انساب در نسبت بستی گفته ابو حاتم محمد بن حبان بن احمد بن حبان التمیمی البستی امام عصره صنف تصانیف لم یسبق الی مثلها رحل ما بین الشاش الى الاسکندریه و تلمذ فی الفقه لابی بکر بن خزیمہ بنیسابور و کتب بالبصرة عن أبي خلیفه الجمحی و بالشام عن محمد بن عبد الله الكلاعی و عالم لا یحصون سمع منه ابو عبد الله بن مندہ و ابو عبد الله البعیح الحافظان و غيرهما و ذکرہ الحاکم ابو عبد الله فقال ابو حاتم البستی القاضی کان من اویعه العلم فی اللغة و الفقه و الحديث و الوعظ و کان من عقلاء الرجال خرج فی الحديث ما لم یسبق إلیه و ولی القضاe بسمرقند و غیرها من المدن بخراسان ثم ورد بنیسابور سنّة ٣٣٤ اربع و ثلثین و حضرناه یوم الجمعة بعد الصلوة فلما سالناه الحديث نظر الى الناس و انا اصغرهم سنا فقال استمل فقلت نعم فاستملتی عليه ثم اقام عندنا و خرج الی القضاe الى نسأ و غيرها و انصرف إلينا سنّة سبع و ثلثین فبین الخانقاہ فی باع الرارمین و قری علیه جملة من مصنفاته

عيقات الانوار فی امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ١٨١

ثم خرج من نیسابور سنّة اربعین و انصرف الی وطنه بیست و نیز سمعانی در انساب گفته الحبانی بکسر الحاء المهملة و تشديد الباء المنقوطة بوحدة و فی آخره النون هذه النسبة الى حبان و هو جد المنتسب إلیه منهم ابو حاتم محمد بن حبان بن احمد بن معاذ بن عبد بن هدبۃ التمیمی البستی الحبانی کان ااما فاضلا مکثرا من الحديث و الرحلة و الشیوخ عالما بالمتون والاسانید اخرج من معانی الحديث ما عجز عنه غيره و من تأمیل تصانیفه و طالعها علم ان الرجل كان بحرا فی العلم سافر ما بین الاسکندریه الشاش تلمذ لابی بکر محمد بن اسحاق بن خزیمہ السلمی و سمع الحديث بیست من اسحاق بن ابراهیم البستی القاضی و بمرو ابا عبد الرحمن عبد الله بن محمود السیعدي و بالسعد ابا حفص عمر بن محمد بن بحر البحري و بالبصرة ابا خلیفه الفضل بن الحباب الجمحی و بحران ابا عروبة الحسن بن ابی عشر السلمی و بالرقہ الحسین بن عبد الله القطان و بدمشق ابا الحسن احمد بن عیمیر بن حوصاء الثقفی و بیت المقدس عبد الله بن محمد بن مسلم المقدسی و بمصر ابا عبد الرحمن احمد بن شعیب النسائی و بمکة المفضل بن محمد الجندي و طبقتهم روی عنه الحفاظ ابو عبد الله الحاکم البعیح و ابو عبد الله بن مندہ الاصبهانی و ابو عبد الله النجار البخاری و جماعة سواهم و توفی فی شوال سنّة اربع و خمسین و ثلاثمائة بیست و احمد بن عبد الحليم المعروف بابن تیمیه در منهاج السنہ بعد کلامی گفته لكن المقصود هنا ان ییین طرق العلم فالصیحۃ الذین اخذ الناس عنهم العلم بعد الخلفاء الاربعة مثل ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود و معاذ بن جبل و ابی الدرداء و زید بن ثابت و حذیفہ بن الیمان و عمران بن حصین و ابی موسی الاشعی و سلمان الفارسی و عبد الله بن سلام و امثالهم الى ان قال بعد ذکر عده طبقات و بعد هؤلاء مثل البخاری و مسلم و ابی داود و ابی زرعة و ابی حاتم و عثمان بن سعید و عبد الله بن عبد الرحمن الدارمین و محمد بن مسلم بن داود و ابی بکر الاثرم و ابراهیم العربی و بقی بن مخلد الاندلسی و محمد بن وضاح و مثل عبد الرحمن النسائی و ابی عیسی الترمذی و ابی بکر بن خزیمہ و محمد بن نصر المروزی

عيقات الانوار فی امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ١٨٢

و محمد بن جریر الطبری و عبد الله بن احمد بن حنبل و عبد الرحمن بن ابی حاتم ثم بعد هؤلاء مثل ابی حاتم البستی و ابی بکر النجار و ابی بکر النیسابوری و ابی القاسم الطبرانی و ابی الشیخ الاصبهانی و امثالهم ثم بعد هؤلاء مثل ابی الحسن الدارقطنی و ابی عبد الله بن مندہ ثم ابی عبد الله الحاکم و عبد الغنی بن سعید و امثال هؤلاء من لا يمكن إحصاؤهم فهویاء و امثالهم اعلم باحوال

الرسول و فيهم من هو أكثر روایة بصحيحة من سقیمه و فيهم من هو افقه فيه من غيره و شمس الدين محمد بن احمد ذهبی در عبر در سنه اربع و خمسين و ثلاثة مائة گفته العلامه ابو حاتم محمد بن حبان بن احمد بن حيان بن معاذ التمیمی البستی الحافظ صاحب التصانیف سمع ابا خلیفة الجمھی و طبقه بخراسان و الشام و العراق و مصر و الجزیره و كان من اوعیه العلم فی الحديث و الفقه و اللغة و الوعظ و غير ذلك حتی الطب و النجوم و الكلام ولی قضاياء سمرقند ثم قضاياء نسا و غاب دھرا عن وطنه ثم رد الى سبت و توفی تسع شوال بها و هو فی عشر الشمانین و يافعی در مرآة الجنان در سنه مذکوره گفته العلامه الجھنڈ الحافظ و صاحب التصانیف ابو حاتم محمد بن حبان بكسر الحاء المهمله و تشید المودھۃ التمیمی البستی و كان من اوعیه العلم فی الحديث و الفقه و اللغة و الوعظ و غير ذلك حتی الطب و النجوم و الكلام ولی قضاياء سمرقند ثم قضاياء نسا و غاب دھرا عن وطنه ثم رد الى سبت و توفی بها و تاج الدين عبد الوهاب سبکی در طبقات فقهاء شافعیه گفته محمد بن حبان بن احمد بن حبان بن عبد ابو حاتم بن حبان البستی الحافظ التمیمی الحافظ الجلیل الامام صاحب التصانیف الانواع و التقاسیم و الجرح و التعديل و الثقات و غير ذلك سمع الحسین بن ادریس الھروی و ابا خلیفة و ابا عمار و عمران بن موسی و ابا یعلی و الحسن بن سفیان و ابن خزیمہ و السراج و خلاق لایحصون کثرة بخراسان و العراق و الحجاز و الشام و الجزیره و غيرها من الاقالیم قال فی كتابه التقاسیم و الانواع لعلنا كتبنا عن الف شیخ ما بین الشاش و الاسکندریة روی عنه الحاکم و منصور بن عبد الله الخالدی و ابو معاذ عبد الرحمن

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۸۳

بن محمد بن رزق الله السجستانی و ابو الحسن محمد بن احمد بن هارون الزووزنی و محمد بن احمد بن منصور النوقانی و غيرهم قال ابو سعد الادریسی کان على قضاياء سمرقند زمانا و كان من فقهاء الدين و حفاظ الاثار عالما بالطب و النجوم و فنون العلم الـف المستند الصحيح و التاريخ و الضعفاء و فقه الناس بسمرقند و قال الحاکم کان من اوعیه العلم فی الفقه و اللغة و الحديث و الوعظ و من عقلاه الرجال ثم ذكر انه قدم نیسابور مرتین ثم ولی قضاياء نسا ثم قدم نیسابور ثالثة و بنی بها خانکاه و قرئت عليه جملة من مصنفاته ثم عاد الى وطنه سمرقند و كانت الرحالة إلیه لسماع مصنفاته و قال الخطیب کان ثقة نبیلا فهما و قال ابن السمعانی کان ابو حاتم امام عصره رحل فيما بین الشاش و الاسکندریة توفی لیلة الجمعة لثمان بقین عن شوال سنة اربع و خمسین و ثلاثة مائة ذکر ما رمی به ابو حاتم و تبین الحال فيه قدمنا فی الطبقة الثانية فی ترجمة احمد بن صالح المصری ان هما ينبغي ان ينظر فيه و يتفقد فی وقت الجرح و التعديل حال العقائد فانه باب مهم وقع بسبیه کلام بعض لمخالفه العقيدة إذا تذكرت ذلك فاعلم ان ابا اسماعیل عبد الله بن محمد الھروی الذي تسمیه المجسم شیخ الاسلام قال سالت یحیی بن عمار بن اben حبان قلت رایته قال و کیف لم اره و نحن اخرجناه من سجستان کان له علم کثیر و لم يكن کثیر دین قدم علينا فانکر الحد لله فاخرجناه من سجستان انتهى قلت انظر ما اجهل هذا الجارح و لیت شعری من المجروح مثبت الحد لله او نافیه وقد رأیت للحافظ صلاح الدين خلیل بن کیکلی العلائی رح على هذا کلاما جیدا احیبت نقله بعبارته قال رحمه الله و من خطبه نقلته يا لله العجب من احق بالاجرای و شیخ جمال الدین عبد الرحیم بن الحسن اسنوى در طبقات فقهاء شافعیه گفته ابو حاتم محمد بن حبان بكسر الحاء المهمله بعده باه مفتوحة بن احمد بن حبان التمیمی البستی بباء موحدة مضمومة و سین مهمله ساکنة و بتاء بنقطتين من فوق الامام الحافظ مصنف الصحيح و غيره رحل الى الآفاق کان من اوعیه العلم لغة و حدیثا و فقها و وعظا و من عقلاه الرجال قاله الحاکم و قال ابن السمعانی کان امام عصره تولی

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۸۴

قضاياء سمرقند مدة و تفقه به الناس عاد الى نیسابور و بنی بها خانقاہ ثم رجع الى وطنه و انتصب بها لسماع مصنفاته الى ان توفی لیلة الجمعة لثمان بقین من شوال سنة اربع و خمسین و ثلاثة مائة ذکرہ ابن الصلاح و نووی در تقریب گفته الصحيح اقسام اعلاها ما اتفق عليه البخاری و مسلم ثم ما انفرد به البخاری ثم مسلم ثم ما على شروطهما ثم على شرط البخاری ثم مسلم ثم صحيح غيرهما و سیوطی در تدریب در شرح این قول گفته التنبیه الثاني قد علم مما تقدّم ان اصح من صفت فی الصحيح ابن خزیمہ ثم ابن حبان ثم

الحاکم فینبغی ان يقال اصحهمما بعد مسلم ما اتفق عليه الثالثة ثم ابن خزیمہ و ابن حبان او الحاکم ثم ابن حبان فقط و ان لم يكن الحديث على شرط احد الشیخین و لم ار من تعزض لذلک فلیتأمل و عبد الحق دھلوی در مقدمه شرح فارسی مشکأة در ذکر صحاح گفته و مثل صحيح ابن حبان شاگرد ابن خزیمہ که ثقه ثبت فاضل فهایم بود و حاکم در شان او گفته که بود وی از اوعیه علم در فقه و لغت و حدیث و عوظ و از عقلای رجای بوده انتهی و خود مخاطب تحریر در بستان المحدثین گفته صحيح ابن حبان که او را تقاسیم و انواع نیز نامند و ترتیب آن ترتیب مختروعست که نه بر ابواب است و نه بر مسانید صحابه و نه بر معاجم شیوخ اول اقسام ذکر کرده است و در ان اقسام انواع می آرد مثلاً النوع السادس والاربعون من القسم الثاني في النواهي وعلى هذا القياس و درین کتاب خطبه دراز نوشته بعضی فقرات آن بدل می چسبد حمد و ثنای آن خطبه نقل کرده می شود می گوید الحمد لله المستحق الحمد لآلائه المتوحد بعزة و كبریائه القريب من خلقه في اعلى علوه البعيد منهم في ادنی دنوه العلیم بکنین مکون النجوى والمطلع على افکار السر و اخفی و ما استجن تحت عناصر الثری

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۸۵

و ما جال في خواطر الورى الذي ابتدع الاشياء بقدرته و ذرا الانام بمشيته من غير اصل عليه افتعل ولا رسم مرسوم امثالث ثم جعل العقول مسلكاً لذوى الحجا و ملجاً في مسالك اولى النهى و جعل اسباب الوصول الى كيفية العقول و ما شق لهم من الاسماع و الابصار و التکلف للبحث و الاعتبار فاحکم لطیف ما دبّر و اتقن جميع ما قدر ثم فصل بانواع الخطاب اهل التمييز والالباب ثم اختار طائفه لصفوته و هداهم لزوم طاعته من اتباع سیل الابرار في لزوم السنن و الاثار فزین قلوبهم بالایمان و اطلق المستهم بالبيان من کشف اعلام دینه و اتباع سنن نبیه بالدؤب بالترحل و الاسفار و فراق الاهل و الاوطار في جمع السنن و رفض الاهواء و التفقة فيها بترك الاهواء فتجب؟؟ في القوم للحدیث و طلبوه و رحلوا فيه و کتبوا و سالوا عنه و احکموه و ذاكروا فيه و نشروه و تفقهوا فيه و اصیلوه و فرغعوا عليه و ما بدلواه و بینوا المرسل من المتصل و الموقوف من المنفصل و الناسخ من المنسوخ و المفسر من المجمل و المستعمل من المهمل و المختصر من المتقضى و الملزوق من المتفضى و العموم من الخصوص و الدليل من المتصوص و المباح من المزجور و الغريب من المشهور و الفرض من الارشاد و الحتم من الابعاد و العدول من المجروحين و الضعفاء من المتروکین و كيفية المعلول و الكشف عن المجموع و ما حرف من المجدول او قلب من المنحول من مخائل التدليس و ما فيه من التلبیس حتى حفظ الله بهم الدين على المسلمين و صانه عن ثلب القادحين و جعلهم عند التنازع ائمه الهدی و في النوازل مصابيح الدجی فهم ورثة الانبياء و مانس الاصفیاء و ملجا الاولیاء و مركز الاولیاء فله الحمد على قدره و قضائه و تفضل له بعطائه و بره و نعمائه و منه و آلاته انتهی کنیت او ابو حاتمت و نام او محمد بن حبان بن احمد بن معاذ بن سعید است و نسبت او بزید مناہ بن تمیم می رسد پس او تمیمیست و بستی نیز گویند زیرا که در شهر بست که در سیستان است ساکن بود شاگرد نسائیست و از ابو یعلی موصلى و حسن بن سفیان و ابو بکر بن خزیمہ صاحب الصحيح نیز تلمیذ نموده از خراسان تا مصر سیر کرده و از عالم فیض گرفته سوای علم حدیث و علوم

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۸۶

ديگر هم داشت فقه و لغت و طب و نجوم را نیک می دانست حاکم از وی اخذ کرده و شاگردی وی نموده و خود ابن حبان در همین کتاب الانوار گفته است لعلنا کتبنا عن الفی شیخ فائدہ باید دانست که ابن حبان را ابتلائی پیش آمد که وی در بعض کتب خود گفته است النبؤة العلم و العمل مردم برین حرف او انکار کردن و نسبت بزنده نموده و از وی روایت حدیث و ملاقات ترك کرده بخلیفه وقت این ماجرا رسانیدند خلیفه بی تحقیق حکم بقتل او نمود با آنکه بعضی از محدثین ثقات نیز در حق او گفته اند و ذلک نفس فلسفی لیکن انصاف آنست که کلام او چندان دور از عقائد حقه نیست چه مراد آن نیست که نبوت کسیست بریاضت در علم و عمل حاصل توان کرد چنانچه بمذهب فلاسفه است بلکه غرض او آنست که نبوت را لازمست که نفس ناطقه انسان در

علم و عمل زیادتی بین داشته باشد بعد از آن بطريق موهبت او را نبوت عطا می شود چنانچه در قرآن مجید اشاره بان معنی می فرماید جائی که فرموده است اللہ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رسالته و اعتقاد آنکه اینها را هیچ مرتبه در قوت علمیه و عملیه بر سائر افراد نمی باید که باشد و بطريق تحکم محض یکی را از میان افراد متساویه به نبوت سرفراز فرماید اصلا از شریعت و دین ثابت نمی شود یا مرادش آنست که انبیا را بعد از نحسین؟؟ نبوت تفوق در هر دو جانب علم و عمل می گردد و لهذا معصوم باشند از خطأ و گناه و این معنی مجمع عليه جميع اهل اسلامست ذهبي در تذكرة الحفاظ گفتہ است و هذا له محمول حسن إذ لم يرد حصر المبتدأ في الخبر و مثله الحج عرفة فمعلوم ان الرجل لا يصير حاجا بمجرد الوقوف بعرفة و انما ذكر مهم الحج وفات او در سال سه صد و پنجاه و چهار و بست و دوم شوال روز جمعه بوده است و ازوی تصانیف بسیار مشهورست و یادگار از آنجلمه کتاب تاریخ الثقات که متداولست و ازوی نقل می آرند و کتاب الصعفا نیز متداولست و علل حدیث زهری و علل حدیث مالک و ما انفرد به اهل المدینه من الشامیین و ما انفرد به المکیون و ما انفرد به اهل العراق و ما انفرد به اهل خراسان و او را معجمیست بر ترتیب متن و کتابی در مناقب مالک و کتابی در مناقب شافعی و کتابیست مسمی بانواع العلوم و اوصافها سه جلد دارد و کتابیست مسمی بالهدایة الى علم السنن و ورای این نیز تصانیف دارد و صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النباء گفته

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۸۷

محمد بن حبان بن احمد بن معاذ بن سعید التمیمی البستی زیرا که نسبت او بزید مناء تمیم می رسد و در شهر بست که در سیستانست ساکن بود شاگرد نساییست و از ابو یعلی موصلى و حسن بن سفیان و ابو بکر بن خزیمہ نیز تلمذ نموده از خراسان تا مصر سیر کرده و از هر عالم فیض گرفته سوای علم حدیث علوم دیگر هم داشت فقه و لغت و طب و نجوم حاکم ازوی اخذ کرده مشایخ او بسیاراند وی گفته لعلنا کتبنا عن الفی شیخ تصانیف بسیار دارد منها تاریخ الثقات و کتاب الصعفاء علل حدیث الزهری و علل حدیث مالک و ما انفرد به اهل المدینه من الشامیین و ما انفرد به المکیون و ما انفرد به اهل العراق و ما انفرد به اهل خراسان و او را معجمیست و کتابی در مناقب مالک و کتابی در مناقب شافعی و کتاب بانواع العلوم و اوصافها سه مجلد و کتاب الهدایة الى علم السنن و جز آن و او را ابتلاء پیش آمد که در بعض کتب خود نوشته لنبوة العلم و العمل مردم برین حرف انکار کرده رمی بزنده نمودند و روایت حدیث ازوی و ملاقات ترک نموده این ماجرا بخلیفه وقت رسانیدند خلیفه وقت بی تحقیق حکم بقتل او کرد تا آنکه بعض محدثین ثقات هم در حق وی گفتند ذلك نفس فلسفی لیکن انصاف آنست که این کلام چنین دور از عقائد حقه نیست که مراد نه آنست که نبوت کسییست بریاضت در علم و عمل حاصل توان کرد چنانچه مذهب فلاسفه است بلکه غرض آنست که نبوت را لازمست که نفس ناطقه انسانی در علم و عمل زیادت بین داشته باشد بعده بطريق موهبت او را نبوت عطا می شود کما اشار إلیه عز و جل اللہ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رسالته

و اعتقاد آنکه انبیا را هیچ مرتبه در قوت علمیه و عملیه بر سائر افراد نباید که باشد و بطريق تحکم محض یکی را از میان افراد متساویه به نبوت سرفراز می فرماید ثابت نمی شود یا مراد آنست که انبیا را بعد از عطای نبوت تفوق در هر دو جانب علم و عمل حاصل می گردد لهذا معصوم می باشند از گناه و خطأ و این معنی مجمع عليه جمع اهل اسلامست ذهبي در تذكرة گفته هذا له محمول حسن إذ لم يرد حصر المبتدأ في الخبر و مثله الحج عرفة فمعلوم ان الرجل لا يصير حاجا بمجرد الوقوف بعرفة و انما ذكر مهم الحج وفات او در سنه ۱۳۵۴ اربع و خمسین و ثلاثمائة بست و دوم ماه شوال روز جمعه بوده رحمه اللہ کذا فی بستان المحدثین انتهى ما فی الاتحاف فالحمد لله المنان على ثبوت صحة الحديث

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۸۸

السیار لجنان اهل الایمان الغائب لرباب الصحن و الشیان من صنیع ابن حبان المحبوب للجهابذة المشار إليهم بالبنان الموصوف

عندهم بالحق و التفرد و الجلاله و البراءه في هذا الشأن المتقدم السابق على الاشباء و الاقران و لا يخفى أنه قد بلغ ابن حبان من التعصب و التصلب و التحامل المزري بالايقان و الانحراف و الاستنكاف و التلوي عن الاذعان الى ان اطال لسان الطعن على امام الانس و الجان على بن موسى الرضا عليه وعلى آبائه و ابنته المعصومين آلاف التحيه و السلام من الملك الحنان كما في الميزان للذهبى و غيره من مصنفات الأعيان و لكن مع ذلك التعصب الاسمح و العناد البهرج لم يمكنه ان ينبع بنت شفه في هذا الحديث الشريف بل ادخله في صحيحه فاظهر صحته و سداده و نزوجه عن الطعن و بعاده و لكن المخاطب الرءوف تقدم بابطال هذا الحديث الشريف على هذا العند العسوف فجلب على نفسه و اتباعه انكر المخوف و شان بدر فخره بامحق المخسوف

٢٨- سليمان بن أحمد طبراني

وجه بست هشتم آنکه سليمان بن احمد بن ایوب الطبرانی حدیث ولایت روایت نموده چنانچه محمد صدر عالم که فضائل جلیله و مناقب جملیه او از تفہیمات شاه ولی الله ظاهرست در معارج العلی فی مناقب المرتضی گفته اخرج ابن أبي شیعه عن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی منی و انا من علی و علی ولی کل مؤمن بعدی و اخرج الطیالسی و الحسن بن سفیان و ابو نعیم مثله و اخرجہ الترمذی و قال حسن غریب و الطبرانی و الحاکم و صحّحه عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما تریدون من علی ما تریدون من علی ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی

و فضائل فاخره و مناقب باهره طبرانی بتفصیل انشاء الله در مجلد حدیث طیران کتب محققین عظام و منقادین فخام مثل انساب سمعانی و وفیات الأعیان ابن خلکان و منظر الانسان ترجمه وفیات الأعیان یوسف بن احمد و عبر ذهبی و مرآة الجنان یافعی و طبقات الحفاظ جلال الدین سیوطی و طبقات القراء محمد بن محمد جزری و توضیح الدلائل شهاب الدین احمد و شرح مواهب لدنیه محمد بن عبد الباقی زرقانی و تراجم الحفاظ میرزا محمد بدخشانی و بستان المحدثین خود مخاطب و غير اینها مذکور خواهد شد و عجب تر آنست که خود

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ١٨٩

مخاطب حمید و شیخ او کابلی سالک منهج غیر سدید جابجا بافادات و روایات طبرانی عمید متثبت و متمسک می شوند و او را ملجا و معتمد خود می دانند و باز هر دو قبح حدیث ولایت که از مرویات آن امام اهل روایتست می پردازند و بر افاده او نظر نمی اندازند **إِنَّ هَذَا لَشَئْءٌ عُجَابٌ**

٢٩- روایت حاکم از عمران

وجه بست و نهم آنکه ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم این حدیث شریف روایت نموده و تصحیح ان بر شرط مسلم فرموده چنانچه در مستدرک علی الصحيحین که سه تا نسخه عتیقه آن از نظر قاصر گذشته می فرماید حدثنا ابو عبد الله محمد بن یعقوب الحافظ حدثنا ابی و محمد بن نعیم قالا ثنا قتيبة بن سعید ثنا جعفر بن سليمان الضبعی عن یزید الرشك عن مطرف عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم سریه و استعمل عليهم علی بن ابی طالب فمضی على فی السیریه فاصاب جاریه فانکروا ذلك عليه فتعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم إذا لقينا النبی اخبرناه بما صنع علی قال عمران و كان المسلمين إذا قدموا من سفر بدءوا برسول الله صلی الله علیه وسلم فنظروا إليه و سلموا عليه ثم يتطرقون إلى رجالهم فلما قدمت السیریه سلموا على رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام احد الاربعة فقال يا رسول الله الم تر ان علیا صنع کذا

و كذا فاعرض عنه ثم قام الثاني فقال مثل ذلك فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل ذلك ثم قام الرابع فقال يا رسول الله الم تران علينا صنع كذا و كذا فاقبل عليه رسول الله عليه وسلم و الغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من على ان علیا متنی و انا منه و هو ولی كل مؤمن بعدي هذا حديث صحيح على شرط مسلم و لم يخرجاه

٣٠ - حاکم از ابن عباس

وجه سی ام آنکه نیز حاکم در مستدرک گفته اخربنا ابو بکر احمد بن جعفر بن حمدان القطیعی ببغداد من اصل کتابه ثنا عبد الله بن احمد بن حنبل حدثی ابی ثنا یحیی بن حماد ثنا ابو عوانہ ثنا ابو بلج ثنا عمرو بن میمون قال انی لجالس الى ابن عباس إذ اتاه تسعه رهط فقالوا يا ابن عباس اما ان تقوم معنا و اما ان تخلو بنا من بين هؤلاء قال فقل ابن عباس بل انا اقوم معکم قال و هو يومئذ صحيح قبل ان یعمی قال فانتدوا فتحدثوا فلا ندری ما قالوا قال فجاء ینفض عیقات الانوار في امامه الانمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۹۰

ثوبه و يقول اف و تف و قعوا في رجل له بعض عشر خصائص ليست لاحد غيره و قعوا في رجل قال له النبي صلی الله عليه وسلم لا بعثن رجالا يخزنه الله ابدا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله فاستشرف لها مستشرف فقال ابن على فقل انه في الرحمي يطعن قال وما كان احدهم ليطعن قال فجاء و هو ارمد لا يكاد يبصر قال فنفت في عينيه ثم هز الرایه ثلاثة فاعطاها اياته فجاء على بصفیه بنت حییي قال ابن عباس ثم بعث رسول الله صلی الله عليه وسلم فلانا بسورة التوبه فبعث علينا خلفه فاخذها منه و قال لا يذهب بها الا رجل هو متنی و انا منه فقال ابن عباس وقال النبي صلی الله عليه وسلم لبني عمّه ايکم يوالینی فی الدّنیا و الآخرة قال وعلى جالس معهم فقال رسول الله صلی الله عليه وسلم و اقبل على رجل منهم فقال ايکم يوالینی فی الدّنیا و الآخرة فابوا فقال لعلی انت ولیی فی الدّنیا و الآخرة قال ابن عباس و كان على اول من امن من الناس بعد خديجة رضی الله عنها قال و اخذ رسول الله توبه فوضعه على على و فاطمة و الحسن و الحسين وقال إنما یُرِیدُ اللَّهُ لِيَذْهَبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ یُطَهِّرَ کُمْ تَطْهِیرًا

قال ابن عباس و شری على نفسه فليس ثوب النبي صلی الله عليه وسلم ثم نام مكانه قال ابن عباس و كان المشركون يرمون رسول الله صلی الله عليه وسلم فجاء ابو بکر رضی الله عنه و على نائم قال و ابو بکر يحسب انه رسول الله صلی الله عليه وسلم قال يا نبی الله فقال له على ان نبی الله قد انطلق الى نحو بئر میمون فادرکه قال فانطلق ابو بکر فدخل معه الغار قال و جعل على رضی الله عنه یرمی بالحجارة كما كان نبی الله صلی الله عليه وسلم و هو يتضور وقد لف راسه في الثوب لا يخرج عنه حتى اصبح ثم كشف عن راسه فقالوا ایک للثیم و كان صاحبک لا يتضور و نحن نرمی و انت تتضور وقد استنکرنا ذلك فقال ابن عباس فخرج رسول الله صلی الله عليه وسلم في غزوہ تبوك و خرج الناس معه فقال له على اخرج معک قال النبي صلی الله عليه وسلم لا فبکی على فقال له اما ترضی ان تكون متنی بمrtle هارون عیقات الانوار في امامه الانمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۹۱

من موسی الا انه ليس بعدي نبی انه لا ينبغي ان اذهب الا و انت خلیفتی قال ابن عباس و قال له رسول الله صلی الله عليه وسلم انت ولی كل مؤمن بعدي و مؤمنه قال ابن عباس و سد رسول الله صلی الله عليه وسلم ابواب المسجد غير باب على و كان يدخل المسجد جنبا و هو طريقه ليس له طريقه قال ابن عباس و قال رسول الله صلی الله عليه وسلم من كنت مولاہ فان مولاہ على قال ابن عباس و قد اخبرنا الله عز و جل في القرآن انه رضی الله عن اصحاب الشجرة فعلم ما في قلوبهم فهل اخبرنا انه سخط عليهم بعد ذلك قال ابن عباس و قال نبی الله صلی الله عليه وسلم لعمر رضی الله عنه حين قال ائذن لی فاضرب عنقه قال و كنت فاعلا و ما یدریک لعل الله قد اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم

هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرجاه بهذه السياقة و

قد حدثنا السيد الاولحد ابو يعلى حمزه بن الزيدى رضى الله عنه ثنا ابو الحسن علی بن محمد بن مهرويه القزويني القطان قال سمعت ابا حاتم الرازى يقول كان يعجبهم ان يجدوا الفضائل من روایة احمد بن حنبل رضى الله عنه

و هم روایت نمودن حاكم حديث ولايت را از عبارت معارج العلى که در ذکر طبرانی منقول شده واضح و عیان گردیده و کمال فضل و جلالت و نهايٰ ثقت و نبالٰت و غایٰت تبحر و اتقان و رفعت شان حاکم بر ناظرين افادات ائمه اعظم مخفی و مشهور نیست و سیچیء نبذ من ذلک فيما بعد فی مجلد حديث الطیر ان شاء الله تعالى فظهر و لاح و واضح و باح بحمد الله و حسن توفیقه و ابلاغه الحق و لحب طریقه مرءه بعد اخري و كره بعد اولی صحة الحديث الشريف و اعتماده و اعتباره و وثقه و جلاء امره و اشتئاره بحکم الحاکم الذاهب فی التنقید و التحقیق و السیر و التتفیر و التتفییب عن غوامض الحديث کل المذاهب الصاعدة من مصاعد الفضل و العز اعلی المراتب المتمكن من الحدق و المهارة و التبحیر و البصارۃ اسنى المناصب و لمع و سطع ان رمی الحديث الشريف بالکذب و البطلان و العضیه و القرفة المنھدة البینان ظن نائع کاذب و وهم خاسر خائب و تهجهم سمج عن الحق ناکب و تهجهس قذر عریق فی الشناعة

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۹۲

ذاهب لا يرضي به الا کل معاند ناصب او لجوج للبهت خاطب او عنود للعدوان جالب او حاقد للفطاعة طالب او خادع للعقول خالب او مماذق للدين سالب او منهتك عن الخزى غير هائب او خليع من الهوان غير راهب و الله ولی التوفيق لاقتفاء الحق الصائب و تزيل الخاثر من الذائب

٣١- ابن مردویه

وجه سی و یکم آنکه احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی حديث ولايت جناب امير المؤمنین علیه السلام را در واقعه نزول آیه کریمه و آندر عشیر تک الأقربین

روایت فرموده چنانچه ملا على متقي در کنز العمال گفته

عن علی قال لما نزلت هذه الآیة و آندر عشیر تک الأقربین

دعا عینی عبد المطلب و صنع لهم طعاما ليس بالكثير فقال كلوا باسم الله من جوانبها فان البركة تنزل من ذرورتها و وضع يده او لهم فاكلوا حتى شبعوا ثم دعا بقدر فشرب او لهم ثم سقاهم فشربوا حتى رروا فقال ابو لهب لقد سحركم و قال يا بنی عبد المطلب اني جشتكم بما لم يجيء به احد قط ادعوكم الى شهادة ان لا اله الا الله و الى الله و الى كتابه فنفروا فتفرقوا ثم دعاهم الثانية على مثلها فقال ابو لهب كما قال المرة الاولى فدعاهم ففعلوا مثل ذلک ثم قال لهم و مد يده من يباعنی على ان يكون اخي و صاحبی و ولیکم بعدی فمدت يدی و قلت انا ابایعک و انا یومئذ اصغر القوم عظیم البطن فبایعنی على ذلک

قال و ذلک الطعام انا صنعته ابن مردویه و محامد عليه و مدائح سمیه و مدائح مناقب بهیه و مقابر سنیه ابن مردویه نحریر سابقه در مجلد حديث غدیر گذشت خلاصه اش آنکه از تذکره ذهبي و اضحت که ابن مردویه حافظ ثبت و علامه صاحب ثقیله و از اکابر و اعاظم شیوخ محدثین مثل أبي سهل بن زياد و دیگر اکابر نقاد روایت می کند و اجله اساطین سنیه مثل عبد الرحمن بن هنده و غير او خلق کثیره جم غیر ازو روایت می کنند يعني معالم و بنیه و آثار نبویه ازو فرا می گیرند و او قیم بود بمعرفت این شان و بصیر برجال و طویل الباع و مليح التصانیف و ناهیک بوحدة من هذه المحامد الزاهرة و المدائح الفاخرة فكيف إذا اجتمعت و انشقت و از کتاب العبر ذهبي از ترجمه ابو مطیع محمد بن عبد الواحد المدینی و اضحت که ابو مطیع که جلالت و عظمت او از فقره و انتہی إلیه علوی الاسناد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۹۳

باصبهان لمعان ظهور دارد از ابن مردویه روایت کرده و نیز از عبارت تذکرہ الحفاظ ظاهرست که ابو القاسم عبد الرحمن بن مندہ و اخ او عبد الوهاب و ابوالخیر محمد بن احمد و ابو منصور محمد بن سکرویه و ابو بکر محمد بن الحسن بن محمد بن سلیم و ابو عبد الله ثقیل و خلقی کثیر از ابن مردویه روایت کرده‌اند و روایت شخص عدل و ثقه و جلیل از شخصی حسب افادات ائمه سیه دلیل و ثوق و جلالت و عدالت مروی عنه می‌باشد کما سبق و از عبارت زاد المعاویه ابن القیم بعد ذکر حدیث بنی المنتفق منجلی است که ابن مردویه از کبار ائمه سنت و اجله شیوخ ملت و امثال حفاظ آثار و افاحم خدام اخبارست که ابن القیم بروایت او این حدیث را در کتاب خود مثل روایت دیگر ائمه مذکورین احتجاج و استدلال بر اعتماد و اعتبار و ثبوت و تحقق و خروج آن از مشکأة نبوت می‌نماید و حسبک هذا دلالة على کمال الاعتماد و الوثوق و غایة الاعتبار و القبول و از عبارت طبقات الحفاظ سیوطی توان دانست که ابن مردویه حافظ کبیر و علامه جلیل و صاحب تصانیف عدیده مثل تفسیر و تاریخ و مستخرج و قیم بشان حدیث و بصیر برجال و صاحب کمال و طویل الباع و کثیر الاطلاعست و از عبارت شرح مواهب زرقانی کالشمس فی رابعه النهار هویدا و اشکارست که ابن مردویه حافظ ثبت علمایه صاحب تاریخ و تفسیر و مسند و مستخرج و قیم بشان حدیث و بصیر برجال و طویل الباع و مليح التصنيفت و از عبارت حصن حصین جزری ظاهرست که او کتاب ابن مردویه را مأخذ کتاب خود که نهایت عظمت و جلالت آن بیان کرده گردانیده و مثل دیگر کتب اساطین معتمدین و افاحم محدثین نحله خود مثل بخاری و مسلم و ابن أبي شیبہ و امام احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه قزوینی و بزار و ابن حبان و حاکم و ابن عوانه و ابن خزیمہ و مالک و غیرهم بر آن اعتماد نموده و نیز ظاهرست که روایات ابن مردویه را صحیح دانسته حيث قال فلیعلم انی ارجو ان یکون جمیع ما فیه صحیحا و مخاطب عالی تبار در رساله اصول حدیث گفته و احادیث متعلقه بتفسیر را تفسیر گویند تفسیر این مردویه و تفسیر دیلمی و تفسیر ابن جریر و غیره مشاهیر تفاسیر حدیث‌اند ازین عبارت هویداست که تفسیر ابن مردویه از مشاهیر تفاسیر حدیث هست و شاه صاحب در ذکر تفاسیر تفسیر او را مقدم بر دیگر تفاسیر گذاشته‌اند

- أبو نعيم اصفهانی - ۳۲

وجه سی و دوم آنکه تاج المحدثین

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۹۴

ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه ابراهیم بن عبد الله الیمنی الوصی‌ابی در کتاب الاكتفاء گفته

عن عمران بن حصین رضی الله عنہ قال سمعت رسول الله علیہ وسلم يقول ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی اخرجه ابو داود الطیالسی فی مسندہ و الحسن بن سفیان فی فوائدہ و ابو نعیم فی فضائل الصحابة و محمد صدر عالم در معارج العلی گفته

عن عمران بن حصین قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم علی منی و انا من علی و علی ولی کل مؤمن بعدی و اخرجه الطیالسی و الحسن بن سفین و ابو نعیم مثله

و ابو نعیم اصفهانی از اکابر علمای جلیل الشأن و مشاهیر محدثین اعیان و نخاریر معتمدین ارکان و متمهرین اثبات و متبحرين ثقات و اساطین معظمین و کبار مدققین و اجله محقّقین و اعظم مستندین و افاحم منقدینست و فضائل عالیه و مناقب سامیه و محمد فاخره و محاسن زاهره و مکارم جلیله و ماثر نیله او بر مهره متبعین کتب و اسفار حضرات متنسّین مثل وفيات الأعیان ابن خلکان و عبر ذهبي و مرآة الجنان يافعی و وافی بالوفیات خلیل صفائی و طبقات فقهای شافعیه عبد الرحیم بن حسن الاسنی و طبقات فقهای

شافعیه عبد الوهاب سبکی و تمه المختصر عمر بن مظفر الشهیر بابن الوردى و طبقات شافعیه ابو بکر اسدی و طبقات سیوطی و لواحق الانوار عبد الوهاب شعرانی و رجال مشکاۃ محمد بن عبد الله الخطیب و مقایل‌الاسانید ابو مهدی عیسی و بستان المحدثین خود مخاطب و قول مستحسن مولوی حسن زمان و اتحاف النباء مولوی صدیق حسن خان معاصر و غیر آن ظاهر و عیانست اینجا اکتفا بر بعض عبارت می‌رود قال السبکی فی طبقاته احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مهران الامام الجلیل الحافظ ابو نعیم الاصفهانی الصوفی الجامع بین الفقه و التصوف و النهایة فی الحفظ و الصّبّط و احد اعلام الدین جمع الله له بین العلوّ فی الروایة و النهایة فی الدرایة رحل إلیه الحفاظ من الاقطار ولد فی رجب سنة ۳۳۶ ست و ثلثین و ثلثائة باصبهان و هو سبط الشیخ الزاهد محمد بن یوسف البناء احد مشایخ الصوفیة و احد اعلام الذین جمع الله لهم

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۹۵

بین العلوّ فی الروایة و النهایة فی الدرایة رحل إلیه الحفاظ من الاقطار و استجاز له ابوه طائفه من شیوخ العصر تفرد فی الدنيا عنهم الى ان قال السبکی و قد روی ابو عبد الرحمن السلمی مع تقدمه عن واحد عن أبي نعیم فقال فی كتاب طبقات الصوفیة ثنا عبد الواحد بن احمد الهاشمی ثنا ابو نعیم احمد بن عبد الله ثنا محمد بن علی بن حبیش المقری بغداد ابنا احمد بن محمد بن سهل الادمی و ذکر حدیثا قال ابو محمد بن السمرقندی سمعت ابا بکر الخطیب يقول لم ار احدا اطلق عليه اسم الحفظ غیر رجلین ابو نعیم الاصفهانی و ابو حازم العبدوی الاعرج وقال احمد بن محمد بن مردویه كان ابو نعیم فی وقته مرحولا إلیه و لم يكن فی افق من الآفاق اسند ولا احفظ منه کان حفاظ الدنيا قد اجتمعوا عنده و كان کل يوم نوبه واحد منهم يقرأ ما يريده الى قریب الظہر فإذا قام الى داره ربما کان يقرأ عليه فی الطريق جزو و كان لا يضجر لم يكن له غذاء سوی التصینیف او التسمیع و قال حمزه بن العباس العلوی کان اصحاب الحديث يقولون بقی ابو نعیم اربع عشرة سنّة بلا نظیر لا يوجد شرقا و لا غربا اعلی اسنادا منه و لا احفظ و كانوا يقولون لما صنف كتاب الحلیة حمل الى نیسابور حال حیاته فاشتروه باربعمائیه دینار و قال ابن المفضل الحافظ قد جمع شیخنا اخبار أبي نعیم و ذکر من حدث عنه و هم نحو ثمانین رجلا و قال لم يصنف مثل کتابه حلیة الاولیاء سمعناه على ابن المظفر القاسانی عنه سوی فوت عنه یسیر وقال ابن النجار هو تاج المحدثین و احد اعلام الدین قلت و من کراماته المشهورة انَّ السلطان محمود بن سبکتکین لما استولی على اصبهان ولی علیه والیا من قبله و رحل عنها فوثب اهل اصبهان و قتلوا الوالی فرجع محمود إلیها و آمنهم حتی اطمأنوا ثم قصدھم يوم الجمعة فقتل منهم مقتله عظیمة و كانوا قبل ذلك قد منعوا ابو نعیم الحافظ من الجلوس فحصلت له کراماتان السلامه فيما جرى عليهم إذ لو كان جالسا لقتل و انتقام الله تعالى له منهم

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۱۹۶

سریعا و من مصنفاته حلیة الاولیاء و هی من احسن الكتب کان الشیخ الامام الوالد رحمه الله کثیر الحث لنا علیها و يحب تسمیعها و له ايضا کتاب معرفة الصیحابة و کتاب دلائل النبوة و کتاب المستخرج على البخاری و کتاب المستخرج على مسلم و کتاب تاريخ اصبهان و کتاب صفة الجنّة و کتاب فضائل الصحابة و صنف شيئا کثیرا من المصنفات توفی فی العشرين من المحرم سنّة ۴۳۰ ثلثین و اربعمائیه و له اربع و تسعون سنّة و ولی الدین خطیب در اسماء رجال مشکاۃ گفته ابو نعیم الاصفهانی هو ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی صاحب الحلیة هو من مشایخ الحديث الثقات المعمول بحدیثهم المرجوع الى قولهم کبیر القدر ولد سنّة اربع و ثلثین و ثلثائة باصبهان و مات فی صفر سنّة ثلثین و اربعمائیه باصبهان و له من العمر ست و تسعون سنّة رحمه الله

٣٣ - احمد ابین حسین بیهقی

وجه سی و سوم آنکه ابو بکر احمد بن حسین بیهقی خسروجردی این حدیث شریف را در ضمن حدیثی طویل از ابن عباس روایت فرموده چنانچه اخطب خوارزم در کتاب المناقب بعد ذکر حدیث کسر اصنام باین اسناد

اخبرنا الشيخ الزاهد ابو الحسن على بن احمد العاصمي الخوارزمي قال اخبرنا شيخ القضاة اسماعيل بن احمد الوعاظ قال اخبرنا والدى ابو بكر احمد بن الحسين البيهقي الخ گفته وبهذا الاسناد عن احمد بن الحسين هذا قال اخبرنا احمد بن جعفر القطيعي قال حدثنا عبد الله بن احمد بن حنبل قال اخبرنا أبي قال حدثنا يحيى بن حماد قال حدثنا ابو عوانة قال حدثنا ابو بلج قال حدثنا عمرو بن ميمون قال اني لجالس الى ابن عباس إذ اتاه تسعة رهط قالوا يا ابن عباس اما ان تقوم معنا واما ان تخلو بنا من بين هؤلاء قال فقال ابن عباس بل انا اقوم معكم قال وهو يومئذ صحيح قبل ان يعمى قال فانتدوا فتحدوا فلا ندرى ما قالوا قال فجاء ينفض ثوبه ويقول اف وتف وقعوا في رجل له بعض عشر فضائل ليس لأحد غيره وقعوا في رجل قال له النبي صلّى الله عليه وسلم لا بعش رجال لا يخزيه الله ابدا يحب الله ورسوله و يحبه الله ورسوله

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ١٩٧

فاستشرف لها مستشرف فقال اين على فقلوا انه في الرّحى يطحن قال و ما كان احد ليطحن قال فجاء و هو ارمد لا يكاد ان يبصر قال فنفت في عينه ثم هزّ الراية ثلثا فاعطاها اياده فجاء على بصفتيه بنت حبي فقال ابن عباس ثم بعث رسول الله صلّى الله عليه وسلم ابا بكر بسورة التوبه بعث علينا خلفه و اخذها منه فقال لا يذهب بها الا رجل هو مني وانا منه قال ابن عباس وقال النبي صلّى الله عليه وسلم لنبي عمه ايكم يواليني في الدنيا والآخرة قال وعلى جالس معهم فقال رسول الله صلّى الله عليه وسلم و اقبل على رجل منهم فقال ايكم يواليني في الدنيا والآخرة فابوا فقال لعلى انت ولبي في الدنيا والآخرة قال ابن عباس و كان على اول من امن من الناس بعد خديجة قال و اخذ رسول الله صلّى الله عليه وسلم ثوبه فوضعه على على و فاطمة و حسن وحسين وقال إنما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُدْهِبَ عَنْكُمْ الرّجُسْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُظَهِّرُ كُمْ تَطْهِيرًا

قال ابن عباس و شرى على نفسه فليس ثواب النبي صلّى الله عليه وسلم ثم نام مكانه قال ابن عباس و كان المشركون يرمون رسول الله صلّى الله عليه وسلم فجاء ابو بكر و على نائم و ابو بكر يحسب انه رسول الله صلّى الله عليه وسلم قال فقال له على ان نبى الله قد انطلق نحو بئر أم ميمون فادركه قال فانطلق ابو بكر فدخل معه الغار قال و جعل على يرمي بالحجارة كما كان يرمي نبى الله صلّى الله عليه وسلم و هو يتضور وقد لف راسه في الثوب لا يخرج حتى اصبح ثم كشف عن راسه فقالوا انك للثيم و كان صاحبك لا يتضور و نحن نرميه وانت تتضور وقد استنكنا ذلك قال ابن عباس و خرج رسول الله صلّى الله عليه وسلم في غزوه تبوك و خرج الناس معه فقال له على اخرج معك فقال النبي صلّى الله عليه وسلم لا فبكى على فقال له اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه ليسنبي بعدى انه لا ينبغي ان اذهب الا وانت خليفتي قال ابن عباس و قال له رسول الله صلّى الله عليه وسلم انت ولئ كل مؤمن و مؤمنه بعدى قال

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ١٩٨

ابن عباس و سد رسول الله صلّى الله عليه وسلم ابواب المسجد غير باب على فكان يدخل المسجد جنبا و هو طريقه ليس له طريق غيره قال ابن عباس قال رسول الله صلّى الله عليه وسلم من كنت مولاه فعلى مولاه قال ابن عباس و قد اخبرنا الله عز و جل في القرآن انه رضى عن اصحاب الشجرة فعلم ما في قلوبهم فهل اخبرنا انه سخط عليهم بعد ذلك قال ابن عباس و قال نبى الله صلّى الله عليه وسلم لعمر حين قال ائذن لي فاضرب عنقه يعني عنق حاطب قال و ما يدريك لعل الله قد اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم و مزيد فضل و جلالت و نهايت كمال و براعت و غايت نقد و مهارت و طول باع و عظمت شان و سمو قدر و علو فخر و تحر و تمهر و اتقان يبهقى بر متبع اسفار ائمه اين قوم مثل معجم الادباء ياقوت حموى و كتاب الانساب عبد الكرييم سمعانى و وفيات الأعيان ابن خلكان و كامل ابن اثير جزرى و مختصر فى اخبار البشر ابو الفداء اسماعيل بن على و تتمة المختصر فى اخبار البشر ابن الوردى و سير النبلاء و تذكرة الحفاظ و عبر فى خبر من غير و دول الاسلام ذهبي و مرآء الجنان يافعى و رجال مشكاة ولى الدين الخطيب و طبقات شافعية عبد الرحيم اسنوى و طبقات شافعية عبد الوهاب سبكي و طبقات شافعية ابو بكر اسدى و طبقات الحفاظ

جلال الدين سيوطي و رجال مشكاة شيخ عبد الحق و فيض القدير شرح جامع الصغير عبد الرؤوف مناوي و مرقاہ شرح مشكاة ملأ على قارى و شرح مواهب لدئیه زرقانی و مقاکید الاسانید ابو مهدی ثعالبی و بستان المحدثین خود مخاطب و ابجد العلوم و تاج مکلل و اتحاف النباء مولوی صدیق حسن خان معاصر ظاهر و مستنیرست

٣٤- راغب اصفهانی

وجه سی و چهارم آنکه ابو القاسم حسین بن محمد الشهیر بالراغب الاصفهانی حدیث ولایت را بقطع و حتم ثابت فرموده و در جمله فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام ذکر نموده چنانچه در کتاب محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء که در ایام سابقه بعنایت منعم مفیض الآلاء یک نسخه عتیقه قلمیه آن از کتب خانه غلام علی آزاد بدست این عبد کثیر الخطأ افتاده بود و درین ایام بفضل رب منعم نسخه مطبوعه مصریه آن پیش نظر قاصر حاضرست در فصلی از فصول حد عشرون که در عنوان آن فصل گفته و عمماً جاءه فی فضائل اعیان الصحابة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ١٩٩

قد کان من شرط هذا الكتاب ان لا یشتغل بذكر الرجال على الترتيب إذ كان القصد فيه الى تنوع المعانی لكن لم يوجد بد من ذكر فضائل الصحابة إذ كانت الحاجة إليه تکثر می فرماید على بن أبي طالب كرم الله وجهه قتل لسع عشرة ليلة خلت من شهر رمضان يوم الجمعة و هو ابن ثلاث و ستین و قیل ابن ثلث و خمسین و خلافته اربع سنین و ثمانيه اشهر و تسعة عشر يوما و دفن بالکوفة و غیب قبره و

قال صلی الله علیه و سلم الخلافة ثلثون عاما ثم تكون ملکا و کناه النبي صلی الله علیه و سلم ابا تراب و ذلك انه دخل على ابنته فاطمة فقال این ابن عمک قالت في فناء المسجد فوجده مضطجعا في التراب فقال النبي صلی الله علیه و سلم قم يا ابا تراب و ذلك من شدّه ما اعجب به من فضائله قال له النبي صلی الله علیه و سلم الا ترضی ان تكون منی بمتزلة هارون من موسی غير انه لا نبی بعدی قال بلى قال فانت كذلك و قال على منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی

وابا القاسم راغب از اعاظم مشاهیر جلیل المناصب و افاخم نحاریر و کبار اساطین رفع المراتب و امثال ائمه سنیه بمدح و ثنای راغب راغب و مزید تعظیم و تفحیم و تکریم آن علامه نبیل را طالب علامه سیوطی در بغیه الوعاء فی طبقات اللغوین و النحاء گفته المفضل بن محمد بن معی الاصبهانی ابو القاسم الراغب صاحب المصنفات کان فی اوائل المائة الخامسة له مفردات القرآن و افانین البلاغة و المحاضرات وقفت على الثالثة وقد کان ظنی ان الراغب معتزلی حتى رأیت بخط الشيخ بدر الدین الزركشی علی ظهر نسخة من القواعد الصغری لابن عبد السلام ما نصّه ذکر الامام فخر الدین الرازی فی تاسیس التقديس فی الاصول ان ابا القاسم الراغب من ائمه السنّة و قرنه بالغزالی قال و هي فائدة حسنة فان کثیرا من الناس یظنون انه معتزلی و نیز سیوطی در مزهر در فائدہ ثمانيه عشر از فصل اول از نوع تاسع گفته الثانية عشرة قال الامام ابو القاسم الحسین بن محمد بن المفضل المشهور بالراغب و هو من ائمه السنّة و البلاغة فی خطبة كتابه المفردات الفاظ القرآن هو لب کلام العرب و زبدته

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٠٠

واسطته و کرامته و علیها اعتماد الفقهاء و الحكماء فی احکامهم و حکمهم و إلیها مفرع حذاق الشعراء و البلغاء فی نظمهم و نثرهم و ما عدا الالفاظ المترفّعات عنها و المتنقاء منها هو بالاضافة إليها كالقصور و النوى بالإضافة إلى اطائب الثمرة و كالحالة و التيin بالنسبة إلى لوب الحنطة و ازنيقی تلمیذ محمود بن محمد بن قاضی زاده الرّومی ابن بنت علی بن محمد قوشجی در مدینة العلوم گفته فنون المحاضرات للراغب الاصبهانی و هو المفضل بن محمد الاصبهانی ابو القاسم الراغب صاحب المصنفات کان فی اوائل المائة الخامسة له مفردات القرآن و افانین البلاغة و المحاضرات و له تفسیر سمعناه من بعض الثقات و له تفضیل النشاتین و له کتاب

الذریعه فى احكام الشريعة و الناس يظنون انه معتزل لكن قال السيوطي رايت بخط الشيخ بدر الدين الزركشى على ظهر نسخه من قواعد الصيهى غرى لابن عبد السلام ما نصه ذكر الامام فخر الدين الرازي فى تاسيس التقديس فى الاصول ان ابا القاسم الراغب من ائمه السنّة و قرنه بالغزالى و هذه الفائدة حسنة فلا عبرة بظنون الناس إن بعض الظن إثم

و مصطفى بن عبد الله القسطنطيني در كشف الظنون عن اسمى الكتب و الفنون گفته افانيين البلاعه للعلامة أبي القاسم حسين بن محمد المعروف بالراغب الاصفهانى و نيز در كشف الظنون گفته تفسير الراغب هو الفاضل العلامه ابو القاسم الحسين بن محمد بن المفضل المعروف بالراغب الاصفهانى المتوفى فى راس المائة الخامسه و هو تفسير معتبر فى مجلد اوله الحمد لله على آلاء الخ اورد فى اوله مقدمات نافعه فى التفسير و طرره انه اورد جملاء من الآيات ثم فسره تفسيرا مشبعا و هو احد مأخذ انوار التنزيل للبيضاوى و نيز در كشف الظنون گفته تفضيل النشتين و تحصيل السعادتين لللامام أبي القاسم الحسين بن محمد بن المفضل الراغب الاصفهانى المتوفى فى راس المائة الخامسة مختصر اوله الحمد لله الذى ارسل بالنبوة عبده الخ رتب على ثلاثة و ثلاثين بابا و فصل فيها النشأة الاولى و النشأة الأخرى و نيز در كشف الظنون گفته الذريعة الى مكارم الشريعة لللامام أبي القسم

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۰۱

حسين بن محمد بن المفضل الراغب الاصفهانى ذكره فى اوائل مفرداته اوله نسال الله تعالى جوده الذى هو سبب الوجود نورا يهدينا الى الاقبال عليه الخ و هو على سبعة فصول الاول فى اصول الانسان و قواه و فضله الثاني فى العقل و العلم و النطق الثالث فيما يتعلق بالقوى الشهوانية الرابع فيما يتعلق بالقوى الغضبية الخامس فى العدالة و الظلم السادس فيما يتعلق بالصيئات السابع فى ذكر الافعال قيل ان الامام حججه الاسلام الغزالى كان يستصحب كتاب الذريعة دائمًا و يستحسن لنفاسته و نيز در كشف الظنون گفته مفردات الفاظ القرآن فى اللغة لابى القسم حسين بن محمد بن المفضل المعروف بالراغب الاصفهانى المتوفى سنة سنه السيوطي فى طبقات النهاه المفضل بن محمد وقال كان فى اوائل المائة الخامسة و نقل عن خط الزركشى ما نصه ذكر الامام فخر الدين الرازي فى تاسيس التقديس فى الاصول ان الراغب من ائمه السنّة و قرنه بالغزالى انتهى و مولوى صديق حسن خان معاصر در ابجد العلوم در ذكر علماء محاضره گفته مفضل بن محمد الاصفهانى ابو القاسم الراغب كان فى اوائل المائة الخامسة له المحاضرات و افانيين البلاعه و غير ذلك و الناس يظنون انه معتزل لكن نقل السيوطي عن الفخر الرازي انه من ائمه السنّة و قرنه بالغزالى و هذه فائدة حسنة فلا عبرة بظنون الناس و إن بعض الظن إثم

واکابر علمای سنیه اعیان بافادات و تحقیقات راغب اصفهانی بكمال استبشار و انبساط جنان می گرایند و احتجاج و استدلال و استناد بمقام تحقیق و مقابله اهل حق کرام نموده اظهار نهایت وثوق و اعتبار و اعتماد آن علامه عمده الاطوار می فرمایند سیوطی در مزهر در نوع تاسع گفته قال الراغب فى مفرداته الفصح خلوص الشيء مما يشوهه و اصله فى اللین يقال فصح اللین و افصح و هو فصيح و مفصح إذا تعزى من الرغوة قال الشاعر و تحت الرغوة اللین الفصيح و منه استعير فصح الرجل جادت لغته و افصح تكلم بالعربيه و قيل بالعكس و الاول اصح انتهی و نيز عبارت سیوطی در مزهر مشتمل بر نقل از راغب در باب

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۰۲

مدح قرآن آنفا شنیدی و فاضل رشید در شوکت عمریه گفته و چون از اقامته استدلال خود بقوا لازم القبول حضرت عمر رضی الله عنه بر حرمت متعه فراغت حاصل کردیم حالا دفع توهمی که صاحب رساله بمشایع علمای شیعه بر آن وارد کرده است می نمایم و می گوییم که آنچه بعد از دراز نفسی بسیار که تعرض بجواب آن خارج از شرط این عجاله است فرموده که تاویل آن باین نحو که معنی انا انهی عنهم و انا احرمها این است که من مبین و موکد تحريم پیغمبر خدا هستیم و اصل تحريم از آن حضرت بود و ظاهرست که این تاریکیست علیل توجیهیست بغايت رکیک و بی دلیل الخ قابل استعجاب اولی الالبابست زیرا که استعمال حرم الشيء بمعنى بین حرمته و اخبر عنها و حکم بها و کذا لفظ اباح الشيء بمعنى بین اباحتة و اخبر عنها و حکم بها بغايت شایع کما

يقال حرم الشافعى النبيذ و ابا حنيفة و حرم ابو حنيفة الخسب و أبا حمه الشافعى سيبويه ثانى علامه تفتازانى كه از ائمه عربیتست و صاحب رساله هم در وجه سوم همین فائده او را از علمای ادیبه گفته در شرح مقاصد در جواب مطاعن حضرت عمر می فرماید معنی احرمهن احکم بحرمتهن و اعتقاد ذلک لقیام الدلیل كما یقال حرم المثلث الشافعی و ابا حمه ابو حنيفة انتهی و امام راغب اصفهانی، که از ائمه عرب است در مفردات خود می فرماید و قوله تعالى، **لَمْ تُحِّمِّمْ مَا أَحَّلَ اللَّهُ لَكَ**

أى لم تحكم بتحريم ذلك انتهى و من أراد العثور على جواب شبهة الرشيد النيل بالتفصيل فعليه بمطالعة الشعلة الظفرية و الضريئة الحيدرية فإنه يلفي فيهما ما فيه شفاء العليل و رواء الغليل و عَلَى اللَّهِ قَضْدُ السَّبِيل

مولوی حیدر علی فیض آبادی در مسلک ثانی منتهی الکلام در وجوه جواب کلام صوارم بجواب حدیث عیون در باب حضرت آدم گفته دوم آنکه از تبع لغت مثل صحاح و قاموس و نهایه و مفردات الفاظ قرآن از تصانیف شیخ ابو القاسم حسین بن محمد بن مفضل مشهور بامام راغب و صراح و مجمع البحرين و اعتراف و اظهار صاحب مجمع البيان و دیگر اجله مفسّرین شیعیان و کتز و منتخب و غیرها چنان معلوم می‌شود که اراده زوال نعمت از محسود در معنی حسد ضرورست الخ و کتاب محاضرات راغب اصفهانی از کتب مشهوره معتبره و اسفار معروفه معتمده مصطفی، بن عبد الله القسطنطینی

^{٢٠٣} عقائد الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص:

عقارات الانهار، فـ امامـة الائـمة الـاطـهـار، ٢١٢، صـ ٢٠٤.

الآفاق

٣٥ - خطب بغداد،

وجه سی و پنجم آنکه احمد بن علی بن ثابت المعروف بالخطيب البغدادی حدیث ولایت را بروایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده چنانچه ملا علی متقی در کنز العمال گفته سائل و اللہ یا علی فیک خمسا فمیعنی واحدہ و اعطانی اریعا سألت اللہ ان یجمع امّتی علیک فابی و اعطانی فیک ان اول من تنشق

عنه الارض يوم القيمة انا و انت معك لواء الحمد و انت تحمله بين يدي تسقب به الاولين و الآخرين و اعطاني انك ولی المؤمنين بعدى الخطيب و الرافعى عن على

و ميرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در مفتاح النجا فی مناقب آل العبا گفته

اخراج الخطيب و الرافعی عن على کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سأله يا على فيک خمسا فمعنى واحدة و اعطاني اربعة سأله ان يجمع عليك امتی فانی على و اعطاني فيک ان اوّل من تنشق عنه الارض يوم القيمة انا و انت معی و معك لواء الحمد و انت تحمله بين يدي تسقب به الاولين و الآخرين و اعطاني انک ولی المؤمنین بعدی

و محمد صدر عالم در معارج العلی گفته

اخراج الخطيب و الرافعی عن على کرم الله وجهه قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم سأله يا على فيک خمسا فمعنى واحدة و اعطاني اربعا سأله ان يجمع عليك امتی فابی على و اعطاني فيک ان اوّل من تنشق عنه الارض يوم القيمة انا و انت معی و معك لواء الحمد و انت تحمله بين يدي تسقب به الاولين و الآخرين و اعطاني انک ولی المؤمنین بعدی

و مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن فی فخر الحسن گفته و

للخطيب و الرافعی بسند صحيح عن على رفعه سأله يا على فيک خمسا فمعنى واحدة و اعطاني اربعا سأله ان يجمع عليك امتی فابی على و اعطاني فيک ان اوّل من تنشق عنه الارض يوم القيمة انا و انت معی و معك لواء الحمد تحمله بين يدي تسقب به الاولين و الآخرين و اعطاني انک ولی المؤمنین بعدی

و خطیب بغداد از اساطین ائمه نقاد و اعاظم منقادین امجاد و اجله مشهورین

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٠٥

في الاشغال والانجاد و افراخم معروفين الشائع افضلهم في التلال و الوهادست و نبذی از فضائل فاخره و محاسن باهره او انشاء الله تعالى از انساب و ذیل تاريخ بغداد عبد الكريم بن محمد السمعانی و وفيات الأعیان ابن خلکان و کامل علی بن محمد المعروف بابن الاثير الجزری و مختصر في اخبار البشر ابو الفداء اسماعیل بن علی الایوبی و سیر النبلاء تذكرة الحفاظ و عبر في خبر من غبر و دول الاسلام ذهبی و طبقات شافعیه کبری عبد الوهیاب بن علی السبکی و تتمة المختصر في اخبار البشر عمر بن المظفر الشهیر بابن الوردي و مرآة الجنان و عبرة اليقطان عبد الله بن اسعد اليمني الیافعی و طبقات شافعیه قاضی تقی الدین ابو بکر بن احمد المعروف بابن قاضی شبهة الاسدی و طبقات الحفاظ جلال الدين السیوطی و تاريخ خمیس فی احوال النفس النفیس حسین بن محمد دیاربکری و فيض القدیر شرح جامع صغیر عبد الرؤوف بن تاج العارفین مناوی و شرح مواہب لدینه محمد بن عبد الباقي الزرقانی المالکی و مقالید الاسانید ابو مهدی عیسی بن محمد الشعالی الجفری و بستان المحدثین خود شاه صاحب و ابجد العلوم و اتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان معاصر خواهی شنید اینجا اکتفا بر عبارت ابن خلکان می روید قال فی وفيات الأعیان الحافظ ابو بکر احمد بن علی بن ثابت بن احمد بن مهدی بن ثابت البغدادی المعروف بالخطیب صاحب تاریخ بغداد و غيره من المصنفات المفیدة كان من الحفاظ المتقین و العلماء المتبحرين و لو لم يكن له سوى التاريخ لکفاه فانه يدل على اطلاع عظیم و صنف قریبا من مائة مصنف و فضلہ اشهر من ان یوصف و اخذ الفقه عن أبي الحسن المحاصلی و القاضی أبي الطیب الطبری و غيرهما و كان فیها غلب عليه الحديث و ولد في جمادی الآخرة سنة ٣٩٢ اثنتين و تسعين و ثلاثة و يوم الخميس لست بقین من شهر و توفی يوم الاثنين سبع ذی الحجه سنة ٣٦٣ ثلث و ستین و اربعمائه بغداد رحمه الله تعالى و قال السمعانی توفی في شوال و سمعت ان الشیخ ابا اسحاق الشیرازی رحمه الله كان من جملة من حمل نعشہ لأنه انتفع به کثیرا و كان یراجعه فی تصانیفه

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٠٦

والعجب انه كان في وقته حافظ المشرق و ابو عمر یوسف بن عبد البر صاحب كتاب الاستیعاب حافظ المغرب و ماتا في سنة واحدة

كما سياتي في حرف الياء ان شاء الله تعالى و ذكر محب الدين بن النجار في تاريخ بغداد ان ابا البركات اسماعيل بن سعد الصوفي قال ان الشيخ ابا بكر بن زهراء الصوفي كان قد اعد لنفسه قبرا الى جانب قبر بشر الحافي رحمه الله تعالى و كان يمضى إليه في كل أسبوع مرّة و ينام فيه و يقرأ فيه القرآن كله فلما مات ابو بكر الخطيب كان قد اوصى ان يدفن الى جانب قبر بشر الحافي فجاء اصحاب الحديث الى أبي بكر بن زهراء و سأله ان يدفن الخطيب في القبر الذي اعد له نفسه و ان يؤثره به فامتنع من ذلك امتناعا شديدا وقال موضع قد اعددته لنفسى منذ سنين يؤخذ مني فلما رأوا ذلك جاؤوا الى والد الشيخ أبي سعد و ذكروا له ذلك فاحضر الشيخ ابا بكر بن زهراء وقال له انا لا اقول لك اعطيهم القبر ولكن اقول لك لو ان بشر الحافي في الاحياء وانت جانبه فجاء ابو بكر الخطيب يقعد دونك كان يحسن بك ان تقعده اعلى منه قال لا بل كنت اقوم و اجلسه مكانى قال و هكذا ينبغي ان يكون الساعة قال فطاب قلب الشيخ أبي بكر و اذن لهم في دفنه فدفنه إلى جانبه بباب حرب و كان قد تصدق بجميع ماله و هو مائتا دينار فمزقها على ارباب الحديث و الفقهاء و الفقراء في مرضه و اوصى ان يتصدق عنه بجميع ما عليه من الثياب و وقف جميع كتبه على المسلمين و لم يكن له عقب و صنف اكثر من ستين كتابا و كان الشيخ ابو اسحاق الشيرازي احد من حمل جنازته و قيل انه ولد في سنة احدى و تسعين و ثلاثمائة و الله اعلم و رئيت له منamas صالحه بعد موته و كان قد انتهى إليه علم الحديث و حفظه في وقته هذا آخر ما نقلته من كتاب ابن النجار

٣٦ - أبو سعيد سجستانى

وجه سى و ششم آنکه ابو سعيد مسعود بن ناصر السجستانى حديث ولايت را در کتاب درایه حدیث الولایه روایت کرده چنانچه در طرائف فی معرفة مذاهب الطوائف مذکورست و من ذلك حدیث الولایه روایه أبي سعيد مسعود بن ناصر السجستانى و هو من المتفق على

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٠٧

ثقة برؤاية برؤاية هذا الحديث من عدة طرق و في بعضها زيادات مهمات فمن ذلك

ان برؤاية قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لما سمع ذم على غضب غضبا لم اره غضب مثله قط الا يوم قريظة و النضير و نظر الى و قال يا برؤاية ان علينا وليكم بعدى فاحب علينا فانما يفعل ما يؤمر به فقمت و ما احد من الناس احب منه و من ذلك زيادة اخرى

قال عبد الله بن عطا حدثت بذلك انا حرث بن سويد بن غفلة فقال كتمك عبد الله بن برؤاية بعض الحديث ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال أنا نافقت بعدى يا برؤاية و من ذلك زيادة ايضا معناها ان

خالد بن الوليد امر برؤاية فاخذ كتابه يقرأ على رسول الله صلى الله عليه وسلم و يقع في على قال برؤاية فجعلت اقرأ و اذكر عليا فتغير وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم و قال صلى الله عليه وسلم يا برؤاية ويحك اما علمت ان علينا وليكم بعدى انتهى ما في الطرائف فهذا مسعود بن ناصر للحق محمود ناصر الشريف حيث روى الحديث الشريف على رغم كل جاحد خاسر و اخزى سعى كل مماذق حائز و درء في نحر كل ذي عمر قاصر و اوهن مريء كل متوجر بائر و شوه وجه كل مكذب جائز و ابان عن الصدق الفاخر و افصح عن الصواب الظاهر و مسعود بن ناصر صاحب فضل زاهر و حاوي نبل باهر و از اعاظم محدثين عالي مقاخير و افاخم معتبر بن جميل الماثر و اجله حفاظ و متقنين اكابرست عبد الكرييم سمعانى در انساب در نسبت سجستانى گفته ابو سعيد مسعود بن ناصر بن أبي زيد السنجري الركاب كان حافظا متقدنا فاضلا راحل الى خراسان و العباس و العرجان و الحجاز و اكثر من الحديث و جمع الجمع روى لنا عنه جماعة كثيرة بمرو و نيسابور و اصبهان و توفى سنة سبع و سبعين و اربعين ازيد عبارت واضحت كه ابو سعيد سنجرى

حافظ متقن و فاضل بوده و رحلت کرده بسوی خراسان و جبال و عراقین و حجاز و اکثار حدیث کرده و بجمع آن مشغول شده و از مشایخ سمعانیست که روایت کرده‌اند برای سمعانی ازو جماعتہ کثیره در مرو و نیسابور و اصبهان و سابقًا دانستی که حافظ کسی را گویند که مشهور باشد بطلب و اخذ از افواه رجال

٢٠٨ عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج١٢، ص:

و معرفت بجرح و تعديل و طبقات روات و مراتب شان و تمیز صحیح از سقیم داشته باشد و مستحضرات او زیاده از غیر مستحضرات باشد پس این همه صفات جلیله و مناقب عظیمه هم برای ابو سعید که بتصریح سمعانی حافظ متقن ؟؟؟ بوده ثابت باشد و حافظ ابو عبد الله محمد بن احمد ذهبي در عبر فی خبر من غبر در وقائع سنہ سبع و سبعین و اربعائمه گفته مسعود بن ناصر السنجری ابو سعید الرکاب الحافظ رحل و صنف و حدث عن أبي حسان المزكي و على بن بشري الليشی و طبقتهما و رحل الى بغداد و اصبهان قال الدقاد لم ارجود اتقانا ولا احسن ضبطا منه توفي بنیسابور فی جمادی الاولی ازین عبارت ظاهرست که مسعود سنجری حافظست و رحلت کرده و تصنیف نموده و تحدیث کرد از أبي حسان مزکی و على بن بشري ليشی و طبقه شان و رحلت کرده بسوی بغداد و اصبهان و دقاد ارشاد کرده که ندیدم جیدتری از روی اتقان و نه بهتر از روی ضبط ازو و ابو محمد عبد الله بن اسعد الیافعی الیمنی در مرآة الجنان و عبرة الیقطان فی معرفة ما يعتبر من حوادث الزمان در وقائع سنہ سبع و سبعین و اربعائمه گفته و فيها الحافظ ابو سعید مسعود بن ناصر السنجری رحل و صنف و حدث عن جماعة قال الدقاد لم ارجود اتقانا ولا احسن ضبطا منه ازین عبارت هم حافظ و محدث و مصنف و راحل بودن سنجری و مدح دقاد او را بمزيد جودت و اتقان و غایت حسن ضبط ظاهرست و محتجب نماند که دقاد مادح ابو سعید سجستانی از اکابر حفاظ حذاق و اعظم مهره سباق و اجله ارباب اشتئار فی الآفاق و افخم اصحاب براعت و افلاقت ذهبي در تذكرة الحفاظ گفته الدقاد الحافظ المفید الرحال ابو عبد الله محمد بن عبد الواحد بن محمد الاصبهاني کان يقول عرفت بين المحدثين بصدقى أبي على الدقاد سالونى بأى شىء تكتب تعريف سمائك فقلت بالدقاق و مولدى بمحله حروان سنہ بعض و ثلاثين و اربعائمه و سمعت من أبي المظفر عبد الله بن شبيب و احمد بن الفضل الناطرقاني و عبد الرحمن بن احمد الرازی المقری و سعید العیار و عبد الرحمن بن مندہ و سمعت بمرسیه من اصحاب ابن المقری و اول ما امليت بسرخس فی سنہ اربع و سبعین سمع الامام ابو عبد الله العمیری و دخلت لطلب الحديث طوس و هراة و بلخ و بخاری و سه قند و ک مان و ح حان و ننسایه، فما زال بعد حـ عـ مائـه و عـشـ بـنـ مـکـانـاـ ثـمـ قـالـ وـ الذـنـ کـتـتـ عنـهـ بـاصـعـانـ

^{٢٠٩} عقائد الانوار في امامية الانمأة الاطهار، ج ١٢، ص:

فاكثر من الف ان شاء الله و الذين في الرحمة فاكثر من الف اخرى و كان الدقاق صالحًا فقيراً متعففاً صاحب سنة و اتباع الا انه كان يبالغ في تعظيم عبد الرحمن شيخه و يؤذى الاشعرية قال السلفي سمعت اسماعيل بن محمد الحافظ يقول ما اعرف احداً حفظ لغريب الاحاديث و غرائب الاسانيد من من أبي عبد الله الدقاق قلت حدث عنه ابو طاهر السيلفي و ابو سعيد محمد بن عبد الواحد الصالع و خليل بن أبي الرجاء الرازى و طائفه قال عبد الرحمن بن أبي الوفاء فيما أنبأنا ابن الخلال عن كريمه سمعاً عنه قال توفي الحافظ ابو عبد الله الدقاق ليلة الجمعة السادس شوال سنة ست عشرة و خمسماه و جلال الدين سيوطى در طبقات الحفاظ كفته الدقاق الحافظ المفيد الدهايل ابو عبد الله محمد بن عبد الواحد بن محمد الاصحابى ولد سنة بضع و ثلاثين و اربعماه و سمع و اكثراً و املى بسرخس و كان صالحًا يقرئ متعففاً صاحب سنة و اتباع قال الحافظ اسماعيل بن محمد ما اعرف احداً حفظ لغرائب الاحاديث و غرائب الاسانيد منه مات ليلة الجمعة السادس شوال سنة ٥١٤

^{٥١٤} الاسانيد منه مات ليلة الجمعة السادس شوال سنة

بن أبي طالب عليه السلام كه نسخه عتيقه آن بخط عرب پيش نظر قاصر حاضر گفته حدثنا محمد بن الحسين الزعفراني ثنا جعفر بن محمد ابو يحيى ثنا على بن الحسين البزار و موسى بن محمد البجلي قالا ثنا جعفر بن سليمان عن يزيد الرشك عن مطرف بن عبد الله عن عمران بن حصين ان رسول الله صلی الله عليه و سلم قال ما تريدون من على ان عليا منی و هو ولیکم بعدی و نیز در ان گفته

كتب الى على بن الحسين العلوی رحمه الله يخبرني ان ابا الحسن احمد بن محمد بن عمران اخبرهم نا عبد الله بن محمد بن عبد العزيز ثنا ابو الربيع الزهراني ثنا يزيد الرشك عن مطرف بن عبد الله عن عمران بن حصين قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم على منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی انتهى

فهذا الجلّامي بروايته الحدیث الشریف و اثباته فی مناقب على بن أبي طالب عليه آلاف سلام الملک الواہب للحتف و الشجب و الرذی على المنکرین جالب و مثبت بوار سوق کل خادع ماحل و خاتل خائب فلينظر

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٢١٠

الجادون آنی ذهبت بهم المذاهب و كيف اظلمت عليهم الغیاہب فلم یدر و الخاثر من الذائب و اقتضوا آثار الغرور الموبق الخالب و مخفی نماند که ابو الحسن مغازلی از اکابر محدثین و اعاظم معتمدین و اجله معتبرینست جلالت قدر و سمو فخر و عظمت مرتبت و علاوه منزلت او از مطالعه انساب ابو سعد عبد الكریم بن السمعانی محمد المرزوی و تراجم الحفاظ میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی ظاهر و باهرست و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی المشهور بحاجی خلیفه و الكاتب الچلپی الاستنبولی هم در کشف الظنون ذیل او را بر تاریخ واسط ابی عبد الله محمد بن سعید الدبیشی الواسطی المتوفی سنّة ٦٣٧ سبع و ثلاثین و ستمائة ذکر کرده و اعاظم محدثین و اکابر منقادین اهل سنت در کتب و اسفار دینیه خویش ازو روایات عدیده نقل کرده‌اند چنانچه شهاب الدین احمد بن حجر مکی الهیتمی در کتاب صواعق محرقه و کمال الدین جهرمی در براهین قاطعه ترجمه صواعق محرقه و ملا مبارک هم را حسن الاخبار ترجمه صواعق محرقه و نور الدین علی سمهودی در جواهر العقدین و احمد بن الفضل بن محمد با کثیر المکی الشافعی در وسیله الـ ۹۹۹ فی عد مناقب الـ ۱۱۱ فی عد مناقب الـ ۱۱۱ و سید محمد برزخی در نواقض الروافض سید محمود بن محمد بن علی الشیخانی القادری المدنی در صراط سوی فی مناقب آل النبي ازو نقل فرموده و فاضل رشید تلمیذ مخاطب وحید در ایضاح لطافة المقال و عرة الراشدین بر تصنیف ابن مغازلی کتاب المناقب جانب امیر المؤمنین را که بواسطه شیخ علی حزین ذکر نموده فخر و مباحثات دارد و آن را مثل دیگر کتب دلیل ولای اهل نحله خود با اهل بیت عليهم السلام و برهان سلب انحراف ازین حضرات می‌داند بلکه از غرائب امور آنست که فاضل معاصر مولوی حیدر علی فیض آبادی صاحب منتهی الكلام هم با آن همه تعصب و تصلب و اظهار مزید خبرت و تدریب در کتاب ازاله الغین بواسطه صاحب نوافض تمسک بروایت مغازلی کرده است و او را بتعظیم و تبجلی یاد کرده و ستطلع علی ذلك کله ان شاء الله تعالى فی مجلد

٣٨ - شیرویه دیلمی

وجه سی و هشتمن آنکه شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسر و الدیلمی حدیث ولایت را روایت فرموده چنانچه در کتاب فردوس الاخبار که نسخه آن بعنایت رب مجید و لطف منعم حمید بجد و جهد جهید و تفحص و تتبع شدید بدست اقل العید آمده در حرف العین گفته فصل عمران بن حصین علی منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی و نیز در حرف الیاء گفته

يا بريده ان علیا ولیکم بعدی فاحب علیا فانه يفعل ما يؤمر
و صدر عالم در معارج العلی فی مناقب المرتضی گفته
عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٢١١

اخراج الدیلمی عن بريده قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و سلم يا بريده ان علیا ولیکم بعدی فاحب علیا
فانه بفعل ما يؤمر و شیرویه بن شهردار از اعلام معتمدین کبار و فخام مستندین عالی تبار و عظام محدثین جلیل الفخار و اکابر
معتبرین مشهورین فی الامصار و اجله مشایخ معروفین فی الاقطار و امثال مروجین احادیث و اخبار و افضل خدام روایات و آثارست
عبدالکریم بن محمد بن عبدالکریم الرافعی در کتاب تدوین گفته شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو الدیلمی ابو شجاع
الهمدانی الحافظ من متاخری اهل الحديث المشهورین الموصوفین بالحفظ کان قانعا بما رزقه الله تعالى من ربع املأکه سمع و جمع
الکثیر و رحل قال ابو سعد السمعانی و تعب فی الجمع صنف کتاب الفردوس و کتاب طبقات الهمدانیین الخ و شمس الدين ابو عبد
الله محمد بن احمد ذہبی در کتاب تذكرة الحفاظ گفته شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو الدیلمی المحدث الحافظ مفید
همدان و مصنف تاریخها و مصنف کتاب الفردوس الى ان قال قال یحیی بن مندہ هو شاب کیس حسن الخلق و الخلقد کی القلب
صلب فی السنة قلیل الكلام قلت هو حسن المعرفة و غيره اتقن منه و نیز ذہبی در سیر البلاء گفته شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن
فناخسرو المحدث العالم الحافظ المورخ ابو شجاع الدیلمی الهمدانی مؤلف کتاب الفردوس و تاریخ همدان ولد سنہ خمس و اربعین
و اربععماۃ و طلب هذا الشأن و رحل فيه الى ان قال قال یحیی بن مندہ شاب کیس حسن ذکری القلب صلب فی السنة قلیل الكلام قلت
هو متوسط الحفظ و غيره اربع منه و اتقن مات فی تاسع عشر رجب سنہ تسع و خمسین و له اربع و ستون سنہ و نیز ذہبی در عبر در
وقائع سنہ تسع و خمسماۃ گفته ابو شجاع شیرویه بن شهردار بن شیرویه الدیلمی الهمدانی الحافظ صاحب کتاب الفردوس و تاریخ
همدان و غیر ذلك الى ان قال و کان صلبا فی السنة و فيها ابو شجاع الدیلمی الهمدانی الحافظ صاحب کتاب الفردوس و تاریخ
همدان و شیخ جمال الدین عبد الرحیم بن الحسن الاسنوى الفقیه الشافعی در طبقات شافعیه بترجمه او گفته ذکرہ ابن الصلاح فقال
کان محددا واسع الرحلة حسن الخلقد و الخلقد ذکریا صلبا فی السنة قلیل الكلام صنف تصانیف انتشرت عنه منها کتاب الفردوس و
تاریخ همدان و تقوی الدین ابو بکر بن احمد بن قاضی شبهه در طبقات

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٢١٢

شافعیه بترجمه او گفته ذکرہ ابن الصیلاح فقال کان محددا واسع الرحلة حسن الخلقد و الخلقد ذکریا صلبا فی السنة قلیل الكلام صنف
تصانیف اشتهرت عنه منها کتاب الفردوس و کتاب فی حکایات المتأمات و کتاب فی تاریخ همدان و علی بن شهاب الدين الهمدانی
در روضة الفردوس گفته لما طالعت کتاب الفردوس من مصنفات الشیخ الامام العلامه قدوة المحققین حجۃ المحدثین شجاع الملہ و
الدین ناصر السنہ ابو المحامد شیرویه بن شهردار الدیلمی الهمدانی افاض الله علی روحه سجال الرحمة الربانی الخ و سیوطی در
طبقات الحفاظ گفته شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو الحافظ المحدث مفید همدان و مصنف تاریخها و کتاب الفردوس
الخ و مناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر می فرماید مسند الفردوس المسما بما ثور الخطاب المخرج علی کتاب الشهاب و
الفردوس للامام عماد الاسلام أبی شجاع الدیلمی الفه مخدوف الاسانید مرتبا علی الحروف ليسهل حفظه و اعلم بازائها بالحروف
للمخرجین كما مر و مسندہ لولده الحافظ أبی منصور شهردار بن شیرویه خرج سند کل حدیث تحته و سماه ابانه الشبهہ فی معرفة
کیفیۃ الوقوف علی ما فی کتاب الفردوس من علامات الحروف و شیخ ابو مهدی عیسی بن محمد ثعالبی در کتاب مقایلی الاسانید
گفته قال الذہبی هو الامام المحدث الحافظ شیرویه بن شهردار بن شیرویه مفید همدان و مصنف تاریخها و مصنف کتاب الفردوس
سمع یوسف بن محمد بن یوسف المستعملی و سفین بن الحسین بن فتحی و عبد الحمید بن الحسن الفقاعی و احمد بن عیسی
الدينوری و عبد الوهاب بن مندہ و ابا القاسم بن الیسری و خلقا بهمدان و اصفهان و بغداد و قزوین و اماکن قال یحیی بن مندہ هو

شاب کیس حسن الخلق و الخلق ذکی القلب صلب فی السنّة قلیل الکلام قلت هو حسن المعرفة و غيره اتقن منه روی عنه ابنه شهردار و الحافظ ابو العلاء الحسن بن احمد العطار و الحافظ ابو موسی المدینی و آخرون توفی فی تاسع رب سنّة تسع و خمسمائة رحمة اللّه تعالیٰ و مخفی نماند که کتاب فردوس الاخبار تصنیف شیرویه بن شهردار از مشاهیر مقبولات اسفار و مملودح بمدائح اسفار و موصوف بنهایت اعتماد و اعتبارست و داخل اجازات علمای کبار و مرویات اساطین جلیل الفخار است خود دیلمی در اول فردوس الاخبار گفته

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٢١٣

ان احسن ما نطق به الناطقون و تفوه به الصادقون و و له به الواحقون حمد الله عز و جل الى ان قال اما بعد فأنى رأيت اهل زماننا هذا خاصةً اهل بلدنا اعرضوا عن الحديث و اسانيده و جهلو معرفة الصحيح و السقيم و تركوا الكتب صنفها ائمة الدين قديما و حديثا و المسانيد التي جمعوها في الفرائض و السنن و الحلال و الحرام و الآداب و الوصايا و الامثال و الموعظ و فضائل الاعمال و استغلوا بالقصص و الاحاديث المحذوفة عنها اسانيدها التي لم يعرفها نقلة الحديث و لم تقرأ على احد من اصحاب الحديث و طلبوا الموضوعات التي وضعها القصاصين ليتالوا بها القطعيات في المجالس على الطرقات اثبت في كتابي هذا اثني عشر الف حديث و نيفا من الاحاديث الصغار على سبيل الاختصار من الصحاح و الغرائب و الافراد و الصحف المروية عن النبي لعلى بن موسى الرضا و عمرو بن شعيب الخ و شهردار پسر شيريويه ديلمي كه محمد جليله و مناقب جميله او انشاء الله عنقریب بگوشت می خورد در اوّل مسند الفردوس که نسخه عتیقه آن که در حیات مصنف نوشته شده بنظر قاصر عاشر در کتبخانه مدینه منوره علی مشرفها و الـ الف الف صلاة و تحیه رسیده و از ان عبارات عدیده منتخب کردم و قبل از خطبه در ان نسخه این سطور مرقوم بود قال الامام الـ اجل السيد الکیا الحافظ زین الدین شمس الاسلام سید الحفاظ تاج الائمه ناصر السنة ابو منصور شهردار بن شيريويه بن شهردار الدیلمی طول الله عمره و اعلى فی الدارین ذکره گفته اما بعد حمد الله عز و جل الهادی الى اقوم الطرق و الشیبل و الصیملوہ و الشیلام علی نبیه محمد خاتم الانبیاء و الرسل فان والدی الامام السعید ابا شجاع شيريويه قدس الله روحه و نور ضریحه حين جمع الاحادیث التي سماها كتاب الفردوس انما حذف منها اسانيدها تعییدا منه و قصدوا الاسباب عده اوّلا افتداء و اتساء بمن تقدّمه من اهل العلم و الزهد و العبادة و ثانیها تخفيقا على الطالبين و تسهیلا للناظرين فيه و الحافظین له و ثالثها قلة رغبة جيل هذا الزمن في المسندات و عدم تعویله على اسامی الرجال من الرواۃ و اقتصارهم على اللب دون القشر لا انی اريد بقولی هذا انکار فضیلۃ الاستناد و موضعه من الدين إذ هو من اهم الامور

٢١٤ عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٢، ص:

و لو لا الاسناد لما عرف الصحيح من السقّيْم ولا الصدق من الكذب بل يشبه الاسناد بالقشر من حيث ان القشر هو صوان اللبّ وبه يحفظ و يؤمن عليه من ان يلتحقه الآفات فكذلك الاسناد للحديث صوان له فإذا فارقه تطّرق إليه الخلل و الفساد رحم الله بن المبارك حيث قال الاسناد من الدين لو لا الاسناد لقال من شاء ما شاء و القول في فضيله الاسناد اكثراً من ان يتضمّنه اوراق و ليس هذا موضعه و رابعها انه خرجها من مسموعاته و كان رحمة الله متحققاً متيقناً ان اكثراً منها بل عامتها مسند و في مصنّفات الحفاظ الثقات و مجموعات الائمه الالى ثبات قدرها عن الاسناد اختصاراً كما يبين عذرها في خطبة الكتاب و هو كتاب نفيص عزيز الوجود مفتون به جامع للغور و الدرر النبوية و القوائد الجميمة و المحاسن الكثيرة قد طنّت به الآفاق و تنافست في تحفظه الرفاق لم يصنّف في الاسلام مثله تفصيلاً و تبويباً و لم يسبق إليه من سلافة الايام ترصيضاً و ترتيباً كان كل فصل من فصوله حقة امالى ملئت من الدرر المنظومة و الالى المكونة او جونة عطارفت بفارات المسك مشحونة و كم ضمّنه رحمة الله من عجائب الاخبار و غرائب الاحاديث مما لا يوجد في كثير من الكتب فهو في الحقيقة كالفردوس التي وصفها الله سبحانه و تعالى فقال وفيها ما تَشَهِّدُ
الانفس و تلذّ الاعيin فاما اليوم فقد كثرت نسخة في البلاد و اشتهرت فيما بين العباد بحيث لم يبق بلدٌ من بلاد العراق و لا كورة من

اقطار الآفاق الا و علماؤها متابرون على تحصيله و ائتها مكتوبون على اشتراطه و نسخه و فضلاً عنها مواطنون على قراءته و حفظه يرثون في رياض محاسنه و يجتنون من ثمار فوائده فسار مسير الشمس في كل بلدة و هب هبوب الريح في البر و البحر يستحسنها الائمه و الحفاظ و يستفيد منه العلماء و الوعاظ و يستطيعه نحاري الفضلاء و ترتضيه اكياس البلغاء لنفاستها و تبذل الملوك الرّغائب في استكتابه لخزانتها و لم اسمع احدا من اهل هذا الزمان عاب هذا الكتاب او طعن فيه بسبب حذف الاسناد بل عدوا ذلك من احسن فوائده و اعظم منافعه لأن تنقية القشر من اللباب من شان العلماء ذوى الالباب و على بن شهاب الدين الهمданى در روضة الفردوس گفته

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۱۵

اما بعد يقول اضعف عباد الله و احرقهم الفقير الى رحمة الله العلي الكبير على بن شهاب الهمدانى عفى الله عنه بكرمه و وفقه لشكر نعمه لما طالعت كتاب الفردوس من مصنفات الشيخ الامام العلامه قدوة المحققين حججه المحدثين شجاع الملء و الدين ناصر السنة ابو المحامد شيرويه بن شهردار الديلمي الهمدانى افاض الله على روحه سجال الرحمة الرّباني وجدت بحرا من بحور الفوائد و كثرا من كنوز الطائف مشحونا بحقائق الالفاظ النبوية مخزونا في حدائق فضوله دقائق الاثار المصطفوية و مع كثرة فوائده و شمول موائده كاد ان ينطفى انواره و ينطمس آثاره لما فيه من التطويل و الزيات و قصور الرغبات و انخفاض الطلبات و اعراض اكثر اهل العصر عن معرفة الكتاب و السنة و اشتغالهم بالعلوم المزخرفة التي تتعلق بالخصوصات و شغفهم بالقصص و الحكايات و لو لا رجال من اهل هذا العلم في كل عصر و زمان بمشيئة رب العزة يحولون حول حمى السنة و يذبون عن جناب قدسه شوائب زيف اهل البدعة لقال من شاء ما شاء فجزا الله ائمه هذا العلم عنا و عن المسلمين خيرا دعنتي بواعت خاطرى الى استخراج لبابه و استحضار ابوابه تسهيلا لضبط الالفاظ و تيسيرا للدرك الحفاظ فاستخرجت من قعر هذا البحر اشرف جواهرها و جنت من اغصان رياضها انفس زواهرها و سميت كتابي هذا روضة الفردوس مبوبة على عشرين بابا كل باب منها برواية ضحابي لا غير الا الباب الآخر فانه يحتوى على روایات شتى و نسأل الله تعالى ان يوفقني في اتمامه لما يحب و يرضي انه خير موفق و معين مصطفى بن عبد الله القسطنطيني در كشف الظنون گفته فردوس الاخبار بما ثور الخطاب المخرج على كتاب الشهاب في الحديث لابي شجاع شيرويه بن شهردار بن شيرويه بن فناخسرو الهمدانى الديلمى المتوفى سنة اوله ان احسن ما نطق الناطقون الخ ذكر فيه انه اورد فيه عشرة آلاف حديث و ذكر انه اورد القضاى فيه ايضا عشرة آلاف حديث و ذكر في الفردوس رواتها و رتبها على حروف المعجم مجزأة عن الاسانيد و وضع علامات مخرجيه بجانبه و عدد رموزه عشرون و اقتفي السيوطي اثره في جامعه الصغير ثم جمع ولده الحافظ شهردار المتوفى سنة ۵۵۸ ثمان و خمسين

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۱۶

و خمسمائة اسانيد كتاب الفردوس و رتبها ترتيبا حسنا في اربع مجلدات و سماه مسند الفردوس و ابو مهدى عيسى بن محمد الشعابى در مقاييد الاسانيد گفته الفردوس للديلمى اخبرنى به قراءة عليه أى على الشيخ نور الدين على بن محمد بن عبد الرحمن الاجهورى في حرف اللام من فضل لما خلق الله الجنة حقها باليحان و حف الزريhan بالحناء و ما خلق الله شجرة احب إليه من الحناء الحديث عن عبد الله بن عمر الى تمام حديث لما اسرى بي اتيت على قوم يزرعون في يوم و يحصدون في يوم كلما حصدوا عاد كما كان قلت لجريئيل من هؤلاء المجاهدون في سبيل الله الحديث عن أبي هريرة و إجازة لسائره كل ذلك من ترتيب ولده الحافظ أبي منصور المسند على الحروف بسنته الى الحافظ ضياء الدين محمد بن عبد الواحد المقدسى عن الحافظ أبي موسى المدينى عن التنوخي عن التقى سليمان بن حمزة عن الحافظ ضياء الدين محمد بن عبد الواحد المقدسى عن الحافظ أبي موسى المدينى عن مؤلفه فذكره و اعجب عجب آنسست كه شاهصاحب بمقابلة اهل حق بعض موضوعات أبي اصل و خرافات صريح الهزل كه ديلمى در فضل ثالث جليل النبل ذكر كرده تشبت می نمایند و تصریح صریح بودن و از مشاهیر محدثین می کنند بلکه بمزيد جسارت و خلاعات اتهام معتبر دانستن او بر شیعیان کرام می فرمایند و قصبات سبق در ترویح ارواح مسیلمه و سجاج بایثار چنین صدق صراح

مي ربياند چنانچه در باب مطاعن بعد ذكر منامي مى فرمایند و ابو شجاع شيرويه ديلمي که از مشاهير محدثينست و شيعه نيز او را معتبر مى دانند در كتاب منتقلی از ابن عباس همين خواب را بهمين اسلوب آورده و خواب حضرت امام حسن نيز مشهور و صحيح الروایه است ديلمي در كتاب منتقلی آورده

عن حسن بن علي قال ما كنت لاقاتل بعد رويا رايتها رايت رسول الله صلی الله عليه وسلم واضعا يده على العرش و رايت ابا بكر واضعا يده على منكب رسول الله صلی الله عليه وسلم و رايت عمر واضعا يده على منكب ابی بکر و رايت عثمان واضعا يده على منكب عمر و رايت دما دونه فقلت ما هذا فقالوا دم عثمان يطلب الله به

پس مقام نهايت تحيرست که شاهصاحب بمزيد جور و جفا بمقام اثبات فضل ثالث کثير الحباء بر چنین روایت شنیعه و حکایت فظیعه که ديلمي بنا بر ابتلا بحی خلفا روایت کرده و شاهصاحب مشارکت کسى از محدثین و لو کان واحدا با ديلمي عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۱۷

در نقل آن ثابت نکرده‌اند دست اندازند و از قول حدیث ولايت که ديلمي آن را از دو طریق نقل کرده و جمی غفیر و جمعی کثير از اساطین محدثین ارباب صحاح و مجامع و مسانید و مناقب و منهم شیخ المخاطب القمّام و والده العلام در روایت آن با ديلمي مشارک اند بمفاد ما تأثیهم مِنْ آیَةٍ مِنْ آیَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ*

اعراض سازند بلکه گردن کبر بباطل و قدح و جرح آن بمصدق و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق
افرازند قال الله تعالى وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلَ

وَ إِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا

واز غرائب دهور آنست که سيف الله ملتاني حامي مخاطب لا ثانی بصراحت تمام تکذیب مخاطب قمّام در تمام این افاده محیره افهام می نماید بیانش آنکه مخاطب اظهار می فرماید که ديلمي از مشاهير محدثينست و شيعه هم او را معتبر مى دانند يعني نزد شيعه و سنی هر دو معتبرست و ملتاني بعكس کلی این قضیه نامرضیه افاده می کند که احادیث ديلمي نزد شيعه و سنی هر دو معتبر نیست و هذه عباره الملتاني في تمويه السفيه الذي سماه تنبیه السفيه قوله پس انصاف نمایند که راکب سفینه عترت شیعیان اند که در وقت خوف تقیه می نمایند یا مخالفین که تقیه را حرام می دانند الخ انصاف باید کرد که احادیث فردوس ديلمي نزد اهل سنت هم معتبر نیست چه جای آنکه نزد شيعه معتبر باشد الخ فانظر رحمک الله الى هذا التناقض الظاهر و التكاذب الواضح بين الاصل و الفرع المقطوع و تعجب من التعاند الفاحش و التناکر اللاائح بين التابع و المتبع و نيز اکابر ائمه سیتیه عالی تبار باحدیث فردوس الاخیار جابجا احتجاج و استناد می نمایند جعفر بن تغلب الادفعی در كتاب الامتعاب بالحكم السماع در مقام رد احتجاج محريمین غنا بايه و استئنفْ زَ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ

گفته و ما رسخوه به من ان ابليس اول من تغنى لو صح لم يكن فيه حجه فما كل ما فعله ابليس حراما فقد روی الحافظ شجاع الدین شيرويه في كتابه المسمى بالفردوس بمنثور الخطاب المرتب على كتاب الشهاب بسنده ان ابليس اول من حدا و ليس الحدا حراما اتفاقا فان ادعوا ان الدليل دل على اباحة الحدا فخرج بدليل قلنا وقد دل الدليل على اباحة الغناء ولم يثبت من طريق صحيح المنع منه و مخفی نماند که ادفعی صاحب امتعاب از اکابر علمای اعلام و اساطین

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۱۸

فحام سنه است شیخ جمال الدين عبد الرحيم بن علی الاسنوى الفقيه الشافعی در طبقات شافعیه گفته کمال الدين ابو الفضل جعفر و عبد الله الادفعی و هذه الاربعة كانت اعلاما بوضع والده و كان يعرف بكل منها ولا يعرف احد من العصرین وقع له مثل ذلك و ادفع بلده في آخر الاعمال القوصية قریبہ من اسوان کثیره کان المذکور فاضلا مشارکا في علوم متعددہ ادیبا شاعرا ذکیا کریما طارحا للتكلیف ذا مروة صنف في احکام السیماع کتابا نفیسا سماه بالامتعاب انبأ فيه عن اطلاع کثیر فانه کان یمیل الى ذلك میلا کثیرا و

يحضره سمع و حدث و درس قبل موته بایام یسیره بمدرس الحديث الذى انشأه الامير جنکلی بن البابا بمسجده و اعاد بالمدرسة الصالحیه من القاهرة و كان مقیما لم یتزوج ولم یتسر لفقدان داعیه ذلك عنده الا انه عقده على امرأة لغرض آخر مات قبیل الطاعون الكبير الواقع في سنة تسع و اربعين و سبعمائة و عمره ما بين السنتين و دفن بمقابر الصوفیه والذى نعرفه في أدفو أنها بالدار المهمله و نقل الرشاطی عن التعلفوی ان الذی یلی الهمزة تاء مثناء من فوق وبعضاهم قال بذال معجمة و قیاس النسبة إليها ادفی

٣٩- نظری

وجه سی و نهم آنکه محمد بن علی النظری ولایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در ضمن قصه غدیر روایت کرده چنانچه در کتاب الخصائص العلویه علی ما نقل عنه باسناد خود گفته عن أبي سعید الخدري أن رسول الله صلی الله علیه و سلم دعى الناس الى علی فی غدیر خم و امر بما تحت الشجرة من الشوك فقام و ذلك يوم الخميس فدعى علينا و اخذ بضعيه فرفعهما حتى نظر الى بياض ابطی رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم لم یتفرقوا حتى نزلت هذه الآیة الیوم أكملت لكم دینکم و أتممت علیکم نعمتی و رضیت لكم الإسلام دینا
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الله اکبر على اکمال الدين و اتمام النعمة و رضی الرزب برسالتی و الولاية لعلی بن أبي طالب من بعدی ثم قال من كنت مولاه فعلی مولاہ اللهم وال من والا و عاد من عاده و انصر من نصره و اخذل من خذله و نظری از اکابر علما و فضلا و افضل نبهای ادباست عبد الكریم سمعانی در انساب در نسبت نظری گفته ابو الفتح عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٢١٩

محمد بن علی بن ابراهیم النظری افضل من بخراسان و العراق فی اللغة و الادب و القیام بصنیعات الشعر قدّم علينا بمرور سنة احدی و عشرين و قرأت عليه طرفا صالحا من الادب واستفدت منه و اغترفت من بحره ثم لقيته بهمدان ثم قدم علينا ببغداد غير مرّة في مدة مقامی بها و ما لقيته الا و كتب عنه و اقتبست منه سمع باصبهان ابا سعد المطرز و ابا على الحداد و عاصم بن أبي نصر الرخی و ببغداد ابا القاسم بن ییان الرزاز و ابا علی بن بنهان الكاتب و طبقتهم سمعت عنه اخیرا بمرور من الحديث و كانت ولادته ثمان و ثمانین و اربعمائه باصبهان ازین عبارت واضح لانجست که نظری شیخ و استاد سمعانی ست و او افضل اهل خراسان و عراقت در لغت و ادب و قیام بصنعت شعر و سمعانی بروایت خوانده و استفاده ازو نموده و نیز ظاهرست که سمعانی گاهی باو ملاقات نکرده مگر این که ازو کتابت و اقتباس نموده و اخیرا بمرور ازو سماع فرموده و کفی بذلك دلالة على غلو قدره و سمو فخره و عظمه شانه و رفعه مكانه و ابن النجاشی عالی تبار بمدح نظری در تاريخ بغداد على ما نقل السيد على بن طاوس طاب ثراه في كتاب اليقين گفته كان نادره الفلک و نابغه الدهر و فاق اهل زمانه في بعض فضائله و صلاح الدين خليل بن ايک الصفری در وافي باللوفيات گفته محمد بن علی بن ابراهیم بن أبي الفتح الكاتب ابو الفتح النظری کان من بلقاء اهل النظم و النشر سافر البلاد و لقی الاکابر و کان کثیر المحفوظ محبت العلم و السنّة و مکثر الصدقه و الصیام و نادم الملوك و السلاطین و کانت له وجاهه عظیمه عندهم و کان تیاها علیهم متواضعا لاهل العلم سمع الحديث الكثیر باصبهان و خراسان و بغداد و لم یتمتع بالزوایة

٤٠- شهر دار دیلمی

وجه چهلم آنکه ابو منصور شهیدار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی حديث ولایت را در مسند الفردوس که حسب افاده ذهبی کما سیحیء مرتب بترتیب عجیب و حسن و حسب افاده اسنوى و اسدی مرتبت بترتیب حسن و مهذب و منقح بودنش نیز از افاده ذهبی خود مخاطب کثیر الا-حسن و افاده مولوی صدیق حسن بكمال ظهور هویدا و روشنست وارد کرده چنانچه ابراهیم بن عبد الله

الوصابي اليمني در کتاب الاكتفاء في فضل الاربعة الخلفاء گفته عن أبي ذر الغفارى رضى الله عنه قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم على مني و انا من على و على ولئن كل مؤمن بعدي حبه عبقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۲۰

ایمان و بعضه نفاق و النظر إليه رافه اخرجه الدیلمی فی مسند الفردوس و نیز وصابی در اکتفا گفته و عنہ ای

عن بریده رضی الله عنه قال قال لی رسول الله صلّى الله عليه و سلم یا بریده انّ علیاً ولیکم بعدی فاحبّ علیاً فانه یفعل ما یؤمر به اخرجه الدیلمی فی مسند الفردوس انتهی

فالحمد لله على ما اثبت ابن شهردار هذا الحديث الشريف المشرق المنار الساطع الانوار في كتابه الممدوح على السنة اساطينهم و جهابذتهم و حذاقهم البار ففت في اعضاد اهل الخسار و درأ في نحور ارباب البار و ابدى عن كونهم مرتبا في افحش العار منهمكين في اسمج الشناس و الله الموفق للهدایة و الاستبصار و ابو منصور شهردار از ائمه کبار و مشاهير حفاظ جليل الاخطار و محدثین عظيم الاقدار و موصوف بغايت اعتماد و اعتبارست و فضل و جلالت او كالشمس في رابعة النهار هويدا و اشكار و محمد و مدائح در اقطار و امصار و مذکور و مدون در کتب و اسفار ذهبي در عبر در سنّة ثمان و خمسين و خمسماهه گفته شهردار بن الحافظ شيريويه بن شهردار الدیلمی المحدث ابو منصور قال ابن السمعانی كان حافظا عارفا بالحديث فهما عارفا بالادب طريفا سمع ابا و عبدوس بن عبد الله و مکی السیلاز و طائفه و اجاز له ابو بکر بن خلف الشیرازی و عاش خمسا و سبعين سنّة و عبد الوهاب بن على السبکی در طبقات شافعیه کبری گفته شهردار بن شيريويه بن شهردار بن شيريويه بن فناخسرو بن خسد کان بن زیتویه بن خسر و ابن روزداد بن دیلم بن ادیاس بن لشکری بن داجی بن کیوس بن عبد الرحمن بن صاحب رسول الله صلّى الله عليه و سلم الضحاک بن فیروز الدیلمی ابو منصور بن المحدث المؤرخ بن شجاع الهمدانی قال ابن السمعانی كان حافظا عارفا بالحديث فهما عارفا بالادب طريفا خفيفا لازما مسجده متبعا اثر والده في كتابة الحديث و سمعاه و طلبه رحل الى اصبهان مع والده ثم الى بغداد و سمع ابا و ابا الفتح عبدوس بن عبد الله و مکی بن منصور الکرجی و حمد بن نصر الاعمش و فید بن عبد الرحمن الشعراوی و ابا بکر احمد بن محمد بن حبوبیه و له إجازة من أبي بکر بن خلف الشیرازی و أبي منصور بن الحسین المقدسی روی عنه ابنه ابو مسلم احمد و ابو سهل عبد السلام الشرفدنی و طائفه مات في رجب سنّة ثمان و خمسماهه و جمال الدين عبد الرحيم بن الحسن

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۲۱

بن على الاسنوى در طبقات شافعیه بعد ذكر ترجمه دیلمی گفته و امیا ولدہ فيقال له شهردار و یکنی ابا منصور کان محدثا عارفا بالادب طريفا لازما بمسجدہ خرچ اسانید الكتاب والده المسمی بالفردوس و رتبہ ترتیبا حسنا و یسمی الفردوس الكبير ولد سنّة ثلث و ثمانین و اربعمائه قاله ابن الصلاح و لم یذكر له وفاة و تقی الدین ابو بکر بن احمد الاسدی در طبقات شافعیه گفته شهردار بن شيريويه بن شهردار بن شيريويه ابو منصور بن أبي شجاع الدیلمی کان محدثا عارفا بالادب طريفا خرچ اسانید لكتاب والده المسمی بالفردوس الكبير ولد سنّة ثمان و ثلاثین و اربعمائه و توفی في رجب سنّة ثمان و خمسين و خمسماهه و ابو مهدی عیسی بن محمد الشعالی در مقالید الاسانید گفته نبذة من خبره قال الذهبی هو الامام الحافظ ابو منصور شهردار بن شيريويه بن شهردار الدیلمی یتنھی نسبة الى فیروز الدیلمی الضحاک قال ابن السمعانی کان ابو منصور حافظا عارفا بالحديث فهما عارفا بالادب طريفا خفيفا ملازما مسجده متبعا اثر والده في كتابة الحديث و سمعاه و طلبه رحل مع والده الى اصبهان سنّة خمس و خمسماهه ثم رحل الى بغداد سنّة سبع و ثلاثین سمع ابا و على بن منصور الکرجی و ابا محمد الدونی و ابا بکر بن زنجویه و له إجازة من أبي منصور بن الحسین المقری کان يجمع اسانید کتاب الفردوس لوالده و رتبہ رتبیا عجیبا حسنا و قد فرغ منه و هذبه و لقحه روی عنه ابن ابنه ابو مسلم احمد و طائفه توفی سنّة ثمان و خمسین و خمسماهه رحمة الله تعالى و خود شاهصاحب در بستان المحدثین بعد ذکر دیلمی گفته و

پسر او شهردار بن شیرویه بن شهردار دیلمی کنیت او ابو منصور در معرفت حدیث و فهم آن از پدر بهتر بود چنانچه سمعانی هم در حق او بفهم و معرفت گواهی داده و علم ادب را نیز خوب می دانست و مردی سبکروح و عابد بود و در مسجد خود ملازمت داشت و غالباً بشغل اسماع حديث و نوشتن ان می گذرانید و در طلب علم حدیث با والد خود شریک بود در سفر اصفهان سال پانصد و پنجم همراه او بود ببغداد خود رفته در سال سی و هفت بعد از موت پدر خود از اساتذه بسیار تحصیل کرده چنانچه از مکی بن منصور الکرجی و ابو محمد الدونی و ابو بکر بن زنجویه و از بعضی محدثان اجازت حاصل کرده و ترتیب کتاب فردوس بدین وضع او داده و اسانید این کتاب را بمحنت تمام جمع کرده و چون از تنقیح و تهذیب او فارغ شد پسر او ابو مسلم احمد بن شهردار دیلمی و جماعت دیگر

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۲۲

از شاگردان او از وی روایت کردند وفات شهردار در سال پانصد و پنجاه و هشتاد و نسب این خاندان بفیروز دیلمی می رسد که قاتل اسود عنسی بود در حق او جناب رسالت فرموده اند فاز فیروز و فیروز صحاییست انتهی و اسوی صدیق حسن معاصر در اتحاف النباء گفته ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار پسر صاحب فردوس است کتاب را بر ترتیب خوب در چهار مجلد مسند کرده بمسند الفردوس نامید در معرفت حدیث و فهم بهتر از پدر بود سمعانی هم بفهم و معرفت وی گواهی داده علم ادب را نیز خوب می دانست و مرد سبکروح و عابد بود در مسجد خود می ماند و غالب اوقات بشغل اسماع حديث و نوشتن آن می گذرانید و در طلب علم حدیث شریک پدر بود در سفر اصفهان سال پانصد و پنج و بعد از فوت پدر در سنه ۳۷ سی و هفت ببغداد رفته از اساتذه بسیار تحصیل این علم نمود و از مکی بن منصور الکرجی و ابو محمد الدونی و ابو بکر بن زنجویه و بعض محدثان دیگر اجازت حاصل کرد و اسانید کتاب فردوس را بمحنت تمام جمع نمود و چون از تنقیح و تهذیب فارغ شد پسرش ابو مسلم احمد و جماعت دیگر از وی روایتش کردند وفاتش در سنه پانصد و پنجاه و هشت بوده نسبت این خاندان بفیروز دیلمیست که قاتل اسود عنسی بود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در حق او فرمود فاز فیروز فیروز صحاییست ذکره فی بستان المحدثین انتهی ما فی الاتحاف و علاوه برین همه عظمت و جلالت و علو قدر و نبالت شهردار بمرتبه ایست که ابو بکر محمد بن موسی بن حازم که از اجله حفاظ اعاظم و اکابر بارعین افاختمیت تلمیز او بوده ذهنی در تذکرة الحفاظ می فرماید الحازمی الامام لحافظ البارع النسبة ابو بکر محمد بن موسی بن عثمان بن موسی بن عثمان بن حازم الهمدانی ولد سنه ثمان و اربعین و خمسمائه و سمع من أبي الوقت السنجری و من شهردار بن شیرویه الدیلمی و ابو زرعه الدمشقی و الحافظ أبي العلاء الهمدانی و عمر بن الفاخر و قدم بغداد فسمع من أبي الحسین عبد الحق بن یوسف و عبد الله بن عبد الصمد العطار و بالموصل من الخطیب أبي الفضل الطوسي و بواسطه من أبي طالب المحتسب وبالبصرة محمد بن طلحه المالکی و باصبهان ابا الفتح الحرقی و ابا العباس الترك و ابا موسی الحافظ و بالحرمین و الشام و الجزیره و کتب الكثیر و صنف وجود قال الدييشی قدم بغداد و سکنها و تفقه بها فی مذهب الشافعی و جالس العلماء و تمیز و فهم و صار من احفظ الناس للحدیث و اسانیده و رجاله

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۲۳

مع زهد و تبعید و ریاضة و ذکر صفاتی فی الحديث عده مصنفات و املی عده مجالس و کان کثیر المحفوظ حل المذاکرة يغلب على حفظه احادیث الاحکام املی طرق الاحادیث التي فی المذهب و اسندها و لم يتمه و ذکره ابن النجار فقال من ائمه الحفاظ العاملین بفقه الحديث و معانیه و رجاله الالف کتاب الناسخ و المنسوخ و کتاب عجاله المبتدی فی الانساب و الموثق و المختلف و اسماء البلدان و اسناد احادیث المذهب لابی اسحاق و کان ثقة حججه نبیلا زاهدا عالما عابدا ورعا لازما للخلوة و التصنيف و بث العلم ادرکه اجله شابا سمعت محمد بن محبیه بن غانم الحافظ يقول کان شیخنا الحافظ ابو موسی یفضل ابا بکر الحازمی علی عبد الغنی المقدسی و یقول ما رأیت شابا احفظ منه مات فی جمادی الاولی سنه اربع و ثمانین و خمسمائه قال ابن النجار سمعت بعض الائمه

يقولون ان الحازمي كان يحفظ كتاب الاكمال في المولف والمختلف ومشتبه النسبة الخ ومحفوبي نماند كه كتاب مسند الفردوس مثل فردوس در اجازات اکابر اساطین داخل و مرويات ایشان آن را شامل و نقل از ان در کتب قوم متداول و اخبار آن بدستهای اکابر اساطین متناول شیخ ابو مهدی عیسی بن محمد الشعابی در مقایل‌الاسانید گفته مسند الفردوس لابن الدیلمی سمعت عليه بقراءتی القدر المذکور في الفردوس و اجاز لی سائره بسنده الى الحافظ بن أبي بكر السیوطی بإجازته من المسندة اسیة بنت جار الله بن صالح الطبری عن ابراهیم بن محمد بن صدیق الدمشقی عن أبي العباس الحجار عن الحافظ محب الدين محمد بن محمود بن النجاشی عن مؤلفه إجازة ذكره و محمد بن على بن منصور شوانی در درر سنته گفته

مسند الفردوس للحافظ أبي منصور شهردار بن الحافظ أبي شجاع شیرویه الدیلمی الهمدانی ارویه بالسنن الى الحافظ ابن حجر العسقلانی عن أبي اسحاق التنوخي عن احجار عن الحافظ محب الدين محمود بن النجاشی عن الدیلمی وبالسنن إليه قال أنا ابو المکارم عبد الوارث بن محمد بن عبد المنعم الابهري عن سهل بن محمد الخشاب عن محمد بن الحسين السلمی عن حامد الھروی عن نصر بن محمد عن الحارث بن

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٢٤

عبد السلام عن سفيان بن عيينة عن ابن جریح عن عطا عن أبي هريرة رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان من العلم كھیئة المکتون لا يعلمه لا العلماء بالله فإذا نطقوا به الله لا ينكروا ألا أهل العزة بالله و الله اعلم و سید محمد بن عبد الرسول بربنوجی در اشاعه لشروط الساعة گفته و في مسند الفردوس عن عمر لا تقوم الساعة حتى تسيل وادیه من او دیه الحیا ز بالنار الخ

٤١- خطب خوارزم

وجه چهل و یکم آنکه ابو المؤید موفق بن احمد المعروف باخطب خوارزم حدیث ولایت را بطرق متعدده روایت کرده چنانچه در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام که در اول آن مذکور است حدثنا الشیخ العفیف محمد بن مفرح المشهدی قال حدثنا الامام الاجل الصدر ضیاء الدین شمس الاسلام ناصح الخلفاء مفتی الائمه مقتدى الفریقین صدر الائمه اخطب الخطباء ابو المؤید موفق بن احمد الکی الخوارزمی رضی الله عنه ذکر فضائل امیر المؤمنین علی بن أبي طالب بل ذکر شیء منها إذ ذکر جمیعها یقصیر عنہ باع الاحصاء بل ذکر اکثرها یضيق عنہ نطاق طاقة الاستقصاء می فرماید الفصل الثاني عشر فی بیان تورطه المھالک فی الله تعالی و رسول الله صلی الله علیه وسلم و شراء نفسه فی ابتغاء مرضات الله تعالی بهذا الاسناد عن احمد بن الحسین هذا قال اخبرنا ابو عبد الله الحافظ قال اخبرنا احمد بن جعفر القطیعی قال حدثنا عبد الله بن احمد بن حبیل قال اخبرنا أبي قال حدثنا یحیی بن حماد قال حدثنا ابو عوانة قال حدثنا ابو بلج قال حدثنا عمرو بن میمون قال انى لجالس الى ابن عباس إذ اتاه تسعة رهط فقالوا يا ابن عباس اما ان تقوم معنا و اما ان تخلو بنا من بين هؤلاء قال فقال بل انا اقوم معکم قال و هو یومند صحیح قبل ان یعمی قال فانتدوا فتحدثوا فلا ندری ما قالوا قال فجاء ینفض ثوبه و يقول اف و تف و قعوا فی رجل له بضع عشر فضائل لیست لاحد غیره وقعوا فی رجل قال له النبی صلی الله علیه وسلم لا بعن رجلا لا یخزیه الله ابدا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله فاستشرف لها ستشرف فقال این على فقالوا انه فی الرّحی یطحن

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٢٥

قال فجاء و هو ارمد لا یکاد ان یبصر قال فنفت فی عینه ثم هز الرّایة ثلثا فاعطاها ایاه فجاء علی بصفیة بنت حبی فقال ابن عباس ثم بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم ابا بکر بسورة التوبه فبعث علیها خلفه و اخذها منه فقال لا یذهب بها ألا رجل هو منی و انا منه قال ابن عباس و قال النبی صلی الله علیه وسلم لنبی عمه ایکم یوالینی فی الدنيا والآخرة قال و علی جالس معهم فقال رسول الله

صلى الله عليه و سلم و اقبل على رجل منهم وقال ايكم يوالينى فى الدنيا و الآخرة فابو ف قال لعلى انت ولي فى الدنيا و الآخرة قال ابن عباس و كان على اول من آمن من الناس بعد خديجة قال و اخذ رسول الله صلى الله عليه و سلم ثوبه فوضعه على على و فاطمة و الحسن و الحسين و قال إنما يريده الله ليذهب عنكم الرّجس أهل البئر و يطهركم تطهراً

قال ابن عباس و شرى على نفسه فليس ثوب النبي صلى الله عليه و سلم ثم نام مكانه قال ابن عباس و كان المشركون يرمون رسول الله صلى الله عليه و سلم فجاء ابو بكر و على نائم و ابو بكر يحسب انه رسول الله صلى الله عليه و سلم قال فقال له على اننبي الله قد انطلق نحو بئر ميمون فادركه قال فانطلق ابو بكر فدخل معه الغار قال جعل على سرير بالحجارة كما كان يرمى النبي صلى الله عليه و سلم و هو يتضور وقد لف راسه في التّوب لا يخرج حتى اصبح ثم كشف عن راسه فقالوا انك للثيم و كان صاحبك لا يتضور و نحن نرميه و انت تتضور وقد استنكرنا ذلك قال ابن عباس و خرج رسول الله صلى الله عليه و سلم في غزوه تبوك و خرج الناس معه فقال له على اخرج معك فقال النبي صلى الله عليه و سلم لا فبكى على فقال له اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه ليسنبي بعدى انه لا ينبغي ان اذهب الا و انت خليفتي قال ابن عباس و قال له رسول الله صلى الله عليه و سلم انت ولى كل مؤمن بعدى و مؤمنه قال ابن عباس و سد رسول الله صلى الله عليه و سلم ابواب المسجد غير باب على فكان يدخل المسجد جنبها و هو طريقه ليس له طريق غيره قال ابن عباس قال رسول الله صلى الله عليه من كنت مولاه فعلى مولاه و قال ابن عباس و قد اخبرنا الله عز وجل في القرآن انه رضى عن اصحاب الشجرة فعلم ما في قلوبهم فهل اخبرنا انه يسخط عليهم بعد

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٢٦

ذلك قال ابن عباس و قالنبي الله صلى الله عليه و سلم لعمر حين قال ائذن لي فاضرب عنقه يعني عنق حاطب قال و ما يدريك لعل الله قد اطلع الى اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم

و نيز اخطب خوارزم در مناقب گفته انبانی مهذب الائمه ابو المظفر عبد الملك بن على بن محمد الهمданی إجازة قال اخبرنا محمد بن الحسين بن على البزار قال اخبرنا ابو منصور محمد بن عبد العزيز قال اخبرنا هلال بن محمد بن جعفر قال حدثنا ابو بكر محمد بن عمرو الحافظ قال حدثني ابو الحسن على بن موسى الجزار من كتابه قال حدثنا الحسن بن على الهاشمي قال حدثنا اسماعيل بن ابان قال حدثنا ابو مريم عن ثور بن أبي فاختة عن عبد الرحمن بن أبي ليلى قال أبو ليلى دفع النبي صلى الله عليه و سلم الرایه يوم خیر الى على بن أبي طالب ففتح الله عليه و اوقفه يوم غدیر خم فاعلم الناس انه مولى كل مؤمن و مؤمنه و قال صلى الله عليه و سلم انت مني و انا منك و قال تقاتل على التاویل كما قاتلت على التنزيل و قال له انت مني بمنزلة هارون من موسى و قال له انا سلم لمن سالمك و حرب لمن حاربك و قال له انت العروة الوثقى و قال له انت تبين لهم ما اشتبه عليهم بعدى و قال له انت امام كل مؤمن و مؤمنه بعدى و قال له انت الذي انزل الله فيه و اذان من الله و رسوله إلى الناس يوم الحجّ الأكابر

و قال له انت الاخذ بستي و الذاب عن ملتي و قال له انا اول من ينشق عنه الارض و انت معى و قال له انا عند الحوض و انت معى و قال له انا اول من يدخل الجنة و انت معى تدخل و الحسن و الحسين و فاطمة و قال له ان الله تعالى امرني بان اقوم بفضلک فقمت به في الناس و بلغتهم ما امرني الله بتلبيغه و قال له اتق الضغائن التي في صدور من لا يظهرها الا بعد موته او لئک يلعنهم الله و يلعنهم اللاعون

و نيز اخطب خوارزم در مناقب مكتوبی از عمرو بن العاص بجواب كتاب معاویه نقل کرده و در ان مذکورست و اما ما نسبت ابا الحسن اخا رسول الله صلى الله عليه و سلم و وصیه الى الحسد و البغى على عثمان و سمیت الصحابة فسقة و زعمت انه اشلاهم على قتلها فهذا کذب و غواية و يحک ما معاویه اما علمت ان ابا حسن بذل نفسه بين يدي رسول الله صلى الله عليه و سلم و بات على فراشه و هو صاحب السبق الى الاسلام و الهجرة و

قد قال فيه رسول الله صلى الله عليه و سلم هو مني و انا منه هارون من موسى الا انه لا نبی بعدى

و قد قال فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٢٧

غدير خم الا من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والا و عاد من عاده و انصر من نصره و اخذل من خذله و هو الذى قال عليه السلام فيه يوم خير لا عطين الراية غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله هو الذى قال فيه يوم الطير اللهم ائنني باحب خلقك إليك فلما دخل عليه قال اللهم والى و الى و قد قال فيه يوم النضير على امام البررة و قاتل الفجرة منصور من نصره مخدول من خذله و قد قال فيه على و ذلك على و عليك و على جميع المسلمين وقال انى مختلف فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي و قال انا مدينة العلم و على بابها انتهى

فياللعجب يثبت عمرو بن العاص حديث الولاية و الطير و مدينة العلم حتما و يرغم بذلك انف معاوية رغمما و يجزم فروع تزويره و تغريمه جزما و يحسم اصول بنته و قرفته حسما و مع ذلك المخاطب الحقوقد يزيد في الشحنة و البغضاء على ابن النابغة الكنود و معاوية اللدود فيرمي هذه الاحاديث الشريفة بالكذب و البطلان و يظهر اقصى خبيه و تغريبه في موامي العدوان و الخسران فليته إذ لم يقف آثار الرسول و الصيحة العدول في اثبات هذه الاحاديث الشريفة الوجهة القبول اقتضى اثر مقتداه ابن العاص و لكنه نكل و ازور عن ذلك ايضا و جاص و صنع ؟؟؟

فأقبل بشراسره على تقليد الكابلي الذى يقلت إذا سمع نداء الحق و له حصاص و الحمد لله على ما اوهنا كيده و ربطنه في قرن الزام شديد الاعتياص ما له منه مدى الدهر خلاص و اوقعناه في حاصن باص و لات حين مناص و فضائل فاخره و محاسن باهره و مناقب جميله و محامد اثيله و مفاجر جليله و مدائح اصيله اخطب خوارزم از خريدة القصر و جريدة اهل العصر عماد الدين ابو عبد الله محمد بن محمد الكاتب الاصفهاني و ايضاح ناصر بن عبد السيد المطرزي و ذيل ابن النجار بر تاريخ بغداد خطيب و جامع مسانيد ابو حنيفة ابو المؤيد محمد بن محمد الخوارزمي و وافى بالوفيات صلاح الدين خليل بن ابيك الصفدي و جواهر مضيه في طبقات الحنفيه ابو الوفا عبد القادر بن محمد القرشى و عقد ثمين في تاريخ بلد الله الامين تقى الدين ابو الطيب محمد بن احمد بن على الفاسى و بغية الوعاء في طبقات اللغويين و النحاء جلال الدين عبد الرحمن السيوطي و كتاب اعلام الاخيار من فقهاء مذهب نعمان المختار محمود بن سليمان الكفوى و توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٢٨

سيد شهاب الدين احمد در مجلد حديث تشبيه خواهی شنید انشاء الله تعالى

٤٢ - ابن عساكر

وجه چهل و دوم آنکه على بن الحسين بن هبة الله المعروف بابن عساکر حدیث ولایت را روایت کرده در موافقات و اربعین طوال که مصطفی بن عبد الله القسطنطینی المعروف بحاجی خلیفه در کشف الظنون عن اسمی الکتب و الفنون بذکر ان گفته الاربعون الطوال لابن عساکر هو الحافظ ابو القاسم على بن الحسن الدمشقی الشافعی المتوفی سنہ ٥٧١ احدی و سبعین و خمسمائه اوّله الحمد لله العظیم الخ جمع فيه اربعین حدیثا من الطوال مما يدل على نبوته و ينبغي عن فضائل صحابته و بين الصیحة و السقم و هو فی مجلد وسط وارد کرده چنانچه محب طبری در ریاض النصره فی فضائل العشرة تفتت

عن عمرو بن ميمون قال انى لجالس عند ابن عباس إذ اتاه سبعة رهط فقالوا يا ابن عباس اما ان تقوم معنا و اما تخلو بنا من هؤلاء قال بل اقوم معكم و هو يومئذ صحيح قبل ان يعمى قال فانتدوا يتحدّثون فلا ادرى ما قالوا قال فجاء ينفض ثوبه و يقول اف و تف و قعوا في رجل له عشر و قعوا في رجل قال له النبي صلى الله عليه و سلم لا بعشن رجال لا يخزيه الله ابدا يحب الله و رسوله قال فاستشرف لها من استشرف فقال اين على قال هو في الراحل يطعن قال فما كان احدكم يطعن فجاء و هو ارمد لا يكاد يبصر فنفت في عينه ثم هز

الرأي ثلثا فاعطاها اياها فجاء بصفية بنت حبي قال ثم بعث فلانا بسورة التوبه بعث علينا خلفه فاخذها منه قال لا يذهب بها الا رجل مني وانا منه و قال لبني عمه ايكم يواليني في الدنيا والآخرة قال و على معه جالس فابوا قال على انا اواليك في الدنيا والآخرة قال فترى كه ثم اقبل على رجل منهم فقال ايكم يواليني في الدنيا والآخرة فابوا فقال على انا اواليك في الدنيا والآخرة قال انت ولدي في الدنيا والآخرة قال و كان اول من اسلم من الناس بعد خديجة قال و اخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم ثوبه فوضعه على على و فاطمة و حسن و حسين فقال إنما يريده الله ليذهب عنكم الرّجس أهل البَيْتِ وَيُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا

قال و شرى على نفسه فليس ثوب النبي صلى الله عليه وسلم ثم نام مكانه قال فكان المشركون يرمون رسول الله صلى الله عليه وسلم فجاء ابو بكر و على نائم قال و ابو بكر يحسب انهنبي الله صلى الله عليه وسلم قال فقال له على ان النبي الله صلى الله عليه وسلم انطلق نحو بئر ميمون

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٢٩

فادركه قال فانطلق ابو بكر فدخل معه الغار قال و جعل على يرمي بالحجارة كما كان يرمي رسول الله صلى الله عليه وسلم و هو يتضور قد لف راسه في الثوب لا يخرج حتى اصبح ثم كشف عن راسه فقالوا انك للشيم كان صاحبك نرمي فلا يتضور و انت تتضور وقد استنكنا ذلك قال و خرج الناس في غزوه تبوك قال فقال له على اخرج معك قال فقال له النبي الله صلى الله عليه وسلم اما ترضى ان تكون مني بمتزلة هارون من موسى الا انك لستبني انه لا ينبغي ان اذهب الا و انت خليفتى و قال له رسول الله صلى الله عليه وسلم انت ولتي كل مؤمن بعدي قال و سد ابواب المسجد الا باب على قال فدخل المسجد جنبا و هو طريقه ليس له طريق غيره قال و قال من كنت مولاها فان عليا مولاها قال و اخبرنا الله عز و جل في القرآن انه قد رضى عن اصحاب الشجرة فعلم ما في قلوبهم فهل حدثنا انه سخط عليهم بعد قال و قال عمر يا النبي الله ائذن لي اضرب عنقه يعني حاطبا قال او كنت فاعلا و ما يدريك لعل الله اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم اخرجه بتمامه احمد و الحافظ ابو القسم في المواقفات و في الأربعين الطوال و اخرجه النسائي بعضه

و اين روایت را از ابن عساکر محمد بن یوسف کنچی در کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب و سید شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل و احمد بن الفضل بن محمد باکثیر در وسیله المآل و محمد بن اسماعیل بن صلاح الامیر در روپه ندیه شرح تحفه علویه نیز نقل کرده‌اند کما ستطلع علیه فيما بعد ان شاء الله تعالى و علامه ابن عساکر قائد عساکر مفاخر حائز محسن ماشر و مقتني نفائس حائز و مجتنی اثمار فضل زاهر و شرف باهرست و محامد منیفه و مدائح شریفه و فضائل شامخه و مناقب باذخه او بر متبع و متفحص کتب قوم واضح و ظاهرست نبذی از آن در مجلد حدیث طیر انشاء الله تعالى از معجم الادباء یاقوت حموی و وفیات الأعیان ابن خلکان و تذكرة الحفاظ و عبر فی خبر من غبر و دول الاسلام ذهبی و مختصر فی اخبار البشر ابو الفداء و مرآة الجنان یافعی و جامع مسانید ابو حنیفه محمد بن محمود و طبقات شافعیه عبد الوهاب بن علی سبکی و طبقات شافعیه عبد الرحیم اسنوى و طبقات شافعیه ابو بکر اسدی و تتمة المختصر فی اخبار البشر عمر بن المظفر الشهیر بابن الوردى و طبقات الحفاظ سیوطی و تاریخ خمیس حسین دیاربکری و مدینة العلوم ازنيقی و ابجد العلوم و اتحاف النباء المولوی

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٣٠

صديق حسن خان معاصر بگوشت می خورد بعض عبارات اینجا هم مذکور می شود محمد بن احمد الذهبی در وقائع سنہ احدی و سبعین و خمسمائه کفته و فيها توفی الحافظ ابن عساکر صاحب التاریخ الشمینی مجلد ابو القاسم علی بن الحسن بن هبة الله الدمشقی محدث الشام ثقة الدين ولد فی اول سنہ تسع و تسعین و اربعمائه و سمع سنہ خمس و خمسمائه و بعدها من المسیب و ابی طاهر الجبائی و طبقتهما ثم عنی بالحدیث و رحل فیه الى العراق و خراسان و اصبهان و ساد اهل زمانه فی الحدیث و رجاله و بلغ فی ذلک الذرورة العلیاء و من تصفح تاریخه علم منزلة الرجل فی الحفظ توفی فی حادی عشر رجب و عبد الله بن اسعد یافعی الیمنی در

مرآة الجنان در وقائع سنة احدى و سبعين و خمسمائة گفته و فيها الفقيه الامام المحدث البارع الحافظ المتقن الضابط ذو العلم الواسع شيخ الاسلام و محدث الشام ناصر السنة و قامع البدعة زین الحفاظ و بحر العلوم الزاخر رئيس المحدثین المقرر له بالتقديم العارف الماهر ثقة الدین ابو القاسم على بن الحسن بن هبة الله بن عساکر الّذی اشتهر فی زمانه بعلو شأنه و لم ير مثله فی اقرانه الجامع بين المعقول و المنقول و المميز بين الصحيح و المعلوم كان محدثاً فی زمانه و من اعیان الفقهاء الشافعیة غالب عليه الحديث و اشتهر به و بالغ فی طلبه الى ان جمع منه ما لم يتفق لغيره رحل و طوف و جاب البلاد و لقى المشايخ و كان رفيق الحافظ أبي سعد عبد الكريیم السمعانی فی الرحلة و كان ابو القاسم المذکور حافظاً دیناً جمع بین معرفة المتن و الاسانید سمع ببغداد فی سنة ٥١٠ عشر و خمسمائة من اصحاب البرمکی و التنوخي الجوھری ثم رجع الى دمشق ثم رحل الى خراسان و دخل نیسابور و هراة و اصبهان و الجبال و صنف التصانیف المفيدة و خرج التخاریج و كان حسن الكلام علی الاحادیث محفوظاً علی الجمع و التالیف صنف التاریخ الكبير لدمشق فی ثمانین مجلداً اتی فیه بالعجائب و هو علی نسق تاریخ بغداد قال الامام ابن خلکان قال لی شیخنا الحافظ العلامہ زکی الدین ابو محمد عبد العظیم المنذری رحمه الله و قد جرى ذکر تاریخ ابن عساکر المذکور و اخرج لی منه مجلداً و طال الحديث فی امره و استعظامه ما اظنّ هذا الرجل الاعزم علی وضع هذا التاریخ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٣١

من يوم عقل على نفسه و شرع في الجمع من ذلك الوقت و الا فالعمر يقصر عن ان يجمع الانسان فيه مثل هذا الكتاب بعد الاشتغال و التتبه قال و لقد قال الحق و من وقف عرف حقيقة هذا القول و متى يتسع للانسان الوقت حتى يصنع مثله و هذا الذي ظهر هو الذي اختاره و ما صح له الا بعد مسودات ما كاد ينضبط حصرها و له تواليف حسنة غيره و اخرى ممتعة قال و له شعر لا باس به فمن ذلك قوله على ما قيل الا ان الحديث اجل علم و اشرفه الاحادیث العوالی و انفع كل نوع منه عندي و احسنـه الفوائد فی الامالی و انك لن ترى للعلم شيئاً محققاً كفواه الرجال فكن يا صاح ذا حرص عليه و خذه من الرجال بلا ملال و لا تاخذه من صحف فترمي من التصحیف بالداء العضال و من المنسوب إليه ايضاً ایا نفس ویحک جاء المشیب فما ذا التصّابی و ما ذا الغزل تولی شبابی كان لم يكن و جاء مشیبی كان لم يزل کانی بنفسی على غرء و خطب المنون بها قد نزل فیا لیت شعری ممن اکون و ما قدر الله لی فی الازل وقد الترم فی هذه الایات ما لا يلزم و هو اطراد الزاء قبل اللام و الیت الثاني هو بیت علی بن جبلة حيث يقول شباب کان لم يكن و شیب کان لم يزل و ليس بینهما الا تغیر یسیر كما تراه و قال بعض اهل العلم بالحديث و التواریخ ساد اهل زمانه فی الحديث و رجاله و بلغ فیه الذروة العلياء و من تصفح تاریخه علم متزلة الرجل فی الحفظ قلت بل من تامل تصانیفه من حيث الجملة علم مکانه فی الحفظ و الضبط للعلم و الاطلاع و جوده الفهم و البلاغة و التحقيق و الاتساع فی العلوم و فضائل تحتها من المنافع و المحاسن كل طائل و من تواليفه الشهیرة المستعملة علی الفضائل الكثیرة كتاب تبین کذب المفتری فيما نسب الى الشیخ الامام أبي الحسن الشعیری جمع فیه بين حسن العبارة و البلاغة و الایضاح و التحقيق و استیعاب الادلة النقلیة و طرقها مع اسناد کل طريق و ذکر فیه طبقات اعیان اصحابه من زمان الشیخ أبي الحسن الى زمانه و اوضح ماله من المناقب و المکارم و الفضائل و العزائم ورد على من رماه و افتری علیه بالعظائم قلت و کتابه المذکور الذي وفق لانشائه و وضعه قد اختصرته انا فی نحو من ربعه و سمیته الشاس المعلم شاوش کتاب المرهم المعلم بشرور المفاحر العلیة فی مناقب الائمة الاعشریة و وفیته

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٣٢

فیما اختصرته مائة من الائمه الجلة النقیه و اختصاری له بحذف الاسانید اختصاراً علی ما هو المقصود و المراد من ذکر اعیان الائمه المشهورین بالموافقة فی الاعتقاد و الرد على المبتدعين اولی الریغ و الالحاد و كان ابن عساکر المذکور حسن السیرة و السریرة قال الحافظ الرئيس ابو المواجب لم ار مثله و لا من اجتمع فيه من لزوم طریقہ واحدة منذ اربعین سنة من لزوم الصیلوات فی الصف الاول الا من عذر و الاعتكاف فی رمضان و عشر ذی الحجّة و عدم التطوع و تحصیل الاملاک و بناء الدور قد اسقط ذلك عن نفسه و

اعرض عن طلب المناصب من الامارة و الخطابة ايّاها بعد ما عرضت عليه و قلة الالتفات او قال عدم الالتفات الى الامراء و اخذ نفسه بالامر بالمعروف و النهي عن المنكر لا تأخذه في الله لومة لائم ذكره الامام الحافظ ابن البخاري في تاريخه فقال امام المحدثين في وقته و من انتهت إليه الرياسة في الحفظ و الاتقان و المعرفة التامة و الثقة و به ختم هذا الشأن و قال ابنه الحافظ ابو محمد القاسم كان أبي رحمه الله مواظبا على صلاة الجماعة و تلاوة القرآن يختتم في كل جمعة و في رمضان في كل يوم و يحيى ليلاً النصف و العيددين و كان كثير النوافل و الاذكار يحاسب نفسه على كل لحظة يذهب في غير طاعة سمع من جماعة كثرين نحو من الف و ثلث مائة شيخ و ثمانين امرأة و حدث باصبهان و خراسان و بغداد و غيرها من البلاد و سمع منه جماعة من كبار الحفاظ و خلق كثير و جم غفير و قال الحافظ عبد القاهر الرهاوي و رأيت الحافظ السلفي و الحافظ ابا العلاء الهمداني و الحافظ ابا موسى المدنى فما رأيت فيهم مثل ابن عساكر

٤٣- صالحانی

وجه چهل و سوم آنکه ابو حامد محمود بن محمد بن حسین بن یحیی الصالحانی حدیث ولایت را در جمله حدیث خصال عشره باسناد خود بسوی حافظ ابو یعلی روایت فرموده و افاده نموده که ان حدیث حسن متینست شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته

عن عمرو بن میمون قال انی لجالس عند ابن عباس رضی الله تعالی عنهم إذ اتاھ تسعۃ رهط فقالوا يا ابن عباس اما ان تقوم معنا و اما ان تخلونا عن هؤلاء فقال ابن عباس بل اقوم معکم قال و هو يومئذ صحيح البصر قبل ان یعمی قال فانتدوا فتحداوا فلا تدری ما قالوا فجاء ینفض ثوبه و یقول اف تف ان اولئک وقعا فی رجل تفرد بعشر

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٣٣

خصال وقعا فی رجل قال له النبي صلی الله عليه و على آلہ و بارک و سلم فی غزوہ خیر لابعثن بهذه الراية رجالا لا یخزیه الله ابدا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله فاستشرف لها من استشرف قال صلی الله عليه و على آلہ و بارک و سلم این علی قيل هو فی الرحمی قال صلی الله عليه و على آلہ و بارک و سلم و ما كان ليطعن فجاء و هو ارمد لا يکاد يبصر فنفت فی عینه ثلاثة ثم هر الراية ثلاثة فاعطاها ایاه و قطع باب خیر فجاء بصفیة بنت حیی من جملة الغنائم و بعث ابا بکر رضی الله تعالی عنه بسورة التوبۃ فبعث علیا کرم الله تعالی وجهه خلفه فاخذها منه فقال ابو بکر رضی الله تعالی عنه لرسول الله لعله قد حدث فی شيء قال صلی الله عليه و على آلہ و بارک و سلم لا ولكن لا يذهب بها الا رجل هو منی و انا منه و قال صلی الله عليه و على آلہ و بارک و سلم لبني عمه ایکم یوالینی فی الدنیا و الآخرة و على رضی الله تعالی معهم جالس فقال انا اوالیک فی الدنیا و الآخرة قال صلی الله عليه و على آلہ و بارک و سلم انت ولیک فی الدنیا و الآخرة و كان کرم الله تعالی وجهه اول من اسلم من الناس بعد خدیجه و اخذ رسول الله صلی الله عليه و على آلہ و بارک و سلم ثوبه فوضعه على علی و فاطمة و الحسن و الحسین فقال إنما یُرید الله لیذهب عنکم الرّجس أهل الیت و یطهّرکم تطهیرا

و شری علی رضوان الله عليه نفسه إذ لبس ثوب رسول الله صلی الله عليه و على آلہ و بارک و سلم و نام مكانه و فداء بنفسه إذ كان المشركون یسمون رسول الله صلی الله عليه و على آلہ و بارک و سلم فجاء ابو بکر و على کان راقدا یحسب انه نبی الله صلی الله عليه و على آلہ و بارک و سلم فقال يا نبی الله فقال له ان النبی الله صلی الله عليه و على آلہ و بارک و سلم قد انطلق نحو بئر میمون فادر که فانطلق و دخل معه الغار و خرج رسول الله صلی الله عليه و على آلہ و بارک و سلم فی غزوہ تبوك فقال على اخرج معک فقال صلی الله عليه و على آلہ و بارک و سلم لا فبکی على رضوان الله تعالی عليه فقال النبی صلی الله عليه و على آلہ و بارک و سلم اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی الله انک لست ببني اته لا ینبغی ان اذهب الـ و انت خلیفتي من بعدی و قال

صلی اللہ علیہ و علی آله و بارک و سلم انت ولی کل مؤمن بعدی و سدّ ابواب المسجد غیر باب عبقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۳۴

علی و

قال صلی اللہ علیہ و علی آله و بارک و سلم من کنت مولاہ فعلى مولاہ
و قد اخبرنا اللہ فی القرآن انه رضی عن اصحاب الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فهل حدثنا انه سخط عليهم و
قال صلی اللہ علیہ و علی آله و بارک و سلم لعمر رضی اللہ تعالی عنہ حين قال ائذن لی فاضرب عنقه يعني عنق حاطب قال صلی
اللہ علیہ و علی آله و بارک و سلم و کنت فاعلا ما یدریک ان اللہ تعالی اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم و على رضی اللہ
تعالی عنہ فی اصحاب الشجرة و اهل بدر رواه الصالحانی باسناده الى الحافظ الامام أبي یعلی الموصلى باسناده
و قال هذا حديث حسن متین و رواه الطبری و قال اخرجه احمد بتمامه و ابو القسم الدمشقی فی الموافقات و فی الأربعین الطوال و
اخراج النسائی بعضه ازین عبارت سراسر جزالت ظاهرست که این حديث شریف که حدیث ولایت از جمله آنست حدیث حسن و
متینست و هر گاه این حدیث حدیث متین و خبر رزین و اثر رصین و ثابت و متحقق از حضرت مامون امین علیه و الہ و الف الف
صلاه و تحییه من رب العالمین باشد حکم ببطلان حدیث ولایت حکمیست نهایت فظیع و مهین و مورد غایت تشنج و تهجین و سبب
اقصای تقبیح و توهین و موجب کمال ازراء و عیب و ثلب و تهوین و باعث منتهای صغار و احتقار و عار و شمار و خسار و بوار نزد
هر عاقل فطین فقط علی فاطمہ دایر القوّم الذین ظلمُوا وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

و ابو حامد محمود والا-تبار محمود اکابر حائزین جلائل فخار و ممدوح اجله منقدین کبار و بنهايت کمال و فضل معروف بین
الانجلاء و الاغوار و بغايت مجدد نبل مشهور در دیار و امصارست سید شهاب الدین احمد او را باقصای مرتبه تعظیم و تکریم یاد
می نماید و بوصف و ثنای و مدح و اطرای او در کتاب خود توضیح الدلائل می فرماید قال الامام العالم الادیب الاریب المحلی
بسجایا المکارم الملقب بین الاجله الائمه الاعلام بمحبی السنّة و ناصر الحديث و مجدد الاسلام العالم الریبانی و العارف السبحانی
سعد الدین ابو حامد محمود بن محمد بن حسین بن یحیی الصالحانی فی عباراته الفائقه و اشاراته الرائقة من کتابه شکر اللہ تعالی
مسعاه و اکرم بفضلہ مثواه و اجزل له من ثوابه الخ و نیز در توضیح الدلائل بعد ذکر حدیث نور و حدیث شجره گفته روی الحديث
الاول ابو حامد محمود بن محمد بن سفار و رحل و ادرک المشایخ و سمع و اسمع و صنف فی کل فن و روی عنہ خلق کثیر و
صحب بالعراق ابا موسی المدینی الامام و من فی طبقته باسناده الى الامام الحافظ

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۳۵

أبی بکر بن مردویه باسناده مسلسلًا مرفوعاً الخ و از مقامات دیگر این کتاب اعنی توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل هم بظهور
می رسد که سید شهاب الدین احمد جابجا صالحانی را بعد نقل روایات ازو بصفات جلیله و نعوت جمیله مثل محبی السنّة و امام یاد
نموده منتهای عظمت و جلالت او هر همکنان ظاهر فرموده و ستسمع تلک المقالات و هاتیک العبارات فی مجلد حدیث التشییه
بالتفصیل بعون اللہ الملک المنیل و السین من ؟؟ صالحانی و مقبولیت روایت او و بودن آن دلیل این معنی که سنیان از مناقب و مدائح
شاه مردان زیاده از شیعیان روایت نموده‌اند و تادب صالحانی بادب جميل تعظیم و تجلیل جناب امیر المؤمنین علیه السلام از افاده
شاه سلامه اللہ معاصر که از اجله و اکابر متكلّمین ذوی المفاخرست نیز ظاهر و باهرست چنانچه در معرکه الاراء گفته و روایت
صالحانی که از توضیح الدلائل سید شهاب الدین احمد بتجشم نقلش پرداخت مصدق معتقد اهل سنت و مکذب مزعوم شیعه است
چه از روایت مذکوره چون آفتاب نیمروز درخشانست که سنیان از مناقب و مدائح شاه مردان زیاده‌تر از شیعیان روایت نموده‌اند
نمی‌بیند که ابن بابویه قمی از تعلیم یک باب گشودن هزار باب و گشودن هزار باب از هر باب نوشته بین تفاوت ره از کجاست تا
بکجا الی ان قال و صالحانی از دور بوسه زده بر تعلیم هزار باب و افتتاح هزار باب از هر باب اکتفا نمود انتهی

٤٤- مبارک محمد المعروف بابن الاثير الجزري

وجه چهل و چهارم آنکه ابو السعادات مبارک بن محمد المعروف بابن الاثير الجزري الشافعی حدیث ولایت را روایت کرده
چنانچه در کتاب جامع الاصول من احادیث الرسول گفته

عمران بن حسین قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم جیشا و استعمل علیهم علی بن أبي طالب فمضی فاصاب جاریة
فانکروا علیه فتعاقد اربعة من اصحاب النبي صلی الله علیه وسلم فقالوا إذا لقينا رسول الله صلی الله علیه وسلم اخبرناه بما صنع علی
و كان المسلمين إذا رجعوا من سفر بدءوا برسول الله صلی الله علیه وسلم فسلموا علیه ثم انصرفوا الى رحالهم فلما قدمت السریة
سلموا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام احد الاربعة فقال يا رسول الله الم تر الى علی بن أبي طالب صنع کذا و کذا فاعرض
عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم قام الثاني فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام إليه الثالث فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام
الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل إليهم رسول الله صلی الله علیه وسلم و الغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من على

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۳۶

ما تريدون من على ما تريدون من على ان علیا منی وانا من علی و هو ولی كل مؤمن بعدى اخرجه الترمذی انتهى
فظهر و بان على الناقدين الفحول من تخريج صاحب جامع الاصول ان حديث الولاية من احادیث الامین الرسول صلوات الله و سلامه
علیه و آلہ ما هبت نسائم القبول حدیث شریف معتبر مقبول لا مقدوح و مجروح معلول و لا مطعون مغموم مدخول فالحكم ببطلانه
کما صدر عن المخاطب المحموم و المهزول حکم سمج شنیع مرذول و قول لجلج فظیع مغسول لا یرضی به احد من ارباب الالباب و
اصحاب العقول و یستنکره و یستهزئ به کل مفطور على الایمان و الدین مجبول و الله هو العاصم من الانهماک في الغی و الذهول و
الارتباک في جبائل الغرور و الغفول و هو الموقف المعطی لكل مسئول و مبارک بن الاثير محدث مبارک و متقن نحریر و منقد شهیر
و محقق کیم و حائز شرف مترائد و فیر و صاحب فخر متکاثر غیر نزیر و در جلالت و عظمت و سمو و رفت و سنا و بها و مجد و
اعتلا معدوم النظیر و نبذی از محسن علیه و محامد سنیه او در مخلد در حدیث ؟؟؟

انشاء الله تعالى از کامل علی بن المعروف بابن الاثير و وفیات الأعیان ابن خلکان و مختصر فی اخبار البشر عماد الدین ابو الفداء و
عبر فی خبر من غیر ذهبي و تتمة المختصر فی اخبار البشر ابن الوردي و مرآة الجنان عبد الله بن اسعد اليافعي و طبقات شافعیه عبد
الرحیم بن الحسن الاسنونی و اسماء رجال مشکاه ولی الدین محمد بن عبد الله الخطیب و طبقات شافعیه تقی الدین اسدی و بغیة
الوعاء فی طبقات اللغوین و النھاء سیوطی و مدینۃ العلوم ازینی و ابجد العلوم و اتحاف النباء مولوی صدیق حسن خان معاصر
خواهی شنید

٤٥- أبو القاسم رافعی

وجه چهل و پنجم آنکه امام الدین ابو القاسم عبد الكریم بن عبد الرحیم القزوینی الرافعی حدیث ولایت را روایت کرده
ملا علی متقدی در کنز العمال گفته

سأّلت الله يا على فيك خمساً فمعنى واحدة و اعطاني اربعًا سالت الله ان يجمع عليك امتی فابی علی و اعطانی فيک ان اول من
تنشق عنه الارض يوم القيمة انا و انت معی معک لواء الحمد و انت تحمل بين يدی تسقی به الاولین و الآخرين و اعطانی انک ولی
المؤمنین بعدی الخطیب و الرافعی عن علی

و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی در مفتاح النجا فی مناقب آل العبا گفته
اخراج الخطیب و الرافعی عن علی کزم الله وجهه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سأّلت الله يا على فيک خمساً فمعنى

واحدة و اعطانی اربعا سأّلت الله ان يجمع عليك امّتی فابی علی و اعطانی فيک ان اول من تنشق عنه الارض يوم القيمة انا و انت معی معک لواء الحمد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٣٧

و انت تحمله بين يدی تسقی به الاولین و الآخرين و اعطانی انک ولی المؤمنین بعدی و محمد صدر عالم در معارج المعلی في مناقب المرتضی گفته

اخراج الخطیب و الرافعی عن علی کرم الله وجہه قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم سالت الله يا علی فيک خمسا فمتعنی واحدة و اعطانی اربعا سالت الله ان يجمع عليك امّتی فانی ؟؟؟ علی و اعطانی فيک ان اول من تنشق عنه الارض يوم القيمة انا و انت معی و معک لواء الحمد و انت تحمله بين يدی تسقی به الاولین و الآخرين و اعطانی انک ولی المؤمنین بعدی و مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن گفته و

للخطیب و الرافعی بسند صحيح عن علی رفعه سالت الله يا علی فيک خمسا فمتعنی واحدة و اعطانی اربعا سأّلت الله ان يجمع عليك امّتی فابی علی و اعطانی فيک ان اول من تنشق عنه الارض يوم القيمة انا و انت معی معک لواء الحمد و انت تحمله بين يدی تسقی به الاولین و الآخرين و اعطانی انک ولی المؤمنین بعدی

ازین عبارات روایت کردن رافعی حدیث ولایت را واضح لائح است و از نص مولوی حسن زمان معاصر صحت سند آن نیز ساطع و لامست

٤٦- على بن محمد المعروف بابن الأثير

وجه چهل و ششم آنکه عز الدین ابو الحسن علی بن محمد المعروف بابن الاثير حدیث ولایت را بسند مشایخ خود روایت کرده چنانچه در کتاب اسد الغابه في معرفة الصحابة گفته

ابننا ابراهیم بن محمد و غير واحد باسنادهم الى أبي عیسی الترمذی ثنا قتيبة بن سعید ثنا جعفر بن سلیمان الصبیعی عن یزید الرشک عن مطرف بن عبد الله عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم جیشا واستعمل عليهم على بن أبي طالب فمضی فی السیریة فاصاب جاریة فانکروا عليه فتعقاد اربعه من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم فقالوا إذا لقینا رسول الله صلی الله علیه وسلم اخبرناه بما صنع علی و كان المسلمين إذا رجعوا من سفر بدءوا برسول الله صلی الله علیه وسلم فسلموا عليه ثم انصرفا الى رحالهم فلما قدمت السیریة سلموا على رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام احد الاربعه فقال يا رسول الله الم تم الى علی بن أبي طالب صنع کذا و کذا فاعرض عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم قام الثانی فقال مثل مقالته فاعرض عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم قام الثالث فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل إليهم رسول الله

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٣٨

صلی الله علیه وسلم و الغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من علی ان علیا منی و انا من علی و هو ولی کل مؤمن بعدی

و ظاهرست ولا - كظهور النار على العلم كه ذکر ابن اثیر حدیث ولایت را در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام که مقام ذکر فضائل منتقادات و بيان مناقب معتبراست خصوصا با نقل آن باسناد مشایخ خود از ترمذی دلیل صریح بر ثبوت و اعتبار و اعقاد و مقبولیت آن نزد ارباب تحقیق و انتقاد و اصحاب اتقان و ارشاد و برائت آن از مخالف قدح مجادلین سراسر عناد و صیانت آن از وصمات جرح مکابرین پر لداد و بعد آن از اتسام بتشکیکات و تمویهات تارکین سداد و نراحت آن از ارتسام بتشویهات و تلبیسات شیرین فتنه و فساد و تخدیعات اهل اضغان و احقداد و الله ولی الهدایة و الاسعاد و مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هادِ

عقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٣٩

من غيرها اسماء و مصطفى بن عبد الله القسطنطيني در كشف الظنون گفته اسد الغابة فى معرفة الصحابة مجلدين للشيخ عز الدين على بن محمد المعروف بابن الاثير الجزرى المتوفى سنة ٦٣٠ تلاشين و ستمائة ذكر فيه سبعة آلاف و خمسمائه ترجمة و استدرک ما فات على من تقدمه و بين اوهامهم قاله الذهبي فى تجريد اسماء الصحابة و هو مختصر اسد الغابة اوله الحمد لله العلى الاعلى الخ ذكر فيه ان كتاب ابن اثير نفيس مستقصص لاسماء الصحابة الذين ذكروا في الكتب الاربعة المصنفة فى معرفة اصحابه و هي كتاب ابن منده و كتاب أبي نعيم و كتاب أبي موسى الاصبهانيين و هو ذيل كتاب ابن منده و كتاب ابن عبد البر و زيادة المصنف عليهم و در آخر نسخه مطبوعه اسد الغابة اين عبارت سراسر رشاقت مذكورست قد تم طبع هذا الكتاب الجليل الغنى فضله عن البرهان و الدليل فيما له من كتاب جامع للاصحاب رافع عن فضائلهم النقاب تلذذ بلطف حديثه نفوس الفصحاء و تبتهج بحسن نقله عيون العلماء و هو احد الكتب التي تطبع على ذمة جمعية المعارف المتشرفة بحماية السهم الهمام و الامير الساطع لآلاء كماله فى الانام نور حدائق الدهر و الزمان و نور حدقة العصر و الاوان صاحب المجد و السعد المتحلى بحلية ولایه العهد المويد بعنایات ذی الطول و التنسيق قطب فلك السعادة و الدولة محمد باشا توفيق ادام لله اجلاله و زاد قبوله و اقباله و المتشكّلة بهمه و كيل تلك الجمعية الباذل جهده فى نشر الفضائل السنية و نفع الانام بكل تحفة بهيء المتسنم بسماء المعارف و العوارف محمد باشا عارف بلغه الله مراده و حلاه بالكمال و زاده و كان ختام طبع هذا الكتاب المستطاب بالمطبعة الوهبية بتصحیح الراجی فضل رب الوهبي مصطفی وهبی فى اواسط ذی الحجه من سنة الف و مائتين و ثمانين من هجرة سید الاولین و الآخرين عليه ازکی تھیہ و ابھی صلاۃ مرضیہ و مولوی حیدر علی معاصر در ازالۃ الغین گفته پس ناگریر کتاب اسد الغابة نیز از تلاش بهمرسانیدم و بعد از رجوع چنان دریافتیم که از ان کتاب مستطاب مانند کتاب اصحابه فى معرفة الصحابة جز رضای حضرت مرتضی چیزی دیگر از اضطرار و الجا به ثبوت نمی رسد انتهی بحذف التشییع

الشنبة

٤٧- ابن سعو أندلسى

وجه چهل و هفتم آنکه ابوالریبع سلیمان بن موسی الکلامی المعروف بابن سبع حدیث ولایت یا در کتاب الشفاء عیقات الانوار فی امامۃ الانمیة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۴۰

كه مصطفى بن عبد الله القسطنطيني المشهور بحاجي خليفه بذكر آن گفته شفاء الصيدور لابن السبع الامام الخطيب أبي الربع سليمان البنسي وارد کرده چنانچه ابراهيم بن عبد الله الوصايب در كتاب الاكتفاء گفته و عنہ اى عن بريده بن الحصيف في رواية اخري ان خالد بن الوليد قال اغتنمتها يا بريده فاخبر النبي صلی الله عليه وسلم ما صنع فقدمت و دخلت المسجد و رسول الله صلی الله عليه وسلم في منزل و ناس من اصحابه على بابه فقالوا ما الخبر يا بريده فقلت خيرا فتح الله على المسلمين فقالوا ما اقدمك فقلت جarie اخذها على من الخمس فجئت لاخبر النبي صلی الله عليه وسلم فانه يسقط من عينه و رسول الله يسمع الكلام فخرج مغضبا فقال ما بال القوم يتقصون علينا من ابغض علينا فقد ابغضني و من فارق علينا فقد فارقني ان علينا مني وانا منه خلق من طيني و خلقت من طينة ابراهيم وانا افضل من ابراهيم ذريته بعضها من بعض و الله سمیع علیم يا بريده اما علمت ان لعل اکثر من الجارية التي اخذ و انه ولیکم بعد اخرجه ابن جریر في تهذیب الاثار و ابن اسیوع الاندلسی في الشفاء انتهى فالحمد لله الموفق لتميز الظلمة من النور حيث وفق صاحب شفاء الصدور لشفاء و حماوة صدور الناقدين الصدور برواية هذا الحديث الشريف المشهور في كتابه المعول عليه للجهابذة البدور فدمّر على تعصيّات المتهوّكين المولعين بالكذب والرّور الزارعين للفجور الحاصدين الشبور فاظهر ان تکذیبهم المعیب المشین المحظوظ مما لا يلتاط بخلد ذکن ذی شعور و انه من الوساوس الجائحة التي القاها إليهم الخدوغ الغرور و سليمان بن موسى بن سالم از مشاهير اعاظم و نحراریت محدثین افاخت و اجله معتبرین ذؤ المکارم و اعلام اثبات حائزین مغانست ذهبي در تذكرة الحفاظ گفته الكلاعي الامام العالى الحافظ البارع محدث الاندلس و بليغها ابو الربع سليمان بن موسى بن سالم بن حسان الحميري الكلاعي البنسي ولد سنة خمس و ستين و خمسماهه الى ان قال الذهبي و نيز ذهبي در عبر في اخبار من غير در وقائع سنة اربع و ثلاثين و ستمائه گفته و ابو الربع الكلاعي سليمان بن سالم البنسي الحافظ الكبير صاحب التصانیف و بقیه اعلام الاثر بالاندلس ولد سنة خمس و ستين و خمسماهه سمع ابا بکر بن الجد و ابا عبد الله بن زرقون و طبقتهما

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٤١

قال الابار كان بصيرا بالحديث حافظا عارفا بالجرح و التعديل ذاكرا للمواليد و الوفيات يتقدم اهل زمانه في ذلك خصوصا من تاخر زمانه الخ و يافعى در تاريخ مرآة الجنان در وقائع سنه مذکوره گفته الحافظ ابو الربع الكلاعي سليمان بن موسى البنسي صاحب التصانیف و بقیه اعلام الاثر توفی بالاندلس قال الابار و كان قد فاق و تقدّم على اقرانه عارفا بالجرح و التعديل ذاكرا للمواليد و الوفيات لا نظير له في الاتقان و الضبط و جلال الدين عبد الرحمن بن كمال الدين سیوطی در طبقات الحفاظ گفته ابو الربع الامام الحافظ البارع محدث الاندلس و بليغها سليمان بن موسى بن سالم بن حسان الكلاعي الحیري البنسي ولد سنة ٥٦٥ و سمع ابا القاسم بن حبیش و خلقا و اجاز له ابن مضاء و ابو محمد عبد الحق صاحب الاحکام و اعتنی بهذا الشأن اتم عناية و كان اماما في صناعة الحديث بصیرا به حافظا عارفا بالجرح و التعديل ذاكرا للمواليد و الوفيات مقدم اهل زمانه في ذلك و في حفظ اسماء الرجال الخ و محمد بن يوسف شامي در سبل الهدی در ذکر شرح رموز کتاب خود گفته او ابا الربع فالثقة الثبت سليمان بن سالم الكلاعي و احمد بن محمد المقری در نفح الطیب عن غصن الاندلس الطیب گفته و كانت وقعة اینجہ القی قتل فيها الحافظ ابو الربع الكلاعي رحمه الله تعالى يوم الخميس لعشر بقین من ذی الحجۃ سنة اربع و ثلاثين و ستمائه و لم يزل رحمه الله تعالى متقدما امام الصفوں زحفا الى الكفار مقبلا- على العدو ينادي بالمنهزمين اعن الجنۃ تنزون حتی قتل صابرا برذ الله تعالى مضجعه و كان دائمًا يقول ان منتهی عمره سبعون سنه لرؤيا رآها في صغره فكان كذلك و رثاه تلميذه الحافظ ابو عبد الله بن الابار بقصیدته الميمیة الشهيرة التي اولها الما باشلاء العلاء و المکارم تقدّم باطراف القنا و الصوارم ثم ذکر المقری اشعارا عديدة من هذه القصيدة و بعض اشعار الكلاعي وقال و كان رحمه الله تعالى حافظا للحديث مبزا في نقهہ تام المعرفة بطرقه ضابطا لاحکام اسانيده ذاكرا لرجاله دیان من الادب خطب ببنیانیة و استقضی و كان مع ذلك من اولی الحزم و البسالة و الاعدام و الجزاء حضر الغزویات و باشر القتال بنفسه و بين بلاء

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٤٢

حسناً و روى عن أبي القاسم بن حبيش و طبقته و صنف كتاب منها مصباح الظلم في الحديث إلى آخر ما ذكر من مصنفاته

٤٨ - ضياء مقدسى

وجه چهل و هشتمن آنکه ضياء الدين محمد بن عبد الواحد المقدسى الحنبلي حدث ولايت را در کتاب مختاره روایت کرده چنانچه ابراهيم وصابى در کتاب الاكتفاء گفت

عن ابن عباس رضى الله عنه ان رسول الله صلی الله عليه و سلم قال لبريدة ان علیاً وليكم بعدى فاحبّ علينا فانه يفعل ما يؤمر به اخرجه الحاكم في المستدرك والضياء

فلله الحمد والمنة كه روایت ضياء مقدسی این حدث را در مختاره بغض و عدوان و مجازفت و طغيان و مکابرت و شنان جاحدين و حائدين و منكرين و مبطلين و مشككين و مرتابين و معاندين و مکابرین و مجاذلين و مسؤولين از بیخ بر میکند و خرافات قطیعه و هفووات شنیعه و جزافات بدیعه و تصلفات سخیفه و تعسیفات عنیفه و تقوّلات ضعیفه و تفوّهات رکیکه و تعصّبات قبیحه و تصلفات فضیحه شان را بیاد فنا می زند زیرا که مقدسی در مختاره الترام ایراد احادیث صحیحه نموده و کتاب مختاره از مشاهیر صحاح سیمه است مصطفی بن عبد الله القدسی در کشف الظنون گفته المختاره في الحديث ضياء الدين محمد بن عبد الواحد المقدسی الحنبلي المتوفی سنة ٦٤٣ ثلاث و اربعین و ستمائة الترم فيه الصحة فصحح فيه احادیث لم يسبق الى تصحیحها قال ابن کثیر وهذا الكتاب لم يتم و كان بعض الحفاظ من مشایخنا يرجحه على مستدرک الحاکم کذا فی النور الفیاح و شیخ عبد الحق در مقدمه شرح فارسی مشکاهه بعد ذکر مستدرک حاکم گفته و ائمه دیگر نیز در صحاح تصنیف کردہ‌اند مثل صحیح ابن خزیمه که او را امام الائمه گویند الى ان قال و چنانکه مختاره حافظ ضياء مقدسی و وی نیز صحاح که در صحیحین نیست آورده گفته‌اند که وی نیز احسنست از مستدرک انتهی و مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن در شرح قول ماتن قال الحافظ السیوطی فی اتحاف الفرقه و هو أی الایثار هو الراجح عندی بوجوه و قد رجحه ايضا الضياء المقدسی فی المختاره بعد لفظ المختاره گفته اجل تصانیفه قال الشیخ الکردی فی الامم هی الاحادیث التی يصلح ان یحتاج بها سوی ما فی الصحیحین و قالوا کتابه احسن من مستدرک الحاکم و قال الزركشی فی تخریج احادیث الرافعی ان تصحیحه اعلى من تصحیح الحاکم و انه قریب من تصحیح الترمذی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٤٣

و ابن حیان و واقفه ابن حجر و الشیخاوی و الشیوطی اشرک صحیحه بالصحیحین فی اطلاق اسم الصحة على جميع ما فيه و ممن يعتمدھ الحافظ المزّی و المتندری و عماد الدّین بن کثیر فی کثیرین و هو فی ستّه و ثمانین جزء و مخفی نماند که بضياء فضائل ضياء مقدسی آفاق و ارجاء مستضییست و متائق و ببهاء مناقب او اسفار کبار علماء متین و متائق و بسیول مدائح او بحار کتب اساطین عالی فخار متمموج و متدقق و کمال جلالت و نیالت و حذاقت و مهارت او بر متنبع افادات منقدین فخام ثابت و متحقق ذهبي در تذكرة الحفاظ گفته الضياء الامام العالم الحافظ الحجّي محدث الشام شیخ السنة ضياء الدين ابو عبد الله محمد بن عبد الواحد بن عبد الرحمن السعدي المقدسی ثم الدمشقي الصالحي الحنبلي صاحب التصانیف الناضحة ولد سنة ٥٦٩ تسع و ستین و خمسماهه و اجاز له السیلفی و شهدہ و سمع من أبي المعالی بن صابر و أبي المجد البانیاسی و احمد بن الموزینی و عمر بن على الجوینی و يحيی الثقفی و طبقتهم بدمشق و أبي القاسم البوصیری و طبقته بمصر و المبارک بن المعطوش و ابن الجوزی و طبقتهما ببغداد و أبي جعفر الصیلرانی و طبقته باصبهان و عبد الباقی بن عثمان بهمدان و المویید الطوسي و طبقته بنیساپور و عبد المعز بن محمد البزار بهراء و أبي المظفر بن السیمعانی بمرو و رحل مرتین الى اصبهان و سمع بها ما لا يوصف كثرة و حصل اصولاً كثيرة و نسخ و صنف و لین و جرح و عدل و كان المرجع إليه في هذا الشأن قال تلميذه عمر بن الحاجب شيخنا ابو عبد الله شیخ وقته و نسیج وحده علماء و حفظاً و ثقةً و ديناً من العلماء الربانیین و هو اکبر من ان یدخل عليه مثل کان شدید التحری في الروایة مجتهداً في العبادات کثير الذکر

منقطعاً متواضعاً سهل العاريء رأيت جماعة من المحدثين ذكروه فاطلبوا في حقه و مدحوه بالحفظ والرَّهُد سالت الزكى البرزالى عنه فقال ثقة جليل حافظ دين قال ابن التجار حافظ متقن حججه عالم بالرجال ورع تقى ما رأيت مثله في نزاهته و عفته و حسن طريقة و قال الشرف بن النابلسى ما رأيت مثل شيخنا الضياء قلت ثنا عنه القاضى تقى الدين و ابن الموازى و الفخر و النجم الشقراوى و ابن الخياز و التقى بن مؤمن و عثمان النساج و ابن الخلال و الدشتى و ابو بكر بن عبد الدائم و عيسى السمسارى و سالم القاضى و آخرون وقد استوفيت سيرته و تواليفه في التاريخ الكبير عاش اربعاء و سبعين سنة و توفى الى رضوان الله في جمادى الآخرة سنة ثلث و اربعين و ستمائة

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٤٤

و التقى بن مؤمن و عثمان النساج و ابن الخلال و الدشتى و ابو بكر بن عبد الدائم و عيسى السمسارى و سالم القاضى و آخرون وقد استوفيت سيرته و تواليفه في التاريخ الكبير عاش اربعاء و سبعين سنة و توفى الى رضوان الله في جمادى الآخرة سنة ثلث و اربعين و ستمائة و نيز ذهبي در عبر في خبر من غير در سنة ثلاثة و اربعين و ستمائة كفته و الشيخ الضياء ابو عبد الله محمد بن عبد الواحد بن احمد المقدسى الحنبلى الحافظ احد الاعلام ولد سنة تسع و ستين و سمع من الخضر بن طاوس و طبقته بدمشق و من أبي المعطوش و طبقته بيغداد و من البوصيري و طبقته بمصر و من أبي جعفر الصيدلانى و طبقته باصبهان و من أبي روح و المؤيد و طبقتهما بخراسان و افني عمره في هذا الشأن مع الدين و الورع و الفضيلة التامة و الثقة و الاتقان انتفع الناس بتصانيفه و المحدثون يكتبه فالله يرحمه و يرضى عنه توفى في السادس والعشرين من جمادى الآخرة و محمد بن شاكر بن احمد الكتبى در فوات الوفيات كفته محمد بن عبد الواحد بن احمد بن عبد الرحمن بن اسماعيل الحافظ الحجج الإمام ضياء الدين ابو عبد الله السعدي الدمشقى الصالحي صاحب التصانيف ولد بالدير المبارك سنة تسع و ستين و خمسين و لزم الحافظ عبد الغنى و تخرج به و حفظ القرآن و تفقهه و رحل اولاً إلى مصر سنة خمس و تسعين و سمع و رحل إلى بغداد بعد موت ابن كلوب و سمع من ابن الجوزى و غيره و دخل همدان ثم رجع إلى دمشق بعد الستمائة ثم رحل إلى اصفهان فدخلها ليلة وفاة الفراوى و رحل إلى مرو و عاد إلى حلب و سمع بها و بحران و الموصل و عاد إلى دمشق بعلم كثير و حصل أصولاً نفيسة فتح الله بها عليه شراء و نسخاً و سمع بمكة و أكب على الاستغلال لما راجعه و التصنيف و النسخ و اجازه السلفى و شهدت و ابن برسى و خلق كثير قال الشيخ شمس الدين سمعت الشيخ جمال الدين المزى يقول الحافظ ضياء الدين اعلم من الحافظ عبد الغنى و من تصانيفه كتاب الاحكام ثلاثة مجلدات فضائل الاعمال مجلد الاحاديث المختاره تسعين جزءاً فضائل الشام ثلاثة اجزاء فضائل القرآن جزء كتاب صفة الجنة

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٤٥

و النار مناقب اصحاب الحديث النهى عن سب الصحابة سير المقادسة كالحافظ عبد الغنى و الشيخ الموفق و الشيخ أبي عمرو وغيرهم في عدّة مجلدات و له تصانيف كثيرة اجزاء عديدة و بنى مدرسة على باب الجامع المظفري و اعانه عليها اهل الخير و جعلها دار حديث و وقف عليها كتبه و اجزاؤه و فيها من وقف الموفق و عبد الرحمن و الحافظ عبد الغنى و ابن الحاجب و ابن سلام و ابن هائل و الشيخ على الموصلى و قد نهبت في نكية الصالحة نوبة غازان و راح منها شيء كثير و كانت وفاة الشيخ الضياء سنة ثلاثة و اربعين و ستمائة رحمة الله تعالى و جلال الدين عبد الرحمن بن كمال الدين السيوطي در طبقات الحفاظ كفته الضياء المقدسى هو الامام العالم الحافظ الحجج محدث الشامشيخ الشهيد ضياء الدين ابو عبد الله محمد بن عبد الواحد بن احمد بن عبد الرحمن السعدي الحنبلى صاحب التصانيف ولد سنة ٥٦٩ و اجاز له السلفى و سمع ابن الجوزى و ابا جعفر الصيدلانى و خلقاً و رحل و صفت و صحح و لين و جرح و عدل و كان المرجع إليه في هذا الشأن جيداً ثقة ديننا زاهداً ورعاً حدث عنه التقى سليمان و آخرون مات في جمادى الاولى سنة ٦٤٣ و ابو مهدى عيسى بن محمد الثعالبى در مقاييس الاسانيد كفته معروف قال الذهبي هو الامام العالم الحافظ الحجج محدث الشامشيخ الشهيد ضياء الدين ابو عبد الله محمد بن عبد الواحد بن عبد الرحمن السعدي المقدسى ثم الدمشقى الصالحي

الحنبلی صاحب التصانیف النافعه ولد سنّة تسع و ستين و خمسمائه و اجاز له السلفی و شهادة و سمع من احمد بن الموازینی و يحيی الشقی و أبي القاسم البوصیوی و ابن الجوزی و أبي جعفر الصیدلاني و عبد الباقی بن عثمان و المؤید الطوسی و أبي المظفر السی معانی و خلائق بدمشق و مصر و بغداد و اصبهان و همدان و نیسابور و هرآه و مرو و غیرها و حصل اصولاً كثیره و صنف و صحّح و لائیں و جرح و عدل و كان المرجوع إلیه في هذا الشأن شیخ وقتہ و نسیج وحدہ علماء و حفظا و ثقہ و دینا کان شدید التحری فی الروایہ مجتهدا فی العبادۃ کثیر الذکر منقطعنا متواضعا

سئل الزکی البرزآلی عنه فقال ثقة جليل حافظ وقال ابن النجار حافظ متقن حجۃ عالم بالرجال ورع تقى ما رأيت مثله في نزاهته وعفته وحسن طريقته حدث عنه البرزآلی و ابن أخيه ابن البخاری و الحسن بن الخلائل و آخرون وقد استوفيت سيرته و تواليفه في التاريخ الكبير عاش أربعا و سبعين سنة توفي في جمادی الآخرة سنة ثلاثة و أربعين و ستمائة و مولوى صديق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء كفته محمد بن عبد الواحد بن عبد الرحمن بن اسماعيل الحافظ الحجة الامام ضياء الدين ابو عبد الله السعدي الدمشقى الصالحي صاحب التصانيف در دیر مبارک سنہ تسع و تسعین و خمسمائہ متولد شدہ و لازم حافظ عبد الغنی گردیدہ بوی تخریج کرد و قران حفظ نمود و تفقه کرد و اولا رحلت بسوی مصر نمود در سنہ خمس و تسعین و آنجا شنیدہ ببغداد رفت بعد موت ابن کلیب و از ابن الجوزی سمعاعت نمود و داخل همدان شدہ بدمشق برگشت بعد ستمائے و روز وفات فراوی باصفهان رسیده بمرو شافت و بحلب عود کرده آنجا سمعاعت نمود و بحران و موصل رفته با علم کثیر و فضل کثیر عود بدمشق فرمود و برای خود اصول نفیسه به مرسانید شراء و نسخا و هم بمکه شنید و مکب بر استغفال شد و بتصنیف پرداخت حافظ سلفی و شهدہ و ابن برسی و خلقی کثیر او را اجازت داده جمال الدین مزی گفته هو اعلم من حافظ عبد الغنی از تصانیف اوست کتاب الاحکام سه مجلد فضائل الاعمال یک مجلد الاحادیث المختاره نود جز کتاب صفة الجنۃ و النار کتاب مناقب اصحاب الحديث النهي عن سب الصحابة و غير ذلك رب باب جامع مظفری مدرسه بنا کرده و اهل خیر او را برابر آن اعانت نموده و آن را دار الحديث گردانیده کتب خود را برابر آن وقف فرموده الخ و نیز مولوی صدیق حسن خان در تاج مکمل من جواهر ما ثر الطراز الآخر و الاول گفته محمد بن عبد الواحد بن احمد الحافظ الحجة الامام ضياء الدين السعدي الدمشقى الصالحي ولد سنہ ۵۶۹ و لزم الحافظ عبد الغنی و حفظ القرآن و رحل الى بغداد و سمع من ابن الجوزی و غيره و سمع بمکه و اجازه السلفی و خلق کثیر قال المزی هو اعلم من الحافظ عبد العلی و من مؤلفاته الاحادیث المختاره و مناقب اصحاب الحديث والنھی عن سب الصحابة

عقبات الانوار فى امامه الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٤٧
و بنى مدرسة و جعلها دار حديث و وقف عليها كتبه توفي سنة ٦٤٣

٤٩- ابن طلحه قرشى النصيبي

وجه چهل و نهم آنکه ابو سالم محمد بن طلحه القرشی النصیبی حدیث ولایت را تصحیح نموده استدلال و احتجاج با آن فرموده
چنانچه در مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول گفته اعلم اظہر ک الله بنوره علی اسرار التنزیل و منحك بططفه بصیرة تهدیک الى
سواء السیل انه لما كان من محامل لفظة المولى الناصر كان معنی
الحدیث من كنت ناصره فعلی ناصره

فيكون النبي قد وصف علينا بكونه ناصراً لكل من كان النبي ناصره فانه ذكر ذلك بصيغة العموم و ائما اثبت النبي صلى الله عليه وسلم هذه الصفة وهي صفة الناصريّة لعلى لما اثبتهما الله عز و جل لعلى فانه نقل الامام ابو اسحاق التعلبى يرفعه بسنده فى تفسيره الى اسماء بنت عميس قالت لما نزل قوله تعالى وَ إِنْ تَظَاهِرَا عَلَيْهِ

فإن الله هو مولاه و صالح المؤمنين سمعت رسول الله يقول صالح المؤمنين على بن أبي طالب فلما أخبر الله فيما انزله على رسوله أنه ناصره هو الله و جبرئيل و على ثبت صفة الناصريه لعلى فاثبته النبي اقتداء بالقرآن الكريم في اثبات هذه الصفة له ثم وصفه بما هو من لوازم ذلك بتصريح قوله

فيما رواه الحافظ ابو نعيم في حلية بسنده ان عليا دخل فقال مرحبا بسيد المسلمين و امام المتقين فسيادة المسلمين و امامية المتقين لما كانت من صفات نفسه وقد عبر الله تعالى عن نفس علي بن نافع بنفسه وصفه بما هو من صفاتها فافهم ذلك ثم لم يزل يخوض به ذلك بخصوص من صفاته نظرا الى ما ذكرناه حتى

روى الحافظ ايضا في حلية بسنده عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا بريء مني بربه و أنا اسمع يا ابا بربه ان الله عهد إلى في على بن أبي طالب انه راية الهدى و منار الايمان و امام اوليائي و نور جميع من اطاعته يا ابا بربه على بن أبي طالب اميني غدا في القيمة و صاحب رايتي في القيمة و اميني على مفاتيح خزائن رحمة ربى و هو الكلمة التي الزمتها المتقين من احبه احبني و من ابغضه ابغضني فبشره بذلك

فإذا وضح لك هذا المستند ظهرت حكمه تخصيصه عليك

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٤٨

بكثير من الصفات دون غيره وفي ذلك فليتنافس المتنافسون وقد روى الأئمه الثقات البخاري و مسلم و الترمذى في صحاحهم بأسانيدهم احاديث اتفقوا عليها و زاد بعضهم على بعض بالفاظ اخرى و الجميع صحيح فمنها

عن سعد بن أبي وقاص قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خلف علينا في غزوه تبوك على اهله فقال يا رسول الله تخلفتى في النساء و الصبيان فقال اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى غير انه لا نبي بعدى

قال ابن المسيب اخبرنى بهذا عامر بن سعد عن ابيه فاحببته ان اشافه سعدا فلقيته فقلت له انت سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم فوضع اصبعيه على اذنيه وقال نعم و الا استكتأنا

وقال جابر بن عبد الله رضى الله عنه سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول على انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدى

و روى مسلم و الترمذى بسنديهما ان معاوية بن أبي سفيان امر سعد بن أبي وقاص قال ما منعه ان تسب ابا تراب فقال اما ما ذكرت ثلاثة قالهن له رسول الله صلى الله عليه وسلم فلن اسبه لا تكون لي واحدة منها احب الى من حمر النعم سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول له و خلف في بعض مغازيه فقال على خلفتني مع النساء و الصبيان فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدى و سمعته يقول يوم خير لاعطين الرایة غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله فتطاولنا إليها فقال ادعوا لي علينا فاتى به ارمد فبصق فى عينيه و دفع إليه الرایة ففتح الله عليه و لما نزلت هذه الآية ندع أبناءنا و أبناءكم و نساءنا و نساءكم و أنفسنا و أنفسكم

دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم علينا و فاطمة و حسنة و حسينا فقال اللهم هؤلاء اهلى

و نقل الترمذى بسنده عن عمران بن حصين قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم جيشا و استعمل عليهم على بن أبي طالب فمضى في السرية فاصاب جاريه فانكروا عليه و تعاقد اربعه من اصحاب رسول الله فقالوا

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٤٩

إذا لقينا رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبرنا بما صنع على بن أبي طالب و كان المسلمين إذا رجعوا من سفر بدءوا برسول الله صلى الله عليه وسلم فسلّموا عليه ثم انصرفوا إلى رحالهم فلما قدمت السرية سلّموا على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام رجل من الاربعه فقال يا رسول الله الم تر إلى على بن أبي طالب صنع كذا و كذا فاعرض عنه رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قام الثاني

فقال مثل مقالته فاعتراض عنه فقام الثالث فقال مثل ما قالا فاعتراض عنه فقام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل إليهم رسول الله صلى الله عليه وسلم و الغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من على أن علينا مني وانا من على و هو ولئن كل مؤمن بعدي اذين عبارت ظاهرست که ابن طلحه حديث ولايت را در معرض استدلال و احتجاج برين معنى که جناب رسالت ما آب صلی الله عليه و آله و سلم تخصيص جناب امير المؤمنین عليه السلام ببسیاری از صفات فرموده که غير آن حضرت را این صفات حاصل نشده ذکر کرده و ظاهرست که استدلال و احتجاج بروایتی و حدیثی دلیل نهایت ثبوت تحقق و اعتماد و اعتبار آنست پس احتجاج و استدلال اهل حق هم با ان عین صواب و بری از شک و ارتیاب و قدر و جرح مخاطب والا نصاب و دیگر متعصبين نصاب ناشی از غایت تعصب و بعض حضرات اطهار اطیاب سلام الله عليهم ما نفح مسک و طاب ملاب باشد و علاوه برین ابن طلحه بتصریح صریح افاده فرموده که این حديث صحیحست حتما و جزما حیث قال و الجميع صحیح پس هر گاه صحت این حديث شریف حتما ظاهر شد زبان قال و قیل ارباب خدع و تضليل و اصحاب تغیر و تسویل مقطوع و شبہات منکرین و جاحدين راسا مدفع و مجموع گردید و يَحْقُّ اللَّهُ الْحَقُّ بِكَلِمَاتِهِ

و نیز باید دانست که از صدر کتاب مطالب السؤال واضحست که درین کتاب ایضاً طریق مطالب و استخراج زبد مناقب بمختص معقول و منقول نموده و این کتاب جامع فضائل و صادع بدلالت و شارع مناهج وصول بسوی سئول و قید عيون و عقولست و نیز این کتاب لائق تقديم و خدمت و تلقی وجه ان بتقییل و قبولست و نیز از ان ظاهرست که این کتاب را بقلم فکر صائب نوشته و این کتاب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۵۰

جامع الشتات فضائل و رافع صفات ائمه افضلست و جواهر مضمون آن مشرق و انوار مكون آن مثالق و انهار عيون ان مخدق و اشجار فنون ان مورق و اشمار غصون آن مونق الى غير ذلك مما مستسمعه في مجلد حديث الطير ان شاء الله تعالى فباح و انصرح و لاح و انفتح بتوفيق الله الذي بيده للامر مفاتح و منه للمسؤوليات مناجح و بهدايته الوصول الى الحكم و المصالح من افاده ابن طلحه الصالح ان الحديث الشريف صحيح للاحتجاج والاستدلال صالح و ان اعتباره و اعتماده ساطع لائح و تنزهه و نزوحه عن الطعن و العيب واضح و ان مكذبه و مبطله احق بجرح الجارح و راده و دافعه اولى بقدح القادح و منكره و المعرض عنه احرى بازراء الفاضح و مهينه و جاحده في بحر العصبية سابق و في سباب الردى و التوى سائح و قوله و هجره هذر نابح و ابن طلحه نصيبي حائز نصيب او في افضل و جلالت و محرز قدح معلى از مجد و نبات و متمكن صدر اعلى از حدق و مهارت و محتر حظ اسني از کمال و براعست و مدائح زاهره و مناقب فاخره او از مرآة الجنان عبد الله بن اسعد يافعی و طبقات شافعیه عبد الرحیم بن الحسن الاسنی و طبقات شافعیه ابو بکر بن احمد الاسدی و عجاله الراکب و بلغه الطالب عبد الغفار بن ابراهیم العکی العدثانی و غير آن انشاء الله تعالى در مجلد حديث تشییه مذکور خواهد شد

۵- محمد بن يوسف کنجی

وجه پنجم آنکه محمد بن يوسف بن محمد الکنجی الشافعی حديث ولايت را در کفاية الطالب في مناقب امير المؤمنین على بن أبي طالب مکررا باسناد مشايخ خود روایت کرده چنانچه گفته الباب التاسع عشر في غضب النبي صلی الله عليه و سلم لمخالفه حکم على رضی الله عنه

خبرنا احمد بن شمدویه الصریفینی بها و احمد بن محمد بن سید الاولی بها قالا اخبرنا عمرو الدینوری اخبرنا الكروخی اخبرنا ابو عامر محمود بن القاسم الاژدی و غيره اخبرنا الجراحی اخبرنا الجبولی اخبرنا ابو عیسی الحافظ حدثنا قتيبة بن سعید حدثنا جعفر بن سلیمان الضبی عن بزید الرشک عن مطرف بن عبد الله عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله عليه و سلم جیشا و

استعمل عليهم علينا رضى الله عنه فمضى في السرية فاصاب جاريء

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۵۱

فانكروا عليه و تعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا إذا لقينا رسول الله صلى الله عليه وسلم نخبره بما صنع على و كان المسلمين إذا رجعوا من سفر بدعوا برسول الله صلى الله عليه وسلم فسلموا عليه ثم انصرفو الى رحالهم فلما قدمت الشيرية سلموا على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام احد الاربعة فقال يا رسول الله الم تر الى على صنع كذا و كذا فاعرض عنك النبي صلى الله عليه وسلم ثم قام الثاني فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل مقالتهمما فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فا قبل عليهم رسول الله صلى الله عليه وسلم و الغضب يعرف في وجهه ثم قال ما تريدون من على ما تريدون من على ان علينا متى وانا منه و هو ولئ كل مؤمن من بعدى فلا تختلفوا في حكمه رواه ابو عيسى الحافظ كما اخرجناء و اخبرتنى بكتابة عجيبة بنت الحافظ على من هذا السيند غير ان اصل سمعى منها لم يحضرنى وقت الاملاء و

اخوجه الامام احمد بن حنبل في مناقب على رضى الله عنه عن عبد الرزاق و عفان عن جعفر بن سليمان غير ان في حديث عبد الرزاق فا قبل رسول الله صلى الله عليه وسلم على الرابع وقد تغير وجهه فقال دعوا علينا دعوا علينا ان علينا متى وانا منه و هو ولئ كل مؤمن من بعدى

و باقى سواء و نيز كنجي در کفاية الطالب گفته روی امام اهل الحديث احمد بن حنبل فی مسنده قصّه نوم على فراش رسول الله صلى الله عليه وسلم فی حديث طویل و تابعه الحافظ محدث الشام فی كتابه المسمی بالأربعین الطوال فاما حديث الامام احمد فاخبرنا قاضی القضاة حجۃ الاسلام ابو الفضل یحیی بن قاضی القضاة أبي المعالی محمد بن علی القرشی قال اخبرنا حنبل بن عبد الله المکبر اخبرنا ابو القاسم هبة الله بن الحصین اخبرنا ابو علی الحسن بن المذهب اخبرنا ابو بکر احمد بن جعفر القطیعی حدثنا عبد الله بن احمد بن حنبل حدثنا أبي و اما الحديث الذي فی الأربعین الطوال فاخبرنا به القاضی العلامہ مفتی الشام ابو نصر محمد بن هبة الله بن قاضی القضاة شرقا و غربا أبي نصر محمد بن هبة الله بن محمد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۵۲

بن جمیل الشیرازی قال اخبرنا الحافظ ابو القاسم على بن الحسن اخبرنا الشیخ ابو القاسم هبة الله بن محمد بن عبد الواحد الشیبانی اخبرنا ابو علی الحسن بن علی بن محمد التمیمی اخبرنا ابو بکر احمد بن جعفر بن حمدان القطیعی حدثنا عبد الله بن احمد بن حنبل حدثنا أبي حدثنا یحیی بن حماد

حدثنا ابو عوانة حدثنا ابو بلج حدثنا عمرو بن ميمون قال انى لجالس الى ابن عباس إذ اتاه تسعه رهط فقالوا يا ابن عباس اما ان تقوم معنا و اما ان تخلونا من هؤلاء قال قال ابن عباس بل اقوم معكم قال و هو يومئذ صحيح قبل ان يعمى قال فانتدوا و تحدثوا فلا ندرى ما قالوا قال فجاء ينفض ثوبه و يقول اف و تف و قعوا في رجل له عشر وقعا في رجل قال له النبي صلى الله عليه وسلم لا يخزيه الله عز و جل ابدا يحب الله و رسوله فاستشرف لها من استشرف فقال اين على قالوا هو في الرّحى يطحن قال و ما كان احدكم ليطحن قال فجاء و هو ارمد لا يكاد ان يبصر قال فنفت في عينيه ثم هز الرّاية ثلثا فاعطاها اياها فجاء بصفتيه بنت حيي قال ثم بعث فلانا بسورة التوبه فبعث علينا خلفه و اخذها منه و قال لا يذهب بها اماانا او رجل متى وانا منه قال و قال لبني عممه ايكم يوالى في الدنيا و الآخرة قال و على معه جالس فابوا فقال على انا اواليك في الدنيا و الآخرة قال فتركه ثم اقبل على رجل منهم فقال ايكم يوالى في الدنيا و الآخرة فابوا فقال على انا اواليك في الدنيا و الآخرة قال انت ولیي في الدنيا و الآخرة قال و كان اول من اسلم من الناس بعد خديجة قال و اخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم ثوبه فوضعه على على و فاطمة و الحسن و الحسين فقال إنما يُريد الله ليذهب عنكم الرّجس أهل البيت و يُطهركم تطهيرا

قال و شری علی نفسه لبس ثوب النبی صلی اللہ علیہ وسلم ثم نام مکانه و کان المشرکون یرمون رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فجاء ابو بکر و علی نائم قال و ابو بکر یحسب انه رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال ان نبی اللہ قد انطلق نحو بئر میمون فادرکه قال فانطلق ابو بکر فدخل معه الغار قال و جعل علی یرمی بالحجارة كما کان یرمی رسول اللہ علیہ وسلم و هو يتضور قد لف راسه فی الشوب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۵۳

لا- يخرجه حتى أصبح ثم كشف عن راسه فقالوا انك للئيم كان صاحبك ترميه فلا يتضور و انت تتضور فقد استنكرنا ذلك قال و خرج بالناس في غزوه تبوك قال فقال له على اخرج معك قال فقال له النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا فبکی علی فقال له اما ترضی ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انك لستبني انه لا ينبغي ان اذهب الا و انت خليفتى قال و قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انت ولیي في كل مؤمن بعدى قال و سد ابواب المسجد غير باب على قال فيدخل المسجد جنبا و هو طريقه ليس له طريق غيره قال و قال من كنت مولاهم فان مولاهم على قال و اخبرنا اللہ عز و جل في القرآن انه قد رضى عن اصحاب الشجرة فعلم ما في قلوبهم هل حدثنا انه سخط عليهم بعد شقال وقال نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لعمر حين قال ائذن لي فلا ضرب عنقه قال او كنت فاعلا ما يدريك لعل اللہ عز و جل قد اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم

قال الحافظ ابو القسم بن عساکر هذا حديث غريب تفرد به ابو بلج يحيى بن أبي سليم عن عمرو بن ميمون أبي عبد اللہ الاودي اخرج ابو عيسى الترمذی منه ذكر سد ابواب و ذكر اول من صلی عن أبي عبد اللہ محمد بن حمید الرازی عن ابراهیم بن المختار الرازی عن شعبۃ عن أبي بلج و اخرج ابو عبد الرحمن السنائی قوله لابعن رجل يحب اللہ و رسوله عن محمد بن المثنی عن يحيی بن حماد و قوله فانتدوا أی جلسوا ندیا أی في جماعة في النادی و افها يوجد من الانسان المتألف من كرب او ضجر و تف ما يجتمع تحت الظفر من الوسخ الكلمة تقال عند الافتقار و وقعا ذكرها بانتقاد و نفث اقل من تفل لأن النفث نفح بغیر ريق و التفل نفح بريق و منه نفث الرائق و شری من قوله و مِنَ النَّاسِ مَنْ يَسْرِي نَفْسَهُ

يعنى بيعها ببذلها ايها اللہ عز و جل لأنه نام على فراشه لما ذهب الى الغار و يتضور يشتكي و قوله بعث فلانا يعني ابا بکر هکذا رویته من مسنند الامام احمد و هذا حديث بطولة و ان لم یخرج في الصحيحين بهذا السیاق لكن اکثر الفاظه متفق على صحتها رواه الامام ابو عبد الرحمن السنائی في خصائص على عن محمد بن المثنی عن يحيی بن حماد بطولة كما اخرجناء سواء

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۵۴

و هر چند کمال اعتماد و اعتبار و استناد و اشتهار حديث ولایت از همین عبارت کنجی ظاهرست که این حديث شریف را بسنند خود از ترمذی روایت کرده و بعد آن افاده فرموده که عجیبه باین روایت از ترمذی بسنندی اعلی ازین سند خبر داده و بعد آن کنجی بیان این معنی که احمد بن حنبل این حديث شریف را روایت نموده تقویت روایت ترمذی نموده قلوب اهل نصب و عدوان و جور و طغیان خسته و ابواب اوهام واهیه منحوسه بسته و نیز حديث عشر خصال که در ان حديث ولایت موجودست از مسنند احمد بن حنبل نقل نموده و متابعت محدث شام برای احمد برایت این حديث ثابت کرده و بعد اخراج آن تصریح فرموده که نسائی آن را در خصائص روایت کرده پس باین ارشاد باسداد کنجی عمدہ اهل الرشاد نهایت اعتبار و اعتماد حديث ولایت بر ناقد بصیر ظاهر و مستنیر شد مع ذلك بحمد اللہ تعالی از صدر کتاب کفاية الطالب واضح و آشکار است که احادیثی که درین کتاب وارد فرموده احادیثیست صحیحه که کنجی آن را از مشایخ خود در بلدان روایت نموده و در کتب ائمّه و حفاظ مذکور و مثبت است و این روایات را بسبب حمیت محبت اهلیت علیهم السلام برای رد و تبکیت و افحام و تسکیت بعض منکرین و جاحدين که در بعض احادیث بمزید جهل خود زبان طعن گشوده بودند املا فرموده زنگ شبهه و ارتیاب از قلوب اهل معرفت زدوده فالحمد لله المنح المأرب الواہب للمطالب حيث ظهر و لمع من تخریج صاحب کفاية الطالب صحتاً لحديث الشریف و اعتباره و اعتماده على كل ذی فهم

صاحب فانقشع و انجلی غسق الغیاہب فرغم انف المخاطب الجاحد الخائب و انسدّت عليه و على سائر المکذّبين المذاہب و عمیت عليهم المسارب و بتر رؤس خیلائهم و تمطیحهم بالصارم القاضب و اشتدّ على تھویلاتهم زعزع حاصل

٥١- محب الدين طبرى

وجه پنجاه و یکم آنکه محب الدين ابو العباس احمد بن عبد الله بن محمد الطبرى حدیث ولایت را مکررا روایت کرده چنانچه در ریاض نصره فی فضائل العشره در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفتة عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم سریئه و استعملها علیاً قال فمضی علی السریئه فاصاب جاریه فانکروا علیه و تعاقد اربعه من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم قالوا إذا لقینا رسول الله اخبرناه بما صنع علی قال عمران و كان المسلمين عبقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۵۵

إذا قدموا من سفر بدءوا برسول الله صلی الله علیه وسلم و سلموا علیه ثم انصرفوا الى رحالهم فلما قدمت السریئه سلموا علی رسول الله فقام احد الاربعه فقال يا رسول الله ان علیاً منع كذا و كذا فاعرض عنه ثم قام الثاني فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فا قبل إلیه رسول الله صلی الله علیه وسلم و الغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من علیي ثالثاً ان علیاً متنی و انا منه و آنه ولی كل مؤمن بعدى خرجه الترمذی وقال حسن غریب و ابو حاتم و خرجه احمد وقال فيه فا قبل رسول الله صلی الله علیه وسلم على الرابع وقد تغير وجهه فقال دعوا علیيَا علی متنی و انا منه و هو ولی كل مؤمن بعدی

و نیز محب طبری در ریاض النصره گفتة

عن بریده قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم سریئه و أمر علیها رجلاً و انا فيها فاصبنا سبیاً فكتب الرّجل الى رسول الله صلی الله علیه وسلم ابعث لنا من يخمسه قال فبعث علیاً و في السبی وصیفة و هي افضل السبی قال فخمّس و قسم قال فخرّج و راسه يقطر قلنا يا ابا الحسن ما هذا قال لم تروا الى الوصیفة التي كانت في السبی فانی قسمت و خمّست فصارت في الخامس ثم صارت في اهل بیت النبی ثم صارت في آل علی و واقعه فكتب الرّجل الى النبی صلی الله علیه وسلم فقلت اعشنی مصدقاً قال فجعلت اقرأ الكتاب و اقول صدق قال فامسك يدي و الكتاب و قال تبغض علیاً قال نعم قال فلا تبغضه و ان كنت تحبه فازدد له حباً فو الذي نفسی بيده لنصيب آل علی في الخامس افضل من وصیفة قال فما كان من الناس احد بعد قول رسول الله صلی الله علیه وسلم احبّ الی من علی و في روایه فلما اتیت النبی صلی الله علیه وسلم دفعت الكتاب إليه فقرأ عليه فرأیت الغضب في وجهه فقلت يا رسول الله هذا مكان العائد بعثتني مع رجل و أمرتني ان اطیعه ففعلت ما امرت فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقع في علی فانه مني و انا منه و هو ولیکم بعدی خرجهما احمد

و نیز محب طبری در کتاب ذخائر العقبی گفتة

ذکر آنه من النبی صلی الله علیه وسلم فانه ولی كل مؤمن بعده تقدم طرف عبقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۵۶

من احادیث هذا الذکر آنه رضی الله عنہ من النبی صلی الله علیه وسلم و عن عمران بن الحصین رضی الله عنہ قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان علیاً متنی و انا منه و هو ولی كل مؤمن بعدی اخرجه احمد و الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب و ابو حاتم و عن بریده رضی الله عنہ قال آنه كان يبغض علیاً فقال له النبی صلی الله علیه وسلم تبغض علیاً قال نعم قال لا تبغضه و ان كنت تحبه فازدد له حباً قال فما كان احد من الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم احبّ الی من علی رضی الله عنہ و في روایه آنه قال له النبی صلی الله علیه وسلم لا تقع في علی فانه متنی و انا منه و هو ولیکم بعدی اخرجه احمد

و نیز محب طبری در ریاض النصره گفته

عن عمرو بن میمون قال ائنی لجالس عند ابن عباس إذا اتاه سبعه رهط فقالوا يا ابن عباس اما ان تقوم معنا و اما تخلو من هولاء قال بل اقوم معکم و هو يومئذ صحيح قبل ان يعمى قال فانتدوا يتحدثون فلا ادرى ما قالوا قال فجاء ينفض ثوبه و يقول اف و تف و قعوا في رجل له عشر و قعوا في رجل قال له النبي صلی الله عليه وسلم لا بعشن رجالا لا يخزيه الله ابدا يحب الله و رسوله قال فاستشرف لها من استشرف فقال این على قال هو في الرحمي يطحن قال فما كان احدكم يطحن فجاء و هو ارمد لا يکاد يبصر فنفت في عينيه ثم هر الراية ثلثا فاعطاها ايها فجاء بصفیة بنت حیی قال ثم بعث فلانا بسورة التوبه فبعث عليا خلفه فاخذها منه وقال لا يذهب بها الا رجل منی وانا منه قال و قال لبني عمّه ایکم یوالینی فی الدّنیا و الْآخِرَة قال و علیٰ معه جالس فابوا قال علی انا اواليک فی الدّنیا و الْآخِرَة قال فترکه ثم اقبل على رجل منهم فقال ایکم یوالینی فی الدّنیا و الْآخِرَة فابوا فقال علی انا او إليک فی الدّنیا و الْآخِرَة قال انت ولیک فی الدّنیا و الْآخِرَة قال و كان اول من اسلم من الناس بعد خديجه قال و اخذ رسول الله ثوبه فوضعه على علی و فاطمة و حسن و حسین فقال إنما یُرِيدُ اللَّهُ لِيَذْهِبَ عَنْكُمُ الرَّجُسْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيرًا
قال و شری على نفسه فليس ثوب النبي صلی الله عليه وسلم ثم نام مكانه قال فكان المشركون یرمون رسول الله صلی الله عليه وسلم فجاء ابو بکر و علی نائم قال و ابو بکر بحسب انه نبی الله صلی الله علیه و عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۵۷

عليه و سلم قال فقال له علی ان نبی الله صلی الله عليه و سلم انطلق نحو بئر میمون فادرکه قال فانطلق ابو بکر فدخل معه الغار قال و جعل على یرمی بالحجارة كما كان یرمی رسول الله صلی الله عليه و سلم و هو يتضور قد لف راسه في التوب لا یخرجه حتى اصبح ثم کشف عن راسه فقالوا انک للثیم کان صاحبک نرمیه فلا يتضور و انت تتضور وقد استنکرنا ذلک قال و خرج بالناس في غزوہ تبوک قال فقال له علی اخرج معک قال فقال له نبی الله صلی الله عليه و سلم اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی الا انک لست بنبی انه لا ینبغی ان اذهب الا و انت خلیفتی و قال له رسول الله صلی الله عليه و سلم انت ولی کل مؤمن بعدی قال و سد ابواب المسجد الاما باب علی قال فيدخل المسجد جبا و هو طریقه ليس له طریق غیره قال و قال من كنت مولاہ فان علیا مولاہ قال و اخبرنا الله عز و جل في القرآن انه قد رضی عن اصحاب الشجرة فعلم ما في قلوبهم فهل حدثنا انه سخط عليهم بعد قال و قال عمر يا نبی الله ائذن لي ان اضرب عنقه يعني حاطبا قال او كنت فاعلا و ما یدریک لعل الله اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم اخرجه بتمامه احمد و الحافظ ابو القاسم في المواقفات و في الأربعين الطوال و اخرج النسائي بعضه

شرح اندروا ای جلسوا في النادی و كذلك تندروا و النادی و النیادی و المنتدى و الندوة مجلس القوم و متحدثهم فاستغير للمكان الذي جلسوا فيه و تحدثوا الانهم اتخدوه لذلك و لعله كان مكانا معدا لذلك اف و تف ای قدر له یقال افا له و افة و تفه و التنوین للتنکیر و قد افف تافیفا إذا قال له اف و منه قوله تعالى فلا تقل لهم اف و فيه ست لغات حکاها الاخفش اف اف بالكسر و الفتح و الضم دون تنوین وبالثلاثة مع التنوین و نفي الاتباع الجوهری و يمكن ان یقال معناه القذر لأن التف و سخ الاظفار و النفث شيء بالفتخ و هو اقل من التفل لا ريق معه تقول منه نفث ينفتح بكسر الفاء و ضمها و النفات في العقد السواحر او له الفتخ ثم التفل ثم البرق وقد تقدم من حدیث مسلم انه بصق في عینيه فيكون اطلق على الصیق نفث او بالعكس

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۵۸

لأنه اوله و التضور الصیاح و التلوی عند الضرب و

قوله انت منی بمنزلة هارون من موسی

تقدّم الكلام فيه مستوفی في فضل خلافة أبي بکر انتهی فثبت بحمد الله و حسن توفیقه ان المحب الطبری الذي هو امام جلیل کبیر و

جهد مصقع نحرير قد شحنوا اسفارهم باخبره و ملئوا زبرهم باخبره قد اعنيتى بتخريج هذا الحديث الشريف من طرق متعددة و كرر ذكره فى كتابه فدمّر على انكار المنكرين و دمدم على جحد الجاحدين و سُوَد وجوه المبطلين و قبح مثان شان المدعليين و اغراقهم فى بحر الخزي و النكال و جرّ عليهم صنوف التقرير و الويبال و سرّ صدور المؤمنين و منّ على زمرة المهتدين فقطع دابرِ القُومِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

٥٢- ابو الماجامع حمويني

وجه پنجاه و دوم آنکه صدر الدین ابو الماجامع ابراهیم بن محمد بن المؤید الجموینی الجوینی که فضائل و محامد و مناقب و مدائج او از تذکره ذهبي و معجم مختص او و طبقات اسنوي ظاهر و باهرست حدیث ولايت را روایت کرده چنانچه در فرائد السیمطین فی فضائل المرتضی و البتوی و السبطین علی ما نقل عنه گفته اخیرنی الشیخ الامام نجم الدین عثمان بن الموقف الاوکانی بقراءتی عليه باسفراین فی اواخر شهر جمادی الآخری سنّة خمس و سبعین و ستمائة بروایته عن والدی شیخ شیوخ الاسلام سلطان الاولیاء سعد الحق و الدین قدوة الوعظین و العارفین محمید بن المؤید بن أبي بکر الحموینی تغمدہ اللہ بغفرانه إجازة بروایته عن شیخ الاسلام نجم الحق و الدین أبي الخباب احمد بن عمر بن محمید بن عبد اللہ الصوفی الحیوفی المعروف بکری رضوان اللہ علیه إجازة ان لم يكن سمعا

قال انبأ محمید بن عمر بن علی الطووسی بقراءتی علیه بنیابور انبأ ابو العباس احمد بن ابی الفضل السقائی انبأ ابو سعید محمید بن طلحه الجنابذی قال تبیا الامام ابو بکر احمد بن محمد المفتی تبا ابن شاهین تبا ابو القسم البغوى تبا ابو الریبع الزهرانی تبا جعفر بن سلیمان تبا یزید الرشك عن مطرف بن عبد اللہ عن عمران بن حصین ان رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم قال علی مئی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی

انتهی فالحمد لله رب العالمين حيث ثبت ان الحموی لحمی ذمار الدین بروایة هذا الحديث الشريف المتین المثبت اجل فضیلۃ امیر المؤمنین

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۵۹

عليه آلاف سلام الملك المبين فاویع قلوب المنكرين و اغاظ صدور الجاحدين فحصلوا بعد ذلك على اعظم فجيعة خاسرين و رجعوا بخفي حنين و انقلبوا صاغرين

٥٣- ذکر ذهبي روایت کودن جعفر بن سلیمان حديث ولايت را از رشك و ادخال نسائي آنرا در صحاح خود

وجه پنجاه و سوم آنکه شمس الدین محمد بن احمد الذهبي که حسب اعتراف نصر اللہ کابلی و مخاطب امام اهل حدیث است و جلائل و فضائل و عوالی مناقب او از طبقات عبد الرحيم بن الحسن الاسنوي و طبقات عبد الوهاب بن علی السیکی و درر کامنه این بر عسقلانی و طبقات شافعیه ابو بکر بن احمد بن قاضی شبهة الاسدی و فوات الوفیات صلاح الدین محمد بن شاکر بن احمد الخازن الكتبی و ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان معاصر و غير آن واضح و لائحته روایت کردن جعفر بن سلیمان حديث ولايت را حتما و جزما ثابت کرده و از ابن عدی ادخال نسائي آن را در صحاح خود نقل فرموده لسان قیل و قال اهل جدال و ارباب مجال و اصحاب اضلال قطع نموده چنانچه در میزان الاعتدال فی نقد الرجال بترجمه جعفر بن سلیمان ضبعی گفته

جعفر بن سلیمان نبا یزید الرشك عن مطرف عن عمران بن حصین قال بعث رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم سریه استعمل عليها علينا الحديث وفيه ما تريدون من على منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی قال ابن عدی ادخله النسائي فی صحاحه

انتهى فيا للعجب هذا الذهبي الموسوم بالتحامل والاعتداء على فضائل اهل بيت الاصطفاء صلوات الله وسلامه عليهم ما تتابع النهار والمساء يثبت حتما وجزما ان جعفر بن سليمان روی هذا الحديث عن المشاة وابن عدى العادى المفرط في الجرح والإزارء يعترف بان النساء ادخله في الصيحة بلا امتلاء ولا يمكن ابن عدى و الذهبي ان يتقوها بحرف او ينسبا بوشمة في التعقب على التصحيح ولا امكانهما التوهين والتضييف والتمرير الغير النجيح ومع ذلك تعدى المخاطب طور ابن عدى وذهب عريضا في خلاف الذهبي ونبح ببطل الحديث الشريف بلا اكتراث واحتفال من مؤاخذة ارباب النقد والكمال غير هاب من قصب الجهابذة الاقيال والله المنقدر من الانتساب في فخاخ تغیر کل خادع مختال دو الصائن من الارتباك في اشراكه تسوييل کل مزل معثال

٥٤- محمد بن يوسف زرندي

وجه پنجاه و چهارم آنکه محمد بن يوسف الزرندي که مدح و ثنای او از درر کامنه ابن حجر عسقلانی ظاهرست و ابن صباغ در فصول مهمه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۶۰

او را بوصف الامام العلامه المحدث بالحرم الشريف النبوی ستوده و شهاب الدين احمد در توضیح الدلائل علو رتبه او را بمثل این الفاظ واضح نموده و سمهودی در جواهر العقدين او را بلقب حافظ جابجا ملقب ساخته و مفتی صدر الدین خان معاصر نیز او را بتعظیم و تبجل تمام ياد می کند حيث قال في منتهی المقال في شرح حدیث لا تشدوا الرجال

قال الشیخ الامام محمید بن یوسف الزرندي المدینی المحدث في بغية المرتاج الى طلب الاریاح و ممما يدل على جواز السفر لزيارة القبور

قوله صلی اللہ علیہ وسلم زوروا القبور الخ

حدیث ولایت را در نظم درر السقطین فی فضائل المصطفی و المرتضی و البتوی و الشیبطین در مناقب امیر المؤمنین علیه السلام وارد فرموده چنانچه می فرماید

عن عمران بن حصین رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال علی منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی و نیز در این کتاب گفته

عن علی رضی الله عنه قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم سألت الله فيك خمسا فمعنى واحدة و اعطاني فيك اربعا سأله ان يجمع عليك امتي فابي على و اعطاني اني اول من تستحق عنه الارض و انت معی و لواء الحمد تحمله تسبق الاولین و الآخرين و اعطاني انک اخی فی الدنيا و الآخرة و اعطاني ان بیتك مقابل بیتی فی الجنّة و انک ولی المؤمنین بعدی

و از صدر کتاب نظم درر السقطین کمال اعتماد و اعتبار جلالت و عظمت احادیث آن بغايت وضوح و ظهورست چه زرندي در آن افاده کرده که او جمع کرده است درین کتاب احادیشی که وارد شده در فضائل اهلیت علیهم السلام و نقل کرده‌اند آن را علما و ائمه و نیز از ان ظاهرست که این احادیث فوائد اخباریست که از دریای فضائلشان بر آورده شده است و فرائد آثاری هست که در سلک شمائیل ایشان منظوم و مزینست آگاه می کند بنص خود از آنچه که خداوند عز و جل خاص نموده است با آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت احضرت را از فضائل متلاشیة الانوار علیه المنار و ما ثر کریمة الآثار و مکارم فائضه التیار و منائح فائحة الا زهار و مقامات ظاهرة القدار و کرامات وسیعه الاقطار و مراتب رفیعة الاخطار که آن حسن ریاض فضائل و مفاخرست

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۶۱

و اولین و آخرین بفضل آن مقر و معرفاند و متعذر می شود آفاق بفوائح نشر آن و مبتھج می شود ارواح و قلوب بمشاهده لوائح

بشران و تشننے نزدیک ذکر و وصف آن سیراب می شود و عرائیں مفاخران بیگانه گھرها و حسن ازائش متوج می شود و خیره می کند چشمهای حاسدین را شعاع آن و چه قدر خوشت نزد محبت سمع آن و نیز از ان ظاهرست که این فضائل را زرندی نزد اهلیت علیهم السلام سبب متین و برهان مبین و اعتقاد صافی و یقین و دیدن دواب و دیو خود قرار داده و نیز از ان ظاهرست که زرندی از خدای عز و جل سؤال می کند که سعی او را در نظم این در و جمع این غرر خالص برای وجه کریم خود نماید و نفع دهد باآن او را و کسی را که بسبب او جمع آن کرده و آن را عده و ذخیره نماید برای او نزد اهلیت علیهم السلام روزی که سرائر آزموده خواهد شد و مخفیات ظاهر و ضمائر منکشف خواهد شد الی غیر ذلك و لعمري بعد سماع هذه المحامد والمناقب الباهرة و وعی هاتیک المأثر والمحاسن الزاهرة التي اثبّتها الزرندي العالى التصاّب للآثار والاخبار المرورية في كتابه المستطاب لا يقابل من له ادنی حظ من الرأى المتبين او ايسر قسط من العقل الرزين حديث الولاية المسطور فيه بالابطال والتّوهين ولا يرميه بالضعف والرد والتهجین فقد ظهر الحق ظهوراً أى ظهور و سفر الصدق سفوراً أى سفور و لم يبق مجال لنشر الباطل و تنفيق الزور و لا مساغ لترويج الكاذب و اشاعة الغرور

٥٥- روایت زرندی حدیث ولایت را در معارج الوصول

وجه پنجاه و پنجم آنکه زرندی را در معارج الوصول الى معرفة فضل آل الرسول روایت نموده چنانچه می فرماید روی ابن عباس رضی الله عنہما قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول كنت انا و علی نورا بين يدی الله عز و جل من قبل ان يخلق آدم عليه السلام باربعه عشر الف عام فلما خلق الله عز و جل آدم عليه السلام سلك ذلك النور في صلبه ولم يزل الله عز و جل ينقله من صلب الى صلب حتى اقره في صلب عبد المطلب ثم اخرجه من صلب عبد المطلب فقسمه قسمین قسمًا في صلب عبد الله و قسمًا في صلب أبي طالب فعلى مني وانا منه و هو ولی كل مؤمن بعدي و چنانچه علو مرتب و سمو منزلت احاديث و اخبار نظم درر السقطین از صدر آن ظاهر و باهر است

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۶۲

همچنین نهایت استناد و اشتئار روایات و آثار معارج الوصول از اول آن واضح و لائح و شقف عليه انشاء الله الغفور في مجلد حدیث النور

٥٦- محمد بن مسعود کازرونی

وجه پنجاه و ششم آنکه سعد الدین محمد بن مسعود کازرونی حدیث ولایت را حتما و جزما ثابت فرموده چنانچه شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل گفته قال الشیخ الامام الرحله الذى لم يزل فى عبادة الله تعالى فى السیکون والرحلة سعید الحق والدین محمد بن مسعود بن محمد کازرونی فى كتابه نصاب النقاب احسن الله تعالى إليه في المآب النافذ فى مسائل الصواب و بيانه انت مع الحق و الحق معك الاخذ بمالك الثواب و برهانه طوبی لمن اتبعك المرید الصادق فى طریقه مناجاه فقدموا بین يدی نجويکم صدقۃ البرید السابق فى حقيقة نجاة انا اول من امن به و صدقۃ الفائز بسعادات انه لاول من امن من اصحابی سلما و اکثرهم علماء و اعظمهم حلما المتماسک فى جاده وفاء انت الوافى بعهدی المتمالک فى ماده صفائ انک تبلغ رسالاتی من بعدی الوالی بعدیه انت ولی کل مؤمن بعدی المشرف بتشریف من احب علیا فقد احبنی محمود بطیفة من سب علیا فقد سببی اول اربعه ان الجنة تستحق الى اربعة طوبی المن اتبعه القوى فى المعارک حتى كان يقول اصحابه هو يحفظنا و يقينا البصیر فی المدارک حتی قال لو کشف الغطاء ما ازددت يقينا المخصوص بعنایه انه حامل رایتی یوم القيمة المنصوص بهداية ما بعثته فی

سریه‌الا و قد رایت ملکان امامه المشغول بعارفة انا قسیم الجنۃ و النار المشمول بعافۃ اللہ ادر الحق معه حيث دار المبشر ببشاره لو احبه اهل الارض جمیعا لما خلق اللہ النار المعظم بفضیله من کنت مولاہ فعلی مولاہ المتفرع من دوحة الصابرین فی الباساء و الضراء و حين الباس المتفرد بدلوهه يا فاطمه بعلک ما يقاس به احد من الناس المکرم بقربه على منی بمنزلة الراس الذى ارتضاه اللہ تعالی ولیا و كان له لسان صدق علیا فرضوان اللہ تعالی عليه و على ذریته الطیین اجمعین ازین عبارت ظاهرست که سعید کازروني حديث ولايت را

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۶۳

حتما و جزما و قطعا و بتا ثابت می داند و جناب امير المؤمنین علیه السلام را با مثیل دیگر فضائل عظیمه و مناقب فخیمه می ستاید فللہ الحمد و المنہ که علامه کازروني با ثبات این حديث شریف بحتم و جزم تمام اهل حق را نهایت شکر گزار و ممنون و بکمال لطف و عنایت و احسان مرهون و قلوب منکرین دون و جاحدين واژگون را پر خون و بهفوایت عصیت مشحون این زرافه هون را نهایت فاسد و موهون گردانید و مخفی نماند که کازروني از اجله علمای محدثین و اکابر نبلای معروفینست و مناقب سدیده و فضائل حمیده او بر متبع ظاهر و باهرست آنفا شنیدی که شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل او را بشیخ و امام رحله و صفت کرده و بسعید الحق و الدین ملقب ساخته و تصریح نموده که همیشه در عبادت اللہ تعالی در سکون و رحلت بوده و بدعای جمیل احسن اللہ تعالی إلیه فی المآب او را نواخته و ابن حجر عسقلانی در درر کامنه گفته محمد بن مسعود بن محمد بن خواجه الامام مسعود بن محمد بن علی بن احمد بن عمر بن اسماعیل بن الشیخ أبی علی الدقاد البلاجی الکازروني ذکرہ ابن الجزری فی مشیخة الجنید البلاجی الى ان قال ثم قال کان سعید الدین محدثا فاضلا سمع الكثیر و اجاز له المزی صاحب تهذیب الکمال و جماعة و خرج المسلسل و الالف المولد النبوی فاجاد و مات فی اواخر جمادی الآخرة سنة ۷۵ و محمد بن احمد بن محمد السمرقندی در ترجمه منتقی گفته مؤلف کتاب مولانا و سیدنا استاد المحدثین قدوة العلماء المتقدین اسوة المفسرین راغع اعلام الشریعه و سالک مسالک الحقيقة مفسر الاحادیث النبویه و مستخرج الاخبار المصطفویه الشیخ العارف الزاهد سعید الملہ و الحق و الدین محمد بن مسعود بن محمد بن مسعود الکازروني اسکنه اللہ بحبوحه الجنان و افاض علیه سجال الرحمة و الرضوان گوید حق تعالی مرا توفیق بخشید تا در فضائل قدسیه و احادیث نبویه پوییدم و در حالت صغر سن بشرف صحبت علماء مشرف گشتم و چند کتاب تالیف کردم از آنجلمه شرح مشارق الانوار و کتاب شفاء الصدور و مسلسلات و دیگر مختصرات و در استکشاف معانی آن احادیث کوشش بلیغ نمودم الخ و علامه تاج الدین الدهان الحنفی در کتاب کفایه المطلع

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۶۴

که در ان مرویات شیخ خود شیخ حسن بن علی عجمی حنفی وارد کرده می فرماید کتاب شرح المشارق للشیخ سعید الدین محمد بن مسعود الکازروني رحمه اللہ تعالی اخبر به عن الخطیب علی بن ابو البقاء الغمری المکی عن المعمر محمد حجازی الشعرانی عن العز العلامه محمد اركماس عن الحافظ عمر بن الحافظ تقی الدین بن فهد عن والده الحافظ تقی الدین محمد بن فهد و الامام عفیف الدین عبد اللہ بن الشرف عبد الرحیم کلاهما عن والد الثاني الامام شرف الدين ابو السید عادات عبد الرحیم بن عبد الكریم الجرمی عن المؤلف الامام سعید الدین محمد بن مسعود الکازروني فذکرہ

۵۷- علی همدانی

وجه پنجاه و هفتم آنکه سید علی بن شهاب الدین الهمدانی حديث ولايت را در کتاب موده القری شیخ روایت کرده و عظمت و جلالت مرویات آن از خطبه اش ظاهرست که آن را از جواهر اخبار و لآلی آثار دانسته و از حق تعالی امید نموده که آن را وسیله او باهليت عليهم السلام و نجات او باين حضرات گرداند و نيز دعای حفظ خود از خطط و خلل در قول و عمل و عدم تحويل بسوی ما

لم ينقل نموده حيث قال الحمد لله على ما أنعمني أولى النعم والهمنى الى مودة حبيبه جامع الفضائل والكرم الذى بعثه الله روسلا الى كافة الامم محمد الامى العربى صلى الله عليه وسلم و بعد فقد قال الله تعالى قل لا أشئلكم عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا المُوَدَّةُ فِي الْقُربَى و قال رسول الله صلی الله عليه وسلم احبوا الله لما ارفدكم من نعمه و احبونى لحب الله و احبوا اهل بيتي لحبى فلما كان مودة آل النبي مسؤولا عننا حيث امر الله تعالى حبيبه العربى بان لا يسأل عن قومه سوى المودة فى التربى او ان ذلك سبب النجاة للمحتين و موجب وصولهم إليه و الى آله عليهم السلام كما قال عليه السلام من احب قوما حشر فى زمرتهم و ايضا

قال عليه السلام المرء مع من احب فوجب على من طلب طريق الوصول و منهج القبول محبته الرسول و مودة اهل بيت البطل و هذه لا تحصل الا بمعرفة فضائله و فضائل آله عليهم السلام و هي موقوفة على معرفة ما ورد فيهم من اخباره عليه السلام و لقد جمعت الاخيرات فى فضائل العلماء و الفقراء اربعينات كثيرة و لم يجمع فى فضائل اهل البيت الا قليلا فلذا و انا الفقير الجانى

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٦٥

على العلوى الهمدانى اردت ان اجمع فى جواهر اخباره و لآلئ آثاره مما ورد فيهم مختصرًا موسوما بكتاب المودة فى القربي تبرى كا بالكلام القديم كما فى مامولى ان يجعل الله ذلك وسيلتى إليهم ونجاتى بهم و طويته على اربعة عشر مودة و الله يعصمى من الخطط و الخلل فى القول و العمل و لم يحوال قلمى الى ما لم ينقل بحق محمد و من اتباه من اصحاب الدول و هر گاه باين تعظيم و تبجيل اين كتاب جليل وارسيدى پس بدانکه در ان مذكورست

عن ابن عمر قال كننا نصلى مع النبي صلى الله عليه وسلم فالتفت إلينا فقال يا ايها الناس هذا ولتكم بعدي في الدنيا والآخرة فاحفظوه يعني عليا

و محتجب نماند که سيد على همدانى نزد سنته از اکابر علماء و عرفاء اجله نبلاء و اهل صفا و اعاظم شيوخ مقبولين و افاحم اساطين مكرميست عبد الرحمن بن احمد الجامي در كتاب نفحات الانس من حضرات القدس گفته مير سيد على شهاب الدين بن محمد الهمدانى قدس سره جامع بوده است ميان علوم ظاهري و باطنى ويرا در علوم اهل باطن مصنفات مشهورست چون كتاب اسرار النقطه و شرح اسماء الله الحسنى و شرح فصوص الحكم و شرح قصیده حمزىه فارضي و غير آن وى مرید شيخ شرف الدين محمود بن عبد الله المدقانى بود و اما کسب طریقت پیش صاحب السیر بین الاقطاب تقى الدين على دوستى کرد و چون تقى الدين على از دنيا برفت باز رجوع بشیخ شرف الدين محمود کرد و گفت فرمان چیست وی توجه کرد و فرمود فرمان آنست که در اقصای بلاد عالم بکردی سه نوبت ربع مسکون را سیر کرد و صحبت هزار و؟؟؟؟ را در يك مجلس دریافت صحبت داشت و چون کتاب او را تصنیف کرد متیر شد که چه نام نهد چون بشرف مدینه مبارک مشرف شد التماس از روح مقدس مظہر مصطفی صلی الله علیه و سلم کرد و در واقعه دید که حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم می گوید که این مجموعه را او را و فتحیه نام نه بعد از ان او را و فتحیه نام کرد که حالا مریدان خانواده او بعد از نماز صبح می خوانند و فائدہ می گیرند و در سادس ذی الحجه سنہ ست و ثمانین و سبعماهه نزدیک بولایت کیر و سواد فوت شد و از آنجا بختلانش نقل کردند انتهى و محمود بن سليمان کفوی در کتاب الاعلام الاخیارات من فقهاء مذهب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٦٦

نعمان المختار گفته لسان العصر سید الوقت المنسلخ عن الهياكل النسوية و المتولى الى السبحات اللاهوتية الشيخ العارف الربانى و العالم الصمدانى مير سید على بن شهاب بن محمد بن محمد الهمدانى قدس الله تعالى سره كان جامعا بين العلوم الظاهرة و الباطنة

الخ و نور الدين جعفر بدخشاني در كتاب خلاصه المناقب گفته در بيان بعضى از فضائل آن عروه و ثقى شاهباز با پرواز از آشيان هما شاهسوار ميطان عروجى شمس سماء قدسى نور فضای قدوسی کيميات وجود و انای مختار خيار حضرت الرحمن الشكور الفخور بجناب الديان قره عين محمد رسول الله ثمره فؤاد المرتضى و البول المطلع على حقائق الاحاديث و التفاسير الممعن فى السرائر بال بصيره المرشد للطلابين فى الطريق السبحاني الموصل للمتوجهين الى الجمال الرحماني العارف المعروف بالسيد على الهمدانى خصه الله اللطيف باللطف الصمدانى و رزقنا الاستئناره الدائمه من النور الحقاني الخ وشيخ احمد قشاشى در كتاب سبط مجید گفته سند شجرة خلافة المشايخ الهمدانى الموحد الفردانى قدس الله اسرارهم الخ و نيز در سبط مجید گفته قد سبق اتصال سند الثقلين بالسيد على الهمدانى قدس سره و هو اخذ عن الشيخ شرف الدين محمود بن عبد الله المزدقانى وقد ساح الهمدانى الرابع المskون ثلاث مرات با مر شيخ المزدقانى وقد اوضحت هذا فى سياحاته و صحب الفا و اربعمائه ولی على ما فى نفحات الانس للجامى قدس سره و شاه ولی الله در رساله انتبه فى سلاسل اولياء الله گفته انبانى سيدى الوالد إجازة قال انبانى الشيخ عظمه الله الاكابر آبادى إجازة عن ابيه عن جده عن الشیخ عبد العزیز الدھلوی انه قال منقولست از حضرت مولانا نور الحق و الدين جعفر نور الله مرقده قلت و مولانا نور الدين جعفر بدخشاني خليفه امير سيد على همدانى بودند که کيفيت اوراد وظائف اوقات سلسنه كامل المحقق الصمدانى على الثاني امير سيد على همدانى قدس الله سره العزيز آنست که چون سپیده صبح صادق پدید شود دو رکعت نماز سنت بامداد بگذار و الخ و هذا السيد الهمدانى الذى یسمونه على الثاني و یصفونه با انه المحقق الصمدانى

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۶۷

و العالم الزبانى و الفرد الصمدانى و العارف الحقانى و هو مقتدى والد المخاطب الشانى و شيخه و ملاذه فى سلوك الطريق العرفانى قد اثبت الحديث الشريف فى كتاب موذة القربي الذى مدحه بالمدائح الجليلة المبانى الفخيمه المعانى ثبت ان الابطال و التكذيب فى غايه السماحة و الفطاعة عند القاصى و الدانى و انه إراده لاطفاء النور الشعشاعانى

٥٨- سيد شهاب الدين احمد

وجه پنجاه و هشتمن آنکه سيد شهاب الدين احمد حدیث ولایت را بطرق متعدد در مناقب جناب امير المؤمنین عليه السلام وارد کرده چنانچه در قسم ثانی توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته الباب الخامس فی ان النبی منه و هو من النبی رغمما لکل جاحد غوی و جاهل غبی

عن عمران بن حصین رضی الله تعالى عنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله و بارک و سلم قال ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی رواه الطبری و قال اخرجه احمد و الترمذی

وقال حسن غریب و ابو حاتم و رواه الزرندی ايضا و نیز در توضیح الدلائل گفته

عن عمران بن حصین رضی الله عنه قال بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم جیشا و استعمل عليهم على بن أبي طالب رض فمضى في السیریه فاصاب جاریه فانکروا عليه و تعاقد اربعة من اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم فقالوا إذا لقينا رسول الله صلی الله علیه و سلم اخبرناه بما صنع علی و كان المسلمين إذا رجعوا من سفر بدءوا برسول الله صلی الله علیه و سلم فسلموا ثم انصروا الى رحالهم فلما قدمت السیریه سلموا على رسول الله صلی الله علیه و سلم فقام احد الاربعة فقال يا رسول الله الم تم ترا الى علی بن أبي طالب صنع کذا و کذا فاعتراض عنہ رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم قام الثاني فقال مثل مقالته فاعتراض عنہ ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل إليهم رسول الله صلی الله علیه و سلم و الغضب يعرف في وجهه فقال صلی الله علیه و سلم ما تريدون من علی ما تريدون من علی ما تريدون من علی ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی رواه في جامع الاصول و قال اخرجه الترمذی و رواه الطبری من قوله ان علیا منی و قال احمد و الترمذی و قال

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٦٨

حدث حسن و ابو حاتم و نيز در توضیح الدلائل گفته

عن بريده انه كان يبغض عليا فقال له النبي صلي الله عليه وسلم تبغض علينا قال نعم قال صلي الله عليه وسلم لا تبغضه و ان كنت تحبه فازداد له حبا فما كان احد من الناس بعد رسول الله صلي الله عليه وسلم احب الى من على و في رواية انه قال له النبي صلي الله عليه وسلم لا نفع في علني فانه مني وانا منه و هو ولتكم بعدي رواه الطبرى و قال اخرجه احمد و عن عبایة عن علی رحمة الله و رضوانه عليه قال قال النبي صلي الله عليه وسلم على يقضى ديني و ينجز موعدى و خير من اخلف بعدي من اهلی رواه الزرنى

و نيز در توضیح الدلائل على ترجيح الفضائل گفته

عن عمرو بن ميمون قال انى لجالس عند ابن عباس رضى الله تعالى عنهمما إذ اتاه سبعة رهط فقالوا يا ابن عباس اما ان تقوم معنا و اما ان نخلونا عن هؤلاء فقال ابن عباس بل اقوم معكم قال و هو يومئذ صحيح البصر قبل ان يعمى قال فانتدوا فتحدثوا فلا ندرى ما قالوا فجاء ينفض ثوبه و يقول اف تف ان اولئك وقعوا فى رجل تفرد بعشرين خصال وقعوا فى رجل قال له النبي صلي الله عليه و على آله و بارك و سلم فى غزوة خيبر لابعشن بهذه الرأيـة رجالا لا يخزىـه الله عـز و جـل بـحب الله و رسـوله و يـحبـه الله و رسـوله فـلـسـتـشـرـفـ لـهـاـ منـ استـشـرـفـ قال صـلـيـ اللهـ عـلـيـهـ وـ عـلـيـ آـلـهـ وـ بـارـكـ وـ سـلـمـ اـيـنـ عـلـيـ قـيـلـ هـوـ فـىـ الرـحـىـ يـطـحـنـ قال صـلـيـ اللهـ عـلـيـهـ وـ عـلـيـ آـلـهـ وـ بـارـكـ وـ سـلـمـ وـ ماـ كـانـ اـحـدـ كـمـ لـيـطـحـنـ فـجـاءـ وـ هـوـ اـرـمـدـ لـاـ يـكـادـ يـبـصـرـ فـنـثـ فـىـ عـيـنـهـ ثـلـاثـ ثـمـ هـزـ الرـأـيـةـ فـاعـطـاـهـاـ اـيـاهـ وـ قـلـعـ بـابـ خـيـرـ فـجـاءـ بـصـفـيـةـ بـنـتـ حـيـيـ مـنـ جـمـلـةـ الغـنـائـمـ وـ بـعـثـ اـبـاـ بـكـرـ رـضـىـ اللهـ تـعـالـىـ عـنـهـ بـسـورـةـ التـوـبـةـ فـبـعـثـ عـلـيـاـ كـرـمـ اللهـ تـعـالـىـ وـ جـهـهـ خـلـفـهـ فـاخـذـهـاـ مـنـهـ فـقـالـ اـبـوـ بـكـرـ رـضـىـ اللهـ تـعـالـىـ عـنـهـ لـرـسـولـ اللهـ لـعـلـهـ قـدـ حـدـثـ فـىـ شـىـءـ قـالـ صـلـيـ اللهـ عـلـيـهـ وـ عـلـيـ آـلـهـ وـ بـارـكـ وـ سـلـمـ لـاـ وـ لـكـنـ لـاـ يـذـهـبـ بـهـاـ الـاـ رـجـلـ هـوـ مـنـ وـ اـنـاـ مـنـهـ وـ قـالـ صـلـيـ اللهـ عـلـيـهـ وـ عـلـيـ آـلـهـ وـ بـارـكـ وـ سـلـمـ لـبـنـىـ عـمـهـ اـيـكـمـ يـوـالـيـنـىـ فـىـ الدـنـيـاـ وـ الـآـخـرـةـ قـالـ صـلـيـ اللهـ عـلـيـهـ وـ عـلـيـ آـلـهـ تـعـالـىـ مـعـهـمـ جـالـسـ فـقـالـ اـنـاـ اوـالـيـكـ فـىـ الدـنـيـاـ وـ الـآـخـرـةـ قـالـ صـلـيـ اللهـ عـلـيـهـ وـ عـلـيـ آـلـهـ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٦٩

و بارك و سلم انت ولي في الدنيا والآخرة و كان كرم الله تعالى وجهه اول من اسلم من الناس بعد خديجة و اخذ رسول الله صلي الله عليه و على آله و بارك و سلم ثوبه فوضعه على علني و فاطمة و الحسن و الحسين ع فقال إنما يريده الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيرا

و شرى على رضوان الله تعالى عليه نفسه إذ ليس ثوب رسول الله صلي الله عليه و على آله و بارك و سلم و نام مكانه و فداء نفسه إذ كان المشركون يرمون رسول الله صلي الله عليه و على آله و بارك و سلم فجاء ابو بكر و على كان راقدا يحسب انه نبى الله صلي الله عليه و على آله و بارك و سلم فقال يا نبى الله فقال له على ان نبى الله صلي الله عليه و على آله و بارك و سلم قد انطلق نحو بئر ميمون فادركه فانطلق و دخل معه الغار و خرج رسول الله صلي الله عليه و على آله و بارك و سلم في غزوة تبوك فقال له على اخرج معك فقال صلي الله عليه و على آله و بارك و سلم لا فبكى على رضوان الله تعالى عليه فقال النبي صلي الله عليه و على آله و بارك و سلم اما ترضى ان تكون مني بمثابة هارون من موسى الا انك لست بنبي انه لا ينبغي ان اذهب الا و انت خليفتي من بعدي و قال رسول الله صلي الله عليه و على آله و بارك و سلم انت ولي كل مؤمن من بعدي و سد ابواب المسجد غير باب على و قال صلي الله عليه و على آله و بارك و سلم من كنت مولاها فعلى مولاها وقد اخبرنا الله تعالى في القرآن انه رضى عن اصحاب الشجرة فعلم ما في قلوبهم فهل حدثنا انه سخط عليهم وقال صلي الله عليه و على آله و بارك و سلم لعمر رضى الله تعالى عنه حين قال ائذن لي فاضرب عنقه يعني عنق حاطب قال صلي الله عليه و على آله و بارك و سلم او كنت فاعلا ما يدريک ان الله اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم و على رضى الله تعالى عنه في اصحاب الشجرة و اهل بدر رواه الصالحانى باسناده الى الحافظ الامام أبي يعلى

الموصلى باسناده

وقال هذا حديث حسن متين و رواه الطبرى و قال اخرجه بتمامه و ابو القاسم الدمشقى فى المواقفات و فى الأربعين الطوال و اخرج النسائي بعضه

عيقات الانوار فى امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۷۰

ازین عبارات عديده توضيح الدلائل واضح و لائح گردید که شهاب الدين احمد بمزيد اذعان و ايقان حديث ولايت را بطرق متعدده روایت نموده و از ترمذی بواسطه محب طبری بودن آن حديث حسن نقل فرموده و هم بذکر این معنی که این حديث را احمد و ابو حاتم و زرندی روایت کرده‌اند تایید و تسدید این خبر منيف کرده حق صحيح و صدق نصیح را بكمال ایضاح ظاهر و اشکار ساخته و نیز بعد نقل حديث عشره خصال که در ان حديث ولايت هم مذکورست تصريح نموده که صالحانی این حديث را حديث حسن متین گفته باثبت این معنی که آن را احمد بن حنبل و أبي القاسم دمشقى در مواقفات و اربعين طوال بتمامه و نسائي بعض آن را اخراج نموده‌اند بودن این حديث معروف و مشهور و منقول از اکابر اساطين و ماثور ثابت فرموده و کفى بذلك دليلا على کون حديث الولاية فى کمال الاعتماد و الاعتبار و نهاية الوثيق و المعروفة و الاشتئار و علاوه برین همه از صدر کتاب توضيح الدلائل ظاهرست که شهاب الدين احمد از رد و ابطال توهين و تهجين احاديث مذکوره درین کتاب بتاكيد شديد و تهديد و وعيد منع گرده و ظاهر کرده که حکم بوضع آن ناشی از غلو در دین بغیر حق و اتباع اهوء ضالين و اهل اضلال و تضليل و اقتضای آثار معرضين از سوء سبیلست و این احاديث را نخارير علمای سنت در فضائل جناب امير المؤمنین عليه السلام ذکر کرده‌اند و عظماء امت که اختيار و ارتضای حق کرده‌اند آن اخبار را بقبول تلقی نموده و نیز از ان ظاهرست که معظمات اخبار آن در صحاح و سنت و مرویات آن ماثورات اهل صلاح در سنن و نیز از ان ظاهرست که این کتاب از موضوعات فرقین خالی و تبحیری صدق و توخي حق و تنحی مطبوعات طریقین عالی فثبت بحمد الله الموضح للحق باللحظ الدلائل حسب افاده صاحب توضیح الدلائل الاصیل الفضائل الاثير الجلائل کون هذا الحديث حدیثا حسنا متنیا و خبرا شهیرا میباشد قد رواه نخارير العلماء و تلقته بالقبول مشاهیر العظام فلا ينكص عن قبوله بعد سفور الحق على النساء الجميل البهاء الا من استحوذ عليه البغضاء والشحناه و خامره الجدل والمراء

٥٩- ابن حجر عسقلاني

وجه پنجاه و نهم آنکه شهاب الدين ابو الفضل احمد بن على المعروف

عيقات الانوار فى امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۷۱

بابن حجر العسقلاني که رئيس المحققين و فخر المنقادين سنته است و مناقب باهره و محامد زاهره و محاسن فاخره او از ضوء لامع سخاوي و طبقات الحفاظ و نظم العقيان فى اعيان الأعيان و حسن المحاضره فى اخبار مصر و القاهرة سيوطى و ابجد العلوم مولوى صديق حسن خان ساطع و لامعت حديث ولايت را در مناقب جناب امير المؤمنين عليه السلام ذکر گرده و تصريح تقویت اسناد آن نموده زنگ شبهات اهل تزویر از آئينه قلوب ناقدان بصير زدوده در اصابه بتمييز الصحابة بترجمه جناب امير المؤمنين عليه السلام در ذکر فضائل آن حضرت گفته

اخراج الترمذی بأسناد قوی عن عمران بن حصین فی قصّة قال فيها قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما تريدون من على ان علیها منّی وانا من على و هو ولی کل مؤمن بعدی و نیز در اصابه گفته

اخراج احمد و النسائي من طريق عمرو بن ميمون اتی لجليس عند ابن عباس إذ اتاه سبعة رهط فذكر قصیه فيها قد جاء ينقض ثوبه فقال وقعوا فى رجل له عشر قد قال له النبي صلی الله علیه وسلم لا يبغش رجالا لا يخزيه الله يحب الله و رسوله فباء و هو ارمد فیزق

فی عینیه ثم هرّ الرایه ثلثا فاعطاه فجاء بصفیة بنت حیی و بعثه بقراءة براءة علی قریش وقال لا یذهب الا رجل منی و انا منه و قال لبني عمّه ایکم یوالینی فی الدّنیا و الـآخرة فابوا فقال علی انا فقال انه ولیتی فی الدّنیا و الـآخرة و اخذ رداءه فوضعه علی علی و فاطمة و الحسن و الحسین و قال إنما یُرِيدُ اللّهُ لَيْذَهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا و ليس ثوبه و نام مكانه و كان المشركون قد صدوا قتل النبی صلی الله علیه وسلم فلما اصبعوا رأوه و قالوا این صاحبك و قال له فی غزوہ تبوک انت منی بمتزلة هارون من موسی الا انک لست بنبی انه لا ینبغی ان اذهب الا و انت خلیفتی و قال له انت ولی کل مؤمن بعدی و سد الابواب الا باب علی فیدخل المسجد جنبها و هو طریقه ليس له طریق غیره و قال من كنت مولاہ فعلی مولاہ و اخبر الله انه رضی عن اصحاب الشجرة فهل حدثنا انه سخط عليهم بعد و قال صلی الله علیه وسلم يا عمر ما یدریک ان الله اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۷۲

ما شتم

و نیز ابن حجر در فتح الباری بشرح حدیث بریده که بخاری آن را بحذف فقره اخیره روایت کرده فرموده و اخرج احمد ایضا هذا الحديث من طریق اجلح الکندی عن عبد الله بن بریده بطوله و زاد فی آخره لا تقع فی علی فانه منی و انا منه و هو ولیکم بعدی

و اخرجه احمد ایضا و النسائی من طریق سعد بن عبیده عن عبد الله بن بریده مختصرًا و فی آخره فذا النبی صلی الله علیه وسلم قد احمر وجهه يقول من كنت ولیه فعلی ولیه اخرجه و الحاکم

من هذا الوجه مطولا و فيه قصّة الجارية نحو روایة عبد الجليل و هذه طرق یقوى بعضها بعضًا انتهی فیا سبحان الله ينادي ابن حجر علامه عسقلان بقوّة سند هذا الحديث الشریف المقبول عند المهرة الأعیان و ایضا ییوح بتقویة بعض طرقه بعض و ینقض ظهر المنکرین أیّ نقض و یورده فی الفضائل المنتقاۃ لعلی علیه السلام و یوضح الحق ایضاً لا یعلم بینانه الوساوس والاوہام و مع ذلك لا یحتفل به المتعصبون الذين یتلعونون الوانا و یفتونون الهمج الرعاع امتنانا و ینصبون لازلاں الاغمار الفخاخ والاشراك و یقحمونهم بانواع الحیل والدسائس فی صنوف الردی و الھلاک و مخفی نماند که حسب افاده شاھصاحب در صدر بستان المحدثین كما ستقف علیه انشاء الله ظاهرست که شروع مشهوره کتب متداوله که در ان کتاب ذکر نموده آن شروح را بجهت کثرت شهرت و تلقی و کثرت نقل و وثوق و اعتماد بر آنها حکم متون حاصل شده و چون بر ناظر بستان محتاج نخواهد بود که مخاطب والاشان فتح الباری را هم در ان ذکر نموده پس فتح الباری نیز بسبب کثرت شهرت و تلقی بقبول و کثرت نقل و وثوق و اعتماد بر ان در حکم متن آن یعنی صحيح بخاری که نزد حضرات اهل سنت اصح الكتب بعد کتاب الله است و قطعیت صدور احادیث آن از افادات محقّقین قوم در کمال ظهور می باشد خواهد بود پس بحمد الله تعالى ثابت شد که حدیث ولایت که ابن حجر آن را در فتح الباری وارد فرموده در وثوق و اعتماد و تلقی بقبول مثل حدیث صحيح بخاری که در غایت مرتبه صحت و

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۷۳

قطعیت صدورست می باشد

٦٠- حسین میبدی

وجه شصم آنکه حسین بن معین الدین المیبدی حدیث ولایت را در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام در فواتح وارد کرده چنانچه گفته ترمذی از عمران بن حصین روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم علی را امیر لشکری ساخت و او اصابت حاریه کرد و چهار کس عهد کردنده که این برسول بگویند چون برسول رسیدند یکی برخاست و بگفت و رسول صلی الله علیه و

سلم اعراض کرد تا چهار کس بگفتند پس رسول بغضب رفت و سه بار فرمود
ما تریدون من على ان علیاً مئی و انا منه و هو ولی کل مؤمن و مؤمنه بعدی
و این در حرب بنی اسد بوده که در حرف عین خواهد آمد فهذا صاحب الفواتح فتح باب الهدایه و الارشاد حيث روی الحديث
الشريف في كتابه عن الترمذى النقاد فهدم دار الانكار و العناد و خرم اس الخسار و اللداد و قضم اوس اهل الجحود و البعد عن
السداد و حسم مواد الارتياپ المورث للشقاء يوم التناد و مخفی نماند که میرحسین میبدی از مشاهیر علماء و اجله فضلا و اکابر نبلای
ستیه است غیاث الدین بن جام الدین المدعو بخواند امیر در حبیب السیر که بتصریح مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف
الظنون از کتب ممتعه معتبره است حيث قال حبیب السیر فی اخبار افراد البشر فارسی لغیاث الدین بن همام الدین المدعو بخواند امیر
و هو تاریخ کبیر لخصه من تاریخ والده المسمی بروضه الصفا و زاد علیه الله بالتماس خواجه حبیب الله من اعیان دوله شاه اسماعیل
بن حیدر الصفوی سنّة ۹۲۷ سبع و عشرين و تسعمائة ذکر فيه انه شرع فيه اولا بالتماس میر محمد الحسینی امیر خراسان و لما قتل و
نصب مكانه دورمش خان من قبل شاه اسماعیل استمر على تالیفه الى ان ائمه و اهداه إليه و الى حبیب الله المذکور و ذلك بعد ما
كتب تاریخه المسمی بخلاصة الاخبار و رتب هذا الكتاب المسمی بحبیب السیر على افتتاح و ثلث مجلدات و اختتام الافتتاح في اول
الخلق و المجلد الاول في الانباء و الحكماء و ملوك الاوائل و سیرة نبینا علیه الصلوٰه و السلام و الخلفاء الراشدین و المجلد الثاني في
الائمه الاثنی عشر و بنی أمیة و بنی العباس و من ملک فی عصر هؤلاء و المجلد الثالث في خواقین

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۷۴

الترك جنكیز و اولاده و طبقات الملوك في عصرهم و تیمور و اولاده و ظهور الصفویه و نبذه یسیره من ذکر آل عثمان و الاختتام
في عجائب الاقاليم و نوادر الواقع و هي في ثلث مجلدات کبار من الكتب الممتعه المعتبره الا انه اطال في وصف ابن حیدر كما هو
مقتضی حال عصره و هو معدور فيه تجاوز الله سبحانه و تعالى عنه و نیز اعتبار و اعتماد آن از افادات خود شاه صاحب بجواب طعن
سوم و چهارم و یازدهم از مطاعن أبي بکر و افاده صاحب مرافض بجواب طعن عزل أبي بکر از ادائی سوره برائت ظاهر و باهرست و
نیز حسام الدین سهارنپوری در اول مرافض آن را از کتب معتبره شمرده گفته قاضی کمال الدین میر حسین یزدی در سلک افضل
عراق بل اعظم دانشمندان افق انتظام داشت و در مملکت یزد با مر قضا منصوب بوده علم امانت می افرشت از جمله مؤلفاتش شرح
دیوان معجز نشان حضرت مقدس امیر المؤمنین تصنیفیست دانش اثر و مطبوع طباع سلیمه دانشوران فضیلت پرور همچنین آن جناب
بر کافیه و هدایه حکمت و طوالع و شمسیه حواسی دقیقه در عقد انشاء انتظام داده در ان مؤلفات کمال دانش وجودت طبع خود را
بر منصه عرض نهاده الخ و محمود بن سلیمان کفوی در طبقات حنفیه موسوم بكتائب اعلام الاخیار که شاهصاحب هم حواله بان در
بسستان المحدثین کرده‌اند و در کشف الظنون هم آن را ذکر کرده می‌گوید و فی کتاب الفواتح شرح دیوان علی مولانا حسین بن
معین المیبدی جد إمامنا الشافعی محمد بن ادریس بن عباس بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن عبد المطلب سائب
در روز بدر مسلمان شد الخ و نیز در کتاب کفوی مسطورست و رایت فی آخر الفاتحة السادسة فی فواتح شرح الديوان المنتسب الى
علی بن أبي طالب للمولی معین الدین المیبدی نقلا عن عروة الشیخ علاء الدولة انه قال قطب زمان ما عماد الدين عبد الرحمن
پارسینی بود و پارسین دهیست از قزوین نزدیک ابهر الخ و کاتب چلپی در کشف الظنون عن اسامی الكتب و الفنون در ذکر شروح
کافیه گفته و شرح الكافیه لمولانا میرحسین المیبدی سماه مرضى الرضی اوله کلمه الله هی العلياء فی جميع الابواب الخ و نیز کاتب
چلپی در کشف الظنون گفته دیوان علی بن أبي طالب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۷۵

رضی الله عنه و قد شرحه حسین بن معین الدین الترمذی المتوفی سنّة ۸۷۰ سبعین و ثمانمائه

٦١- سیوطی

وجه شصت و یکم آنکه جلال الدین عبد الرحمن بن أبي بکر السیوطی حدیث ولایت را در جمع الجوامع بطرق متعدد وارد کرده از آنجلمه آنکه این حدیث شریف را از ترمذی و حاکم نقل کرده مزید اعتماد و اعتبار و صحت آن بر ارباب ابصار هویدا و آشکار ساخته چنانچه گفته

ما تریدون من علی ما تریدون من علی ان علیاً مَنِّی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی ت ک عن عمران بن حسین

و سابقاً شنیدی که ختم رساله قول جلی باین حدیث شریف نموده و تصحیح آن از ابن أبي شیبہ نقل کرده و نیز در جمع الجوامع بعد نقل از ابن أبي شیبہ تصریح صحّت آن نموده فهذا السیوطی قد صبّ علی المنکرین سوط عذاب و ابتلی الجاحدين بالخزی و الخسار والیم العقاب و جعل وجوههم مسوده و ارکان جحودهم منهده و اغصان تلمیعهم منخرمه و اصول تسویلهم منجدمه فلم يق لهم فی اخفاء الحق حيله و لا الى ترویج الباطل وسیله قد قامت عليهم القيامة و حقت عليهم الملامة لا یجدون من النکال مناصا و لا یلقون من الویال خلاصا انسدّت عليهم المذاهب و عمیت عليهم المسارب و المهارب اظلمت فی عيونهم الدنيا المشرقه و توالت عليهم المنکیات الموبقه فلا ینادون الا بالولی و الشبور و لا یستطیعون ترویج البهرج و تنفیق الزور و لا یخفی ان هذا السیوطی قد بلغ من الشحناء و العناد لاهل البيت الامجاد بحیث اجترأ فی الالآلی المصنوعة تقليدا لابن الجوزی المجاونا لسداد المبالغ فی البطر و الاشر على قدر الامام الحادی عشر عليه و على آبائه الف صلاة و تحییه من الملك الکبر و مع هذا التعصّب الفاحش الانکر صحق هذا الحديث الشریف الازهر فالمخاطب قد زاد فی الانکار المورث للخسار والالطاط الموجب للبوار علی السیوطی الیکی عناده لاهل البيت الاطهار و اصل الى غایه حارت فيها الافکار فاعتبروا یا اولی الابصار و اقضوا العجب من المخاطب الطیب النجّار المستهتر بالتمطی و الافتخار المدعی لحصول کمال النقد و السیر و الاختیار المتّحل لولاء اهل البيت الاخیار صلوات الله و سلامه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۷۶
علیهم ما اختلف اللیل و النهار

٦٢- قسطلانی

وجه شصت و دوم آنکه احمد بن محمد قسطلانی حدیث ولایت را در ارشاد الساری شرح صحیح بخاری وارد کرده چنانچه گفته قال حدّثنی محمد بن بشار بن دار العبدی قال حدّثنا روح بن عبادة بضم العین و تخفیف الموحدۃ القیسی ابو محمد البصری قال حدّثنا علی بن سوید بن منجوف بفتح المیم و سکون النون و ضم الجیم و بعد الواو الساکنة فاء السدوسی البصری عن عبید الله بن بردیده عن ابیه بردیده بن الخصیب بضم الخاء المعجمة و فتح الصاد المهمّلة آخره موحدة مصغرًا اسلامی رضی الله عنه انه قال بعث النبی صلی الله علیه و سلم علیاً الى خالد ليقبض الخمس ای خمس الغنیمة قال بردیده و كنت ابغض علیاً رضی الله عنه لانه راد اخذ من المعنی جاریه و قد اغتسل فظن انه علمها و وطیها و للإسماعیلی من طرق الی روح بن عبادة بعث علیاً الى خالد ليقسم الخمس و فی روایه له ليقسم الفی فاصطفی علی منه لنفسه مسیبیه ای جاریه ثم اصبح و راسه يقطر فقلت لخالد الـ ترى الى هذا يعني علیاً فلما قدمنا علی النبی صلی الله علیه و سلم ذکرت ذلك الذي رأیت من علی رضی الله عنه له علیه الصلوة و السلام فقال يا بردیده أبغض علیاً فقلت نعم قال لا تبغضه زاد حمد من طريق عبد الجلیل عن عبد الله بن بردیده عن ابیه فان كنت تحبه فازدد له حبا و له ايضاً من طريق اجلح الکندی عن عبد الله بن بردیده لا تقع فی علی فانه مَنِّی و انا منه و هو ولیکم بعدی فان له فی الخمس اکثر من ذلك

قال الحافظ ابو ذر ائمّا بعض علیاً لانه رآه اخذ من المغمم فظنّ انه علمها فلما اعلمه رسول الله صلی الله عليه و سلم انه اخذ اقل من حقّه احبّه انتهى

وفي طريق عبد الجليل قال فما كان في الناس احد احبّ الى من على و لعل الجارية كانت بکرا غير بالغ فادى اجتهاده رضي الله عنه الى عدم الاستبراء

وفي جواز التسرى على بنت النبي صلی الله عليه و سلم بخلاف التزویج عليها اذین عبارت ظاهرست که قسطلانی حدیث ولایت را در شرح

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۷۷

صحیح بخاری بروایت احمد بن حنبل نقل فرموده و چون از تصریح مخاطب فطین در بستان المحدثین واضح و لائحت که شروح مشهوره کتب متداوله که درین کتاب ذکر نموده آن شروح را بجهت کثرت شهرت و تلقی بقبول و کثرت نقل و وثوق و اعتماد بر آنها حکم متون حاصل شده حیث قال فيه بعد الحمد و الصیلوة اما بعد این رساله ایست مسمی به بستان المحدثین که مقصود اصلی در ان ذکر کتب حدیث است که غالبا در رسائل و مصنفات از آنها نقل می آرند و بجهت عدم اطلاع بر آن کتب جامع متھیر می ماند و بالتابع برخی از احوال مصنفین آنها نیز مذکور می شود که در حقیقت قدر تصنیف از قدر مصنفش پیداست و گویا نسب کتاب است و نیز منظور اولی ذکر متونست و گاهی ذکر بعضی شروح مشهوره بعضی از کتب متداوله نیز در اثنا خواهد آمد زیرا که شروح مذکوره را بجهت کثرت شهرت و تلقی و کثرت نقل و وثوق و اعتماد بر آنها حکم متون حاصل شده و الله تعالی یعصمنا عن الخطأ و الخطل و یثبت اقدامنا في مواضع الزلل انه المرجو في الاولى والاخري و عليه التوکل والاعتماد في الدّنيا والعقبی انتهى و ارشاد الساری شرح صحیح بخاری را که در ان قسطلانی حدیث ولایت وارد فرموده شاهصاحب درین بستان ذکر نموده‌اند پس ثابت شد که ارشاد الساری نیز بسبب کثرت شهرت و تلقی بقبول و کثرت نقل و وثوق و اعتماد بر آن در حکم متن آن یعنی صحیح بخاری که نزد حضرات اهل سنت اصح الکتب بعد کتاب الباریست و قطعیت صدور احادیث آن حسب افاده منقذین شان محل ریب و اشتباہ نیست می باشد فانقطع بحمد الله بافادة القسطلانی قسطل العناد والابطال و ازراح قتام الترویر والادغال و ظهر ان الحديث الشريف في حکم روایات صحیح البخاری عمدة الجهابذة الاقیال حسب افاده المخاطب الماھر المختار فیا للعجب کیف یستربیب احد ممن اوتي قسطا من الرکون الى الانصاف و الاقبال ان یستربیب فی فظاعة ما ابدی المخاطب المحتال من الهذر و المحال فی هذا المجال بلا خوف من مؤاخذة رب المتعال و معاندة الرسول و آله خير آل صلوات الله و سلامه عليهم ما اختلف النهر و اللیال

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۷۸

و محتجب نماند که احمد بن محمد بن قسطلانی از اکابر ائمه حفاظ و اجله اثبات ایقاظ و اعاظم متقنین جلیل القدر و افخم محققین جميل الفخرست عبد الوهاب بن احمد بن علی الشعراوی در لواقع الانوار في طبقات السادة الأخیار گفت و منهم شیخنا الامام المحدث الشیخ شهاب الدین القسطلانی شارح البخاری رضی الله عنہ کان عالما صالحًا محدثاً مقرباً و کان من اهل الانصاف کل من ردّ عليه سهوا او غلطیاً یزید فی محبتہ و تعظیمه و لما طالعت شرحه للبخاری سالنی بالله ان اتبهه علی کل موضع وقفت فیه و لما وضع شیخ الاسلام زکریا شرعاً علی البخاری اخبرته بذلك فسألنی ان احضر معی بشرحه فکل شیء عدل عنه الشیخ زکریاً من عبارته اکتبه له فی ورقه و كنت اجمع له فی کل جمعة عده اوراق فتارة یاتی فیاخذها و تاره یرسل عبده فاعطیها له و جاءنی مرہ الى باب خلوتی فقال بلغنى ان فی یدک علامہ فارنیها له و کان لاصبی الیمن الخنصر اربع عقد فظننت انه یرید ینظره فاخذ یدی و قبلها سبع مرات و قال لا تغفل عن کتابة ما یخالفنی فیه الشیخ فانه یا ولدی لا یحرر الكتاب الا الطلبة و ليس لی طلبة و کان من ازهد النّاس فی الدّنيا و احسنهم وجها طویل القامة حسن الشیب یقرأ بالاربعة عشر روایة و کان صوته بالقرآن ییکی القلب القاسی إذا قرأ فی

المحراب يتسلط الناس من الخشوع والبكاء واقام عند النبي صلى الله عليه وسلم سنتين فحصل له جذب فصنف المواهب اللدنية لما صحي ووقف خصيماً كان معه على خدمة الحجرة النبوية مات رضي الله عنه في شهر ربيع الأول قريباً من العشرين وتسعمائة ودفن في المدرسة العيتية قريباً من جامع الأزهر وعبد القادر بن شيخ بن عبد الله اليماني در نور سافر عن اخبار القرن العاشر كفته وفيها أى في سنة ثلاثة عشر وعشرين وتسعمائة في ليلة الجمعة سابع المحرم توفي العلامة الحافظ احمد بن محمد بن أبي بكر بن عبد الملك بن احمد بن محمد بن الحسين بن على القسطلاني المصري الشافعى بالقاهرة وصلى عليه عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٧٩

بعد صلاة الجمعة بجامع الأزهر ودفن بالمدرسة العيتية جوار منزله ذكره السحاوى فى ضوئه وان مولده ثانى عشر ذى القعدة سنة احدى وخمسين وثمانمائة بمصر ونشأ بها وحفظ القرآن وتلا للسبعين وحفظ الشاطئية والجزرية والوردية وغير ذلك وذكر له عدة مشايخ منهم الشيخ خالد الأزهري النحوى والفارق المقسمى والجلال البكري وغيرهم وأنه قرأ صحيح البخارى فى خمسة مجالس على الشناوى وأنه تلمذ له أيضاً وقرأ عليه بعض مؤلفاته اعني السحاوى وأنه حجّ غير مرّة وجاور سنة اربع وثمانين وسنة اربع وتسعين وانه اخذ يمكّن عن جماعة منهم النجم بن فهد وأنه ولـى مشيخة مقام سيدى احمد ابن أبي العباس الحرّار بالقرافة الصغرى وأنه عمل تاليفاً في مناقب الشيخ المذكور وسمّاه نزهة الابرار في مناقب الشيخ أبي العباس الحرّار وأنه كان يعظ بالجامع العمري وغيره ويجتمع عنده الجم الغفير وأنه لم يكن له نظير في الوعظ وأنه كتب بخطه شيئاً كثيراً لنفسه ولغيره وقرأ الطلبة وأنه تعاطى الشهادة ثم انجمع وأقبل على التاليف وذكر من تصانيفه العقود السنية في شرح المقدمة الجزية في علم التجويد والكتنز في وقف حمزة و هشام على الهمز و شرعاً على الشاطئية زاد فيه زيادات ابن الجزرى مع قوائد غريبة لا توجد في شرح غيره و شرعاً على البردة و سماء الانوار المضيئة و كتاب نفائس الانفاس في الصحبة و اللباس و الروض الزاهر في مناقب الشيخ عبد القادر و تحفة السامع و القارى بختم صحيح البخارى و رسائل في العمل بالربيع المجيب انتهى ما ذكره السحاوى ملخصاً قلت و ارتفع شأنه بعد ذلك فاعطى السعيد في قلمه و كلامه و صنف التصانيف المقبولة التي سارت بها الركبان في حياته و من أجلها شرحه على صحيح البخارى مزجاً في عشرة اسفار كبار لعله احسن شروحه و اجمعها و الخصها و منها المواهب اللدنية بالمنع المحمدية و هو كتاب جليل المقدار عظيم الواقع كثیر النفع ليس له نظير في بابه و يحكى أنَّ الحافظ السيوطي كان يغضّ منه عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٨٠

ويزعم أنه يأخذ من كتبه ويستمد منها ولا ينسب النقل إليها وأنه ادعى عليه بذلك بين يدي شيخ الإسلام زكيًا فالزمه ببيان ما ادعاه فعدد عليه مواضع قال انه نقل فيها عن البيهقي وقال ان للبيهقي عدّ مؤلفات فليذكر ذكره في أي مؤلفاته لنعلم انه نقل عن البيهقي ولكن رأى في مؤلفاتي ذلك النقل عن البيهقي فنقله برمته و كان الواجب عليه ان يقول نقل السيوطي عن البيهقي و حكى الشيخ جار الله بن فهد رحمه الله ان الشيخ رحمة الله قصد ازاله ما في خاطر الشيخ الجلال السيوطي فمشى من القاهرة إلى الروضة و كان الجلال السيوطي معتلاً عن الناس بالروضة فوصل صاحب و الترجمة إلى باب السيوطي و دقَّ الباب فقال له من انت فقال انا القسطلاني جئت إليك حافياً مكشف الرأس ليطيب خاطرك على فقال له قد طاب خاطرى عليك و لم يفتح له الباب و لم يقابله وبالجملة فإنه كان اماماً حافظاً متقدماً جليل القدر حسن التقرير و التحرير لطيف الاشارة بلغ العبارة حسن الجمع و التاليف لطيف الترتيب و التوصيف كان زينة أهل عصره و نقاوة ذوى دهره و لا يقدح فيه تحامل معاصريه عليه فلا زالت الاكابر على هذا في كل عصر رحمة الله و ابو مهدي عيسى بن محمد در مقاليد الاسانيد كفته قال نتفة من تعريف مؤلف الارشاد في النور السافر في اخبار اهل القرن العاشر هو الامام العلامة الحافظ شهاب الدين احمد بن محمد بن أبي بكر بن عبد الملك بن احمد بن حسين القسطلاني المصري الشافعى ولد ثانى عشر ذى القعدة سنة احدى وخمسين وثمانمائة بمصر ونشأ بها على الاشتغال فقرأ بالسبعين و برع في الفنون وقرأ الجامع لصحيح على الشناوى في خمس مجالس و كان يعظ بالجامع لعمري و يجتمع عليه عالم كبير و لم يكن له

نصير في الوعظ في وقته و كان اولاً يتعاطى الشهادة ثماضجع و قبل على التاليف صنف التصانيف المقبولة التي الركبان في حياته و من اجلها ارشاد الساري و منها المواهب اللدئية بالمنح المحمدية عظيم المنفعة عزيز النظير في بابه و العقود السنية في شرح المقدمة الجزرية و نطائف و الاشارات في العشر القراءات و الكتز في وقف حمزه و هشام

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۸۱

على الهمز و شرح الشاطئية زاد فيه زيادات ابن الجزرى مع فوائد غريبة لا توجد في غيره و شرح على البردة سماه الانوار المضيئة و كتاب تقadiis الانفاس في الصحبة و اللباس و الروض الزاهر في مناقب الشيخ عبد القادر و تحفة السامع و القارى بختم صحيح البخارى و غير ذلك و كان الحافظ الجلال السيوطي يقول انه استمد في موهابه من كتبى و لم ينسب النقل إليها و كان ذلك بين يدى شيخ الاسلام ذكرى فالزمه مدعاه فعدد عليه مواضع قال انه نقل فيها عن البيهقي وقال ان للبيهقي عدة مؤلفات فليذكر لنا في اى مؤلفاته ذكره لعلم انه نقل عن البيهقي و لكنه راي في مؤلفاتي ذلك و النقل عن البيهقي فنقله برمتته و كان الواجب عليه ان يقول نقل السيوطي عن البيهقي و حکی جار الله بن فهد ان القسطلاني قصد انانة ما في خاطر الجلال السيوطي فمشی عن القاهرة الى الروضة فوق بباب الجلال و دق الباب فقال له من انت فقال انا احمد القسطلاني جئتك حافيا عادي الرأس ليطيب خاطرك على فقال له لقد طاب خاطرك عليك و لم يفتح له الباب و لم يقابلة توفي ليلة الجمعة سنه ثلاث و عشرين و تسعمائه بالقاهرة و صلى عليه بعد صلاة الجمعة بالجامع الازهر و دفن بالمدرسة العينية جوار منزله و خود شاهصاحب در بستان المحدثین گفته ارشاد السارى مشهور بقسطلاني شرح بخارىست تصنيف شهاب الدين احمد بن محمد بن أبي بكر بن عبد الملك بن احمد بن محمد بن الحسين قسطلاني مصرى شافعى تولد او دوازدهم ذى قعده سال هشتتصد و پنجاه و يك در مصرست و در ابتدای نشو و نما مشغول بعلم قراءت شد و سبع را ياد گرفت بعد از ان بفنون ديگر پرداخت و صحيح بخارى را در پنج مجلس بر احمد بن عبد القادر شناوى گذرانيد و در جامع عمرى بدروس و وعظ اشتغال آغاز نهاد و عالمى برای شنیدن وعظ او جمع می شد و درین باب بی نظیر وقت خود بود و سخن گيرا داشت بعد مدت دراز شوق تصنيف در سرافتاد و تصانيف مقبوله از وی يادگار ماند از اجل آنها اين شرحت

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۸۲

كه فتح البارى و کرماني را در ان باختصار جمع نموده و بين الايجاز و الاطناب واقع گردیده و نيز موهاب لدنيه است که در باب خود بى عديلست و عقود سنیه فى شرح المقدمة الجزرية و لطائف الاشارات فى العشر القراءات و كتاب الكتز فى وقف حمزه و هشام على الهمز و شرحى دارد بر شاطئيه که زيادات ابن الجزرى را در ان آميخته و فوائد غريبه در ان آورده که در كتاب ديگر يافته نمى شود و شرحى دارد بر قصيده بره مسمى بانوار مضيء و كتابى دارد در ادب صحبة الناس مسمى بتقاديس الانفاس و كتابى دارد در مناقب سيدنا الشيخ عبد القادر مسمى بالروض الزاهر و كتابى دارد و سمى بتحفة السامع و القارى بختم صحيح بخارى و شيخ جلال الدين سيوطي را از وی شکایت و گله بود می گفت که از کتب من در موهاب لدنيه استمداد نموده بی اعلام آنکه از کتب من نقل می کند و این معنی نوعی از خیانتست در فقل و شمه از کتمان حق نیز دارد و چون این شکایت شایع شد بحضور شیخ الاسلام زین الدین زکریا محاکمه افتاد شیخ جلال الدين سيوطي قسطلاني را الزام داد در مواضع بسیار از آنجلمه است آنکه در چند موضع از موهاب از بیهقی نقل نموده و از مؤلفات بیهقی نزد او چند مولف موجودست نشان بدھد که در کدام يك از ان مؤلفات دیده نقل کرده است قسطلاني در تعیین مواضع نقل عاجز گشت و سيوطي گفت که این نقلها از کتب من کرده است و من از بیهقی کردهام پس واجب بود که می گفت نقل السيوطي عن البيهقي کذا تا حق استفاده من هم بجا می آورد و از عهده تصحیح نقل هم فارغ الذمه می گشت قسطلاني ملزم شده از مجلس برخاست و همیشه بخاطر داشت که ازاله این کدورت از خاطر شیخ جلال الدين سيوطي نماید میسرش نمی شد روزی بهمین قصد از شهر مصر تا روضه که مسافت دراز دارد پیاده روانه شد و بر در شیخ جلال

الدین سیوطی استاد و دستک زد شیخ پرسید که کیستی قسطلانی گفت منم احمد که برنه پا و برنه سر بر دروازه شما ایستاده ام تا از من کدورت خاطر دور کنید و راضی شوید شیخ جلال الدین از اندرون خانه جواب داد که کدورت خاطر دور کردم اما دروازه نگشاد و ملاقات ننمود وفات قسطلانی شب جمعه هفتم محرم سال نهصد و بیست و سه در قاهره مصر اتفاق افتاد بعد از نماز جمعه در جامع از هر بروی نماز گزارده در مدرسه عینیه که در جوار خانه او بود دفنش کردند انتهی و مخفی نماند که حکایت

عقبات الانوار فی امامۃ الانمیة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۸۳

پر نکایت شکایت سیوطی از قسطلانی و الزام دادن او در اخفاء کتمان واسطیت سیوطی در نقل از بیهقی و غیره که شاهصاحب ذکر کرده‌اند و در ذکر آن هم صنیعه بدیعه اخفا و کتمان واسطه صاحب مقایل را بکار برده مثبت فضیلت بس جلیله و منقبت نهایت جمیله برای شاهصاحب در اخفا و کتمان واسطیت صاحب مقایل‌الاسانید در ذکر فوائد بستان المحدثین که جل آن متنحل از مقایل‌دست می‌شود و نیز مثبت کمال فضل و جلالت و ورع و دیانت و تحرز از کتمان حق و ارتکاب خیانت در اتحال جل مضامین صواعق کابلی می‌گردد و فيه من العجب العجیب ما یحیر اللیب و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف البلاء گفته شهاب الدین احمد بن محمد بن أبي بکر بن عبد الملک بن احمد بن محمد بن الحسین القسطلانی المصری الشافعی تولد او دوازدهم ذی قعده سنه هشتصد و پنجاه و یک در مصرست در ابتدای نشو و نما مشغول بعلم قراءت شد و سبع را یاد گرفت بعد از ان بفنون دیگر پرداخت و صحیح بخاری را در پنج مجلس بر احمد بن عبد القادر شناوی گذرانید و در جامع عمری بدرس و وعظ اشتغال داشت عالمی برای شنیدن وعظ او جمع می‌شد و درین باب بی‌نظیر وقت خود بود و سخن گیرا داشت بعد مدت دراز شوق تصنیف در سر افداد و تصانیف مقبوله از وی یادگار ماند از اجل آنها شرح بخاریست دیگر موهب لدنیه که در باب خود بی‌عدیلست و عقود سنیة فی شرح المقدمه الجزریه و لطائف الاشارات فی العشر القراءات و کتاب الکنز فی وقف حمزه و هشام علی الهمزة و شرحی دارد بر شاطئیه که زیادات ابن الجزری را در ان آمیخته و فوائد غریبه آورده که در کتاب دیگر نتوان یافت و شرحی دارد بر قصیده برده مسمی بانوار مضیه و کتابی دارد در آداب صحبة النّاس مسمی بتقادیس الانفاس و کتابی دارد در مناقب شیخ عبد القادر مسمی بالرّوض الزاهر و کتابی دارد مسمی بتحفه السامع و القاری بختم صحیح البخاری و شیخ جلال الدین سیوطی را از وی شکایت بود می‌گفت از کتب من در موهب لدنیه استمداد نموده بی‌اعلام آنکه از کتب من نقل می‌کند و این معنی نوعی از خیانتست در نقل و شمه از کتمان حق نیز دارد و چون این شکایت شائع شد بحضور شیخ الاسلام زین الدین زکریا محاکمه افتاد سیوطی قسطلانی را

عقبات الانوار فی امامۃ الانمیة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۸۴

الزام داد در مواضع بسیار از آنجمله آنکه گفت وی در چند موضع از موهب لدنیه از بیهقی نقل نموده و از مؤلفات بیهقی نزد او چند مؤلف موجودست نشان بدهد که در کدام یک از ان مؤلفات دیده نقل کرده است قسطلانی در تعیین مواضع نقل عاجز گشت سیوطی گفت این نقلها از کتب من کرده است و من از بیهقی کرده‌ام پس واجب بود که می‌گفت نقل السیوطی عن البیهقی کذا و کذا تا حق استفاده من هم بجا می‌آورد و از عهده تصحیح نقل هم فارغ الذمہ می‌گشت قسطلانی ملزم شده از مجلس برخاست و همیشه بخاطر داشت که ازاله این کدورت از خاطر شیخ جلال سیوطی نماید میسرش نمی‌شد روزی بهمین قصد از شهر مصر تا روضه که مسافت دور و دراز دارد پیاده رفت و بر در سیوطی استاده دستک داد شیخ پرسید کیستی گفت منم احمد که برنه پا و برنه سر بر دروازه شما استاده ام تا از من کدورت خاطر دور کنید و راضی شوید شیخ از اندرون خانه جواب داد که کدورت خاطر دور کردم اما دروازه نگشاد و ملاقات ننمود وفات قسطلانی شب جمعه هفتم محرم سنه نهصد و بیست و سه در قاهره مصر اتفاق افتاد بعد از نماز جمعه در جامع از هر بروی نماز گزارده در مدرسه عینیه که در جوار خانه او بود دفن کردند کذا فی بستان المحدثین این حکایت از شیخ عبد الحق دهلوی نیز باختصار در زاد المتقین آورده فلیعلم

٦٣- حاجی عبد الوهاب

وجه شصت و سوم آنکه حاجی عبد الوهاب بن محمد رفیع الدین احمد حدیث ولایت را روایت کرده چنانچه در تفسیر آیه قلْ لَا أَسْئِلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُربَى

گفته اعلم یا هذا ان الآیه لبنيان فرضیه حب اهل البیت علی جميع المسلمين الى يوم القيمة صلی اللہ علی محمد و اهل بیته فقد روی انها لما نزلت قيل يا رسول اللہ من قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا موادهم قال علی و فاطمة و ابناهما و بعد ذکر نبذی از مناقب اهل بیت علیهم السلام گفته

عن عمران بن الحصین قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم علی منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی رواه صاحب الفردوس و بعد این اخبار دیگر در فضائل جناب امیر المؤمنین ذکر نموده و گفته اعلم یا هذا ان هذه الاحادیث وردت عن رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم فی علی رضی اللہ عنہ و ما ازداد علی فضلاً لَا بتزویج فاطمة بنت سید المرسلین

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۸۵

صلی اللہ علیه وسلم و ما تزوج فاطمة لَا بكونه اهلا لها رضی اللہ عنها الخ فالحمد لله المنیل الوهاب للتوفیق فی کل باب حيث ثبت من صنیع عبد الوهاب فی تفسیر الكتاب ان الحديث الشريف مما يرکن إلیه اولو الالباب و يقبله المؤمنون الصادرون عن الارتباط و ان الابطال و التکذیب محض الجراف و العسف المورث للباب و اللہ الهادی فی المبدأ و المآب و مَنْ يَكْفُرْ بِآیاتِ اللہِ إِنَّ اللہَ سَرِیعُ الْحِسَابِ

و حاجی عبد الوهاب از اکابر علمای شاربین کاسات عرفان و اعاظم فضلای واصلین درجات ایقان بوده از اخبار الاخیار شیخ عبد الحق دھلوی ظاهرست که او موصوف بعلم و عمل و حال بوده و عظمت و جلالتش بپایه رسیده بود که سلطان وقت را با اعتقاد عظیم پیدا شد و هر گاه او را طلبید کمال تعظیم و تبجلی را بعمل آورد و نیز ظاهرست که عبد الوهاب را با شیخ خود عبد اللہ نسبت محبت و نیاز و طلب و استرشاد چندان بود که آنچه می گویند فنا فی الشیخ می باشد این چنین خواهد بود و هر گاه مکررا بسعادت عظمی زیارت حرمین فائز گردید به بشارتها از جناب خاتم الرسل صلی اللہ علیه وسلم مشرف شده و از آن حضرت اشارت یافته باز بحدود هند عود فرمود و از تذکرة الابرار سید جلال ماه عالم لائحت که آیات عظمت و امارات جلالت از جین نورآگین او چون آفتاب تابان می تافت و قبولی عظیم و تصریفی قویم می داشت و علمای وقت و طبله روزگار را بجانب او بازگشت می بود و نیز از ان ظاهرست که او را از مبدإ حال تا منتهای کمال صحبت با مشایخ کبار بوده و همیشه در افاده و استفاده می بود تا بنهایت کمال و تکمیل رسیده بهدایت و ارشاد مشغول گشت و نیز از ان واضحست که او در عین اقامت مدینه منوره روزی از روضه ان سرور صلی اللہ علیه وسلم آوازی شنید که یا ولدی رح الى الهند و سلم ابنيک و نیز از ان ظاهرست که درین بار چند مرتبه بالهامت ربانی و بشارات نبوی صلی اللہ علیه و آله و سلم مشرف شده و نیز از ان ظاهرست که او را در علم حال و مقام تصوّف و حدیث و تفسیر مصنفات بسیارست که از جمله ان تفسیر انوریست که معانی اکثر آیات قرآنی را بنت رسول و ذکر وی ارجاع ساخته و بسیاری

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۸۶

از دقائق عشق و آثار محبت در آنجا درج کرده و نیز در تذکرة الابرار نقل نموده که در ایام تحریر تفسیر انوری از جمیع لباس او و از قلم و کاغذ و سیاهی بوی مشک می آمد و اکثر آن را در حالت استغراق نوشته

وجه شخصت و چهارم آنکه محمد بن یوسف شامی حدیث ولایت را روایت کرده چنانچه در کتاب سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد گفتہ

روی الامام احمد و البخاری و الاسمعاعیلی و النسائی عن بریده بن الحصیب رضی اللہ عنہ قال اصحابنا سیما فكتب خالد الى رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم ابعث إلينا من يخسمه و في السبی وصیفة هی من افضل السبی بعث رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم علیا الى خالد ليقبض منه الخمس و في رواية لتقسيم الفی فقيبه منه فخمس و قسم و اصطفي على سیمه فاصبح وقد اعتسل ليلا و كنت ابغض علییا بغضا لمبغضه احدا و احبت رجلا من قريش لم أحبه الا لبغضه علينا فقلت لخالد الاولی الى هذا و في رواية فقلت يا ابا الحسن ما هذا قال الم تر الى الوصیفة فانها صارت في الخمس ثم صارت في آل محمد ثم في آل على فوافقت بها فلما قدمنا على رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم ذكرت له ذلك

و في رواية فكتب خالد الى رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بذلك فقلت ابعنك فجعل يقرأ الكتاب و اقول صدق فاذا النبی صلی اللہ علیہ وسلم قد احرّ وجهه فقال من كنت ولیه فعلی ولیه ثم قال يا بریده أبغض علیا فقلت نعم قال لا تبغضه فان له في الخمس اکثر من ذلك

و في رواية والذی نفسی بیده لنصیب آل علیی فی الخمس افضل من وصیفة و ان كنت تحبّه فازدد له حبا
و في رواية لا تقع فی علیی فانه منی فانا منه و هو ولیکم بعدی قال بریده فما كان فی الناس احد احبّ الی من علی و مخفی نماند که محمد بن یوسف شامی صاحب مقام سامی از مهروه حذاق و مشاهیر آفاقست عبد الوهاب شعرانی در لواقع الانوار در ذکر جماعتی که ادراک ایشان کرده و بر ایشان نخوانده گفتہ و منهم الاخ الصالح العالم الزاہد المتیشك بالسّنة المحمّدیة
الشیخ محمد الشامی نزیل التربة البرقویة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۸۷

رضی اللہ عنہ کان عالما صالحا مفتتا فی العلوم و الالف السیرة المشهورۃ التي جمعها من الف كتاب و اقبل الناس على کتابتها و مشی فيها على انموذج لم يسبق إليه و كان رضی اللہ عنہ عزبا لم يتزوج قط و كان إذا قدم عليه الضیف و يعلق القدر و يطیخ له و كان حلوا المنطق مهیب المنظر کثیر الصیام و القيام بت عنده اللیالی فما كنت اراه ینام فی اللیل الا قليلا و كان إذا مات احد من طلبة العلم و خلف اولادا قاصرين و له وظائف يذهب الى القاضی و يتفرّد فيها و يباشرها و يعطی معلومها للایتمام حتى يصلحوا للمباشرة و كان لا يقبل من الولاء و اعوانهم شيئا و لا يأكل من طعامهم و ذکر لی شخص من الذين يحضرون قراءة سیرته فی جامع العمری ان اساله فی اختصار السیرة و ترك ضبط الفاظ غریبها و ان يحكى السیرة على وجهها كما فعل ابن سید الناس فرأيته بين القاصرين و اخبرته الخبر فقال قل شرعت فی اختصارها من مدة يومین فرأیت ذلك هو الوقت الذي سالني فيه ذلك الرجل و كانت عمانته نحو سبعة اذرع على عرقیة لم یزل عاضضا طرفه سواء كان ماشیا او جالسا رضی اللہ عنہ و أخلاقه الحسنة کثیر مشهورۃ بين اصحابه و احمد خفاجی در ریحانة الأباء گفتہ و من اخذت عنه الادب و الشعر شیخنا العلامہ احمد العلقمی و العلامہ محمد الصالحی الشامی و ابن حجر مکی در کتاب الخیرات الحسان که نسخه آن در حرم مکه معظمہ زادها اللہ تشریفا و تکریما بنظر قاصر رسیده بعد ذکر فوات کتابی که در مناقب أبي حنیفه نوشته بود می گوید فتأثرت لذلك و اعدت النظر فيما لائمه المناقب من المسالک الى ان ظفرت بكتاب جامع منها لصاحبنا الامام العلامہ الصالح الفهامة الثقة المطلع و الحافظ المتبع الشیخ محمد الشامی الدمشقی ثم المصری الخ و رشید الدين خان تلمیذ مخاطب وحید محمد شامی را بلفظ امام علامه ستوده چنانچه در شوکت عمریه گفتہ و نیز در کتب فضائل أبي حنیفه ملاحظه باید نمود تا بدريافت رسد که اکثری از ائمه و امام زادگان در سلسله اساتذه عظام امام اعظم داخل و ایشان را شرف تلمذ آن حضرت حاصل امام علامه محمد بن علی بن یوسف الدمشقی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۸۸

الصالحي الشافعى در عقود الجمان فى مناقب النعمان حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق و حضرت زيد شهيد و عبد الله بن الحسن بن على بن أبي طالب و عبد الله بن على بن الحسن بن أبي طالب و حسن بن على بن أبي طالب و حسن بن زيد بن الحسن بن على بن أبي طالب و حسن بن محمد بن على بن أبي طالب عليهم السلام را از شیوخ امام اعظم شمرده اگر بدانست صاحب رساله احدی از علمای شیعه نیز شرف تلمذ این قدر امامان و امامزادگان حاصل داشته باشد افاده فرماید انتهی و مفتی صدر الدين خان معاصر در منتهی المقال گفته قال الشيخ الامام العالم العلامة افضل المحققين والمحدثین محمد الشامي فی باب الدليل على مشروعية السفر الخ و نیز مخفی نماند که محمد بن یوسف شامي از مشایخ اجازه والد مخاطب و حیدست چه او از مشایخ حسن عجیمیست و حسن عجیمی از ان مشایخ سبعه است که شاه ولی الله در رساله ارشاد الى مهمات الاسناد باتصال سند خود باشان استبشار و افتخار تمام دارد قال تاج الدين الدھان فى کفاية المتطلع بعد ذکر سنديں لرواية حسن العجمی الموهاب اللدنیہ و مسلسلا بالصوفیة و الشافعیة عن شیخه الامام صفوی الدین احمد بن محمد القشاشی عن الشیخ أبي الموهاب احمد بن على الشناوی عن الشیخ القطب محمد بن أبي الحسن البکری عن ایه القطب الكبير أبي الحسن محمد بن جلال الدین عن مؤلفه و مسلسلا بالمدنیین الى الشناوی عن السید غضنفر عن الشیخ عبد الله بن سعد الله السنندی نزیل الحرمن عن الشیخ علی بن محمد بن عراق المدنی عن المؤلف إجازة بلا واسطة و بواسطه الشیخ أبي عبد الله الشامي صاحب السیرة و كتاب سبل الهدی تصنیف محمد بن یوسف شامي که در ان حدیث ولایت را ذکر نموده از کتب معترمه معتمد موسومه بالقبول و اسفار متداوله مشهوره بین الاکابر و الفحو لست فاضل معاصر احمد بن رینی بن احمد الشافعی المشهور بدحلان در خطبه سیرت نبویه گفته الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام على سیدنا محمد و على آله و صحبه اجمعین اما بعد فيقول العبد الفقیر المرتجی من رب الغران احمد بن زینی بن احمد دحلان غفر الله له و لوالديه و لأشياخه و محبيه و المسلمين اجمعین

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۸۹

انه لما من الله تعالى على بقراءة الشفاء في حقوق المصطفى صلى الله عليه وسلم و كان ذلك بمدينة المتنورة في عام الثامن و السبعين بعد المائتين و الالف يسر الله لي مطالعة جملة من شروح الشفاء مع مراجعة المawahب و شرحها للعلامة الزرقاني و مع مراجعة شيء من كتب السیر کسیره ابن سید الناس و سیره ابن هشام و السیره الشامية و السیره الجلیة و هذه الكتب هي اصح الكتب المولفة في هذا الشأن فاحببت ان الخص ما احتوت عليه من سيرته صلى الله عليه وسلم و من المعجزات و خوارق العادات الدالة على صدق اشرف المخلوقات صلى الله عليه وسلم الخ و مصطفى بن عبد الله چلپی در کشف الظنون گفته سبل الهدی و الرشاد في سیره خیر العباد للشيخ محمد بن یوسف الدمشقی الصالحی المتوفی سنّه و هو احسن کتب المتأخرین و ابسطها فی السیره النبویة و ذکر فی آیاته العظیمة انه منتخب من اکثر من ثلاثةمائة کتاب و اتی فیه من الفوائد بالعجب العجاب و قد زادت ابوابه على سبعمائة و ان اسمه سبل الرشاده انه لما فرغ اقتضب منه قضیة المراجح في كتاب الايات العظیمة و خود مخاطب در رساله اصول حديث فرموده و مدارج النبوة شیخ عبد الحق محدث و سیرت شامیه و موهب لدینی مبسوطرين سیر تھاولد انتهی و علاوه برین هم علمای اعلام و فضلای فخدم سنه بافدادات محمد بن یوسف شامي تمسک و احتجاج می کنند بلکه بمقابلہ اهل حق هم دست بر اشارات او می اندازند عبارت فاضل رشید آنفالشیدی مولوی سلامت الله در اشباع الكلام في اثبات عمل المولد و القيام گفته و علامه محمد بن یوسف شامي رحمة الله عليه در سبل الهدی و الرشاد في سیره خیر العباد که مشهور بسیرت شاحیست آنچه در اثبات عمل مولد شریف رقمزده اند قدری از ان هم بحیازة التقاط می رسد الباب الثاني عشر فی اقاویل العلماء فی عمل المولد الشریف و اجتماع الناس له و ما یحمد من ذلك و ما یذم؟؟ الخ و نیز در ان گفته بالجمله از تصريح صاحب سبرت شامي که اقوال علمای سلف صالحین را در بیان عمل مولد جمع نموده باوج تحقیق فائز که حافظ ابو الخیر سخاوی و حافظ ابو الخیر جزری الخ و مولوی حیدر علی فیض آبادی در ازاله الغین؟؟ گفته

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٩٠

فكيف که از کتاب عقود الجمان فی مناقب أبي حنيفة النعمان که علّامه محمد بن يوسف الدمشقی الصالحی الشافعی مصنّف کتاب ضخیم یعنی سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد که در ترجمه او نزیل برقویه نیز ثبت می کنند جزاء الله تعالى باحسن اعماله هم تبّحر ابو حنیفه در علوم عربیه و دیگر فنون نیز بظهور می انجامد انتهی و نیز مولوی حیدر علی در متنه کلام در مسلک ثانی گفته و قصّه این صحیفه شریفه در سیرت شامی که کتابی بس کلان و تخمينا مشتمل بر دو هزار بابت واقع شده و نیز دریافت می شود که دست کاتب صحیفه مذکور که منصور بن عکرمه بن هاشم بود مثل گشته انتهی و مولوی حسن زمان خان معاصر در قول مستحسن گفته و قال العلامه الحافظ الشامي صاحب السیوطی فی السیرة المسمّاة بسبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد صلی الله علیه و سلم و مشروعیه السفر لزيارة قبر النبی صلی الله علیه و آله الامجاد قد الاف فیها الشیخ تقی الدین السبکی و الشیخ کمال الدین بن الزملکانی و الشیخ ابو داود سلیمان کتاب الانتصار و ابن جملة و غيرهم من الائمه الخ

٦٥- ابن حجر مکی

وجه شصت و پنجم آنکه شهاب الدین احمد بن محمد بن علی بن حجر البیهقی المکی حدیث ولایت را ذکر کرده رغم انانف الجاحدين بتصریح صریح تصحیح آن نموده چنانچه در منح مکیه شرح قصیده همزیه در ذیل قول ناظم علی صنو النبی و من دین فؤادی و داده و الولاء گفته و ذلك عملا بما صح

عنه صلی الله علیه و سلم و هو اللهم وال من والا و عاد من عاده و ان علیا منی وانا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی ازین عبارت صحّت حدیث ولایت کالتور علی قلل الطور در کمال وضوح و ظهورست فهذا عالمهم التحریر الجہبد الخطیر العلامه المتعصّب ابن حجر القسم فی فم الجاحدين الحجر و نسف الرّماد علی وجه من خاص و غدر و نکث لال و ترك و خفر و ابطل صحاح الاثر و رد صوادق الخبر و انه ظهر العدوان و الباطل انه تمصر و فاق فی الجلاعه و الوقاھه علی من سبق و غبر و الحمد لله كلما عسعس اللیل و الصّبح اسفر و مخفی نماند که ابن حجر مکی از اکابر حذاق ماھرین و اجله نحاریر بارعين و افاخم ثقات معتمدين و اعظم اثبات معتبرین سیه است عبد الوهاب بن احمد بن علی الشعراںی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٩١

در لواقع الانوار في طبقات الشادة الاخیار گفته و منهم الشیخ الامام العلامه المحق الصالح الورع الزاھد الخاشع النّاسک الشیخ شهاب الدین بن حجر نزیل الحرم المکی رضی الله عنه اخذ العلم عن مشایخ الاسلام بمصر و اجازوه بالتقوی و التدریس و افتی بجامع الازھر و الحجاز و انتفع به خلاقت و هو احد شهودی علی شیخی الشیخ محمد الشناوی فی اذنه لی بتربیة المريدين و تلقیهم الذکر صحبته رضی الله عنه نحو اربعین سنه فما رأیت علیه شيئاً يشینه فی دینه و ما رأیته قط اعرض عن الاستغال بالعلم و العمل صنف رضی الله عنه عدّه کتب نافعه محرّرة فی الفقه و الاصول و المعقولات و اختصر کتاب الرّوض لابن المقری و شرحه شرعاً عظیماً فیه من الفوائد ما لم يوجد فی کتب شیخ الاسلام ذکریاً و لا غيره حتی غار منه بعض الحسدۃ فسرقه و رماه فی الماء كما قيل فاستانف الشرح ثانياً و کمل و شرح الارشاد شرحن عظیمین و انتفع به خلاقت فی مصر و الحجاز و الیمن و غير ذلك و هو مفتی الحجاز الان یصدرون کلّهم الا عن قوله و له اعمال عظیمة فی اللیل لا یکاد یطلع علیها الا من خلی من الحسد من صغره الى الان لم یزاحم علی شيء من امور الدنيا و لا یتردد الى احد من الولاء الا لضرورة فاسأل الله تعالى ان یریده من فضلہ و ینفعنا بیرکاته فی الدنيا و الآخرة آمین و شهاب الدين احمد بن محمد بن عمر خفاجی در ریحانة الأنباء و زهرة الحیوة الدنيا گفته العلامه شهاب الدين احمد بن حجر الھیتمی نزیل مکه شرفها الله علّامه الدهر خصوصا الحجاز فاذا نشرت حلل الفضل فهو طراز الطراز فکم حجّت وفود الفضلاء لکعبته و توجّهت وجوه الطلب الى قبلته ان حدث عن الفقه و الحديث لم تتعرّط الاذان بمثل اخباره فی القديم و الحديث فهو العلیاء و السنّد و

من تفك سهام افکاره الذرّد تالیفه غرر منیرات اضاءت فی وجوه و هم المشکلات فکم اغنى يتحف افکاره محتاجا و اوضح للارشد منهاجا ولود الليالي عن مثله عقیم و دریاق نفثات طبعه السليم شفاء عبقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۹۲

كل سقیم نشرت على الدّنیا خلخ الفرح و تزینت ببدیع صفاته المدح اقام فتاویه مفاتیح ما ارتّج من المسائل المشکلة و العلم باب مغلق مفتاحه المسئلة و هو من اجل مشایخ والدی الدّنی ورثت من علومه طار فی و تالدی رحمه الله تعالى انتہی نقلًا عن النسخة المطبوعة بمصر و محتجب نماند که شهاب الدين خفاجی مادح ابن حجر از اکابر نبلاء معروفین و اجله علمای مشهورین و اعاظم صدور محققوں و افاخم مشایخ منقدینست محمد بن فضل الله المحبی در خلاصه الاثر فی اعيان القرن الحادی عشر می فرماید الشیخ احمد بن محمد بن عمر قاضی القضاة الملقب بشهاب الدّین خفاجی المصری الحنفی صاحب التصانیف السائرة و احدا فؤاد الدّنیا المجمع علی تفوّقه و براعته و كان فی عصره بدر سماء العلم و نیر افق النثر و النظم و أنس المؤلفین و رئيس المصنفوں سار ذکرہ سیر المثل و طلعت اخباره طلوع الشّھب فی الفلک و كل من رأیناه او سمعناه به ممّن ادرک وقتھ معتبرون له بالتفرد فی التقریر و التحریر و حسن الإنشاء و ليس فيهم من يلحق شاؤه و لا- يدعى ذلك مع انّ فی الخلوق من يدعى ما ليس فيه و تأليفه كثيرة متعدّة مقبولة و انتشرن فی البلاد و رزق فیها سعاده عظيمة فانّ الناس استغلوا بها و اشعاره و منشاته مسلّمة لا مجال للخدش فیها و الحاصل انه فاق كل من تقدمه فی كلّ فضیلہ و أتعب من يجيء بعده مع ما خوّله الله تعالى من السعة و كثرة الكتب و لطف الطبع و النكبة و النادره الخ و از محامد عليه و مفاخر جلیه خفاجی اینست که او از شیوخ ان مشایخ سبعة است که شاه ولی الله والد مخاطب در ارشاد الى نهايیت الاستناد باتصال سند خود بایشان حمد الهی بجا آورده چنانچه تاج الدين احمد الدهان المکی در کفایته المتطلع که در ان مرویات شیخ خود حسن عجمی جمع نموده و حسن عجمی یکی از مشایخ مذکوره است گفته کتاب و الموطا لاما دار الهجرة مالک بن انس الاصبحی رضی الله تعالى عنه روایة أبي مصعب احمد بن أبي بكر الزهری رحمه الله تعالى یرویه باسانید قال اخبرنا به العلامه عبقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۹۳

شهاب الدين احمد بن محمد الخفاجی إجازة الخ و نیز در کفایة المتطلع گفته کتاب الشهاب فی المواقف و الآداب و مستنه کلامها للقاضی أبي عبد الله محمد بن سلامۃ القضاوی رحمه الله تعالى اخبر به عن العلّامة شهاب الدّین احمد بن محمد الخفاجی إجازة عن الشّمس محمد بن احمد الرّملی و غيره الخ و نیز در کفایته المتطلع گفته کتاب الاكتفاء فی شرح الفاظ الشفاء للعلامة تاج الدين عبد الباقی بن عبد المجید القرشی الیمنی الشهیر بابن العمک رحمه الله اخبرته عن العلّامة شهاب الدّین احمد بن محمد الخفاجی الخ و نیز در کفایة المتطلع گفته کتاب شرح الشفاء للعلامة شهاب الدّین احمد بن محمد الخفاجی رحمه الله تعالى اخبر به إجازة عن مؤلفه العلّامة احمد بن محمد الخفاجی رحمه الله تعالى مخاطب در رساله اصول حدیث گفته سنن أبي داود حضرت شیخ ابو طاهر آن را از شیخ حسن عجمی اخذ نمودند و ایشان از شیخ ویسی مغربی و ایشان از شیخ شهاب الدّین احمد بن محمد خفاجی الخ و إذا دریت ذلك فليرجع الى نقل محمد بن حجر من کتب القوم پس باید دانست که شیخ عبد القادر بن شیخ عبد الله العیدروس الیمنی در کتاب نور سافر عن اخبار القرن العاشر که این قاصر اصل نسخه آن مزین بتصحیح و خط مصنف در کتب خانه حرم مدینه منوره زادها الله تکریما و تشریفا دیده ام و استفاده تراجم عدیده از آن نمودم در وقائع سنّة اربع و سبعین و الف گفته و فيها فی رجب توفی الشیخ الامام شیخ الاسلام خاتمه اهل الفتیا و التدریس ناشر علوم الامام محمد بن ادريس الحافظ شهاب الدين ابو العباس احمد بن محمد بن علی بن حجر الهیشمی السندي الانصاری بمکه و دفن بالمعلی فی تربة الطبریین و كان بحرا فی علم الفقه و حقیقته لا تکدره الدلاء و امام الحرمين كما اجمع علی ذلك العارفون و انعقدت علیه ناصر الملا امام اقتدت به الائمه و همام صار فی اقليم الحجاز امة مصنفوته فی العصر آیه لعجز عن الاتيان بمثلها المعاصرون و فتاویه فی الدهر غایه تقصير عن بلوغ مداها العالمون فهم عنها قاصرون و ابحاثه فی المذهب كالطواز المذهب طال ما طاب

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٩٤

للواردين من تبتهل تدریسه صفاء المشرب و طال ما طاف حول كعبه مناسكه من الوافدين من يريد وفاء المارب واحد العصر و ثاني القطر و ثالث الشمس و البدر من اقسمت المشكلات ان لا تتضح الا لدیه و اکدت المعضلات أیتها ان لا تتجلى الا عليه لا سیما و فی الحجاز عليها قد حجر و لا عجب فانه المسمى بابن حجر ولد في رجب سنة تسع و تسعين و مات ابوه و هو صغير فکفله الامامان الكاملان علما و عملا العارف بالله شمس الدین بن أبي الحمائل و شمس الدین الشناوى الى ان قال بعد ذكر جمع من مشايخ ابن حجر و اذن له بعضهم بالافتاء و التدريس و عمره دون العشرين و برع في علوم كثير من التفسير و الحديث و علم الكلام و اصول الفقه و فروعه و الفرائض و الحساب و النحو و الصیرف و المعانی و البيان و المنطق و التصوّف و من محفوظاته في الفقه المنهاج للنحوی و مقرؤاته كثيرة لا يمكن تعدادها و اما اجازات المشايخ له فكثيرة جداً و قد استوعبها رحمه الله في معجم مشايخه و قدم إلى مكة في آخر سنة ثلث و ثلين فحج وجاور بها في السنة التي تنيها ثم عاد إلى مصر ثم حجج بيعاليه في آخر سنة سبع و ثلين ثم حج سنّة اربعين وجاور من ذلك الوقت بمكّة المشرفة و اقام بها يؤلف ويفتى ويدرس الى ان توفى فكانت مدّة اقامته بها ثلاثة و ثلين سنّة وذكر رحمه الله في معجم مشايخه قال كنت بحمد الله ممن وفقت برها من الزمان في اوائل العمر باشارة مشايخي ارباب الاحوال واعيان الأعيان بسماع الحديث من المسندين وقراءة ما تيسّر من كتب هذا الفن على المقربين طلب الاجازة بانواعها للقراءة في هذا العلم الواسعة ارجاؤه الشائع ابحاثه الازمة في تحصيل العلوم الالية و العلوم العقلية و القوانين الشرعية لا سيما علم الفقه و اصله تفريعا و تاصيلا الى ان فتح الكريم من تلك الابواب ما فتح و وهب ما وهب و منح و تفضل بما لم يكن في الحساب و مراعاة نتيجة الاكتساب حتى اجازني اكابر اساتذتي باقراء تلك العلوم و افادتها و بالتصدى لتحرير المشكلة

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٩٥

منها بالتقدير و الكتابة فاشارتها ثم بالافتاء و التدريس على مذهب الامام المطبي الشافعی ابن ادریس رضی الله عنہ و ارضاه و جعل جنات المعارف منقلبه و مثواه ثم بالتصنیف و التالیف و كتبت من المتون و الشروح ما يغنى رویته عن الاطناب في مدحه الاعلا بشرحه كل ذلك و سنتی دون العشرين بحلول نظر جماعة على من العارفين اولى التصرف و الشهود و التمکین و ارباب الامداد الوافر و کنوز الاسعاف و الاسعاد الباهر ثم جرّدت صارم عزمی و ارهفت حد فهمی في خدمة السنة المطھرہ باقراء علومها و افاده رسومها المستكتمة لا سيما بعد الاتيان الى حرم الله تعالى و استيطان بلده و التفرّغ لا سماع المقيمين و الواردين حيازة لنشر العلم و الفوز بعلاه و مددہ صارخا فوق روس الاشهاد ليعلم الحاضر و البلدان ؟؟ من يبيع نفسه لمولاها يقطعها عن سائر الاغراض الى حيازة العلوم و اولاها التي الى التغفل عنها الى اندراسها و التشاغل بالحظوظ الفانية الى تزلزل قواعدها و اساسها مناديها في كل مجمع و ناد و سهرها عداد عباد الله هلموا الى شرف الدنيا و الآخرة فانه لا طريق اقرب في الوصول الى الله من العلوم الشرعية المترفة من ان يشوبها ادنى شوب من المطامع الدنيوية و من ثم قال ائمّة الفقه و العرفان كالامام الاعظم أبي حنيفة النعمان ان لم تكن العلماء اولیاء فليس الله ولی في زمان من الازمان لكنهم لم يريدوا صور العلوم بل حقائق تطهير القلوب ثم ملأها من معارف القوم دون شقاشق اهل الرسوم و كما ان للصوفية سياحات لا بد منها كذلك لأئمّة السنة حالات لا يستغنى اکثرهم عنها و شتان ما بينهما شتان لان تقع تلك قاصر على اهلها و هذه عامة النفع و الاحسان و لهذا دعا لهم صلی الله عليه وسلم باعظم دعوة و جباهم عن غيرهم بافضل حجوة فقال نصر الله امرأ سمع مقالتي فرعاها فاداها كما سمعها و مع هذا العلّ الشامخ و الشرف الرّاسخ تقهر الزمان فركدت الهمم لا سيما عن هذا العلم العلی الشأن حتى كاد ان يكون نسيا منسيا و ان يعدم كان امره

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٩٦

ظاهرا فعلا خفيّا و لهذا كان الناس بعد ان فقدت الرحلة في طلب الاسناد الى شاسع الاقطار يطلبون الاجازة بالاستدعاء بالكتابه من الاساتذة البعیدي الديار و اما الان فقد زال ذلك التفاصیم في طلبه و نسى هذا التراحم في نيل رتبته و تقاعدت عنه الهمم الى الغایه

فاحلدت الى ارض شهوتها عن طلب الدرایه و الروایه و ذهب المسندون الجلة و من كانت تزدهى بوجودهم الملّه كان لم يكن بين الحجون الى الصیفا انيس و لم يسمى مكّه سامر لكن بحمد الله تعالى قد بقى من آثارهم بقايا و فى زوايا الزّمان ممن تحمل عنهم خبايا و انا ارجو ان اكون ان شاء الله من متبعهم بحق و وارثيهم بصدق لانى أخذته روایه و اتقنته درایه عن الأئمّة المسندين ممن يضيق المقام عن استيعابهم و يحجب الاقتصار عن مسانيدهم اشهر مشاهيرهم شيخ الاسلام زکریا الانصاری الشافعی ثم شيخنا الزینی عبد الحق السّنباطی ثم شیخ مشایخنا بالاجازة الخاصّة و شیخنا بالاجازة العامّة لأنّه اجاز لمن ادرك حياته و انى ولدت قبل وفاته بنحو ثلث سنين فكنت ممن شمله اجازته و اشتتمته عن ایاته حافظ عصره باتفاق اهل مصّره الحال السیوطی انتهى و من مؤفّاته شرح المشكّوة نحو الرّبع و شرح المنهاج للإمام النووي في مجلدين ضخمين و شرحين على الارشاد للمقری كبير و هو المسمى بالامداد و صعیر و هو المسمى فتح الججاد و شرح الهمزیه ابو صیریه و شرح الأربعين النواوية و الصواعق المحرقة في الرّد على اهل البدع و الصالل و الزندقة و کف الرّعاع عن محّمات اللّه و السّیماع و الزّواجر عن اقتراف الكبائر و نصيحة الملوك و شرح مختصر الفقيه عبد الله بافضل الحاج المسمى بالمنهج القويم في مسائل التعليم و الاحکام في قواطع الاسلام مشرح العباب المسمى بالایعاب و تحذیر الثقات عن اكل الكفنة و القات و شرح قطعة صالحہ من الفیہ ابن مالک و شرح مختصر أبي الحسن البکری في الفقه و شرح مختصر الروض و الاخیر لم يتم و حاشیة غير تامة على شرح المنهاج و حاشیة على العباب و اختصر الایضاح و الارشاد و الروض و الاخیر لم يتم و مناقب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٩٧

أبی حنیفة و مولف فی الاصلین و التصوّف و منظومة فی اصول الدّین و شرح عین العلم فی التصوّف لم يتم و الهیتمی نسبته الى محلّة أبی الهیتم من اقلیم الغریّة بمصر و السّیعدی نسبة الى بنی سعد باقیلیم الشرقیة من اقلیم مصر ايضا و مسكنه المشرقیة لكن انتقل الى محلّة أبی الهیتم فی الغریّة و اما شهّرته بابن حجر فقيل ان احد اجداده كان ملازم للصّمت لا يتکلّم الا عن ضرورة او حاجة فشبّهوه بحجر ملقی لا ينطق فقالوا حجر ثم اشتهر بذلك و قد اشتهر بهذا اللقب ايضا شیخ الاسلام ابن حجر العسقلانی و کاد صاحب الترجمة يشبهه فی فنّه الذي اشتهر به و هو الحديث مع ما منحه الله به من الزيادة عليه فی علم الفقه الذي لم يشتهر به الحافظ العسقلانی بهذا الاشتھار کیف و هو سمیّه فاشبّهه اسما و وصفا و زادته نسبته الى جوار الحرم الشریف شرقا و قد كنت نشرت فیه قدیما مشیرا الى هذا الاسم الشریف فقلت ابن حجر فی البشر کالیاقوت فی الحجر يشارکها فی الاسم و يفارقها فی الرسم و للشيخ العلامه عبد العزیز بن علی الزمری المکی فیه اشعار منک المعارف فاختصت عذبه و لكم عذبا زلالا حملوا؟؟؟ فاض من حجر و لصاحبنا الفقيه احمد بن الفقيه الصالح محمد باجرادی و قد قيل من حجر اصم تفجّرت للخلق بالنّص الحلی انهار و تفجّرت يا عشر العلماء من حجر العلوم فبحراها زخّار اکرم به قطبًا محیطا بالعلاء و رحاؤه حقّا عليه مقدار و عبد الله بن جازی الشهیر بالشرقاوی در تحفه بهی فی طبقات الشافعیه که نسخه آن در خزانه کتب محرم مدینه منوره موجود است و از ان نحیف تراجم عدیده نقل نموده گفته العلامه المحقق الناسک الخاشع الزّاهد و السّیمح شهاب الدّین بن حجر نزیل مکه المشرفة اخذ رضی الله عنه العلم عن جماعة من مشایخ الاسلام بمصر و اجازوه بالافتاء و التدریس فدرس و افتی بالجامع الازهر و الحجاز و انتفع به خلاقه کثیره و صنف عدّه کتب نافعه محّررہ فی الفقه و الاصول و کمال الدين بن فخر الدّین جھرمی در براھین قاطعه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٢٩٨

ترجمه صواعق محرقه گفته بعد از سپاس و ستایش ملک علام و درود نامعدد بر سید ائم بر ذوى الافهام مخفی نیست که مکلف را بعد از تصدیق بوحدانیت الهی و تصدیق نبوت حضرت رسالت پناهی در تکمیل ایمان لابدست از علم بحقیقت امامت و خلافت خلفای اربعه رضی الله عنهم اجمعین و فضائل و کمالات ایشان و ما يتعلق بها از ابطال سخنان مخالفین مذهب حق و غير ذلك چنانچه علماء در کتب اصول و کلام بیان این معانی کرداند اما کتابی علیحده درین مطلب که مشتمل بر جمیع مسائل این مطلب

بوده باشد تصنيف نشده بود تا در سنه خمسين و تسعماهه در مكه مععظم زادها الله شرف و تعظيمها افضل الفضلاء المتأخرین و اکمل العلماء المتبحرين قدوة ارباب التقى و اسوة المشايخ و النقباء الحبر الذکی حافظ احادیث نبوي شیخ الملہ الدین احمد الشهیر بابن الحجر الهیتمی المکی ادرکه الله بلطفه الجلی کتاب صواعق محرقه فی الرد علی الرفضه و المبتدعه تصنيف فرمود الخ و حاجی محمد بلخی خلیفه سید علی همدانی در شرح شمائیل ترمذی گفته اما بعد بر ضمائر ارباب افهام زاکیه و اصحاب عقول صافیه پوشیده نماند که حضرت شیخ الاسلام و المسلمين قدوة العلماء و المحدثین و المفسرین زبدۃ الفقهاء و المتكلمين وحید عصره فرید دهره شیخ الحرمين الشریفین شیخی و استادی الشیخ شهاب الدین احمد المشهور بالشیخ ابن حجر ره در شرح شمائیل النبی صلی الله علیه و سلم نوشتند که قال ائمّتنا یکفر من قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اسود او غير قرشی الخ و سید محمد بن عبد الرسول برزنیجی در نوافض الرواضض گفته قال العلامه ابن حجر فی الصواعق المحرقة انّ الذی اجمع علیه اهل السنّة و الجماعة آله یحب علی کلّ احد تزکیة جميع الصحابة باثبات العداله لهم الخ و احمد بن عبد القادر عجیلی در ذخیره المال در شرح شعر

هذا الذی قرره الاجله و المقتضی و لازم الادله

گفته و ذلك انّ اجلّه العلماء لما صرحت لهم الادله بهذه الخصوصیات لاهل البيت الشریف قرروا ذلك و حزروه مثل السید علی السمهودی امام السنّة فی جواهره

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۲۹۹

والحافظ الطبری الشافعی فی ذخایره و الحجّۃ الزرندی الشافعی فی معالمه و شیخ الاسلام ابن حجر الشافعی فی صواعقه و جلال الدین السیوطی الشافعی فی الثغور الباسمه فی مناقب السیده فاطمه و احیاء المیت فی ذکر اهل البيت و السقطین فی السقطین و اسنی المطالب فی فضائل علی بن ابی طالب و من المفردات عدد کثیر لم اطلع علی شیء منها و نیز عجیلی در ذخیره المآل نقلًا عن شرف الدین محمد بن المرتضی ابن حجر مکی را باین او صاف جمیله ستوده شیخ شیخنا بل شیخ مشایخ الاسلام خاتمه المحققین شهاب الملہ احمد بن محمد بن حجر الهیتمی الشافعی و علاوه برین همه ابن حجر از شیوخ مشایخ شیخ حسن عجمی از ان مشایخ سبعه است که والد ماجد مخاطب بسبب اتصال سند خود بایشان در ارشاد کمال ابتهاج و استبشار ظاهر نموده حمد خداوند متعال بر این اتصال بجا آورده تاج الدین بن احمد دهان در کفاية المطلع که در ان مرویات شیخ حسن عجمی جمع نموده می گوید کتاب الجامع الصحيح للاماں الحافظ الحجّۃ ابی الحجاج مسلم بن حجاج المقتیری النیسابوری رحمه الله تعالیٰ یرویه باسانید منها ما اخبر به عن مفتی مکه و رئیسها السید محمد صادق بن احمد بادشاه قراءة بعض و إجازة لباقيه عن العلام محمد بن عبد العزیز الرزمی إجازة عن والده عبد العزیز بن محمد و الشیخ العارف ابی الحسن محمد بن محمد البکری و العلامه احمد بن حجر الهیتمی المکی الخ و نیز در ان گفته کتاب شرح الشمائیل للعلامه شهاب الدین احمد بن حجر الهیتمی المکی رحمه الله تعالیٰ اخبر به عن الشیخ عبد الباقی الدمشقی الحنبلي عن الشیخ احمد البقاعی ح و اخبر به عن العلامه الشیخ ابراهیم المیمونی و حافظ وقتھ الشیخ محمد بن علاء الدین البابلی عن الشیخ احمد السنهوری ح و اخبر به عن مفتی الشافعیه بمکه عن الشیخ المعمر عبد العزیز بن العلامه محمد بن عبد العزیز الزمرمی کلّهم عن مؤلفه جد الاخیر لامة العلامه شهاب الدین احمد بن محمد بن حجر المکی فذکره و نیز در ان گفته شرح العباب و فتح الجواب و غيرهما للعلامه شهاب الدین احمد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۰۰

بن محمد بن حجر الهیتمی المکی الانصاری اخبر بها بما تقدم فی سند التحفة له و اخیر بها عن الشیخ عبد الباقی الدمشقی الحنبلي إجازة عن الشیخ احمد البقاعی عن مؤلفهما العلامه شهاب الدین احمد بن محمد بن حجر المکی و اخبر به العلامه ابن حجر المکی و الرحله جار الله بن فهد عن الحافظ جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی و اخبر به الشمس الزملی عن والده العلامه شهاب الدین احمد بن احمد الرملی قال هو و جار الله بن فهد اخبرنا العلامه القاضی تقی الدین ابو بکر بن عبد الله بن قاضی عجلون

قال هو و البرهان ابو شريف ح و الحافظ جلال الدين السيوطي اخبرنا به مؤلفه العلامة جلال الدين ابو عبد الله محمد بن محمد بن المحلى الانصارى فذكره و نيز در ان گفته شرح الهمزية للعلامة احمد بن حجر المکى رحمه الله تعالى اخیر به عن المعمرا فقيه الحرم عبد العزيز بن محمد الززمى عن مؤلفه جدّه لامه العلامة احمد بن محمد بن حجر المکى ذكره و سالم بن عبد الله بن سالم البصري در امداد بمعرفة الاسانيد در ذكر مشايخ والد خود گفته و منهم العلامة الشيخ عبد الله بن الشيخ سعيد باشير المکى فاجاز الوالد حفظه الله تعالى لجميع مروياته و مسموعاته عن مشايخ اجلهم علامه الزمان السندي عمر بن السيد عبد الرحيم بن الحسين البصري المکى الشافعى عن العلامة المتقن شمس الدين محمد بن احمد بن حمزه الانصارى الرملی بسنده المعروف و اجازه السيد عمر المذكور ايضا عن الشيخ العلامة محمد بن عبد الله الطبری الحسینی الشافعی عن خاتمه المحققین شهاب الدين احمد بن حجر الانصاری المکى عن الشيخ الرملی و اخذ الشيخ ابن حجر المذكور عن القاضی ذکریا الانصاری و هو اخذ عن جماعة من الاساتذة اجلهم على الاطلاق خاتمه الحفاظ الشيخ ابن حجر العسقلانی و محمد بن على بن منصور الشنوانی در درر سنته فيما علا من الاسانيد الشنوانیه گفته مصنفات العلامة الثقة خاتمه المحققین الشهاب احمد بن حجر الهیتمی بالمتناه فوق ثم المکى نسبة الى قریه من قری

نصر

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۰۱

رمایه الغریبیه منها التحفه شرح المنهاج و شرح الارشاد و شرح المسائل و الهمیه و الاربعین النوویه و غير ذلك ارویها بسندها الى الشیخ عبد الله البصري عن العلامة الشیخ منصور الطوخي عن الشیخ سلطان المزاھی عن شیخ الاسلام نور الدین الزیادی عن الشهاب احمد بن حجر الهیتمی و عبد الرحمن بن محمد بن عبد الرحمن الکریزی الدمشقی در ثبت خود گفته مؤلفات خاتمه المحققین الشهاب احمد بن حجر المکی ارویها عن الوالد عن الشهاب احمد المنینی عن الشهاب احمد التحلی عن التور علی بن الجمال عن السيد عمر بن عبد الرحیم البصري عن بدر الدين البرنباری عن مؤلفها و مخاطب در رساله اصول حدیث گفته و از حسن اتفاقات آنکه شیخ ابو طاهر قدس سرّه سند مسلسل دارند بصوفیان و عرفاء تا شیخ زین الدین ذکریا انصاری و هو انه اخذ عن ایه الشیخ ابراهیم الکردی و هو عن الشیخ احمد القشاشی و هو عن الشیخ احمد الشناوی و هو عن والده الشیخ عبد القدس الشناوی و ايضا عن الشیخ محمد بن أبي الحسن البکری و ايضا عن الشیخ محمد بن احمد الرملی و ايضا عن الشیخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد و هؤلاء کلّهم من اجلیه المشایخ العارفین بالله و الشیخ عبد القدس عن الشیخ ابن حجر المکی و عن الشیخ عبد الوهاب الشعرواوی و هما عن شیخ الاسلام زین الدین ذکریا الانصاری و الشیخ محمد بن البکری عن والده العارف بالله أبي احسن البکری و هو عن الشیخ زین الدین ذکریا و كذلك الشیخ محمد الرملی عن والده و عن زین ذکریا و اما الشیخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد فعن عمّه جار الله بن فهد عن الشیخ جلال الدين السیوطی و نیز علمای کبار سنته بافادات ابن حجر مکی جابجا تمیک و تشیث می نمایند فاضل رشید در ایضاح می فرماید هر کسی که ادنی در دین داشته باشد او را قسم بخدا داد و بخدمتش عرض می کنم از کتب کلامیه اهل سنت صواعق محرقه را که شیخ عبد الحق آن را در کتاب تکمیل الایمان مشتمل بر تعصّب گفته از باب ثامن تا جائی که لفظ خاتمه الكتاب بحرمت مرقومست مطالعه فرماید الخ و فاضل معاصر مولوی حیدر علی در ازاله العنین

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۰۲

خدایا مگر مراد خطیب مذکور حطّ رتبه ابو حنیفه و انتقاد او نباشد بقرينه آنکه در تاریخ خود بسیاری از جلائل او صاف او را یاد کرده تا آنکه جمعی از علماء مناقب امام را ازین کتاب فرا گرفته‌اند بلکه مقصود او از کلمات قادحین این معنی باشد که ائمه مسلمین بالخصوص امام اعظم با این همه درجات رفیعه از السنّه حسیاد و جهله نجات نیافته‌اند و ازینجاست که آن امور بیشتر از مجهولین و اهل حسد نقل کرده پس چگونه حط رتبه مسلمانی باین کلمات سخیفه متصرور باشد فما ظنک بامام ائمه المسلمين چنانچه از کتاب خیرات حسان فی مناقب أبي حنیفة النعمان سمت ظهور دارد و این هم ازین کتاب منجلی است که حافظ شمس

الّدين ذهبي و حافظ ابو الفضل عسقلاني بتصریح افاده کرده‌اند که این کلمات قادحه از جهت عداوت و حسد که کمتر کسی از ان نجات می‌یابد بر روی کار آمده و حاشا که ابو حنیفه متصف بان باشد انتهی محصله

٦٦- على منقى

وجه شخصت و ششم آنکه شیخ علی بن حسام الدّین بن عبد الملک بن قاضی خان المتقی القادری الشاذلی المدینی الچشتی حدیث ولایت را بطرق متعدده وارد کرده چنانچه در کنز العمال که مصطفی ابن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون ذکر ان بعد ذکر جمع الجوامع سیوطی باین نهیج نموده ثم ان الشیخ العلامہ علاء الدّین علی بن حسام الدین الهندي الشهیر بالمتقی المتوفی سنة رتب هذا الكتاب الكبير كما رتب الجامع الصغیر و سماه کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال ذکر فيه انه وقف علی کثير ممّا دونه الائمه من کتب الحديث فلم ير فيها اکثر جمعا منه حيث جمع فيه بين الاصول الستة و اجاد مجمع كثرة الجدوی و حسن الافادة و جعله قسمین لكن کان عاریا عن فوائد جلیله منها انه لا يمكن کشف الحديث الا إذا حفظ راس الحديث ان کان قولیا و اسم راویه ان کان فعلیا و من لا يكون كذلك يعسر عليه ذلك فبوب او لا كتاب الجامع الصغیر و زوائدہ و سماه منهج العمال فی سنن الاقوال ثم بوب بقیه قسم الاقوال و سماه غایه العمال فی سنن الاقوال ثم بوب قسم الافعال من جمع الجوامع و سماه مستدرک

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٠٣

الاقوال ثم جمع الجميع فی ترتیب کترتیب جامع الاصول و سماه کنز العمال ثم انتخبه و لخّصه فصار کتابا حافلا فی اربع مجلدات می آرد

ما تریدون من علی ما تریدون من علی ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی ت ک عن عمران بن حسین

و تیرموران آورده

دعوا علیا دعوا علیا دعوا علیا ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی حم عن عمران بن حسین و نیز در ان آورده

یا بربیده ان علیا ولیکم بعدی فاحب علیا فانه یفعل ما یؤمر الدیلمی عن علی

وفضائل عالیه و مناقب سامیه و مدائیح جلیله و محمد جمیله و مفاسد عزیزیه علی متقی بر متبع مخفی نیست و ستسمع نبذة منها فی مجلد حديث الطیر انشاء الله تعالى فبان من عناية هذا العالم النحریر و العارف الكبير المتقی الصالح برواية الحديث من طرق عديدة مخرجه من مصنفات البارعين الموصوفين بمحاسن المدائیح تعتن البطل الجارح و تهوك المکذب القادح و ظهر انه رام بنفسه فی افحش الفضائح و تورّط فی اووحش القبائح بعيد مفترب فازح عن اقتناء المزابح و اجتناء ثمرات المصالح محروم عن التوفیقات و المنائح غير مبال

٦٧- عید روس

وجه شخصت و هفتم آنکه شیخ بن عبد الله بن شیخ بن عبد الله العیدروس حدیث ولایت را در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام از ترمذی و حاکم نقل کرده چنانچه در کتاب العقد النبوی و السر المصففوی گفته اخرج الترمذی و الحاکم عن عمران بن حسین ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ما تریدون من علی ما تریدون من علی ما تریدون من علی ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی

فهذا شيخ بن عبد الله العيدروس يدرأ في صدر كلّ قال منحوس و بيّن على جمر الغضى أكل ضاغن منجوس و يعرك جنب كل معاند حرون شموس بباباً الحق البازغ كمشرقه الشموس و بدئ عن الصواب المانوس فيظهر أنّ عقل المنكر المكذب مؤف مالوس و كذبه

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٠٤

و خبطه معاين محسوس و في تزويره و ابطاله خدع الغرور مدسوس و محتجب نماند كه شيخ بن عبد الله العيدروس از اکابر معتمدين و افاحم معتبرین و اجهه مشهورین و اعظم معرفین و کمال علو قدر و نهايت سمو فخر او بر مستبع ظاهر و عیانست عبد القادر بن شیخ بن عبد الله در نور سافر عن اخبار القرن العاشر می فرماید و فی لیله السیبت لخمس و عشرين خلت من رمضان سنة تسعین توفی الشیخ الكبير و العلم الشهیر القطب العارف بالله شیخ بن عبد الله العيدروس باحمدآباد و دفن بها فی صحن داره و عليه قیمه عظیمه و كان مولده سنّه تسع عشرة و تسعمائة بتريم و من احسن تواريخ وفاته تاريخ صاحبنا الفقیه عبد الله بن احمد بن فلاح الحضرمی و قد نظمه فی بیتین فقال ارخت نقله سیدی شمس الشموس العيدروس فانظر تجد تاريخه القطب هو شمس الشموس و لفضلاء الآفاق فيه جملة مستكثرة من المراثی و غرائب الاتفاق انه قبل موته بنحو شهرین كان امر بتحصیل رسالة فی مناقب النبوی رحمه الله ثم امر بمقابلتها و كان مؤلفها ذکر فيها جملة من المراثی التي قيلت فی الامام فقال ذات يوم ان المراثی إذا قرئت لا بد ان يموت احد فاتفق ان مات بعد ذلك و رثی بمراثی کثیره حتى انی لم ار احد ارثی بهذا القدر منها سوى التي ذکرها فی تلك الرسالة من مراثی الامام النبوی و روی عن الشیخ الكبير الولی شهاب الدین احمد بن الشیخ عبد الرحمن انه كان يقول عاد اهل حضرموت يودون فی نظره و يخص به اهل بلد بعيد من اهل المشرق و كانت مدة اقامته بالهند اثنین و ثلثین سنّه لأنّه دخلها سنّه ثمان و خمسین و تسعمائة و كان شیخا کاسمه كما قال بعض الصلحاء فی وصفه و لقد صار بحمد الله شیخ زمانه باتفاق عار فی وقته و قد الهم الله اهله حيث سمّوه شیخا قبل اوانه و وقته و ذلك لتحقق وراثته من متبعه كما الهم الله آل المصطفی صلی الله علیه و سلم لتسمیته محمدًا قبل انه تجلی صفاته الحميدة صلی الله

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٠٥

عليه و سلم و صار هذا الاسم الشريف يصدق فی من اربع حیثیات احدها انه اسمه و ثانیها انه بلغ فی السن حد الشیوخة و ثالثها انه شیخ اهل التصوف فی زمانه و رابعها انه شیخ طلبة العلم فی العلوم الظاهرة فهو شیخ اسماء و وصفا و على كلّ تقدير و بكلّ وجه و ما احسن قول الاریب الفاضل عبد اللطیف الدبیر حيث يقول فی شیخ الى سبل الرشاد مسلک و طریقه فی العلم ما لا یجهل شیخ و یحسن ادائه و یبانه لعظیم اشكال العویص یسهّل شیخ تبحر فی العلوم فمن رای بحرا یسوغ لواردیه المنهل شیخ علیه من المھابه روتق كالبدر لكن وجہه یتھلل شیخ له فی الطالبین مسائل صوفیة ان جئت عنها تسال شیخ تقدّم فی السلوک لانه ان عد ارباب الكرامة اوّل العيدروس البر قدوه عصرة من الشدائد مقصد و مؤمیل قطب الزمان و غوثه و غیاثه من یرتجیه لا- یضاع و یهمل ان العفیف ابو الشهاب المرتضی بحر الحقائق مرشد متفضل عذب الموارد من اتاه واردا من فیضه درن الغشاوة یغسل ما قیل هذا کامل فی ذاته الا و قلت الشیخ عندي اکمل و روی عن الشیخ الكبير و العلم الشهیر أبي بکر بن سالم باعلوی انه كان يقول ما احد من آل باعلوی اولهم و آخرهم اعطی مثله و روی مثل ذلك عن الولی العلامه عبد الله بن عبد الرحمن الشهیر بالتحوى باعلوی و زاد والله ما هو الا آیة اليوم فهو عدیم النظیر و لما سمع كتابه الفوز و البشری كان لا یمّ بشيء الا و يقول كنت ادور لاشيء من جهة المعتقدات فما شفاني شيء مثله فيها لا من كتب الغزالی و لا اليافعی و حکی من مجاهداته انه كان يعتمر غالبا فی رمضان اربع عمارات بالليل و اربع عمارات بالنهار و ناهیک بها منقبة ما اجلّها فقد ورد فی الصحيح ان عمرة فی رمضان كحجّة و فی روایة تقضی حجّة او حجّة مع النبی صلی الله علیه و سلم قال العلامه حمید و تیسر اربع بالليل و اربع بالنهار من الكرامات الخارقة و لم ینقل مثله فيما اعلم

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٠٦

من الاسلاف السابقة و ما احسن قول الشيخ المعطى بن حسن باكثير رحمه الله حيث يقول في اثناء بعض قصائده فيه قد عشت في أم القرى دهرا على تحصيل علم ثم درس قران و عبادة و زهاده في خلوة مستتر عن سائر الاخوان و قيام ليل مع صيام هو اجر مستمسكا بالبيت والاركان و كتبت في الحجج و العمار و الزوار و العباد منذ زمان متعدد من مكانة الغراء الى قبر النبي المصطفى العدنانى ما نلت يا ابن العيدروس ولائية مواهبا في رتبة السلطان الا بلطف عنایه و عبادة و مجاهدات في رضى الرحمن ليس المعال بالتمانى يا فتى لو لا المشقة شاهدى و كفانى انت الوالى ابن الوالى الى الرضا الطاهر الارдан العيدروس ابوك و السقاف جدك و المقدم ثالث الرجالن هذا المفاحر إن تعد مفاحرا بالذات والاباء والاخوان و من شيوخه شيخ الاسلام الحافظ شهاب الدين بن حجر الهيثمى المصرى و الفقيه الصالح العلامه عبد الله بن احمد باقشير الحضرمي و له من كل منهما إجازة في جماعة آخرين يكثر عددهم و اجتمع بالعلامة الربيع بزيهد و اما مقرؤاته فكثيرة جدا و من تصانيفه العقد النبوى و السر المصطفوى و الفوز و البشرى و شرحان على القصيدة المسماة تحفة المرید احدهما اكبر من الآخر اما الكبير فالمسماة حقائق التوحيد و اما الصغير فالمسماة سراج التوحيد و المولدان كذلك احدهما اكبر من الآخر و المراج و رسالة في العدل و ورد اسمه الحزب النفيس و نفحات الحكم على لامية العجم و هو على لسان التصوّف و لم يكمله و ديوان شعر و من شعره هذه الوسيلة التي نظم فيها نسبة الى النبي صلى الله عليه وسلم و هي توسيلى محمد خاتم الرسل و فاطمة و امير المؤمنين على الى آخر ما ساق من اشعاره ثم قال و مناقبه و كراماته ليس هذا محلها وقد افردها غير واحد من العلماء بالتصنيف كالشيخ العلامه حميد بن عبد الله السندي في رسالة له و الشيخ العلامه شهاب الدين احمد بن على اليشكري المكي في كتابه نزهة الاخوان و النقوس في مناقب شيخ بن عبد الله

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٠٧

العيدروس وقد ذكرت كثيرا منها في مقدمة كتابي الفتوحات القدوسيه في مناقب الخرقه العيدروسيه الى ان قال والله ذر الشیخ عبد المعطى باكثير حيث يقول فيه من قصيدة ذاعت فضائله و شاع ثناؤه* في الحافقين و جاوزت بعدها و ما احسن قول الشيخ الفاضل عبد اللطيف الدبيّر حيث يقول فيه شيخ الانام مفيد كل محقق بحر العلوم العارف الرباني ابن العفيف ابو الشهاب المجتبى قطب الزمان العيدروس الثاني شرف السیداده و الزهاده و التقى فخر الحماه الغر من عدنان هو كالسفينة من تولاه نجا و سواه لم يامن من الطوفان و سيد محمود بن محمد بن علي الشیخانی القادری المدنی در صراط سوی فی مناقب آل النبي گفته و فی العقد النبوی و السیر المصطفوى للشيخ الامام و العوت الهمام بحر الحقائق و المعارف السيد السندي الفرد الامجد الشريف الحسيني المسما بالشيخ بن عبد الله العيدروس باعلوی ما نصہ

في الكتاب المذكور ان النبي صلى الله عليه وسلم قال كل سبب و نسب و حب ينقطع يوم القيمة الا سببي و نسيبي و حسيبي الخ و نيز محتجب نماند كه شیخ عبد القادر صاحب نور سافر حائز فضل سافر و نبل زاهر و مجد باهر و شرف ظاهرست محمد امين بن فضل الله المحبی در خلاصه الاثر فی اعيان القرن الحادی عشر گفته عبد القادر بن شیخ بن عبد الله بن شیخ بن عبد الله العيدروس الملقب محبی الدین الشیخ الامام ابو بکر الیمنی الحضرموتی الهندي احد اکابر علماء الحضارمه ذکرہ الشئی فی تاریخه و قال فی ترجمته قد ترجم نفسه هو فی تاریخه النور السافر عن اخبار القرن العاشر فقال ولدت فی عشیه يوم الخميس لعشرين خلت من شهر ربیع الاول سنۃ ثمان و سبعین و تسعمائة بمدینه احمدآباد من بلاد الهند و كان والدی رای فی المنام قبل ولادتی بنحو نصف شهر جماعه من اولیاء الله تعالى منهم الشیخ عبد القادر الكیلانی و الشیخ ابو بکر العيدروس و كان الشیخ عبد القادر یرید حاجة من الوالد فذلک هو الذي حمله على تسمیتی بهذا الاسم و کتانی ايضاً ابا بکر و لقبنی محیی الدین و تقرر عنده انه سیکون لی شان

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٠٨

و كان قبل ان یسلم له ولد؟؟؟ بارض الهند فما عاش له منهم غيری و كان یحبنی جدا و قال لی مرء إذا وقع زمانک افعل ما شئت و حکی بعض الثقات قال جاء بعض الوزراء الكبار الى والدک یطلب منه الدعاء فی امر من الامور و کنت إذ ذاك صغیرا جدا و کنت

جالسا بين يديه فقرات في الحال هذه الآية و أخرى تحبونها نصراً منَ اللَّهِ وَ فَتْحُ قَرِيبٍ

فقال الشيخ يكفيكم هذا المقال هذا مثل الوحي قال ثم قضيت تلك الحاجة وكانت امي أم ولد هندية وهبتها بعض النساء من بيت الملك المشهورة بالصدقات لابي و اعطتها جميع ما تحتاج إليه من اثاث و اخذ منها جملة من الجواري وكانت تنظرها مثل ابنتها و تزورها في الشهر هرات وكانت هي إذ ذاك بكر او لم تلد له من الاولاد غيري وكانت من الصالحات و قرأت القرآن حتى ختمته على يد بعض اولياء الله في حياة الوالد ثم اشتغلت بالتحصيل و قرأت عدة متون على جماعة من العلماء و تصديت لنشر العلم و شاركت في كثير من الفنون و تفرغت لتحصيل العلوم النافعة و اعملت الهمة في اقتناء الكتب المفيدة و باللغت في طلبها من اقطار البلاد مع ما صار الى من كتب الوالد فاجتمع عندي جملة و ما بلغنى ن سيدى الشيخ عبد الله العيدروس قال من حصل كتاب احياء علوم الدين و جعله في اربعين جلدا ضمنت له على الله بالجنة فحصلته كذلك بهذه النية و وقت لاستماع الاحاديث و استغال الاوقات بها و طالعت كثيرا من الكتب و وقت على اشياء غريبة مع ما تلقيتها عن المشايخ فلم تفتني بحمد الله اشاره صوفية او مسئلة علمية او نكتة ادبية و لكنى مع ذلك اظهر التجاهل في ذلك لأن الكلام على اشارات التصوف و مقامات الصوفية لا ينبغي للشخص ان يقدم عليها الا ان كان متحققا بها و مع ذلك فلا يجوز له ان يخوض فيها مع غير اهلها لأنها مبنية على المواجه و الاذواق لا يطلع على بيان

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٠٩

حقيقةها باللسنة والوراق ثم منَ اللَّهِ على بما لا كان لى قط في حساب حتى صارت بمصنفاتي الرفاق وقال بفضلى علماء الآفاق و رزقت محبة ارباب القلوب من اولياء الله تعالى و حظيت بدعواتهم الصالحة و عظمنى العلماء شرفا و غربا و خضع لى الرؤساء طوعا و كرها و كاتبى ملوك الاطراف و اوفدونى بصلاتهم الجميلة و وصلت الى المدائح من الآفاق كمصر و اقصى اليمن و غيرهما و اخذت عنى غير واحد من الاعلام و ليس خرقه التصوف جم غير من الأعيان و الفت جملة من الكتب المقبولة التي لم اسبق الى مثلها ككتاب الفتوحات القدوسيه في الخرقه العيدروسيه و هو كتاب نفيس لم يؤلف قبله اجمع عنه و هو مجلد ضخم و قرظه جماعة من العلماء الاعلام حتى بلغت تقاريظه كراريس و من غريب الاتفاق ان تاريخه جاء مطابقا لموضوعه و هو ليس حرقه و كتاب الحدائق الخضراء في سيرة النبي عليه السلام و اصحابه و هو اول كتاب الفتنه و سئى إذ ذاك دون العشرين و كتاب اتحاف الحضرة العزيزة بعيون السيرة الوجيزه و هو على نمط الحدائق الا انه اصغر و كتاب المتخب المصطفى في اخبار مولد المصطفى و كتاب المنهاج الى معرفة المعراج و كتاب الانموذج اللطيف في اهل بدر الشريف و كتاب اسباب النجاة و النجاح في اذكار المساء و الصبح و كتاب الدر الشمين في بيان المهم من الدين و كتاب الحواشى الرشيقه على العروة الوثقى و كتاب منح البارى بختم البخارى و كتاب تعريف الاحباء بفضائل الاحباء و باعثه ان سيد الشيخ عبد الله العيدروس قال غفر الله لمن يكتب كلامي في الغزالى فرجوت ان يتناولنى دعاؤه و اردت اسعاف والدى بتحقيق رجاه فأنى سمعته يقول ان امهل الزمان جمعت كلام الشيخ عبد الله في الغزالى في كتاب و اسميه الجوهر المتلالى في كلام الشيخ عبد الله في الغزالى و كتاب عقد اللآل فى فضائل الال و كتاب خدمة السادة بنى علوى باختصار العقد البوى

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٣١٠

و ارجو ان يوفقني الله لاتمامه و كتاب بغية المستفيد بشرح تحفة المرید و هو مختصر جدا و كتاب النفحۃ العنبریہ في شرح البيتين العدیئیہ و كتاب غایۃ القرب في شرح نهاية الطلب اعتنى به الناس كثيرا و حصلوا منه نسخا عديدة نحو الأربعين فيما علمت و شرح على قصيدة الشيخ أبي بكر العيدروس صاحب عدن النبؤة و كتاب اتحاف اخوان الصفا بشرح تحفة الطرفاء بأسماء الخلفاء و كتاب صدق الوفاء بحق الاخاء و كتاب النور السافر عن اخبار القرن العاشر و تقريره على شرح قصيدة البوصیری التي عرض بها بانت سعاد لشيخنا شيخ الاسلام عبد الملك بن عبد السلام دعسين الاموى اليمنى الشافعى و آخر على رسالة صاحبنا الشيخ العلامه محمد بن محمد بن على البكرى في تنزيه الامام مالك عن تلك المقالة الشنيعة التي نسبها إليه من لا خلاق له و إجازة للفقيه الصالح احمد بن

الفقيه محمد باجابر و ديوان شعر اسمه الروض الاريض و الفيض المستفيض انتهى كلامه في حق نفسه قال الشلى و من مؤلفاته التي لم يذكرها الزهر الباسم من روض الاستاذ حاتم و هو شرح رسالة من السيد حاتم إليه و هو مطول نحو مجلدين و كتاب قرء العين في مناقب الولى عمر بن محمد با حسين قال في الزهر الباسم و شيخنا و امامنا في هذا الشأن شيخ الاسلام العالم الرّبّانى المرّبى شيخ بن عبد الله العيدروس فانه ربّانى ينظره و غذانى بسرّه و صدرنى في مكانه و شيخنا الثاني الشيخ الذى هو الاخ و ابن العم الانسان الكامل و الجزء الذى هو للكل شامل ابو الارواح و شيخ الاشباح حاتم بن احمد الاهدل و هو الذى اسرع باسرارنا حتى لحقت وفق الاستئناف حتى نطقت و شيخنا الثالث قطب الوجود و امام اهل الشهود و شمس الشموس الشيخ عبد الله بن شيخ العيدروس صنوى و والدى فانه حكمى و البسى الخرقه و نصبى شيخا و ذكر صورة اجازته له و تحكيمه و شيخنا الرابع درويش حسين الكشمیرى و شيخنا الخامس موسى بن

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۱۱

جعفر الكشمیرى و ذكر ترجمة هذين و إجازة الثاني له و شيخنا السادس الولى الكبير القدوة الشهير محمد بن الشيخ حسن چشتى و لم يزل في احمدآباد مستمرا على نفع العباد الى ان انتقل الى رحمة الله تعالى و كانت وفاته في سنة ثمان و ثلاثين و الف بمدينه احمدآباد و عمره ستون سنة و قبره بها مشهور معروف يزار و يتبرّك به

٦٨- میرزا مخدوم

وجه شصت و هشتم آنکه عباس الشهير بمیرزا مخدوم بن معین الدین این حدیث شریف را با آن همه تعصّب و تصلب در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام از ترمذی نقل کرده چنانچه در نواقض در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام از فرع ثانی فصل اول از فصول ثلاثة كتاب می فرماید

عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله عليه وسلم جیشا و استعمل عليهم علی بن أبي طالب فمضی فی السریة فاصاب جاریه فانکروا علیه و تعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلی الله عليه وسلم فقالوا إذا لقينا رسول الله صلی الله عليه وسلم اخبرناه بما صنع علی و كان المسلمين إذا رجعوا من سفر بدءوا برسول الله صلی الله عليه وسلم ثم انصرفوا الى رحالهم فلما قدمت السریة فسلّموا على رسول الله صلی الله عليه وسلم فقام احد الاربعة فقال الم تر الى علی بن أبي طالب فعل كذا و كذا فاعرض عنه رسول الله صلی الله عليه وسلم ثم قام الثاني فقال مثل ما قال فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل مقابلتهما ثم قام الرابع فقال ما قالوا فاقبل إليهم رسول الله صلی الله عليه وسلم و الغضب و يعرف في وجهه فقال ما تريدون من علی ثلا ان عليا مني و انا منه و هو ولی كل مؤمن اخرجه الترمذی

في للعجب كل العجب هذا صاحب النواقض المخدوم لاجلهم متکلمیهم القروم و ملاذ مشایخهم المبدعين حقائق المنطق و المفهوم مع ما عليه من الاغراق البالغ و التعصّب المشوم و الایضاع في سباب العسف المذموم و الایجاف في مهماته الحيف المعلوم يثبت في كتابه هذا الحديث الشريف ناقلا عن الترمذی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۱۲

صاحب الصحيح فيظهر كونه معتمداً معتبراً صحيحاً على رغم الخصوم و الكابلي مع كونه منتهياً لمطالب كثيرة من صاحب النواقض لم يحتفل باثباته هذا الحديث الصحيح المنفرد من المهالك و المداحض بل جرح فيه مجازفة و عدواناً و خالفة اجهاراً و اعلاناً فإذا كان هذا حال الكابلي الاخذ منه بلا توسيط فماذا اشکوا من المخاطب المنتحل لثفالات المنتحل مع زيادة التعمیس و التخلیط المؤثر لاقصى الاذورار عن انتهاج المنهج الوسيط الكمیش الاذ دار في اخمال الحق و تعمیة الصدق بقلب نشیط و الممعن في تشیع الزاهق و تنفیق الزائف بلسان سلیط و چنانچه نهایت اعتماد و اعتبار صحت این حدیث از نقل کردن میرزا مخدوم آن را از ترمذی در فضائل

جناب امیر المؤمنین علیه السلام ظاهرست همچنان صحت آن از عنوان این فرع که در آن این حدیث شریف را ذکر نموده واضح و لائحت حیث قال فی صدر التوّاقض ثم اعلم انه مرتب على مقدمة و فصول ثلاثة و كشف مقالة و خاتمة و ذيل و اكمال المقدمة في تحقيق الایمان والاسلام و ان الایمان بالمعنى الذي يقوله الامامية لا يصح الفصل الاول وفيه فرعان الاول في الآيات النازلة في فضل الاصحاب و فضل بعض اصنافهم عموما و اهل البيت منهم لأنهم من اجلة الاصحاب جامعون بين شرف القرابة و الصحبة و هو مذیل بتحقيق الثاني في الروايات الصحيحة الدالة على فضل المذكورين فكلا ما ورد في فضل شخص واحد فهو ذكر في هذا الفصل الا ما ورد في فضل الحسنین في انه ذكر في الفصل الثاني لأنهما من غاية الاتحاد بمنزلة شخص واحد و لذا يكون بين فضل ايهما و أمهما فضل كثير الخ و میرزا مخدوم از اکابر متعصّبین و اجلة متكلمين و اعظم متعنتین سییه است و سید محمد عبد الرسول بربنوجی او را بمدح و تبجیل تمام یاد کرده چنانچه در نوافض گفته و بعد فيقول العبد المذنب الملوّل الراجی عفو ربہ محمد بن عبد الرسول الشريف الحسینی الموسوی البرزنوجی ثم المدنی

^{٣١٣} عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٢، ص:

كان الله له فيما له و حق آماله و حسن ماله و ختم بالصالحات اعماله انى قد كنت جمعت فيما مضى من هفوات الرافضة نبذة كنـت لـخـصـتها من رسـالـة مـولـانـا السـيـد العـلـامـة القـاضـى بالـحرـمـين المـحـترـمـين معـنـى الدـيـن اـشـرـف الشـهـير بـمـيرـزا مـخـدـومـ الحـسـنـى الحـسـنـى حـفـيدـ السـيـدـ السـنـدـ المـحـقـقـ العـلـامـة نـورـ الدـيـن عـلـىـ الجـرجـانـى شـارـحـ المـوـاـقـفـ وـغـيـرـها صـاحـبـ الـمـوـلـفـاتـ الـعـدـيـدـ وـالـتـحـقـيقـاتـ الـمـفـيـدـةـ رـحـمـهـ اللـهـ تـعـالـىـ وـرـحـمـ اـسـلـاـفـهـ فـانـهـمـ كـلـهـمـ بـيـتـ الـعـلـمـ وـعـزـ السـيـنـةـ وـكـهـفـ الـجـمـاعـةـ سـمـاـهـاـ النـوـاقـضـ عـلـىـ الرـوـاـفـضـ وـالـنـوـاقـضـ بـالـقـافـ اـزـينـ عـبـارـتـ ظـاهـرـتـ كـهـ مـيرـزا مـخـدـومـ صـاحـبـ مـؤـلـفـاتـ حـدـيـدـهـ وـتـحـقـيقـاتـ مـفـيـدـهـ اـسـتـ وـ اوـ اـزـ اـهـلـيـتـ عـلـمـ وـعـزـ سـنـتـ وـكـهـفـ جـمـاعـتـتـ بـرـزـنـجـىـ اوـ رـاـبـلـقـ مـولـانـاـ يـادـمـىـ كـنـدـ وـاعـتـمـادـ بـرـسـالـهـ اوـ دـارـدـ وـكـتـابـ نـوـاقـضـ اـزـ كـتـبـ مـعـرـوـفـهـ مـشـتـهـرـهـ وـاسـفـارـ مـعـتـمـدـهـ مـعـتـبـرـهـ استـ مـصـطـفـىـ بنـ عـبـدـ اللـهـ الـقـسـطـنـطـنـيـ درـ كـشـفـ الـظـنـونـ گـفـتـهـ نـوـاقـضـ عـلـىـ الرـوـاـفـضـ لـلـشـرـيفـ مـيرـزا مـخـدـومـ بنـ مـيـرـ عبدـ الـبـاقـىـ مـنـ ذـرـيـةـ السـيـدـ الشـرـيفـ الـجـرجـانـىـ الـمـتـوـفـىـ فـىـ حدـودـ سـنـةـ ٩٩٥ـ خـمـسـ وـتـسـعـيـنـ وـتـسـعـمـائـةـ بـمـكـةـ الـمـشـرـفـهـ ذـكـرـ فـيـهـ تـزـيـفـ مـذـهـبـ الرـوـاـفـضـ وـ تـقـيـحـهـ وـ حـسـامـ الدـيـنـ سـهـارـنـپـورـیـ درـ مـرـاـفـضـ كـتـابـ نـوـاقـضـ رـاـزـ كـتـبـ مـعـتـبـرـهـ شـمـرـدـهـ بـاـنـ تـمـسـكـ وـتـشـبـثـ نـمـوـهـ وـفـاضـلـ رـشـیدـ تـلـمـیـذـ حـیدـرـ عـلـىـ هـمـ درـ اـزـالـةـ الـغـيـنـ حـوـالـهـ بـكـتـابـ نـوـاقـضـ مـىـ نـمـاـيـدـ وـمـؤـلـفـ آـنـ رـاـمـلـ كـابـلـیـ اـسـوـهـ وـمـقـتـدـاـیـ خـوـدـ درـ عـدـمـ مـرـاعـاتـ اـدـبـ حـضـرـاتـ اـئـمـهـ هـدـیـ عـلـیـهـمـ آـلـافـ التـحـیـةـ وـالـثـنـاـ قـرـارـ مـیـ دـهـدـ وـمـحـتـجـبـ نـمـانـدـ کـهـ مـحـمـدـ بـنـ عـبـدـ الرـسـوـلـ بـرـزـنـجـىـ مـادـحـ مـرـزاـ مـخـدـومـ اـزـ مـعـارـيفـ عـلـمـائـیـ جـلـیـلـ الشـأـنـ وـمـشـاهـیرـ فـضـلـائـیـ اـعـیـانـتـ اـبـوـ الفـضـلـ سـیـدـ مـحـمـدـ خـلـیـلـ بـنـ سـیـدـ عـلـیـ مـرـادـیـ درـ سـلـکـ الـدـرـرـ فـیـ اـعـیـانـ الـقـرـنـ الثـانـیـ عـشـرـ کـهـ سـابـقاـ نـسـخـهـ قـلـمـیـهـ آـنـ درـ حـرـمـ مـدـیـنـهـ مـنـورـهـ دـیـدـمـ درـینـ اـیـامـ نـسـخـهـ مـطـبـوـعـهـ آـنـ بـمـصـرـ وـارـسـیـدـ گـفـتـهـ مـحـمـدـ البرـزـنـجـىـ بـنـ عـبـدـ الرـسـوـلـ بـنـ عـبـدـ السـیـدـ

^{٣١٤} عقائد الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص:

بن عبد الرّسول بن قلندر بن عبد السّيّد المتصل النّسب بسيّدنا الحسن بن عليٍّ بن أبي طالب رضي الله عنه الشافعى البرزنجى الأصل و المولد المحقق المدقق النحرير الاوحد الهمام ولد بشهر زور ليلة الجمعة ثانى عشر ربيع الاول سنة اربعين و الف و نشانها وقرأ القرآن و جوّده على والده و به تخرج في بقية العلوم وقرأ في بلاده على جماعة منهم الملا محمد شريف الكورانى و لازم خاتمة المحققين ابراهيم بن حسن الكورانى و انتفع بصحبته و سلك طريق القوم على يد الصيّفى احمد القشاشى و دخل همدان و بغداد و دمشق و قسطنطينية مصر و اخذ عمن بها من العلماء فاخذ بماردين عن احمد السلاحي و بحلب عن أبي الوفاء العرضى و محمد الكواكبى و بدمشق عن عبد الباقى الحنبلى و عبد القادر الصيّفوري و بغداد عن الشيّخ مدلوج و بمصر عن محمد البابلى و على السير املسى و سلطان المزاحى و محمد العنانى و احمد العجمى و بالحق من عن الواقىدين الهمما كالشيخ اسحاق بن جعمان الزيدى و علمي اليعقوبى و

على العقبي التغري و عيسى الجعفري و عبد الملك السحلماسي و غيرهم ثم توطن المدينة الشريفة و تصدر للتدريس و صلو من سرآء رؤسائها و ألف تصانيف عجيبة منها انهار السيلسيل في شرح تفسير البيضاوى و الاشاعه فى اشرط الساعة و النواقض للروافض و شرحها على الفية المصطلح و العافية شرح الشافية لم يكمل و خالص التلخيص مختصر تلخيص المفتاح و مرقة الصعود في تفسير اوائل العقود و الضحاوى على صبح فاتحة البيضاوى و رساله في الجهر بالبسملة في الصيام و كانت له قوه اقتدار على الاجوبة عن المسائل المشكله في اسرع وقت و اعدب لفظ و اسهله و اوجره و اكمله و بالجمله فقد كان من افراد العالم علما و عملا و كانت وفاته في غرة محرم سنة ثلاثة و مائة و الف و دفن بالمدينة رحمه الله تعالى و كتاب نوافض بربنوجي كتايست مستند اكبر اعاظم و معول عليه اجله أفاخم بودن آن از تصانيف عجيبة و تاليف غريبه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۱۵

از افاده مرادی ظاهر و باهرست و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون بعد ذکر نوافض می فرماید و اختصره السید محمد بن عبد الرسول البرزنوجی الكردی نزیل طیه المتوفی سنة ثلثین و الف و مائة و فاضل معاصر حیدر علی در ازاله الغین بعبارات این کتاب تمییک می نماید و بنهايت افتخار و استبشار افادات بربنوجی را وارد نموده تحجیل و اسکات اهل حق با آن می خواهد

٦٩ - و صابی

وجه شصت و نهم آنکه ابراهیم بن عبد الله و صابی یمنی شافعی حدیث ولایت را بطرق متعدده از اساطین محدثین نقل کرده چنانچه در کتاب اسنی المطالب فی فضل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب از کتاب الاكتفاء فی فضل الاربعه الخلفاء گفته الباب العاشر فيها

جاء من الاخبار انه ولی كل مؤمن بعد النبي صلی الله علیه و سلم
وقول النبي صلی الله من كنت مولاه فعلی مولاہ

و انه لا يجوز الضراط الا من كان معه براءة بولایه علی مع فضائل متفرقة خصه الله تعالى بها رضی الله تعالى عنه عن عمران بن حصین رضی الله عنه قال بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم سریه و استعمل عليها علیا فمضی على السریه فاصاب حاریه من السبی فانکروا علیه و تعاقد اربعه من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم قالوا إذا لقينا رسول الله صلی الله علیه و سلم اخبرناه بما صنع على قال عمران و كان المسلمين إذ قدموا من سفر بدءوا برسول الله صلی الله علیه و سلم و سلموا عليه ثم انصرفوا الى رحالهم فلما قدمت السریه سلموا على رسول الله صلی الله علیه و سلم فقام احد الاربعه فقال يا رسول الله الم تران علينا صنع کذا و کذا فاعرض عنه ثم قام الثاني فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل مقالتهما فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل إليه رسول الله صلی الله علیه و سلم و الغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من على ثلاثة ان علیا منی و انا منه و هو ولی كل مؤمن بعدی

اخوجه الترمذی و ابن حبان فی صحيحه و اخرجه الامام احمد فی مسنده

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۱۶

و قال فيه فاقبل رسول الله صلی الله علیه و سلم على الرابع وقد تغير وجهه فقال دعوا علیا على منی و انا منه و هو ولی كل مؤمن بعدی

و نیز در اکتفا مذکورست

وعنه رضی الله عنه فی روایة اخرى ان خالد بن الولید قال اغتنمتها يا بریدة فاخبر النبي صلی الله علیه و سلم ما صنع فقدمت و دخلت

المسجد و رسول الله صلى الله عليه وسلم في منزل وناس من أصحابه على بابه فقالوا ما الخبر يا بريدة فقلت خيرا فتح الله على المسلمين فقالوا ما أقدمك فقلت جارية أخذها على من الخمس فجئت لأخبر النبي صلى الله عليه وسلم قالوا فاخبر النبي صلى الله عليه وسلم فإنه سيسقط من عينه و رسول الله صلى الله عليه وسلم يسمع الكلام فخرج مغضبا فقال ما بال القوم يتقصون علينا من بعض علينا فقد أغضبني و من فارق علينا فقد فارقني إن علينا مني و أنا منه خلق من طينتي و خلقت من طينة إبراهيم و أنا أفضل من إبراهيم ذرية بعضها من بعض والله سميح عليم يا بريدة أما علمت أن لعلى أكثر من الجارية التي أخذ و أنه وليكم بعدى اخرجه ابن جرير في تهذيب الأثار و ابن اسبيوع الاندلسي في الشفاء

و نيز در ان گفته و

عنه رضي الله عنه قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم يا بريدة إن علينا وليكم بعدى فاحب علينا فإنه يفعل ما يؤمر به اخرجه الديلمي في مسنن الفردوس

و نيز در ان گفته و

عن عمران بن حصين رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول إن علينا مني و أنا منه و هو ولی كل مؤمن بعدى اخرجه ابو داود الطیالسی فی مسنده و الحسن بن سفیان فی فوائدہ و ابو نعیم فی فضائل الصحابة و عنه رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم دعوا علينا ثلاثة إن علينا مني و أنا منه و هو ولی كل مؤمن بعدى اخرجه الإمام احمد فی مسدة و نيز در ان گفته

عن ابن عباس رضي الله عنهمما إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال البريدة إن علينا وليكم بعدى
عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٣١٧

فاحب علينا فإنه يفعل ما يؤمر به اخرجه الحاكم في المستدرک و الضياء في المختارة
و نيز در اكتفا مذكورست و

عن أبي ذر الغفاری رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم على مني و أنا من على و على ولی كل مؤمن بعدى و حبه ایمان و بغضه نفاق و النظر إليه رافه اخرجه الديلمي في مسنن الفردوس

وفي مزيد احتفال الوصالی صاحب الاكتفاء بذكر هذا الحديث من طرق عديدة ناصية لجلباب الخفاء اكتفاء لمن صاب تحقيق الصواب و شفاء للعلّه و رواء للغلّة لمن ذيّل الماء من السّيراب و فيه تجربة السم النّاقع للمبطلين النّصاب و تقریع فظیع للمدغّلین الا و شاب فلا مجيد لهم الا اصطلاء بنار الانضمار و الاكتئاب و الهیمان فی مجاهل العزل و التّاب و الله الموقّع المسدّد في كل باب و ابراهیم بن عبد الله و صابی از اکابر ثبات و اجله اثبات و اعاظم جامعین مفاخر و افاحم جامعین مآثرست آنفا شنیدی که حسب افاده عجیلی در ذخیره المآل او از اجله علماست و فاضل معاصر مولوی حسن زمان او را بوصف شیخ محدث یاد فرموده چنانچه در قول مستحسن گفته فی الرياض النصرة فی فضائل العشرة لحافظ الحجاز شیخ الحرم احمد بن عبد الله المحب الطبری و فی الاكتفاء فضل الاربعة الخفاء للشيخ المحدث ابراهیم بن عبد الله الوصالی الشافعی عن الحسن و ابن سیرین معا قالا سمعنا هلیا الخ و باید دانست که کتاب الاكتفاء و صابی نهایت مشهور و معروفت و بكمال اعتماد و اعتبار موصوف از عبارت ماضیه ذخیره المآل عجیلی دریافتی که اسنى المطالب که کتاب رابع از کتب الاكتفاء می باشد از جمله آن کتبست که مصنفین آن اجله علماند و ایشان بسبب تصريح ادله بخصوصیات مذکوره در ان کتاب اعنی ذخیره المآل برای اهلیت عليهم السلام تقریر و تحریر آن کرده‌اند و نيز عجیلی در ذخیره المآل بشرح لكن وجدت حجرا و مدررا يملاً الفضاء هيئت منها ما ترى گفته اشاره الى ان واردات محاسنهم كالحجر والمدمر التي ملأت الفضاء والحمد لله رب العالمين فيبنت من ذلك ما تسمعه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۱۸

و ما بقى اكثرو لذلك لا يوجد كتاب من كتب الحديث الـا و هم مذكورون فيه اما مفرقا و اما مجموعا و اما الكتب المفردة في فضائلهم فهى كثيرة جدا منها السـيمطين في فضائل السـبطين و منها اسنى المطالب في فضائل على بن أبي طالب و منها الشغور الباسمه في فضائل السـيدـة فاطمة و احياء الميت في ذكر اهل البيت له ايضا و ذخائر العقبى في فضائل ذوى القربى للطبرى و غير ذلك مما لا مطبع في حصره الخ و علمـى كبار و ائمه عالى مقدار بروايات كتاب الاكتفاء احتاج مـى نـمـاـيـنـدـ و بـنـقـلـ و اـثـبـاتـ اـخـبـارـ آـنـ نـهـاـيـتـ اعتبارـشـ ظـاهـرـ مـى فـرـمـاـيـنـدـ اـحـمـدـ بـنـ عـبـدـ القـادـرـ عـجـلـىـ درـ ذـخـيـرـةـ الـمـالـ گـفـتـهـ

قال صاحب الاكتفاء في تاريخ الاربعه الخلفاء عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده على بن الحسين رضى الله عنهـ قال مات فاطمة بين المغرب و العشاء الخ

و محمد محبوب عالم در تفسیر خود که معروفست بتفسیر شاهی و مدح و ثنای آن از کلام مخاطب قمقام و تلمیذ فرید او رشید والا مقام در کمال وضوح و ظهورست جابجا از کتاب الاكتفاء روايات نقل می کند اقصای فخامت مرتبت آن قرار وی انصاف می نهد كما ستطلع عليهـ فـی مجلـیدـ حـدـیـثـ التـشـیـهـ و عـلـاوـهـ بـرـینـ هـمـهـ اـزـ صـدـرـ کـتـابـ الاـکـتـفـاءـ مـعـتـبـرـ وـ مـعـتـمـدـ وـ مـشـهـورـ وـ مـسـتـنـدـ بـوـدـنـ اـخـبـارـ آـثـارـ آـنـ درـ نـهـاـيـتـ ظـاهـرـتـ کـهـ هـرـ گـاهـ بـعـضـ اـخـوـانـ صـفـاـ اـزـ اـهـلـ صـدـقـ وـ وـفـاـ اـزـ مـصـنـفـ سـؤـالـ کـرـدـنـدـ کـهـ جـمـعـ نـمـاـيـنـدـ بـرـایـ اوـ تـالـیـفـ اـزـ اـحـادـیـثـ نـبـوـیـهـ صـ وـ آـثـارـیـ کـهـ اـزـ ثـقـاتـ اـثـبـاتـ مـرـوـیـسـتـ درـ فـضـلـ صـحـابـهـ خـاصـهـ خـلـفـائـ اـرـبـعـهـ معـ فـضـلـ مـحـبـیـنـ شـانـ وـ ذـمـ مـبـغضـیـنـ اـیـشـانـ تـاـ وـاـضـحـ شـوـدـ کـهـ مـحـبـتـ شـانـ وـ اـقـتـفـاءـ آـثـارـ اـیـشـانـ اـزـ کـایـ قـرـبـ وـ اـفـضـلـ اـعـمـالـتـ وـ مـقـتـدـیـ بـاـیـشـانـ بـرـ هـدـایـتـتـ اـزـ پـرـورـدـ گـارـ خـودـ وـ مـبـغـضـ شـانـ درـ عـرـمـاتـ ضـلـالـ پـسـ بـاـیـنـ اـمـرـ بـرـایـ قـلـوبـ مـؤـمـنـینـ شـفـاـ حـاـصـلـ شـوـدـ وـ بـاعـثـ هـمـ وـ حـزـنـ وـ غـيـظـ وـ اـسـفـ فـيـجـارـ جـاحـدـيـنـ فـضـلـ صـحـابـهـ وـ حـامـدـيـنـ اـزـ سـنـتـ وـ جـمـاعـهـ مـعـانـدـيـنـ نـصـ کـتـابـ وـ سـنـتـ گـرـددـ جـوابـ دـادـ اوـ رـاـ مـصـنـفـ باـعـتـذـارـ وـ اـعـتـرـافـ بـعـزـ وـ تـقـصـيرـ درـ حـالـیـ کـهـ مـصـرـحـ بـوـدـ بـعـدـ اـقـتـدارـ وـ هـرـ گـاهـ اوـ اـعـتـذـارـ رـاـ قـبـولـ نـكـرـدـ مـصـنـفـ اـزـ خـداـ استـخـارـهـ نـمـوـدـ بـعـدـ استـخـارـهـ دـیدـ کـهـ اـجـابـتـ اوـ وـاجـبـتـ پـسـ اـجـابـتـ کـرـدـ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۱۹

او را بسوی سؤال او وقتی که دید عزم او و اقبال او پس جمع کرد این کتاب را در شرف مناقب و عظم قدر و علو مراتب شان و تدوین نمود فضائلشان را از کتب عدیده بر وجه اختصار و حذف سند تا بر ناظر تناول آن سهل باشد و پیش آید بر طالب در ان چیزیکه قصد می کند آن را و نسبت کرده هر حدیثی را بكتاب مخرج منه و تنبیه نموده بر مؤلف آن برای تخلص از عهده ارتیاب در نقل و اتباع اولی السابقه از اهل علم و فضل رغبت کرده در ثواب از خدای ملک وهاب و ستتف عنی اصل ذلک الصدر الشارح بلطائف مضامینه کل صدر فيما بعد ان شاء الله تعالى

٧٠ - احمد الحافى

وجه هفتادم آنکه احمد بن محمد بن احمد الحافى الحسینی الشافعی حدیث ولايت را در فضائل جناب امير المؤمنین عليه السلام وارد کرده چنانچه در تبر مذاب فى ترتیب الاصحاب گفته

روى الامام احمد في المسند عن بريده و في كتاب فضائل على و رواه اكثر المحدثين ان النبي صلی الله عليه و سلم بعث خالد بن ولید في سرية و بعث عليا في سرية اخرى و كلها الى اليمن و قال ان اجتمعنا فعلى الناس و ان افترقتنا فكل واحد منكم على جنده فاجتمعا و اغارا و سبوا نساء و اخذوا اموالا و قتلوا ناسا و اخذ على جارية فاختص بها لنفسه فقال خالد لاربعه من المسلمين منهم بريده الاسلامى اسبقو الى رسول الله صلی الله عليه و سلم فاذكروا له کذا و اذکروا له کذا لامور عددها على على فسبقها إليه فجاء واحد من جانبه فقال ان عليا فعل کذا فاعرض عنه فجاء الآخر من الجانب الآخر فقال ان عليا فعل کذا فاعرض عنه فجاء بريده

الاسلمی فقال يا رسول الله ان عليا فعل کذا و اخذ جاریه لنفسه فغضب رسول الله صلی الله عليه و سلم حتى احرر وجهه فقال دعوا لی علیا یکترها ان علیا منی و انا من علی و ان حظه من الخمس اکثرهما اخذ و هو ولی کل مؤمن بعدی فللله الحمد والمنة که افاده فاضل شافعی حافی توهین و تبحین هر معاند جافی را نامی؟؟؟ و نافی و انکار و ابطال هر مکابر غیر مصافی را دافع و نافی و برای مرض تشکیک و تمریض هر متغصب ظاهر و خافی شافی و برای اظهار حق و صواب بر ارباب الباب کافی و به تبکیت و اسکات و تخجیل

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۲۰

مخاطب متخلق نبیل وافی چه از آن واضحت که این حدیث شریف را امام احمد در مسنده و مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السیلام روایت فرموده و اکثر محدثین شرف روایت آن احرار ساخته قلوب نصاب را بسان نحاس گداخته لواء نصرت حق و ازهاق باطل افرادشاند

٧١- عطاء الله شیرازی

وجه هفتاد و یکم آنکه جمال الدین عطاء الله بن فضل الله شیرازی شیخ اجازه مخاطب مقتدای اصحاب سقیفه سازی حدیث ولایت را در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام مکررا وارد نموده چنانچه در اربعین فضائل آن حضرت گفته الحدیث الثالث عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله عليه و سلم سریه و أمر عليهم علیا فصنع علی شيئا انکروه فتعاقد اربعه من اصحاب رسول الله صلی الله عليه و سلم لنخبرته به و كانوا إذا قدموا من سفر بدءوا برسول الله صلی الله عليه و سلم فسلموا علیه و نظروا إلیه ثم ينصرفون الى رحالهم قال فلما قدمت السریه سلموا علی رسول الله صلی الله عليه و سلم فقام احد من الاربعه فقال يا رسول الله الم تر ان علیا صنع کذا و کذا فاقبل رسول الله صلی الله عليه و سلم یعرف الغضب من وجهه فقال ما تریدون من علی علی منی و انا منه و علی ولی کل مؤمن بعدی

و نیز جمال الدین در اربعین بعد ذکر حدیث غدیر بروایت امام جعفر صادق علیه السلام که در ان اشعار حسان هم مذکورست گفته و رواه ابو سعید الخدری و فيه الاستشهاد بالشعر المذکور و فيه من التاريخ و زيادة البيان ما لم یرو عن غيره فقال لما نزل النبی صلی الله عليه و سلم بعد غدیر خم يوم الخميس الثامن عشر من ذى الحجه دعا الناس الى على فاخذ بضعیه فرفعهما حتى نظر الناس الى بياض ابط رسول الله صلی الله عليه و سلم فقال الله اکبر الحمد لله على اکمال الدين و اتمام النعمه و رضی رب برسالتی و الولاية لعلی من بعدی من كنت مولاه فعلى مولاه الحديث فهذا جمال الدین شیخ إجازة المخاطب الفطین قد اظهر الحق الحقيق بالاذعان و اليقین حيث روی حدیث الولاية بالتكلکار فی الاربعین

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۲۱

مبغیا للتقرّب الى رب العالمین و شفاعه سید المرسلین و التوسل الى الائمه الطاهرين صلوات الله و سلامه عليهم اجمعین فلا ادری أيجترئ اتباع المخاطب على تکذیب شیخه و عماده و مقتداه و سناده انہما کافی الصفاقة و الجلاعه او یخرجونه من اهل السینه و الجماعة و اصحاب الفضل و البراءة و ائمه النقد و مهره الصینه و مستتر نماند که اعتماد و اعتبار و جلالت مرتب و سمو منزلت احادیث اربعین از صدر آن نهایت لائح و مستینیست چنانچه گفته و بعد فيقول العبد الفقیر الى الله الغنی عطاء الله بن فضل الله المشتهر بجمال الدين المحدث الحسینی احسن الله احواله و حقق بجوده العیم آماله هذه اربعون حدیثا فی مناقب امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب المسلمين الى ان قال و ان كانت مناقبه کثیره و فضائله غزیره بحيث لا تعد و لا تحصى و لا تحد و لا تستقصی كما

ورد عن ابن عباس مرفوعاً لو انَّ الرِّياض اقلام و البحر مداد و الجن حساب و الانس كتاب ما احصوا فضائل على بن أبي طالب و روی انَّ رجلاً قال لابن عباس سبحان الله ما اکثر مناقب على بن أبي طالب اکثراً لاحسبها ثلاثة آلاف قال او لا تقول انها الى ثلاثة الف اقرب لكنَّى اقتصرت منها على اربعين حديثاً روماً للاختصار و مراعاة لما اشتهر من سيد الابرار و سند الاخيار محمد المصطفى الرسول المختار صلَّى الله عليه و سلم ما ترافق الليل و النهار و تعاقب العشرين و الابكار انه قال من حفظ على امتى اربعين حديثاً من امر دينها بعثه الله تعالى فقيها عالماً و في رواية بعثه الله تعالى يوم القيمة في زمرة الفقهاء و العلماء و في رواية كتب في زمرة العلماء و حشر في زمرة الشهداء و في رواية و كنت له يوم القيمة شافعاً و شهيداً و في رواية قيل له ادخل من اىً ابواب الجنة شئت جمعتها من الكتب المعتبرة على طريقة اهل البيت عليهم السلام الخ و محاسن شامخه و مفاصير باذنه و معالى ناصعه و مآثر بارعه و مكارم جليله و مناقب جميله جمال الدين محدث عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۲۲ سابقاً در مجلد حديث غدير مبين شده و باز در مجلد حديث تشبيه خواهی شنید فکن لذلک من المترقبین

٧٢- على قاري

وجه هفتاد و دوم آنکه على بن سلطان محمد الھروی المعروف بالقاری حديث ولايت را بطرق عديده در مناقب جناب امير المؤمنين عليه السلام نقل کرده چنانچه در مرقاہ شرح مشکأة در فضائل آن حضرت گفته فی الریاض عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم سریة و استعمل عليها علیاً قال فمضی على السریة فاصاب جاریه فانکروا علیه و تعاقد اربعة من اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم فقالوا إذا لقينا رسول الله صلی الله علیه و سلم اخبرناه بما صنع على فقال عمران و كان المسلمين إذا قدموا من سفر بدءوا برسول الله صلی الله علیه و سلم و سلموا عليه ثم انصرفوا الى رحالهم فلما قدمت السریة سلموا على رسول الله صلی الله علیه و سلم فقام احد الاربعة فقال يا رسول الله الم تر انَّ علیاً صنع کذا و کذا فاعرض عنه ثم قام الثاني فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل إليه رسول الله صلی الله علیه و سلم و الغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من على ثلاثة انَّ علیاً مني و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدى اخرجه الترمذی و قال حسن غريب و

اخوجه احمد و قال فيه فاقبل رسول الله صلی الله علیه و سلم على الرابع وقد تغتر وجهه فقال دعوا علیاً على مني و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدى

وله طريق آخر عن بريدة و اصله في صحيح البخاري فالحمد لله المنان حيث وضح و بان من افاده ابن سلطان انَّ الحديث الشريف مما رواه الائمه الأعيان و نقله الجهابذة الذين هم من الثقة والأعيان بمكان و هم الحذاق السباب و ائمه هذا الشأن فرمى الحديث بالكذب و البهتان نهاية المجازفة و العدوان و اقصى الشحنة و الطغيان و افحش المعاندة و الشenan انتهى الخبر و الوجيف في موامي الصغار و الهوان و مخالفه صريحة الدين و الایمان

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۲۳

و مجانية فضيحة للتثبت و الایقان و محايده قبيحة للين العريكة و التحلی بالاذعان و تقول بما لم ينزل الله به من سلطان و مخفی نماند که تعصّب و تحامل و تشدد و تعنت و تنطّع و تعمّق و تهوك قاری عاری از خوف باری بمثابة رسیده که برای تبریه عمر بن سعید

منحوس چندان ایضاع و ایغال در خبط منکوس بکار بوده که ذکر تجویز اجتهاد که موجب اجر جزیل و ثواب جمیلست و لو کان واحدا برای آن منبع کفر و عناد و ینبوع شقا و لداد و معدن خسار و الحاد و منبت و مغرس ظلم و جور و جفا بر اهل بیت امجاد صلوات الله و سلامه علیهم الى یوم التناد در قتال ریحانه رسول و فلذه کبد بتول که این قتال سبب تام قتل و شهادت آن امام انام و قتل دیگر اقارب کرام که اساطین و سادات اسلام بودند گردیده نموده و اصلاح حیا و شرم و مبالغ و آزرم از خدا و رسول و نفس رسول و صدیقه کبری و حسن مجتبی و سائر ائمه هدی و جمیع اهل اسلام شیعه کانوا او متسین بالستیه السنیه بیارگاه عالی خود راه نداده شرح کتاب احادیث نبویه را باین خرافت سراسر آفت و جسارت سراپا خسارت که کاشف از کمال اسلام و ایمان او و مادحين و مسلمین و معتقدین اوست آله طریق کشف اسرار و هتك استار و ابدای عوار این جماعت کبار کما ینبغی پیموده پس واضح شد که حیا و شرم و آزرم و انصاف و ایمان و ایقان و اسلام مخاطب قمقام و دیگر مکذبین عالی مقام از قاری حامی ابن سعد ناری بمراتب بالاتر و افرونترست که حدیث ولایت را که قاری با این همه جسارت ثابت می کند مخاطب و امثال او تکذیب بر ملا می نمایند و قصبه سبق در ترویح ارواح نواصی لثام می ریابند بلکه اوشان را هم درین باب شرمنده و خجل می نمایند ملا علی قاری در مرقاة شرح مشکاء در فصل ثانی از باب بکاء علی المیت از کتاب الجنائز گفته قال ابن معین فی عمر بن سعد کیف یکون من قتل الحسین ثقة انتہی اقول رحم الله من انصاف و العجب ممن یخرج حدیثه فی کتبهم مع علمهم بحاله تم کلام میرک و فيه انه قد یقال انه لم یباشر لقتله و لعل حضوره مع العسكر کان بالرای و الاجتهاد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۲۴

و ربما حسن حاله و طاب ماله و من الذى سلم من صدور معصية عنه و ظهور زلة منه فلو فتح الباب اشكل الامر على ذوى الالباب انتہی ازین عبارت ظاهرست که ابن معین نفى ثقت از عمر بن سعد بسبب قتل امام حسین عليه السلام نموده و میرک تعجب از کسانی که اخراج حدیث او می کنند با وصف علم بحال او سر داده در حقیقت ابواب صنوف قدح و جرح و طعن و ملام بر اعلام سنیه گشاده لکن قاری بعد نقل این هر دو کلام متنانت نظام حرکت لوحی آغاز نهاده یعنی برای اظهار کمال اسلام و ایمان و ولاء و صفا و حسن اعتقاد و صلاح و رشاد و طیب طینت و سریرت و صفا و ذکاء بصیرت خود در مقام حمایت و رعایت و کفایت و شفاعت و سرپرستی و وارسی و مجاہرت و مظاہرت و موازرت و مساعدت و معاونت و انجاد و امداد مساعفت قاتل سید الشهداء و قاتل دیگر اقارب و عترت آن حضرت برآمده تخدیع همچ رعاع و ازلال اشیاع و اتباع آن علامه مطاع بحیله رذیله نفى مباشرت قتل خواسته و ریاست عسکر شقاوت پیکر را بحضور سراسر قصور تعبیر کرده سبب تخفیف شناعت و فطاعت که منجر بظهور کمال وقارت و صفاقست پنداشته و باختراع تجویز رای و اجتهاد در قتال و پیکار نور عین رسول مختار و جگر گوشه حیدر کزار و ثمره فؤاد صدیقه کبری و والد تسعة من الائمه الاطهار صلوات الله و سلامه علیهم ما اختلف اللیل و النهار بر سر سنیه که مدعی ولاء اهلبیت علیهم السلام اند طامه طماء و رزیه فقماء و واھیه عظمی و قیامت کبری برپا ساخته مکامن بواطن نصب مواطن این حضرات را بوجه بلیغ مکشوف و بعض و عداوت و خزی و خسارت این جماعت عالی تبار را بطريق تحقیق مجلو و معروف ساخته و اهل حق را از تجشم مؤنث بتعیین حقائق انحراف و اعتساف و غرائب جزاف و سفساف این حضرات با انصاف وارهانیده بیک مقاله تمام مذهب ملک و مزوق و مشرب مکدر و مرنق این حضرات بخاک سیاه برابر فرموده سیلان فنا باساس طرق مسئله و سبل مذللہ ایشان دوانیده و عجب آنست که با وصف ذکر تجویز و رای و اجتهاد و قاتل سید الشهداء الامجاد صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۲۵

و اینا آلاف التحیه الى یوم التناد که این حین اثبات کمال حدق و مهارت و نهایت دین و دیانت و استحقاق اجر و کرامت برای آن قاتل سراپا شقاوت مزبله کفر و خسارتست باز قاری را اضطراب و خفغان و وحشت و رجفان رو داده در صدد دیگر تسویل و تلمیع بتقییه و تسجیع بعد ابراز ان الحاد شنیع و کفر فظیع برآمده یعنی کلمه و ربما حسن حاله و طاب مآلہ بر زبان آورده و ظاهرست که

اگر محض تجویز حسن حال و طیب مآل بلا دلیل قابل تعویل با وصف ثبوت کمال کفر و ضلال و الحاد و ازلال و اقصای خسارت و حیاّزت انواع خزی و عداوت سبب حیله خلاص از اعضال و مايه نجات و سبب قرار از اشکال می‌تواند شد در حق جمیع کفار و اشرار حتی ابليس الملعون فی کلام القهیار الجبار و سائر المردء الفجّار و حامیانشان این کلمه ناهنجار بر زبان می‌توانند آورد پس اسکات و افحامشان بچه طور توان کرد و باید دانست که قاری را با وصف این تعصّب فضیح که نموذج آن شنیدی و نیز با ان عبارت فاحشه او که بر رسائل سیوطی که در اثبات نجات و ایمان و اسلام آبای سرور انبیای کرام که بپاس اسلام و حمیت دین اعلام تصنیف کرده ردّ واهی آغاز نهاده کمال ایمان و اسلام خود قرار وی ارباب انصاف نهاده اکابر اساطین ستیه بمدائع عظیمه و مناقب فخیمه می‌ستایند محمد بن فضل الله المحبّی در خلاصه الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر گفته علی بن محمد سلطان الھروی المعروف بالقاری الحنفی نزیل مکه واحده صدور العلم فرد عصره الباهر الشیمت فی التحقیق و تنقیح العبارات و شهرته کافیه عن الاطراء فی وصفه ولد بھراء و رحل الى مکه و تدبّرها و اخذ بها عن الاستاذ أبي الحسن البکری و السید زکریا الحسینی و الشهاب احمد بن حجر الهیتمی و الشیخ احمد المصری تلمیذ القاضی زکریا و الشیخ عبد الله السندي و العلامه قطب الدین المکی و غیرهم و اشتهر ذکره و طار صیته و الـفـ التالـیـفـ الـکـبـیرـ الـلـطـیـفـ الـتـادـیـهـ الـمـحـوـیـهـ عـلـیـ الـقـوـائـدـ الـجـلـیـلـةـ مـنـهـ شـرـحـ عـلـیـ الـمـشـکـوـہـ فـیـ مـجـلـدـاتـ وـ هـوـ اـکـبـرـهـ وـ اـجـلـهـ وـ شـرـحـ الشـفـاءـ وـ شـرـحـ الشـمـائـلـ وـ شـرـحـ النـخـبـةـ وـ شـرـحـ الشـاطـبـیـةـ وـ شـرـحـ الـحـورـیـةـ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۲۶

وللخص من القاموس مواد و سمّاه الناموس و له الاشمار الجتیه في اسماء الحنفیه و شرح ثلاثيات البخاری و نزهه الخاطر الفاتر فی ترجمة الشیخ عبد القادر لکنه امتحن بالاعتراض علی الائمه لا سیما الشافعی و اصحابه رحمهم الله تعالى و اعترض علی الامام مالک فی ارسال اليد فی الصیملوّه و الـفـ فی ذلك رساله جوابا له فی جميع ما قاله و ردّ علیه اعتراضاته و اعجب من ذلك ما نقله عنه السید محمد بن عبد الرسول البرزنجي الحسینی فی كتابه سداد الدین فی اثبات النجاة فی الدرجات للوالدين انه شرح الفقه الاکبر المنسوب الى الامام أبي حنیفة رحمه الله تعالى و تعدی فی طوره فی الاساءة فی حق الوالدين ثم انه ما كفاه ذلك حتی الـفـ فی رساله و قال فی شرحه للشفاء متبححا و مفتخرًا بدالک انى الـفـتـ فی كفرهما رساله فلیته إذ لم يراع حق رسول الله صلی الله علیه وسلم حيث آذاه بذلك كان استحیا من ذکر ذلك فی شرح الشفاء الموضوع لبيان شرف المصطفی صلی الله علیه وسلم وقد عاب الناس على صاحب الشفاء ذکرہ فی عدم مفروضیة الصیملوّه علیه صلی الله علیه وسلم فی الصیملوّه و ادعاء تفرد الشافعی بذلك بان هذه المسئلة ليست من موضوع كتابه وقد قیض الله تعالى الامام عبد القادر الطبری للرد على القاری فالـفـ رساله اغاظظ فيها فی الرد علیه وبالجملة فقد صدر منه امثال ذلك و كان غنيا عن ان تصدر منه و لولاها لاشتهرت مؤفاته بحيث ملأت الدنيا لكثرة فائدتها و حسن انسجامها و كانت وفاته بمکه فی شوال سنة ۱۰۱۴ اربع عشره و الـفـ و دفن بالمعالله و لـما بلغ خبر وفاته علماء مصر صلوا علیه بجامع الازهر صلاة الغیبة فی مجمع حاصل بجمع اربعه آلاف نسمه فاکثر

٧٣ - عبد الرؤوف

وجه هفتاد و سوم آنکه عبد الرؤوف بن تاج العارفین بن علی المناوی الشافعی حديث ولایت را در کنوز الحقائق فی حديث خیر الخلاقی که اسم شریف آن از جلالت و عظمت مرویاتش مخبرست وارد کرده و نیز علوّ مرتبت و سمو منزلت آن از صدر ظاهرست حيث قال فیه و بعد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۲۷

فیقول العبد الفقیر القائم علی قدم التقسیر عبد الرؤوف المنادی هذا کتاب عجائب من تأمله دخلت علیه المسّرة من کل باب جمعت فيه زهاء عشرة آلاف حديث فی عشرة کراسیس کراس الف حديث فی کل ورقه مائه حديث نقرأ بالعرض علی العادة و فی نصف

العرض بالطول و من اعلى الى اسفل و من اسفل الى اعلى كل نصف سطر مستقل بنفسه و رتبته على حروف المعجم ليسهل تناوله على العرب و العجم مع شغل القلب باخوان يتضاءل دونها الشوامخ و مصائب تعليش فى مقابلتها الشم الرواسخ رمانى الزمان بسهامه و اصابنى الدهر بحسامه و حمامه و الحمد للإله ذى الجلال على كل حال من الاحوال و سميتها كنوز الحقائق فى حديث خير الخلاقين و المامول من ساداتنا مشايخ العصر و جهابذة الدهر أن يسمح احدهم بتحشية عليه متنا و استنادا ليكون تبصرة لهذا العاجز و لمن تبصر و تذكره لمن أراد ان يتذكر و بعد ذكر

حديث اليوم انتقضت العرب ملك العجم

خ که آخر احادیث کتابست گفته و بهذا الحدیث المستطاب ثم زبد هذا الكتاب فدونک مؤلفا کانه فصوص یاقوئیه او عقود زیر جدیه او قلائد زمردیه او سبائک نضاد او مصابیح توقد من مشکاه الانوار من شبحرہ مبارکہ رَیْتُوْهُ لَا شَرْقِیَّهُ وَ لَا غَربِیَّهُ یکاد رَیْتُهَا یُضَیِّعُ وَ لَوْ لَمْ تَمَسَّسْهُ نَارٌ

فهو الخلق يقول القائل في هذا المضموم كتاب في سرائره سرور مناجيه من الآخران ناج فكم معنى بديع تحت لفظ هناك تزاوجاً أي ازدواج كراح في زجاج او كروح سرت في جسم معتدل المزاج و الله المسئول ان ينفع به مؤلفه و عليه من وقف و لا يؤاخذه بما قصر و حتى و افترف؟؟

محمد عبد الرؤوف المناوى نور الله حين إليه يأوى و حفه بلطاف سماوى

٣٢٨ عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٢، ص:

و غفر ذنبه و ستر عيوبه آمين صلی اللہ علی سید الانبیاء و خلاصۃ الاصفیاء محبید الصادق الامین و علی آله و صحبه الطیبین
الطاھرین و جعلنا فی حضرته من المقربین و سلام علی عباده الذین اصطفی و الحمد لله رب العالمین و هر کاہ این را شنیدی پس
بدانکه در همین کنوں الحقائق گفتہ

یا بریده ان علیا ولیکم من بعدی فرای اخرجه الدیلمی فی الفردوس
و نیز در کنوز الحقائق گفته

يا على انت ولئك كل مؤمن من بعدي طيأ أي اخرجه الطيالسي انتهى

نقاً- عن نسخة من كنوز الحقائق بخط العرب فالحمد الموفق المسدّد لادراك الحقائق حيث ثبت من صنيع صاحب كنوز الحقائق
حيف كل مكذب مائق و بان مين كل مشاحد للحق مفارق و انهتك ستر كل ذائف مارق و وضع انَّ الحديث الشريف من احاديث
خير الخلائق و انه كنز من كنوز الحقائق حقيق المدائج و المحامد التي نعتها للناوى الفائق الكاشف للدقائق فالله الحافظ الصائن من
الاقتحام في المدائح و المزالق و عبد الرؤوف عالم نهاية مشهور و معروف بفضائل جليله جلية موصوف و محامد جميله ستبه او
مزرى حاليات قطوف و بدر كمال و فضل او بالاتر از اتسام بوصمت محقق و خسوفست محمد امين بن فضل الله بن محب الله بن
محمد الحموي الدمشقى كه مناقب و مآثر و محاسن و مفاحير او از سلک الدرر ظاهر و باهرست در خلاصه الاثر فى اعيان القرن
الحادي عشر كما سمعت في مجلد حديث الغدير گفته عبد الرؤوف بن تاج العارفين بن على بن زين العابدين الملقب زين الدين
الحدادى ثم المناوى القاهري الشافعى وقد تقدم ذكر تتمة نسبة فى ترجمة ابنه زين العابدين الامام الكبير الحجّة الثبت القدوة
صاحب التصانيف السائرة و اجل احل عصره من غير ارتياپ و كان اماما فاضلا زاهدا عابدا قانتا لله خاشعا له كثير النفع و كان متقربا
بحسن العمل منابر اعلى التسبیح و الاذکار صابرا صادقا و كان يقتصر يومه و ليلته على اكلة واحدة من الطعام قد جمع من العلوم و
المعارف على اختلاف انواعها و تبائن اقسامها ما لم يجتمع في احد ممّن عاصره نشا في حجر والده و حفظ القرآن قبل

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٢٩

بلغه ثم حفظ البهجة وغيرها من متون الشافعية و الفقيه بن مالك الفقيه السبرة للعربي و الفقيه الحديث له ايضا و عرض ذلك على مشايخ عصره في حياة والده ثم اقبل على الاشتغال فقرأ على والده علوم العربية و تفقه بالشمس الرملی و اخذ التفسير و الحديث و الادب عن النور على بن غانم المقدسى و حضر دروس الاستاذ محمد البكري في التفسير و التصوف و اخذ الحديث عن النجم الغيطى و الشيخ قاسم و الشيخ حمدان الفقيه و الشيخ الطلاوى لكن كان اكثر اختصاصه بالشمس الرملی و به برع و اخذ التصوف عن جمع و تلقى الذكر من قطب زمانه الشيخ عبد الوهاب الشعراوى ثم اخذ طريق الخلوتة عن الشيخ محمد المناخى اخي عبد الله و اخلاقه مراداته؟؟؟ عن الشيخ محرم الرومى حين قدم مصر بقصد الحج و طريق البيرامية عن الشيخ حسين الرومى المنتشوى و طريق الشاذلية عن الشيخ منصور الغيطى و طريق النقشبندية عن السيد الحسيب مسعود الطاشكندى و غيرهم عن مشايخ عصره و تقلد النيابة الشافعية بعض المجالس فسلك فيها الطريقة الحميده و كان لا يتناول منها شيئا ثم رفع نفسه عنها و انقطع عن مخالطة الناس و العزل فى منزل و اقبل على التاليف فصنف فى غالب العلوم ثم ولى تدريس المدرسة الصالحية فحسده اهل عصره و كانوا لا يعرفون مزيته علمه لازوازه عنهم و لما حضر الدرس فيها رد عليه من كل مذهب فضلاوه منتقدين عليه و شرع فى إقراء مختصر المزنى و نصب الجدل فى المذاهب و اتى فى تقريره بما لم يسمع من غيره فاذعنوا لفضله و صار اجلاء العلماء يبادرون لحضوره و اخذ عنه منهم خلق كثير منهم الشيخ سليمان البابلی و السيد ابراهيم الطاشكندى و الشيخ على الاجهورى و الولى المعتمد احمد الكلبى و لده الشيخ محمد و غيرهم و كان مع ذلك لم يخل من طاعن و حاسد حتى دس عليه السُّم فتوالى عليه بسبب ذلك نقص فى اطرافه و بدنه من كثرة التداوى

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٣٠

ولما عجز صار ولده تاج الدين محمد يستعمل منه التاليف و يسطرها و تاليه كثيرة الى ان قال بعد ذكر اكثربصفاته و له مؤلفات اخر غير هذه و بالجملة فهو اعظم علماء هذا التاريخ آثارا و مؤلفاته غالباً متداولة كثيرة النفع و للناس عليها تهافت زائد و يتغلبون فى اثمانها و اشهرها شرحه على الجامع الصغير و شرح السيرة المنظومة للعربي و كانت ولادته فى سنة ٩٥٢ اثنين و خمسين و تسعمائة و توفي صبيحة يوم الخميس الثالث والعشرين من صفر ١٠٣١ سنة احدى و ثلثين و الف و صلى عليه بجامع الازهر يوم الجمعة و دفن بجانب زاويته التى انشأها بخط المقسم المبارك فيما بين زاويتى سيدى الشيخ احمد الزاهد و الشيخ مدین الاشعمنى و قيل فى تاريخ موته مات شافعى الرزمان رحمة الله

٧٤- سيد محمود

وجه هفتاد و چهارم آنکه سید محمود بن محمد بن على الشیخانی القادری حدیث ولایت را در صراط سوی فی مناقب آل النبی وارد کرده و اوّلاً عبارت صدر صراط سوی که از ان مزید مدح و ثنای و وصف و اطrai آن ظاهر و حقیقت و اصابت و عظمت و جلالت و مطالب و مقاصد آن باهر گردد باید شنید پس باید دانست که سید محمود در اوّل کتاب مذکور گفته اما بعد فان العمل بغیر العلم و بال و العلم بغیر العمل خجال و لا يقبح العلم الّا بموت العلماء كما فی الحديث المتفق علی صحته فی روایة عبد الله بن عمران رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان الله لا يقبح العلم انتزاعاً ينتزعه من الناس و لكن يقبح العلم بموت العلماء كلما ذهب عالم ذهب بما معه حتى إذا لم يبق عالم اتخذ الناس رؤساء جهالاً فسئلوا فافتوا بغیر علم فضلوا و اضلّوا

و اعلم ان الفحول قد قبضت و الوعول قد هلكت و انفرض زمان العلم و خمدت جمرته و هزمته كثرة الجهل و علت دولته حتى لم يبق من الكتب التي يعتمد عليها في ذكر الانساب الا بعض الكتب التي صنفها اصحاب و البدعة كما ستقف على اسمائها في تضليل

الكتاب انشاء الله تعالى و يلوح لك شرارها من بعيد كالسراب لكونها فارغة عن عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۳۱

الصدق والصواب و ذلك اما لاندرس محبة آل بيت النبي صلى الله عليه وسلم من قلوب الصالحين من اهل السنة والعياذ بالله من تلك الفتنة او النقص في اليمان و تردد في اليقين او لشين فاحش و كلام ظاهر في امر الدين و الدليل على ذلك انى سمعت من جماعة لا- يعبأ الله بها انهم يستبعون الاشراف القاطنين بمكنته المشرفه و المدينة المنوره من بنى الحسن و الحسين فاجبتها بقول القائل لو كل كلب عوى لقمهته حجراً لاصبح الصخر مثقالاً بدينار ثم نودي في سرى الروضه بين القبر الشريف والممبر بالانتصار لاهل البيت فشرعت عند ذلك في كتاب اذكر فيه مناقب اهل البيت على ما اتفق عليه اهل السنة والجماعة على وجه الاختصار و اذكر فيه ان شاء الله تعالى من ذكر كل واحد من ائممتنا اهل البيت من كان معاصر لهم من احبائهم و اعدائهم كما ترى ذلك ان شاء الله قريباً و سميته الصيراط السوي في مناقب آل النبي و لقد اجاد من قال ارجالاً فيه شعراً حسناً هذا كتاب نفيس قد حوى درراً في مدح آل رسول الله و الشرف* انعم به من كتاب تحفة بربن ما مثلها في خبابي الدهر من تحف فغن به صالح و اغنم في مطالعته و استخرج الجوهر المكنون من صدف تزل منه العنا و الهم سائره و فيه تهدى صراطاً غير مختلف فهو الصيراط السوي في الاسم شهرته تاليف محمود تالي منهج السيلف القادر طريقاً في مسائله الشافعى اتباعاً للعقود وفيه هر كاه اين عبارت سراپا جزالت كاشف از بعض اسرار عظمت و جلالت اين كتاب سراسر متنانت شنيدى پس بدانکه در همین صراط سوي می فرماید

اخراج احمد عن عمرو بن شاش الاسلامي رضي الله عنه و هو من اصحاب الحديث قال خرجت مع علي رضي الله عنه الى اليمن في جفاني في سفرى حتى وجدت في نفسى عليه فلما قدمت اظهرت شكايته في المسجد حتى بلغ ذلك النبي صلى الله عليه وسلم فدخلت المسجد ذات غداً و رسول الله صلى الله عليه وسلم في ناس من اصحابه فلما فاتني اعد لى عينيه

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۳۲

يقول حدد الى النظر حتى إذا جلست قال يا عمرو والله لقد إذ يثنى قلت اعوذ بالله ان اوذيك يا رسول الله فقال بلى من آذى عليك فقد آذاني وفي لفظ اخرجه ابن عبد البر من احب علياً فقد احببني و من ابغض علياً فقد ابغضني و من آذى علياً فقد آذاني و في رواية ان بريدة تكلم في علي بما لا يحب رسول الله و ذلك انه اخذ جارية من الخمس فبلغ ذلك الى النبي صلى الله عليه وسلم فخرج رسول الله مغضباً فقال ما بال اقوام ينقصون علياً من بغض علياً فقد ابغضني و من فارق علياً فقد فارقني ان علياً مني وانا منه خلق من طيني و خلقت من طينة ابراهيم وانا افضل من ابراهيم ذريه بعضها من بعض و الله سميح عليم*

* ثم قال يا بريدة اما علمت ان لعلى اكثر من الجارية التي اخذ و انه ولنكم بعدى

وفي رواية محمود القدرى الشيخانى لهذا الحديث الشريف عن احمد بن حنبل الامام في هذا الكتاب الممدوح بمحامد باهرة على لسان منفه القمقام دليل واضح على اعتماده و اعتباره و براءته من الكذب و التهادى و تنفيه له عن اتهام الاعتمام فتكذيب المخاطب اياه خلاف ما صرّح به الحذاق الماهرون تفوق فظيع فاحش و إنما على ذهاب به لقادرون

و محمود بن محمد شيخانى از شیوخ مشهورین و علمای معروفینست نهایت رفت مرتب و سمو متزلت او از اشعار بلاغت شعار بعض معاصرین قادری که آنفا در ضمن صدر صراط سوی مذکور شد واضح و ظاهرست فاضل رشید بروایت او احتجاج و استدلال نموده چنانچه در کتاب غرة الراشدین بمقام اثبات ادعای فدای ابو حنیفه جان خود را بر اهلیت علیهم السلام گفته و سید محمود قادری قدس سره در کتاب حیات الذاکرین فرموده قیل ان رجلاً اتی ابو حنیفه رحمة الله عليه و قال اخي توفى و اوصى بثلث ماله لام المسلمين الى من ادفع فقال له ابو حنیفه امرک بهذا السؤال ابو جعفر الدوانقی و كان يبغض ابو حنیفه كبغض جماعة من اشقياء بلدنا لام الشافعی رح فحلف السائل کذبا انه ما امرني بهذا السؤال فقال ابو حنیفه رح ادفع الثلث الى

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۳۳

جعفر بن محمد الصادق فانه هو الامام الحق فذهب السائل و اخبر ابا جعفر بهذا عرفت ابا حنيفة من ذ قدیم انه یرى الحق لغیرنا ثم دعا بابی حنیفه و سقاہ السم فی الطعام ففهم ابو حنیفه ذلک فقام ليخرج فقال له ابو جعفر الى این یا ابا حنیفه فقال الى این تامرنی فامرہ بالجلوس الى ان عمل السم فيه فخرج و مات شهیدا فی الطريق انتهى و درین روایت و روایت مناقب امام اعظم که بالا مذکور شده اعنی بعضی گفته‌اند که در حادثه محمد و ابراهیم چون امام فتوی نوشت و به بیعت و اعتانت ایشان فرمود منصور بر آن مطلع شد الخ اختلافی نیست چرا که سؤال متعدد بود چنانکه از عبارت دیروز روایت پر ظاهرست پس جایز است که جواب امام اول یعنی فتوای دادن بصرف مال بطرف محمد و ابراهیم باعث تغیر منصور بر آن جناب و طلب ایشان از کوفه ببغداد باعث حبس شده باشد و جواب دوم یعنی فتوی دادن بدفع ثلث بسوی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و قائل شدن بامامت آن جناب باعث قتل شده باشد

٧٥- احمد باکثیر

وجه هفتاد و پنجم آنکه احمد بن الفضل بن محمد با کثیر حدیث ولایت را در وسیله المال فی مناقب الآل از احمد بن حنبل روایت کرده و اولاً عبارت صدر وسیله المال که از ان نهایت جلالت و عظمت و مدح و شای کتاب مذکور و اعتقاد و اعتبار احادیث مذکوره در آن ثابت شود باید شنید قال فيه فرأیت ان اجمع فی تالیفی هذا من در الفوائد الثمينة و غير الاحادیث الصحيحة و الحسنة مما هو مختص بالعترة النبوية و البصعة الفاطمیة و اذکره بلفظ الاجمال ثم ما ورد من مناقب اهل الكساء الاربعة نخبة الآل و اصرح فيه باسمائهم ثم ما ورد لكل واحد منهم بصریح اسمه الشریف فجمعت فی کتابی هذا زیدة ما دونوه و عمدة ما صحّحوه من ذلك و اتقنوه و ما رقموه فی مؤلفاتهم و قنوه فيه مقتضرا على ما یوّدی المطلوب و یوصل إلیه باحسن نمط و اسلوب سالکا فی ذلك طریق السیداد و مقتضرا فیه على ما به یحصل المراد تارکا للتطویل المملا من نقص الاختصار المخل فجاء بحمد الله تعالى من احسن تالیف فی هذا الشأن و اتقن

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٣٤

مصنف سلک فیه طریق الاتقان جمع مع سهولة تناوله البديع حسن البيان و حوى مع تناسب مسائله و تناسق وسائله عدویة الموارد للظلماء و تتبعه فيه غالب ما صحّ نقله من الاحادیث و يعمل بمثله فی الفضائل و يحتاج به فی القديم و الحديث و تركت ما اشتدا ضعفه منها و لم نجد له شاهدا یقویه و جانیت عما تکلم فی سنته و قد عدّه الحفاظ من الموضوع الذي يجب ان تنتبه و اتیت بالمشهور فی کتب التواریخ عند نقل القصص و الاخبار و ربما دعت الحاجة الى الاشارة لبعض الواقع روما لطريق الاختصار و اكتفیت بالحواله على الكتب المؤلفه لذلک الفن فانها تغنى عن التطویل بذکره فی كتابنا لقصد الایجاز مهما امكن فدونک مؤلفا یجب رقم سطوره بخالص الابریز و مصنفًا تبعین ان يقابل بالتكريم و التعزیز و یحق له ان یجرّ ذیل فخره على فرق كل مؤلف سواه و یسمو على مصنف بما جمع فيه و حواه إذ هو سفینه بجواهر نعوت اهل البيت قد شحت و فی بحار فضائلهم الجمة عامت و على جودی شمائهم استوت و استوطنت يضوع من ارجائهما نشر مناقبهم العاطر و یلوح فی شمائلهما بدر کواكبهم الزاهر تتبعه فیه من الاحادیث ما یشرح صدور المؤمنین و تقر به عيون المتنقین و یضيق بسبیه ذرع المنافقین مما تفرق فی سواه من نصوص العلماء و مؤلفات الائمه القدماء ثم لما کمل حسنه البھی و تهدییه و تم بحمد الله تعالى تفصیله و تبویبه سمیته وسیله المال فی عد مناقب الآل لکی یطابق اسمه مسماه و بوافق رسme المعنی الذي نویناه و المبني الذي علیه بنیناه لانی الفتھ راجیا به السلامه من ورطات یوم القیام و الخلوص من ندامه ذلک المقام مؤملا من فضل الله تعالى ان احرز برکته سائر الامال و افوز باسنی المطالب فی الحال و المال لان جبھم هو الوسیله العظمی و تقربھم فی کلا الدارین یوصل الى کل مقام اسنی و هر گاه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٣٥

مدائح زاهره و مناقب فاخره ابن كتاب شريف شنيدی پس بدانکه احمد بن الفضل در همین کتاب می فرماید عن عمران بن حصین رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله عليه وسلم قال ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی اخرجه احمد و ابو حاتم و الترمذی

و قال حسن غریب و

عن بریده رضی الله عنه انه کان ببعض علیا فقال النبي صلی الله عليه وسلم تبغض علیا قال نعم فقال لا تبغضه و ان كنت تحبه فازداد له حبا قال فما كان احد من الناس بعد رسول الله صلی الله عليه وسلم احب الى من علی و في رواية على منی و انا من علی و هو ولیکم بعد خرجهما احمد بن حنبل

٧٦- احمد باکثیر در وسیله المال

وجه هفتاد و ششم آنکه نیز احمد بن الفضل بن محمد باکثیر در وسیله المال حدیث ولایت را در ضمن حدیث عشر خصال روایت نموده چنانچه فرموده

عن عمرو بن میمون رضی الله عنهمما إذ اتاه سبعة رهط فقالوا يا ابن عباس اما تقوم معنا او تخلو من هؤلاء قال بل اقوم معکم و هو يومئذ صحيح قبل ان يعمی فقال انتدوا ای اجلسوا فی التادی و هو يجلس القوم الذي يتحدثون فيه ثم جاء ينفض ثوبه و يقول اف و تف و قعوا فی رجل له عشر خصال وقعوا فی رجل قال له النبي صلی الله عليه وسلم لا بعثن رجالا لا يخزیه الله ابدا يحب الله و رسوله فاستشرف لها من استشرف فقال این علی بن أبي طالب فقالوا هو فی الرحیم يطحّن قال فما كان احدكم ليطحّن فجاء و هو ارمد لا يکاد يبصر فنث فی عینیه ثم هز الرایه و اعطاه ایها فجاء بصفیة بنت حیی ثم بعث فلانا يعني ابا بکر رضی الله عنه بسورة التوبه فبعث علیا خلفه فاخذها منه و قال لا يذهب بها الا رجل منی و انا منه و قال لبني عمه ایکم يوالینی فی الدنيا والآخرة و على جالس معه فابوا فقال علی انا اوالیکم فی الدنيا والآخرة قال فترکه ثم اقبل علی رجل منهم فقال ایکم يوالینی فی الدنيا والآخرة فابوا فقال انا اوالیک فی الدنيا والآخرة قال انت ولی فی الدنيا والآخرة قال و کان اول من اسلم بعد خدیجه قال فاخذ النبي

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٣٦

صلی الله عليه وسلم ثوبه و وضعه علی علی و فاطمة و الحسن و الحسین فقال إنما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيرًا

قال و شری نفسه فلبس ثوب النبي صلی الله عليه وسلم ثم نام مكانه و کان المشرکون یرمون النبي صلی الله عليه وسلم فجاء ابو بکر و علی نائم قال و ابو بکر یحسب انه رسول الله صلی الله عليه وسلم فقال له علی ان نبی الله قد انطلق نحو بتر میمون فادر که فانطلق ابو بکر معه و دخل الغار و جعل علی یرمی بالحجارة كما کان یرمی رسول الله صلی الله عليه وسلم و هو يتضور ای یصیح و یلتوى عند الضرب قد لف راسه فی الثوب لا یخرجہ حتی یصبح ثم کشف عن راسه فقالوا انک للاثم کان صاحبک نرمیه فلا یتضیر و انت یتضیر و قد استنکرنا ذلک قال و خرج النبي صلی الله عليه وسلم فی الناس للغزوہ فقال له علی اخرج معک فقال له النبي صلی الله اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی الا انک لست بنبی انه لا ینبغی ان اذهب الا و انت خلیفتی و قال له رسول الله صلی الله عليه وسلم انت ولی کل مؤمن بعدی قال و سد ابواب المسجد الا باب علی قال فیدخل المسجد جنبا و هو طریقه لیس له طریق غیره قال و قال من کنت مولا فعلى مولا

قال و اخبرنا ان الله عز و جل قد رضی عن اصحاب الشجرة و علم ما فی قلوبهم فهل حدثنا انه سخط عليهم بعد و قال یا بنی الله ائذن لی اضرب عنقه یعنی حاطب قال او کنت فاعلا و ما یدریک لعل الله اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم و علی کرم الله وجهه من اهل الشجرة و اهل بدر بل من اکرمهم رضوان الله تعالی علیهم اجمعین خرج هذا الحديث بتمامه احمد بن حنبل و ابو القاسم

الدمشقى فى المواقفات فى الأربعين الطوال و اخرج النسائى بعضه و هذه القصيّة مشهورة ذكرها ابو اسحاق وغيره فالحمد لله على ثبوت اعتماد هذا الحديث الشهير من افاده باكثير الذى هو العالم النحرير و المعتمد الكبير و المؤئل فى الحرم المکى لكل عظيم و صغير

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٣٧

فالجمل مخاخ الازلال و التعزير و انجرم شباك الاضلال و التعير و انهدم اساس الابطال و النكير و انفصمت عرى التكذيب و التحقيق و الله الموفق بالهدایة و التبصیر محتاج محتاج نماند که احمد بن الفضل صاحب فضل جليل و فائز مقام رفيع و سنى و از اکابر و نبهای علمای مکه معظمه و نخاریر ثقات آن بلده مکرمه است در مجلد غدیر شنیدی که محمد امین بن فضل الله المحتبی در خلاصه الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر گفته الشیخ احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی الشافعی من ادباء الحجاز و فضلائهما المتممکین کان فاضلا ادیبا له مقدار علی و فضل جلی و کان له فی العلوم الفلکیه و علم الاوپاق و الزابر جاید عالیه و کان له عند اشراف مکه منزله و شهره و کان فی الموسم يجلس فی المکان الذی يقسم فیه الصر السلطانی بالحرم الشریف بدلا عن شریف مکه و من مؤلفاته حسن المال فی مناقب الآل جعله باسم الشریف ادریس امیر مکه و من شعره قوله مصدرا و معجزا قصيدة المثنی يمدح بها السيد علی بن برکات الشریف الحسنی و هی حشاشة نفس و دعّت يوم ودعوا و قالت لاظعن الأحیة اتبعوا الى ان قال بعد ذکر تمام الاشعار و اتفق له انه سمع و هو مختصر ينادي على فاكهة ودعوا من دنار حيله فقال بديها يا صاحب داعی المنون وافي و حل فی حيننا نزوله هاانا قد رحلت عنکم فردا من دنا رحيله فلم يلبث الا قليلا حتی مات رحمه الله تعالى و كانت وفاته فی سنہ سبع و اربعین و الف بمکه و دفن بالمعلاة و رضی الدین محمد بن علی بن حیدر در تنضید العقود سنته بتمهید الدولة الحسنة که در مکه معظمه از کتبخانه بعض اعلام فقیر را عاریت بددست آمده بود گفته قال احمد صاحب الوسیله و هو الشقة الامین فی كل فضیله و كان نجم الدین شارک ایاه فی ولایة مکه المشرفة و عمره اثنان سینین بولایة الغوری و هی آخر ولایة صدرت من الشراکه سنہ ٧١٨ شمان عشره و سبعماهه ازین عبارت ظاهرست که احمد صاحب وسیله ثقه و امینست در هر فضیلت و ناهیک به مدحا و ثناء عظیما و تعظیما و اطراء فخیما و رضی الدین در تنضید العقود

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٣٨

الشیئه بعد ذکر بعض روایات و حکایات داله بر عدم مؤاخذه سادات بافعال قبیحه گفته و ان اردت زیاده علی ذلك فعليک بخاتمه وسیله المال و بجواهر العقدین و غيرهما من کتب التواریخ

٧٧- میرزا محمد بدخشی در مفتاح النجا

وجه هفتاد و هفتم آنکه میرزا محمد بن معتمد خان حارثی بدخشی در مفتاح النجا فی مناقب آل العبا گفته اخرج احمد عن بريده رضی الله عنه قال بعث رسول الله صلی الله عليه وسلم بعین الى اليمن على احدهما على بن أبي طالب وعلى الآخر خالد بن الوليد فقال إذا التقى فعلى على الناس وإذا افترقا فكل واحد منكما على جنده قال فلقينا بنى زيد من اهل اليمن فاقتتنا فظهر المسلمون على المشركين فقتلنا المقاتلة و سينا الذريّة فاصطفى على امرء من السبی لنفسه قال بريده فكتب معى خالد بن الوليد الى رسول الله صلی الله عليه وسلم يخبره بذلك فلما اتيت البی صلی الله عليه وسلم دفعت الكتاب فقرئ عليه فرأیت الغضب فی وجه رسول الله صلی الله عليه وسلم فقلت يا رسول الله هذا مكان العاذ بك بعثتني مع رجل فامرتنی ان اطیعه ففعلت ما ارسلت به فقال رسول الله صلی الله عليه وسلم لا نفع فی علی فانه منی و انا منه و هو ولیکم بعدی

٧٨- میرزا محمد بدخشی نقل روایت دیلمی

وجه هفتاد و هشتم آنکه نیز میرزا محمد در مفتاح النجا گفته اخرج الدیلیمی عن علیٰ کرم اللّه وجهه انَّ النّبی صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قال لبریده یا بریده انَّ علیاً ولیکم بعدی فاحبٌ علیاً فانه يفعل ما یؤمر

٧٩- میرزا محمد بدخشی روایت عمران بن حصین

وجه هفتاد و نهم آنکه نیز در مفتاح النجا گفته اخرج الترمذی و اللفظ له و الحاکم عن عمران بن حصین رضی اللّه عنہ قال بعثه رسول اللّه صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ جیشا فاستعمل عليهم على بن أبي طالب فمضى في السرية فاصاب جارية فانکروا عليه و تعاقد اربعه من اصحاب النبی صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فقالوا إذا لقينا رسول اللّه صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اخبرنا بما صنع على و كان المسلمين إذا رجعوا من سفر بدءوا برسول اللّه صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فسلموا عليه ثم انصرفوا

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٣٩

الى رحالهم فلما قدمت السرية سلموا على رسول اللّه صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فقام احد الاربعه فقال يا رسول اللّه الم تر الى على بن أبي طالب صنع کذا و کذا فاعرض عنه رسول اللّه ثم قام الثاني فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل إليهم رسول اللّه صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ و الغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من علىٰ ما تريدون من علىٰ انَّ علیاً منی و انا منه و هو ولیٰ کل مؤمن بعدی و لفظه عند احمد مرفوعا دعوا علیاً دعوا علیاً انَّ علیاً منی و انا منه و هو ولیٰ کل مؤمن بعدی

٨٠- میرزا محمد بدخشی روایت خطیب رافعی

وجه هشتادم آنکه نیز میرزا محمد در مفتاح النجا گفته اخرج الخطیب و الرافعی عن علیٰ کرم اللّه وجهه قال قال رسول اللّه صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ سالت اللّه يا علىٰ فیک خمساً فمعنی واحدة و اعطانی اربعة سالت اللّه ان یجمع عليك امتنی فابی علىٰ و اعطانی فیک انَّ اوّل من تنشق عنه الارض یوم القيمة انا و انت معی معک لواء الحمد و انت تحمله بين يدی تسقب به الاولین و الآخرين و اعطانی انک ولیٰ المؤمنین بعدی

٨١- میرزا محمد بدخشی روایت عمرو بن میمون

وجه هشتاد و یکم آنکه نیز میرزا محمد در مفتاح النجا گفته و اخرج احمد عن عمرو بن میمون قال انی لجالس الى ابن عباس رضی اللّه عنہ إذ اتاه تسعة رهط قالوا يا ابن عباس اما ان تقوم معنا و اما ان تخلونا فقال ابن عباس بل اقوم معکم قال و هو يومئذ صحيح لم یعم قال فانتدوا فتحدثوا فلا ندری ما قال فجاء ينفض ثوبه و هو يقول اف و تف و قعوا في رجل له عشر و قعوا في رجل قال له النبی صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ لا يعشن رجالا لا يخزیه اللّه ابدا یحب اللّه و رسوله قال فاستشرف لها من استشرف قال این علىٰ قیل هو في الرّحی یطحن قال و ما كان احدکم یطحن قال فجاء و هو ارمد لا یکاد یبصر قال ففتح في عینه ثم هي الرایه ثلا فاعطاها ایها فجاء بصفیة بنت حیی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٤٠

قال ثم بعث ابا بکر بسورة التوبه بعث علیا خلفه فاخذها منه قال لا یذهب بها الا رجل منی و انا منه قال و قال لبني عمه ایکم یوالینی

فی الدنیا و الآخرة قال و على جالس معهم فابوا فقال على انا او إليك في الدنيا و الآخرة قال فتركه ثم اقبل على رجل منهم فقال ایکم يوالینی فی الدنیا و الآخرة فابوا فقال على انا او إليك في الدنيا و الآخرة فقال انت ولیی فی الدنیا و الآخرة قال و كان اول من اسلم من الناس بعد حديجه قال و اخذ رسول الله صلی الله عليه و سلم ثوبه فوضعه على علی و فاطمة و حسن و حسين فقال إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطہر کم تطهیراً

قال و شری على نفسه فلبس ثوب النبي صلی الله عليه و سلم ثم نام مكانه قال و كان المشركون يرمون رسول الله صلی الله عليه و سلم فجاء ابو بکر و على نائم و ابو بکر يحسب انه نبی الله ص فقال له این نبی الله صلی الله عليه و سلم قال قد انطلق نحو بئر میمون فادرکه فانطلق ابو بکر فدخل معه الغار قال و جعل على يرمی بالحجارة كما يرمی رسول الله و هو يتضور قد لف راسه في التوب لا يخرج حتى اصبح ثم كشف راسه فقالوا انک للئيم كان صاحبك نرمیه فلا يتضور و انت تتضور وقد استنکرنا ذلك و خرج الناس في غزاة تبوك قال فقال له اخرج معک فقال له نبی الله لا فبکی فقال له ما ترضى ان تكون منی بمنزله هارون من موسی الا انک لست بنی لا ينبغي ان اذهب الا و انت خلیفتی قال و سد ابواب المسجد غير باب علی قال فيدخل المسجد جنبا و هو طریقه ليس له طریق غیره قال و قال رسول الله صلی الله عليه و سلم من كنت مولاه فان مولاه علی قال و اخبرنا لله عز و جل انه قد رضی عن اصحاب الشجرة فعلم ما في قلوبهم هل حدث احد انه سخط عليهم بعده

اقول هذا حديث حسن بل صححه بعضهم و هو شامل لمناقب جمهة يلزم لاهل العلم حفظه اذین عبارت ظاهرست
عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۴۱

که این حديث شریف که در ان حديث ولایت هم مذکورست شامل مناقب حمیده است و لازمست اهل علم را حفظ آن پس بحمد الله المنان حسب افاده میرزا محمد معتمد خان مخاطب عالیشان و بعض دیگر متعصیین بی ایقان که جسارت بر تکذیب و ابطال آن با جهاد و اعلان نموده اند بزه کار و آثم و تارک واجب و لازم و خارج از جمله اهل علم و مهره حذائق و دالج زمره عوام فساق و داخل همج رعاع منهمکین فی اشواق الصدق بالأسواق و چون میرزا محمد معتمد خان مقبول و مستنده ممدوح خود مخاطب عالی مکانت پس خروج او از اهل علم و دخول در زمره تارکین لازم حتم حسب افاده ممدوح خودش ثابت گردید و سجل این خروج و دخول بدستخط خاص خود و مزین و کمال عظمت و جلالت و نهایت دیانت و امانت او بالزمام او واضح و روشن شد

۸۲- میرزا محمد بدخشی در نزل الابرار روایت عمرو بن حسین

وجه هشتاد و دوم آنکه نیز میرزا محمد بدخشانی در نزل الابرار بما صح فی مناقب اهل البیت الاطهار در قسم اول از باب اول از مقصد کتاب گفته

اخراج الترمذی و الحاکم عن عمران بن الحصین رضی الله عنه قال بعث رسول الله صلی الله عليه و سلم جیشا و استعمل عليهم على بن أبي طالب فمضی فی السریّه فاصاب جاریه فانکروا عليه و تعاقد اربعه من اصحاب البیت صلی الله عليه و سلم فقالوا إذا بلغنا رسول الله صلی الله عليه و سلم اخبرنا بما صنع على و كان المسلمين إذا رجعوا من سفر بدوا برسول الله صلی الله عليه و سلم فسلموا عليه ثم انصرفوا الى رحالهم فلما قدمت السریّه سلموا على رسول الله صلی الله عليه و سلم فقام احد الاربعه فقال يا رسول الله الم تران على بن أبي طالب صنع کذا و کذا فاعرض عنه رسول الله صلی الله عليه و سلم ثم قام الثاني فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام إليه الثالث فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل إليهم رسول الله صلی الله عليه و سلم و الغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من على ما تريدون من على ما تريدون من على ان عليا مني و انا منه و هو ولی كل مؤمن

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۴۲

بعدی

٨٣- میرزا محمد بدخشی در نزل الابرار

وجه هشتاد و سوم آنکه نیز میرزا محمد در نزل الابرار در ضمن همین قسم گفته اخرج احمد عن عمرو بن میمون قال آنی لجالس الى ابن عباس رضى الله عنهما إذ اتاه تسعة رهط قالوا يا ابن عباس اما ان تقوم معنا و اما ان تخلونا فقال ابن عباس بل اقوم معكم قال و هو يومئذ صحيح لم يعم قال فانتدوا فتحدثوا فلا تدرى ما قال فجاء ينفض ثوبه و هو يقول اف و تف و قعوا فى رجل له عشر و قعوا فى رجل قال له التبی صلی الله عليه و سلم لا بعن رجلا لا يخزیه الله ابدا بحب الله و رسوله قال فاستشرف لها من استشرف قال این على قيل هو فى الرحمي يطحن قال و ما كان احدكم يطحن قال فجاء و هو ارمد لا يکاد يبصر قال فنفت فى عينيه ثم هز الرایة ثلثا فاعطاها فجاء بصفیه بنت حیی قال ثم بعث ابا بکر بسوره التوبه فبعث عليا خلفه فاخذ هامنه قال لا يذهب بها الا رجل متى و انا منه قال و قال لنبی عمه ایکم یوالینی فی الدّنیا و الْآخِرَة قال و على جالس معهم فابوا فقال على انا اواليک فی الدّنیا و الْآخِرَة قال فترکه ثم اقبل على رجل منهم فقال ایکم یوالینی فی الدّنیا و الْآخِرَة فابوا فقال على انا اواليک فی الدّنیا و الْآخِرَة فقال انت ولیک فی الدّنیا و الْآخِرَة قال و کان اوّل من اسلم من الناس بعد خدیجه قال و اخذ رسول الله صلی الله عليه و سلم ثوبه فوضعه على علي و فاطمة و الحسن و الحسین فقال إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسُ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيرًا

قال و شری على نفسه لبس ثوب التبی صلی الله عليه و سلم ثم نام مكانه قال و کان المشرکون یرمون رسول الله صلی الله عليه و سلم فجاء ابو بکر و على نائم و ابو بکر یحسب انه نبی الله فقال له این نبی الله صلی الله عليه و سلم قال قد انطلق نحو بئر میمون فادرکه فانطلق ابو بکر فدخل معه الغار قال و جعل على یرمی بالحجارة كما یرمی رسول الله صلی الله عليه و سلم و هو يتضور قد لف راسه فی الثوب یخرجہ حتى اصبح ثم کشف راسه فقالوا آنک للثیم کان صاحبک یرمیه فلا يتضور و انت تتضور وقد استنکرنا عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۴۳

ذلك قال و خرج الناس و غرأه توک قال فقال على اخرج معک فقال له نبی الله صلی الله عليه و سلم لا فبکی فقال له اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی الا آنک لست بنبی لا ينبغي ان اذهب الا و انت خلیفتی قال و سد ابواب المسجد غير باب على قال و یدخل المسجد جنبها

و هو طریقه یلیس له طریق غیره
قال و قال رسول الله صلی الله عليه و سلم من كنت مولاہ فان مولاہ علی قال و اخبرنا الله عز و جل انه قد رضی عن اصحاب الشجرة فعلم ما فی قلوبهم هل حدث انه سخط بعده

و مخفی نماند که قسم اوّل از ابواب مقصد نزل الابرار موضوعست برای ذکر احادیثی که علمای اعلام سییه در صحت آن اختلاف نکردند چنانچه در اوّل نزل الابرار گفته و نشرع الان بالمقصد و الاستعانة من الصیمد الاحد المقصد فی مناقب آل العباء و هو مشتمل على اربعة ابواب و کل باب منها ینقسم الى قسمین فالقسم الاول فی الاحادیث التي لم یختلف فی صحتها العلماء الاعلام و القسم الثاني فيما اختلفوا فيه پس صحت حديث ولایت بحمد الله و حسن توفیقه بلا اختلاف اهل سنت و انصاف بکمال وضوح و ظهور ثابت گردید و لله الحمد على ذلك

٨٤- میرزا محمد بدخشی در تحفه المحبین

وجه هشتاد و چهارم آنکه نیز میر محمد در تحفه المحبین گفته

دعوا علينا دعوا علينا منى وانا منه وهو ولئي كل مؤمن بعدى حم عن عمران بن حصين

۸۵- میرزا محمد بدخشی در تحفه

وجه هشتاد و پنجم آنکه نیز در تحفه المحبین گفته

ما تریدون من علی ما تریدون من علی ان علیا منی وانا منه وهو ولئي كل مؤمن بعدی ت و حسنه ک عن عمران بن حصین

و مخفی نماند که میرزا محمد بن معتمد خان از افاحم معتمدین جلیل الشأن و اعاظم مستندین اعيان و اجله محققین اركان و اکابر مشاهیر سینیاست فاضل رشید تصریح کرده باانکه او از عظمای اهل ستّت و کتاب او را مثل کتب دیگر ائمه و اساطین خود بافتخار و ابتهاج و استبشار بمقابله اهل حق در دلائل اثبات ولای سنیه باهل بیت علیهم السلام ذکر نموده جابجا بافادات او تمسک و تشبت فرموده کما شرح فی مجلد حدیث الغدیر و مولوی حیدر علی با آن همه غلو و تعصّب نام میرزا محمد بدخشی را در ازاله العین ۹۹ در جمله

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۴۴

علمای سنیه که لاعن یزیداند ذکر کرده و کتاب مفتاح النجرا در ذکر قرین دیگر کتب ائمه و اساطین خود گردانیده بلکه آن را بر ذکر کتب عدیده که ذکرش نموده و کتب دیگر که ذکرش نکرده و تصریح صریح باعتبار آن نموده تقدیم بخشیده و این کتاب را از شواهد مزگی بر دعوی خود شمرده و خود شاهصاحب بجواب سائلی که از دهان؟؟ تخصیص لقب مرتضی بجناب امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کرده می فرماید در احادیث صحیحه کنیت ایشان بابو تراب و ابو الريحانیں و تلقیب ایشان بذوالقرنین و یعسوب الدین و صدیق و فاروق و سابق و یعسوب قریش و بیضه البد و امین و شریف و با؟؟

مهتدی و ذی الاذن الواعی مروی و ثابتست و میرزا محمد بن معتمد خان حارثی مورخ مشهور این شهر یعنی دهلي در رسائل فضائل خلفا و فضائل اهلیت که این هر دو رساله از عمله تصانیف اویند تلقیب ایشان بمرتضی نیز ذکر نموده اما این وقت فقیر را یاد نیست که بدکام حدیث درین باب تمسک کرده و از حدیث انس بن مالک در قضه تزویج حضرت سیده النساء خطبه حضرت ابا بکر الصدیق و حضرت عمر فاروق ایشان را لفظی مفهوم می شود که مرتضی و مختار بودن حضرت امیر درین امر یعنی در تزویج حضرت سیده النساء رضی الله تعالى عنها از آن ثابت می شود انتهی نقلا عن مجموع فتاوى المخاطب الموجود عند المولوی عبد الحی بن المولوی عبد الحليم السهالی اللکھنوي

۸۶ محمد صدر عالم در معارج العلی

وجه هشتاد و ششم آنکه محمد صدر عالم حدیث ولایت را در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام ذکر کرده در معارج العلی فی مناقب المرتضی گفته
اخراج احمد عن عبد الله بن بريده عن ایه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا- نقع فی علی فانه منی وانا منه وهو ولیکم بعدی

۸۷- محمد صدر عالم روایت بربیده

وجه هشتاد و هفتم آنکه نیز صدر عالم در معارج العلی گفته

اخراج الدیلمی عن بردیده قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا بریده ان علیا ولیکم بعدی فاحب علیا فانه یفعل ما یوم و اخرج ابن ابی شیبہ عن عمران بن حصین قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی منی و انا من علی و علی ولی کل مؤمن بعدی

و اخرج احمد عنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۴۵

دعوا علیا دعوا علیا ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی

و اخرج الطیالسی و الحسن بن سفین و ابو نعیم عنه مثله و اخرج الترمذی و قال حسن غریب الطبرانی و الحاکم و صححه عنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما تریدون من علی ما تریدون من علی ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی

و اخرج الخطیب و الرافعی عن علی کرم اللہ وجہه قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سالت اللہ یا علی فیک خمسا فمتعنی واحدة و اعطانی اربعاء سالت اللہ ان یجمع علیک امتی فابی علی و اعطانی فیک ان اوّل من تنشق عنه الارض یوم القيمة انا و انت معی و معک لواء الحمد و انت تحمله من بین یدی تسقب به الاولین والآخرين و اعطانی انک ولی المؤمنین بعدی

و محتجب نماند که صدر عالم جلیل القدر و صدر باهر الفخر و فاضل شدید الاسر و نحریر طیب النجرست و کتاب او معارج العلی مثل خودش ممدوح و مقبول شاه ولی اللہ والد ماجد مخاطب ناقدست چنانچه در تفہیمات الهیه گفته تفہیم شیخ صدر عالم رساله تألیف کرده بودند در ان رساله واقعات چند بیان کرده که از آنجلمه روایت شق قمرست یکی فلقه بحضورت علی کرم اللہ وجہه در رفت باز آن فلقه بدر کامل شده منشق گشت یکی فلقه بابن رأی در رفت و از آنجلمه واقعه است که حقیقت لوای در ان معلوم شد و بنای این رساله بر بیان مناقب حضرت علیست کرم اللہ وجہه و در آنجا قائل بتفضیل آن جناب بر سائر صحابه شدند بفضل کلی بعد تالیف آن را باین فقیر فرستاد بعد مطالعه آن این ایات نظم کرده شد رعاک اللہ یا صدر العوالی و طول الدهر کان لک البقاء لقد اوتیت فی الاباء فخرا وبالابناء یرتفع العلاء و جدّک آیة لا ریب فیها و بحر لا تکدره الدلّاء و فی کشف المعارف کان فردا و ما فی القوم کان له کفاء لقد کوشفت ما کوشفت حقا و فضل اللہ لیس له انتهاء اتاک الثلوج و الایقان لـما رایت الشق و انکشف اللواء و إذا دناک سیدنا علی باکرام و علم ما یشاء تؤلف فی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۴۶

مناقبہ کتابا و عند اللہ فی ذاک الجزا و مکثر مدح مولانا علی مقل لا یکون له وفاء فما من مشهد الـا و فیه له فخر کبیر و ازدهاء و ما من منهل الـا و فیه له شرب عظیم و ارتواء و للقرآن تنزیل و ظهر یقاتلهم علیه الانبیاء و للقرآن تاویل و بطن یخاصمهم علیه الاوصیاء قبول النّاس للتنزیل فیه سیاست له منها نماء فمنها رد تحریف و مـد لاسباب له منها انتشاء و صلح و اختصار و ایتلاف باقوم قلوبهم و هواء لهذا القسم اسرار عظام و للشیخین فیه اعتلاء و فی علم النبوة ان هذا ملاک الامر لیس بها خفاء و ما نال الصحابة عار فیه یقینا مثل ما طلعت ذکاء فاثبت ذاک للشیخین و اختر من الاوصاف مدحا ما تشاء انتهي ما فی التفہیمات الالھیه اقول فیا سبحان اللہ یثبت صدر العالم الـذی هو الصدر المشهود و الممدوح بهذه المدائع الباهرة السفور و المنعوت بتلك المناقب الراہرہ النور علی لسان والد المخاطب المختار الفخور هذا الحديث الشريف نقاً عن اساطینه الذين عليهم المدار علی مرور الدهور ثم یرمیه المخاطب المغروف بالکذب والزور و لا یخاف وضوح الخزی و التعصّب المدحور و لا یکترث اصلا بابداء الھذر المحظور و اشاعه الھجر المبتور فـإنـها لا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ

وجه هشتاد و هشتم آنکه ولی الله احمد بن عبد الرحيم والد ماجد مخاطب حديث ولايت را ثابت فرموده و آن را از فضائل و مناقب جناب امير المؤمنین عليه السلام شمار کرده چنانچه در قوله العينين گفته

عن عمران بن حصين قال بعث رسول الله صلی الله عليه وسلم جيشا واستعمل عليهم على بن أبي طالب فمضى في السرية فاصابه جارية فانکروا عليه و تعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلی الله عليه وسلم فقالوا إذا لقينا رسول الله صلی الله عليه وسلم اخبرنا بما صنع على و كان المسلمين إذا رجعوا من سفر بدوا رسول الله صلی الله عليه وسلم فسلموا عليه ثم انصرفوا الى رحالهم فلما قدمت السرية سلموا على النبي صلی الله عليه وسلم فقام احد الاربعة فقال يا رسول الله لم تر الى على بن أبي طالب صنع كذا و كذا فاعرض عنه رسول الله

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۴۷

صلی الله عليه وسلم ثم قام الثاني فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال ما قالوا فا قبل إليه رسول الله و الغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من على ما تريدون من على أن علينا مني و أنا منه و هو ولی كل مؤمن من بعد اخرجه الترمذی

- ولی الله والد مخاطب در ازاله الخفاء

وجه هشتاد و نهم آنکه نیز ولی الله حدیث ولایت را در ازاله الخفاء عن خلافة الخلفاء که اقصای مدح و ثنا و منتهای وصف و اطرا و آن از کلام خود مخاطب در صدر همین عقیده ششم از باب امامت ساطع و لامعست در مآثر جناب امير عليه السلام وارد فرموده چنانچه گفته

اخراج الحاكم و النساء عن عمرو بن ميمون قال انى لجالس عند ابن عباس إذ اتاه تسعة رهط فقالوا يا ابن عباس اما ان تقوم معنا و اما ان تخلو بنا من بين هؤلاء فقال ابن عباس بل انا اقوم معكم قال و هو يومئذ صحيح قبل ان يعمى قال فانتدوا فتحددوا فلا ندرى ما قالوا فجاء ينفض ثوبه و يقول اف و تف و قعوا في رجل له عشر فضائل ليست لأحد غيره و قعوا في رجل قال له النبي صلی الله عليه وسلم لا يعيش رجال لا يخزيه الله ابدا يحب الله و رسوله و يحبه الله رسوله فاستشرف لها مستشرف فقال اين على فقالوا انه في الرحي يطعن قال و ما كان احدهم ليطعن قال فجاء و هو ارمد لا يكاد ان يبصر قال فنفت في عينيه ثم هز الزرقاء ثلاثة فاعطاها اياد فجاء على بصفية بنت حبيبي قال ابن عباس ثم بعث رسول الله صلی الله عليه وسلم فلانا بسوره التوبه بعث على خلفه فأخذها منه و قال لا يذهب بها الا - رجل هو مني وانا منه فقال ابن عباس و قال النبي صلی الله عليه وسلم لبني عممه ايكم يوالى في الدنيا والآخرة قال و على جالس معهم فقال رسول الله صلی الله عليه وسلم و اقبل على رجل منهم فقال ايكم يوالى في الدنيا والآخرة فابوا فقال لعلى انت ولی في الدنيا والآخرة قال ابن عباس و كان على اول من آمن من الناس بعد خديجة رضي الله عنها

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۴۸

قال و اخذ رسول الله صلی الله عليه وسلم ثوبه فوضعه على على و فاطمة و حسن و حسين و قال إنما يُرِيدُ الله لِيَذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسُ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطْهِرَ كُمْ تَطْهِيرًا

قال ابن عباس و شری على نفسه فلبس ثوب النبي صلی الله عليه وسلم ثم نام مكانه قال ابن عباس و كان المشركون يرمون رسول الله صلی الله عليه وسلم فجاء ابو بکر رضی الله عنه و على نائم قال و ابو بکر يحسب انه رسول الله صلی الله عليه وسلم قال فقال يا نبی الله فقال له على ان نبی الله قد انطلق نحو بئر میمون فادر که قال فانطلق ابو بکر فدخل معه الغار قال و جعل على رضی الله عنه يرمی الحجارة كما كان نبی الله صلی الله عليه وسلم و هو يتضور وقد لف راسه في التوب لا يخرج منه حتى اصبح ثم كشف عن راسه فقالوا انک للثیم و كان صاحبک لا يتضور و نحن نرمیه و انت تتضور وقد استنکرنا ذلك فقال ابن عباس و خرج رسول الله

صلى الله عليه وسلم في غزوه تبوك وخرج الناس معه فقال له على اخرج معك قال فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا فبكى على فقال له اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبئ بعده ان ينبعي ان اذهب الا وانت خليفتي قال ابن عباس وقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم انت ولت كل مؤمن من بعدك ومؤمنة وسد رسول الله صلى الله عليه وسلم ابواب المسجد غير باب على فكان يدخل المسجد جنبا وهو طريقه لا غيره قال ابن عباس وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من كنت مولاه فان مولاه على قال ابن عباس وقد اخبرنا الله عز وجل في القرآن انه رضي عن اصحاب الشجرة فعلم ما في قلوبهم فهل اخبرنا انه سخط عليهم بعد ذلك قال ابن عباس وقال النبي الله صلى الله عليه وسلم لعمر رضي الله عنه حين قال ائذن لي فاضرب عنقه قال و كنت فاعلا و ما يدريك لعل الله قد اطلع الى اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم انتهى فالحمد لله الحنان المنان

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٤٩

الدين الرحمن الهادي الى سبل اليقان وطرق العرفان الموضح للصدق باوضح الادلة واجلى للبرهان

حيث اثبت اعتبار الحديث واعتماده بافاده والد المخاطب السلطان اللسان وشيخه واستاذه جليل الشأن ومرجعه وموئله وملاده ومعقله الذي هو عين الأعيان ولا يشق له غبار ولا يلحق له آثار وهو السابق على الأمثال والأقران الذي تضرب إليه أكباد الأبل مهرة هذا الشأن فهو وحيد الزمان وفريد الدوران ولاح ووضح وتبين وباح أن من كذب الحديث الشريف ورماه بالقرفة والغضيبة والبطلان فقد امتنع صهوة العدون وركب متن الطغيان وآثر أفحش الشثناء واختار انكر البهتان وابدى اسمج الهدر والهذيان ورضي بالتساهل والتغافل والتعالل والادهان وجانب جانب اليقين والایمان واظهر ابتلاءه بالاحقاد والاحن والأضغان وان الغرور الخدوع على قلبه ران فخدع وغشّن وخان وكمب وافتوى ومان واصague عرضه ودينه وما صان ونفسه بقدر العصبية شأن واما احتفل بالصغار والخسار والهوان وهو في هوة الخزي والعصيان والاتيان بما يانف منه كل عاد وجان فيا للعجب كل العجب بين جمادى ورجب من المخاطب الشريف الحسب الذي هو جذيلهم المحكك وعذيقهم المرجب كيف خاص في غمار عقوق والده المهدب وشيخه الواضع للهباء على النقب وذحج على اتباعه واقتفاء آثاره تقليد الكابلي الجالب على نفسه واتباعه امر العطب فلم يحتفل باثباتات فضيلة سيد العرب وجرى في مضمار الانكار والبطال بالتقريب والخبب وابدى غرائب التوغر والشحنة والعناد السائق الى الشجب ولم يكتثر زبala من نزول السخط وحلول الغضب ولم يهب اصلا من لحوق عار القصور وظهور شناس الفتور زيادة على اصطلاحه نار ذات لهب و كانه لم يقع سمعه قول على عليه السلام نحن اهليت ما عادانا بيت الا خرب و ما نبع علينا كلب الاجرب

٩٠- محمد بن اسماعيل در روضه

وجه نوره آنکه محمد بن اسماعيل صلاح الامير اليماني الصناعاني

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٥٠

در روضه نديه شرح تحفه علویه گفته قل من المدح بما شئت فلم تات فيما قلته شيئا فريا كل من رام يدانی شاوه في العلی فاعده روما اشعبيا هذه كالفذلكه لما تقدّم من فضائله کانه قال إذا قد عرفت انه احرز كل کمال و بذ في كل فضيلة کملة الرجال فقل ما شئت في مدحه كان تمدحه بالعبادة فانه بلغ رتبتها العلية وبالشجاعة فانه انسى ما سبقه من ابطال البرية وبالرهادة فانه امامها الذي به يقتدى وبالجود و انه الذي فيه المتهي وبالجملة فلا فضيلة الا و هو حامل لوائها و مقدم امرائها فقل في صفاته ما انطلق به اللسان فلن يعييك في ذلك انسان وفي هذا اشاره الى عدم انحصر فضائله كما قد اشرنا إليه سابقا و كيف ينحصر لنا وقد قال امام المحدثين احمد بن حنبل انه ما ثبت لاحد من الفضائل الصحيحة ما ثبت للوصي عليه السلام وقد علم ان كتب السنة قد شرقت وغرت وبلغت

مبلغ الریاح فلا يمكن حصرها و نشاء ؟؟؟

الى ما لم نورده سابقا فمن ذلك انه من الرسول صلی الله عليه وسلم بمنزلة الراس من البدن كما اخرجه الخطيب من حديث البراء والديلمی فى مسنن الفردوس من حديث ابن عباس رضى الله عنهما عن صلی الله عليه وسلم على صئی بمنزلة راسی من بدنه و من ذلك انه باب حطة كما اخرجه الدارقطنی فى الافراد عن ابن عباس رضى الله عنهما عن صلی الله عليه وسلم على باب حطة من دخل منه كان مؤمنا و من خرج منه كان كافرا و من ذلك انه من النبی صلی الله عليه وسلم والنبی صلی الله عليه وسلم منه كما اخرجه احمد و الترمذی و ابو حاتم من حديث عمران بن حصین ان رسول الله صلی الله عليه وسلم قال ان علیا متنی و انا منه و هو ولی كل مؤمن بعدى

ازین عبارت نهایت اعتبار و اعتماد حديث ولايت و کمال شناعت و فظاعت تکذیب و ابطال آن ظاهر و واضح است زیرا که محمد بن اسماعیل این حديث شریف را از جمله فضائل صحیحه موافر و مناقب ثابتة غیر محصوره برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام شمرده و آن را از احمد و ترمذی و ابو حاتم نقل کرده و با استدلال و احتجاج کرده

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٥١

براینکه حضرت امیر المؤمنین از جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلمست و جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم از آن حضرتست و ناهیک بهما منقبة سیئة لا یبلغ کنهای الالباب و ینحصر عنها الافهام و لن یجد احد من المعاندین و المتعصیین بعدها سبیلا الى شيء من الوسواس و الكلام

٩١- محمد بن اسماعیل در روضه ندیه

وجه نود و یکم آنکه نیز در روضه ندیه بشرح شعر کل ما للصحاب من مكرمة* فله السبق تراه الاوليا گفته و قد اختصه الله و رسوله بخصائص لا تدخل تحت ضبط الاقلام و لا تفني بفناء الليالي و الايام مثل اختصاصه باربع ليست فى احد غيره كما اخرجه العلامه ابو عمر بن عبد البر من حديث بحر الامه ابن عباس رضى الله عنهما قال لعلی اربع خصال ليست لاحد غيره هو اول عربي و عجمي صلی مع رسول الله صلی الله عليه وسلم و هو الذي كان لواه معه في كل زحف وهو الذي صبر معه يوم فر عنہ غيره وهو الذي غسله و ادخله في قبره و كاختصاصه بخمس كما اخرجه احمد في المناقب وقد تقدم ذلك في بيت لواء الحمد و كاختصاصه بعشر كما اخرجه احمد بتمامه و ابو القاسم الدمشقى في المواقفات و في الأربعين الطوال

اخراج النسائی بعضه و هو من حديث عمر بن ميمون قال انى لجالس الى ابن عباس إذ اتاه سبعة رهط فقالوا يا ابن عباس اما ان تقوم معنا و اما ان اتخلى من هؤلاء قال بل اقوم معكم و هو يومند صحيح قبل ان يعمى قال فانتدوا يحدثون ثم جاء ینفض ثوبه و يقول اف و تف و قعوا في رجل له عشر فضائل و قعوا في رجل له عشر قال له النبی صلی الله عليه وسلم لا بعثن رجالا لا يخزيه الله ابدا يحب الله و رسوله قال فاستشرف لها من استشرف فقال ابن على قالوا هو في الرحى يطحن قال فما كان احدكم يطحن فجاء و هو ارمد لا يكاد يبصر فنفت في عينيه ثم هز الرایه ثلثا فاعطاها و ایاها و جاء بصفیة بنت حیی قال ثم بعث فلانا بسورة التوبه و بعث علينا خلفه فاخذها منه و قال لا یذهب بها الا رجل مني و انا منه قال و قال لنبی عمه ایکم یوالینی في الدنيا و الآخرة قال و على

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٥٢

معه جالس فابوا فقال على انا اواليک في الدنيا و الآخرة فقال انت ولی في الدنيا و الآخرة قال و كان اول من اسلم من الناس بعد خديجه قال و اخذ رسول الله صلی الله عليه وسلم ثوبه فوضعه على على و فاطمة و حسن و حسین فقال إنما یُرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهّر کم تطهیرا

قال و شری نفسه و لبس ثوب النبی صلی الله عليه وسلم ثم نام مكانه قال فكان المشرکون یرمون رسول الله صلی الله عليه وسلم

فجاء ابو بكر و علي نائم قال و ابو بكر يحسب انه رسول الله صلى الله عليه و سلم قال فقال على اننبي الله قد انطلق نحو بئر ميمون فادركه قال فانطلق ابو بكر فدخل معه الغار قال و جعل على يرمي بالحجارة كما كان يرمي رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو يتضور قد لف راسه في الثوب لا يخرج حتى اصبح ثم كشف عن راسه فقالوا انك لئيم كان صاحبك نرميه فلا يتضور ولقد استنكنا ذلك قال و خرج الناس في غزوء تبوك قال فقال له على اخرج معك قال فقال له النبي صلی الله علیه و سلم لا فبكى على فقال ما ترضى ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انك لستبني انه لا ينبغي ان اذهب الا وانت خليفتى و قال له رسول الله صلی الله علیه و سلم انت ولتى كل مؤمن بعدى قال و سد ابواب المسجد الا باب على قال فدخل المسجد جنبا و هو طريقه ليس له طريق غيره وقال من كنت مولاه فعلى مولاه قال و اخبر الله سبحانه انه قد رضى الله عن اصحاب الشجرة فعلم ما في قلوبهم فهل حدثنا انه سخط عليهم بعد قال و قال عمر يانبي الله ائذن لي ان اضرب عنقه يعني حاطبا قال و كنت فاعلا و ما يدريك لعل الله اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم انتهى

قوله انتدوا جلسوا في النادى و كذلك تنادوا والنادى و المنتدى و التدوة مجلس القوم و متحدثهم فاستغير للمكان الذى يتحددون فيه
لأنهم اتخذوه لذلك و لعله كان معداً لذلك و قوله شرى نفسه

٣٥٣: ص: ج ١٢، الاطهار، امامه الائمه الانوار في

أَيْ بَاعُهَا مِنْهُ وَمِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى وَشَرَوْهُ بِشَمْنَ بَخْسٍ

و قوله اف و تفّت اي قدر له يقال افاله و تفاله و تفهه و التنوين للتنكير و منه قوله تعالى فلا تقل لهم اف و لا تنهرهم

وفيها سُت لغات حكاها الأخفش اف بالكسر و الفتح و الضم دون تنوين و بالثلاثة معه قاله الجوهرى و قوله نتصور التضور الصياغ و التلوى عند الضرب فالحمد لله العلي القدير حيث ثبت من افاده محمد بن اسماعيل الامير الصدر الكبير و الجبز الشهير و الحاذق العديم النظير الخائن في بحر النقد و التنقير كمال اعتماد الحديث الشريف عند الناقد البصیر و بان اعتباره لدى المسترشد الخبرير فوضوح ان ابطاله و تكذيبه محض الاذلال و التزوير و غایة الاضلal و التغیر و علامه محمد بن اسماعيل ماهر جليل و حاذق نبيل و حائز فضل جميل و حاوي فخر اثيل و مجد اصيلست محسن عليه و مفاخر سمیه او سابقا در مجلد حدیث غدیر و مجلد حدیث متزلت مین و مذکور شده من شاء فلیر جم إلیه

٩٢ - محمد بن الصّان

وجه نود و دوم آنکه محمد بن الصّیبان حدیث ولایت را روایت نموده چنانچه در اسعاف الراغین فی سیرة المصطفی و فضائل أهل سنته الطاهر بن گفته

الترمذى و الحاكم عن عمران بن حصين انّ رسول الله صلی اللّه علیه و سلم قال ما تریدون من علیٰ ما تریدون من علیٰ انّ علیٰ مئنی و انا منه و هو ولیٰ كلّ مؤمن بعدي
والجواب عما يوهمه ظاهره من تقديم و استحقاقه الامامة عقب وفاته صلی اللّه علیه و سلم يؤخذ مما ذكرناه
في حديث من كنت مولاه

انتهى نفلا عن نسخة طبعت بمصر و في اولها هذا كتاب اسعاف الراغبين في سيرة المصطفى و فضائل أهل بيته الطاهرين تاليف علامه زمانه و فريد عصره و اوانه الفائق في تحقيقه على الاقران الاستاذ الفاضل الشيخ محمد الصيّبان عليه الرحمة و الرضوان امين و في آخرها تمت هذه الرسالة المباركة بمحروسة مصر على ذمة المكرم السيد محمد الشعراوى بن المرحوم السيد رضوان عاملهما الله بالاحسان و ذلك بمطبعته في غرة شعبان سنة ١٢٨١ و صلى الله على سيدنا محمد انتهى فهذا ابن الصيّبان صب على المنكريين و الجاحدين سيل الازام و اتهمهم في مضيق الاسكاك و الافحام

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۵۴

روى الحديث الشريف عن احمد و الترمذى الذين هما من اساطينه الاعلام الذين يؤخذ عنهم شرائع الاسلام و على ايديهم تردد معالم الحلال و الحرام فهل الابطال و التكذيب الا صنيع المتواقحين الاقرام و شنسته المتهورين الاغاثم الذين لا يبالون بما يخرج من افواههم من بودر الكلام المعقب لموبقات الاثام و المورث لمردیات الاوزار العظام و عظمت و جللت مرتب و رفت و سمو متزلت كتاب اسعاف و اعتبار و اعتبار مروياتش و انصاف آن بمتانت و احصاف و برائت آن از سفساف و جراف از صدر آن ظاهرست حيث قال فيه اما بعد فيقول راجي الغفران محمّد بن علي الصيّبان غفر الله ذنبه و ستر في الدارين عيوبه قد كنت الفت في سيرة المصطفى صلّى الله عليه و سلم و فضائل أهل بيته مختصرا على الشأن رفيع المكان سميتها اتحاف اهل الاسلام بما يتعلق بال المصطفى و اهل بيته الكرام ثم بعد تداول ذلك الكتاب و اشتهره بين جملة الاصحاب دعاني حب الاكثر من نظم اللالى المحمديه و شغف الزيادة من قطف الازهار النبوية ان اولف في هذا الشأن كتابا آخر اطيب من الاول و اوسع و اشفي لغيل الطالب و اجمع فاللقت هذا الكتاب الجليل المقدار الشافى لقلوب ذوى الاستبصر العالى عن ان يسبق بمثال الحالى عن وصمتى الاخلاق و الامال و سميته اسعاف الراغبين فى سيرة المصطفى و فضائل اهل بيته الطاهرين و مخفى نماند که صبيان از اکابر علمای اعیان و اجله محققوی والا-شان و افاحم مسعفین راغبان و اعاظم منجحین طالبان و معروفین مشاهير معتمدان و مقبولین نحاريین معتبرانست حسن حمزاوي مالکی جابجا بافادات او تشبث و تمسك نموده او را بمزيد تبجيل و تعظيم و اجلال و تكريیم ياد نموده چنانچه در مشارق الانوار في فوز اهل الاعتبار که در اول آن گفته اما بعد فيقول ذو التقى و المساوى حسن العدوی الحمزاوي قد سالنى بعض الاخوان اصلاح الله لي و لهم الحال و الشأن جمع كليمات تتعلق بالموتي

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۵۵

حال احتضارهم و بعد الموت من سؤال و خلافه و كيفية الزيارة المطلوبة لا سيما اهل البيت فاجبته بالتسويف لعلمي بقصوري عن ذلك المرام فاكثر على الطلب المرأة بعد المرأة فقلت له الفقير يعترف بقصور حجاه و سماعك بالمعيدى خير من ان تراه فابى الالاجابة فام لسان القلم الى الكتابة فقلت وبالله التوفيق الى سلوك طريق التحقيق اعلم انه يتعلق بالشخص المريض امور قبل خروج روحه و بالميّت قبل دفنه و في قبره و في كيفية زيارته و في حال قيامه من قبره و غير ذلك الى ان يصل دار المقامه و رتبته على سبعة ابواب و خاتمة و سميته مشارق الانوار في فوز اهل الاعتبار اسأل الله سبحانه تعالى ان يجعله خالصا لوجهه بجاه سيدنا محمد و الله و صحبه و حزبه و در آخر آن گفته قال جامعه الفقير حسن العدوی الحمزاوي المالکی قد جمع هذا الكتاب الشريف في ست عشرة خلت من ربيع الآخر الذي هو من شهور سنة ۱۲۶۴ اربع و ستين و مائتين و الف من هجرة من له العز و الشرف عليه الصيّلوه و السلام می فرماید قال المحقق الصیّبان الاصح عند العلماء ان اولاده صلی الله علیه و سلم سبعة ثلاثة ذكور و اربعة اناث فأول من ولد له القاسم و به كان يكنى ثم زينب ثم رقیة ثم فاطمة ثم أم كلثوم و اسمها كنیتها ثم في الاسلام عبد الله و كان يسمى الطیب و الطاهر و قيل الطیب و الطاهر غير عبد الله المذکور ولدا في بطن قبلبعثة و قيل غير ذلك و كل هؤلاء ولدوا بمکه من خديجه الابراهیم فانه بالمدينة من ماریه القبطیه و نیز در مشارق گفته قال المحقق الصیّبان و قد يقال على اصطلاح مصر الشرف انواع نوع عام لجميع اهل البيت و نوع خاص بالذریّه فیدخل فيه الزینیتون و جميع اولاد بناته و اخھ من و هو شرف النسبة و هذا مختص بذریّه الحسن و الحسین الخ و نیز در مشارق گفته قال العلّام الصیّبان کان سیدی جعفر اماما نیلا اخذ الحديث عن ایه و جدّه لامه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۵۶

القسم بن محمد بن أبي بكر الصيّدیق و عروة و عطاء و نافع و الزهري و عنه السفیان و مالک و القطان و خرج له الجماعة سوی البخاری قال ابو حاتم ثقة لا يسأل عن مثله انتهى نقلان عن نسخة طبعت بمصر و في آخرها وقد تم حسن طبعها و اینع زاهی ثم طبعها بالطبعه الكاستلیه بمحروصیه مصر المحمیه القاهرة المغربية في آخر شهر صفر الخیر الذي هو من شهور سنة خمس و مائین و مائین

و الف من الاعوام من هجرة سیدنا محمد سید الانام عليه افضل الصلوة و ازکی السلام و على آله و اصحابه و انصاره و احزابه ما هبت النسمات و هدأت الحركات آمين و مدائح حسنة حسن حمزاوي حامي دین متنین جلیل الفخار و محمد و مناقب کتاب مشارق الانوار تصنیف آن شریف النجار از تقریظات علمای فخیم الاخطار مصر که در آخر نسخه مطبوعه مشارق مذکورست ظاهر و آشکارست کما ستسمعه فی مجلد حدیث التشییه انشاء الله تعالی

٩٣- أحمد بن عبد القادر العجيلي در ذخیره المال

وجه نود و سوم آنکه احمد بن عبد القادر بن بکری العجیلی الشافعی حدیث ولایت را حتما و جزما ثابت کرده چنانچه در ذخیره المال فی شرح عقد جواهر اللآل که در اول آن گفته اما بعد فیقول خویدم بنی فاطمة الزهراء المستجیر بهم فی الاولی و الآخری الفقیر الى الله احمد بن عبد القادر بن بکری العجیلی نسبة الشافعی مذهبها عفا الله عنهم لما یسر الله سبحانه منظمتی المسنّاة عقد جواهر اللآل فی فضائل الال اطلع عليها جماعة من علماء الحرمين و زبید المقدسة و صناعة اليمن و المحلاق السليمانی فمنهم من استحسن مباینها و جنح الى معانیها و منهم من استغرب ذلك لأنّه راس تلك الطرق التي نسجت عليها عناكب الاهمال و الجفاء و منهم من انکر مواضع مخصوصة و طلب الوجه عن العدول من المعتقدات المخصوصة و منهم من هاب ذلك الجناب و اخذته الرعدة فاستحسن ذلك مقلّد او فرض عليها جماعة من المحققین جزاهم الله خيرا بمنظوم و متّور و سموها بأسماء تشرح لهم الصدور و لما حصل الاشكال على بعض الرجال انشرح صدری لزيادة خدمة ذلك الجناب لشرح يوضح مقاصد المقال

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٥٧

و استمد من الله الاعانة و التوفيق و اعوذ من الزيف و التعويق در شرح شعر و اقرأ حدیث انما ولیکم* و اسمع حدیثا جاء فی غدیر خم بعد ذکر واقعه غدیر و قصه حارت بن نعمان فهرب گفته و هو من اقوى الادلة ان عليا رضي الله عنه اولى بالامامة و الخلافة و الصدقة و النصرة و الاتباع باعتبار الاحوال و الاوقات و الخصوص و العموم و ليس فی هذا مناقضة لما سبق و ما سيأتي ان شاء الله تعالى ان عليا رضي الله عنه تكلّم فيه بعض من كان معه فی اليمن فلما قضى حجّه خطب بهذا تنبیها على قدره و ردّا على من تکلم فيه کبريدة فإنه كان بغضبه و

لما خرج الى اليمن رأى جفوة فقصّة للنبي صلی الله عليه و سلم فجعل يتغيّر وجهه و يقول يا بريدة أ لست اولى بالمؤمنين من انفسهم من كنت مولاه فعلی مولاہ لا تقع يا بريدة فی على فان عليا منی و انا منه و هو ولیکم بعدي

٩٤- أحمد بن عبد القادر العجيلي

وجه نود و چهارم آنکه نیز در ذخیره المال در شرح شعر و الله قد اتاھ خمسا تنقل* احب من دنیاكم و افضل می فرماید اخرج السیوطی رحمة الله فی الكبير عن علی رضی الله عنه قال صلی الله علیه و سلم سالت الله يا علی فیک خمسا فمعنى واحدة و اعطانی اربعما سالت الله ان یجمع عليك امتی فابی علی و اعطانی لك ان اول من تنشق عنه الارض يوم القيمة انا و انت معی معک لواء الحمد و انت تحمله بین يدی تسقب به الاولین و الآخرين و اعطانی انت ولی المؤمنین بعدی فهذا صاحب ذخیره المقال جنح بكلیته الى الحق و آل حيث اثبت الحديث الشريف حتما و جزما و احتاج به على فضل الوصی لرسول رب المتعال صلی الله علیه و آله خیر آل فابطل هفوّات المکذبین أی ابطال و رمى بسهم فاتک قلوب ارباب الادغال و ضيق المناص على ارباب الزور و المحال و اقحم اصحاب الخدع و الاحتیال فی مهوى الزام خلاصهم عنه محال و احمد بن عبد القادر صاحب فضل ظاهر و نبل فاخر شرف زاهر و کمال باهرست و نبذی از معالی مناقب و جلائل مفاخر او از ابجد العلوم صدیق حسن خان

معاصر واضح و ظاهر و سابقا در مجلد حديث غدير مدرج و تمجيل و تعظيم و تكرييم او از افاده

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۵۸

فاضل احمد شروانی ممدوح اکابر سیّه مثل فاضل رشید الدين و حسن علی محدث و مولوی اوحد الدين بلگرامی دریافتی فلیکن منک علی ذکر

۹۵- مولوی محمد مبین

وجه نود و پنجم آنکه مولوی محمد مبین بن محب الله بن ملا احمد عبد الحق بن ملا محمد سعید بن قطب الدين سهائی حدیث ولایت را روایت کرده چنانچه در وسیله النجاهه در ذکر فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته از آن جمله آنست که آن

حضرت او را امیر لشکر ساخت و قوم را از خصوصیت وی اطلاع کرد و بر ولایت وی آگاه نمود

اخراج الحاکم و الترمذی نحوه عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم سریة و استعمل عليهم علی بن أبي طالب رضی الله عنہ فمضی فی السیریة فاصاب جاریه فانکروا علیه فتعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم إذا لقینا النبی صلی الله علیه وسلم اخربناه بما صنع علی قال عمران و كان المسلمين إذا قدموا و رجعوا بدوا برسول الله صلی الله علیه وسلم فنظروا إلیه و سلموا علیه ثم يتطرقون الى رحالهم فلما قدمت السریة سلموا على رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام احد الاربعة فقال يا رسول الله الم تر الى علی بن أبي طالب صنع كذا و كذا فاعرض عنه رسول الله ثم قام الثاني فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام إليه الثالث فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل عليهم رسول الله صلی الله علیه وسلم و الغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من علی ما تريدون من علی ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی و لفظ احمد دعوا علیا دعوا علیا دعوا علیا ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی

ازین عبارت ظاهرست که مولوی مبین حدیث ولایت را قطعا و یقینا ثابت و متحقق می داند که مضمون آن را بجزم و حتم نسبت بجناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم نموده و در معرض استناد و استشهاد بر دعوى خود آن را از اجله محدثین خود حاکم و ترمذی و احمد نقل فرموده پس افاده مولوی مبین مثل افادات دیگر اکابر محققوین برای رد و توهین زعم مخاطب قطین کافی و واپیست فللہ الحمد علی سطوع البرهان المبین من افاده المولوی مبین و له الشکر

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۵۹

علی ظهور کذب المکذین و وضوح زور المبطلين و انزیاح وساوس المشککین و انطماس آثار تمویهات المسؤولین و در اینجا نقل عبارت صدر کتاب وسیله النجاهه مناسب می نماید که از ان نهایت عظمت و جلالت مرویات آن ثابت می گردد قال فيه اما بعد فلا يخفی عليك ان محییۃ آل سید الكائنات جزء الایمان و لا يتم الا بموذتهم بالجنان و تعظیمهم بالارکان و رعایة حقوقهم بالصدق و الایقان قال الله فی القرآن قل لا أستکنُکم علیه أجرًا إلَى المَوْدَةِ فی الْقُرْبَی

و فسیر بالنبی المصطفی و بعلی المرتضی و الحسین و فاطمه الزهراء علیهم السلام فلا بد لكل مؤمن من موذتهم و لا يخلو مسلم من محبتهم

قال النبی صلی الله علیه وسلم الا من مات علی بغض آل محمد جاء يوم القيمة مكتوبا فی عینیه آیس من رحمة الله و لم یشم رائحة الجنة

و قال فی علی الوصی لا یحبه الا مؤمن و لا یبغضه الا منافق

و اتنی فی زمان قد کثر فيه القیل و القال و قل العلماء و کثر الجهال کل بضاعة اهل الزمان المخاصمة و الجدال و قد اکتفوا بما فهموا بزعمهم من ظاهر المقال من غير ان يكون لهم اطلاع علی حقيقة الحال حتى ینسبون بالحسد و العناد من شاؤه الى الخروج و من شاؤه

الى الرفض ولا يبالون بذلك مع ان البهتان والكذب من عظام الاثم عند الله ذى الجلال حتى ان من بين فضائل على يقولون انه رافقى ولا يفهمون الرفض انما الرفض هو انكار الفضيلة والبغض لاصحاب الرسول لا المحبة لآل البتول كما قال الشافعى لو كان رفضا حب آل محمد فليشهد الثقلان انى رافقى فان السينى من يكون مشغوفا بحب آل النبي وآل فهو المنافق الشقى و من اللطائف ان اعداد السنى بحسب الحساب متساوية لحب على فمن لا يكون فى قلبه حب على لا يكون معدودا من السنى والله در من قال خارجى خوار ابد مى باشد سنى و حب على را درياب فقد اشتهر بين من يدعون محبة آل الرسالة انه ليس فى كتب اهل السنة و الجماعة فضائل آل العبا و مناقب على المرتضى امام الهدى حتى سمعت هذا المقال من افواه بعض الرجال فملأ قلبي بفرط الملال و جرمه كالسنان فى النبال الى ان قال وبهذه القصة حدانى صدق التيه وانا اضعف الخليقة

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٦٠

بل لا شيء في الحقيقة خادم العلماء الراسخين و تراب اقدم العرفاء و الكاملين المدعو بمحمد مبين نور الله قلبه بنور الصدق و اليقين و رزقه شفاعة سيد المرسلين و آله الطيبين الطاهرين عليهم الصلوة و السلام من رب العالمين على ان اولئك رساله مشتملة على الآيات النازلة و الاحاديث الواردۃ في مودة القربى متضمنة لبيان الشمائل و الخصائص التي كانت لهم في الدنيا و ما ثبت بالأيات القرآنية و الاحاديث النبوية من مقاماتهم و درجاتهم الرفيعة في العقبى و قد وسح به المحدثون صحائفهم و الاولى تصانيفهم و العلماء كتبهم و ما استخرجت من الصحيح بعد كتاب الله صحيح البخاري و صحيح مسلم و صحيح الترمذى و الكتب الموثوقة كجامع الاصول لابن الاثير و الصواعق المحرقة لشهاب الدين ابن حجر المکى و الاشاعرة في اشرط الساعة للعلوي الموسوى المدنى و فصل الخطاب لقدوة العرفة خواجه محمد پارسا النقشبندى و ازاله الخفا لرئيس العلماء و عمدة الفضلاء شاه ولی الله المحدث الدهلوى و مدارج النبوة للشيخ الكامل عبد الحق المحدث الدهلوى و مدارج النبوة للشيخ الكامل عبد الحق المحدث الدهلوى و شواهد النبوة لعبد الرحمن الجامى و غيرها من الكتب المعتبرة في الاحاديث الشريفة و القصص الصحيحة و جمعتها في هذه الرسالة و اعرضت عن الصحائف المتروكة و الموضوعات المطروحة و تمسك بدليل العدل و الانصاف و تجنبت عن مذهب البغي و الاعتساف فيما جرى بين اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم و عملت

بحديث اياكم و ما شجر بين اصحابي

و اقتصرت على ما كان ثابتا و حقا و ما التفت الى ما كان باطلا و ضعيفا و اوردت ما كان في كتب المحدثين من تحقيق الواجبات و رفضت ما كان في كتب المورخين من الواهيات و سميتها بوسيلة النجاة في مناقب الحضرات من استمسك بها فقد استمسك بالعروة الوثقى

و من شك فقد ضل و غوى ان هي الا تذكره لمن اتقى سيدكر من يخشى

و ارجو ان تكون بضاعتي للشفاعة و المغفرة في العقبى و وسليتى للنجاة و الفوز بالدرجات العلي و مولوى مبين

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٦١

صاحب فضل مبين و حائز شرف متین و حاوی نبل رزین و محیط کمال رصینست مولوی ولی الله بن حبیب الله بن محب الله بن ملا احمد عبد الحق بن ملا محمد سعید بن قطب الدین السهالی در کتاب الاغصان الاربعه للشجرة الطيبة در ذکر اولاد ملا محیط الله جد خود گفته ملا محمد مین در جودت ذهن و ذکا در ایام طفولیت معروف بود و در ایام تحصیل علم بر دیگر طلبه عصر سبقت می برد و احدی در مقابله او سخن گفتن نمی توانست و بعد تکمیل بحضور استاده تدریس می کرد و طلبه علم استاده را گذاشته بخدمت او تحصیل می کردند و استفاده می گرفتند چنانکه نام نامی او در حضرات استاده بلند گشته در اطراف و اکناف آوازه علم و فضل او شائع شده از آفاق مردم بر وی مجتمع شدند و فراغ از تحصیل علوم کرده بوطنها خود شتافتند دائره علم او محیط عالم گشته می گویند که هر گاه که ملا حسن علیه الرحمة که اوستاد او بود از وطن بطرف ملک رفته ملا محمد مین علیه الرحمة در

جناب شاه شاکر اللہ علیہ الرحمہ حاضر شدہ حکایت رفتن ملا محمد حسن از وطن بمبیان آورد که شاه موصوف خطاب بوی کرده فرمود میان محمد میین محمد حسن نامی بود آن نام بشما نهاده شد بخانه بنشینید و درس می داده باشید اعتبار شما درین ملک زیاده از اعتبار ملا حسن خواهد شد و همچنان اتفاق افتاد که حق تعالی در باطن اکثری از امرای آن زمان مرتکز ساخته که مثل وی در هند فاضلی نیست چنانچه روزی در محفل وزیر الممالک نواب شجاع الدوّله مرحوم سید شاه مدن علیہ الرحمہ مذکور ملا محمد حسن کرد و رتبه عالیه او در علم بیان ساخته امیری قطع کلام کرده مدح ملا محمد میین آغاز نموده و مرتبه او را فوق مرتبه ملا محمد حسن قرار داده سید شاه مدن گفته که وی عزیز و تلمیذ ملا محمد حسنست امیر گفت غلطست او تلمیذ کسی نیست شاه مدن خاموش ماند الی ان قال الغرض مولانا قدس سرہ صاحب نصیب بوده و در هر محفل که می رفت تمامی اهل محفل فدائی او می شدند و نیازمند می گشتند و در هر معركه که روی او می نمود دشمن سبقت بر وی نمی یافت و بمقابل تقریر او احدی سخن گفتن نمی توانست چنین فاضل خوش تقریر و بیان مردم کمتر دیده باشدند از روزی که هوش و حواس درست کردم در اکثر محفلها که وی تشریف می برد همراه وی می بودم و گفتگوی بر جنس از مردم که می کردی می شنیدم احدی را ندیدم که در پایه کلام او عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۶۲

هموزن شده باشد تا به سبقت چه رسد و این سخن از آنرا نمی گوییم که او عم و استاد من بود فی الواقع چنین بود هر کس که ویرا دیده باشد تصدیق این امر خواهد کرد حق تعالی او را محبوب خلق ساخته و قدر و منزلت او در دل هر یک نهاده بکمال عزت عمر خودش بسر برده و در هر فن کتابی تصنیف و تالیف نموده چنانچه من جمله کتب درسیه بر حواشی ثلثه زاهدیه جداگانه حاشیه نوشته و حل مطلب بر وجهی که شاید نموده تا آنکه مردم بعد ملاحظه حواشی او محتاج تحصیل مطلب حواشی مذکوره از دیگری نمی شوند حواشی او گویا استاد طلبه علم شدند و در منطق شرح سلم تالیف داده و در فقه بعضی رسائل فارسیه تصنیف ساخته و ترجمه حکایت الصالحین که بهتر از ان متصور نیست تحریر فرموده و نیز بیشتر از مقامات غامضه شرح هدایه الحکمة از ملا صدرا تعلیقات تحریر فرموده و کتابی در مناقب اهل بیت نبوی علی صاحبهم و علیهم السلام و شرح اسماء حسنی هم تالیف نموده و در اصول فقه شرح مسلم غرض بر تلامذه خود بلکه بر سایر طلبه علم منتهی نهاده که از عهده شکر آن بیرون نمی تواند شد و رقت قلب و گداز کی بر طبع بحدی داشت که در بیان نمی آید اکثر در مجلس وعظ که می نشست و زبان بسخن می گشاد آواز در گلوی او از گریه بسته شدی و اشکها مثل فواره از هر دو چشمانش جوش می زدند و بان خوش بیانی و شیرین لسانی کلام می کرد که هر یک متأثر می گشت عالمی در محفل وعظ وی حاضر می شد و جهانی متأثر گشته هدایت یافته چنانچه چند کس هدایت اسلام یافتند و بسیاری کسان هدایت توبه از اعمال سیئه و اجر عظیم باین سبب بان هادی حاصل گشته در اوائل حال بتدریس علوم نقلیه و عقلیه اشتغال داشت و ملکه قوت نظریه بر قلب صافی او چنان ارتکاز یافته بود که در اواخر حال تا مدت بست سال بلکه زائد عارضه ضعف بصارت او را عارض مانده بصیرت باطل او در ازدیاد بود بحفظ درس کتب می داد بلکه در آنحال بعضی از شرح مسلم و رسائل تالیف داده و احادیث بسیار حفظ داشت چنانچه هنگام وعظ ترجمه هزاران احادیث بر زبان می آورد و مردم می دانستند گویا دریاییست در طغیانی آمده و موج می زند غرض بحری بود ذخار یگانه روزگار و یادگار اعصار در اقم نیز از شرح جامی تا مسلم همه کتب درسیه بخدمت او استفاده برده و مدتی قریب سی سال در ایام حیات او تدریس کرده و رفع شباهت بخدمت او نموده زیاده از والد ماجد بر من شفقت می فرمود و عزیز می داشت مصیبت اولی بر ما وفات او بود

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۶۳

پسر انتقال والد رحهمما اللہ تعالی و اسکنهمما اللہ تعالی فی الجنة الاعلی خدای تعالی هر دو را در اعلاء جنت جا دهدہاں و نیز مولوی ولی اللہ بن حبیب اللہ در عمدۃ الوسائل در ذکر کرامات نظام الدین سهالی از آنجلمه آنکه مجمع علوم ظاهر و باطن استادی و مولائی عمی ملا محمد میین مدد ظله ازین فقیر بزبانی مولی العلماء حاوی کمالات ظاهر و باطن مقبول سبحانی مولوی حقانی نقل

کردن که ایشان در محفل خود می گفتند در کمالات و کشف مولانا یعنی ملا نظام الدین شبهه و شک نیست الخ و مولوی سعد اللہ معاصر صاحب قول مانوس فی صفات القاموس در رساله تحفۃ الاحباب که آن را بنام تلمیذ خود مولوی فضل احمد در ذکر اغلاط مولوی تراب علی نوشتہ می فرماید انی لما رأیت دیدن بعض ابناء دهری و دربئے بعض مشاهیر عصری تخطیه العلماء الراسخین و تغییط الفضلاء الكاملين مثل علامہ الهند المشتهر بین المشارق و المغارب صاحب المقامات العالیة و المناقب المسلم ثبوت عند اهل التمیز مولانا عبد العزیز و اخیه الكامل حکیم الاسلام و الدین المولوی رفع الدین و بحر العلوم العالیة و التحریر الفهامة الجامع بین العقلی و النقلی مولانا أبي العباس عبد العلی و احسن استاذة الزمن مولانا محمد حسن و محقق العلوم المورد للفیض الازلی؟؟؟ مولانا محمد ولی و قدوۃ المحققین مولانا محمد مبین و بحر الفضل و الجاه استاذ الكل مولانا ولی اللہ و غیرهم من السلف الصالحین اوصلهم اللہ تعالیٰ الى اعلى علیین الخ

٩٦ - محمد سالم حفيظ شيخ عبد الحق

وجه نود و ششم آنکه محمد بن سالم بن محمد سلام الله حفید شیخ عبد الحق دهلوی حدیث ولایت را در رساله اصول الایمان از ترمذی نقل کرده و اولاً باید دانست که در اوّل اصول الایمان گفته اماً بعد می گوید اضعف عباد الله الباری محمد سالم الدهلوی البخاری ابن سید المحدثین محمد سلام الله بن شیخ الاسلام بن حافظ فخر الدین بن محب الله بن نور الدین بن نور الحق بن شیخ عبد الحق بن شیخ سیف الدین بن شیخ سعد الله بن شیخ فیروز شهید بن ملک موسی بن معز الدین بن آقا محمد الترك البخاری رحمهم الله تعالیٰ که این رساله ایست مسمی باصول الایمان در بیان حب النبي و آله من اهل السعاده و الایقان صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین و این مختصر را بر مقدمه و پنج فصل مرتب ساختم

عقبات الانوار في امامه الانئمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۶۴

و بالله التوفيق مقدمه در بيان اسمای کتب که این رساله از ان بنا یافته صواعق محرقه لابن حجر المکی و الدّر المنشور للشيخ جلال الدین السیوطی و ذخائر العقبی للشيخ محب الطبری و شرح جامع صغیر للشيخ عبد الرءوف المناوی و مختصر تنزیه الشريعة للشيخ رحمة الله و مدارج البیوه و تکمیل الایمان و تحقیق الاشارة فی تعیین البشاره و جامع البرکات للشيخ المجد و المائة الحادی عشر مشید قوانین الجامع بین الشريعة الحقيقة سیدی و جدی عبد الحق الدھلوی نور الله مرقده و اشیاه النظائر للشيخ ابن نجم رحمة الله علیه و مرقاہ شرح المشکوہ و شرح فقه اکبر للشيخ علی القاری رحمه الله و جز این از کتب معتبره و احادیث صحیحه که درین باب واردست درآوردم چون این امر در نزد اهل اسلام در نهایت وضوح احتیاج تشریح نداشت لهذا بوجه اجمال نبذی از فضائل اهلیت ایراد یافته تا این احقر درین سعادت شریک جمله مؤلفان فضائل اهلیت باشد و در زمرة خدام آن جناب محشور شود و منه الهدایه انتهی هر گاه این را شنیدی پس باید دانست که در همین رساله اصول الایمان در فصل سوم که آن را معنون باین عنوان نموده فصل سوم در فضیلت و محبت علی کرم الله وجهه آنچه از احادیث و اقوال علماء به ثبوت پیوسته است می فرماید از عمران بن حصین رضی الله عنه بدرستی که فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم که علی از منست و من از علی و آن ولی هر مؤمن بعد منست رواه الترمذی انتهی نقلان عن نسخه طبعت فی دھلی فی حیاء المصنف سنۃ تسع و خمسین و مائین بعد الالف فللہ الحمد که از افاده محمد سالم ظاهر شد که حدیث شریف معتمد و معتبر و از تهمت و وضع و افتعال سالم پس جسارت مخاطب عمده الاعاظم بر تکذیب و ابطال آن برای اساس فضل و دیانت او خارم و بکمال بعد او از مرتبه تحقیق و تنقید و ثبت و احتیاط لازم یقین جازم و افاده محمد سالم مثل افادات دیگر محققین حاثین مکارم جمیع شبها و هفووات متعصّبین را حاسم

٩٧ - مولوی ولی اللہ لکھنؤی

وجه نود و هفتم آنکه مولوی ولی الله بن حبیب الله بن محب الله بن ملا- احمد عبد الحق بن ملا- سعید بن قطب الدين السهانی اللکھنوي حدیث ولایت را بروایت بریده و عمران از نسائی نقل کرده و هم آن را در جمله حدیث خصال عشره از حاکم و نسائی روایت نموده در مرآة المؤمنین فی مناقب آل سید المرسلین و از فصل ثانی از باب اوّل از ابواب کتاب عبقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۶۵

که آن را معنون نموده باین عنوان فصل ثانی در بیان مناقب و مآثر حضرت علی مرتضی قاطعه‌اند بر فضیلت و خلافت وی گفته فی الخصائص عن ابن عیّاس قال حدثی بریده قال بعث النبی صلی الله علیه و سلم علیا علی الیمن فرأیت منه جفوہ فذکرت علیا فنقصته فجعل رسول الله صلی الله علیه و سلم یتغیر وجهه و قال یا بریده أ لست اولی بالمؤمنین من انفسهم قلت بلی یا رسول الله قال من كنت مولا فعلى مولا

و فی روایة لا تقع فی علی فان علیا منی و انا منه و هو ولیکم بعدی

و اخرج النسائی عن مطرّف بن عبد الله عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم جیشا و استعمل عليهم على بن أبي طالب رضی الله عنه فاصابه جاریه فانکروا علیه و تعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم فقالوا إذا لقينا رسول الله صلی الله علیه و سلم اخربناه بما صنع علی و كان المسلمين إذا رجعوا من سفر بدءوا برسول الله صلی الله علیه و سلم فسلموا علیه ثم انصرفوا الى رحالهم فلما قدمت السیریة فسلموا علی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقام احد الاربعة فقال يا رسول الله الم تر ان علی بن أبي طالب فعل كذا و كذا فاعرض عنہ رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم قام الثاني فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام إليه الثالث فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل رسول الله صلی الله علیه و سلم و الغضب يعرف فی وجهه فقال ما تریدون من علی ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی

و اخرج النسائی ايضا عن بریده آنه قال بعثنا رسول الله صلی الله علیه و سلم الى الیمن مع خالد بن الولید و بعث علیا علی آخر وقال ان التقیتما فعلی علی الناس و لن تفرقتما فکل واحد منهما علی حدة فلقینا بنی زید من اهل الیمن و ظهر المسلمين علی المشرکین فكتب بذلك خالد بن الولید الى النبی صلی الله علیه و سلم و امرني ان انا اله قال فدفعت الكتاب إليه و نالت من علی فتغیر وجهه ای النبی صلی الله علیه و سلم فقلت هذا مكان العائد بعثتني مع رجل و الزمتني بطاعته فبلغت ما ارسلت به فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لی لا تقعن یا بریده فی علی فان علیا منی و انا منه و هو ولیکم بعدی

عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۶۶

۹۸- مولوی ولی الله لکھنوي در مرآه المؤمنین

وجه نود و هشتم آنکه نیز مولوی ولی الله در مرآة المؤمنین گفته اخرج الحاکم و النسائی فی الخصائص عن عمرو بن میمون قال ائمی الجالس عند ابن عباس إذ اتاه تسعة رهط فقالوا يا ابن عباس اما ان تقوم معنا و اما ان تخلو بنا من بين هولاء فقال ابن عباس بل انا اقوم معکم قال و هو یومئذ صحیح قبل ان یعمی فانتدوا فتحداشوا فلا ندری ما قالوا قال فجاء ینفض ثوبه و یقول اف و تف و قعوا فی رجل له عشر فضائل ليست لاحد غيره و قعوا فی رجل قال له النبی صلی الله علیه و سلم لا یخزیه الله ابدا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله فاستشرف لها مستشرف فقال این علی فقال انه فی الرحی یطحن قال و ما كان احدهم یطحن قال فجاء و هو ارمد لا یکاد ان یبصر قال فنفت فی عینه ثم هز الرایه ثلثا فاعطاها ایها فجاء علی بصفیة بنت حیی قال ابن عباس ثم بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم فلانا بسورة التوبه فبعث علیا فاخذها منه و قال لا یذهب بها الا رجل هو منی و انا منه فقال ابن عباس و قال النبی صلی الله علیه و سلم لنبی عمه ایکم یوالینی فی الدنيا و

الآخرة قال و على جالس معهم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم و اقبل على رجل منهم ايكم يواليني في الدنيا والآخرة فابوا فقال لهم انت ولئي في الدنيا والآخرة قال ابن عباس و كان على اول من امن من الناس بعد خديجة رضي الله عنهمما قال و اخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم ثوبه فوضعه على علي و فاطمة و حسن و حسين و قال إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيرًا

و قال ابن عباس و شری علی نفسه فليس ثوب النبي صلی اللہ علیہ وسلم ثم نام مكانه قال ابن عباس و كان المشركون يرمون رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فجاء ابو بکر و علی نائم وقال و ابو بکر يحسب انه رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال فقال يا نبی اللہ فقال له علی ان نبی اللہ قد انطلق نحو بئر میمون فادرکه قال فانطلق ابو بکر فدخل معه الغار

٣٦٧ ص: ج ١٢، الائمة الاطهار، الانوار في امامية

قال و جعل على رضى الله عنه يرمى الحجارة كما كان نبى الله صلى الله عليه وسلم وهو يتضور وقد لف راسه فى الثوب لا يخرجه حتى اصبح ثم كشف عن راسه فقالوا انك للئيم و كان صاحبك لا يتضور ونحن نرميه وانت تتضور وقد استنكرنا ذلك فقال ابن عباس و خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم فى غزوة تبوك و خرج الناس معه فقال له على اخرج معك قال فقال النبي صلى الله عليه و سلم لا فبكى على قال له اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبى بعدى انه لا ينبغي ان اذهب الا وانت خليفتي قال ابن عباس وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انت ولى كل مؤمن من بعدى و مؤمنة قال ابن عباس و سد رسول الله صلى الله عليه و سلم ابواب المسجد غير باب على فكان يدخل المسجد جنبا و هو طريقه ليس له طريق غيره قال ابن عباس وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من كنت مولاه فان مولاه على قال ابن عباس وقد اخبرنا الله عز و جل فى القرآن انه رضى عن اصحاب الشجرة فعلم ما فى قلوبهم فهل اخبرنا انه سخط عليهم بعد ذلك قال ابن عباس وقال نبى الله صلى الله عليه وسلم لعمر حين قال ايدن لي فاضرب عنقه قال و كنت فاعلا و ما يدريك لعل الله قد اطلع الى اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم

واز عبارت ولی الله در صدر کتاب مرآة المؤمنین عظمت و جلالت مرویات آن و صیانت آن از ضعاف متروکه واضح و ظاهرست
قال فيه و بعد فهذه احاديث مشتملة على مناقب اهل البيت النبوية و العترة الطاهرة المصطفوية من الكتب المعتبرة من الصحاح و
التواریخ منبها على اسمى الكتب معربا عن الضعاف المتروکه عند علماء الحديث مقتضرا على ما تواتر من الاحادیث او اشتهر او من
الحسان و جعلته وسیله الوصول الى جانب الرسول صلی الله عليه و سلم بوساطة اهل بيته و الانسلاک فى سلک محیيهم المبشرين
بالدخول في الجنان منه صلی الله عليه و سلم فيه وسیله النجاة و به مناط الشفاعة و سميته بمراة المؤمنین في مناقب آل سید المرسلین

عقات الانهار، فـ امامـة الائـمة الـاطـهـار، جـ ١٢، صـ : ٣٦٨

قبل مُنَا وَجَعْلَنَا مِنْ زَمَرَةِ الْمَتَمَسِّ كِينْ بِحِلِّ التَّوْفِيقِ وَالْهَدَايَةِ إِنَّكَ أَنْتَ الْمَجِيبُ وَبِيْدِكَ التَّوْفِيقُ فَعَلِيكَ التَّوْكِلُ وَبِكَ الاعْتِصَامُ وَنَرْجُو مِنْكَ خَيْرَ الْاِخْتِتَامِ بِحِرْمَةِ النَّبِيِّ وَالْهُدَى وَالْغَرَى الْكَرَامُ وَنِيزْ وَلِي اللَّهِ دَرِّ آخِرِ مَرَأَةِ الْمُؤْمِنِينَ بَعْدَ ذِكْرِ مَا خَذَ إِنْ كِتَابَ كَفْتَهُ وَدَرِّ مَقَامِ اسْتِبْنَاطِ بِرِّ اِيَادِ عَبَارَاتِ كِتَبِ مَذْكُورَهُ بِالْفَاظِهَا مِنْ غَيْرِ تَغْيِيرٍ وَتَرْجِمَهُ اِكْتِفَا نَمُودَهُ شَدَ وَبِطْرَفِ اَحَادِيثِ مَوْضِعَهُ يَا ضَعِيفَهُ نَزَدَ مَصَنَّفَيْنِ آنَهَا بِيَشْتَرِ التَّفَاتِ نَكْرَدَمْ وَبِالْفَرْضِ اِنْجَرَ تَعْرُضُ بَعْضِي اِذْ اَنْ وَاقِعَ شَدَهُ بَاشَدَ بِرِّ تَضْعِيفِ آنَ نَصَّ وَتَصْرِيْحِ نَمُودَهُ شَدَ تَا كَسِيِّ رَا مَقَامَ اِتَهَامِ وَمَجَالِ نِسْبَتِ اِفْتَرا وَبِهَتَانِ باقِي نَمَانَدِ غَرْضِ كَهِ اِنْ رَسَالَهُ مِنْتَخَبِ كِتَبِ صَحَاحِ كَهِ دَرِّ اَنْ هِيَچِ وَجَهِ مَجَالِ رِيبِ وَاشْتِيَاهِ نِيَسَتِ اَزْ اَفْضَالِ الْهَىِ وَتَائِيدِ اِيَزْدِيَسْتِ وَمَولَويِ ولِي اللَّهِ اِزْ مَشَاهِيرِ عَلَمَاءِ اِنْ دِيَارِ وَعَظَمَتِ وَجَلَّلَتِ اوْ نَزَدَ سَيِّهِ اِنْ اَقْطَارِ درِ غَایِتِ وَضُوحِ وَاشْتِهَارِ وَنَهَايَتِ ظَهُورِ وَانتِشارِتِ كَمَا هوَ غَنِيِّ عنِ الْبَيَانِ وَالْاَظْهَارِ وَسِيَجِيَءُ ذَكْرِ مَحَمَّدَهُ عَلَى لِسانِ ولَدِهِ فِيمَا بَعْدِ اَنْ شَاءَ اللَّهُ الْمُوْفَقُ لِلاَهْتِدَاءِ وَالْاسْتِبْصَارِ وَاَنْ اَفَادَهُ مَولَويِ سَعَدَ اللَّهَ دَرِ رَسَالَهُ تَحْفَةِ الْاَحْبَابِ كَمَا عَلِمْتَ آنَفَا كَمَالَ تعَظِيمِ وَتَفْخِيمِ وَاجْلَالِ وَتَوْقِيرِ آنَ صَدَرَ كَسِرَ ظَاهِرِ وَمَسْتَنِيرَتِ كَهِ اوْ رَا بِلْقَ عَظِيمِ الشَّأْنِ اِسْتَاذِ الْكَلَّا يَادَ كَرَدهُ وَمَوْلَانا درِ حَقِّ اوْ اَطْلَاقَ كَرَدهُ وَ

افاده نموده که او بحر فضل و جاه است

٩٩- شیخ سلیمان بلخی

وجه نود و نهم آنکه شیخ سلیمان بن ابراهیم المعروف بخواجه کلان بن محمد معروف المشتهر ببابا خواجه القندوزی البلخی حدیث ولایت را بطرق متعدد نقل کرده چنانچه در ینابیع الموده که نسخه مطبوعه درین زمان بعون الملک المنان بدست ابن کثیر العصیان آمده گفته و

فی سنن الترمذی عن عمران حصین قال بعث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جیشا و استعمل علیہم علی بن أبي طالب فمضی فی السریة فاصاب جاریہ فانکروا علیہ و تعاقد اربعۃ من الصیحابة فقالوا إذا لقینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اخبرناه بما صنع علی و كان المسلمون إذا رجعوا من سفر بدءوا برسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فسلموا علیہ ثم انصرفوا الى رحالهم فلما قدمت السریة علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقام احد الاربعۃ فقال يا رسول اللہ الم تر ان علیا صنع کذا و کذا فاعرض عنه ثم قام الثاني وقال مثل مقالته

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٦٩

فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل إليهم و يعرف الغضب فی وجهه ما تریدون من علی قالها اربعا ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی
هذا حدیث غریب و نیز در ان گفته

فی الاصابة و هب بن حمزہ رضی اللہ عنہ قال سافرت مع علی بن أبي طالب فرأیت منه بعض ما اکره فشکوته النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال لا تقولن هذا لعلی فانه ولیکم بعدی
ونیز در ان گفته

فی المشکوہ عن عمران بن حصین رضی اللہ عنہ قال ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی

قال حسن بن علی رضی اللہ عنہما فی خطبته قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حين قضی بینه و بین اخیه جعفر و مولاہ زید فی ابنة عمّه حمزہ اما انت یا علی فمنی و انا منک و انت ولی کل مؤمن بعدی
و قد تقدمت الخطبة بطولها و نیز در ان گفته

فی کنوی الدقائق للمناوی علی منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی
لابی داود الطیالسی انتھی فالحمد لله المنان حيث ثبت من اعتناء الشیخ سلیمان ان الحدیث الشریف معقد روایه الائمه الأعیان فلا یرمیه بالکذب و البطلان الا من خاض فی غمار المجازفة و العدوان و القی جلباب الحیاء فلم یخسف من الخزی و الهوان و اساء ادب کلام سید الانس و الجان صلوات اللہ و سلامه علیه و آلہ ما اختلقت الملوان فاستحق الهبوط الى اسفل درکات النیران

١٠٠- مولوی حسن زمان حیدرآبادی

وجه صدم آنکه مولوی حسن زمان بن محمد بن قاسم الترکمانی الحیدرآبادی المعاصر حدیث ولایت را روایت نموده و اثبات آن بطريق متعدد و تصحیح آن باهتمام تمام و رد بلیغ بر رد و ابطال منکرین والا مقام فرموده چنانچه در کتاب القول المستحسن فی فخر الحسن بعد ذکر حدیث غدیر گفته ثم معنی المولی هنا ولی و السید قطعا قال العلامہ الحرالی و المولی هو ولی اللازم الولاية

القائم بها الدائم عليها ذكره الفاضل المناوى فى شرح الجامع الصغير

فى حديث على بن أبي طالب مولى من كنت مولاه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۷۰

و يدل عليه ما مضى فى روایات اخرى صحیحة

من كنت ولیه فعلی ولیه

وفى حديث بريدة عند امامى السیّة احمد و النسائى فى خصائصه و غيرهما لا تقع يا بريدة فى علی فانه منى و انا منه و هو وليكم

بعدى و انه منى و انا منه و هو وليكم بعدى

وقول ابن حجر الهیتمی فى سنده الاجلخ و هو و ان وثقه ابن معین لكن ضعفه غيره على انه شيعي و على تقدیر الصحّة فيحتمل انه

رواه بالمعنى بحسب عقیدته ليس بشيء فانه مع كون الاجلخ قد صح توثيق جماعة و ضعف تضعيف فرقه له بعله تشیعه قد ورد مثله

في روایات اخرى صحیحة ايضا

ففي الرياض والاكتفاء عن عمران بن حصين قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم سرية واستعمل عليها علينا فمضى على السرية

فاصاب جارية من السبى فانكروا عليه و تعاقدوا اربعة من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم وقالوا إذا لقينا رسول الله صلى الله

عليه و سلم اخبرنا بما فعل على قال عمران و كان المسلمين إذا قدموا من سفر بدءوا برسول الله صلى الله عليه وسلم و سلموا عليه

ثم انصرفوا الى رحالهم فلما قدمت السيرية سلموا على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام احد الاربعة فقال يا رسول الله الم تران

عليها صنع كذا و كذا فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل مقالته فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال ما تریدون من على ان علينا منى و انا منه و

هو ولئك كل مؤمن من بعدى اخرجه الترمذى في جامعه

وقال حسن غريب و ابو حاتم بن حبان في صحيحه قلت و قال ابو يعلى في مسنده نا عبيد الله ثنا جعفر بن سليمان نا يزيد الرشك

مطرف بن عبد الله عن عمران بن حصين فذكره به نحوه و قال النسائي في خصائصه انا قبيه بن سعيد ثنا جعفر فذكره به و قال احمد

ثنا عبد الرزاق و عفان المعنى و هذا حديث عبد الرزاق قالا ثنا جعفر بن سليمان فذكره به

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۷۱

وفيه فا قبل رسول الله صلى الله عليه وسلم على الرابع وقد تغير وجهه فقال دعوا علينا دعوا علينا ان علينا منى و انا منه و هو

ولئك كل مؤمن بعدى

وقال الترمذى انا قبيه بن سعيد ثنا جعفر فذكره به قال هذا حديث حسن غريب لا نعرفه الا من حديث جعفر بن سليمان قلت هو من

زهاد الشيعة ثقة كثير العلم احتاج به البخارى في الادب و مسلم و الاربعة و صحح له الترمذى فتحسينه له هذا غريب وقد حدث عنه

السيفان الثورى مع تقدمه و ابن المبارك و سيار بن حاتم و قبيه و مسدد و يحيى بن يحيى و ابن مهدى و ابن المدى و هما لا

يحدثان الا عن ثقة و عبد الرزاق و قال رأيته فاضلا حسن الهدى و اهل صنائع و اهل العراق و خلق و قال احمد لا باس به و قال ابن

معين ثقة كان يحيى بن سعيد يستضعفه أى و هو منه غير مقبول و قوله ابن سعد فقال كان ثقة به ضعف و كان استضعفاف يحيى

لتشييعه قال ابن حبان في كتاب الثقات كان من الثقات المتقين في الروايات غير انه كان يتحول الميل إلى اهل البيت ولم يكن بداعيه

إلى مذهبة و ليس بين اهل الحديث من اثمنتنا خلاف ان الصدوق المتقن إذا كان فيه بدعة و لم يكن يدعو إليها ان الاحتجاج بأخباره

و لهذه العلة تركنا حديث جماعة ممن كانوا يتحللون البدعة و يدعون إليها و ان كانوا ثقات فاحتاجنا باقوا ثقات انتقالهم سوء غير

انهم لم يكونوا يدعون إليها و انتقال العبد بينه وبين ربها انشاء عذبه و انشاء غفر له و علينا قبول الروايات عنهم إذا كانوا ثقات على

حسب ما ذكرنا في غير موضع من كتبنا انتهى و قد ذكر قوله في ترجمة عبد الملك و تقدم في المقدمة في مرسل الحسن كلام

الخطيب في هذا الباب وقال ابن عدى هو حسن الحديث معروف بالتشيع وجمع الرقائق جالس زهاد البصرة فحفظ عنهم وقد روى ايضا في فضل الشيختين وهو عندي ممن يجب ان ينقل حديثه انتهى وقال الذهبي كان شيئا صدقا ويزيد عابد ثقة وقال ابن حجر وهم من لينه احتاج به الأئمة الستة وكذا مطرف وقد صرخ الحافظ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٧٢

ابن حجر في الاصابة بان سنته قوى وعزى الى الطيالسي و التسائي في الكبri و الحسن بن سفيان في فوائده و أبي نعيم في فضائل الصحابة و الطبراني و الحاكم في مستدركه في جمع الجواع

اخوجه ابن أبي شيبة بسند صحيح و ابن جرير و صححه و لفظهما على مني وانا من على و على ولی كل مؤمن بعدى و هذه الجملة عند الديلمي في مسند الفردوس عن أبي ذر الغفارى و للحاكم في مستدركه و الضياء في مختارته عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لبريدة ان عليا وليكم بعدى فاحبّ علينا فإنه يفعل ما يؤمر به و للديلمي عن بريدة مثله

وقال ابو داود الطيالسي حدثنا ابو عوانه عن أبي بلج عن عمرو بن ميمون عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لعلى انت ولی كل مؤمن بعدى و اخرجه احمد و التسائي عنه الطحاوي في حديث ابن عباس الطويل في خصائص على بهذا السندي مصراحا بالتحديث في جميعه و سكت عليه ابن حجر في الاصابة قال ابو عمر في الاستيعاب هذا استاد لا مطعن فيه لاحد لصحته و ثقته نقلته و كأنه لم يعبأ بتسديد البخاري في قوله وحده في بلوغ فيه نظر و كذلك لم يقبله منه من تعاصره و من تأخر عنه من النقاد المتشدد منه임 ابو حاتم قال صالح الحديث لا باس به و ثقه التسائي و ابن سعد و ابن حبان كما غرى له و احتاج به في صحيحه و الدارقطني و الحاكم و الزما مسلما اخراج حديثه و احتاج به الاربعه و قال الحاكم و احتاج به مسلم و لعله في نسخة الصحيح من روایته و هو بلدى مسلم فهو اعلم بكتابه و سبقهم الى توثيقه من المتقدمين ابن معين و حدث عنه امام النقاد شعبه و ابراهيم بن المختار و حاتم بن أبي صغرية و حسين بن نمير و زائدة بن قدامة و زهير بن معاوية و الثورى و سويد بن عبد العزيز و شعيب بن صفوان و ابو حمزه السكري و ابن عوانة و هشيم و غيرهم و

عن وهب بن حمزه قال قدم بريدة من اليمين و كان خرج مع على بن أبي طالب فرأى منه جفوة فاخذ يذكر علينا و ينتقص فبلغ ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له لا تقل هذا فهو اولى الناس

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٧٣

بكم بعدى يعني علينا اخرجه الطبراني في الكبير و ذكره المناوى بتغيير يسير

وقال قال الهيثمي فيه ذكره ابو حاتم ولم يضعفه احد و بقية رجاله و ثقوا و عن بريدة في رواية اخرى ان عليا مني وانا منه خلق من طينتي و خلقت من طينة ابراهيم وانا افضل من ابراهيم ذريته بعضها من بعض و الله سميع عليم يا بريدة اما علمت ان لعلى اكثرا من الجارية التي اخذ و انه وليكم بعدى اخرجه ابن جرير في تهذيب الاثار و هو صحيح عنده قال الخطيب لم ار سواه في معناه آورده و اعتمد جماعة من الأئمة من آخرهم السبكي و السيوطي و قد اخرجه ابن اسبيوع الاندلسي في الشفاء كذا في الاكتفاء و قد وردت هذه اللفظة في احاديث جماعة من الصيحة بطرق كثيرة ضعيفة يتقوى مجموعها لكن لا حاجة إليها بعد هذه الروايات الثابتات و من جزم بورودها من جهابذة المتأخرین الحافظ ابن حجر في الاصابة و الحافظ الفاسی في العقد الشمین في آخرين فقيله صاحب القراءة ان زيادة و هو وليكم بعدى

و نحوها موضوعة و من تغيرات الشيعة شيء عجب عند اولى الالباب مع ذكره لها قبل خمسين ورقة في اجوية الطوسي من حديث الترمذى المذكور وقد صرخ الترمذى بحسنه و هو صحيح على شرطه و كتابه من كتب كان مؤلفوها كما قال صاحب القراءة في الحجۃ

المعروفين بالوثيق و العداله و الحفظ و التبخر في فنون الحديث و لم يرضوا في كتبهم هذه بالتساهيل فيما اشترطوا على انفسهم فتلقيها من بعدهم بالقبول الى آخر ما قال نسأل الله العافية اين عبارت اين محقق فاضل فاصلست بين الحق و الباطل و وافيست برای مزيد استبصرار بر متيقظ عاقل و بدفع و رفع و رد و قمع تشكيك هر مرتاب غافل ذاهل و باز الله اوهام و هواجس و ازاحه نوازع و وساوس هر لجوج مجادل کافي و کافل و ثبوت و تتحقق و صحّت حديث شريف از ان کالثار على المنار بل کالشمس فى رابعة النهار واضح و لائق و حاصل و شبّهات و توهّمات مخاطب عمدة الافضال و دیگر جاحدین امثال بملحظه آن کسراب بقیعه يحسبه الظمآن ماء حتى إذا جاءه لم يجده شيئاً

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۷۴

او کرماد استدت به الريح في يوم عاصف زائل کصفووان عليه تراب فاصابه وابل و نهايت واهی و رکیک و باطل و از حلیه صحّت و ثبات و قابلیت اعتنا و التفات عاطل و لله الحمد على منه الشامل و فضله الكامل و مولوی حسن زمان از اجله علمای معاصرین اعیان و اکابر مشاهیر عالی شانست و مولوی حیدر علی فیض آبادی صاحب منتهی الكلام تقریظی بر کتاب احیاء المیت بفقه اهل البيت تصنیف مولوی حسن زمان مذکور نوشته که از ان غایت عظمت و جلالت مصنّف و مصنّف ظاهر و باهرست و بعد ملاحظه آن نهايّت متأنّت و رزانّت مؤاخذات لطیفه و مليحه و تشنجات صریحه او که بر تعصبات و تشذّبات فاحشه ولی الله و مخاطب نحریر جابجا در قول مستحسن وارد فرموده اولیای این هر دو را ذائقه عذاب الیم چشانیده و اظهار عناد و لدادشان با اهل بیت امجاد صلوّات الله و سلامه عليهم الى يوم التناد بمرتبه قصوی رسانیده کالشمس فى رابعة النهار هویدا و اشکار می گردد و هذه عبارته اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و سلامه على عباده الذين اصطفی اما بعد فاعلموا اخوانی و خلّانی نور الله ربی قلوبکم و قلبی انى لما طالعت کتب الشیعه الشنیعه عرفت قطعاً انّهم یکیدون کیدا و یصیدون صیدا و یقصدون دین الناس قصد الوسوس الخناس فيقصدونهم عن سواء السبيل و یردونهم الى سواء الاباطیل فيقولون انّ اهل السینة یقتدون بالاصحاب و یعوضون على سيرتهم بالانياب و قد اعترف مجتهدوهم حتی صاحب الأساس

بحديث النبی صلی الله علیه و سلم انّ اصحابی كالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و ان اختلاقوهم رحمةً كما ذكرته مفصلاً في الكتاب الكبير ازاله العین عن بصرة العین و ذكرت هفواتهم في تاویلاته ايضاً ثم یفترون عليهم انهم لا یهتدون باهل البيت الاطیاب بل یعرضون عن سنتهم كالنصاب ولا یروون عنهم الدلائل الاصولیة ولا یدررون منهم المسائل الفروعیة ولذا یوجد في کتبهم درایات أبي حنیفة و قیاساته و روایات مالک و اساساته و منقولات الشافعی و معقولاته و مسندات احمد و مجتهداته ولا یوجد فيها من افادات آل النبی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۷۵

صلی الله علیه و سلم و افاضاتهم شيئاً لاـ من اصول الدلائل و لاـ من فصول المسائل فكنت اتمنى تحبس اللیالي و مرور الايام و الشهور والاعوام وجود سفر ذی قدر يحق الحق الفاضل و يبطل الباطل العاطل هادیا لمطاعن الفرقه الاساس فاصما لضغائن الریبه و الالتباس يقلع اصولهم و يقطع فروعهم يجدع انفهم و يقمع اخلاقهم و اسلافهم ينادي نداء المجهاد الهادی ان مقاالتهم کسراب بقیعه يحسبه الظمآن ماء حتى إذا جاء لم یجده شيئاً و انّ اهل السینة هم الذين یقتبسون انوار الائمه الاطهار كما یقتعون آثار الصحابة الکبار و لكنی ما رأیت كتاباً یكون لما تمنیه نصباً ثم إذا ما وقع الفتنة في بلاد الهند كافه و عمّ المحن اهلها عامه كما حذرنا الله تعالى ایها بقوله و آتئُوكُم فِتْنَةً لَا تُصِيَّنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً

و سافرت الى الحرمين المحترمين زادهما الله شرافة و كرامه فاقمت هناك ثلث سنین ثم سافرت الى العراق و اقمت هناك ما يزيد على ستین ما یظرفت بكتاب كما ذكرت ايضاً فلما وصلت تقدیراً من الله تعالى الى حیدرآباد صانه الله سبحانه عن الخلل و العلل و الفساد رأیت هناك نموذجاً من الكتاب المستطاب المسمى باحیاء المیت بفقه اهل البيت فالفیت ذلك كما تمنیت بل فوق ما ابتغیت

لقد افاد و اجاد مصنفه رئيس العرفاء راس الاصفیاء صدر العلماء المستغنی عن الثناء فجمع و قمع و حکم و احکم فجرح و عدّل و صحّح و علل و طب و کب و ضبط و ربط و دق و حقق و رتب و هذب و اکثر و اختصر على تقید خبره و تجوید نظره و تجسس عن عجره و بجره کيف لا وقد صنف کثیرا و ان لم ار الا يسيرا فصار فى تدوینه و تحسینه مؤیدا بالدعای ممّن رقى اعلى السّماء عليه و آله التّحیّة و الثناء من ربّ العزّة و الكبriاء فى حکایة حکاها لى فى منامه فطار بى هذا الخطب من الفرش فلو ثم ابوابه و فصوله و فروعه و اصوله على ما رأينا مثله و ادعیتم انه لا عین رأت و لا اذن سمعت ثم انّ المصنف فسح الله في مدّته قد اهدى الى فهرسته بعد ما مضى اثنا عشر سنة اعني ما أراد بسطه فيه من اثنى عشر كتابا يكون لما بلغه

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۷۶

من علوم اهل بيت النبوة نصابا اولها كتاب فقه الایمان المسمى كتاب الفقه الاکبر عن اهل البيت الاطهر ثانیها كتاب اصول العلم من الروایة و الدّرایة عن اهل بيت الولایة و الهدایة ثالثها كتاب فقه الاسلام المترجم باحیاء المیت بفقهه اهل بيت رابعها كتاب قراءة القرآن عن اهل بيت الذکر و الاتقان الملقب اتحاف القراء البشّر بقراءات اهل البيت الخمسة عشر خامسها كتاب علوم القرآن عن اهل بيت النبوة و العرفان سادسها كتاب احیاء العالم عن اهل بيت النبی صلی الله علیه وسلم سابعها كتاب الحکمة و الموعظة من اهل بيت الفطنة و المعرفة الملقب بمنهاج البلاغة ثامنها كتاب الادعیة و الاذکار عن اهل بيت الاطهار الملقب بالصحیفة الفاضلۃ تاسعها كتاب فقه الاحسان عن اهل بيت الحکمة و العرفانعاشرها كتاب جوامع الاخبار و الاثار عن اهل بيت الاخیار حادی عشرها كتاب آیات النبوة عن رایات الفتواه ثانی عشرها كتاب الصیحه المطہرہ العلویه للحضرۃ الموقرة العلویه فارجو من الله تعالى من اتمامها و حسن اختتامها عاجلاً حتى يطلع شمس التحقيق من مطلعها و يسطع نور التصديق الى مخضعها و يعرف ان فقهاء اهل السنّة و قراءهم و عرفاءهم و متکلمیهم و محدثیهم و مفسّریهم و سائر اصناف علمائهم هم المتبعون لأخبار اهل البيت الطیین و هم المقتوفون لآثارهم المھتدون بنجوم الھدی اصحاب سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین و ان ذلک هو التمسک بالقلین و التنسک بالملوین و ان کلًا من الفریقین متوضطون بیننا و بین النبی صلی الله علیه و سلم يصلون إلينا من داخل البيت و خارجه ما فاض منه بالملوین فشكراً الله مسعاه و ذکر رضاه به عند من والاه و ابلغ إليه بکرمه ما يتمناه و اسیغ عليه من نعمه ما يتراجّه بجهة من اصطفاه و ارتضاه و اجباه عليه و آله و اصحابه و احبابه اعلى صلوات الله و اجلی تسليمات الله رقم ذلك بقلمه الاققر الاحقر حیدر على غفر له الولی عند سفره

الى الهند ثانياً سنة ۱۲۹۳ انتهى

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۷۷

نقلًا عن نسخة اهداتها المولوى حسن زمان الى العبد الكثیر العصیان

جواب ابطال حدیث ولایت

اشاره

قوله زیرا که در استاد او اجلح واقع شده او شیعی متهمست در روایت خود اقول این افاده بدیعه و مقاله فظیعه مخدوشست بوجوهه عدیده و منقوضست بنقض سدیده

توثیق «اجلح» از افادات علمای قوم

اول آنکه اجلح را یحیی بن معین که امام منقادین و ملجاً اساطین متسنین است توثیق نموده چنانچه ابو الحجاج مزی در تهذیب الکمال کما في الحجج الباهرة بترجمه اجلح گفته قال عیاس الدوری عن یحیی بن معین ثقة و ابن حجر عسقلانی در تهذیب

التهذيب بترجمه اجلح گفته قال ابن معين صالح و قال مرتءة ثقة و قال مرتءة ليس به باس هر گاه اجلح حسب افاده يحيى بن معين صالح و ثقه باشد اتهام او بوضع و افتعال از عجائب اوهام و غرائب وساوس نافرجام و خرافات واهيه بي نظام و زمامست حالا نبدي از مناقب عظيمه و محامد فخيمه و مدائح سنيه و فضائل بهيه يحيى بن معين باید شنید که بعد سماع آن مجال دم زدن و گردن افراشتن و حرف تشكيك در توثيق اجلح بر زبان آوردن برای متخصصين متعنتين باقى نماند پس باید دانست که ابو سعد عبد الكرييم بن محمد سمعاني در انساب در نسبت مزى گفته ابو زکريا يحيى بن معين بن عون بن زياد بن بسطام المزى سن ؟؟؟

غضفان من اهل بغداد كان اماما ربانيا عالما حافظا ثبتا متقدنا مرجوعا إليه في الجرح والتعديل والده معين كان على خراج الرى فمات فخلف لابنه يحيى الف الف درهم و خمسين الف درهم فانفقه كله في الحديث حتى لم يبق له نعل يلبسه سمع عبد الله بن المبارك و هشيم بن بشير و عيسى بن يونس و سفيان بن عيينة و عبد الرحمن بن مهدي و وكيع بن الجراح و ابا معاوية الضرير روى عنه من رفقائه احمد بن حنبل و ابو خيثمة و محمد بن اسحاق الصعاني و محمد بن اسماعيل البخاري و ابو داود السجستاني و عبد الله بن احمد بن حنبل و غيرهم و انتهى علم العلماء إليه حتى قال احمد بن حنبل ههنا رجل خلقه الله لهذا الشأن يظهر كذب الکذابين يعني يحيى بن معين و قال على بن المديني لا نعلم احدا من لدن آدم كتب من الحديث ما كتب يحيى بن معين

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۷۸

قال ابو حاتم الرازى إذا رأيت البغدادى يحب احمد بن حنبل فاعلم انه صاحب سنة و إذا رأيته يبغض يحيى بن معين فاعلم انه كذاب و كانت ولادته في خلافة أبي جعفر سنة ثمان و خمسين و مائة في آخرها و كان يحيى بن معين يحج فيذهب إلى مكة على المدينة و يرجع على المدينة فلما كان آخر حجّه حجّها خرج على المدينة و رجع فاقام بها يومين او ثلاثة ثم خرج حتى نزل المترزل مع رفقائه فباتوا فرأى في النوم هاتفا يهتف يا ابا زکريا أترغب عن جواري فلما أصبح قال لرفقائه امضوا فاني راجع إلى المدينة فمضوا و رجع فاقام بها ثلاثة ثم مات قال فحمل على اعواد النبي صلی الله عليه وسلم و صلی عليه الناس و جعلوا يقولون هذا الذاب عن رسول الله الكذب و مات لسبع ليال بقين من ذى القعدة سنة ثلث و ثلاثين و مائتين و قال بعض المحدثين في مرثيته ذهب العليم بعيب كل محدث و بكل مختلف من الاسناد وبكل وهم في الحديث و مشكل يعني به علماء كل بلاد و ديگر محمد زاهره و ماشر فاخره يحيى بن معين در مجلد حديث مدينة العلم انشاء الله تعالى مذکور خواهد شد فکن من المتربصین خلیفه دانسته عبد الرحمن نموده مزى در تهذيب الکمال على ما في الحجج گفته قال عبد الله بن احمد عن ابيه ما اقرب الاجلح من قطر بن الخليفة و ابن حجر عسقلانی در تهذيب التهذيب گفته قال عبد الله بن احمد عن ابيه ما اقرب الاجلح من فطر بن الخليفة و فطر بن خلیفه بود ؟؟؟

احمد بن حنبل موثقست پس اجلح که نزد احمد نهايت قریبست بفطر نیز موثق خواهد بود بالضرورة و البداهه چه اگر اجلح موثق نباشد بین الاجلح و فطر بعد مشرقین حاصل خواهد بود و اصلا قرب در میان ایشان حاصل نخواهد شد چه جا که قرب ایشان بمرتبه و اصل باشد که تعجب از ان کنند و آن را باقصى المرتبه فائز گردانند ذهبي در کاشف گفته فطر بن خلیفه المخزومی مولاهم الخياطه عن أبي الطفیل و عطاء الشیبی و مولاه عمرو بن حریث الصحاہی و عن مجاهد و الشعابی و خلق و عنہ القطان و یحیی بن آدم و قبیصه و خلق له نحو ستین حدیثا و هو

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۷۹

شيعی جلد صدوق و ثقه احمد و ابن معین مات سنة ۱۵۳ و ابن حجر در تهذيب التهذيب بترجمه فطر گفته قال عبد الله بن احمد بن حنبل عن ابيه ثقة صالح الحديث سوم آنکه عمرو بن على فراس افاده نموده که اجلح مستقيم الحديث و صدوquest ابن حجر عسقلانی در تهذيب التهذيب بترجمه اجلح گفته و قال عمرو بن على مات سنة ۱۴۵ اول السنة و هو رجل من بجيله مستقيم الحديث صدوquest قلت ليس هو من بجيله حالا نبدي از اطرا و ثناء فوق قیاس و مدح و سپاس فلاس که هادم اساس اblas و وسوس مخاطب حق شناسست بر زبان ائمه قوم باید شنید و دست تحریر بدندان تعجب بر قدح اجلح باید گزید عبد الكرييم سمعاني در كتاب الانساب

نسبت سقا گفته ابو حفص عمرو بن على بن بحر بن كثير السقى الفلاس ذكره في الفاء كان احد ائمه المسلمين من اهل البصرة قدم اصبهان سنة ست عشرة و اربع وعشرين و ست و ثلاثين و مائتين و حدث بها روى عنه عفان بن مسلم و مثل ابو زرعة الرزازى عنه فقال ذاك من فرسان الحديث وقال حجاج بن الشاعر لا يبالي ان يأخذ من عمرو بن على من حفظه او من كتابه و كان ابو مسعود الرزازى يقول لا اعلم احدا قدم هننا و اتقن من أبي حفص ذهبي در تذكرة الحفاظ گفته عمرو بن على بن بحر بن كنيز الحافظ الامام الثبت ابو حفص الباهلى البصري الصيرفى الفلاس احد الاعلام مولده بعد السنتين و مائة سمع يزيد بن زريع و عبد العزيز بن عبد الصمد العمى و سفيان بن عيينة و معتمر بن سليمان و طبقتهم فاكتروا و اتقن و جود و احسن حدث عنه الستة و النسائي ايضا بواسطه و عفان و هو من شيوخه و ابو زرعة و محمد بن جرير و ابن صاعد و المحاملى و ابو روق الهرانى و امم سواهم قال النسائي ثقة حافظ صاحب الحديث وقال ابو حاتم كان اوثق من على بن المدينى وقال عباس العنبرى ما تعلمت الحديث الا منه و قال حجاج بن شاعر عمرو بن على لا يبالي أحدث من حفظه او من كتابه و قال ابو زرعة ذاك من فرسان

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٨٠

الحديث لم نر بالبصرة احفظ منه و من ابن المدينى و الشاذكونى قال الفلاس حضرت مجلس حماد بن زيد و انا صبى وضى فاخذ رجل نجدى فترت فلم اعد و قال ابن اشكاب ما رأيت مثل الفلاس و كان يحسن كل شيء و عنه قال ما كنت فلاسا قط و نيز ذهبي در سير اعلام النبلاء گفته الفلاس عمرو بن على بن بحر بن كثير الحافظ الامام المجدد الناقد ابو جعفر الباهلى البصري الصيرفى الفلاس حفيد المحدث بحرین كنيز السقا و ولد سنة و ستين و مائة و حدث عن يزيد بن زريع و مرحوم العطار و عبد العزيز و عبد الصيمد العمى و خالد بن الحرت و غندر و سفيان بن عيينة و عاصم بن هلال و عمر بن على المقدمى و محمد بن سوء و محمد بن عبد الرحمن الطفاوى و عبد الله بن ادريس و عبد الاعلى السامى و معاذ بن معاذ و وكيع و يحيى القطان و فضل بن سليمان النميرى و معتمر بن سليمان و يزيد بن هارون و خلق و تنزل الى سليمان بن حرب و كان من جملة الحجۃ حدث عنه الائمة الستة في كتبهم ابو زرعة و ابو حاتم و ابن أبي الدنيا و عبد الله بن احمد و الحسن بن سفيان و محمد بن يحيى بن مندة و القاسم الطوز و جعفر الفريابى و يحيى بن صاعد و محمد بن حريز و ابو روق احمد بن محمد بن بكر الهرانى و خلق سواهم قال ابو حاتم بصرى صدوق كان اوثق من على بن المدينى سمعت العباس العنبرى يقول ما تعلمت الحديث الا من عمرو بن على و قال حجاج بن الشاعر لا يبالي عمرو بن على احدث من كتابه او من حفظه و قال النسائي ثقة حافظ صاحب الحديث وقد روى النسائي ايضا عن زكريا السنجرى عنه و حدث عنه شيخه عفان و القاضى المحاملى وقد ذكره ابو زرعة فقال ذلك من فرسان الحديث لم نر بالبصرة احفظ منه و من على بن المدينى و الشاذكونى قال ابو حفص الفلاس حضرت مجلس حماد بن زيد و انا صبى وضى فاخذ رجل نجدى فترت فلم اعد قال ابن اعکاب الحافظ ما رأيت مثل أبي حفص الفلاس كان يحسن

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٨١

على شيء و باخنا عن أبي حفص قال ما كنت فلا ساقط و قد سافر الى اصبهان غير مرّة و حدث بها فقال الحافظ ابو الشيخ قدمها في سنة ست عشرة و مائتين و سنة اربع وعشرين و ست و ثلاثين و حكى ابن مكرم قال ما قدم علينا بعد على بن اسد بنى مثل عمرو بن على مات بالعسكر في ذى القعدة سنة تسع و اربعين و مائتين خلت صنف و جمع و وقع لنا من عالي حديثه اخبرنا الشيخ العالم الزاهد مسند الوقت ابو المعالى احمد بن القاضى الامام المحدث رفيع الدين أبي محمد اسحاق بن محمد بن المؤيد الهمدانى ثم المصرى بقراءتى عليه قال ابنا المبارك بن أبي الجواد ببغداد سنة عشرين و ستمائة ابنا ابو العباس احمد بن الطلابه ابنا عبد العزيز بن على ابنا محمد بن عبد الرحمن المخلص ابنا محمد بن هارون ابنا عمرو بن على ابنا يحيى بن سعيد عن سفيان عن عاصم عن زر عن عبد الله قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يذهبن الايام و الليلى حتى يملك العرب رجل من اهل بيته يواطى اسمه اسمى

صححه ت و نيز ذهبي در عبر فی خبر من غبر در سنّة تسع و اربعين و مائتين گفته و فيها ابو حفص عمرو بن على الباهلي البصري الصيرفي الفلاس الحافظ احد الاعلام سمع معتمر بن سليمان و طبقته و صنف و عنی بهذا الشأن قال النسائي ثقة حافظ و قال ابو زرعة ذاک من فرسان الحديث و قال ابو حاتم كان اوشق من على بن المديني و عبد الله بن اسعد يافعی در مرآء الجنان در سنّة تسع و اربعين و مائتين گفته و ابو حفص عمرو بن على الباهلي البصري الصيرفي الفلاس الحافظ احد الاعلام قال ابو زرعة ذلك من فرسان الحديث و ابن حجر عسقلاني در تقریب گفته عمرو بن على بن الجر بن کنیز بنون و زاء ابو حفص الفلاس الصيرفي الباهلي البصري ثقة حافظ من العاشرة مات سنّة تسع و اربعين و سیوطی در طبقات الحفاظ گفته عمرو بن على بن بحر بن کنیز الباهلي ابو حفص الصيرفي الفلاس الحافظ روی عن ابن علیه و يحيی القطان و ابن مهدی و ابن نمیر و خلق و عنه الائمه الستة و آخرون قال النسائي عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٨٢

ثقة صاحب حديث حافظ و قال ابو حاتم كان اوشق من على بن المديني مات في ذى القعدة سنّة تسع و اربعين و مائتين چهارم آنکه احمد بن عبد الله العجلی نيز توثيق اجلح نموده چنانچه مزی در تهذیب الکمال بترجمه اجلح گفته قال احمد بن عبد الله العجلی کوفی ثقة و ابن حجر عسقلاني در تهذیب التهذیب بترجمه اجلح گفته و قال العجلی کوفی ثقة و جلال الدين سیوطی در لآلی مصنوعه بعد ذکر کلام ابن الجوزی در اجلح گفته قلت روی له الاربعه و وثقه ابن معین و العجلی و فضائل ظاهره و محمد باهره و مناقب فاخره و معالی زاهره احمد عجلی بر متبع مخفی نیست عبد الكریم بن محمد سمعانی در انساب در نسب اطرابلسی گفته ابو الحسن احمد بن عبد الله بن صالح بن مسلم العجلی کوفی الاصل نشأ ببغداد و سمع بها و بالکوفة و البصرة حدث عن شبابه بن سوار و محمد بن جعفر غندر و الحسين بن على الجعفی و أبي داود الحفری و أبي عامر العقدی و محمد و يعلى ابنی عبید و جماعة نحوهم و كان حافظا دينا صالحها انتقل الى بلاد المغرب فسكن اطرابلس و انتشر حدیثه هناك روی عنه ابو مسلم صالح و ذکر انه سمع منه في سنّة سبع و خمسین و مائتين و كان يشبه باحمد بن حنبل و كان خروجه الى المغرب ايام محنّة احمد بن حنبل و كان ولادته بالکوفة سنّة اثنین و ثمانین و مائة و مات في سنّة احدی و ستین و مائتين و قبره باعلى الساحل بالطرابلس و قبر ابنه صالح الى جنبه و محمد بن احمد ذهبي در تذكرة الحفاظ گفته العجلی الامام الحافظ القدوة ابو الحسن احمد بن عبد الله بن صالح العجلی الكوفی نزيل اطرابلس المغرب سمع والده و حسين بن على الجعفی و شبابه و محمد بن يوسف الفريابی و يعلى بن عبید و طبقتهم حدث عنه ولده صالح بمصنفه في الجرح و التعديل و هو كتاب مفيد يدل على سعة حفظه ذكره عباس الدوری فقال كما نعده مثل احمد و يحيی بن معین الخ و نيز ذهبي در عبر فی خبر من غبر در سنّة احدی و ستین و مائaines گفته و فيها احمد بن عبد الله بن صالح ابو الحسن العجلی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٨٣

الکوفی الحافظ نزيل طرابلس المغرب و صاحب التاريخ و الجرح و التعديل و له ثمانون سنّة خرج الى المغرب ايام محنّة القرآن و سکنها روی عن حسين الجعفی و شبابه و طبقتهما قال عباس الدوری انما کنا نعده مثل احمد بن حنبل و يحيی بن معین و نيز ذهبي در سیر اعلام النبلاء گفته العجلی الامام الحافظ الناقد الاولى الزاہد ابو الحسن احمد بن عبد الله بن صالح بن مسلم العجلی الكوفی نزيل مدینه اطرابلس المغرب و هي اول مدائن المغرب بينها و بين الاسكندرية مسيرة شهر مولده بالکوفة في سنّة اثنین و ثمانین و مائة سمع من حسين الجعفی و شبابه بن سوار و أبي داود الحفری و يعلى بن عبید و أخيه محمد بن عبید و محمد بن يوسف الفريابی و والده الامام عبد الله بن صالح المقری و عفان و طبقتهم حدث عنه ولده صالح بن احمد و سعيد بن عثمان الاعناني و محمد بن فطیس و عثمان بن حديد الالبیری و سعيد بن اسحاق و لم اظفر بحدث من روایته و له مصنف مفيد في الجرح و التعديل طالعته و علقت منه فوائد تدل على تبحره بالصنعة و سعة حفظه وقد ذكره العباس بن محمد الدوری فقال ذاک کنا نعده مثل احمد بن حنبل و يحيی بن معین و من کلام احمد بن عبد الله قال من آمن برجعة على رضی الله عنه فهو کافر و من قال القرآن مخلوق فهو کافر و

قيل انه فر الى المغرب لما ظهر الامتحان بخلق القرآن فاستوطنها ولد له بها وقال بعض العلماء لم يكن لأبي الحسن احمد بن عبد الله عندنا بال المغرب شبيه ولا نظير في زمانه في معرفة الغريب واتقانه وفي زهده وورعه وقال المورخ العالم ابو العرب محمد بن احمد بن تميم القيرواني سألت مالك بن عيسى القيسى الحافظ من اعلم من رأيت بالحديث قال اما في الشيخ فاحمد بن عبد الله العجلى وقال محمد بن احمد بن غانم الحافظ سمعت احمد بن معتب مغربى ثقة يقول سئل يحيى بن معين عن احمد بن عبد الله بن صالح فقال هو ثقة بن ثقة وقال بعضهم إذا؟؟؟

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٨٤

سكن احمد بن عبد الله بطارابلس للتفرد والعبادة و قبره هناك على الساحل و قبر ولده صالح الى جنبه وقال احمد بن عبد الله العجلى رحلت الى أبي داود الطيلسى فمات قبل قدومي البصرة يوم مات احمد سنة احدى و سنتين و مات ابنه صالح في سنة اثنين و عشرين و ثلاثة و ثلثمائة پنجم آنکه يعقوب بن سفيان توثيق اجلح نموذج حديث او را لین دانسته ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب بتراجمہ اجلح گفته و قال يعقوب بن سفيان ثقة حديثه لین و ظاهرست که با وصف توثيق و تعديل راوی اقدم بر تلین و توهین روایت او تهافتیست معلول و جساریست نامعقول فلا- يصلح التلین للاصقاء و القبول و يعقوب بن سفيان موثق اجلح از اساطین أعيان و اکابر ائمه عاليشان سنيانت سمعانی در انساب گفته الفسوی بفتح الفاء و السین هذه النسبة الى فسا و هي بلدة من بلاد فارس خرج منها جماعة من العلماء والرحالين منهم ابو يوسف يعقوب بن سفيان بن جوان الفسوی الفارسی كان من الائمه الكبار من جم و رحل من الشرق الى الغرب و صنف و اكثر مع الورع و النسك و الصي لابة في السنة رحل الى العراق و الحجاز و الشام و الجزائر و ديار بكر و كتب عن عبيد الله بن موسى روى عنه ابو محمد بن درستويه النحوی مات في رجب الثالث والعشرون منه من سنة سبع و سبعين و مائتين ذهبي در تذكرة الحفاظ گفته الفسوی الحافظ الامام الحجة ابو يوسف يعقوب بن سفيان بن جوان الفارسی الفسوی صاحب التاريخ الكبير والمشيخة سمع ابا عاصم الانصاری و مکی بن ابراهیم و عبید الله بن موسی و ابا مسهر و حبان بن هلال و سعید بن أبي مریم و طبقتهم و عنه الترمذی والنّسائی و ابن خزیمہ و ابو عوانہ و ابن أبي حاتم و محمد بن حمزہ بن عمار و عبد الله بن جعفر بن درستويه النحوی و آخرون و بقی فی الرحلۃ ثلاثة ثلاثین سنة قال ابو زرعة الدمشقی قدم علينا

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٨٥

من نبلاء الرجال يعقوب بن سفيان يعجز اهل العراق ان يروا مثله و الثاني حرب بن اسماعيل و هو من كتب عنى و قال محمد بن داود الفارسی نا يعقوب بن سفيان العبد الصالح و قيل كان يتكلم في عثمان رضي الله عنه ولم يصح ما قبل أبي حاتم الرازى بشهر في سنة سبع و سبعين و مائتين و نيز ذهبي در عبر در سنة سبع و سبعين و مائتين گفته وفيها الامام يعقوب بن سفيان الحافظ احد اركان الحديث و صاحب المشيخة و التاريخ في وسط السنة و له بعض و ثمانون سنة سمع ابا عاصم و عبد الله بن موسى و طبقتهما فاكثر و نيز ذهبي در سیر اعلام النبلاء گفته الفسوی الامام الحافظ الحجة الرحال محدث اقليم فارس ابو يوسف يعقوب بن سفيان بن جوان الفارسی من اهل مدينة فسا و يقال له يعقوب بن أبي معاویة مولده في حدود عام تسعين و مائة و له تاريخ كبير جم الفوائد و مشيخته في مجلد رويناها ارتحل إلى الامصار و لحق الكبار إلى ان قال الذهبي عن محمد بن القاسم بن بشر سمعت محمد بن يزيد الفسوی العطار سمعت يعقوب بن سفيان يقول كنت في رحلتي في طلب الحديث فدخلت إلى بعض المدن فصادفت بها شيئاً احتاجت إلى الاقامة عليه للاستكثار عنه و قلت نفتقى و بعدت عن بلدى فكنت ادمي الكتابة ليلاً و اقرأ عليه نهاراً فلما كان ذات ليلة كنت جالساً النسخ وقد تصرّم الليل فنزل الماء في عيني فلم ابصر السراج ولا البيت فبكى على انقطاعي وعلى ما يفوتني من العلم فاشتدّ بكائي حتى اتكى على جنبي فنمّت فرأيت النبي صلی الله علیه وسلم في النوم فناداني يا يعقوب بن سفيان لم انت بكى فقلت يا رسول الله ذهب بصري فتحسرت على ما فاتني من كتب ستك و على الانقطاع عن بلدى فقال ادن مني فدنوت منه فامرّ يده على عيني كانه يقرأ عليهما قال ثم استيقظت فابصرت و اخذت و قعدت في السراج اكتب قال محمد بن اسماعيل الفارسی ثنا ابو

زرعه الدمشقى قال قدم علينا رجال من نبلاء الرجال احدهم و اجلهم يعقوب بن

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٨٦

سفیان ابو یوسف یعجز اهل العراق ان یروا هتلہ رجلا و ذکر الثاني حرب بن اسماعیل الکرماني فقال هو من الكتاب عنی الخ ششم آنکه عبد الله بن محمد المعروف بابن عدی افاده کرده که اجلح نزد او مستقیم الحديث و صدوقت و نیز افاده کرده که برای او احادیث صالحه است و حدیث منکری مجاوز حد نه اسنادا و متنا برای او ندیدم مزی در تهذیب الکمال علی ما فی الحجج بترجمه اجلح گفته قال احمد بن عدی له احادیث صالحه یروی عنه الكوفيون و غيرهم فلم اجد له حدیثا منکرا متجاوزا لا اسنادا ولا متنا الا انه بعد فی شیعه الكوفة و هو عندي مستقیم الحديث و ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب بترجمه اجلح گفته و قال ابن عدی له احادیث صالحه و یروی عنه الكوفيون و غيرهم و لم ار له حدیثا منکرا مجاوزا للحد لا اسنادا ولا متنا الا انه یعد فی شیعه الكوفة و هو عندي مستقیم الحديث صدوق و قال شریک عن الاجلح سمعنا انه ما سبب ابا بکر و عمر احد الامات قتلا او فقرا و ابن عدی در نقد و تحقیق ملاذ و ملجم اساطین قوم است و مفاخر عالیه و مآثر شامیه او حاجت بیان ندارد ذهبی در تذكرة الحفاظ گفته ابن عدی الامام الحافظ الكبير ابو احمد عبد الله بن عدی بن عبد الله بن محمد بن مبارک الجرجانی و یعرف ايضا بابن القطان صاحب كتاب الكامل فی الجرح و التعديل کان احد الاعلام ولد سنہ سبع و سبعین و مائین و سمع سنہ تسعین و ارتحل اولا سنہ سبع و تسعین و سمع بهلول بن اسحاق الانباری و محمد بن عثمان بن أبي سوید و محمد بن یحيی المروزی و عبد الرحمن بن القاسم ابو الرواس الدمشقی و انس بن السلم و ابا خلیفة الجمحی و الحسن بن سفیان و ابا عبد الرحمن النسائی و عمران بن مجاشع و عبدان الاهوازی و ابا یعلی الموصلی و الحسن بن محمد المدنی صاحب یحیی بن بکیر و الحسن بن یفرح العزی و خلاقی و عنه ابو العباس بن عقدہ شیخ و ابو سعید المالینی و الحسن بن امین و محمد بن عبد الله بن عبد کونه و حمزہ بن یوسف السهمی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٨٧

و ابو الحسین احمد بن العالی و آخرون و هو المصنف فی الكلام علی الرجال عارف بالعلل قال ابو القاسم بن عساکر کان ثقة علی لحن فيه قال حمزہ السهمی سالت الدارقطنی ان یصنف کتابا فی الضعفاء فقال ليس عندک کتاب ابن عدی فقلت بلی فقال فيه کفایة لا یزاد عليه قلت وقد صنف ابن عدی علی ابواب مختصر المزنی کتابا سماء الانتصار قال حمزہ السهمی کان حافظا متقنا لم یکن فی زمانه احد مثله تفرد برواية و احادیث و هب منها لابنیه عدی و ابی زرعه و تفردا بها عنه قال الخلیلی کان عدیم النظیر حفظا و جلاء سالت عبد الله بن محمد الحافظ فقال ردّ قمیص ابن عدی احفظ من عبد الباقی بن قانع قال الخلیلی و سمعت احمد بن مسلم الحافظ یقول لم ار احدا مثل ابی احمد بن عدی و کیف فوقه فی الحفظ و كان احمد قد لقی الطبرانی و ابا احمد الحاکم وقد كان حفظ هؤلاء تکلفا و حفظ ابن عدی طبعا زاد معجمه علی الف شیخ الى ان قال حمزہ بن یوسف توفی ابو احمد فی جمادی الآخرة سنہ خمس و ستین و صلی علیه الامام ابو بکر اسماعیلی و نیز ذهبی در عبر فی خبر من غبر در سنہ خمس و ستین و ثلاثمائة گفته و فیها ابن عدی الحافظ الكبير ابو احمد عبد الله بن عدی بن محمد بن القطان الجرجانی مصنف الكامل فی الجرح و له ثمان و ثمانون سنہ کتب الكثیر سنہ تسعین و مائین و رحل فی سنہ سبع و تسعین و سمع ابا خلیفة و عبد الرحمن بن الرواس و بهلول بن اسحاق و طبقتهم قال ابن عساکر کان ثقة علی لحن فيه و قال حمزہ السلمی کان حافظا متقنا لم یکن فی زمانه مثله توفی فی جمادی الآخرة و علی بن محمد المعروف بابن الاثير الجزری در کامل در سنہ خمس و خمسین و ثلاثمائة گفته و فیها توفی ابو احمد بن عدی الجرجانی فی جمادی الآخرة و هو امام مشهور و یافعی در مرآۃ الجنان در سنہ مذکوره گفته فیها الحافظ الكبير ابو احمد عبد الله بن محمد القطان الجرجانی مصنف الكامل فی الجرح و سیوطی در طبقات الحفاظ گفته ابن عدی الامام الحافظ الكبير ابو احمد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٨٨

عبد الله بن عدى بن عبد الله بن مبارك الجرجاني و يعرف ايضا بابن القطان صاحب الكامل في الجرح والتعديل احد الاعلام ولد سنة ٢٧٧ و سمع منه سنة ٢٩٠ روى عن محمد بن عثمان والنمسائي وأبي يعلى و عنه ابن عقدة و هو شيخه و حمزه الشهري و هو عارف بالعلم مصنف في الكلام على الرجال لم يكن في زمانه مثله قال الخليلي كان عديم النظير حفظا و جلاله مات في جمادى الآخرة سنة ٣٦٠ و عبد الرؤوف مناوي در فيض القدير شرح جامع صغير گفته عدلا بن عدى هو ابو حمد عبد الله الجرجاني احد الحفاظ الأعيان الذين طافوا البلاد و هجرروا الوساد و واصلوا السهاد و قطعوا المعتماد طالبين للعلم روى عن الجمحى و غيره و عنه ابو حامد الاسفرايني و ابو سعيد المالياني قال البهقى حافظ متقن لم يكن في زمانه مثله وقال ابن عساكر ثقة على لحن فيه مات سنة خمس و ستين و ثلاثة عن ثمان و ثمانين في كتاب الكامل الذي الفه في معرفة الضعفاء و هو اصل من الاصول المعول عليها المرجع إليها طابق اسمه معناه و وافق لفظه فحواه عليه انتفع المنتجعون و بشهادته حكم الحاكمون و الى ما قاله رجع المتقدمون و المتأخرن هفتم آنکه ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم در مستدرک على الصحيحين در كتاب الطلاق گفته

حدثنا احمد بن اسحاق الفقيه انبأ ابو المشنى ثنا مسدد ثنا يحيى عن الاجلخ عن الشعبي عن عبد الله بن الخليل عن زيد بن ارقم قال كنت جالسا عند النبي صلی الله عليه وسلم إذ جاءه رجل من اهل اليمن فقال ان ثلاثة من اهل اليمن اتوا عليا رضى الله عنه يختصمون إليه في ولد وقعوا على امرأة في طهر واحد فقال للاثنين منها طيبا بالولد لهذا فقل لا ثم قال للاثنين طيبا بالولد لهذا فقل لا ثم قال انتم متشاركون اني مقرع بينكم فمن قرع فله الولد و عليه لصاحبيه ثنا الديه فاقرع بينهم فجعله لمن قرع فضحك رسول الله صلی الله عليه وسلم حتى بدت اضراسه او قال نواجذه

قد اتفق الشیخان علی ترك الاحتجاج بالاجلخ بن عبد الله الكندي وإنما نقا علیه حدیثا واحدا

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٣٨٩

لعبد الله بن بريدة وقد تابعه على ذلك الحديث ثلاثة من الثقات فهذا الحديث إذا صحيح ولم يخرجاه اذين عبارت ظاهرست كه حديث اجلخ صحيحست پس صحت روایات اجلخ و وثوق و اعتماد و جلالت و اعتبار او رسی نماند و زعم ضعف او هباء متنورا گردید و نیز اذین عبارت ظاهرست که ترك شیخین احتجاج را باجلخ منحصرست در نقم حدیثی واحد که متابعت اجلخ بر ان سه کس از ثقات نموده‌اند پس ترك احتجاج باین زعم خداج عین مراد لجاج و محض اعتساف و اعوجاج باشد و نیز حاکم در مستدرک در کتاب معرفة الصحابة گفته

اخبرنی عبد الله بن موسی العدل محمد بن ایوب ابا ابراهیم بن موسی ثنا عیسی بن یونس ثنا الاجلخ عن الشعبي عن عبد الله بن الخلیل عن زید بن ارقم قال بینا انا عند رسول الله صلی الله عليه وسلم إذ جاءه رجل من اهل اليمن فجعل يحدّث النبي صلی الله عليه و سلم و يخبره فقال يا رسول الله اتی علیا رضی الله عنه ثلاثة نفر يختصمون في ولد وقعوا على امرأة في طهر واحد فقال لاثنين طيبا نفسا بهذا الولد ثم قال انتم شركاء متشاركون اني مقرع بينکم فمن قرع فعليه الولد و له ثلث الديه لصاحبیه فاقرع بينهم فقرع احدهم فرفع إلیه الولد فضحك النبي صلی الله عليه و سلم حتى بدت نواجذه او قال اضراسه

حدثنا علی بن حمداد ثنا بشر بن موسی الحمیدی ثنا سفیان ثنا الاجلخ بهذا و زاد فيه فقال النبي صلی الله عليه و سلم ما اعلم فيها الا ما قال علی

هذا حديث صحيح الاسناد و لم يخرجاه وقد زاد الحديث تاكیدا برواية ابن عینه وقد تابع ابو اسحاق السیعی الاجلخ في روایته اذین عبارت ظاهرست که این حديث که اجلخ آنرا از شعبي روایت کرده صحيح الاسنادست پس هر گاه حديث اجلخ موصوف بصحت باشد حديث ولايت که از طریق اجلخ مرویست نیز صحيح الاسناد و فائز بنهایت اعتبار و اعتماد خواهد بود و نیز حاکم در مستدرک در کتاب الاحکام گفته

اخبرنی علی بن ابراهیم الشیبانی حدثنا احمد بن حازم الغفاری حدثنا مالک بن اسماعیل النھدی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۹۰

حدّثنا الأجلح عن الشعبي عن عبد الله بن الخليل عن زيد بن أرقم أنّ علينا بعثة النبي صلّى الله عليه و سلم الى اليمن فارتّفعت إليه ثلاثة يتنازعون ولد اكل واحد يزعم انه ابنه قال فخلا باثنين فقال أتطيّبان نفساً لهذا الباقي قالا لا و خلا باثنين فقال لهما مثل ذلك فقال لا فقال اراكم شركاء متشاكّسون وانا مقرّع بينكم فاقرّع بينهم فجعله لاحدهم و اغمره ثلثي الديّة للباقيين قال فذكر ذلك لرسول الله صلّى الله عليه و سلم فضحك حتى بدت نواجذه

قد اعرض الشیخان عن عبد الله الكندي اصلا و ليس في روایاته بالمتروک فانّ الذی ینقّم علیه مذهبہ ازین عبارت واضحت که اجلح در روایات خود متروک نیست و از ادخال روایت او در مستدرک ظاهرست که روایت او صحیح و ناهیک بها حبّہ بالغہ و بینہ دامغه هشتم آنکه ابن حجر عسقلانی در تقریب التهذیب گفته اجلح بن عبد الله بن حجیة بالمهملة و الجیم مصغراً یکنی ابا حجیة الکندي یقال اسمه یحیی صدوق شیعی من السابعة مات سنّة خمس و اربعین ازین عبارت ظاهرست که حسب تصریح عسقلانی ممدوح خود مخاطب لا ثانی اجلح صدوقست پس دعوی اتهام او محض رمی السهام فی الظلام و از جمله شنائع اوہام و اضغاث احلام باشد و نیز از عبارت عسقلانی ظاهرست که اجلح از طبقه سابعه است و طبقه سابعه عبارت از کبار اتباع تابعین مثل مالک و ثوریست چنانچه عسقلانی در صدر تقریب در تفسیر طبقات گفته السابعة کبار اتباع التابعین کما لک و الثوری پس اجلح از کبار اتباع تابعین مثل مالک و ثوری باشد و دعوی ضعف و اتهام در حق چنین امام عالی مقام مورد صد گونه طعن و ملامست نهم آنکه اجلح از روات صحیح ابی داود و ترمذی و صحیح نسائی و صحیح ابن ماجه است چنانچه از رمز ۴ که بر نام او در تهذیب التهذیب و تقریب و غیر آن نوشته‌اند ظاهرست که سیوطی در لآلی مصنوعه کما سمعت آنفاً گفته روی له ای للاجلح الاربعه و روات صحاح اهل سنت حسب تصریح اکابر ایشان همه معدل و مزکی و اهل دیانت و تقوی اند چنانچه سیف الله ملتانی در تموییه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۹۱

السفیه که عبارتست از شبّهات سخیفه او بر بعض مقامات صوارم و بمزيد جسارت آن را موسوم به تنبیه السفیه نموده گفته مقدوح و مجروح بودن روات اهل سنت اگر مزعوم شیعه است پس چه اعتبار دارد که از قبیل شهاده العدوّ على العدوست و اگر بر طریق اهل سنت است پس صریح البطلانست چه روات صحاح اهل سنت همه معدل و مزکی و اهل دیانت و تقوی بوده‌اند و نیز روایات اهل سنت در هر عصر و هر طبقه مشهور و معروف و در محافل و مجالس و بر سر منابر مذکور و مدروس با وصف این شهرت و این ظهور تلبیس و دخل و جعل و افترا امکان عادی ندارد بخلاف رواتیات روافض که مدام چون لته حیض مستور و مخفی مانده بیشتر این قسم روایات مجال تلبیس و جعل و دخل و افتراست انتهی پس حسب این افاده ملتانی حامی مخاطب عثمانی اجلح معدل و مزکی و صاحب دیانت و تقوی باشد و روایات او در هر عصر و هر طبقه مشهور و معروف و در محافل و مجالس و بر سر منابر مذکور و مدروس و بسبب مزید شهرت و ظهور تلبیس و دخل و جعل و افترا در آن امکان عادی ندارد دهم آنکه از اجلح اکابر ائمه معروفین و اجله اعیان اساطین سنه مثل شعبه و سفیان ثوری و ابن المبارک و ابو اسامه و یحیی القطان و جعفر بن عون و غیر ایشان رواتی می‌کنند ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب گفته اجلح بن عبد الله بن حجیه و یقال معاویه الکندي ابو حجیه و یقال اسمه یحیی و الاجلح لقب روی عن ابی اسحاق و الى الزبیر و یزید بن الاصم و عبد الله بن بردیده و الشعیی و غیرهم و عنہ شعبه و سفیان الثوری و ابن المبارک و ابو اسامة و یحیی القطان و جعفر بن عون و غیرهم و روایت شخص عدل و ثقه و جلیل الشأن از شخصی حسب افادات ائمه سنه دلیل و ثوق و جلالت و عدالت مروی عنہ می‌باشد علامه احمد بن محمد بن علی بن حجر مکی که محامد و مناقب غزیره و فضائل و مدائح کثیره او سابقان شنیدی در تطهیر الجنان و اللسان عن الخطور و التفوّه بثلب معاویه بن ابی سفیان که بتصنیف آن داد تصلب و تعصّب در حمایت خلیفه رابع سینان داده حقیقت انصاف و حق پرستی خود و اهل نحله خود

كالشمس في رابعة النهار فراروى أرباب بصيرت نهاده
عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۹۲

مجرد روایت اجلاء صحابه و تابعین را از معاویه دلیل کمال اجتهاد و براعت نقاہت او گردانیده و هذه عبارته في ذکر الفضائل المزعومة لمعاویه منها انه حاز شرف الاخذ عن اکابر الصحابة التابعین له و شرف اخذ کثیرین من اجلاء الصحابة و التابعین عنه و ذلك انه روی عن أبي بکر و عمر و اخته أم المؤمنین أم حبیبة و روی عنه من اجلاء الصحابة و فقهائهم عبد الله بن عباس و عبد الله بن الزبیر و جریر البجلي و معاویة بن خدیج و السائب بن یزید و النعمان بن بشیر و ابو سعید الخدری و ابوأسامة بن سهل و من کبار التابعین و فقهائهم عبد الله بن الحارث بن نوفل و قیس بن أبي حازم و سعید بن المسیب و ابو ادريس الخولانی و من بعدهم عیسی بن طلحه و محمد بن جبیر بن مطعم و حمید بن عبد الرحمن بن عوف و ابو ماجن و حمران مولی عثمان و عبد الله بن محیز و علقة بن وقارص و عیمیر بن هانی و همام بن منبه و ابو العریان النخعی و مطرف بن عبد الله بن الشخیر و آخرین فتامل هؤلاء الائمه الائمه الایام الذين رووا عنه تعلم انه كان مجتهداً ای مجتهد و فقيهاً ای فقيه پس روایت شعبه و سفیان ثوری و ابن المبارك و ابواسامه و یحیی القطان و جعفر بن عون و غير ایشان از اجلح مثبت نهایت عظمت و جلالت و غایت فخامت و نیالت اجلح بلکه مثبت کمال اجتهاد و براعت فقاہت او خواهد گردید و زعم ضعف و بطلان روایت او مثل هباء منثور از هم خواهد پاشید و سیف الله بن اسد الله ملتانی روایت مالک و ابو حنیفة و یحیی بن معین و شعبه و سفیانین را از امام بحق ناطق حضرت جعفر صادق عليه السلام بتوثیق آن جانب معبر نموده و نیز بجهت روایت ایشان از انحضرت یحیی بن سعیدقطان را که امام الائمه و شیخ المشایخ سنتیه است در حق آن حضرت کلمه خیشه اجد منه فی نفسی شيئاً بر زبان ترجمان آورده هیچ میرز دانسته و هذه عبارته فی التنبیه الذی هو عین التمویه قوله قال یحیی بن سعیدقطان شیخ البخاری اجد منه فی نفسی شيئاً الخ گفتني يك كـس بـنا بـر آـنـکـه بـسـبـبـ وـضـعـ وـکـذـبـ وـافـتـرـاـ کـه رـوـافـضـ بـرـ آـنـ جـنـابـ بـسـتـه بـوـدـنـدـ وـ اـیـنـ کـسـ رـاـ حـقـیـقـتـ حـالـ وـاضـحـ نـشـدـ وـ گـمـانـ فـاسـدـ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۹۳

بهم رسید دلیل نیست بر آنکه جمیع اهل سنت آن جانب را توثیق نمی کنند چه یحیی بن سعیدقطان در جنب کسانی که از آن جانب روایت کرده‌اند بهیچ نمی ارزد در تهذیب الکمال فی اسماء الرجال و مختصر او تهذیب می گوید روی عنه خلق لا يحصلون منهم ابنه موسی و شعبه و السفیان و مالک و وهب و حاتم بن اسماعیل و عبد الوهاب الثقفی و ابو عاصم و یحیی بن سعید الانصاری و هو اکبر منه و قال الشافعی ثقہ و کذا و ثقہ ابن معین و غیره و قال ابو حاتم ثقہ لا یسئل عن مثله و عن أبي حنیفة قال ما رأیت احدا افقه من جعفر بن محمد و لما رأیته دخلتی من الهیة ما لم یدخلنی لابی جعفر المنصور انتهی و ابو عبد الله محمد بن احمد ذهی روایت ابن عبد البر و ابن حزم را از احمد بن عمر بن انس بن دلهاث الاندلسی الدلائی مثبت جلالت او گردانیده چنانچه در عبر گفته و فيها ای فی سنہ ثمان و سبعین و اربعمائہ توفی ابو العباس العذری احمد بن عمر بن انس بن دلهاث الاندلسی الدلائی و دلایه من عمل المزیء کان حافظا متقنا مات فی شوال و له خمس و ثمانون سنہ حج سنہ ثمان و اربعمائہ مع ابویه فجاور ثمانیۃ اعوام و صحب هو ابا ذر فتخرج به و روی عن أبي الحسن بن جهضم و طائفته و من جلالته ان امامی الاندلس ابن عبد البر و ابن حزم رویا عنه و له کتاب دلائل النبوة و احمد بن محمد الشهیر بالمقری المالکی الاشعري که محمد علیه و مناقب سمیه او از خلاصه الاثر محبی واضح و لائحت در کتاب نفح الطیب عن غصن الاندلس الرطیب روایت عمر بن عبد البر و خطیب بغدادی را از ابوالولید باجی سبب افتخار دانسته چنانچه در ترجمه ابوالولید باجی گفته و ممّا یفتخر به انه روی عنه حافظا المغرب و المشرق ابو عمر بن عبد البر و الخطیب ابو بکر بن ثابت البغدادی و ناهیک بهما و هما احسن منه و اکبر و ابو عبد الله الحمیدی و علی بن عبد الله الصیقلی و احمد بن علی ابن غزلون و ابو بکر الطرطوسی و ابو علی بن الحسین السبیی و ابو بحر سفیان بن العاصی و ممّن روی عنه ابنه ابو القاسم احمد و کان لما راجع الى الاندلس

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۹۴

فشا عمله وتهيأت الدّنيا له وعظم جاهه واجزلت له الصلات فمات عن مال واخر وترسل للملوك وولي القضاء بعدة مواضع رحمه اللّه تعالى ونizer حسب تصريح محمد بن أبي بكر بن إدريس بن سعيد بن جرير المعروف بابن قيم الجوزي أحد القولين آنسٌت به بمجرد روایت عدل از غير خود تعديل آن غیرست اگر چه راوی تصريح بتعديل مروی عنه نکند و این مذهب از احمد بن حنبل مرویست قال فی زاد المعاد فی هدی خیر العباد بعد ذکر کلام فی سند بعض الاحادیث و عنی بالمجھول الرّجل الصالح الذی شهد له ابو الزبیر بالصلاح ولا ریب ان هذه الشهادة لا تعرف به ولكن المجھول إذا عدله الروای عن تثبت عدالته وان كان واحدا على اصح القولین فان التعديل من باب الاخبار و الحكم لا من باب الشهادة ولا سيما التعديل فی الروایة فإنه يكتفى فيه بالواحد ولا يزيد على اصل نصاب الروایة هذا مع ان احد القولین ان مجرد روایة العدل عن غيره تعديل له وان لم يصرح بالتعديل كما هو احدى الروایتين عن احمد واما إذا روى عنه وصرح بتعديليه خرج عن الجھالة اللّتی ترد لاجلها روایته لا سيما إذا لم يكن معروفا بالروایة عن الضعفاء و المتهمين يازدهم آنکه از عبارت تهذیب عسقلانی که در وجه سابق مذکور شد دریافتی که شعبه از جمله کسانی هست که از اجلح روایت کرده‌اند و بر ناظر افادات ائمه قوم ظاهرست که شعبه روایت نمی‌کند مگر از ثقه چنانچه عبد الوهاب سبکی در شفاء الاسقام فی زيارة خیر الانام در مقام توثيق سند

حدث من زار قبری وجبت له شفاعة

که حدیث اول از باب اول کتابست گفته و موسی بن هلال قال ابن عدی ارجو انه لا-باس به و اما قول أبي حاتم الرّازی فيه انه مجھول فلا يضره فانه اما ان يريد جھالة العین او جھالة الوصف فان زاد جھالة العین و هو غالب اصطلاح اهل هذا الشأن فی هذا الاطلاق فذلك مرتفع عنه لأنه قد روى عنه احمد بن حنبل و محمد بن جابر المحاربی و محمد بن اسماعیل

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۹۵

الاحمسی و ابو أمیة محمد بن ابراهیم الطرسوی و عیید بن محمد الرّازاق و الفضل بن سهل و جعفر بن محمد المروزی و بروایة الاثنين ینتقی جھالة العین فكيف روایة سبعة و ان أراد جھالة الوصف فروایة احمد یرفع من شأنه لا سيما ما قاله ابن عدی فيه و ممن ذکره فی مشايخ احمد ابو الفرج بن الجوزی و ابو اسحاق الصریفینی و احمد رحمة الله لم يكن یروی الا عن ثقة و قد صرّح الخصم یعنی ابن تیمیه بذلك فی الكتاب الذی صنفه فی الرّزد علی البکری بعد عشر کراریس منه قال ان القائلین بالجرح و التعديل من علماء الحديث نوعان منهم من لم یروی الا عن ثقة عنده کمالک و شعبه و یحیی بن سعید و عبد الرحمن بن مهدی و احمد بن حنبل و كذلك البخاری و امثاله و قد کفانا الخصم مؤنة تبیین ان احمد لا یروی الا عن ثقة وح لا یبقى له مطعن فیه از افاده ابن تیمیه که علامه سبکی بان احتجاج و استدلال بر توثيق موسی بن هلال نموده در کمال وضوح و ظهورست که شعبه روایت نمی‌کند مگر از ثقه پس ظاهر و آشکار گردید که اجلح قطعا و حتما ثقه و معتمد و یقینا و جزما معتبر و مستندست پس قدر حديث ولايت که از طریق اجلح مرویست صریح مخالفت و معاندلت التزام شعبه عالی مقام و رد صریح بر ابن تیمیه و سبکی عمدة الاعلام باشد دوازدهم آنکه امام احمد بن حنبل از اجلح در مسند خود روایت می‌کند چنانچه همین حديث ولايت را به سندي که در ان اجلح واقعست روایت کرده حيث قال كما سمعت سابقا

ثنا ابن نمير حدثني اجلح الكندي عن عبد الله بن بريده عن ابيه بريده قال بعث رسول الله صلي الله عليه وسلم بعثين الى اليمن على احدهما على بن أبي طالب و على الآخر خالد بن الوليد فقال إذا التقىتم فعلى على الناس وإذا افترقتما فكل واحد منكم على جنده قال فلقينا بنى زيد من اهل اليمن فقتلنا المقاتلة و سبينا الذريه فاصطفى على امرأة من السبي لنفسه قال بريده فكتب معى خالد بن الوليد الى رسول الله صلي الله عليه وسلم يخبره بذلك فلما اتيت النبى

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۹۶

صلی اللہ علیہ وسلم دفعت الكتاب فقرئ عليه فرأیت الغضب فی وجه رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقلت يا رسول اللہ هذا مکان العائد بك بعثتني مع رجل و أمرتني ان اطیعه ففعلت ما ارسلت به فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تقع فی علی فانه منی و انا منه و هو وليکم بعدی

هر گاه روایت احمد از اجلح در مستند خود ثابت شد و ثوق و اعتقاد و اعتبار اجلح بنهايت وضوح و ظهور رسید زیرا که حسب افاده ابو موسی مدینی اخراج نکرده است احمد در مستند خود مگر از کسی که ثابت شده است نزد احمد صدق او و دیانت او نه از کسی که طعن کرده شد در امامت او و نیز حسب افاده ابو موسی مدینی احمد بن حنبل در مستند خود احتیاط نموده از روی اسناد و متن و وارد نکرده مگر احادیثی که صحیح است سند آن و دلیل این معنی را از افاده خود احمد نقل نموده عبد الوهاب بن علی السبکی در طبقات شافعیه کما سمعت سابقا فرموده قال ابو موسی المدینی ولم يخرج أى احمد في المسند الا عمن ثبت عنده صدقه و دیانته دون من طعن في امامته الى ان قال السبکی قال ابو موسی و من الدليل على ان ما اودعه الامام احمد رح في مستنه قد احتاط فيه اسنادا و متنا و لم يورد فيه ألا ما صحّ سنه ما

خبرنا ابو علی الحداد قال انا ابو نعیم و انا ابو الحسین و انا ابن المذهب قالا انا القطیعی ثنا عبد اللہ قال حدثنا أبی ثنا محمد بن جعفر ثنا شعبه عن أبی التیاح قال سمعت ابا زرعة يحدث عن أبی هریرة عن النبی انه قال يهلك امّتی هذا الحجّ من قریش قالوا فما تامرنا يا رسول اللہ قال لو ان الناس اعتزلوهم

قال عبد اللہ قال لی أبی فی مرضه الذی مات فیه اضرب علی هذالحادیث فانه خلاف الاحادیث عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم یعنی قوله صلی اللہ علیہ وسلم اسمعوا و اطیعوا

و هذا مع ثقہ رجال اسناده حين شد لفظه من الاحادیث المشاهیر امر بالضرب علیه فكان دليلا علی ما قلناه سیزدهم آنکه احمد بن شعیب النسائی از اجلح در صحیح خود روایت می کند چنانچه از کتب رجال مثل تهذیب التهذیب و تقریب و غیر ان و افاده

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۹۷

سیوطی در لآلی مصنوعه کما سمعت انفا واضح و لائحت و شرط نسائی در رجال حسب افادات محققین با کمال اشدست از شرط بخاری و مسلم ذهبي در تذكرة الحفاظ بترجمه نسائي گفته قال ابن طاهر سالت سعد بن علی الزنجاني عن رجل فوثقه فقلت قد ضعفه النسائي فقال يا بني ان لا بني عبد الرحمن شرطا في الرجال اشد من شرط البخاري و مسلم و عبد الوهاب بن علی سبکی در طبقات شافعیه کبری بترجمه نسائي گفته قال ابن طاهر المقدسی سالت سعد بن علی الزنجاني عن رجل فوثقه فقلت قد ضعفه النسائي فقال يا بني ان لا بني عبد الرحمن شرطا في الرجال اشد من شرط البخاري و مسلم و خليل بن ابیک الصفدي در وافي الوفيات بترجمه نسائي گفته قال ابن طاهر المقدسی سالت سعد بن علی الزنجاني عن رجل فوثقه فقلت ضعفه النسائي فقال يا بني ان لا بني عبد الرحمن شرطا في الرجال اشد من شرط البخاري و مسلم و ابن حجر عسقلاني در كتاب النكت على علوم ابن الصلاح در شرح این معنی که مذهب نسائي آنست که اخراج کند از هر کسی که اجماع بر ترک او واقع نشده علی ما نقل عنه گفته ان المراد اجماع خاص و ذلك ان كل طبقه من نقاد الرجال لا غير من مشدد و متوسط فمن الاولى شعبه و الثورى و شعبه اشدھما و من الثانية يحيىقطان و ابن مهدی و يحيى اشد و من الثالثة ابن معین و احمد و يحيى اشد و من الرابعة ابو حاتم و البخاري و ابو حاتم اشد و النسائي لا- یترک الرجل إذا وثقه ابن مهدی و ضعفهقطان لما عرف من تشديده بل حين یجتمع الجميع على تركه و الا فکم من رجل اخرج له ابو داود و الترمذی و تجنب النسائي اخراج حدیثه بل قد تجنب اخراج حدیث جماعة من رجال الشیخین حتى قال بعض الحفاظ ان شرطه في الرجال اقوى من شرطهما و عبد الرؤوف مناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر بترجمه نسائي گفته قال الزنجاني له شرط في الرجال اشد من الصحيحين هر گاه شرط نسائي در رجال شد از شرط شیخین يعني بخاری و مسلم باشد و اجلح او روایت نساییست بالضرورة واضح گردید

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۹۸

که اجلح از جمعی از روات صحیحین اصلاح و افلح و انجح و اسد و مصدق شرط اکمل و افضل ارشد و اشدست و هر گاه ثابت شد که اجلح نزد نسائی مصدق شرطیست که اشده است از شرط شیخین یعنی از جمعی از روات صحیحین افضلست پس تضعیف او نهایت ضعیف و سخیف و سبب غایت تغییر و تعنیف خواهد بود و مخفی نماند که سعد زنجانی که افاده او را در باب اشدیت شرط نسائی در رجال اکابر آئمہ سنتیه نقل کرده‌اند از افاحم محققین مشاهیر و اعظم منقدین نحاریرست عبد‌الکریم بن محمد السمعانی در انساب در نسبت زنجانی گفته ابو القاسم سعد بن علی بن محمد الزنجانی شیخ‌الحرم فی عصره کان جلیل‌القدر عالماً زاهداً کان النّاس يتبرّكون به حتى قال حاسده لامير مكة ان النّاس يقبلون يد الزنجانی أكثر مما يقبلون الحجر الاسود حدث عن جماعة من اهل الشام ومصر سمع منه جدى الامام ابو المظفر السمعانی و ابو الفضل الفرضی و ابو جعفر الهمدانی ولم يرو لنا عنه الا الاستاذ ابو المظفر عبد المنعم بن أبي القاسم القشیری وتوفى بمكة سنة سبعين و اربعين و محمد بن احمد ذهبی در تذكرة الحفاظ گفته الزنجانی الامام الثبت الحافظ القدوة سعد بن علی بن محمد بن الحسین شیخ‌الحرم الشیری سمع ابا عبد الله محمد بن الفضل بن نظیف الفراء و الحسین بن میمون الصدفی بمصر و علی بن سلامه بغزه و محمد بن عیید بن نجانی و عبد الرحمن بن یاسر الجوبی و ابا القاسم بن الطیبی بدمشق و هذه الطبقة حدث عنه ابو بکر الخطیب و هو اکبر منه و ابو المظفر منصور بن عبد الجبار السمعانی و مکی بن عبد السلام الرمیلی و هبۃ اللہ بن فاخر و محمد بن طاهر المقدسی و عبد المنعم بن أبي القاسم القشیری و آخرین قال ابو سعد السمعانی سمعت بعض مشایخنا يقول كان جدک ابو المظفر عزم ان یجاور بمکة فی صحبة سعد الامام فرای لیله والدته کانها کشفت راسها تقول يا بني بحقی علیک الّا رجعت بمرور فانی لا اطیق فراقک فانتبهت مغموما و قلت اشاور سعد بن علی فاتیته و لم أقدر من الزحام ان اکلمه فلما قام تبعته فالتفت اینی و قال يا ابا المظفر العجوز

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۳۹۹

یتظرک و دخل الیت فعرفت انه تکلم على ضمیری فرجعت تلک السنّة و عن ثابت بن احمد قال رایت ابا القاسم الزنجانی فی النوم فقال لی مرتین ان اللہ یبینی لاهل الحديث بكل مجلس یجلسونه بیتا فی الجنّة قال ابو سعد طاف الزنجانی الآفاق ثم جاور و صار شیخ‌الحرم و کان حافظاً متقدناً ورعاً کثیر العبادة صاحب کرامات و آیات الی ان قال و إذا خرج الى الحرّم يخلو المطاف و یقبلون یده اکثر ما یقبلون الحجر الاسود ابن طاهر مما سمعه السلفی منه سمعت الجبال یقول کان عندنا سعد بن علی و لم یکن على وجه الارض مثله فی عصره و سمعت ان محمد بن الفضل الحافظ یقول ذلک و قال محمد بن طاهر الحافظ ما رایت مثل الزنجانی سمعت ابا اسحاق الجبال یقول لم یکن فی الدنيا مثل سعد بن علی فی الفضل قال الامام ابو الحسن الکرخی الفقیه سالت ابن طاهر عن افضل من رای فقال سعد الزنجانی و عبد الله بن محمد الانصاری قلت فایه‌ما افضل فقال عبد الله کان متقدناً و اما الزنجانی فکان اعرف بالحديث منه و ذلک انى کنت اقرأ على عبد الله فاترك شيئاً لاجرّ به ففی بعض یردّ و فی بعض یسکت و الزنجانی کنت إذا تركت اسم رجل یقول تركت بين فلان و فلانا قال ابو سعد السمعانی صدق کان سعد اعراف بحدیثه لقلّته و عبد الله کان مکثراً قال ابن طاهر سمعت الفقیه هیاج بن عیید یقول يوم لا ارى فيه سعداً لا اعتدّ انى عملت خيراً و کان هیاج یعتمر كل يوم ثلاثة عمر الی ان قال سئل عنه اسماعیل الحافظ التیمی فقال امام عارف بالسنّة مات الزنجانی فی اول سنّة احدی و سبعین و اربعین او فی آخر الی قبّلها و عاش تسعین عاماً فانه ولد فی حدود سنّة ثمانین و ثلاثمائه او قبلها و لو سمع فی الحداثة لادرک اسناداً عالیاً و ائمماً سمعاً عاته فی الكھوله چهاردهم آنکه عبد الله بن مسلم بن قتبیه الدینوری در کتاب المعارف گفته الشیعه الحوث الاعور و صعصعة بن صوحان و الاصیغ بن نباته و عطیه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۰۰

العرفی و طاووس و الاعمش و ابو اسحاق السبیعی و ابو صادق و سلمه بن کھیل و الحکم بن عتیّة و سالم بن ابی الجعد و ابراهیم

النخعى و حبّة بن جوين و حبيب بن أبي ثابت و منصور بن المعتمر و سفيان الثورى و شعبه بن الحجاج و فطر بن خليفة و الحسن بن صالح بن حى و شريك و ابو اسرائيل الملائى و محمد بن فضيل و وكيع و حميد الرواسى و زيد بن الحباب و الفضل بن دكين و المسعودى الاصغر و عبيد الله بن موسى و جرير بن عبد الحميد و عبد الله بن داود و هشيم و سليمان التىمى و عوف الاعربى و جعفر الصبيعى و يحيى بن سعيد القطان و ابن لهيعة و هشام بن عمارة المغيرة صاحب ابراهيم و معروف بن خربوذ و عبد الرزاق و معمر و على بن الجعد ازین عبارت ظاهرست که این جمعی کثیر و جمی غیر که از جمله ایشان ابراهيم نخعى و سفيان ثورى و شعبه و شريك و يحيى بن سعيد القطان و امثال ایشان اند شیعه بودند پس اجلح هم اگر مثل این ائمه اعلام و اساطین فخام شیعه باشد موجب جرح و قدح او نخواهد شد و الا اتسع الفتى على الواقع و ظهر فساد عظيم ليس له دافع

جواب از قدح اجلح بسبب تشیع او

پانزدهم آنکه ذهبی در میزان الاعتدال گفته ابان بن تغلب الكوفی شیعی جلد لکه صدوق قلنا صدقه لنا و عليه بدعته و قد وثقه احمد و ابن معین و ابو حاتم و قال کان غالیا و قال الجوزجانی زائع مجاهر فلقائل ان يقول كيف ساع توثيق مبتدع و حد الثقة العدالة والاتفاق فكيف يكون عدلا من هو صاحب بدعة و جوابه ان البدعة على ضربين فبدعة صغرى كغلو التشیع او كالتشیع بلا غلو ولا نحرق فهذا كثير في التابعين و تابعیهم مع الدين والورع والصدق فلو ذهب حديث هؤلاء للذهب جملة من الاثار النبوية وهذا مفسدة بيته ثم بدعة كبرى كالرفض الكامل والغلو فيه والخط على أبي بكر و عمر رضي الله عنهمما و الدعاء الى ذلك فهذا النوع لا يحتاج به ولا كرامه ايضا فما استحضر الان رجالا صادقا و لا مأمونا بل الكذب شعارهم و التقى و النفاق دثارهم انتهى ازین عبارت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٤٠١

ظاهرست که غلو تشیع یا تشیع بلا غلو بکثرت در تابعین با وصف دین و ورع و صدق یافته می شود و اگر حديث چنین کسان برود جمله از آثار نبویه باطل گردد و این مفسده بینه است پس اگر تشیع بلا-غلو تشیع هم در اجلح یافته شود موجب رد حديث او نخواهد گردید که رد حديث بسبب این وهم کاسد موجب اثارت مفسده بینه و مستلزم شناعت غیر بینه است شانزدهم آنکه سیوطی نیز این مضمون را از ذهبی نقل کرده بلکه تصریح نموده که این قول ائمه حدیث چنانچه در رساله القام الحجر فیمن زکی سابّ أبي بکر و عمر گفته قال ائمه الحديث و آخرهم الذہبی فی میزانه البدعة على ضربین صغرى كالتشیع و هذا كثير في التابعين و تابعیهم مع الدين والورع والصدق و لا یرد حديثهم و سیوطی در تدریب نیز همین مضمون را نقل کرده پس مقام نهایت شگفت که امیریکه نزد ائمه حدیث هرگز قادر و جارح نباشد بلکه حصول آن در تابعین و اتباع تابعین ورع و دین و صدق متحقق باشد و بسبب تحقق ان حدیثشان رد نکرده شود جناب مخاطب آن را موجب قدح و جرح اجلح دانسته حدیث ولایت را بان باطل فرمایند و مزید حدق و مهارت خود در علم جرح و تعديل بر همگان؟؟ ظاهر نمایند هفدهم آنکه ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان گفته فصل و ممن ینبغی ان یتوقف فی قبول قوله فی الجرح من کان بینه و بین من جرمه عداوة سببها الاختلاف فی الاعتقاد فان الحاذق إذا تامل ثلب أبي اسحاق الجوزجانی لاهل الكوفة رای العجب و ذلك لشدة الخرافۃ فی النصب و شهرة اهلها بالتشیع فتراء لا یتوقف فی جرح من ذکره منهم بلسان ذلک و عباره طلق حتی انه اخذ یلين مثل الاعمش و أبي نعیم و عبد الله بن موسی اساطین الحديث و ارکان الروایه فهذا إذا عارضه مثله او اکبر منه فوثق رجالا ضعفه قبل التوثيق ازین عبارت ظاهرست که اعمش و ابو نعیم و عبد الله بن موسی و دیگر اساطین حديث و ارکان روایت از اهل کوفه مشهور بتشیع اند و جرح و قدح ایشان که از ابی اسحاق جوزجانی صادر شده باعث تحریر و تعجبست و بهر گر قابل التفات نیست پس اگر اجلح هم مثل اعمش و ابو نعیم و ابن موسی او دیگر اساطین حديث

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٤٠٢

وارکان روایت شیعی باشد قدحی و جرحي در او و روایات او پیدا نشود هیجدهم آنکه نیز ابن حجر عسقلانی در مقدمه فتح الباری گفته و التشیع محبّه علی و تقدیمه علی الصحابة فمن قدّمه علی أبي بکر و عمر فهو غال فی التشیع و يطلق عليه رافضی و الـ فشیعی و ان انصاف الى ذلک السبّ و التصریح بالبغض فغال فی الرّفض و ان اعتقاد الرّجعة الى الدّنیا فاشد فی الغلو اذین عبارت ظاهرست که تشیع عبارتست از محض محبت جناب امیر المؤمنین و تقدیم آن حضرت بر صحابه بغیر تقدیم آن جناب بر شیخین و اگر کسی تقدیم آن حضرت بر شیخین کند او غالی فی التشیع است و او را رافضی هم می گویند و اگر تقدیم آن حضرت بر شیخین نکند پس او شیعیست پس بنا بر این ثبوت تشیع در اجلح اصلاً قدحی درو نکند که حسب این افاده بحسب تنشیع سوی اجلح همین قدر ظاهر می شود که اجلح محبت با جناب امیر المؤمنین علیه السّلام داشت و آن حضرت را بر دیگر صحابه تقدیم می کرد و این معنی هرگز موجب قدحی و جرحي نزد اهل سنت هم پیدا نمی کند مگر اینکه مذهب نواصب و خوارج اعلانا و جهارا اختیار سازند نوزدهم آنکه صالح بن بن مهدی المقبلى در علم شامخ فی ایثار الحق علی الاباء و المشايخ گفته و الواجب علی المتدين اطراح التحرب و التکلم بما یعلم نصیحة لله و رسوله و للمسلمین و تراهم سووا بین الثریا و الشری و قرنوا الطلعاء بالسابقین الاولین و العجب من المحدثین تراهم یجرحون بمثل قول شریک القاضی و قد قیل عنده معاویة حلیم فقال لیس بحلیم من سفة الحق و حارب علیها و بقوله وقد قیل له الا تزور اخاک فلانا فقال لیس باخ لی من ازرأ علی علی و عمار فلیت شعری کیف الجمع بالتفم بهذین الامرین ثم لم ترهم یبالون بلعن علی فوق المنابر و بمعاداه من عاداهم و تراهم یتكلمون فی وكیع و اضرابه من تلک الدّرجه الرفیعه و ورعا یقولون یتشیع و تشیعه انما هو بمثل ما ذکرنا من شریک فان کان التشیع انما هو ذلک القدر فلعمرى ما یسع منصفا الخروج عنه و علی الجملة فالشیعه المفرطة غلوّا قطعا

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۰۳

و أراد المحدثون و سائر من سمي نفسه بالسنیة ردّ بدعتهم فابتدعوا فی الجانب الآخر و وضعوا ما رفع الله و رفعوا ما وضع اذین عبارت ظاهرست که محدثین وكیع و اضراب او را که فائز بدرجہ رفیعه ورعاند موصوف بتشیع می سازند و این تشیع ایشان امریست که هیچ منصفی را خروج از ان ممکن نیست پس اگر اجلح هم مثل وكیع و اضراب او شیعی باشد قدحی در او پیدا نخواهد کرد و منافاتی با رفت درجت و علو متزلت او نخواهد داشت و قدح و جرح او بسبب این تشیع مثل قدح و جرح وكیع و اضراب او عین تعصب شنیع و تصلب فظیع خواهد بود بستم آنکه نور الحق بن الشیخ عبد الحق در تیسیر القاری بشرح صحيح البخاری در شرح حدیث

حدثنا حجاج بن المنھال حدثنا شعبۃ قال حدثی عدی بن ثابت قال سمعت البراء قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم او قال قال النبی صلی الله علیه وسلم الانصار لا یحتجبم الا مؤمن و لا یبغضهم الا منافق فمن احبهم احبه الله و من ابغضهم ابغضه الله گفته قسطلانی می گوید که ابن عدی بن ثابت ثقه است قاضی شیعه و امام مسجد ایشان بوده در کوفه شعبه که از کبار اهل حدیث است و او را امیر المؤمنین فی الحدیث گفته‌اند از وی روایت حدیث دارد و ازین جا معلوم می شود که مذهب شیعه و اعتقادهای ایشان در زمان سابق باین خرابی و رسوایی که متاخرین دارند بوده است چنانکه گفته‌اند که در آن وقت اعتقاد اینها زیاده بین نبود که امیر المؤمنین علی را بیشتر دوست می داشتند نسبت بائمه دیگر و افضلیت باین ترتیب که اهل سنت مقرر کرده‌اند معتقد نبوده‌اند و گر نه چه گنجایش دارد که ایشان سنی پاک را قاضی سازند و امام خود گیرند و اگر گویند شاید عدی بن ثابت نیز این مذهب غلیظ داشته باشد احتمال باطل و گمان فاسد است شعبه که قدوه اهل سنت و شیخ الشیوخ بخاریست و محدثین او را امیر المؤمنین خود دانند وی حدیث پیغمبر را از شیعی غلیظ روایت کند حاشا و کلا انتهی ازین عبارت ظاهرست که روایت حدیث از شیعی غلیظ جائز نیست پس اگر اجلح شیعی غلیظ باشد ائمّه سنیه چگونه ازو روایت کرده‌اند نهایت آنکه اعتقاد اجلح همان باشد که نزد صاحب تیسیر عدی بن ثابت معتقد آن بوده پس چنانکه شعبه اخذ احادیث از عدی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۰۴

بن ثابت کرده و بخاری آن را بر سر و چشم نهاده و نهایت صحیح و ثابت دانسته همچنان حديث اجلح هم جائز باشد و در احتجاج واستدلال با آن جای قیل و قال ارباب ازلال و مساغ و مجال نفاق تشکیک اهل کید و محال نباشد بست و یکم آنکه ابن خلکان در وفیات الأعیان بتترجمه ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب السائبی گفته خرج الى دمشق ودخل فسیل عن معاویة و ما روی من فضائله فقال اما يرضی معاویة راسا برأس حتی یفضل و فی روایة اخری ما اعرف له فضیله الا لا اشبع الله بطنك و كان یتشیع فما زالوا یدفعون فی خصیته حتی اخرجوه من المسجد و فی روایة اخری یدفعون فی خصیته و داسوه ثم حمل الى الرملة و مات بها ازین عبارت چنانچه می بینی ظاهرست که نسائی متشیع بوده و کمال عظمت و جلالت و نهایت ثقت و عدالت نسائی در غایت وضوح و اشتھارست و بمزيد لمعان غير محتاج ببيان و اظهار و بالآخر ازین چه خواهد بود که او یکی از ارباب صاحح سنته است که ملأ اساطین محدثین و ملاذ حفاظ متقین می باشد و چهار مراتب عالیه و مناقب سامیه که برای آن ثابت نمی کنند تا اینکه حالف را بطلاق بر صحت آن حانت ندانسته اساس انصاف می کنند پس اگر تشیع امری قادر و جارح می بود چه طور ممکن بود که مثل نسائی را که از اعلام دین و اركان منقذین ایشانست بان نسبت می نمودند و هیچ باکی از ان نمی فرمودند بست و دوم آنکه ذہبی در تذكرة الحفاظ بتترجمه حاکم گفته قال ابن طاهر سألت ابا اسماعیل الانصار عن الحاکم فقال ثقة في الحديث راضى خبیث ثم قال ابن طاهر كان شدید التعلب للشیعه فی الباطن و كان یظهر التسنن فی التقديم والخلافة و كان منحرفا عن معاویة و آله متظاهرا بذلك و لا یعتذر منه قلت اما انحرافه عن خصوم على فظاهر اما امر الشیخین فمعظم لهم بكل حال فهو شیعی لا راضی ازین عبارت ظاهرست که ذہبی در حق حاکم می فرماید که او شیعیست نه راضی پس بوضوح رسید که شیعیت امریست و رای رفض و سبب قدح و جرح نمی تواند شد و نیز واضح گردید تعظیم شیخین با شیعیت جمع می شود پس قدح و جرح

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۰۵

اجلح بامری که با تعظیم و تمجیل شیخین مجتمع شود خیلی عجیب و بدیع است و از افاده ابن طاهر در حق حاکم عظیم المفاخر چنان ظاهر و باهرست که رفض هم مانع و رافع وثوق نمی شود پس هر گاه حسب افاده ابن طاهر عمدة الاکابر رفض هم در بنیان ثقت و عدالت خلی نیاندازد محض تشیع که بیچاره اجلح بان متهمنست چگونه قادر و جارح او خواهد بود نهایت عجبست از نقد و مهارت مخاطب که بر افادات ائمه خود نظری نانداختند تا در ک این معنی نموده که رفض هم با وثوق و اعتماد جمع می شود تشیع اجلح را در مقام قدح او متمسک به نمی ساختند بست و سوم آنکه خود مخاطب در همین تحفه اثنا عشریه گفته و نیز باید دانست که شیعه اولی که فرقه سنیه و تفضیلیه در زمان سابق بشیعه ملقب بودند و چون غلات و روافض و زیدیان و اسماعیلیه باین لقب خود را ملقب کردند و مصدر قبائح و شرور اعتقادی و عملی گردیدند خوفا عن التباس الحق بالباطل فرقه سنیه و تفضیلیه این لقب را بر خود نه پسندیدند و خود را باهل سنت و جماعت ملقب کردند حالا واضح شد که آنچه در کتب تاریخ قدیمه واقع می شود که فلاں من الشیعه او من شیعه علی حال آنکه او از رؤسای اهل سنت و جماعت راست است و فی تاریخ الواقعی و الاستیعاب شیء کثیر من هذا الجنس فلیتبه ازین عبارت ظاهرست که فرقه سنیه در زمان سابق بشیعه ملقب بودند و در کتب تاریخ قدیمه رؤسای اهل سنت را شیعه نوشته اند پس تشیع اجلح منافاتی بستیت او نخواهد داشت و سبب قدح و جرح و تضعیف او نخواهد گردید بست و چهارم آنکه فاضل رشید تلمیذ مخاطب وحید در اوراقی که خود بجواب بعض اقوال سیف ناصری تصنیف والد ماجد طیب الله رمسه بکمال سلطنت لسان و بشاعت بیان نوشته گفته اهل سنت می گویند مائیم شیعه اولی و احادیث که در فضل شیعه وارداند مورد آن ما هستیم نه روافض بلکه از آنجا که ایشان با اکثر عترت ظاهره عداوت ظاهره دارند و با کسانی که برای نام اظهار محبت می کنند باعتقد غصب بنات آن حضرت و ارتکاب تغییه که عبارت از کتمان حق آنست و ترک هجرت که بنا بر کفر حکام آن وقت بحکم کریمه إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمُلَائِكَةُ عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۰۶

ظالِّمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمْ كُتُمْ قَالُوا كُنَا مُسْتَصْعِفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً
 که بگمان این فرقه برایشان واجب شده بود و دیگر عقاید قبیحه که در کتب ما مینیست و پاره از ان صاحب تحفه نیز در آخر باب
 چهارم ذکر کرده استحقاق آنها می نمایند از اعادی اهل بیت اند و هر گاه که روافض این نام را بکذب و زور بر خود بربستند و در
 ایشان مشهور شد ما اطلاق آن را بر خود مکروه داشتیم صونا عن التباس الحق بالباطل چنانکه صاحب صواعق در بحث کریمه
 مذکوره می گوید و شیعه اهل البیت هم اهل السنّة لانهم الذین احبوهم كما امر الله و رسوله و اما غيرهم فاعدائهم فی الحقيقة و بعد
 چند سطر گفته و يؤیّد ما قلنا من ان اوئلک المبتدعه الرافضة والشیعه و نحوهما ليسوا من شیعه علیٰ و ذریته بل من اعدائهم ما
 اخرجه صاحب المطالب العالیة الخ و نیز در مقام دیگر گفته مر عن علیٰ فی الآیة الثامنة بيان صفات تلك الشیعه فراجع ذلك فانه
 مهم و به یتیم لک ان الفرقه المسممة بالشیعه الان انما هم شیعه ابليس لانه استولی على عقولهم فأضلّها اضلالا مینا انتهي و صاحب
 تحفه فرموده باید دانست که شیعه اولی که فرقه سنیه و تفضیلیه اند در زمان سابق بشیعه ملقب بودند و چون غلات و روافض و
 زیدیان و اسماعیلیه باین لقب خود را ملقب کردند و مصدر قبائح و شرور اعتقادی و عملی گردیدند خوفا عن التباس الحق بالباطل
 فرقه سنیه و تفضیلیه این لقب را بر خود نپسندیدند خود را باهل سنت و جماعت ملقب کردند انتهي پس حسب افاده فاضل رشید
 که در تحقیق و اتقان و تنقید و عرفان بالاتر از استاذ والاشان یعنی مخاطب عمدة الاعیانست نیز تشیع اجلح مثبت نقص و رذیلت
 نباشد بلکه عین مدح و فضیلت خواهد بود بست و پنجم آنکه مولوی حیدر علی معاصر در متنه کلام بجواب عبارت سمعانی
 متضمن صدوق و متشیع بودن ابوالحسن عبد الواحد بن احمد بن الحسین بن عبد العزیز العکبری المعدل که در سنه تسع عشره و
 اربع مائه وفات یافته گفته مع هذا از کجا ثابت شد که تشیع عرفی مراد باشد چه اطلاق این لفظ بر مذهب تفضیل حضرت امیر بر
 جناب شیخین در کتب فن بیش از بیش وقوع یافته و قرینه برینمعنی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۰۷

لفظ صدوقدست چه اکابر علمای اهل سنت و جماعت مکفرین و مفسقین اهلیت اخیار و اصحاب کبار را صدوقد نمی گویند بلکه راه
 تکفیر و تفسیقشان می پویند اگر باورت نیاید بنقد رجال امام رجوع کن و دریاب که این مطالب در کتاب مذکور موجودست جائی
 که بترجمه ابان بن تغلب مشغول شده و ملخص مقال او جواب و سؤالست تقریر سؤال آنکه ابان بن تغلب شیعی بوده پس تعدیل و
 توثیق او با وصف مبتدع بودنش چه معنی داشته باشد و تقریر جواب آنکه بدعت صغیری مانند تفضیل مرتضوی بر شیخین بی تنقیص
 و مذمت صدیق و فارق در بسیاری از تابعین و تبع تابعین با وصف ورع و راستی بوده اگر از روایت شان بالمره دست کشند بسیاری
 از آثار نبویه صلی الله علی صاحبها و سلم تلف شوند لهذا در اخذ روایت از اینها صرفه نکرده اند و منتهای کار ابان بن تغلب
 تفضیل حضرت امیرست و دگر هیچ بخلاف اهل بدعت کبری که نفاق و تقهی شعار و دثار ایشانست این قسم را اهل تنقید توثیق
 نمی کنند و قابل احتجاج نمی پنداشند بلکه ضال و مضلل و مفتری می دانند انتهي ازین عبارت ظاهرست که مجرد نسبت تشیع
 بشخصی که در سنه تسع عشره و اربعمائه وفات یافته مستلزم قدح و جرح او نیست بلکه هر گاه کسی را نسبت بتشریع نمایند و لفظ
 صدوقد در حق او اطلاق کنند این معنی قرینه بر عدم اراده تشیع عرفیست پس نسبت تشیع باجلح که وفات او در سنه خمس و
 اربعین و مائه است بالاولی موجب جرح و قدح او نخواهد شد بلکه تصریح عسقلانی بصدق بودن او قرینه بر این معنی خواهد شد
 که مراد از شیعیت او تشیع عرنی نیست بلکه مراد آن تشیعیست که با تکفیر و تفسیق جمع نتواند شد و سبب جرح و قدح نیست بست
 و ششم آنکه ذهبي در کاشف گفته اجلح بن عبد الله ابو حجیة الکندي عن الشعبي و عكرمة و عنه القطان و ابن نمير و خلق و ثقه
 ابن معین و غيره و ضعفه النسائي و هو شیعی مع آن روى عنه شريك انه قال سمعنا انه ما سب ابا بکر و عمر احد الا افتقر او قتل مات
 سنه ۱۴۱ و ابن عسقلانی در تهذیب التهذیب بترجمه اجلح گفته و قال ابن عدى له احاديث صالحة و يروى عنه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۰۸

الکوفيون و غيرهم و لم ار له حدیثا منکرا مجاوزا للحد لا استنادا و لا متنا الا انه يعد في شیعه الكوفة و هو عندي مستقیم الحديث صدوق و قال شریک عن الاجلخ سمعنا انه ما سب ابا بکر و عمر احد الا مات قتیلا او فقیرا ظاهرست که ذکر اجلخ سماع این معنی را که هیچ کس سب ابی بکر و عمر نکرده مگر این که بحالت فقر مرده یا قتل کرده شد دلالت صریحه دارد بر آنکه او سنی غالی و متعصب فی الاعتقاد و معتقد ظهور کرامت شیخین عالی تبار در ابتلای سابین شان بقتل و افقار بوده پس حیفست که چنین سنی خالص العقیده را که مجده در تشییع جلالت و کادح در توثیق مبانی کرامت شیخین و الا نبالت باشد بقدح و و جرح تشنج نوازنده بزمده کسانی که بزعم ابن تیمیه و ابن حجر مکی العیاذ بالله بدتر از یهود و نصاری باشند اندازند ما هکذا تورد یا سعد الابل بست و هفتم آنکه عبد الله بن مسلم بن قتبیه در کتاب المعارف که نسخه عدیده آن بنظیر قاصر رسیده گفته اسماء الغالیه من الرافضه ابو الطفیل صاحب رایه المختار و کان آخر من رای رسول الله صلیع موتا و المختار و ابو عبد الله الجدلی و زراره بن اعین و جابر الجعفی ازین عبارت ظاهرست که ابو الطفیل صحابی که خاتم اصحاب بود از غلات روافض بوده پس اگر بالفرض اجلخ راضی بلکه راضی عالی هم باشد موجب عیب و جرح و نقص و قدح او نخواهد گردید بلکه منتهای امرش اینست که مثل ابو الطفیل صحابی باشد و جز اهل سنت کرا تاب و طاقتست که متکفل بیان پاره از فضائل عظیمه و مناقب فخیمه صحابه تواند شد و آیات قران و احادیث سرور انس و جان صلوات الله و سلامه عليه و آله ما کر الجیدان که اساطین سنیه نشان آن می دهنده و تقریرات رشیقه و تمہیدات اینیه در حمل ان بر عامه صحابه بحیث لا یشد احد منهم سر می دهنده واضح و عیان و مستغنى از توضیح و بیانست پس اجلخ بر تقدیر ثبوت رفض و غلو آن نیز مثل کسی باشد که مدائع جلیله و محمد جمیله او در کلام ملک علام و احادیث سرور انام عليه و الکرام آلاف التحیة و السلام ثابت شده فما ذا بعد الحق الا الضلال و کفای الله المؤمنین عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۰۹

الفیتال

والحمد لله المانح لجليل الموهاب و جميل العوارف حيث وضح و لاح من عباره المعارف على كل مستبصر عارف و مسترشد عن العمہ و السفة عازف* ان الرفض بل غلوه مذهب قدیم سالف و آنه ليس مما یشین و یعیب و یرمى بصاحبه فى المتألف و الالزم قدح الصحابي الجليل المقبول الذى لا- يجترئ على الغض منه الا- من هو غير محفل بالدين و من الخزى غير خائف و جرح الصحابة و قدحهم و الطعن عليهم لا یصدر عند السنية الا من هو معاند حائف و حائد عن الایمان جانف فوضوح الحق و ضوها فوق ما یصفه الواصف ولا- یبلغ إلیه بیان راصف و صار بعون الله و لطفه ما لفقوه فی ذم الرفض و ثبته کرماد اشتدت به الريح فی يوم عاصف و صحابیت ابو الطفیل اگر چه از عبارت خود ابن قتبیه ظاهرست لكن بنابر مزید ایضاح و تاکید و نهایت توثیق و تسدید بعض عبارت خود ابن قتبیه ظاهرست لكن بنا بر مزید ایضاح و تاکید و نهایت توثیق و تسدید بعض عبارات دیگر اساطین قوم که از ان صحابیت او ظاهر و باهر گردد مبین می شود على بن محمد المعروف بابن الاثير الجزری در اسد الغابه گفته ابو الطفیل عامر بن واثلة و قیل عمرو بن واثلة قاله عمر و الاول اصح و قد تقدم نسبة فیمن اسمه عامر و هو کنانی لبی ولد عام احد ادرک من حیاة رسول الله صلی الله علیه و سلم ثمانی سینین نزل الكوفة اخبرنا یحیی بن محمود و عبد الوهاب بن ابی حبّہ باسنادهما عن مسلم قال حدثنا محمد بن رافع اخبرنا یحیی بن آدم اخبرنا زهیر عن عبد الملك بن سعید بن الاجر عن ابی الطفیل قال قلت لابن عباس انی قد رأیت رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فصفه لی قلت رایته عند المروءة على ناقه و قد کثر النّاس عليه قال فقال ابن عباس ذاک رسول الله صلی الله علیه و سلم ائمّهم كانوا لا یدعون عنه ثم ان ابا الطفیل صحب علی بن ابی طالب و شهد معه مشاهده کلها فلما توفي على بن ابی طالب رضی الله عنه عاد الى مکه فاقام بها حتى مات و قیل انه اقام بالکوفة فتوفی بها و الاول اصح و هو آخر من ممن ادرک عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۱۰

النبی صلی الله علیه و سلم روی حماد بن زید عن الحیری عن ابی الطفیل قال ما على وجه الارض اليوم احد رای النبی صلی الله

عليه و سلم غيري و كان شاعرا محسنا و هو القائل أ تدعونى شيخا و قد عشت حقبة و هنّ من الازواج نحوى نوازع و ما شاب راسي من سنين تباعت على و لكن شيتني الواقع و ابن حجر عسقلاني در اصابه گفته ابو الطفيلي عامر بن وائله بن عبد الله بن عمرو بن جحش و يقال جهيش بن جدي بن سعد بن ليث بن بكر بن عبد مناه بن على بن كنانه الكنانى ثم الليثى راي النبي صلّى الله عليه و سلم و هو شاب و حفظ عنه احاديث قال ابن عدى له صحّة و روی ايضا عن أبي بكر و عمر و علي و معاذ و حذيفة و ابن مسعود و ابن عباس و نافع بن عبد الحارث و زيد بن ارقم و غيرهم روی عنه الزهرى و ابو الزبير و قتادة و عبد العزيز بن رفيع و عكرمة بن خالد و عمرو بن دينار و يزيد ابن أبي حبيب و معروف بن خربوذ و آخرون قال مسلم مات سنة مائة و هو آخر من مات من الصحابة وقال ابن البرقى سنة اثنين و مائة و هو مشهور باسمه و كنيته جميما و عن مبارك بن فضاله مات سنة سبع و مائة قال وهب بن جرير بن حازم عن أبيه كنت بمكة سنة عشر و مائة فرأيت جنازة فسالت عنها فقال لى ابو الطفيلي وقال ابن السكن جاءت عنه روايات ثابتة انه راي النبي صلّى الله عليه و سلم و اما سمعاه منه صلّى الله عليه و سلم فلم يثبت و ذكر ابن سعد عن على بن زيد بن جدعان عن أبي الطفيلي قال كنت اطلب النبي صلّى الله عليه و سلم فيمن يطلبه بست و هشتم آنکه حسب افادات اکابر اساطير سنته احتجاج بمبدعين غير دعات جائزست و همیشه سلف و خلف سنه قبول روایت از ایشان و احتجاج باآن و سماع از ایشان و اسماعشان بغیر انکار کرده‌اند پس اگر اجلح بالفرض راضی هم باشد نهایت کارش آنست که بزعم سنته مبتدع غیر داعی باشد پس داعی ترک احتجاج برروایت او غیر ظاهر بلکه مخالفت آن با طریقه سلف و خلف سنته واضح و باهر تقدیم ابو عمرو عثمان بن عبد الرحمن المعروف

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٤١١

بابن الصلاح در کتاب علوم الحديث گفته اختلقو فى قبول رواية المبتدع الذى لا يكفر بدعته فمنهم من ردّ روايتم مطلقا لانه فاسق بدعته و كما استوى فى الكفر المتأول وغير المتأول يستوى فى الفسق المتأول وغير المتأول و منهم من قبل رواية المبتدع إذا لم يكن ممن يستحل الكذب فى نصرة مذهبه سواء كان داعيًّا إلى بدعة أو لم يكن و عزا بعضهم هذا إلى الشافعى لقوله اقبل شهادة أهل الهواء الا الخطابية من الرافضة لأنهم يرون الشهادة بالزور لموافقيهم وقال قوم يقبل روایته إذا لم يكن داعيًّا ولا نقبل إذا كان داعيًّا إلى بدعة وهذا مذهب الكثير أو الاكثر من العلماء و حکى بعض اصحاب الشافعى رضى الله عنه خلافا بين اصحابه فى قبول رواية المبتدع إذا لم يدع إلى بدعة و قال اما إذا كان داعيًّا فلا خلاف بينهم فى عدم قبول روایته و قال ابو حاتم بن حبان البستى احد المصنفين من ائمّة الحديث الداعيّه الى البدع لا يجوز الاحتجاج به عند ائمتنا قاطبة لا اعلم بينهم فيه خلافا و هذا المذهب الثالث اعدلها و اولاها و الاول بعيد مباعد للشائع من ائمّة الحديث فان كتبهم طافحة بالرواية عن المبتدعه غير الدعاء و فى الصحيحين كثير من احاديثهم فى الشواهد و الاصول و الله اعلم و يحيى بن شرف النووى در منهاج شرح صحيح مسلم گفته قال العلماء من المحدثين و الفقهاء و اصحاب الاصول المبتدع الذى يكفر بدعته لا يقبل روایته بالاتفاق و اما الذى لا يكفر بها فاختلقو فى روایته فمنهم من ردّها مطلقا لفسقه و لا ينفعه التأويل و منهم من قبلها مطلقا إذا لم يكن ممن يستحل الكذب فى نصرة مذهبها او لاهل مذهبها سواء كان داعيًّا إلى بدعة او غير داعيًّا و هذا محکى عن امامنا الشافعى رضى الله عنه لقوله اقبل شهادة اهل الهواء الا الخطابية من الرافضة لكونهم يرون الشهادة بالزور لموافقيهم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٤١٢

و منهم من قال يقبل إذا لم يكن داعيًّا إلى بدعته و لا يقبل إذا كان داعيًّا و هذا مذهب كثرين او الاكثرين من العلماء و هو الاعدل الصحيح و قال بعض اصحاب الشافعى اختلف اصحاب الشافعى فى غير الداعي و اتفقوا على عدم قبول الداعي و قال ابو حاتم بن حبان بكسر الحاء لا يجوز الاحتجاج بالداعي عند ائمتنا قاطبة لا خلاف بينهم فى ذلك و اما المذهب الاول فضعيف جدا ففى الصحيحين و غيرهما من كتب ائمّة الحديث الاحتجاج بكثير من المبدعين غير الدعاء و لم يزل السلف و الخلف على قبول الرواية

منهم والاحتاج بها والسماع منهم واسماعهم من غير انكار منهم والله اعلم و عبد الرحيم عراقي در شرح الفيء الحديث كفته اختلفوا في رواية مبتدع لم يكفر في بدعته على اقوال فقيل ترد روايته مطلقا لأنّه فاسق بدعته و ان كان متاؤلاً فرد كالفالق بغير تاويل كما استوى الكافر المتاؤل وغير المتاؤل و هكذا يروى عن مالك كما قال الخطيب في الكفاية وقال ابن الصلاح انه بعيد مباعد للشائع عن ائمّة الحديث فان كتبهم طافحة بالرواية عن المبتدعة غير الدعاء كما سياتي و القول الثاني انه ان لم يكن من يستحل الكذب في نصرة مذهب او لاهل مذهب قبل سواء دعا الى بدعته اولاً و ان كان من يستحل ذلك لم يقبل و عزى الخطيب هذا القول الى الشافعى لقوله اقبل شهادة اهل الهواء الا الخطابية من الرافضة لأنهم يرون الشهادة بالزور لموافقيهم قال و حکی هذا ايضا عن ابن أبي ليلى و الثورى و ابن يوسف القاضى و روی البیهقی فی المدخل عن الشافعی قال ما فی اهل الاهواء اقوم و اشهر بالزور من الرافضه و القول الثالث انه ان كان داعيۃ الى بدعته لم يقبل و ان لم يكن داعيۃ قبل و إليه ذهب احمد كما قاله الخطيب قال ابن الصلاح وهذا مذهب الكثیر او الاکثر و هو اعدلها و اولاها قال ابن حبان الداعيۃ الى البدع لا يجوز الاحتاج به عند ائمّتنا قاطبة لا اعلم بینهم فيه اختلافا و هكذا

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٤١٣

بعض اصحاب الشافعى انه لا خلاف بين اصحابه انه لا يقبل لداعيۃ و ان الخلاف بينهم فيمن لم يدع الى بدعته فقول و نقل فيه ابن حبان اتفاقاً اى في رد رواية الداعيۃ و في قبول غير الداعيۃ ايضا و اقتصر ابن الصلاح على حکایة الانفاق عنه في الصورة الاولى و اما الثانية فانه قال في تاريخ الثقات في ترجمة جعفر بن سليمان الضبعى ليس بين اهل الحديث من ائمّتنا خلاف ان الصدوق المتقن إذا كان فيه بدعه و لم يكن يدعو إليها ان الاحتاج باخباره جائز فإذا دعى الى بدعته سقط الاحتاج باخبره و في المسئلة قول رابع لم يحکه ابن الصلاح انه تقبل اخبارهم مطلقا و ان كانوا كفارا او فساقا بالتاویل حکاه الخطيب عن جماعة من اهل النقل و المتكلمين و قول قد رواه الا عدلا اى ابن الصلاح هي جملة معترضة بين المبتدء و الخبر و في الصحيحين كثير من احاديث المبتدعة غير الدعاء احتجاجا و استشهادا كعمران بن حطّان و داود بن الحصين و غيرهما و في تاريخ نيسابور للحاكم في ترجمة محمد بن يعقوب الاصم ان كتاب مسلم ملآن من الشيعة و محمد بن ابراهيم بن سعد الله بن جماعة الكنانى در منهل روی في علم اصول حدیث النبی كفته التاسع لا يقبل مبتدع ببدعة مکفرة فاتفاق و المبتدع بغيرها فيه ثلاثة اقوال قيل لا يقبل مطلقا لفسقه و ان كان تاؤل كالكفر و قيل ان لم يستحل الكذب لنصرة مذهب و اهله قبل و ان استحله كالخطابية لم يقبل و يعزى هذا الى الشافعى رضى الله عنه و قيل ان كان داعيۃ لم يقبل و الا قبل و هذا الذي عليه الاکثر و نقل ابن حبان اتفاقهم عليه و محمد بن ابراهيم المعروف الوزير اليماني الصناعي در روض باسم في الذب عن سنة أبي القاسم كفته المسئلة الثالثة قال الثاني انه إذا تعارض رواية العدل الذي ليس على بدعه و رواية المبتدع قدمت رواية العدل الذي ليس على بدعه و هذا مجمع عليه و الجواب عليه من وجوه احدها منع الاجماع الذي ادعاه بشهرة الخلاف

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٤١٤

فقد اجمع ائمّة الحديث على تقديم الحديث الصحيح على الحسن مع اخراجهم لاحاديث كثيرة من اهل البدع في الصحيح المتفق عليه في ارفع مراتب الصحيح و هو الملتقي بالقبول من حديث الصحيحين فحدث اولئك المبتدعة الذين اتفق الشیخان على تصحيح حديثهم مقدم عند التعارض على حديث كثیر من اهل العقيدة الصالحة الذين نزلوا عن مرتبة اولئك المبتدعة في الحفظ و الاتقان و مولوى حسن زمان در قول مستحسن كفته اما روايته اى رواية الحسن البصري عن مثل معيد ممن كان ثقةً ذا بدعه في عقيدة فان كانت عنده حججه كما هو ظاهر زعمهم فهو موافق فيه بجماهير الصحابة و من بعدهم من اهل العلم قال الخطيب في الكفاية و الذي يعتمد عليه في تجويز الاحتاج باخبارهم ما اشتهر من قبول الصحابة اخبار الخارج و شهاداتهم و من جرى مجراتهم من الفساق بالتاویل ثم استمرار عمل التابعين و الخالفين بعدهم على ذلك لما رأوا من تحريرهم الصدق و تعظيمهم الكذب و حفظهم على انفسهم

عن المحظورات من الافعال و انكارهم على اهل الريب و الطرائق المذمومة و روایتهم الاحاديث التي تخالف آرائهم و يتعلق بها مخالفتهم في الاحتجاج عليهم إلى قوله فصار ذلك كالاجماع منهم و هو اكبر الحجج في هذا الباب و به يقوى الظن في مقاربة الصواب انتهي و مولوى صديق حسن خان معاصر در منهج الوصول الى اصطلاح احاديث الرسول گفته در مبتدعى که بسبب بدع خود بکفر نگردیده سه قول است یکی آنکه روایتش نامقوبل است مطلقاً بنا بر فسوق او پس چنانکه در کفر غير متاول مستويست همچنان در فسوق نيز متاول و غير متاول مساويست دوم آنکه اگر استحلال کذب از برای نصرت مذهب خود نکرده است روایتش مقبول است والا مقبول نیست مثل استحلال خطایه از روافض و این قول منسوب بسوی شافعی رحمت سوم آنکه اگر داعی بسوی مذهب خودست مقبول نیست ورنہ پذیراست و بین اند اکثر حافظ ابن کثیر گفته و فی ذلك نزاع قديم و حدیث و المذی عليه الاکثرون التفصیل بین الداعیة و غيره و بعض اصحاب شافعی گفته اند که اصحاب ما در داعیه متفق بر عدم قبول و در غير داعیه مختلف اند الى ان قال بعد عباره ستنقل فيما بعد ان شاء الله تعالى

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۱۵

در خلاصه گفته مذهب اول سخت ضعیف است چه در صحیحین و غیرهما از کتب ائمه حدیث احتجاج به بسیاری از مبتدعه غير داعه است انتهی گوییم مناوی در تعريفات گفته البدعة الفعلة المخالفة للسنة و فی الحديث کل محدث بدعة و کل بدعة ضلاله و کل ضلاله فی النار

انتهی حافظ ابن حجر فرموده ثم البدعة اما ان تكون بمکفر کان يعتقد ما يستلزم الكفر او بمفسق فالاول لا يقبل صاحبها الجمهور قال و قيل يقبل مطلقاً و قيل ان کان لا يعتقد حل الكذب لنصرة مقالته قبل و التحقيق انه لا يرد کل مکفر ببدعة لان طائفه تدعى ان مخالفتها مبتدعة وقد تبالغ فتكفر مخالفتها فلو اخذ ذلك على الاطلاق لاستلزم تكفير جميع الطوائف فالمعتمد ان الذى ترد روایته من انکر امرا متواترا من الشرع معلوما من الدين بالضرورة و کذا من اعتقد عكسه فاما من لم يكن بهذه الصيغة و انصم الى ذلك ضبطه لما يرو مع ورעה و تقواه فلا مانع من قبوله انتهی و نووى در تقریب گفته و من کفر ببدعته لم يتحج به بالاتفاق سیوطی شارح تقریب گوید کالمجسم و منکر علم الجزئيات بعده در دعوى اتفاق بقول حافظ بانووى مناقشه کرده بست و نهم آنکه سیوطی در تدریب الراوى فی شرح تقریب النواوى گفته فائدة اردت ان اسرد اسماء من رمى ببدعة من اخرج لهم البخاري و مسلم او احدهما و هم ابراهيم بن طهمان ايوب بن عائذ الطائي ذر بن عبد الله المرهبي شباة بن سوار عبد الحميد ابو يحيى الحمانى عبد العزيز بن أبي رواد عثمان بن غياث البصري عمر بن ذر عمرو بن مره محمد بن خازم ابو معاوية الضرير و رقاء بن عمر اليشكري يحيى بن صالح الوحاظي يونس بن بكير هولاء رموا بالار جاء و هو تاخیر القول فی الحكم على مرتكب الكبائر بالنار اسحاق بن سويد العدوی نهر بن اسد حریز بن عثمان حسین بن نمير الواسطی خالد بن سلمة ابو الوفا عبد الله بن سالم الاشعري قيس بن أبي حازم هولاء رموا بالنصر و هو بغض على و تقديم غيره عليه اسماعیل بن ابان اسماعیل بن زکریا الخلقانی جریر بن عبد الحميد ابان بن تغلب الكوفی خالد بن مخلد القطوانی سعید بن فیروز ابو البختی سعید بن عمرو بن اشرع سعید بن عمیر عباد بن العوام عباد بن

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۱۶

يعقوب عبد الله بن عيسى بن عبد الرحمن بن أبي ليلي عبد الرزاق بن همام عبد الملك بن اعين عبد الله بن موسى العبسى عدى بن ثابت الانصارى على بن الجعد على بن هاشم بن البريد بن الفضل بن دكين فضیل بن مرزوق الكوفي قطر بن خلیفه محمد بن حجاده الكوفي محمد بن فضیل بن غزوan مالک بن اسماعیل ابو غسان يحيى بن الجزار هولاء رموا بالتشیع و هو تقديم على على الصیحة بآية ثور بن زید المدنی ثور بن زید الحمصی حسان بن عطیه المحاربی الحسن بن ذکوان داود بن الحصین زکریا بن اسحاق سالم بن عجلان سلام بن مسکین سیف بن سلیمان المکی شبل بن عباد شریک بن أبي نمر صالح بن کیسان عبد الله بن عمرو ابو معاویه عبد الله بن أبي لبید عبد الله بن أبي نجیح عبد الاعلی بن عبد الرحمن بن اسحاق المدنی عبد الوارث بن سعید التّوری عطاء

بن أبي ميمونة العلاء بن الحرج عمر بن أبي زائد عمران بن مسلم القصير عمير بن هانى عوف الاعرابي كهمس بن المنھال محمد بن سواء البصري هارون بن موسى الاعور النحوی هشام الدستوائی وہب بن منبه یحیی بن حمزه الحضرمی هؤلاء رموا بالقدر و هو زعم ان الشر من خلق العبد بشر بن السرمی رمی برأی ابن أبي جهم و هو نقی صفات الله و القول بخلق الفراق عکرمه مولی ابن عباس الولید بن کثیر هؤلاء اباضیة و هم الخوارج الذين انکروا على علی التحکم و تبرأوا منه و من عثمان و ذریته و قاتلوهم علی بن هشام رمی بالوقف و هو ان لا يقول القرآن مخلوق ولا غير مخلوق و عمران بن حطّان من العقديه الذين یرون الخروج على الائمه و لا ییاشرون ذلك فهؤلاء المبتدعه من اخرج لهم الشیخان او احدهما هر گاه این جمعی کثیر و جمی غفیر از خوارج و نواصب و مرهیه منمکین در بدعت و ضلال و منوین بسوء حال و مآل موصوفین بکمال فساد و اضلal که اسمایشان درین عبارت مسرود و اقوال جرح و قدح شان از ناقدين رجال در میزان ذهی و غیر آن موجود از رجال صحیحین یا یکی از ایشان باشند باز سرتافن از قبول روایت اجلح که نهایت کارش بر تقدیر ثبوت رفض و ابتداع او نزد سنبه است وجهی ندارد وجه سی ام آنکه سیوطی در تدریب گفته

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۱۷

قال العراقي اعرض عليه بان الشیخین ايضا احتاج بالدّعاء فاحتاج البخاری بعمران بن حطّان و هو من الدّعاء و احتاج بعد الحميد بن عبد الرحمن الحمانی و كان داعیه الى الارجاء و اجاب بان ابا داود قال ليس في اهل الاهواء اصح حديثا من الخوارج ثم ذكر عمران بن حطّان و ابا حسان الاعرج قال ولم يحتاج مسلم بعد الحميد بل اخرج له في المقدّمة وقد وثقه بن معین ازین عبارت ظاهرست که احتاج بدعات خوارج هم جائزست و هر گاه احتاج بدعات خوارج خارج از حریم جواز نباشد اگر بالفرض اجلح مبتدع داعی باشد چرا احتاج باو ناجائز و ممتنع گردد و علاوه برین از افادات دیگر علما هم جواز احتاج بمبتدعه دعات بوضوح می رسد محمد بن ابراهیم در روض باسم گفته و اما من لم يقبل الدّعاء منهم فله وجهان احدهما انهم یتهمون بشدة حرصلهم على الدّعاء الى بدعهم بتسلیس خفى عن بعض الضّعفاء فيما ینصر مذهبهم و نحو ذلك و هذا یضعف فيما لا يتعلق بمذهبهم و یوقف فيه فيما يتعلق بذلك على حسب القرائن الوجه الثاني الموجز عن مخالطة الطلبة لهم خوفا على الطلبة من قيلهم وهذا نظر مصلحی لا یسقط بمثله وجوب العمل بالحدث الرابع المظنون صحته و لا سیما وقد بلغنا ما رواه بعد موتهما او في حياتهم من غير مخالطة لهم و لم اقف للسائلين بذلك على وجه و ائما تکلفت هذین الوجهین لهم و العجب من مصنفی علوم الحديث کيف لم یتعرضوا للذكر وجه ذلك على ان الرّوایة عن الداعیة الثقة ثابتة في الصحيح کروایه حدیث قنادة مع انه كان قدریا روی الذہبی فی التذکرة انه لم یکن یقنع حتى یصیح به صیاحا رواه بصیغه الجزم عن ضمرة بن ریبیعه عن عبد الله بن شوذب ثقہ عن ثقہ و لنقتصر على هذا القدر من ایراد ما تمسیکوا به و بیان الجواب عليهم فلیس لهم متمسک اقوى مما ذکرناه و مولوی صدیق حسن خان معاصر در منهج الوصول گفته ابو حاتم ابن حبان گفته احتاج بداعیه نزد ائمه ما قاطبة جائز نیست و میان ایشان خلافی درین باب معلوم نبوده است ابن الصلاح گفته و هذا اعدل الاقوال و اولاها و القول بالمنع مطلقا بعيد مباعد للشائع عن ائمه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۱۸

الحدث فان کتبهم طافحة عن المبتدعه غير الدّعاء ففي الصحيحین من حديثهم في الشواهد والاصول کثیر زیاده کرده و قد قال الشافعی اقبل شهادة اهل الھواء الا الخطایة من الرافضة لانهم یرون الشهادة بالزور لموافقيهم فلم یفرق الشافعی في هذا النص بين الداعیة و غيره ثم ما الفرق في المعنى بينهما و هذا البخاری قد خرج بعمران بن حطّان الخارجی مادح عبد الرحمن بن ملجم قاتل على بن أبي طالب و هذا أی مدحه له من اکبر الدعوه الى البدعه و الله اعلم انتهى اقول و هذا هو الحق الذي لا محیص عنه و قد حققت ذلك في کتابی هداية المسائل الى ادلة المسائل تحقيقا شافیا فلیرجع إلیه و نیز در منهج الوصول گفته و سید محمد بن ابراهیم در مختصر خود گفته و قد یرد المسلم بارتکاب الكبائر تصریحا و هو اجماع و شذ من قیل الصدوق منهم و یرد یکون

مساوية اکثر من محاسنه و ان اجتب البکاير و قد يرد الزّراوى بالبد و هي اما بکفر فلا يقبله الجمهور او بمفسق فيقبل من لم يكن داعية في الاصح و يرد الدّاعية عند المحدثين قال و القوى في الدليل قوله الا فيما يقوى بدعته و تقوى القرائن بتهمته و لا يتبع و قد ادعى جماعة جملة الاجماع على قبول المتأولين مطلقا و هو مذهب جمهور اهل البيت و حجّة من رذهم التهمة بالبدعة و حجّة من قبلهم ظن الصدق مع عدم المانع و روایة الثقات للاجماع على ذلك و ما يلزم من رذهم من تعطيل علم الحديث و الاثر كما يعلم ذلك من بحث عن رجال الصحيحين مع بلوغ الجهد في تقييّة روایتهم و قد اوضحت ذلك في العواصم و علوم الحديث انتهى كلامه و درين قول تقویت قبول فساق التاویلیست مطلقا و بر آن استدلال باجماع و غيره کرده خواه داعی بود یا نه خواه روایتش مقوی بدعتش بود یا نه و نووی در تقریب تقویت قول مبتدع غیر داعی کرده گفته انه قول الكثير او الاكثر و گفته ان صاحبی الصحيحین احتجاب کثیر من المبتدة غیر الدعاة و قرآنی گفته بل احتجاب أى الشیخان بالدعاة فاحتاج البخاری بعمran بن حطّان و هو من الدعاة و احتجاب بعد الحميد بن عبد الرحمن الحمانی و كان داعيا الى الارجاء و اجاب بان ابا داود قال ليس

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۱۹

في اهل الاهواء اصح حديثا من الخوارج ثم ذكر عمران بن حطان و ابا حسان الاعرج قال و لم يحتج مسلم بعد الحميد بل اخرج له في المقدمة وقد وثقه ابن معين انتهي گويم چون بأصحیت حديث عمران بن حطان خارجي داعي مادح قاتل على بن أبي طالب ع بنابر صدق او در حديث قائل شده‌اند پس می‌باید که هر مبتدع صدوق مقبول باشد خواه داعی بود یا غیر او و معيار در قبول روایت تنها صدق راوي بود و رسم عدالت و غيره را از میان برافگنده شود و این همه مقوی قول بقبول مبتدعست مطلقا وقتی که صدوق باشد در اسباب المطر گفته و قد نصرناه في شرح التنقیح و غيره انتهي گويم درین مقام ابحاث چندست که در هدایة السائل الى ادلة المسائل بجواب سؤال يقصد و پنجم بسط آن کرده‌ایم و حاصلش آنست که مدار روایت بر صدق و ضبط راویست نه بر عدالت و روایت مبتدع چه اگر صدق و ضبط او معلومست مقبول باشد هر مبتدع که بود و اخذ عدالت در رسم حدیث حسن و صحیح و اخذ بر ترک بدعت در تعريف عدالت چنانکه جميع علماء اصول حدیث در کتب خود بر آن اطباقي کرده‌اند کما ینبغی نیست در صحیحین روایت بسی از مبتدعه دعات هم آمده کما بینا هنا لک و کیف که از رجال بخاری و مسلم و غيرهما و بعضی شیعی و بعضی مرجی و بعضی قدری و بعضی ناصبی بوده‌اند قدح در روایت از ایشان ناقض رسم اهل اصولست پس صواب قبول روایت مبتدعه باشد على الاطلاق الا کسی که صدق و ضبط او معلوم نیست و بر تقدیر وجود این هر دو چیز برای رد روایتش وجهی موجه نیست و تفصیل این مقام از هدایة السائل باید جست

جواب ادعای تضعیف جمهور اجلح را

قوله و جمهور او را تضعیف کرده‌اند اقول مخاطب فخور رئیس الجمهور و فاضل عمدۃ الصّدّور بادعای تضعیف جمهور اثارت فتام و قفار کذب و زور نموده و بر کسی که ادنی ممارست بفن رجال داشته و نظر بر افادات محقّقین با کمال انداخته مخفی نخواهد بود که کسانی که جرح و قدح اجلح آغاز نهاده داد نهایت تعصب و تصلب داده خون انصاف ریخته سلسله شرم و حیا گسیخته‌اند زراقه‌انداز متعصّبين متعنتین و شرذمه از متشدّدين متنطعين و نحيف قول هر یکی را از کتاب تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی که جامع اقوال ارباب جرح و تعديلیست نقل نموده بوجه کافی و شافی رد و ابطال آن می‌نمایم و حظ وافر و وافی از تحجیل اصحاب مکر و ادغال می‌ربایم قال ابن حجر فی التهذیب فی ترجمة الاجلح قال

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۲۰

القطان فی نفسی منه شیء و قال ايضا ما کان یفصل بین الحسین بن علی و علی بن الحسین یعنی انه ما کان بالحافظ از عبارت تهذیب التهذیب دریافتی که یحیی بن سعید که مراد ازقطان همانست از اجلح روایت می‌کند و از افاده ابن تیمیه که سبکی در

شفاء الاسقام نقل نموده و احتجاج و استدلال باآن توثيق موسى بن هلال کرده ظاهرست که یحيی بن سعید روایت نمی کند مگر از ثقه پس و ثوق و اعتماد اجلح عمید بروایت ابن سعید وحید ثابت و متحقق گردید پس کلمه فی نفسی منه شیء که از ابن سعید نقل کرده‌اند ضرری بوثوق اجلح نرساند و حسب الترام خود ابن سعید الثقات را نشاید با وصف آنکه همین قطان بی ایقان هائمه مهامه مجازف و عدوان همین هجر و هذیان در حق امام انس و جان جعفر بن محمد الصادق عليه آلاف الصیلوة من الله الملك المنان بر زبان خرافت ترجمان آورده کمال وقاحت و جلاعت و صفات و خلاعت خود بر جمیع اهل اسلام و ایمان واضح و عیان نموده پس خلیع العذاری که بی تدبیری و بی تأملی و دریده‌دهنی و هرزه‌سرائی و یافه‌درائی او بحدی رسیده باشد که معاذ الله من ذلک حضرت صادق آل محمد علیه و علیهم السلام را لائق قدح و جرح داند و سیلاج جهل عصیت به بنیان دین و یقین خود دواند قول او کی لائق اعتماد و اعتبار نزد اولی الابصار باشد و آخرها این بی‌ادبی قطان اوصله الله الى در کات النیران باعث بر آن شد که حامی مخاطب للثانی سیف الله ملتانی در تمویه السفیه که آن را به تنبیه السفیه موسوم ساخته کما دریت سابقاً چار و ناچار او را در جنب کسانی که از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده‌اند هیچ‌میرز وانموده و نیز او را از اسلاف خود خارج فرموده اما عدم فصل اجلح بین الحسین بن علی و علی بن الحسین علیهم السلام پس مجرد این عدم فصل نزد سیته سبب عدم فضل نمی‌تواند شد که معرفت ائمه علیهم السلام را واجب نمی‌داند امّا دلالت آن بر عدم حفظ پس آن هم حسب افادات ائمه سیته ممنوع زیرا که حسب تصریحاتشان خطأ در بعض مواضع مستلزم اسقاط اعتبار خاطی نیست تا وقتی که خطأ بر او غالب نشود و ظاهرست که از عدم فصل در یک مقام کثرت خطأ ثابت نمی‌شود اری این عدم فصل موجب برایت اجلح از تهمت افترا و اختلاق در فضل راس و رئیس اهلیت علیهم السلام است که هر گاه اجلح بمثابه غیر معنی با اهلیت علیهم السلام بوده که فصل در امام حسین و امام زین العابدین علیهم السلام

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۲۱

نمی‌کرد پس او در روایت فضل جناب امیر المؤمنین علیه السلام متهم نمی‌تواند شد که بنابر ثبوت این عدم فصل حالش مثل نوابض معرضین از اهل بیت علیهم السلام خواهد بود امّا سند این معنی که خطأ در بعض مواضع مستلزم سقوط اعتبار راوی نمی‌شود پس ذهبی در سیر النبلاء بترجمه ابو بکر عبد الله بن سلیمان بن الاشعث السجستانی گفته لیس من شرط الثقة ان لا يخطى و لا يغلط و لا يسهو ازین عبارت واضح و لائحته که عدم خطأ و عدم سهو داخل در شروط وثوق نیست و اعتماد و اعتبار با سهو و خطأ جمع می‌شود و ضروری نیست که هر ثقه از شین خطأ مبررا باشد و نیز ذهبی در میزان بترجمه علی بن المدینی بعد عبارتی که عنقریب می‌شنوی بخطاب عقیلی گفته و انا اشتھی ان تعریفی من الثقة الثبت الذی ما غلط و لا انفرد بما لا يتبع عليه بل الثقة الحافظ إذا انفرد بحادیث کان ارفع له و اکمل لرتبه و ادلّ على اعتنائه بعلم الاثر و ضبطه دون اقرانه لاشيء ما عرفوها اللهم الا ان یتین غلطه و وهمه فی الشیء فیعرف ذلك فانظر اوّل شیء الى اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الصغار و الكبار ما فيهم احد الا و قد انفرد بسنته أ فیقال له هذا الحديث لا يتبع عليه و كذلك التابعون کلّ واحد عنده ما ليس عند الآخر من العلم و ما الغرض هذا فانّ هذا مقرر على ما ينبغي في علم الحديث و ان تفرد الثقة المتقن يعدّ صحیحاً غریباً و ان تفرد الصدوق و غيره يعدّ منکراً و ان اکثار الروای من الاحادیث التي لا يوافق عليها لفظاً او استناداً یصیره متروک الحديث ثم ما کلّ من فيه بدعة اوله هفوة او ذنوب یقدح فيه بما یوهن حدیثه و لا من شرط الثقة ان یكون معصوماً من الخطایا و الخطاء و لكن فائدہ ذکرنا کثیراً من الثقات الّذین فیهم ادنی بدعة اوّلهم اوّلهم یسیره فی سعه علمهم ان یعرف ان غیرهم ارجح منهم و اوّلثه إذا عارضهم او خالفهم فزن الاشياء بالعدل و الورع ازین عبارت سراسر رشاقت ظاهرست که ذهبی بخطاب عقیلی می‌فرماید که رغبت دارم که تو تعریف کنی بمن که کیست ثقت و ثبته که غلط نکرده باشد و این استغراب عام ذهبی والا مقام دلیل زاهر برین مطلبست که غلط و خطأ در وثوق و اعتماد خللی نمی‌اندازد و کسی از ثقات و اثبات این حضرات خالی از غلطات و عثرات و سقطات نیست پس اگر غلط اجلح جارح

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۲۲

و قادح او باشد جرح و قدح جميع ثقات و اساطين محدثین سنین لازم آيد و نيز ازين عبارت واضح است که هر کسی که در او بدعتی باشد يا برای او هفوه و ذنوب بثبت رسد این معنی باعث وهن حدیث و اسقاط آن از اعتماد و اعتبار نمی شود و از شروط ثقه نیست که معصوم باشد از خطايا و خطأ و دلالت این افاده ذهبيه بر مطلوب بحدی ظاهرست که محتاج به بيان نیست و محمد بن أبي بکر المعروف بابن قيم الجوزيه در زاد المعاد گفته ائمما یعرف تضعيف قيس عن يحيى و ذكر سبب تضعيفه فقال احمد بن سعيد بن أبي مریم سألت يحيى عن قيس بن الربيع فقال ضعيف لا يكتب حدیث کان یحدّث بالحدیث عن عبیده و هو عنده عن منصور و مثل هذا لا یوجب ردّ حدیث الزاوي لأنّ غایة ذلك ان یكون غلط و وهم فی ذکر عبیده بدل منصور و من الذی یسلم من هذا من المحدثین ازین عبارت كالنار على العلم واضح و مستنيرست که عدم تمیز و فصل قيس عبیده از منصور موجب رد حدیث قيس نمی تواند شد زیرا که غایت این غلط و وهمست در عدم تمیز شخصی از شخص دیگر و کسی از محدثین از چنین غلط و وهم سالم نیست پس اگر عدم فصل اجلح قادح در او باشد لازم آید قدح و جرح جميع محدثین سنته و تلك قاصمه ظهرهم و مضعفة اسرهم و ناقصه قدرهم و هادمه فخرهم و ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان گفته فصل قال ابن المبارك من ذا یسلم من الوهم و قال ابن معین لست اعجب من یحدّث فیخطی ائمما اعجب من یحدّث فیصیب قلت و هذا ايضا مما ینبغی ان یتوقف فيه فإذا جرح الرجل بکونه اخطأ فی الحديث او وهم او تفرد لا یکون ذلك جرحا مستقرّا ولا يردّ به حدیثه و مثل هذا إذا ضعف الرجل فی سماعه من بعض شیوه خاصه فلا ینبغی ان يردّ حدیثه کلّه لکونه ضعیفا فی ذلك الشیخ وقال الشافعی إذا روی الثقة حدیثا و ان لم یروه غيره فلا۔ یقال شاذ انما الشاذ ان یروی الثقات حدیثا على وجه فیرویه بعضهم فیخالفه یقال شذ عنهم وهذا صواب و مع ذلك فلا یخرج الرجل بذلك عن العدالة لأنّه ليس معصوما عن الخطأ و الوهم الا إذا یین له خطاه فاصر ازین عبارت واضح و لائحته که ابن المبارك ارشاد کرده که کدام کسست که از دهم سالم ماند و ابن معین چنان افاده فرموده که من عجب نمی کنم از کسی که تحديث می کند و غلط می کند

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۲۳

جز این نیست که من تعجب می کنم از کسی که تحديث می کند و بصواب می رسد و ابن حجر افاده می فرماید که هر گاه جرح کرده شود کسی به اینکه در حدیث خطأ کرده است یا وهم نموده یا متفرد شده این معنی جرح مستقر نمی شود و موجب رد حدیث نمی گردد پس عدم فصل اجلح که غایتش نزد سنیه محض وهم و غلط است هرگز در وثوق و اعتبار او قادح و جارح نباشد و نیز ابن حجر در تهذیب بترجمه اجلح گفته قال احمد اجلح و مجالد متقاربان فی الحديث وقد روی الاجلح غير حدیث منکر و چون سابقا شنیدی که احمد در مسند خود از اجلح روایت نموده و روایت نمودن احمد از شخصی در مسند دلالت بر وثوق و صدق و دیانت او می کند زیرا که حسب افاده ابن المدینی اخراج نکرده است احمد در مسند مگر از کسی که ثابت شده است نزد او صدق او و دیانت او نه از کسی که طعن کرده شد در امانت او پس چطور نقل قدح و جرح اجلح از احمد مقبول ارباب عقول تواند شد مع ذلك دلالت فقره قد روی الاجلح غير حدیث منکر بر قدح و جرح ممنوعست چه گاهی علماء اطلاق لفظ منکر بر حدیث می کنند که راوی آن ثقه متفرد باشد و این قسم حدیث نامقبول و مردود نیست که روایت آن قادح باشد یعنی بن شرف نوی در منهاج شرح صحيح مسلم گفته انهم قد یطلقون المنکر على انفراد الثقة بحدیث و هذا ليس بمنکر مردود و نیز ابن حجر در تهذیب بترجمه اجلح گفته قال ابو حاتم ليس بالقوى يكتب حدیثه و لا یحتاج به این قول أبی حاتم لائق اصغا و التفات نیست چه اصحاب نقد و تحقیق و ارباب سبر و تدقیق از بنابر تجريح أبی حاتم با وصف توثیق دیگری منع کرده اند زیرا که او از متعنتین متشددینست و در طائفه از رجال صحاح گفته ليس بحججه ليس بقوى و مثل آن ذهبي در سیر النبلاء و بترجمه أبی حاتم گفته إذا وثق ابو حاتم رجال فتمسک بقوله فانه لا یوثق الا رجالا صحیح الحديث و إذا لین رجالا او قال فيه لا یحتاج به فتوقف حتى ترى ما قال غیره فيه فان

وثقه احد فلا بن على تجريح أبي حاتم فأنه متعنت في الرجال قد قال في طائفه من رجال الصحيح ليس بحجه ليس بقوى او نحو ذلك و نيز در تهذيب عسقلاني بترجمه اجلح مذكورست قال النسائي ضعيف ليس بذاك و كان له راي سوء و سابقا دانستي که نسائي از اجلح در صحيح خود روایت کرده و تخریج صاحب صحیح از شخصی دلالت بر توثیق او حسب افادات ائمه سنتیه می کند كما في المرقاة و مقدمة

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۲۴

فتح الباري وغيرهما پس اگر نزد نسائي اجلح ضعيف می بود چرا ازو در صحيح خود روایت می کرد و على سیل التنزّل بعد فرض عدم روایت نسائي از اجلح اگر تضییف اجلح از نسائي حتما و جزما ثابت هم شود باز هم سبب اسقاط روایات او نمی تواند شد چه سابقا شنیدی که ابن طاهر بخدمت زنجانی وقى که او توثیق کسی نموده بود عرض کرد که نسائي تضییف آن کس کرده است زنجانی ارشاد کرد که أى پسر ابو عبد الرحمن یعنی نسائي را در رجال شرطیست شدیدتر از شرط بخاری و مسلم و مراد زنجانی از این ارشاد با سداد آنست که چون نسائي الترام شرط اشد نموده است پس تضییف او سبب قبح و جرح در الواقع نمی تواند شد پس بحمد الله تعالى واضح و لائح گردید که حسب افاده زنجانی با کمال تضییف نسائي قابل اعتبار و احتفال نیست بلکه در موهوتیت مثل بريق سراب و لمع آلت اما قول نسائي و کان له راي سوء پس اگر مراد از راي سوء تشییعت پس جواب آن بحمد الله الجليل باشباع و تفصیل به نهجی که قامع وساوس ارباب تلمیع و تسویل باشد شنیدی و بحقیقت آن وارسیدی و اگر امری دیگرست فلا بد من تقریره حتی نقلعه بحدافیره و نيز در تهذیب بترجمه اجلح گفته قال الجوزجانی مفتر و بر متبع اسفار کبار و ناظر افادات علمای احبار مخفی و محتاجب نخواهد بود که جوزجانی طغیانی چنان در گرداب تعصّب و تحامل سرفو برد که معاذ الله قدم در وادی نصب و عدوان و بغض و شنان وصی رسول ربّ منان عليه و آله السلام ما تتبع الملوان نهاده انحراف و اعراض از آنجباب ورزیده و بال و نکال اولی و اخري خزیده و اين عداوت جوزجانی عدواني با خليفه بنی يزدانی عليهمما و الهمما الصلة ما تليت المثاني بحدی واضح و آشکارست که اجله سنته با وصف عادت ديرينه خود که كمان معايب قومست پرده از روی کار انداختند و تصريح صريح بناصبي بودن او ساختند ذهبي در ميزان الاعتدال گفته ابراهيم بن يعقوب ابو اسحاق السعدي الجوزجانی الثقة الحافظ أحد ائمه الجرح و التعديل قال ابن عدى في ترجمة اسماعيل بن أبان الوراق لما قال فيه الجوزجانی كان مائلا عن الحق ولم يكن يكذب الجوزجانی كان مقیما بدمشق یحدث على المنبر و کان احمد یکاتبه فیتقوی بكتابه و یقرأه على المنبر و کان شدید المیل الى مذهب اهل دمشق في التحامل على على رضي الله عنه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۲۵

قوله في اسماعيل مائل عن الحق يريد به ما عليه الكوفيون من التشيع قلت قد كان النصب مذهبا لاهل دمشق في وقت كما كان الرفض مذهبا لهم في وقت و هو دولة بنى عبيد ثم عدم و الحمد لله التعصب و بقى الرفض خفيانا خاملا و نيز ذهبي در تذكرة الحفاظ بترجمه جوزجانی قال يعني ابن عدى و کان يتحامل على على رضي الله عنه و قال الدارقطني كان من الحفاظ الثقات المصنفين وفيه انحراف عن على و ابن حجر عسقلاني در تهذیب التهذیب گفته ابراهيم بن يعقوب بن اسحاق السعدي ابو اسحاق الجوزجانی سکن دمشق روی عن عبد الله بن بکر السهمی و یزید بن هارون و عبد الصمد بن عبد الوارث و أبي عاصم و أبي صالح کاتب الليث و بشر بن عمر الزهراني و یزید بن الحباب و حجاج الاعور و عفان و جماعة و اکثر الترجم و الكتابة و له عن احمد بن حنبل مسائل و عنه ابو داود و الترمذی و النسائي و الحسن بن سفيان و ابو زرعة الدمشقی و ابو زرعة الرازی و ابو حاتم و ابن خزیمہ و ابو بشر الدولاپی و ابن جریر الطبری و جماعة قال الحال ابراهيم جلیل جدا کان احمد بن حنبل یکاتبه و یکرمہ اکراما شدیدا و قال النسائي ثقة و قال الدارقطني كان من الحفاظ المصنفين و المخرجين الثقات و قال ابن عدى کان یسكن دمشق و کان احمد یکاتبه فیتقوی بكتابه یقرأه على المنبر و قال ابن یونس مات بدمشق سنہ ۲۵۶ و قال ابو الدحداح مات يوم الجمعة مستهل ذی القعدة سنہ ۵۹ قلت و قال ابن حبان

فى الثقات كان حروري المذهب ولم يكن بداعية و كان صلبا فى السنة حافظا للحديث الا انه من صلابته ربما كان يتعدى طوره و قال ابن عدى كان شديد الميل الى مذهب اهل دمشق فى الميل عن على و قال السلمى عن الدارقطنى بعد ان ذكر توقيه لكن فيه انحراف عن على اجمع على بابه اصحاب الحديث فاخرجت جارية له فروجها ليذبحها فلم تجد من يذبحها فقال سبحان الله فروجها لا يوجد من يذبحها و على يذبح فى صخرة نيفا و عشرين الف مسلم قلت و كانه فى الضعفاء يوضح مقالته و رأيت فى نسخة من كتاب ابن حبان

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۲۶

حريري المذهب وهو بفتح الحاء المهملة و كسر الراء و بعد الياء زاء نسبة الى حريز بن عثمان المعروف بالنصب و كلام ابن عدى يؤيد هذا وقد صحف ذلك ابو سعد بن السمعانى فى الانساب فذكر فى ترجمة الحريري بفتح الجيم ان ابراهيم بن يعقوب هذا كان على مذهب محمد بن جرير الطبرى ثم نقل كلام ابن حبان المذكور و كانه تصحف عليه و الواقع ان ابن جرير يصلح ان يكون من تلامذة ابراهيم بن يعقوب لا بالعكس و قد وجدت روایه ابن جرير عن الجوزجانى فى عدّة مواضع من التفسير والتهدیب والتادیع و نیز ابن حجر عسقلانی در تقریب گفته ابراهیم بن یعقوب بن اسحاق الجوزجانی بضم الجيم الاولی و زاء و جيم نزیل دمشق ثقہ حافظ رمی بالنصب من العادیه عشر مات سنہ تسع و خمسین پس هر گاه جوزجانی بحدی ایضاع و ایغال در مهمات طغیان و ضلال نموده باشد که نعوذ بالله از جناب امیر المؤمنین عليه السلام انحراف نموده تحامل بر آن حضرت نماید و وادی پر خار نصب و استحقار وصی سرور مختار صلی الله عليه و آله الاطهار پیماید چطور قول او در قدح و جرح کسی مقبول و مسلم خواهد شد و نیز ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان کما سمیت آنفا گفته فصل و ممّن ینبغی ان یتوقف فی قبول قوله فی الجرح من کان بینه و بین من جرحه عداوه سبیها الاختلاف فی الاعتقاد فان الحاذق إذا تأمل ثلب أبي اسحاق الجوزجانی لاهل الكوفة رای العجب و ذلك لشدّه انحرافه فی النصب و شهرة اهلها بالتشیع فتراه لا یتوقف فی جرح من ذکره منهم بلسان ذلک و عباره طلق حتی انّه اخذ یلین مثل الاعمش و أبي نعیم و عبد الله بن موسی و هم اساطین الحديث و اركان الروایه فهذا إذا عارضه مثله او اکبر فوتوچ رجل ضعفه هو قبل التوثیق ازین افاده در نهایت وضوح و عیانست که اگر متاملی در قدح و ثلب أبي اسحاق جوزجانی اهل کوفه را تأمل نماید مشاهده عجب خواهد نمود و این قدح او در ایشان بسبب شدت انحراف اوست در نصب و شهرت اهل کوفه بتشیع و هر گاه او کسی را از اهل کوفه ذکر می کند در جرح او بلسان ذلک و عبارت طلق توقف نمی نماید تا اینکه از تلیین مثل اعمش و ابو نعیم و عبد الله بن موسی که اساطین حدیث و اركان روایت اند نیز حسابی برنداشته

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۲۷

و نیز ازین افاده ابن حجر ظاهر گردید که هر گاه معارضه کند جوزجانی را مثل او یا بزرگتری از او پس توثیق کند شخصی را که تضعیف کرده است او را در این صورت توثیق مقبول خواهد شد پس واضح و لائق شد که چون اجلح از اهل کوفه است کما لا یخفی علی ناظر التقریب و غيره و هم متسبیع بهمین سبب عرق نصب و عدوان جائز جوزجان در ضربان و هیجان آمد که بکذب و افترا اجلح را منسوب بافترا نموده پس حسب ارشاد ابن حجر لازمست که چون اکابر اساطین سنیه مثل یحیی بن معین و غير او توثیق اجلح نموده اند و در قبال شان جوزجانی را حقیقتی نیست قدح و جرح جوزجانی و امثال او را پس پشت اندازند و بتقدیم توثیق بر جرح قلوب متعنتین و متنطعین گذازند و نیز در تهذیب بترجمه اجلح گفته و قال ابو داود ضعیف و قال مزه زکریا ارفع منه بماهی درجه و چون روایت کردن ابو داود از اجلح در صحیح خود ثابت و متحققت پس نقل تضعیف از ابو داود حسب افاده خودش غیر مقبول بلکه مطرود و مردودست و نیز ابن حجر در تهذیب بترجمه اجلح گفته و قال ابن سعد کان ضعیفا جدا اقول یا للعجب کیف یرکن من تحلی بالانصاف و جانب التحامل و الاعتساف الى تضعیف ابن سعد مع ان تنطعه و تعّمه و تعنته و تشدقه قد بلغ به الى غایه مردیه یستعید منها كل من اعتبرى الى الاسلام والایمان و رمى به الى مهواه یستكشف من مداناتها من شم رائحة من الایقان

فانه خذله الله و اخزاه و حر الجحيم و لهيب الس عير اصلاحه تكلم في الامام جعفر بن محمد الصادق بما لا يتفوه به الا معاند مارق ولا ينبع به الا منايند منافق فالبلغ في اللجاج والاعوجاج حيث اسقط عنه عليه السلام التمسك والاحتجاج ثم تعطرس و تخطط و تعسّف فقال في شأنه عليه الصيلوات يستضعف ثم ذهب عريضا في تيه اللحاد و الاختباط حيث اثبت بزعمه الفاسد و رايه البهرج الكاسد في قوله صلوات الله عليه التنافر و التناكر و الاختلاط قال ابن حجر في التهذيب في ترجمته الصادق عليه السلام قال ابن سعد كان كثير الحديث ولا يحتج به و يستضعف سئل مرأة سمعت هذه الاحاديث من اييك فقال نعم و سئل مرأة فقال انما وجدتها في كتبه انتهى فما اظن برجل من اهل الاسلام

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۲۸

نعم نظره في هذه الهفوة الشنيعة وتلك القولة الفظيعة حق الانعام يستربى في كون ابن سعد راس اللثام بالغا في التشدد والتھضب والتعنت والتصلب ارفع مقام و راكبا من الشحناء و العناد لاهل البيت الامجاد اخشى قتب و اعلى سنم و الله ولئ التوفيق والاكرام و نيز ابن حجر در تهذيب بترجمه اجلح گفته و قال العقيلي روی عن الشعبي احاديث مضطربة لا يتبع عليها و هر گاه از افادات علمای اعلام و اساطین فخام بوضوح پیوست که وقوع خطایا و اوهام قادر و جارح راویان اخبار رسول انام عليه و آله آلاف الصلة و السلام نمی شود و خیلی عزیز و نادرست که از کسی غلطی و سهوی و وهمی رو ندهد چطور نزد ارباب انصاف روایت کردن اجلح احاديث مضطربه را على سیل التسلیم در وثوق و اعتماد او خللی خواهد انداخت علاوه برین عقيلي علی بن المدينى را که پایه عظمت و جلالتش بجای رسیده که حضرت بخاری با این همه علو منزلت و سمو مرتبت در حق او فرموده ما استصغرت نفسی بین یدی احد الایین یدی علی بن المدينى و دیگر مزایای عالیه و محاسن متلاشه او در کتب قوم بشرح و تفصیل مرقومست در کتاب الصعفا که برای مقدورین و مجرورین موضوعست وارد نموده و بهمین سبب ذهبي از جا رفته سلب عقل از عقيلي نموده و بکنایه ابلع من التصریح جنوح و میلان عقيلي بامات آثار و استیلاء زنادقه و اشرار و خروج رجال و شیوع ضلال ثابت کرده چنانچه در میزان الاعتدال گفته علی بن عبد الله بن جعفر بن الحسن الحافظ احد الاعلام الاثبات و حافظ العصر ذکره العقيلي في كتاب الصعفاء فبئس ما صنع الى ان قال الذهبي و اخبار ابن المدينى مستقصاة في تاريخ بغداد وقد بدلت منه هفوة ثم تاب منها و هذا ابو عبد الله البخاري و ناهيک به قد شحن صحيحه بحديث علی بن المدينى و قال ما استصغرت نفسی بین یدی احد الایین یدی علی بن المدينى و لو ترك حديث على و صاحبه محمد و شیخه عبد الرزاق و عثمان بن أبي شيبة و ابراهيم بن سعد و عفان و أبان العطار و اسرائیل و ازهر السمان و بهز بن اسد و ثابت البانی و جریر بن عبد الحميد لغلقنا الباب و انقطع الخطاب و لمات

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۲۹

الآثار واستولت الزنادقة و لخرج الدجال فيما لك عقل يا عقيلي أ تدرى فيمن يتکلم و انما تبعناك في هذا النمط لنذهب عنهم و لزیف ما قيل فيهم کانک لا تدری ان کل واحد من هؤلاء اوثق منک بطبقات بل و اوثق من ثقات کثیرین لم توردهم في كتابک و هذا مما لا يرتاب فيه محدث و انا اشتھی ان تعرفي من الثقة الثبت الذي ما غلط و لا انفرد الى آخر ما سمعت سابقا و از جمله طامات موبقه جالب خسران و مهلكات مرديه سائق هوان و جسارات فاحشه قائده الى النيران انسنت که عقيلي عديم اليقان جناب امام موسى بن جعفر عليه و على آبائه و ابنائه الطاهرين سلام الملك الکبر را در کتاب الصعفا ذکر ساخته اعلام غایت نصب و انحراف افراسه قدم در وادی نهايٰت جلاعت و وقاحت فشرده طريق استیجاب اقصای قهر و بطش رب الارباب و مؤاخذه و دارگیر یوم الحساب را سپرده ذهبي در میزان الاعتدال گفته موسى بن جعفر بن محمد بن على العلوی الملقب بالکاظم عن ایه قال ابن أبي حاتم صدوق امام و قال ابوه ابو حاتم ثقة امام قلت روی عنه بنوه على الرضا و ابراهيم و اسماعيل و حسين و اخوه على و محمد و آئما اوردته لأن العقيلي ذکره في كتابه و قال حدیثه غير محفوظ يعني في الایمان قال الحمل فيه على أبي الصیلت الھروی قلت فإذا كان الحمل فيه على أبي الصیلت فما ذنب موسى حتى تذكره الخ در کمال وضوحت که ایراد عقيلي آن جناب را در کتاب ضعفا نهايٰت اساءت

ادب و بی اندامی و جسارت و کمال بیباکی و خیره سری و خسارست که بادرآک آن قلوب اهل ایمان پر خون و صدورشان بانواع التیاع و التهاب مشحونست و حیرتم بسوی خود می کشد از صنیع بدیع ذهبی که با آنکه صحابه مجروحین و مقدوحین که بخاری و ابن عدی و غیر ایشان بمحض علوّ حق ذکر ایشان در ضعفا کردہ‌اند ایراد و ذکر آنها را در کتاب خود میزان سوء ادب دانسته و بسبب جلالت و عظمت مزعومی شان از ذکر ایشان در ضعفا و لو بمحض النقل و الحکایة و لو مع تعقیبه بالرد و الانکار اشمتاز تمام و تحاشی بی غایت آغاز نهاده بلکه از ادخال ائمه سیّه که متبع فی الفروع‌اند نیز بسبب جلالتشان شان در اسلام و عظمت ایشان در نفوس استنکاف کلی ظاهر نموده کما يظهر من صدر المیزان

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۳۰

حضرت امام جعفر صادق و حضرت امام موسی کاظم و جناب امام رضا علیهم الصلوٰۃ والسلام را درین کتاب خود که موضوع است برای مقدوحین و مجروحین ذکر نموده فوا اسفاه که نزد ذهبی رفت مرتب و عظمت متزلت این حضرات که ارکان دین و اساس یقین و سفن نجات و آیات بینات و حجج اللہ فی البریات و براہینه اللامعة الزاهرات بودند بمترله رفت و جلالت صحابه غیر مشهورین که زیر مشق جرح و قدح بخاری و ابن عدی بوده‌اند بلکه بمترله عظمت و نبالت ائمه سیّه که اتباعشان در فروع می‌کنند هم نبود که مانع از ذکر این حضرات درین کتاب عصیت انتساب می‌شد ازینجا و امثال ان بحقیقت حال دعاوی اهل سنت و جماعت که در باب اثبات تمسک خود باهل بیت طهارت علیهم الصیلوٰۃ والسلام ما هم رکام هدر حمام بر السنہ خود می‌رانند بخوبی پی توان برد و نیز در تهذیب بترجمه اجلح گفته و قال ابن حبان کان لا یدوی ما يقول جعل ابا سفیان ابا الزبیر و این قدح ابن حبان مثبت طعن اجلح بفساد مذهب یا کذب و اتهام بوضع و اختلاق نیست بلکه حاصل آن اثبات خطأ در عدم تمیز ابو سفیان از ابو الزبیرست و آن هرگز سبب جرح و قدح نمی‌تواند شد چه اگر از شخصی خطای در معرفت بعض رجال واقع شود که یک راوی را راوی دیگر گمان کند این معنی هرگز سبب قدح و جرح واهم نمی‌شود و الا لازم آید که جل بلکه کل اساطین سیّه مقدوح و مجروح شوند که از چنین غلط و خطأ هیچیکی از ایشان حسب افاده ابن القیم و غیر او محفوظ و مصون نیست و گذشته ازین باید دانست که هیمان ابن حبان در مهامه عصیت و عدوان و وجیف او در فلوات نصب و شتان و ایضاع او در سباب ضلال و طغیان بدرجہ رسیده که معاذ اللہ جناب علی بن موسی الرضا علیه و آبائه و ابنائه الکرام آلاف التحیة و الثنا را واهم و خاطی گمان کرده پرده حیا و ایمان بدست عناد و تعصّب دریده ذهبی در میزان بترجمه آن جناب گفته قال ابو الحسن الدارقطنی انا ابن حبان فی کتابه قال علی بن موسی الرضا یروی عن ایه عجائب یهم و یخطی پس گسته مهاری که بسبب عدم ایقان بچنین هذر و هذیان متفوہ گردد اگر بیچاره اجلح را پایمال لوم و ملام ساخت و بگفتن کان لا یدری ما يقول او را بجرگه ذاهلین کثیر الغفول انداخت غریب و عجیب ننماید و چون جرأت جنان و سلاطت لسانش باین حد رسیده این قولش نزد ارباب استبصر

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۳۱

اعتماد و اعتبار را نشاید و هر گاه بحمد اللہ المنان ازین بیان متأنی و رزانت بیان بتفصیل وافی و اشباع تمام و هن و بطلان تمسک که باقولا قادھین اجلح بکمال وضوح و عیان رسید و اساس اشتباہ و وسوس مخاطب عمدة الاکیاس بواجبی منقطع و منقمع گردید حالا بعض دیگر افادات محققین عالی درجات که از ان وجوده بسیار برای رد و ابطال جرح و قدح اجلح بمقابلہ توثیقات موثقین با کمال ظاهر و واضح گردد بقلم حقائق رقم می‌سپارم ابو الخطاب عمر بن حسن بن علی المعروف بابن دحیۃ الاندلسی در کتاب شرح اسماء النبی گفته و الشریف عبد اللہ بن محمد بن عقیل ترك احادیث بعض العلماء قال الحافظ ابو عیسی الترمذی فی باب ما جاء ان مفتاح الصیلوٰۃ الطھور و عبد اللہ بن محمد بن عقیل هو صدوق و قد تکلم فيه بعض اهل العلم من قبل حفظه قال و سمعت محمد بن اسماعیل يقول كان احمد بن حنبل و اسحاق و الحمیدی يحتجّون بحدث عبد اللہ بن عقیل وقال محمد و هو مقارب الحديث قال ذو النسبین رحمة اللہ یروی بکسر الراء و فتحها فمن کسر الراء أراد انه يقارب غيره فی الحفظ والرواية و من فتحها أراد

ان غيره يقاربه في الحفظ والرواية فهو في الاول فاعل و في الثاني مفعول و كذلك و ثقه جماعة و قبلوا حديثه و قال الامام عبد الله بن صالح بن مسلم العجلاني و هو اجل ائمۃ الكوفة و متقدنيهم و راسخ محدثيهم عبد الله بن محمد بن عقيل بن أبي طالب مدنی تابع جائز الحديث و كذلك احتاج الطبری في كتاب شرح الآثار باحادیثه و قبلها و صححها قال ذو النسین رحمه الله و لا يقبل التجریح من احد مطلقا حتى يثبت ذلك عليه و يبین الكذب في الاحادیث المنسوبة إليه و قد لقى من الصحابة عبد الله بن عمر و جابر بن عبد الله رضي الله عنهم و انما ذكرت هذا بيانا في هذا الروای و لم يقلد ابا عيسى حيث صحح الحديث و ان كان انما عمل بقول من قبل رواية عبد الله بن محمد بن عقيل و لا انكر ان يكون ذلك من هذا القبيل و انما كشفت عن ذلك ليقف الانسان على ما قيل ازین عبارت ظاهرست که تجربی شخص موثق از کسی مطلقا مقبول نمی شود تا این که ثابت کرده شود جرح بر او و ظاهر شود کذب در احادیث منسوبة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٤٣٢

بسوى او پس چون توثيق اجلح حسب افادات اکابر ائمه سنتیه ثابت شد و وجهی متین برای جرح او محقق نگردید و کذب احادیث منسوبه با هم ظاهر نشد جرح او از احدی کائنا من کان مطلقا مقبول نخواهد شد و سیوطی در تدریب الراوی شرح تقریب النواوی گفته یقبل التعديل من غير ذکر سبیه علی الصحيح المشهور لان اسبابه کثیره فیثقل و یشق ذکرها لان ذکر یحوج المعدل الى ان یقول لم یفعل کذا فعل کذا کذا فیعده جمیع ما یفسق ب فعله او بتركه و ذلك شاق جدا و لا یقبل الجرح الا مین السبب لانه یحصل با مر واحد فلا یشق ذکره و لان النّاس یختلفون فی اسباب الجرح فیطلق احدهم الجرح بناء علی ما اعتقاده جرحا و لیس بجرح فی نفس الامر فلا بد من بیان سبیه لینظر هل هو قادر او لا قال ابن الصلاح و هذا ظاهر مقرر فی الفقه و اصوله و ذکر الخطیب انه مذهب الائمه من حفاظ الحديث كالشیخین و غيرهما و لذلك احتاج البخاری بجماعه سبق من غيره الجرح لهم کعکرمه و عمرو بن مرزوق و احتاج مسلم بسويد بن سعيد و جماعة اشتهر الطعن فیهم و هكذا فعل ابو داود و ذلك دال علی انهم ذهبوا الى ان الجرح لا یثبت الا إذا فسر سبیه و یدل علی ذلك ایضا انه ربما استفسر الجارح فذکر ما ليس بجرح وقد عقد الخطیب لذلك بابا روی فیه عن محمد بن جعفر المدائی قال قیل لشعبة لم ترکت حدیث فلان قال رایته یرکض علی برذون فترکت حدیثه و روی عن مسلم بن ابراهیم انه سئل عن حدیث لصالح المری فقال و ما تصنع بصالح ذکروه عند حماد يوما فامتحن حماد و روی عن وہب بن جریر قال شعمة اتیت منزل المنھال بن عمرو فسمعت منه صوت الطنبور فرجعت فقیل له فهلا سالت عنه ان لا یعلم هو و روینا عن شعبه قال قلت للحكم بن عتبة لم ترو عن راذان قال كان کثیر الكلام و اشباه ذلك قال الصیرفی و کذا إذا قالوا فلان کذاب لا بد من بیانه لان الكذب يتحمل الغلط ک قوله کذب ابو محمد و لما صحق ابن الصلاح هذا القول اورد على نفسه سؤالا فقال و لقائل ان یقول انما یعتمد النّاس فی جرح الرّواه و رد حديثهم علی الكتب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٤٣٣

التي صنفها ائمۃ الحديث في الجرح و التعديل و قل ما يتعرضون فيها لبيان السبب بل يقتصرون على مجرد قولهم فلان ضعيف و فلان ليس بشيء و نحو ذلك او هذا حديث ضعيف او حديث غير ثابت و نحو ذلك و اشتراط بيان السبب يفضي الى تعطيل ذلك و سد باب الجرح في الاغلب الاكثر ثم اجاب عن ذلك بما ذكره المصطفى في قوله و اما كتب الجرح و التعديل لا يذكر فيها سبب الجرح فانا و ان لم نعتمدها في اثبات الجرح و الحكم به ففائدتها التوقف فيمن جرحوه عن قبول حدیثه لما یوقع ذلك عندنا من الربیة القوية فيهم فان بحثنا عن حاله و زالت فيه الربیة و حصلت الثقة به قبلنا حدیثه كجماعه في الصحيحين بهذه المثابة كما تقدّمت الاشارة إليه و مقابل الصحيح اقوال احدها قبول الجرح من غير مفسر و لا یقبل التعديل الا بذكر سبیه لان اسباب العدالة تکثر التصنيع فيها یبین المعدل على الظاهر نقله امام الحرمين و الغزالی و الرازی في المحسول الثاني لا یقبلان الا مفسرین حکاه الخطیب و الاصولین لأنه كما قد یجرح الجارح بما لا یقدح كذلك یوثق المعدل بما لا یقتضی العدالة كما روی یعقوب الفسوى في تاريخه قال سمعت انسانا

يقول لاحمد بن يونس عبد الله المعمرى ضعيف قال انما يضعفه رافضى لابائه لو رأيت لحيته و هيئة لعرفت انه ثقة فاستدل على ثقة بما ليس بحجه لأن حسن الهيئة يشترك فيه العدل وغيره الثالث لا يجب ذكر السبب فى واحد منها إذا كان الجارح والعدل عالما بأسباب الجرح والتعديل والخلاف فى ذلك بصيرا مؤمنا فى اعتقاده و افعاله وهذا اختيار القاضى ابو بكر و نقله عن الجمهور و اختاره امام الحرمين و الغزالى و الرازى و الخطيب و صححه الحافظ ابو الفضل العراقي و البقينى فى محسن الاصطلاح و اختار شيخ الاسلام تفصيلا حسنا فان كان من جرح مجملا قد وثقه احد من ائمة هذا الشأن لم يقبل الجرح فيه من احد كائنا من كان الا مفسرا لانه قد ثبت له مرتبة الثقة فلا يزحر عنها الا باامر جلى فان ائمة هذا الشأن لا يوثقون

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٤٣٤

الا من اعتبروا حاله في دينه ثم في حديثه و تقدموه كما ينبغي وهم يقتظ الناس لا ينقض حكم احدهم الا باامر صريح و ان خلا عن التعديل قبل الجرح فيه غير مفسر إذا صدر من عارف لانه إذا لم يعدل فهو في حيز المجهول و اعمال قول الجرح فيه اولى من اهماله وقال الذهبي و هو من اهل الاستقراء التام في نقد الرجال لم يجتمع اثنان من علماء هذا الشأن قط على توسيع ضعيف و لا على تضليل ثقة اذين عبارت ظاهرست كه حسب افاده شيخ الاسلام يعني ابن حجر عسقلاني جرح مجمل از هر کسى که باشد کائنا من كان در حق شخصی که توثیق او کسى از ائمه این شان کرده باشد مقبول نمی شود و چون ظاهرست که جرح اجلح هم مجمل و بیان سببست و اگر بعضی از قادحين سبب قبح بیان کرده‌اند ان سبب قابل التفات نیست و چند کس از ائمه ایشان مثل یحیی بن معین و احمد بن عبد الله العجلی و یعقوب بن سفیان فسوی توثیق او کرده‌اند و ارباب صحاح اخراج روایت او نموده لهذا جرح او مردود و نامقبول و مهجور و متروک نزد حذاق فحوال باشد و عبد الوهاب بن احمد بن علی شعرانی در میزان گفته قد من الله تعالی علی بمعطاله مسانید الامام أبي حنيفة الثلاثة من نسخه عليها خطوط الحفاظ آخرهم الحافظ الدمياطی فرأيته لا يروى حدیثا الا عن خیار التابعین العدول الثقات الذين هم من خیر القرون بشهادة رسول الله صلى الله عليه وسلم كالأسود و علقمة و عطا و عكرمة و مجاهد و مکحول و الحسن البصري و اضرابهم رضى الله عنهم اجمعين فكل الرواة الذين بينه وبين رسول الله صلى الله عليه وسلم عدول ثقات اعلام اخیار ليس فيهم کذاب و لامتهم بکذب و ناهیک يا اخی بعدالة من ارتضاهم الامام أبي حنيفة رضى الله عنه لان يأخذ عنهم احكام دینه مع شدة تورعه و تحزره و شفقته على الامة المحمدية وقد بلغنا انه سئل يوما عن الاسود و عطا و علقمة ایهم افضل فقال والله ما نحن باهل ان نذكرهم فكيف نفاضل بينهم على ان ما من راو من رواة المحدثین و المجتهدین كلهم الا و هو يقبل الجرح كما يقبل التعديل لو اضيف إليه ما عدا الصحابة و كذا التابعون عند بعضهم لعدم العصمة او الحفظ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٤٣٥

في بعضهم ولكن لما كان العلماء رضي الله عنهم أمناء على الشريعة و قدمو الجرح او التعديل عمل به مع قبول كل الرواية لما وصف به الآخر احتمالا و انما قدم جمهورهم التعديل على الجرح و قالوا الاصل العدالة و الجرح طار لئلا يذهب غالب احاديث الشرعية كما قالوا ايضا ان احسان النظر بجميع الرواية المستورين اولى و كما قالوا ان مجرد الكلام في شخص لا يسقط مرتبته فلا بد من الفحص عن حاله و قد خرج الشیخان لخلق كثير عمن تكلم الناس فيهم ايشار الايات الادلة الشرعية على نفيها ليجوز الناس فضل العمل بها فكان في ذلك فضل كثير للامة افضل من تجريحهم كما ان في تضليلهم للاحاديث ايضا رحمة للامة بتحجيف الامر بالعمل بها و ان لم يقصد الحفاظ ذلك فانهم لو لم يضعفوا شيئا من الاحاديث و صححوها كلها لكان العمل بها واجبا و عجز عن ذلك غالب الناس فاعلم ذلك الى ان قال في الميزان الكلام فربما يكون قد توبع عليه و ظهرت شواهده و كان له اصل و انما لنا ترك ما انفرد به و خالف فيه الثقات و لم يظهر له شواهد و لو اتنا فتحنا باب الترك لحديث كل راو تكلم بعض الناس فيه لذهب معظم احكام الشرعية كما مروا ذاتا ادى الامر الى مثل ذلك فالواجب على جميع اتباع المجتهدین احسان الظن برواية جميع ادلة المذاهب المخالفة لمذهبهم فان جميع ما رواه لم يخرج عن مرتبی الشريعة اللتين هما التخفيف و التشديد اذين عبارت ظاهرست كه جمهور علماء تعديل را بر

جرح مقدم کرده‌اند و گفته‌اند که اصل عدالتست و جرح طاریست تا که غالب احادیث شرعیه از دست نرود و ضائع نگردد و نیز از ان ظاهرست که مجرد کلام در شخصی مسقط مرتبه او نیست و تخریج کرده‌اند شیخین برای خلق کثیر از کسانی که تکلم کرده‌اند مردم در ایشان برای ایشار اثبات ادله شرعیه بر نفی آن تا که حاصل سازند مردم فضل عمل را بسبب این ادله و درین معنی فضل کثیر است برای امت و آن افضل است از تحریج روات و نیز از آن ظاهرست که اگر ترک هر کسی که مردم کلام در او کرده‌اند کرده شود معظم احکام شرعیه ضائع گردد پس بنا بر این ترجیح توثیق اجلح بر جرح او که از بعض متعصیین متشدیدن صادر شده لازم و متحتم باشد و محمد بن ابراهیم المعروف بابن الوزیر الیمنی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۳۶

الصناعی در فیوض؟؟؟ باسم گفته النوع الثاني ممّا قدح به على البخاری و مسلم الروایة عن بعض من اختلف في جرحه و توثيقه وقد ذكر النحوی ذلك في شرح مسلم و ذكر الجواب عنه بوجوه قد ذكرها ايضا ابن الصلاح احدها ان يكون ذلك في من هو ضعيف عند غيره ثقة عنده ولا يقال الجرح مقدم على التعديل لأن ذلك فيما إذا كان الجرح ثابتًا مفسر السبب و لا فلا يفيد الجرح إذا لم يكن كذلك وقد قال الإمام الحافظ ابو بكر احمد بن الخطيب البغدادي وغيره فما احتج البخاري و مسلم و ابو داود به من جماعة علم الطعن فيهم من غيرهم محمول على ما لم يثبت الطعن المؤثر مفسر السبب انتهى كلام النحوی قلت فان قيل أليس في علوم الحديث ان الجرح الذي لم يفسر سببه و ان لم يجرح به لكنه يوجب ريبة فيجب الوقف عن قبول من قيل ذلك فيه و عن رده فالجواب ان ذلك إنما يوجب الريبة في غير المشاهير بالعدالة و الثقة و اما من وثقه اهل الخبرة التامة من ائمة هذا الشأن فان الجرح المطلق لا يزيد و ظن ثقته و من زال عنه ظن ثقته بالراوى كان له ترك حديثه و لم يكن له الاعتراض على من قبله من لم يؤثر ذلك في ظنه لثقة الراوى و امانته الا ترى انهم قد اختلفوا اختلافاً كثيراً في جرح حمزة بن حبيب أحد القراء السبعة فلم يضر ذلك مع شدة الخلاف بل انعقد الاجماع بعد ذلك على قبوله و توثيقه و كذلك كثير من اختلف فيه من رواة البخاري و مسلم قد اجمعوا على قيوله و زال الخلاف و اقل احوال هذا الاجماع الظاهر ان يكون مرجحاً فان العلماء يتمسكون في التراجيح باشياء ضعيفة لا تقارب هذا في القوة و الله اعلم و هذا من نفيسيں علوم الحديث و لطيف كلام ائمه هذا الشأن و من ذكر هذا الجواب الإمام الحافظ زین الدين العراقي في تبصرته لكنه لم يستوفه و من لطيف علم هذا الباب ان لفظة كذاب قد يطلقها كثير من المتعنتين في الجرح على من يهم و يخطى في حديثه و ان لم يتبيّن انه يعتمد ذلك و لا يبيّن ان خطأه اكثراً من صوابه و لا مثله و من طالع كتب الترجيح والتعديل عرف ما ذكرته و هذا يدل على ان هذا اللفظ من جملة الالفاظ المطلقة التي لم يفسر

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۳۷

سبها و لهذا اطلقه كثير من الثقات على جماعة من الرفاعي من اهل الصدق و الامانة فاحذر ان تغتر بذلك في حق من قيل فيه من الثقات الرفاعي فالكذب في الحقيقة للغوية مطلق على الوهم و العمد معاً و يحتاج الى التفسير الا ان يدل على التعمد قرينة صحيحة ازین عبارت فوائد عديدة و نکات سدیده که هر یکی از ان برای ابطال تمسک بقدح اجلح که از زمره متعنتین صادر شده کافی و واپیست ظاهر و اشکار است اول آنکه از ان ظاهرست که تقديم جرح بر تعديل وقتی کرده می‌شود که جرح مفسر السبب باشد و اگر جرح مفسر نباشد مفید نخواهد بود و بهمین قاعده حضرت خطیب بغدادی حمایت حمای بخاری و مسلم و ابو داود نموده و این حضرات ثلاثة را در روایت فرمودن از کسانی که دیگر علماء ایشان را بطن و لوم و جرح و ذم نواخته‌اند معدور فرموده و ظاهرست که کسانی که جرح اجلح کرده‌اند دل از بیان سبب آن و تفسیر وجه آن دزدیده و یا بعضی از ایشان آن محبت بکر و عمر و قائل مقوله سمعنا آن ما سبب ابا بکر و عمر الـ اقتل او افتقر را به تشیع متهم ساخته‌اند و عنقریب می‌دانی که تشیع بوجه من الوجوه قادر و جارح نیست و اگر ترک حدیث شیعه کرده شود بسیاری از آثار و اخبار جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم از دست می‌رود و نقص عظیم نمایه افتخار این حضرات راه می‌یابد و بعضی که دعوی صدور بعض خطایا و اوهام ازو کرده‌اند آن هم

سبب قدح و جرح نمی تواند شد لعدم خلوّ احد من الاساطین و الاعلام من صدور الخطایا و الاوهام پس واضح گردید که قدح قادھین و جرح جارھین در بنیان مرصوص و ثوق اجلح رخنه نمی اندازد دوم آنکه از ان ظاهرست که اگر جرح غیر مفسر السبب باعث ریبه موجبه توقف از قبول می شود در کسانی هست که مشهور بعدالت و ثقت نیستند و اما کسانی که اهل خبرت تامه ایشان را توثیق کرده باشند پس جرح مطلق طن ثقیشان را زائل نمی کند پس بحمد الله تعالیٰ واضح شد که قدح و جرح متعصبین و متعنتین در اجلح که اکابر منقدین ثقات و اعاظم اهل خبرت اثبات مثل یحیی بن معین و احمد بن عبد الله عجلی و یعقوب بن سفیان فسوی بتصریح صریح توثیق او کرده‌اند کاری نمی گشاید و بتمسّک آن آبی بر روی کار نمی آید سوم آنکه از آن ظاهرست که بعضی از متعنتین لفظ کذاب را بر بعضی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۳۸

از ثقات از اهل صدق امانت اطلاق می کنند و در ثقت و عدالت‌شان خلی راه نمی یابد پس هر گاه اطلاق لفظ کذاب ضرری ثبت و عدالت موثقین نرساند چه طور قدح مطلق بعضی از متعنتین در اجلح که حسب افاده نقاد جلیل الشأن ثقه است و بنابر تصریح ابن عدی مستقیم الحديث و صدوق می باشد قابل التفات و اصغا و لائق احتفال و اعتنا باشد و نیز محمد بن ابراهیم المعروف ابن الوزیر در روض باسم گفته المسئله الثانية قال أى صاحب الرساله و القطع انه إذا جرح الرواى جماعة عدول فان جرحمهم مقبول لأن الجارح يقدم على المعدل قلت هذا القطع الذى ذكره قطع بغير تقدیر ولا هدى ولا كتاب منیر لأن المسئله ظئیه لا قطعیه و خلافیه لا اجماعیه بل الواجب التفصیل فی الجرح فان كان مطلقا غير مفسر السبب فالجرح به مختلف فيه و الصحيح عند المحققین انه لا يجرح به لاختلاف الناس فی الاسباب التي يجرح بها و تفسیر جماعة من الثقات ما اطلقوا من الجرح بامور لا يوافقون على الجرح بها و ان كان الجرح مفسر السبب فاما ان يعارض تعديل جامع لشرط المعارضه مثل ان يقول الجارح ان الرواى ترك صلاة الظهر يوم کذا فی تاريخ کذا و يقول المعدل انه صلی تلك الصلاة فی ذلك التاريخ او يقول المعدل انه كان فی ذلك الوقت نائما او مغلوبا علی اختياره او صغيرا غير مکلف او معدوما غير مخلوق او غائبا عن حضرة الجارح او نحو ذلك فهنا يجب الرجوع الى الترجیح ايضا و لا يجب قبول الجرح مطلقا لا قطعا و لا ظنا و اما ان لا يعارض الجرح توثیق معارضه حقيقة خاصة و لكن معارضه عامه مثل ان يقول الجارح ان الرواى كان ممن يخل بالصلاه و يتناول المسکر و يقول المعدل انه ثقة مامون و نحو ذلك فلا يخلو اما ان يكون عدالة الرواى معلومه بالتواتر مثل مالک و الشافعی و مسلم و البخاری و سائر الائمه الحفاظ فانه لا يقبل جرحمهم بما يعلم نزاهتهم عنه و لو كان ذلك مقبولا لكان الزنادقة يجدون السبيل الى ابطال جميع السنن الماثورة بان يتبع بعضهم و يظهر الصلاح حتى يبلغ الى حد يجب فی ظاهر الشرع قبوله ثم يجرح الصحابة رضی الله عنهم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۳۹

فیرمی عمار بن یاسر بادمان شرب المسکر و سلمان الفارسی بالسرقة لما فوق النصاب و ابا ذر بقطع الصیلاه و ابی بن کعب بفتر رمضان و امثال هذا فی ائمه التابعين و سائر ائمه المسلمين فی كل عصر فان من جوز هذا فليس باهل للمراجعة و لا جدير بالمناظرة و كثير ما يقول ائمه الجرح و التعديل فی اهل هذه الطبقة فلان لا يسأل عن مثله فان تكلموا فيهم بتوثیق او تلیین او نحو ذلك فانما يعنون به التعريف بمقدار حفظهم و انهم فی العلياء من مراتب الحفظ او الوسطی و امیا ان كانت عدالة الروای مظنونه غير معلومه فظاهر کلام الاصولین تقديم الجرح المفسر و قبوله من غير تفصیل و تعليهم بالرجحان يقتضی ان ذلك يختلف بحسب اختلاف القرائن و الاسباب المرجحة لأحد الامرين و هذا هو القوى عندي و لا نص للنظر يخالفه فنقول لا يخلو اما ان يكون عدالة الروای ارجح من عدالة الجارح له او مثلاها او دونها ان كانت عدالة الروای ارجح من عدالة الجارح و اشهر من عدالة الجارح لم يقبل الجرح لانا انما نقبل الجرح من الثقة لرجحان صدقه على كذبه و لاجل حمله على السلامه و فی هذه الصورة كذبه ارجح من صدقه و فی حمله على السلامه إساءة الظن بمن هو خیر منه و اوثق و اعدل و اصلاح و کثیرا ما يقول ائمه هذا الشأن فی اهل هذه الطبقة إذا سئلوا

عنهم انا اسأل عن فلان بل هو يسأل عنى و اما ان كان مثله في العدالة فيجب التوقف لتعارض امارتى صدق الجارح و كذبه فان عدالة الجارح اماره صدق و عدالة المجروح اماره كذبه و هما على سواء و ليس احدهما بالحمل على السيلامة اولى من الآخر فان انضم الى عدالة المجروح معدل كان وجها لترجيع عدالته و ان كانت عدالة الراوى اضعف من عدالة الجارح فان الجرح هنا يقبل الا ان يتضى القرائن و العادة و الحال من العداوة و نحوها ان الجارح و اهم في جرحه او كاذب فان القرائن قد يعلق بها حديث الثقة و ان كان معينا مبينا و سميء المحدثون معللا و قالوا في تفسير العلة التي يعلق بها حديث

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٤٤٠

الثقة هي عبارة عن اسباب خفية غامضة طرأة على الحديث فاثرت فيه الى ان قدحت في صحته و تدرك العلة بتفرد الراوى و مخالفته غيره له مع قرائن تتضمن الى ذلك يهتدى الناقد بها الى اطلاع على ارسال فى الموصول او وقف فى المرفوع او دخول حديث فى حديث او وهم و اهم الى غير ذلك بحيث غالب على ظنه ذلك فامضاه و حكم به او تردد فى ذلك فوفقا و اجمع عن الحكم بصحبة الحديث فان لم يغلب على ظنه التعليل بذلك ظاهر الحديث المعلم السيلامة من العلة هذا كلامهم بلفظه فاي فرق يجده الناظر المنصف بين اعلال روایة الثقة لجرح معين و اعلال روایة الثقة لجرح معين بل المعارضة بين الجارح و المجروح اكثر من العلل المعارضة بين الراوى و الحديث لما يقع بين الناس فى العادة من العداوة اما لاجل الاختلاف فى المذاهب او غير ذلك فهذه حجة قوية مأكولة من نصوص ائمۃ الحديث و اما الحجة على ذلك من أنظار علماء الاصول فهي ان الجرح المبين السبب انما قدم على التعديل لأنّه ارجح إذ كان القريب في المعقول ان الجارح مطلع على ما لم يطلع عليه المعدل و في قوله حمل الجارح و المعدل على السلامه معا و لم يقل احد ان الجرح مقدم لمناسبة طبيعة ذاتيه بين اسم الجرح الذي حروفه الجيم و الراء و الحاء المهمله و بين صدق من ادعاه و حينئذ يظهر ان العبرة بالرجحان الذي هو ثمرة الترجيح و انما هذا الذي اوجب تقديم الجرح في بعض الصور و هو نوع من الترجيح اوجب الرجحان فإذا انقلب الرجحان في بعض الصور الى جنب التعديل و قامت على ذلك القرائن و ترجح ذلك في ظن الناظر في التعارض فاما ان يوجبا عليه ان يقضى بالراجح عنده فذلك؟؟؟

الذى يقول او يوجبا عليه العمل بالمرجوح عنده فذاك خلاف المعقول و المتفق فتأمل هذا الكلام فانه مفيد مانع من المسارعه الى قبول الجرح من غير بصيره و اياك و الاغترار بقول الاصوليين ان الجرح مقدم فان الرجال ائمۃ ارادوا تلك الصورة التي عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٤٤١

نظروا فيها الى مجردتها عن جميع الامور الا الجرح المفسر و التعديل الجملى و هذه الصورة لم يخالف فيها و هم اعقل من ان يطردوا هذا القول لما يلزمهم من جرح ائمۃ الصحابة و التابعين بقول من اظهر الصلاح من الزنادقة ليتوصل الى ذلك و امثاله من مكاييد الدين فان قلت انما يخصص عموم كلامهم في هذه الصورة لانها تؤدى الى تقديم المظنون على المعلوم لو لم يتأول كلامهم بل خبر الثقة حين صادم المعلوم لا- يسمى مظنونا بل كذبا قلنا و كذلك الصورة التي ذكرناها يجوز تخصيصها لانها من قبل تقديم الموهوم المرجوح على المظنون الراجح و قد علم من قواعدهم ان ذلك لا يجوز فقواعدهم هي المخصصة لعموم كلامهم على ان مخالفتهم بالدليل جائزه غير ممنوعه و قد اتضحت الدليل على ما اخترته و بان بطلان قطع المفترض على ان الجرح مقدم مطلقا قطعا و لله الحمد ازین عبارت ظاهر و باهرست كه قطع قاطع به اينکه هر گاه جماعت از عدوی جرح راوی نمایند جرحسان مقبولست قطعیست بى تقدیر و حتمیست بى هدایت و کتاب منیر پس بنا بر این افاده قبول مجري و حیث اجلح بی دلیل و عدم التفاتات بسوی توثیق اعلام اثبات او را قبول بی تقدیر و حتم بی هدایت کتاب منیر خواهد بود و نیز از ان ظاهرست که نزد محققین مذهب صحیح این ست که بجرح مطلق غير مفسر السبب جرح حاصل نمی شود و چون قدر و جرح اجلح هم مطلق غير مفسر السبب است یا مفسرست بسبی که علاقه جرح نیست کما سبق بیانه پس احتفال و التفاتات ارباب عقول را نشاید و تلقی ان بتسلیم و قبول نباید و نیز از ان ظاهرست که هر گاه در جرح و تعديل معارضه عامه باشد و عدالت راوی بتواتر معلوم باشد مثل مالک و شافعی و بخاری و سائر ائمه حفاظ پس جرح

در ایشان مقبول نیست و اگر این جرح مقبول باشد زنادقه بسوی ابطال جمیع سنن راه یابند و چون ظاهرست که اجلح هم حسب افاده عسقلانی در تقریب از طبقه مالکست در جلالت شان و رفت مکان کمتر از حضرات مذکورین نیست بلکه نظراً الى قوادح تلک الاعلام که در کتب حضرات سیّه مفضی لا و مشرّحاً مذکورست ازین ائمّه سنه بالاتر باید گفت پس قدح قادحین در باب او مقبول ارباب علوم و عقول نخواهد بود و نیز ازین عبارت هویداست که هر گاه عدالت راوی ارجح و اشهر

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۴۲

از عدالت جارح باشد جرح جارح مقبول نمی شود چه قبول جرح از ثقہ نمی کنیم مگر بسبب رجحان صدق او بر کذب او و حمل آن جرح بر سلامت و در صورت جرح در کسی که عدالت ش ارجح و اشهر باشد کذب جارح ارجح از صدق است و در حمل جرح او بر سلامت اساعت ظنست به کسی که او بهترست از جارح و اوشق و اعدل و اصلاح می باشد و ظاهرست که عدالت اجلح که از طبقه مالکست ارجحست از عدالت جارحین او بعد تسلیم آن پس جرح جارحین قابل قبول نباشد که در قبول جرحسان در اجلح اساعت ظنست بکسی که از ایشان بهترست و اوشق و اعدل و اصلاح و نیز از ان ظاهرست که اگر جارح مثل راوی باشد در عدالت پس در قبول جرح او توقف واجبست و اگر بسوی عدالت مجروح معدّلی منضم شود ترجیح عدالت او موجه خواهد بود پس اگر بر سبیل تنزل و تسلیم عدالت جارحین اجلح را با عدالت او متساوی کنیم باز هم بحسب افاده علامه ابن الوزیر وقف در ان واجب و لازم خواهد بود و اقدام کابلی و شاه صاحب و دیگر متعنتین بر جرح مستهجن و مستنکر و بغايت شنیع و فظیع بلکه چون انضمام جمعی از موثقین و زمرة از معدّلین بعدالت او از افادت قوم ظاهرست برای ترجیح عدالت او وجهی و جیه و سبی متن پیداست و نیز از ان ظاهرست که جرح مین السبب مقدم نکرده شد بر تعديل مگر باین وجه که آن ارجح می باشد چه عقلاً قریبست که جارح مطلع باشد بر چیزیکه معدل بر آن مطلع نشده باشد و در قبول جرح حمل جارح و معدل هر دو بر سلامت است و کسی نگفته است که جرح مقدمست بسبب مناسبت طبیعیه ذاتیه در میان اسم جرح که حرف آن جیم و را و حاء مهمله است و در میان صدق کسی که ادعای جرح نماید پس ظاهر نشد که اعتبار در تقديم جرح بر جحان می باشد که آن ثمره ترجیحست پس اگر در بعض صور رجحان بسوی جنب تعديل منقلب شود و برین تعديل قرائن قیام نماید و در ظن ناظر در تعارض متوجه شود پس یا واجب بکنند بر او که حکم بکند بر ارجح نزد خودش پس این عین بدعاشت یا واجب بکنند بر او عمل را بر مرجوح نزد او پس این خلاف معقول و منقول است و بعد این کلام علامه ابن الوزیر حکم بتامل درین کلام نموده و ظاهر فرموده که این کلام مفید و مانع از مسارعت بسوی قبول جرح من غیر بصیره می باشد و نیز از ان ظاهرست که علامه ابن الوزیر کمال تحویف و تحذیر نموده از اغترار بقول اصولیین که جرح مقدمست و افاده کرده که ایشان اراده نکرده‌اند مگر صورتی را که مجرد باشد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۴۳

از جمیع امور بجز جرح مفسّر و تعديل مجمل و اصولیین اعقل‌اند ازین که این قول را مطرد نمایند چه ایشان را در صورت اطراط لازم می‌آید که بقول مظہرین صلاح و سداد از زنادقه و ارباب الحاد جرح ائمّه صحابه والا نژاد و قدح تابعین امجاد نمایند و نیز از ان ظاهرست که علامه ابن الوزیر در آخر کلام متنی النظام را افاده نموده که متضح شد دلیل هر چیزی که اختیار کرده آن را و ظاهر شد بطلاً قطع معارض به اینکه جرح مقدمست مطلقاً قطعاً و نیز محمد بن ابراهیم المعروف بابن الوزیر در روض باسم گفته فان قلت أليس قد اختلف في توثيق بعض رواتهمما أى الشیخین و علل بعض الحفاظ شيئاً من حدیثهما و صنف الدارقطنی في ذلك كتاب الاستدراکات والتتبع و صنف في ذلك ابو مسعود الدمشقی و ابو على الغسانی الجبائی فكيف يصح مع ذلك دعوى الاجماع قلت قد ذكر العلماء في علوم الحديث و شروح الصحاح جميع ذلك و استوعبوا الجواب عليه و تبيّنوا القول فيه و لا بد من ذكره لكنه نشير من ذلك على قدر هذا المختصر فاقول اعلم ان المختلف فيه من حدیثهما هو اليسیر و ليس في ذلك اليسیر ما هو مردود بطريق قطعیه ولا اجماع بل غایه ما فيه انه لم ینعقد عليه الاجماع و انه لا یعترض على من عمل به و لا على من توقف في صحته و ليس

الاختلاف يدل على الضعف ولا يستلزم فقد اختلف في الخلفاء الراشدين الذين هم أفضل الصحابة و كفر بهم طوائف من الروافض والنواصب والخوارج وسلم من التكفير والاختلاف من هو دون الخلفاء رضي الله عنهم من صغار الصحابة فليس مجرد ذكر الاختلاف بصائر الثقات من رجال الصحيحين ولا مشعر بضعف حديثهم فان ما الحجة في الاجمال لا في الخلاف والاجماع لم ينعقد على ضعف شيء فيهما وإنما انعقد على صحتهما إلا ما لا نسبة له إلى ما فيهما من الصحيح فانه وقع فيه الاختلاف الذي ليس هو بحجة على الضعف ولا على الصحة إذ لو دل على شيء لم يكن باه يدل على الضعف أولى من أن يدل على الصحة إذ كل منهما قد قال به قائل بل يكون القائل بالصحة أولى لانه مثبت والمضعف للحديث إذا لم يكن سبب التضعيف ناف و المثبت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۴۴

اولى من النافي وقد الف زین الدین كتابا في الجواب عن ذلك و ذكر النووي في شرح مسلم أنه قد اجاب عن ذلك او عن اكثره في شرحه اذين عبارت ظاهرست که اختلاف دلالت بر ضعف نمی کند و نه مستلزم آنست و مجرد ذکر اختلاف ضرر بثبات رجال نمی رساند و نه مشعر تضعيف حديث ایشانست و مضعف حديث هر گاه بيان سبب تضعيف نکند نافیست و عامل بصحبت حديث مثبتست و مثبت اولاًست از نافی پس تضعيف اجلح که از بعض متعصّبين سرزده بعد سماع وجوه توثيق او قابل التفات و اعتنا نیست

جواب دعوى عدم جواز احتجاج بحديث اجلح

قوله پس بحديث او احتجاج نتوان کرد اقول بر ناظر سالک سوی منهاج و متبع ناهج مسلک واضح الفجاج كالسیراج الوهاج روشن و تابان و ظاهر و نمایانست که اسقاط مخاطب کثير الابتهاج حديث اجلح را از احتجاج صريح مبالغه در لجاج و عین مراء و اعوجاجست چه آنفا دریافنی که اساطین سیه توثيق اجلح کرده و اکابر اعلام و حذاق مثل امام احمد بن حنبل شبیانی در مسند خود و ترمذی و نسائی و ابو داود و ابن ماجه در صحاح خود حديث اجلح را ذکر می کنند پس صحت احتجاج بحديث اجلح از افادات این حضرات ظاهر و باهرست پس چگونه نزد عاقلی حديث اجلح از اعتبار ساقط و از مرتبه احتجاج هابط خواهد بود سبحان الله صنیع این حضرات خیلی غریبیست وقتی که در صدد مفاخرت بكتب و اسفار و صحاح و مجامیع خویش برمی آیند چهار مناقب و مآثر که برای آن ثابت نمی کنند تا آنکه بمزيد دانشمندی بسبب عدم اعتماد اهل حق بر آن و عدم تسلیم ایشان جميع مرویات آن را زبان طعن می کشایند و هر گاه نوبت باحتجاج اهل حق بمرویات ان الزاما می رسد راه نکوص و فرار اتباعا لشیوخهم الكبار پیش گرفته صد و دو نکول و اعراض و عدول از مرویات روات صحاح و رجال مقبولین خویش می فرمایند و بكمال حیا و انصاف در پوستین شان افتاده ایشان را کما ینبغی زیر مشق قدح و جرح و ملام می نمایند و مع ذلك کله اگر بفرض غير واقع اجلح مقدوح و مaproح هم باشد و بهیچ وجه توثيق او ثابت نشود باز هم استدلال بضعف او بر بطلان حديث شریف که مدلول صريح کلام مخاطب متحذلقست از عجائب استدلالات و غرائب احتجاجاتست چه پر ظاهرست که ابطال حديث کسی بسبب ضعيف و مقدوح بودن او از دأب منقادین و طریقه محدثین بغايت بعيد و چنین جسارت سراسر خسارت از اهل فضل و علم

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۴۵

نهايت ناسديد أليس فيکم رجل رشيد و هر چند متنانت بيان حقير بر ادنی ممارس فن حديث نهايت ظاهر و مستنيرست لكن بحمد الله المنعام نص برین مرام از بعض اساطین اعلام ذکر می نمایم و بیان بعض افاداتشان قصب السبق در تخييل مخاطب نیبل می ربايم عبد الوهاب بن على سبکی در طبقات فقهاء شافعیه گفته و إذا ضعف الرجل في السنده ضعف الحديث من اجله و لم يكن في ذلك دلالة على بطلانه بل قد يصح من اخرى وقد يكون هذا الضعف صادقا و امينا في هذه الرواية فلا يدل مجرد تضييغه على بطلان ما جاء به اذين افاده علامه سبکی واضح گردید که اگر در سند حديثی راوی ضعيف باشد آن حديث بسبب این راوی ضعيف خواهد شد لكن درین امر دلالتی بر بطلان آن خواهد بود بلکه گاه هست که این حديث از طریق دیگر صحیح باشد و گاه هست که

شخص ضعيف درین روایت صادق و امین باشد پس مجرد تضعیف او دلالت بر باطل بودن روایت او خواهد کرد پس اگر اجلح ضعیف و مقدوح هم مفروض غایه ما فی الباب این است که باعث ضعف طریقی که در ان اجلح واقع شده خواهد شد لکن باین سبب حکم به بطلان حدیث ممکن نیست بلکه جسارت بر ابطال باین خیال سراسر تهور و اضلالت شیخ عبد الحق دھلوی در شرح سفر السّعاده گفته باید دانست که ارباب انتقاد حدیث جماعتی اند که درین باب غلو و افراط دارند و براه تعصّب و تعجیل روند و باندک توهّمی و شایبه وهمی نسبت بوضع کنند و بدان مبادرت نمایند مثل ابن جوزی و امثال وی که بمجرد آنکه بعض مردم در بعض روات احادیث تکلم کرده مثل آنکه گفته فلان ضعیف یا لیس بقوی یا مطعون و امثال ذلک حکم بوضع کرده اند و حال آنکه ان احادیث از ان قبیل نیست که قلوب ببطلان آن شهادت دهد و نه مخالف کتاب و اجماع است و منکر نیست او را عقل و نقل و دلیلی نیست بر وضع وی مکر تکلم بعض در راوی و این نیز مجازفت و افراط و تجاوز از حدست انتهی ازین عبارت در کمال وضوحت که موضوع گفتن حدیثی که بعض مردم در بعض روات آن تکلم کرده باشند مثل آنکه گفته باشند ضعیف یا لیس بقوی یا متروک یا مطعون و امثال ذلک نهایت مجانبت تامل و احتیاط و غین غلو و افراط و تعصّب مشوم و توهّم

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۴۶

مدموست پس اگر بالفرض اجلح باین اوصاف متصف هم باشد و قدح و جرح او که از بعض متعصّبین سرزده مقبول هم داریم ردّ حدیث او ممارات صریحه و مکابره قبیحه و عصیّت بائرہ و مجازفت خاسره خواهد بود و جلال الدین سیوطی در رساله اثبات فضیلت قرون ثلاثة یعنی صحابه و تابعین و اتباع تابعین اولاً گفته

قال الطبرانی فی معجمة الصغیر حدثنا محمد بن احمد بن یزید القضاص عن دینار بن عبد الله مولی انس حدثی انس بن مالک قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم طوبی لمن رآنی و من رای فیمن رآنی و من رای من رآنی

قال الحافظ ابن حجر فی جزء خرجه لبعض شیوه هذا حدیث ضعیف من حدیث انس رواه عنه دینار و ابو هدبہ و موسی الطویل و الثلاثه ضعفاء و بعد آن طرق عدیده برای این حدیث نقل کرده و جدّ و جهد بلیغ در اثبات آن نموده و بعد آن گفته فصل جرت عادة الائمه ان الحدیث إذا كان ثابتًا عندهم يروونه من طريق فيها من تکلم فيه بقصد العلو كما نقلوا ان مسلما عیب علیه تخريج حدیث سوید بن سعید فی الصحيح و هو متکلم فیه فقال فمن این کنت اتی بنسخة حفص بن ميسرة بعلو اذا اطمانت نفوسيم بشبوت الحدیث لم یالوا بروايتها من ای طریق کان لهذا الغرض و الطبرانی روی هذا الحدیث من طریق دینار لعلو فانه وقع له ثلاثة و قلبه مطمئن بشبوت الحدیث من طرق اخری فلا یخشی من غالله دینار ثم اطبق المحدثون بعده على تخريجه كذلك لأنه وقع لمن بعده رباعیا ثم خماسیا ثم سداسیا ثم سباعیا ثم ثمانیا ثم تساعیا الى ان وقع لنا عشاریا وقد اشار الى ذلك الحاکم فی مستدرکه حيث رواه من حدیث أبي امامه و من حدیث عبد الله بن بشر و صحّه من حدیثهما و قال قد روی باسانید نویینه؟؟ عن انس و اقربها الى الصحّه حدیث أبي امامه و عبد الله بن بشر فاشار الى علو اسانید حدیث انس مع ضعفها و صحّه المتن من روایه غیره ازین عبارت ظاهرست که هر گاه حدیثی نزد ائمه حدیث ثابت باشد مبالغات نمی کنند بروایت آن از هر طریق که باشد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۴۷

پس چون حدیث ولایت باسانید متعدده ثابتست اگر بالفرض اجلح مقدوح هم باشد ضرری بشوت حدیث نمی رسد و اگر ضعف اجلح بر تقدیر تسلیم سبب تضعیف اصل حدیث شریف گردد این همه احادیث که برای فضیلت قرون ثلاثة می آرند و بر اثبات آن همت می گمارند کنسج العنكبوت و ارق من ورق التوت خواهد گردید و لا یرضی به الا المحموم المانوس؟؟ المبهوت او المعاند الشاخن الممقوت و شمس الدین محمد المدعو بعد الرؤوف المناوی بن تاج العارفین بن علی در فیض القدیر شرح جامع الصغیر در

شرح

حدیث آدم فی السماء الدنيا تعرّض علیه اعمال ذریته الحدیث

گفته و استناده ضعیف لکن المتن صحیح فانه قطعه من حدیث الاسراء الذی اخرجه الشیخان عن انس لکن فیه خلف فی الترتیب ازین عبارت واضح و لائحت که

حدیث آدم فی السماء الدنيا تعرض عليه اعمال ذریته

هر چند اسنادی که بان مرویست ضعیف می باشد لکن متن آن صحیحست چه این حدیث قطعه ایست از حدیث اسرا که آن را شیخین از انس اخراج کرده‌اند لکن در ان در ترتیب اختلافی هست پس هر گاه این حدیث مع ضعف الاسناد و خلف الترتیب بسب آنکه قطعه ایست از حدیث اسرا که آن را شیخین اخراج کرده‌اند صحیح باشد اگر بالفرض سند حدیث ولایت که از اجلح مرویست ضعیف هم باشد نفس حدیث ضعیف نخواهد بود زیرا که اعظم محدثین ثقات و افاحم منقدین اثبات بسندي غير ازين سند روایت آن فرموده و تنصیص و تصریح بصحت آن نموده‌اند قطعاً و جزماً و یقیناً و حتماً لائق قبول و اعتماد و قابل اعتبار و استناد باشد و نیز مناوی در فیض القدیر در شرح جامع الصغیر در شرح حدیث اکل الربا و موکله و کاتبه و شاهداه الحدیث

گفته و فیه الحارت الاعور قال الهیشمی بعد عزوہ لا بی یعلی و احمد و الطبرانی و فیه الحارت الاعور ضعیف و قد وثق و عزاه المنذری لابن خزیمه و ابن حبان و احمد ثم قال رwooہ کلّهم عن ابن مسعود الا ابن خزیمه فعن مسروق عن ابن مسعود و اسناد ابن خزیمه صحیح انتھی فاهمل المصنف الطریق الصحیح و ذکر الضعیف و رمز لصحته فانعکس علیه و الحاصل انه روی باسنادین احدهما صحیح و الآخر ضعیف فالمتن صحیح ازین عبارت ظاهرست که در سلسله سند

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۴۸

حدیث اکل الربا و موکله الحدیث حارت اعور واقع شده و او ضعیفت و این حدیث را منذری بابن خزیمه و ابن حبان و احمد نسبت نموده و بعد آن گفته که همه‌شان این حدیث را از حارت اعور روایت نموده‌اند الا-ابن خزیمه پس او از مسروق از ابن مسعود روایت کرده و اسناد ابن خزیمه صحیحست و مناوی بعد بیان این معنی گفته که حاصل این ست که این حدیث بدرو اسناد روایت کرده شد یکی از ان صحیح و دیگری ضعیفت پس متن این حدیث صحیحست فهذا نص آخر من المناوی الحاوی لمدارک السبر و التنقیب علی مطلوبنا الزاهر المحقق با البینان المصیب و محمد بن ابراهیم در روض باسم گفته قال النووی رحمه الله الشانی ان یکون ذلك ای روایة البخاری و مسلم عن بعض من اختلف فی جرحه و توثیقه واقعاً فی المتابعات و الشواهد و قد اعتبر الحاکم ابو عبد الله بالمتابعة و الاستشهاد فی اخراجه عن جماعة لیسوا من شرط الصحيح منهم مطر الوراق و بقیة بن الولید و محمد بن اسحاق بن یسار و عبد الله بن عمر العمری و النعمان بن راشد و اخرج مسلم عنهم فی الشواهد فی اشباء لهم کثیرین قلت و قد صرح مسلم بهذا كما یاتی فی الوجه الرابع وقد استخراجت مثل ذلك فی البخاری من وجہ صحیح و هو انه قد نص علی تضیییف جماعة یروی عنهم فی الصحيح ذکر ذلك الذہبی فی تراجمهم فی المیزان و لم یذکر ان البخاری اخرج حدیثهم متابعة فدل هذا على ان صاحبی الحدیث قد یخجان من الطریقة الی کیفیها ضعف لوجود متابعات و شواهد تجبر ذلك الضعف و ان لم یوردا تلک المتابعات و الشواهد فی الصحيحین قصدا للاختصار و التغیر علی طلبة العلم مع ان تلک المتابعات و الشواهد معروفة فی الكتب البسيطة و المسانید الواسعة و ربما اشار بعض شراح الصحيحین الى شیء منها قال النوری الثالث ان یكون ضعف الضعیف الذی احتاج به طرأ بعد اخذذه عنه باختلاط حدث علیه غير قادر فيما رواه من قبل فی زمان استقامته كما فی احمد بن عبد الرحمن بن وهب ابن اخي عبد الله بن وهب فذکر انه اختعلط بعد الخمسین و مائتين بعد خروج مسلم من مصر و هو فی ذلك کسید بن عروة و عبد الرزاق و غيرهما من اختعلط آخرا

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۴۹

و لم یمنع ذلك من صحة الاحتجاج فی الصحيحین بما اخذ عنهم قبل ذلك الرابع ان یعلو بالشيخة؟؟؟

الضعيف استناده و هو عنده من روایة الثقات نازل فيقتصر على العالي و لا يطول باضافة النازل إليه مكتفياً بمعرفة أهل الشأن ذلك و هذا العذر قد رويناه تنصيصاً عن مسلم و هو خلاف حاله فيما رواه عن الثقات أولاً ثم اتبعهم بمن دونهم متابعة و كان ذلك وقع منه بحسب حضور باعث النشاط و غيته روينا عن سعيد بن عمرو البرذعى انه حضر ابا زرعة و ذكر صحيح مسلم و انكار أبي زرعة عليه بروايته عن اسياط بن بشير و قطن بن تسير و احمد بن عيسى المصرى الى قوله فقال انما ادخلت من حديث اسياط و قطن و احمد ما قد رواه الثقات عن شيوخهم الا انه ربما وقع الى عنهم بارتفاع و يكون عندى رواية او ثق من لهم بنزول فاقتصر على ذلك و اخذ الحديث معروف من روایة الثقات الى قوله فهذا مقام وعر وقد مهدته بواضح من القول لم اره مجتمعاً لمولف والله الحمد انتهى كلام النوى رضى الله عنه و فيه ما يدل على انه لا يتعرض على حفاظ الحديث إذا رروا حديثاً عن بعض الضعفاء و ادعوا صحته حتى يعلم انه لا جابر لذلك الضعف من الشواهد و المتابعتين و معرفة هذا عزيزه لا يحصل الا للائمة التامة بهذا الشأن فقد روى بعض الحفاظ الخبر عن التيف و العشرين من مسندي أبي بكر الصديق رضى الله عنه فقيل له ما هذا و احاديث أبي بكر الصداح لا يزيد على خمسين حديثاً او لا يكون خمسين حديثاً فقال ان الحديث يكون عندى من مائة طريق او قال إذا لم يكن عندى من مائة طريق فهو عندى يتهم او نحو هذا رواه الذهبي في التذكرة و الميزان و من الغرائب في هذا المعنى ان كثيراً من اهل المعرفة بالحديث يذكرون ان

حديث الاعمال بالتيات

حدث غريب ما رواه الأعمى بن الخطاب ممن نصّ على ذلك الحافظ ابو بكر احمد بن عمر البزار في مسنده فانه ذكر انه لا يصح الا من حديث عمر قال حافظ العصر ابن حجر و كانه أراد بهذا اللفظ و السياق و الا فقد روينا معناه من حديث انس

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٤٥٠

و عبادة بن الصامت و أبي ذر و أبي الدرداء و أبي امامه و صحيب و سهل و سعد و النواس بن سمعان و غيرهم و روينا بلفظ حديث عمر من حديث على بن أبي طالب و أبي سعد الخدرى و أبي هريرة و انس و ابن مسعود و اغرب من هذا ان ابن الصلاح مع امامته و سعه معرفته مثل ما ينفرد به الثقة من الزيادة

في الحديث بما رواه مالك عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم فرض زكاة الفطر من رمضان على كل حرّ او عبد ذكراً و اثنى من المسلمين

فذكر ابن الصلاح و هو من اهل المعرفة بالحديث ان مالكا انفرد بلفظ من المسلمين في الحديث و ان عبد الله بن عمر و ايوب و غيرهما رروا هذا الحديث عن نافع عن ابن عمر بغير هذه الريادة قال زين الدين ابن العراقي هذا المثال غير صحيح فقد تابع مالكا على ذلك عمر عن نافع و الضحاك بن عثمان و يونس بن يزيد و عبد الله بن عمرو المعلى بن اسماعيل و كثير بن فرقان و اختلف في زياتها على عبد الله بن عمر و ايوب و كذلك

ابو عبد الله الذهبي فانه قال في حديث أبي هريرة المرفوع و لا يزال عبد يتقرب إلى بالنواقل حتى احبه فإذا احبته كنت سمعه الذي سمع به و بصره الذي تبصر به الحديث

قال الذهبي في الميزان لو لا هيبة الجامع الصحيح لعدوا هذا الحديث في منكريات خالد بن مخلد ذكره في ترجمته و رد ذلك على الذهبي ابن حجر فقال ان لحديث خالد شواهد في الحديث و روى له ثلاثة شواهد احدها نحوه من حديث هشام الكنانى عن انس رضى الله عنه و ثانية ببعضه من حديث معاذ و ثالثها نحوه من حديث عروة عن عائشة بساند لا باس به فهذا يدل على ان الحكم على الحديث بالغرابة او النكارة او الشذوذ مقام وعر تدحض فيه اقدام ائمة الحفاظ فكيف بغيرهم فينبغي للقاصرین الاعتراف لاهل الاتقان بالامامة و التقدم في علومهم و كف اكف الاعتراض على امامي المحدثين البخاري و مسلم و امثالهما و من وقف على قدح بعض رواتهما او تعليل لبعض حديثهما و كان ذلك من النادر الذي لم يتلق بالقبول فالذى يقوى عندي

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۵۱

وجوب العمل بذلك لأن القدح بذلك محتمل و الثقة العارف إذا قال ان الحديث صحيح عنده و جزم بذلك و لم تكن له في التصحيح قاعدة معلومة الفساد وجب قبول حديثه بالادلة العقلية و السمعية الدالة على قبول خبر الواحد و ليس ذلك بتقليد له بل هو عمل بمقتضى ما اوجب الله تعالى من قبول اخبار الثقات و لو كان مجرد الاحتمال يقدح لطريحتنا جميع احاديث الثقات لاحتمال الوهم و الخطأ في الرواية بالمعنى بل احتمال تعمد الكذب لا يمنع القبول مع ظن الصدق و

قد ثبت عن على رضي الله عنه انه كان إذا اتهمه الراوى حلفه فإذا حلف له صدقه كما رواه الذهبي في تذكرته و حسنـه

والامام المنصور بالله في الصفوـه و ابو طالب في المجرى فهذا امير المؤمنين على رضي الله عنه مع سعـه علمـه و قرـيب عهـده احتاج إلى الاخذ بحديث من يتهمـه و لا يطيب نفسه بقبولـه الا بعد يمينـه فكيف باهلـ القرـن التـاسـع إذا تـعـنـتوـا فـي الروـاـيـه و قدـحـواـ فـيـ حـدـيـثـ أـئـمـهـ الـاثـرـ و تـعرـضـواـ لـابـطـالـ ماـ صـحـحـهـ كـبـارـ الـحـفـاظـ أـلـيـسـ ذـلـكـ يـؤـدـيـ إـلـيـ مـحـوـ آـثـارـ الـعـلـمـ وـ سـدـ اـبـوـابـ الـفـقـهـ وـ طـمـسـ مـعـالـمـ الـدـيـنـ وـ قـدـ قـبـلـ رـسـوـلـ الـلـهـ صـلـىـ الـلـهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ حـدـيـثـ الـاعـرـابـيـ فـيـ الشـهـادـهـ عـلـىـ هـلـالـ رـمـضـانـ كـمـاـ صـحـحـهـ الـحـاـكـمـ وـ غـيـرـهـ مـنـ حـدـيـثـ اـبـنـ عـبـاسـ وـ تـوـاتـرـ عـنـ رـسـوـلـ الـلـهـ صـلـىـ الـلـهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ إـنـهـ بـعـثـ الرـسـلـ إـلـىـ الـآـفـاقـ مـعـلـمـيـنـ وـ مـتـعـلـمـيـنـ مـعـ اـهـلـ الـآـفـاقـ لـمـ يـكـوـنـواـ قـدـ خـسـرـ وـ رـسـلـهـ إـلـيـهـ عـلـىـ طـرـيـقـةـ الـمـعـتـنـيـنـ فـيـ الـخـيـرـةـ وـ عـلـمـ رـسـوـلـ الـلـهـ صـلـىـ الـلـهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ ذـلـكـ مـنـ الـمـفـتـنـيـ وـ الـمـسـفـتـنـيـ وـ الـرـاـوـيـ وـ الـمـرـوـيـ لـهـ وـ الـقـاضـيـ وـ الـمـقـضـيـ عـلـيـهـ وـ لـمـ يـنـكـرـ شـيـئـاـ مـنـ ذـلـكـ عـلـىـ اـحـدـ مـنـهـمـ وـ الـعـدـالـةـ شـرـطـ فـيـ صـحـةـ الـفـتـيـاـ وـ الـرـوـاـيـهـ وـ الـقـضـاءـ وـ كـذـلـكـ قـدـ روـيـ اـبـوـ الـحـسـينـ فـيـ الـمـعـتـمـدـ عـنـ اـصـحـابـ رـسـوـلـ الـلـهـ صـلـىـ الـلـهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ ذـلـكـ مـنـ الـمـفـتـنـيـ وـ الـمـسـفـتـنـيـ وـ الـرـاـوـيـ وـ الـمـرـوـيـ لـهـ التـعـقـقـ فـيـ الـاـمـرـ وـ اـقـتـدـيـ بـرـسـوـلـ الـلـهـ صـلـىـ الـلـهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ وـ باـصـحـابـهـ خـيـرـ أـمـةـ أـخـرـجـتـ لـلـنـاسـ رـضـيـ اللـهـ عـنـهـمـ اـجـمـعـيـنـ وـ عنـ تـابـعـيـنـ لـهـمـ باـحـسـانـ الـىـ يـوـمـ الـدـيـنـ وـ نـيـزـ اـزـ انـ ظـاهـرـتـ اـكـرـ بعضـ حـفـاظـ حـدـيـثـ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۵۲

روایت حدیثی از بعض ضعفا کرده ادعای صحّت آن کنند قول ایشان قابل رد و اعتراض نمی شود تا آنکه علم به مرسد به اینکه جابری برای این ضعیف از شواهد و متابعات نیست و معرفت این امر عزیز است که حاصل نه می شود مگر برای ائمه حفاظ که اهل درایت باین شان باشند پس بوضوح رسید که اگر بالفرض اجلح ضعیف هم باشد و باز تصحیح روایت او کرده شود متعنتین و متعصبین را بر آن جای اعتراض و ایجاد نیست و کابلی و شاهصاحب و امثالشان را کجا این مرتبه حاصل شده که نفی شواهد و متابعات حدیث ولایت نمایند چه این مرتبه حسب افاده علامه ابن الوزیر حاصل نمی شود مگر برای ائمه حفاظ که اهل درایت تامه باین شان باشند و حال کمال حفظ و تحقیق و درایت و نقد و تدقیق کابلی و شاهصاحب بر ناظر اجویه این کتاب اعنی تحفه کما یینبغی واضح و آشکار است گو اولیای شاهصاحب بسب افتخارشان بحصول ملکه معتقد بها در فهم معانی احادیث و نقد متون و اسانید کما فی الرساله الی الفها المخاطب فی اصول الحديث معتقد حصول درجه عالیه و مرتبه رفیعه برای ملازمان او درین باب باشند و لله الحمد و المنہ که متابعات عدیده و شواهد سدیده این حدیث از افادات اساطین حذاق دریافتی پس ظاهر و باهر گردید که رد و انکار و ابطال شاهصاحب عمدۃ الکبار و کابلی عالی نجار؟؟؟ این حدیث شریف را بسبب وقوع اجلح در سنده بعض طرق آن دلیل کمال مجانب از علم جرح و تعديل و محض ازلال و تضليل و بحث تخدیع و تسویل است و نیز از ان ظاهر است که ابو بکر بزار با وصفی که از اهل معرفت بحدیث است در مسند خود گفته که

حدیث الاعمال بالثیات

صحیح نمی شود مگر از حدیث عمر حال آنکه معنی آن از دیگر اصحاب هم مروی است و ابن حجر بصدق تاویل این قول برآمده می گوید که گویا مرادش این است که باین لفظ و سیاق از دیگر اصحاب صحیح نشده پس بالفرض اگر حدیث ولایت بطريقی که در ان اجلح واقع شده آن را کسی از نقاد حدیث غیر صحیح می گفت تاویلش ممکن بود به اینکه این حدیث باین لفظ و سیاق

صحیح نیست و بطرق دیگر صحت آن ثابتست و نیز از آن ظاهرست که ابن الصلاح با وصف امامت و وسعت معرفت خود لفظ من المسلمين را در حدیث زکاء الفطر از متفرّدات مالک دانسته و گفته که دیگران این حدیث را از ابن عمر بغیر این زیادت روایت کردند و زین الدین عراقی گفته

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۵۳

که این قول او غیر صحیحست زیرا که برین زیادت متابعت نموده است عمر از نافع و ضحاک بن عثمان و یونس بن یزید و عبد الله بن عمر و معلی بن اسماعیل و کثیر بن فرقان پس هر گاه حکم ابن صلاح که جلالت شان او در فتن حدیث شریف مستغنى از اظهار و تبیینست بانفراد مالک بزیادت لفظ من المسلمين قابل التفات و اعتنا باشد اقدام شاهصاحب بر ابطال حدیث ولایت با وصف صحیح بودن آن وقدح و جرح اجلح مع کونه ثقة صدوقا بلا اعمال فکر و رویت تهور نهایت منکر و جسارت تحریفای اهل بصیرت و نیز از آن ظاهرست که ذهبی در باب

حدیث مرفوع أبي هریره لا يزال عبدي يتقرّب الى بالتوافق

گفته اگر هیبت جامع صحیح نمی بود این حدیث را از منکرات خالد بن مخلد شمار می کردند و این قول ذهبی را علامه ابن حجر رد کرده گفته است که حدیث خالد را شواهد دیگر در حدیث وارد شده و بعد آن سه شاهد برای آن روایت نموده پس بابی که در مرتبه اعضال و اشکال آن بحدی رسیده باشد که اکابر محقّقین حذاق و اساطین ناقدين سبق مثل ذهبی که حسب افاده شاهصاحب امام اهل الحدیث است مرتکب اغلاط صریحه و خطایای فصیحه در آن شده باشند قدم گذاشتن کابلی و شاهصاحب با وصف ظهور حال مهارت و حسن فهم شان خیلی غریب و عجیب و نهایت مستبشع و بدیع است و نیز از آن ظاهرست که علامه ابن الوزیر افاده فرموده که حکم نمودن هر حدیثی بغرابت و نکارت با شذوذ مقامیست سخت که در ان اقدام ائمه حفاظت می لغزد فکیف غیر ایشان پس لائق قاصرین این است که برای اهل اتقان اعتراف بامامت و تقدم در علوم شان نمایند و اکف اعتراض را باز دارند پس هر گاه حکم بغرابت و نکارت و شذوذ مزلقه اقدام و مدحضه ائمه عظام باشد حکم ببطلان حدیثی بالاولی اوعرو اصعب و اشد سوق للعثرات و اجلب باشد فینبغی للقادرين و یلیق بالزاغین الخاسرين کالکابلی المھین و المخاطب الفطین الاعتراف لاهل النقد و الاتقان و السبر و الامان بالتقدیم و الامامة و التمہر و الزعامۃ فی غامضات علومهم و متشعبات فنونهم و کف اکف الاعتراض و التقادع عن القیام للردد و الانتهاظ علی ائمه المحدثین و اعلام دین المتسترين الذين رووا حدیث الولاية و صححوه درأ فی نحو ارباب الغواية

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۵۴

ولیقابلوا قولهم بالتسليم و لیأخذوا ما افادوه بقلب سليم إذ الحكم بالغرابة او النكارة مقام وعر تدھض فيه اقدام الائمه الحفاظ و مرتفقی صعب تزلق فيه ارجل المهرة الایقاظ فكيف ما اجترأ عليه من ادعاء البطلان المنبعث من کمال العصیّة و الشیئان الذي اورثه الصیغار و الهوان عند ائمّة هذا الشأن فانه مقام عظيم و محل خطر جسيم مهول عند اکابر السابرين للروايات و الاثار مخوف عند اجله الناقدين للاحادیث و الاخبار يكثر فيه العثار و يعزز منه الاعتذار فتفوه المخاطب بهذا البهتان و السیلوک فی نهج عشر فيه الحفاظ الّذین هم من التحقیق و التنقید بمکان من غرائب الامور و عجائب الدهور و اللّه هو الصّائن من وساوس الخدوخ الغرور و المنقد من مشتیکات الظلم الى النّور و نیز از آن واضحست که ثقہ عارف وقتی که بگوید حدیث صحیحست نزد او و جزم باین امر نماید و در تصحیح قاعده معلومه الفساد نباشد قبول حدیث او بسبب ادلّه عقليه و سمعیه که دلالت بر قبول خبر واحد دارد واجب خواهد بود پس کابلی و شاهصاحب و امثالشان را لازم و واجبست که حدیث ولایت را که اعظم محقّقین و افاحم منقادین سنتیه تصحیح کردند بر سر و چشم نهند و بقبول آن سر افتخار بلند کنند و ائمّة للكابلی و المخاطب العماد ان یجدوا فی تصحیح هذا الحدیث قاعدة معلومة الفساد و نیز از آن ظاهرست که با وصف احتمال تعمد کذب اگر طمع صدق باشد مانع از قبول روایت نه

می شود پس رد و ابطال حديث ولايت بسبب وقوع اجلح در سلسله سند آن مقام کمال استعجب و فراوان حيرتست چه بنا بر اين افاده اگر اجلح متعمد الكذب هم می شود تعمدش بسبب قرائن صدق او درين حديث مانع از صدق روایت او نه می شد فكيف که صدوق و مستقيم الحدث؟؟؟

بودن او از افادات اساطین سنیه ثابت و متحققت و نیز از ان ظاهرست که علامه ابن الوزیر تعنت معاصرین خود را در روایت و قدح حديث ائمه اثر و ابطال اخباری که کبار حفاظ آن را تصحیح کرده باشند امر موّدی بسوی محو آثار علم و سدّ ابواب فقه و طمس معالم دین دانسته پس هر گاه تعنت معاصرین علامه ابن الوزیر در روایت وقدح در حديث ائمه اثر و ابطال چیزی که آن را کبار حفاظ تصحیح کرده‌اند

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۵۵

مورث این خرابیهای فظیعه و موجب این مضـرات شنیعه باشد تعنت و تعصـب مخاطب عمـدة الأعـيان بـقدح و جـرح و اـبطـالـ حـدـيـثـ ولاـيـتـ بلاـ دـلـيلـ وـ بـرهـانـ لـائقـ اـعتمـادـ وـ اـحتـفالـ بـمـحـضـ اـتكـالـ بـرـ سـخـافـ وـ تـرـهـاتـ مـصـدـاقـ ماـ انـزلـ اللـهـ بـهاـ منـ سـلـطـانـ وـ عـدـمـ اـكـتـرـاتـ بـتـصـحـيـحـ اـكـابرـينـ مـاهـرـينـ اـيـنـ شـانـ بـالـيـقـيـنـ وـ الـاذـعـانـ جـالـبـ مـفـاسـدـ لـاـ تـحـصـىـ وـ مـضـارـ بـىـ پـيـانـ خـواـهـدـ بـوـدـ فـيـتـ اـنـ المـخـاطـبـ ذـاـ الاـشـ وـ غـيـرـهـ مـنـ مـتـعـضـبـيـ الـقـرـنـ الثـانـيـ عـشـرـ لـماـ تـعـتـواـ فـيـ الرـوـاـيـهـ وـ سـلـكـواـ مـسـلـكـ الغـواـيـهـ وـ قـدـحـواـ فـيـ اـحـادـيـثـ اـئـمـهـ الـاـثـرـ وـ جـرـحـواـ فـيـمـاـ ثـبـتـ عـنـ اـهـلـ الـخـبـرـ وـ تـعـرـضـواـ لـاـبـطـالـ ماـ صـحـحـهـ كـبـارـ الـحـفـاظـ وـ تـنـاـولـواـ بـالـلـوـمـ وـ الـذـمـ مـنـ وـنـقـهـ عـظـامـ الـاـثـبـاتـ الـاـيـقـاظـ يـوـدـيـ ذـلـكـ إـلـىـ مـحـوـ آـثـارـ الـعـلـمـ وـ سـدـ اـبـوـابـ وـ طـمـسـ مـعـالـمـ الـدـيـنـ وـ اـرـخـاءـ حـجـابـهـ وـ نـيـزـ مـحـمـدـ بـنـ اـبـرـاهـيمـ درـ روـضـ بـاسـمـ درـ بـيـانـ وـجـوهـ جـوابـ اـزـ قـوـلـ صـاحـبـ رسـالـهـ مـعـرـفـةـ الـاـخـبـارـ مـبـنـيـ عـلـىـ مـعـرـفـةـ عـدـالـةـ الرـاوـيـ وـ مـعـرـفـةـ عـدـالـتـهـمـ فـيـ هـذـاـ زـمـانـ مـعـ كـثـرـةـ الـوـسـائـطـ كـالـمـعـذـنـدـ الـخـ گـفـتـهـ الـوـجـهـ السـادـسـ اـنـ كـلـامـ هـذـاـ الـمـعـتـرـضـ مـبـنـيـ عـلـىـ تـحـرـيمـ قـبـولـ الـمـرـاسـيلـ كـلـهاـ وـ مـاـ اـدـرـىـ لـمـ بـنـىـ كـلـامـهـ عـلـىـ هـذـاـ وـ هـوـ لـاـ يـدـرـىـ مـاـ اـخـتـارـ خـصـمـهـ وـ لـاـ مـاـ اـخـتـارـهـ طـالـبـ عـلـمـ الـحـدـيـثـ فـيـ ذـلـكـ لـجـواـزـ قـبـولـ الـمـرـاسـيلـ مـذـهـبـ الـمـالـكـ وـ الـمـعـتـلـهـ وـ الـزـيـدـيـهـ وـ نـصـ عـلـيـهـ مـنـهـمـ اـبـوـ طـالـبـ فـيـ كـتـابـ الـمـجـرـىـ وـ الـمـنـصـورـ مـنـ فـيـ كـتـابـ صـفـوـهـ الـاـخـيـارـ وـ روـيـ اـبـوـ عـمـرـ بـنـ عـبـدـ الـبـرـ فـيـ اوـلـ كـتـابـ التـمـهـيدـ عنـ الـعـلـامـهـ مـحـمـدـ بـنـ جـرـیرـ الطـبـرـیـ اـجـمـاعـ الـتـابـعـینـ عـلـىـ ذـلـكـ وـ مـذـهـبـ الشـافـعـیـ قـبـولـ الـمـرـاسـيلـ عـلـىـ تـفـصـیـلـ مـذـکـورـ فـیـ كـتـبـ عـلـومـ الـحـدـيـثـ وـ الـاـصـوـلـ وـ هـوـ الـمـخـتـارـ عـلـىـ تـفـصـیـلـ فـیـهـ وـ هـوـ قـبـولـ ماـ اـنـجـبـ ضـعـفـهـ لـعـلـهـ الـاـرـسـالـ لـجـابـ يـقـوـیـ الـظـنـ بـصـحـتـهـ اـمـاـ بـمـعـرـفـةـ حـالـ مـنـ اـرـسـلـهـ وـ اـنـهـ لـاـ يـرـسـلـ الـاـنـثـرـقـةـ كـمـرـاسـيلـ اـبـنـ الـمـسـيـبـ وـ مـمـاـ جـزـمـ بـهـ الـبـخـارـیـ مـنـ تـعـالـیـقـ الصـحـیـحـ وـ لـمـ يـوـرـدـ بـصـیـغـهـ التـمـرـیـضـ وـ مـاـ صـنـفـهـ الـمـاـهـرـوـنـ الـحـفـاظـ فـیـ كـتـبـ الـاـحـکـامـ وـ اـقـتـصـرـوـاـ عـلـىـ نـسـبـ الـحـدـيـثـ إـلـىـ مـخـرـجـهـ مـنـ غـيـرـ اـسـتـنـادـ مـنـ الـمـصـنـفـ إـلـىـ مـخـرـجـ الـحـدـيـثـ وـ غـيـرـ ذـلـكـ مـنـ الـمـرـاسـيلـ الـمـقـصـودـهـ بـمـاـ يـقـوـیـهـاـ بـلـ مـرـاسـيلـ الـصـحـابـهـ وـ الـتـابـعـینـ وـ اـئـمـهـ الـحـدـيـثـ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۵۶

المعروفین مقبوله إذا لم يعارضها مسند صحيح ولا مرسل من عرف منهم بالارسال عن الضعفاء و ادلة وجوب قبول الخبر الواحد تناول ذلك و موضع بيان الحجۃ على جواز ذلك و كتب الاصول و المسئلہ نظریه لا يجوز الانکار فيها على من ذهب الى احد المذاهب و من احسن ما يحتاج به في ذلك الاجماع على قبول اللغة و النحو مع بناء تفسیر الحديث عليهم بغير اسناد صحيح على شرط اصحاب الحديث إذا عرفت هذا فاعلم ان اقوى المراسيل ما ارسله العلماء من احاديث هذه الكتب لوجوه اولها ان نسبة الكتاب الى مصنفه معلومه في الجمله فانا نعلم بالضرورة ان محمد بن اسماعيل البخاري الف كتابا في الحديث و انه هذا الموجود في ايدي المحدثين و انما يقع الظن في تفاصيله و ما علمت جملته و ظلت تفاصيله اقوى مما ظلت جملته و تفاصيله و ثانیها ان اهل الكذب و التحریف تلبثوا من ادخال الكذب في هذه الكتب فكما انه لا يمكن أحدا ان يدخل الفقهاء من المذاهب الاربعه غير مذاهب ائمهم فيدخل في المنهاج للنحوی ان الشافعی لا يشترط التصاب في زکاء ما اخرجت الارض و يدخل على الحنفیه مثل ذلك و كذا لا يستطيع أحد أن يدخل على الزیدیه في كتاب اللمع الذي هو مدرسهم مسئله للفقهاء و ينسبها الى ائممه الزیدیه و لا يستطيع احد ان

يدخل على النحاة في كتبهم المدروسة ما ليس فيها فكذلك يتذر أن يدخل على البخاري أحاديث الشهاب و نحوه ويمضي ذلك على الحافظ ولو تعذر ذلك في حق بعض الضّعفاء لأنكشف الحق عن قريب و كان ذلك المعذور غير مُؤاخذ عند الله تعالى لا بد ان يكون عملا على بعض مذاهب العلماء غالبا كما سياتى بيان ذلك عند تذكر كثرة الطرق في الرواية و اتساع كثير من العلماء في ذلك و اعتمادهم على العمل بالظن و ثالثها ان النسخ المختلفة ينزل منزلة الرواية المختلفين فاتفاقها يدل على صحة ما فيها عن المصنف قطعا و ظاهرا فانك إذا وجدت الحديث منسوبا إلى البخاري في نسخة نسخت باليمين و جدته منسوبا إليه في نسخة غريبة او شامية او عراقية و وجدت ذلك

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٤٥٧

الحديث كذلك في شرح البخاري و مصنفه في بلاد أخرى أو زمان آخر و وجدته في الكتب المستخرجة من كتب الحديث و المختصرة منها فتجده في جامع الأصول لأبي السعادات ابن الأثير و المتقدى لعبد السلام و أحكام عبد الحق و الإمام؟؟؟ للشيخ تقى الدين و نحوها و تجده في كتب الفقه البسيطة المشتملة على ذكر المذاهب و الحجج و تجده في شواهد الفقه المجردة مثل شواهد المنهاج لابن النحو و شواهد التنبيه لابن كثير و نحوها و هذه الكتب قد يوجد كلها و يوجد الحديث فيها و قد يوجد كثير منها و يوجد الحديث في كثير منها و لا شك أن الناظر فيها ان لم يستفد العلم الضروري باستحاله توافق مصنفيها على محض الكذب و البهت لانه يستحيل اجتماعهم و اتفاقهم على ذلك لتبعاد اغراضهم و بلدانهم و ازمانهم و مذاهفهم و اقل الاحوال ان ذلك يفيد من الظن ما يفيده الاستناد الى المصنف مع السيماع على الثقة و لكن بغير اسناد فاذا كان الجم الغفير من الائمه من فرق الاسلام قد نصوا على وجوب قبول المرسل و ادعى ابن جرير وغيره الاجماع على ذلك مع خلو المرسل عن مثل هذه القرائن فكيف تنكر على من قبله مع مثل هذه القرائن الكثيرة و إذا كان المعتمد في باب الرواية هو الظن المطلق كما يأتي تحقيقه عند كثير من اهل العلم فكيف ينكر على من استند الى مثل هذا الظن القوى فان قيل ان اهل الحفظ و الثقة من المحدثين قد يسدون عن معمرین لا يعرفون الحديث و لا يضبطونه فكان هذا قد جاء في رواية الثقات عنهم قلت اهل الحديث لا يعتمدون على اولئك المعمررين في جواز التزوية و العمل بالحديث بل يعتمدون على من قرأ لهم و على من اثبت طلاق السيماع لهم و انما احتاجوا الى اولئك علّة المسند ذكر معنى ذلك الذهبي في خطبة الميزان و قال انه مبسوط في علوم الحديث و قال من المعلوم انه لا بد من صون الرواى و ستره و ذكر ذلك كله زين الدين في كتابه في علوم الحديث و الله اعلم اذين عبارت ظاهرست كه قبول مراسيل مذهب مالك و معتزله و زيديهست و ابو عمر بن عبد البر در اول كتاب تمهید از علامه محمد بن

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٤٥٨

جرير طبرى اجماع تابعين برين امر نقل نموذج و مذهب شافعى هم قبول مراسيلست بر تفصيلي که در علم حدیث در اصول مذکورست و همین مذهب مختارست بر تفصيلي که در ان می باشد پس هر گاه قبول مراسيل مذهب جمعی از اعلام عظام و اساطین فخام سنتیه باشد بلکه از افاده ابن جریر طبری انعقاد اجماع تابعين بر قبول متحقق باشد حدیث اجلح که مستندست بالاولویه الظاهره لائق قبول و اصحا باشد و نیز از ان ظاهرست که احسن چیزی که با احتجاج کرده می شود برين مسئله اجماعست بر قبول لغت و نحو با وصف بناء تفسیر حدیث باعین بغير اسنادی که صحیح باشد بر شرط اصحاب حدیث پس هر گاه لغت و نحو با وصفی که تفسیر قرآن شریف و حدیث منیف بر ان مبنیست من غیر اسناد صحیح على شرط اصحاب الحديث اجماعا مقبول باشد حدیث اجلح که بحمد الله حدیث مستندست و بلا ریب افضلست از مراسيل باولویت تمام مقبول ارباب علوم و عقول خواهد شد و نیز محمد بن ابراهیم در روض باسم در بیان وجوه مذکوره گفته الوجه السابع ان اقصی ما فی الباب ان یروی المحدث عن المجاهیل من المسلمين او المجاهیل من العلماء فقد قال ذلك من اهل العلم المجمع على فضلهم و نبلهم من لا یحصی فقد ذهب ائمۃ الحنفیة الى قبول المجهول من اهل الاسلام و ذهب الى ذلك كثير من المعتزلة و الزیدیة و هو احد قولی المنصور ذکر ما یقتضی ذلك في كتابه

هداية المسترشدين و هو الذى ذكره عالم الزيدية و مفتيهم و عابدهم و ثقتهم عبد الله بن يزيد العنسي ذكره فى الدرر المنظومة بعبارة محتملة للرواية عن مذهب الزيدية كلهم و هو الذى اشار الى ترجيحه ابو طالب فى كتاب جوامع الادلة و توقف فى كتاب المجرى و ذكر انه محل نظر و حكاه المنصور فى الصفوءة عن الشافعى فكيف تنكر ايها الزيدى ما ذهب إليه جل من الأئمة الزيدية و محققيهم على ان المحدث غنى عن النزول الى هذا الحد فى الرّخص و اكثر ما يحتاج إليه فى بعض الاحوال الرواية عن المجهول من اهل العلم و هو قول جميع هؤلاء الذين قبلوا المجهول مطلقا و قول ابن عبد البر و ابن المواق معهم فقد وافقوهما على قبول مجهول العلماء لأنّه من جملة المجاهيل لكنهما خالفاهم فى قبول من عدا هذا الجنس و لهما من المخرج على

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۵۹

ما اختاره ما يمكن الركون إليه و الاعتماد عليه اذين عبارت پیداست که روایت کردن محدث از مجاهيل مسلمین یا مجاهيل علماء قول بسیاری از اهل علمست که بر فضل و نبل شان اجماع واقع شده و ائمه حنفیه بسوی قبول مجهول از اهل اسلام رفته‌اند و بسوی ان جماعت کثیره از معتزله و زیدیه رفته‌اند و این یکی از دو قول منصورست و نیز از آن ظاهرست که این قول جلّه از زیدیه است و قول بروایت از مجهول اهل علم قول جميع کسانیست که قبول مجهول نموده‌اند مطلقا و قول ابن عبد البر و ابن المواقست و نزد این دو بزرگوار بر مختارشان حجج عدیده است که رکون بسوی آن و اعتماد بر آن ممکنست پس هر گاه روایت از مجاهيل علماء یا که از مجاهيل اهل اسلام نزد ائمه اعلام سنيه و اساطين منقادين اين فرقه سنيه مقبول باشد روایت اجلح که بلا شبّه از اهل علمست و افضل از مجاهيل است قطعا و حتما و يقينا و جزما مسلم در مقبول و بر کاهل تصديق محمول خواهد بود و مخاطب عالي محمد در باب مکايد بتقلید کابلی حاقد در ردّ حدیث ولايت رنگی دیگر ریخته و در قدر و جرح اجلح حیله غریب انگیخته حيث قال کید پنجاهم آنکه بعض مکاران ایشان در صحبت بعضی از ثقلت محدثین داخل می‌شوند و ملازمت ایشان اختیار می‌کنند و از مذهب خود بیزاری ظاهر می‌نمایند و اسلاف آن مذهب را بد می‌گویند و مفاسد و مطاعن آن مذهب را بر ملا ذکر می‌کنند و اظهار تویه و تقوی و دیانت و حسن سیرت می‌نمایند و در اخذ حدیث از ثقات شدت رغبت نمودار می‌کنند تا آنکه طلب و علمای اهل سنت اینها را موثوق و معدل می‌دانند و بر صدق و عفاف ایشان اطمینان تمام حاصل می‌شود انگاه در مرویات ثقات بعض موضوعات مؤیّدات مذهب خود مدسوس می‌کنند یا بعض کلمات را تحریف کرده روایت می‌نمایند تا مردم بغلط افتند این کید هم از اعظم کیود ایشانست اجلح نام شخصی از اینها اوّل باین کید قیام نموده تا آنکه یحیی بن معین که اوّلی علمای اهل سنت است در باب جرح و تعديل او را توثیق نموده و بر حقیقت کارش اطلاع نیافت و بسبب فرط تقیه او را از صادقین تائبین گمان برد اما علمای دیگر را از اهل سنت منکشف شد که این مرد مکار است و خود را بحیله و تزویر چنین وانموده و از روایاتی که او بان متفردست احتراز کردن من ذلک ما

رواه عن بريده مرفوعا انّ علينا ولیکم بعدى انتهى

و عبارت کابلی در صواعق این ست التاسع و الخمسون ملازمت بعض الخدعة منهم ثقاة محدثی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۶۰

اهل الحق و اخذ الاخبار عنهم و ترك صحبة اهل مذهب و طعنه اياهم عندهم و اظهار التقوى و الصيدق و الامانة لينخدع بعض جهابذة ائمه الحديث فيوثقه فيروى عنه الثقات الجلة أخباره الموضوعة و ما دس في مروياته في فضائل الخلفاء و ما وضعه في فضائل امير المؤمنين و أنه ولی الامم او حرف بعض الكلمات من الخبر الصحيح و هذا من اعظم کیودهم فأنه ينخدع به الخدعة و يوعي به الرافضة على المؤمنين منهم الاجلح فأنه اظهر الصيدق و العفاف و ستر مذهبة حتى وثقه ابن معين و لم يظهر له مذهبة لفطر التقىه ولكن ظهر ذلك لغيره من اهل الحديث و من الاخبار التي تفرد بها ما

رواه عن ابن بريده مرفوعا انّ علينا ولیکم بعدى

ازین تقریر کابلی عزیر و تحیر مخاطب نحریر واضح است که اجلح شخصی مکار بوده و خود را بحیله و تزویر مسنی وانموده و این معنی را مخاطب عنود و فاضل کنود بمزید حسن فهم خود از مکاید اهل حق قصور می فرماید و پر ظاهرست که اگر باین کید الزام اهل حق می خواهد لازم بود که از کتب اهل حق ثابت می کرد که اجلح شیعی امامی بود و باز ملازمت ثقات محدثین سیته اختیار کرده و اخذ اخبار از ایشان نموده و طعن بر اهل حق نزد سیته نموده بعد اثبات این همه امور باثبتات می رسانید که حدیث علیٰ ولیکم بعدی

نزد اهل حق معاذ الله از متفردات اجلح و موضوعات او یا محرفات اوست و بغير اثبات این امور و تسجيل و تکمیل این همه کذب و زور خیال الزام اهل حق نمودن و هوس توجیه طعنی و ملامی بایشان کردن دلیل کمال سلامت عقل و برهان نهایت متأنت فهم و رای خواهد بود و اگر محض از عنديات و مزعومات خويش سخن می گويد و قصد الزام ندارد بلکه تطیب قلوب معتقدين اهل نحله خويش باین فسانه می خواهد پس با آنکه ادخال آن درین کتاب حشو و لغو و مخالفت عهد خود در شروع کتاب و دیگر مقاماتست بطلان این حیله و تزویر و خداع و تعزیر بر ناظر خبیر و ناقد بصیر ظاهرست و مستنیر و کلام حیرت نظام مخاطب قمقام مخدوشست بوجوه عدیده اول آنکه از تصريحات معتمدین نقاد رجال ثابت باید کرد که اجلح اول شیعی تبرائی بوده و بعد از ان در صحبت بعضی از ثقات محدثین داخل شده و ملازمت اختیار کرده و از مذهب خود بیزاری و توبه ظاهر نموده حال آنکه در کتب رجال اثری ازین معنی ظاهر نمی شود بلکه سابقا از افادات علمای اعلام دریافتی که اجلح می گفت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۶۱

سمعونا انه ما سبّ ابا بکر و عمر احد الا مات او افتقر پس چگونه عاقلى نسبت تبرا باو می توان کرد و از غرائبست که شاهصاحب در حاشیه همین کید قول اجلح مثبت کمال ذم سبّ شیخین از تهذیب الکمال خبری نقل فرموده بابلغ وجوه و اوضح طرق دعوى من خود را مردود و مطرود وانموده اهل حق را از ابطال سعى نامشکور خويش فارغ البال ساخته حيث قال روی اسحاق بن موسى عن شریک عن الاجلح انه قال سمعنا انه ما سبّ ابا بکر و عمر احد الا مات قتلا او فقراء تهذیب الکمال و اگر اولیای شاهصاحب در صدد تاییدشان برآمده اقوال علمای که نسبت تشیع باجلح کرده‌اند سند گردانند پس مردودست بآنکه آنفا بشرح تمام دانستی که تشیع در اصطلاح ارباب رجال منافاتی با سیتیت ندارد بلکه اکابر و اساطین دین اهل سنت باین وصف متصف بودند و بفرض تسلیم عدم سیتیت کسی از ارباب رجال اظهار اجلح تبری و توبه از مذهب خود نکرده تا کلام مخاطب قمقام حظی از واقعیت داشته باشد و لیس ذلک الا- محض الادعاء الذي لا- یلیق للالتفات والاصباء دوم آنکه کلامش دلالت دارد بر آنکه یحیی بن معین در توثيق اجلح خطأ کرده و بر حقیقت کارش اطلاع نیافته بخلاف علمای دیگر حال آنکه تخطیه این معین بلا دلیل متین قابل اصغا و اعتنا نیست و کدام دلیلست برین که یحیی بن معین در توثيق اجلح خاطی و غالط و منخدع و خابطست و کسانی که تضعیف اجلح کرده‌اند مصیب و راشد و محقق و ناقد سوم آنکه بعد ادراک مدائح جلیله و مناقب جمیله و محمد زاهره و مناقب باهره که علمائی قوم برای یحیی بن معین ثابت کرده‌اند و بعض آن در ما سبق مذکور شد و بعض آن انشاء الله در مجلد حدیث مدینه العلم مذکور خواهد شد ظاهر می شود که احتجاج اهل حق بتوثيق او اجلح را نهايت متن و استوار و الزام سنیه بان مطابق داب و قانون مناظر است پس بجواب آن فریاد وا ولاده برداشتمن و همت بتختیه یحیی بن معین گماشتن و دست بتضعیف مضعفین انداختن صریح خروج از داب مناظره است و الا اهل کتاب را هم می رسد که بجواب الزامات اهل اسلام اقوال علمای خود که مخالف و منافق این الزامات متینه است پیش کنند و نجات از اشکالات و اعضالات رزینه یابند و بعض آن انشاء الله اهل اسلام بجواب این احتیال سراسر اغفال ملزم و محجوج و ساكت و مغلوب شوند چهارم آنکه هر گاه باعتراف خود مخاطب فطین یحیی بن معین اوشق علمای اهل سنت یعنی در وثوق از جمیع

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۶۲

علمای سیته زائد و فاضل و فائق و از همه ایشان در اعتماد و اعتبار کاملتر و سابقست پس بمقابله توثيق او برای اجلح تضعيف دیگران که حسب افاده خودش مرجوح و مفضول و بعلت قلت و ثوق معلوم اند چگونه قابل اصحا و التفات و احتفال و لائق توجه ارباب نقد و کمال خواهد بود پنجم آنکه سابقا دانستی که تنها یحیی بن معین توثيق اجلح نکرده بلکه جمعی دیگر از اکابر اساطین و اجله معتقدین ناقدين با یحیی بن معین در توثيق اجلح مشارک و طریق تحقیق و ترک تعصّب قائد الی الحريق را سالک می باشدند ششم آنکه خیلی عجیب و غریب است که چندین نفر از جهابذه علمای سابقین و اساطین ناقدين متقدمین که اهل سنت را بر تحقیقات و تدقیقاتشان نهایت نازش و افخخار حاصلست و اسامیشان سابقا معلوم کردی از اجلح اخذ روایات و آثار و نقل احادیث و اخبار کرده باشند بر مرویات و تحدیثات او اعتماد نموده باز ایشان را با این همه مهارت در نقد و تحقیق و سیر و تدقیق که بمزيد ظهور کالشمس فی رابعه النهار هویدا و آشکارست حال ادخال و تدلیس و خلط و تلبیس واضح و ظاهر نشد تا اتباع و اشیاع خود را ازین داهیه آگاه می نمودند و زنگ التباس از قلوب ایشان می زد و دند همانا غشاوه عصیت بر بصر مخاطب جلیل الخطر تنیده است که بلا محابا برای غرض باطل رد حديث ولايت غفلت و ذهول ائمه کبار و اجله والا تبار خود ظاهر می فرماید و بآب رسیدن بنای فخر و مباحثات خویش اعتمتی نمی نماید صدق الله المتعال حيث قال فَإِنَّهَا لَا تَعْمَلُ الْأَبْصَارُ وَ لِكِنْ تَعْمَلُ الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ هفتم آنکه از افاده کابلی و مخاطب ظاهرست که سوای یحیی بن معین دیگر سیته را بحال قلب اجلح اطلاع حاصل شد حال آنکه خود مخاطب جابجا اطلاع را بحال قلب غیر ممکن و محال و مخصوص بازیز ذو الجلال گردانیده در باب المکايد همین کتاب در کید هفتادم گفته عجبست ازین مرد یعنی صاحب مجالس المؤمنین که ادعاء علم قلوب که خاصه خداست می نماید انتهی و در باب المطاعن همین کتاب بجواب طعن دوم از مطاعن عمر گفته و این قصه سراسر واہی و بهتان و افتراس هیچ اصلی ندارد و لهذا اکثر امامیه قائل این قصه نیستند و گویند که قصد سوختن آن خانه مبارک کرده بود و لیکن بعمل نیاورد و قصد از امور قلبیه است که بر ان غیر از خدای تعالی دیگری مطلع نمی تواند شد انتهی و نیز در باب المطاعن بجواب طعن دره حد از مغیره گفت و بالفرض اگر این کلام مقوله عمر باشد یعنی ادی وجه رجل لا يفصح الله به رجال من المسلمين

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۶۳

پس از قبیل فراست عمریست که بارها بقرائن چیزی دریافته می گفت که چنینست و مطابق ان واقع می شد از کجا ثابت شود که بحضور شاهد گفت و او را شنواند و باز هم اراده آنکه شاهد از شهادت ممتنع شود در دل داشت بچه دلیل ثابت توان نمود اراده از افعال قلبست و اطلاع بر افعال قلوب خاصه خداست انتهی کمال حیرت است که چگونه کابلی و مخاطب با دعای اطلاع اکابر خود بر حال قلب اجلح و دیگر روات امرنا ممکن و محال را جائز و ممکن و واقع گردانیدند و اسلاف با انصاف خود را بمرتبه الوهیت معاذ الله من ذلك رسانیدند آری اگر بمشرب صوفیه صافیه شتافتند و خاصه الوهیت را برای علمای خود ثابت ساختند مقام ناچاریست لکن بیچاره ابن معین چه خطای کرده که او را از قابلیت الوهیت بمراحل شاسعه دور انداختند و در حق او امکان اطلاع بر حال قلب اجلح روا نداشتند هشتم آنکه از بیان سخیف البین مخاطب عالی شأن ظاهرست که حدیث ان علیا ولیکم بعدی

از متفرقات اجلحست و کذب و بطلان و نهایت سماجت و فظاعت این ادعا ظاهرست که این حديث بطرق عدیده در کتب سیته منقول و ماثور و کمال صحت و اعتبار آن از افادات جهابذه محققین در اقصای وضوح و ظهور پس این همه اتعاب نفس در قدح و جرح اجلح بکار بردن و ب مجرم توثيق اجلح اسقاط یحیی بن معین از اعتماد و اعتبار با وصف تصريح به آنکه او اوثق علمای اهل سنت ظاهر کردن نفعی بحال زار مخاطب عالی تبار نمی رساند و هرگز او را از دار و گیر نقاد نحاریر نمی رهاند نهم آنکه دریافته که والد ماجد مخاطب حديث ولايت را در افادات خود از عمران بن حصین و ابن عباس بدرو طریق نقل کرده و ظاهرست که درین هر دو طریق اجلح واقع نیست فالحمد لله المنان که از افاده والد ماجد مخاطب عالی شأن هم ساطع و لامع گردید که

حدیث ولایت از متفرّدات اجلح نیست و نیز چون ان محدث عالی مقام این حدیث را در مآثر جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد فرموده واضح شد که نزد جناب او این حدیث معتمد و معتبر است و آن را از مجموعات شیعی مکار و ملتبس غدار کما یظهر من تلمیح المخاطب عمدۀ الكبار نمی‌دانست و الا ذکر و ایراد آن در مناقب و ما ثر جناب امیر المؤمنین علیه السلام از چنین محدث عالی مقام نمی‌آمد پس بحمد الله تعالى نهایت وهن رکاکت کلام مخاطب با جلالت از افاده والد او که حسب تصریح خودش آیتی از آیات الهی و معجزه از معجزات رسالت پناهی بوده ظاهر و نمایان گردید

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۶۴

و افحام و اسکات آن رفیع الدرجات بغایت قصوی رسید دهم آنکه بنابر خلق چنین احتمال ظاهر الاختلال در حق اجلح و دیگر ثقفات رجال می‌توان گفت که جمیع روات ثقفات سنیه و اساطین دین ایشان ارباب صحاح سته و ائمه اربعه و امثال ایشان همه در حقیقت یهود و نصاری و ارباب کفر و الحاد بودند و حظی از اسلام و ایمان نداشتند لکن بنا بر مکر و فریب و خدعاً و تلبیس و تدلیس تزیی بزی اسلام اختیار کرده در صحبت بعض اهل اسلام داخل شده و ملازمت ایشان اختیار کرده و از مذهب خود بیزاری ظاهر نمودند و اسلاف مذهب خود را بدو گفتند و مفاسد و مطاعن آن مذهب را بر ملا ذکر کردند و اظهار تقوی و توبه و دیانت و حسن سیرت نمودند و در اخذ حدیث از ثقفات شدت رغبت نمودند تا آنکه طبله و علمای اهل اسلام اینها را موثوق و معدل دانستند و بر صدق و عفاف ایشان اطمینان تام حاصل نمودند انگاه در مرویات ثقفات بعض موضوعات و مؤیدات مذهب خود مدسوس می‌کنند یا بعض کلمات را تحریف کرده روایت می‌کنند و مسائل شنیعه را ترویج می‌نمایند تا مردم بغلط افتد پس اگر چه کابلی و مخاطب بایجاد این کید بی اصل قدح اجلح خواسته لکن در حقیقت بمفاد بنی قصراء و هدم مصرا برای طاعنین و جارحین طریق واضح پس برای قدح و جرح و تضليل و تکفیر اساطین دین و ارکان مذهب خود مفتوح ساخته فاختلط علیهم الصاز بالنافع ولم یتبین عندهم الشهد الحالی من السم الناقع و اتسع الخرق على الرافع

بيان فضاعت تعصبات متعنتین اهل سنت در باب حدیث ولایت

و هر گاه بحمد الله و حسن توفیقه نهایت صحت و اعتبار و کمال جلالت و اشتهر حديث ولایت و مقبولیت و مسلمیت آن نزد اساطین کبار و اتصاف آن بکثرت نقل و تکرار و ایراد و اصدار در اسفار حذائق احبار دریافتی و به بطلان خرافات بی اصل و جزافات صریحه الہزل که مخاطب عمده اهل الفضل در قدح و جرح این حدیث شریف جزل بر زبان بلاوغ ترجمان راند و وارسیدی پس حالاً تعصبات فاحشه جمعی از متعنفین جائیدین و تھور و نجرز رفاهه از متنطعین حاقدین باید دید و انگشت تعجب بدنداش تحریر باید گزید که چگونه اکابر این حضرات با آن همه رفعت درجات تلمیع و تسویل و تحریف و تضليل را دیدن خود ساخته نرد ایمان و ایقان را بر بساط جحود و تعصّب باخته‌اند بخاری در صحیح خود گفته باب بعث على بن أبي طالب و خالد بن الولید الى اليمن قبل حجۃ الوداع

حدّثنا احمد بن عثمان قال حدّثنا شريح بن مسلم قال حدّثنا ابراهيم بن يوسف بن اسحاق

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۶۵

بن أبي اسحاق حدّثني أبي عن أبي اسحاق قال سمعت البراء قال بعثنا رسول الله صلّى الله عليه وسلم مع خالد بن الوليد الى اليمن قال ثم بعث علينا بعد ذلك مكانه فقال من اصحاب خالد من شا منهم ان يعقب معك فليعقب و من شاء فليقبل فكنت فيمن عقب معه قال فغنمته أواقي ذات عدد حدّثنا محمد بن بشّار قال حدّثنا روح بن عبادة ثنا على بن سويد بن منجوف عن عبد الله بن بريدة عن ابيه قال بعث النبي صلّى الله عليه وسلم علينا الى خالد ليقبض الخمس و كنت ابغض علياً وقد اغتسل فقلت لخالد الا ترى الى هذا فلما قدمنا على النبي صلّى الله عليه وسلم ذكرت ذلك له فقال يا بريدة أبغض علياً فقلت نعم فقال لا تبغضه فان له في الخمس اكثر

من ذلك

پس تعصّب و دستکاری حضرت بخاری را در روایت این حدیث ملاحظه باید ساخت که قصه جاریه و شکایت بریده بخدمت حضرت رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم نقل کرده لیکن فقره آنه ولیکم بعدی

نیاورده چنانچه حاکم با آن اشاره ساخته مگر چه سود که خدای تعالی آن را بر زبان دیگر محدثین جاری ساخت **يُرِيدُونَ لِيُطْفُؤُنَ نُورَ اللَّهِ يَأْفُوَاهِمْ وَاللَّهُ مُتِمٌ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ**

و علامه ذو النسبین ابن دحیه که مناقب عالیه و محامد سامیه او از وفیات الأعیان ابن خلکان و بغیة الوعاء و حسن المحاضرة سیوطی و غیر آن ظاهر و باهرست در کتاب شرح اسماء النبی صلی الله علیه و آله و سلم که نسخه عتیقه آن منقول از نسخه مصنف واهب العطا یا باین کثیر الخطایا عطا فرموده گفته ترجم البخاری فی صحیحه فی وسط المغازی ما هذا نصه بعث على بن أبي طالب و خالد بن الولید الى الیمن قبل حجۃ الوداع

حدّثني أَحْمَدُ بْنُ عُثْمَانَ قَالَ ثَنَا شَرِيفُ بْنُ مُسْلِمَةَ قَالَ ثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ يُوسُفَ بْنُ اسْحَاقَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِي اسْحَاقِ
سمعت البراء بعثنا رسول الله صلی الله علیه و سلم مع خالد بن الولید الى الیمن ثم بعث علينا بعد ذلك مکانه فقال من اصحاب خالد
من شاء منهم ان يعقب معک فليعقب و من شاء فليقبل فكنت فيمن عقب معه قال فغمت أواقي ذوات عدد
حدّثني مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارَ قَالَ ثَنَا رُوحُ بْنُ عَبَادَةَ قَالَ ثَنَا عَلَىٰ بْنُ سُوِيدٍ بْنُ مُنْجُوفٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَرِيدَةِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ بَعْثَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۶۶

عليها أبی خالد ليقبض الخمس و كنت ابغض علیها وقد اغتسل فقلت لخالد الا ترى الى هذا فلما قدمنا الى النبي صلی الله علیه و سلم
ذکرت له ذلك فقال يا بریده أبغض علیها فقلت نعم قال لا تبغضه فان له في الخمس اکثر من ذلك
قال ذو النسبین رحمه الله آوردہ البخاری ناقصا مبترا كما ترى و هي عادته في ايراد الاحادیث التي من هذا القبيل و ما ذاك الا لسوء
رأیه في التنكب عن هذا السبيل و آوردہ الامام احمد بن حنبل کاملاً محققا و الى طريق الصیحة فيه موفقا فقال فيما حدّثني القاضی
العدل بقیئه مشایخ العراق تاج الدين ابو الفتح محمد بن احمد بن المدائی قراءة عليه بواسطه العراق بحق سماعه على الثقة الرئيس أبی
القسم بن الحصین بحق سماعه على الثقة الواعظ أبی علی الحسن بن المذهب بحق سماعه على الثقة أبی بکر احمد بن جعفر بن
حمدان القطیعی بحق سماعه من الامام أبی عبد الرحمن عبد الله بحق سماعه على ابیه امام اهل السنّة أبی عبد الله

احمد بن محمد بن حنبل قال ثنا سعید ثنا عبد الجلیل قال انتهیت الى حلقة فيها ابو مخبر و ابن بریده فقال حدّثني أبی قال
ابغضت علیها بغضا لم ابغضه احدا قط قال و احبت رجلا - لم احبه الا - علی بغضه علیها قال فبعث ذلك الرجل على خيل فصحبته ما
اصحبه الا علی بغضه علیها قال فاصبنا سیما قال فكتب الى رسول الله صلی الله علیه و سلم ابی الحسن ما هذا قال الم تروا الى الوصیفة التي
فى السبی وصیفه هی افضل من السبی قال فخمیس و قسم فخر و راسه يقطر فقلنا يا ابا الحسن ما هذا قال الم تروا الى الوصیفة التي
کانت في السبی فانی قسمت و خمست فصارت في الخمس ثم صارت في اهل بیت النبي صلی الله علیه و سلم ثم صارت في آل
على و وقعت بها قال فكتب الرجل الى نبی الله صلی الله علیه و سلم قلت ابعثنی مصدقا قال فجعلت اقرأ الكتاب و اقول صدق
صدق فامسک يدی و الكتاب قال أبغض علیها قال قلت نعم قال فلا تبغضه و ان كنت تحبه فازدد له حبا فو الذی نفس محمد بیده
نصیب آل علی فی الخمس افضل من وصیفه قال فما کان من الناس احد بعد قول رسول الله صلی الله علیه و سلم احب الى من على
قال

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۶۷

عبد الله فو الذى لا اله غيره ما بينى و بين النبي صلى الله عليه وسلم فى هذا الحديث غير اب بريده انتهى ازین عبارت سراسر متنات و ازین مقالت سراپا رزانت در نهايت لعان و وضوحت كه حضرت بخارى در تورع و تدين خود خلل صريح می اندازد كه احاديث فضيلت جناب امير المؤمنين عليه السلام را ناقص و ابتر و مقطوع و احضر می سازد و دلش ياراي اظهار فضل و علو مرتب آن عالي قباب نمی دهد و رو باخفا و ستر مناقب و محمد عليه آن جناب كه با وصف كتمان اعدا از آفتاب نيمروزه روشن ترست می نهد چنانچه حدیث بريده را كه امام احمد بن حنبل آن را كاملا و تاما و محققا و مصححا وارد كرده بريده و ناقص و ابتر ساخته ذكر احبيت جناب امير عليه السلام و بعد ارشاد جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم كه مفيد افضليت آن حضرت از کافه خلق بعد جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلمست از آخر حدیث برانداخته و بتقيص ديگر مطالب نيز پرداخته و گمان مبر كه اين حذف و اسقاط و تصرف و اختباط و تبديل و تعير و تنقيص و تيتر و قطع و برييد بتعصب شديد صرف در همين حدیث خاص واقع شده و بس بلکه از قول ذو النسبين و هى عادته الخ ظاهر و باهرست كه عادت بخارى برين طريقه نامرضيه و سجيه دنيه جاريست كه ازادن قبيلست يعني مشتمل بر مزيد فضل جناب امير المؤمنين و اهل بيت طاهرين عليهم السلام می باشد هر گاه آن را وارد می کند ابتر و ناقص می سازد و از قول ابن دحیه و ما ذاک الا لسوء رایه فى التنكب عن هذا السبيل بنص واضح ظاهرست كه او از ايراد فضائل عاليه جناب امير المؤمنين عليه السلام انحراف و تنكب و در اخفاء ان تصلب و تعصب دارد ورای او درين باب شنیع و قبیح و فضیح و فظیع ست و ناهیک بهذا القول شاهدا على انحراف البخاری عن امير المؤمنین عليه السلام و کفاک به دليل على سوء رایه و قبح عقیدته و شناعة صنیعه و انهماکه فى التعصب المخزى بين الانام و أى خرى اعظم من ان يبترا الانسان احاديث الرسول صلوات الله و سلامه عليه و الله الكرام بمحض هواه و سوء رایه الجالب للهوان و الملام فبتر الله يدى البخارى حيث بترا احاديث النبوية و عفا اثره حيث رام طمس معالم الفضائل العلوية و نيز علامه ذو النسبين در كتاب شرح اسماء النبي صلی الله عليه و الله و سلم اولاً حدیثی از مسلم نقل کرده و بعد ان همان حدیث

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۶۸

از بخارى آورده و بعد ان گفته بدانا بما آورده مسلم لانه آورده بكماله و قطعه البخارى و اسقط منه على عادته كما ترى و هو مما عيب عليه في تصنيفه على ما جرى ولا . سيمما اسقاطه لذكر على رضي الله عنه بالجمله هر گاه ديانت حضرت بخارى باین نوبت رسیده كه باعتراف اهل نحله او و مریدانش از قدر و جرح غير مصون و بتعصب و تنكب و انحراف از فضائل جناب امير المؤمنين و تنقيص و تبtier و تبديل و تغيير احاديث جناب سرور مرسلين صلی الله عليه و الله اجمعين معيوب و مطعون باشد کي مسلمي بر احاديث و روایات او اعتماد می تواند نمود و چون محتملست که غير ماهری را در جلالت و عظمت و ریاست و امامت و علو مدارج و سمو مناقب ابن دحیه که در خدمتگزاری بخاری سعی جميل نموده زنگ شباهات و تعصبات از خواطر مستفیدین تحقیقاتش زدوده شکی رو دهد لهذا م Hammond و مناقب او از تصانیف ائمه و مشايخ اهل سنت منقول می شود و ابن خلکان در وفیات الأعیان گفته ابو الخطاب عمر بن الحسن بن علی بن محمد بن الجمیل بن فرح بن خلف بن قومس بن مزالل بن ملال بن بدر بن دحیه بن فروة الكلبی المعروف بذی النسبین الاندلسی البلننسی الحافظ لقلت نسبة على هذه الصورة من خطه و كان قد قيده و ضبطه كما هبنا الجميل بضم الجيم و فتح الميم و تشديد الياء المثناء من تحتها و بعدها لام و هو تصغير جميل و فرح بفتح الفاء و سكون الراء و بعدها حاء مهملة و قومس بفتح القاف و ضمها و سكون الواو و كسر الميم و بعدها سين مهملة و مزالل بضم الميم و سكون الزاي و بعد اللام الف لام و ملال بفتح الميم و تشديد اللام و بعدها لام و دحیه بكسر الدال مهملة و فتحها و سكون الحاء بعدها ياء مثناء و هو دحیه الكلبی صاحب رسول الله صلی الله عليه و سلم وباقي معروف لا حاجة الى ضبطه كان يذكر ان امامه الرحمن بنت أبي عبد الله بن أبي البسام موسی بن عبد الله بن الحسين بن جعفر بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسين بن علی بن أبي طالب رضي الله عنهم فلهذا كان يكتب بخطه ذو النسبين بين دحیه و المسین و كان يكتب ايضا سبط أبي

البسام اشارة الى ذلك

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٤٦٩

و كان ابو الخطاب المذكور من اعيان العلماء و مشاهير الفضلاء متقدما لعلم الحديث النبوى و ما يتعلق به عارف بال نحو و اللغة و ايام العرب و اشعارها اكثر بطلب الحديث فى اكثرب بلاد الاندلس الاسلامية ولقى بها علماءها و مشايخها ثم رحل الى بر العدوة و دخل مراكش و اجتمع بفضلاها ثم ارتحل الى افريقيا و منها الى الديار المصرية ثم الى الشام و الشرق و العراق و سمع ببغداد من بعض اصحاب ابن الحصين و سمع بواسط من أبي الفتح محمد بن احمد المدائى و دخل الى عراق العجم و خراسان و ما والاها و مازندران كل ذلك فى طلب الحديث و الاجتماع بائمه الحديث و اخذ عنهم و هو فى تلك الحال يؤخذ عنه و يستفاد منه و سمع باصبهان من أبي جعفر الصيدلانى و بنى سابور من منصور بن عبد المنعم الهزوى الخ و حافظ جلال الدين سيوطى در بغية الوعاء كفته عمر بن الحسن بن على بن محمد بن الجميل بن فرح بن دحية الكلبى الاندلسى اللبناني الحافظ ابو الخطاب كان من اعيان العلماء و مشاهير الفضلاء متقدما لعلم الحديث و ما يتعلق به عارفا بال نحو و اللغة و ايام العرب و اشعارها سمع الحديث و رحل و له بنى الكامل الدار دار الحديث الكاملية بالقاهرة و جعله شيخا حدث عنه ابن الصلاح وغيره و مات ليلة الثلاثاء رابع عشر ربيع الاول سنة ثلاثة و ثلاثين و ستمائة و نيز سيوطى در حسن المحاضرة فى اخبار مصر و القاهره كفته ابن دحية الامام العلامه الحافظ الكبير ابو الخطاب عمر بن الحسن الاندلسى اللبناني كان بصيرا بالحديث متقدما به له حظ وافر من اللغة و مشاركة فى العربية له تصانيف وطن مصر و ادب الملك الكامل و درس بدار الحديث الكاملية مات اربع عشرة ربيع الاول سنة ثلاثة و ثلاثين و ستمائة و نيز علامه سيوطى در رساله حسن المقصد فى عمل المولد كفته قال ابن خلكان فى ترجمة الحافظ أبي الخطاب ابن دحية كان من اعيان العلماء و مشاهير الفضلاء قدم من المغرب فدخل الشام و العراق و اجتاز باربل؟؟؟ سنة اربع و ستمائة فوجد ملكها المعظم مظفر الدين زين الدين يعتنى بالمولد النبوى فعمل له كتابا سماه التنوير فى مولد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٤٧٠

البشير النذير و قرأه عليه بنفسه فاجازه بالف دينار وقد سمعناه على السلطان فى سنة خمس وعشرين و ستمائة و علامه مقرى در نفح الطيب كفته الحافظ ابو الخطاب بن دحية و هو مجد الدين عمر بن الحسين بن على بن محمد بن فرح بن خلف الظاهري المذهب الاندلسى كان من كبار المحدثين و من الحفاظ الثقات الا ثبات المحققين استوطن بجاية فى مدة أبي عبد الله بن تومور و روى بها و اسمع و كان من احفظ اهل زمانه باللغة حتى صار حوشى اللغة عنده مستعملا غالبا و لا يحفظ الانسان من اللغة حوشها الا و ذلك اضعاف محفوظة من مستعملها و كان قصده و الله تعالى اعلم ان يتفرد بنوع يشتهر به دون غيره كما فعل كثير من الادباء حيث تركوا طريق العرب و انفردوا بالطريق الآخر و لو سلکوا طريق العرب لكانوا فيه كاحد الناس و كذا الشيخ ابو الخطاب بن دحية له رسائل و مخاطبات كلها مغلقات و كان رحمة الله تعالى إذا كتب اسمه فيما يجيئه او غير ذلك يكتب ابن دحية و دحية معا المتشبه به جبرائيل و جبرائيل و يذكر ما ينفي على ثلاث عشرة لغة مذكورة في جبرائيل و يقول عبد فاطر السماوات و الأرض *

وهذا فرع انفرد به عمن عداه من اهل العلم قال صاحب عنوان الدرية رأيت له تصنيفا في رجال الحديث لا باس به و ارتحل الى المشرق في دولة بنى ایوب فرفعوا شأنه و قربوا مكانه و جمعوا له علماء الحديث و حضروا له مجلسا و اقرروا له بالتقدم و عرفوا انه من اولى الضبط و الاتقان و التفهم و ذكروا احاديث باسانيد حولوا متونها فاعاد المتون المحولة و عرف عن تغيرها ثم ذكر الاحاديث على ما هي عليه من متونها الاصلية و مثل هذه الحكاية اتفق لابي عمر بن عات في كتاب مسلم بمراكمش بيت الطلبة منها و محمد بن عبد الباقى زرقانى مالكى در شرح مواهب لدنهى كفته الامام الحافظ المتقن ابو الخطاب عمر بن الحسن بن على بن محمد المشهور بانه ابن دحية فانه رحمة الله كان يذكر انه من ولد الصحابى دحية الكلبى بفتح الدال و كسرها قال النور لغتان مشهورتان و الكرمانى اختلف في الراجحة منها

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۷۱

والجوهرى اقتصر على الكسر و المجد قدمه الاندلسى البيلى البصير بالحديث المعنى به ذو الحظ الوافى من اللغة و المشاركة فى العريقة صاحب التصانيف توطن مصر و ادب الملك الكامل و درس بدار الحديث الكاملية مات رابع عشر ربيع الاول سنة ثلاثة ثلاث و ثلـاثـين و ستـمائـه و كـمالـ چـيرـهـ دـسـتـيـ ابوـ محمدـ حـسـيـنـ بنـ مـسـعـودـ بـغـوـيـ کـهـ اـکـاـبـرـ قـوـمـ اوـ رـاـ بـیـحـیـ دـانـسـتـهـ يـادـ مـیـ کـنـدـ مـلـاحـظـهـ کـرـدـنـیـسـتـ کـهـ هـرـ گـاهـ حـدـیـثـ لـایـتـ رـاـ دـرـ مـصـابـیـحـ وـارـدـ کـرـدـهـ لـکـنـ لـفـظـ بـعـدـیـ رـاـ کـهـ دـلـیـلـ قـاطـعـ وـ بـرـهـانـ سـاطـعـ بـرـ بـودـنـ ولـیـ بـعـنـیـ مـتـصـرـفـ فـیـ الـامـرـ وـ حـاـکـمـتـ حـذـفـ نـمـوـدـ چـنـاـچـهـ درـ کـتـابـ مـذـکـورـ گـفـتـهـ

من الحسان عن عمران بن حصين انَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِنَّ عَلَيْنَا مِنِّي وَإِنَّمِنِي وَهُوَ لَنِي كُلُّ مُؤْمِنٍ

پس حیرتم بسوی خود می کشد که ایا بغوی را با آن همه جلالت و نبالت و کمال و براعت و تمہر و ریاست و تصدر و زعامت که اسفار ائمه کبار بیان شرح آن مزینست این قدر هم تفحص و تتبع اخبار و آثار جانب سرور مختار علیه و آله سلام الملک الغفار میسر نشد که بر مثل مسند احمد بن حنبل و صحیح ترمذی و امثال ان از مجامیع حدیث مشهوره برمیخورد و از ان این حدیث شریف را بنهج کامل نقل می ساخت و خویش را از وصمت حذف و اسقاط دور و بر کنار می داشت و چگونه عقل عاقلی قبول خواهد کرد که بغوی بر تمام حدیث ولایت مطلع نشده با آنکه در صدر مصایب تصریح نموده باخذ روایات از ترمذی و غیر او و سابقاً دانستی که ترمذی در جامع خود این حدیث را مع لفظ بعدی روایت نموده و صنیع بدیع ولی الدین الخطیب ازین هم اعجب و اغربست زیرا که او در کتاب مشکاة المصایب بعد ذکر این حدیث بحذف لفظ بعدی بمزید جسارت و بی باکی تصریح نموده که این حدیث را ترمذی روایت کرده چنانچه در کتاب مسطور گفته

عن عمران بن حصین انَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِنَّ عَلَيْنَا مِنِّي وَإِنَّمِنِي وَهُوَ لَنِي كُلُّ مُؤْمِنٍ رواه الترمذی

پس این غایت خلاعت صاحب مشکاة المصایب بچشم عترت دیدنیست که با وصف ارتکاب حذف فضیح و اسقاط قبیح تصریح صریح بروایت ترمذی این حدیث شریف صحیح را می فرماید و خویش را مصدق اِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكُتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ می نماید و هرگز هرگز بخيال نمی آرد که ستر تخدیع او نزد نقاد اعلام و از هنک غیر مصون یُرِيدُونَ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۷۲

أَنْ يُطْفِئُنَّ نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتَمَّمَ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهُ الْكَافِرُونَ

وابن تیمیه که اصفق اللاحقین و السابقین و اوقع الاولین و الآخرين من الجنۃ و الناس اجمعینست از بخاری هم در گذشته بتصریح صریح تکذیب این حدیث صحیح نموده چنانچه بعد تسویه وجه خود بتکذیب حدیث امر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صحابه را به اینکه بر جانب امیر المؤمنین علیه السلام با مرأة سلام کنند و تکذیب حدیث از سید المسلمين و امام المتلقین و قائد الغر المحجلین گفته و كذلك قوله هو ولی کل مؤمن بعدی

کذب علی رسول الله صلی الله علیه و سلم بل هو فی حیاته و بعد مماته ولی کل مؤمن و کل مؤمن ولیه فی المھیا و الممات فالولاية التي هي ضد العداوة لا - تختص بزمان و امما الولاية التي هي الامارة فيقال فيها و الى کل مؤمن بعدی كما یقال فی صلاة الجنائزه إذ اجتمع الولی و الوالی قدم الوالی فی قول الاکثر و قیل یقدم الولی فقول القائل علی ولی کل مؤمن بعدی

کلام یمتنع نسبته الى رسول الله فانه ان أراد الموالاة لم یحتاج ان یقول بعدی و ان أراد الامارة کان ینبغی ان یقال و آل علی کل مؤمن انتهی پس این حقد و ضغف و تهور و توغ بنظر امعان ملاحظه باید کرد که چنین حدیث شریف را که ائمه اعلام که اساطین مذهب اهل سنت اند مثل ترمذی و ابن حبان و ضیاء مقدسی در صحاح خود روایت کرده‌اند و مثل ابن أبي شیبه و حاکم و ابن جریر

تنصيص بر صحت آن فرموده و توثيق رجال آن بتصریحات ائمه رجال ثابت بحشم و جزم تکذیب می‌کند و هیچ سندی از اقوال ائمه نقاد یا وجهی قابل اعتماد برای ان ذکر نمی‌کند فسحقاً سخته لمن کذب الحديث الصحيح و ارتکب الكذب القبيح و آنچه فرمایش کرده که اگر مراد از ولایت امارت می‌بود لفظ والی می‌گفت پس محض تخرص و تهجم مطرود و اقتراح و تهجهس مردودست و لفظ ولی چنانچه بمعنى دوست می‌آید همچنین بمعنى والی نیز می‌آید و بقرينه بعدی صريح است در معنای والی و امير پس چه ضرورست که در مقام افاده امارت لفظ والی گفته آید و جناب رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم کلام را موافق فرمایش و خواهش حضرات اهل سنت نمی‌فرمود که هر لفظ که ایشان اقترح کنند همان را ارشاد کند و لفظ دیگر را بفرماید غرض آن جناب افاده امامت جناب امير المؤمنین و آن را بکرات و مرات بتصریحات و تلویحات

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۷۳

ارشاد فرموده هر گاه حدیث غدیر را اهل حق پیش کردند حضرات اهل سنت فرمایش کردند که اگر مراد ازین خلافت و امارت می‌بود حضرت رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم در حق جناب امير المؤمنین می‌فرمودند انه الولی بعدی و هر گاه شیعه لفظ ولیکم بعدی را هم از کتب اهل سنت برآوردند حالاً فرمایش دیگر می‌کنند و می‌فرمایند که اگر مراد امارت و خلافت می‌بود لفظ والی ذکر می‌کرد و می‌فرمود که هو وال علی کل مؤمن و هر گاه این لفظ را هم برمی‌آریم نظراً الى مکابراتهم توقع آنست که خواهند گفت که والی هم دلالت بر خلافت نمی‌کند و فرمایش دیگر خواهند فرمود و هکذا بالجمله عاقل دیندار بملاظه این تعصیات و هفوایت اکابر و ائمه قوم درباره ابطال دلائل اهل حق پی بنهایت عجز و زیونی اینها و نهایت بطلان و فساد مبانی مذهب ایشان می‌برد و می‌داند که بمحض تقليد اسلام و حب مذهب آباء ابطال امور واضحه می‌خواهند و اصلاً از تفویه به اکاذیب صریحه و شنائع کلمات سخیفه که اواني عقلاء از ان احتراز می‌کنند چه جا اهل علم و فضل که از شان ایشان بغايت بعيد است باکی ندارند و قبل ابن تیمیه کسی از محدثین و متكلمين سنیه اقدام بر حکم بوضع و ابطال و رد و قدح و طعن و جرح این حدیث شریف نکرده اری بعد ابن تیمیه ابن حجر مکی که باشتمال کتابش بر تعصیب شیخ عبد الحق دھلوی معترض و فاضل از زبان حسن بن حسن رشید هم باین اعتراف ایضاً متمسک و متثبت می‌باشد قدح و جرح این حدیث شریف در سر کرده لکن بر ابطال و تکذیب آن جسارت ننموده در صواعق بجواب حدیث غدیر گفته اما

رواية بريدة عنه لا تقع يا بريدة في على فان عليا مني وانا منه وهو وليكم بعدى

ففي سنته الاجلحة وهو وان وثقه ابن معين لكن ضعفه غيره على انه شيعي وعلى تقدير الصيحة فيحمل انه رواه بالمعنى بحسب عقيدته وعلى فرض انه رواه بلفظه فيتعين تاویله على ولایت خاصه نظیر

قوله صلی الله عليه و سلم اقضاكم على

على انه و ان لم يتحمل التاویل فالاجماع على حقيقة ولاية أبي بكر و فرعيها قاض بالقطع لحقيتها لا بني بكر و بطنانها على لان مفاد الاجماع قطعی و مفاد خبر الواحد ظنی و لا تعارض بين ظنی و قطعی بل يعمل بالقطعی و يلغی الظنی على ان الظنی لا عبرة به فيها عند الشیعه كما مرّ پس کمال عجبست ازین

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۷۴

علامه روزگار که با آن همه مفاخر عالیه المنار و مناقب متلاطیه الانوار و تدریب تمام و تمهر حام در تبع احادیث و اخبار خیر الانام عليه و الله آلاف التحیة و السلام که شرحی از ان سابقًا شنیدی اعتنای بدیگر طرق این حدیث که اجلح در ان واقع نیست نکرده این حدیث را منحصر در طریق واحد و انموده بمزید سلطات لسان قدح جرح مزعومی آن آغاز نهاده و لطیف تر آنست که ابن حجر در همین کتاب صواعق این حدیث شریف را از ترمذی و حاکم در فضائل جناب امير المؤمنین علیه السلام بروایت عمران بن حصین نقل کرده که در سند آن هرگز از اجلح نشانی نیست چنانچه در فصل ثانی باب تاسع که آن را باین عنوان معنون نموده الفصل

الثانى فى فضائل على كرم الله وجهه و هي كثيرة عظيمة شهيرة حتى قال احمد ما جاء لاحد من الفضائل ما جاء لعلى و قال اسماعيل القاضى و النسائي و ابو على النيسابورى لم يرد فى حق احد من الصحابة بالاسانيد الحسان اكثر مما جاء فى على قال بعض المتأخرین من ذریة اهل البيت النبوی و سبب ذلك و الله اعلم ان الله اطلع نبیه على ما يكون بعده مما ابتلى به على و ما وقع من الاختلاف لاما آل إليه امر الخلافة فاقتضى ذلك و نصح الامة اشهاره بتلك الفضائل لتحصل التجاه لمن تمسك به ممن بلغته ثم لما وقع ذلك الاختلاف و الخروج عليه نشر من سمع من الصحابة تلك الفضائل وبها نصحا للامة ايضا ثم لما اشتد الخطب و استغلت طائفه من بنى أمیة بتقديسه و سببه على المنابر و وافقهم الخارجون عليهم الله بل قالوا بکفره اشتغلت جهابذة الحفاظ من اهل السنة بیث فضائله حتى كثرت نصحا للامة و نصرة للحق ثم اعلم انه سياتى فى فضائل اهل البيت احاديث مستكثرة من فضائل على رضى الله عنه فلتكن منك على ذكر و انه مزفى كثير من الاحاديث السابقة فى فضائل أبي بكر جمل من فضائل على و اقتصرت هنا على اربعين حديثا لأنها من غرر فضائله مى فرماید الحديث الخامس والعشرون

اخراج الترمذی و الحاکم عن عمران بن حصین ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ما تریدون من على ان عليا منی و انا منه و هو ولی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۷۵

كل مؤمن بعدي

و مز الكلام في حاجي عشر الشبه على هذا الحديث و بيان معناه و ما فيه پس اگر نظر ابن حجر بحديث مروي از ابن عباس و غير آن نرسیده بود کاش طريق مروي از عمران بن حصین که خود روایت کرده و آن را از جمله غرر فضائل جناب امير المؤمنین عليه السلام دانسته از خاطر خود بر باد نمی داد و در جواب اهل حق آن را منحصر در طريق واحد که در ان اجلح واقع است نمی ساخت لیکن تعصب و ناحق کوشی را چه علاجست که آدمی بسب این مرض مزمن کر و کور و از ادرارک و اضیحات نهایت دور می گردد و عجب که ابن حجر با این همه دعوای محدثیت و طعن و تشنج بر اهل حق بمزاعمات فاسد و اینهم ندانسته که توثیق اجلح هم در ابن معین منحصر نیست بلکه دیگر اکابر ائمه سییه کما علمت سابقا نیز توثیق اجلح کرده‌اند و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه که خود ابن حجر جابجا بر وايات شان احتجاج و استدلال می نماید از اجلح در صحاح خود که مدار دین و اسلام سییه است روایت می کنند پس زعم انحصر توثیق اجلح در ابن معین مثل زعم انحصر روایت حدیث ولایت در اجلح از غرائب مزعومات فاسده فضیعه و طرائف توهمات بدیعه است و نیز دانستی که ابن حجر در منح مکیه شرح قصیده همزیه در ذیل قول نظام و على صنو النبی و من دین فوادی وداده والولاء گفت و ذلك عملا بما

صحيح عنه صلی الله علیه و سلم اللہم وال من والا و عاد من عاده و ان عليا منی و انا منه و هو ولی كل مؤمن بعدي پس این قول ابن حجر که حق تعالی عز شانه و هو الّذی أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ

او را بان گویا گردانیده صریح است در این که این حدیث شریف صحیح است و قول نظام را در مدح جناب امير المؤمنین عليه السلام از آن ماخوذ دانسته و بتتصدیق و اذعان آن پرداخته حالا عاقل متدرّب را تهافت و تناقض علمای قوم که وقت مکالمه اهل حق چسان حیران و سراسیمه می شوند و از تکذیب خود و ائمه خویش اصلا باکی نمی کنند بنظر عبرت نگریستیست که ابن حجر با وصف آنکه تصحیح این حدیث در منح مکیه نموده و در صواعق هم آن را از غرر فضائل جناب امير المؤمنین عليه السلام شمرده و از ترمذی و حاکم نقل آن کرده معذلك در همین کتاب در مقام جواب استدلال اهل حق بقدح و جرح آن

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۷۶

و اذعان آن پرداخته حالا عاقل متدرّب را تهافت و تناقض علمای قوم که وقت مکالمه اهل حق چسان حیران و سراسیمه می شوند و از تکذیب خود و ائمه خویش اصلا باکی نمی کنند بنظر عبرت نگریستیست که ابن حجر با وصف آنکه تصحیح این حدیث در

منح مکیه نموده و در صواعق هم آن را از غرر فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام شمرده و از ترمذی و حاکم نقل آن کرده مع ذلک در همین کتاب در مقام جواب استدلال اهل حق بقدح و جرح آن پرداخته پرده حیا از روی خود برداشته اما احتمال روایت کردن اجلح حدیث شریف را بالمعنى حسب عقیده خود که ابن حجر بمزیر خرق خرق آن نموده پس رکاکت و سخافت آن پر ظاهرست که اگر مجرد خلق احتمال روایت بالمعنى در هر خبری بغیر سند جاری کرده شود هیچ مطلبی از مطالب دین ثابت نه گردد پس اختراع این احتمال کثیر الاختلال دلیل کمال عجز و واماندگی و بحقیقت هدم مبانی اسلامست امّا آنچه ابن حجر سراپیده که بر فرض روایت نمودن اجلح این حدیث شریف را بلطفه تاویل ولایت بولایت خاصه خواهد شد مثل قول آن جناب اقضاکم علی

پس اظهار کمال بعد خویشست از سلیقه مناظره زیرا که تاویل ولایت خاصه عین تلمیع و تسویل و بسبب عدم معارضت آن بدلیل غیر قابل التعویل با این همه انشاء اللہ در ما بعد ادله زاهره و براهین باهره بطلان حمل ولایت بر ولایت خاصه ببسط تمام بمعرض بیان و اظهار خواهم آورد که بملأ حظه آن ظاهر خواهد شد که این کلام ابن حجر تفووه و تقول سراسر خسار و تهجم و تهجهس صریح البوارست مع ذلک می گوییم که چون ارشاد جناب بشیر و نذیر در حق امیر کل امیر علیه و آلہ الصلوۃ والسلام ما استنار الفجر المنیر اقضاکم علی

مفید اعلمیت و افضلیت آن جنابست پس اگر ولایتی که ابن حجر تنزیل لفظ ولی بر آن می کند در اثبات افضلیت آن جناب مماثل و مساوی

حدیث اقضاکم علی

می باشد پس آن هم برای اثبات خلافت آن جناب کافی و وافی و شکوک و شباهات جاحدين را ماحی و عافیست امّا تمّسک این حجر با جماع بر خلافت أبي بکر و عمر و ثالث ثلاثة در صورت عدم احتمال تاویل پس نهایت مکابره و تسویل و غایت تخدیع و تضليلست زیرا که بنای غیر مخصوص اجماع موهوم بادله قاهره و براهین زاهره مهدوم و مثولوم کما بین فی تشیید المطاعن و غیره اما توهم ابن حجر که این حدیث خبر واحدست پس مدفوعست بچند وجه اول آنکه بسبب روایت نمودن جمعی کثیر و جمی غیر از اساطین فریقین آن را در مقامات مختلفه و مظان متعدده مع نص جمع منهم علی الصحة و ایراد جمع آخر بالقطع و الحتم و البّ و الجزم یقین بثبت آن حاصل می شود دوم آنکه این حدیث شریف را دوازده صحابی روایت کردہ‌اند اول و افضل ایشان خود جناب امیر المؤمنین علی بن أبي طالب علیه السلامست چنانچه دیلمی کما فی کنز العمال و مفتاح النجا بروایت آن حضرت نقل کرده که جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آلہ و سلم فرمود

یا بریده ان علیها

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۷۷

ولیکم بعدی فاحب علیها فانه يفعل ما يؤمر

و نیز این حدیث را آن جناب در ضمن بیان فضائل خود وقت حضور جماعتی از مهاجرین و انصار بمسجد از جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آلہ و سلم باین الفاظ نقل فرموده

علی اخی و وارثی و ولی کل مؤمن بعدی

کما سیجیء عن ینابیع المودة انشاء اللہ تعالی و نیز این حدیث از آن جناب در ضمن واقعه نزول آیه و آئدِر عَشِيرَةَ الْأَقْرَبِینَ منقولست و حدیث ولایت را در ضمن قصه نزول این آیه از آن حضرت ابن مردویه و ملا علی متقدی در کنز العمال و محمد محبوب عالم در تفسیر شاهی روایت کردہ‌اند و نیز این حدیث بروایت آن جناب در ضمن سؤال جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آلہ و سلم خمس اشیا واردست چنانچه خطیب بغدادی و عبد الکریم رافعی در کتاب التدوین و زرندی در نظم درر السقطین و سیوطی

در جمع الجوامع و ملا على متقي در کتز العمال و مرزا محمد بدخشی در مفتاح النجا و محمد صدر عالم در معراج العلی و عجیلی در ذخیره المال و مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن روایت نموده‌اند دوّم جناب امام حسن علیه السلام که آن جناب این حدیث را از جناب رسالت‌ماَب صلی اللَّهُ علیه و اله و سلم حسب نقل شیخ سلیمان بلخی در ینابیع الموده کما سیجیء انشاء اللَّه تعالیٰ باین الفاظ روایت فرموده

اما انت یا علی فمّی و انا منک و انت ولی کل مؤمن و مؤمنه بعدی

سوم حضرت ابو ذر جنبد بن جنادة الغفاری و حدیث ولایت را بروایت حضرت او شهردار دیلمی در مستند الفردوس کما فی کتاب الاکتفاء لابراهیم الوصابی وقد سمعت سابقاً باین لفظ نقل نموده

علی منّی و انا من علی و علی ولی کل مؤمن بعدی حبّه ایمان و بغضه نفاق و النظر إلیه رافه

چهارم عبد اللَّه بن عباس و روایت نمودن او شان حدیث ولایت را از افاده ابو داود طیالسی و احمد بن حنبل در مستند و ابو یعلی و حاکم در مستدرک علی الصحيحین و ابو بکر بیهقی و ابن عبد البر در استیعاب و اخطب خوارزم در کتاب المناقب و ابن عساکر در موافقات و اربعین طوال و ابو حامد محمود صالحانی و محمد بن یوسف کنجی در کفاية الطالب و محب طبری در ریاض نصره و زرندي در معراج الوصول و سید شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل و ابن حجر عسقلانی در اصابه و وصابی در کتاب الاکتفاء و منادی در کنوز الحقائق و احمد بن الفضل بن محمد با کثیر در وسیله المآل و مرزا محمد بدخشانی در مفتاح النجا و نزل الابرار پنجم ابو سعید سعد بن مالک الخدری و حدیث ولایت امیر المؤمنین علیه السلام بعد جناب رسالت‌ماَب صلی اللَّهُ علیه و آله و سلم از او کما سمعت سابقاً نظرتی در کتاب الخصائص العلویه بضمن واقعه غدیر باین الفاظ ذکر کرده

اللَّهُ اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرَّبِّ برسالتی و الولاية لعلی من بعدی

و قد ذکره ابو نعیم اصفهانی فی کتاب ما نزل من القرآن فی علی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۷۸

و جمال الدین المحدث فی الأربعين ششم براء بن عازب الانصاری الاوسي و حدیث ولایت بروایت و ابو المظفر سمعانی در فضائل الصحابة در ضمن حدیث غدیر باین الفاظ وارد نموده

هذا ولیکم من بعدی اللَّهم وال من والاه و عاد من عاده

هفتم ابو لیلی بن عبد اللَّه الانصاری المدنی و حدیث ولایت بروایت او اخطب خوارزم در کتاب المناقب باین الفاظ ذکر نموده

انت امام کل مؤمن و مؤمنه و ولی کل مؤمن و مؤمنه بعدی

هشتم عمران بن الحصین و روایت نمودن او حدیث ولایت را از افاده ابو داود طیالسی و ابن أبي شیبه و احمد بن حنبل و ترمذی و نسائی و حسن بن سفیان و ابو یعلی و ابن جریر و خیثمه بن سلیمان و ابو حاتم بن حبان و طبرانی و حاکم و ابو نعیم اصفهانی و ابن المغازلی و شیرویه دیلمی و ابو السعادات ابن الاشیر جزری و عز الدین بن الاشیر و ابن طلحه قرشی و محمد بن یوسف کنجی و محب الدین طبری و ابراهیم بن محمد حموینی و ذہبی و زرندي و سید شهاب الدین احمد و ابن حجر عسقلانی و حسین میبدی و سیوطی و حاجی عبد الوهاب و خود ابن حجر و ملا على متقي و مرزا مخدوم و ابراهیم وصابی و جمال الدین محدث و علی قاری و احمد بن فضل بن محمد باکثیر و مرزا محمد بدخشانی و محمد صدر عالم و ولی اللَّه و محمد بن اسماعیل الامیر و محمد بن علی صبان و مولوی مبین و محمد سالم و مولوی ولی اللَّه لکھنؤی و شیخ سلیمان بلخی ظاهرست نهم بریده بن الحصیب الاسلامی و روایت نمودن او حدیث ولایت را از افاده ابن أبي شیبه و احمد بن حنبل و نسائی و مسعود بن ناصر سجستانی و شیرویه دیلمی و شهردار دیلمی و ابن سبع اندلسی و ضیاء الدین حنبلی و محب طبری و سید شهاب الدین احمد و ابن حجر عسقلانی و شهاب الدین قسطلانی و سیوطی و محمد بن یوسف شامی و ملا-علی متقي و ابراهیم وصابی و احمد حافی و شیخانی قادری و مرزا محمد

بدخشنانی و محمد صدر عالم و مولوی ولی الله لکھنؤی ثابت و متحققت دهم عبد الله ابن عمر و حدیث ولایت بروایت سید علی همدانی در موده القربی باین نهج نقل کرده

یا آئیها الناس هذا وليکم بعدی فی الدینی و الآخرة فاحفظوه يعني علیا

یازدهم عمرو بن العاص و حدیث ولایت بروایت او کما سمعت سابقا اخطب خوارزم در کتاب المناقب در ضمن مکتبی که عمرو بمعاویه نوشته باین عنوان ذکر نموده و

قد قال فيه علی وليکم بعدی و ذلك علی و عليك و علی جميع المسلمين

دوازدهم وهب بن حمزه در روایت او را کما سمعت سابقا شیخ سلیمان بلخی در

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۷۹

ینابیع الموده باین الفاظ نقل کرده

سافرت مع علی بن أبي طالب فرأیت منه بعض ما اکره فشکوته الى النبی صلی الله علیه و سلم فقال لا تقولن هذا علی فانه وليکم بعدی

و خود ابن حجر بکی در صواعق

حدیث موضوع مرروا ابا بکر فلیصل بالناس

را بزعم روایت نمودن هشت کس از صحابه آن را متواتر پنداشته پس هر گاه نزد ابن حجر از روایت هشت نفر توادر حاصل می شود و لا ریب حدیث ولایت که از دوازده صحابه مرویست بالاولی متواتر خواهد شد سبحان الله فضیلت منحوله عتیقه را بزعم روایت هشت نفر از صحابه که از جمله آن حضرت عائشه و حفظه هم می باشند متواتر وانمودن و حدیث ولایت را که از دوازده صحابه مرویست خبر واحد گفتن بهجه قدر داد انصاف و ترک اعتساف دادنست سوم آنکه ابو محمد علی بن حزم در محلی بعد نقل روایات منع بیع ماء از چهار صحابه گفته فهؤلـه اربعـه من الصـحـابـه رضـی اللـه عـنـهـم فهو نـقـلـ توـاـتـرـ لاـ تـحـلـ مـخـالـفـتـهـ اـزـينـ عـبـارـتـ ظـاهـرـتـ کـهـ نـقـلـ چـهـارـ صـحـابـهـ نـقـلـ توـاـتـرـتـ پـسـ حدـیـثـ ولاـیـتـ کـهـ اـزـ دـواـزـدـهـ صـحـابـهـ مـرـوـیـستـ بالـاـوـلـیـةـ الـظـاهـرـهـ متـواـتـرـ خـواـهـدـ بـوـدـ فالـحـمـدـ لـلـهـ الـمـلـکـ الـدـیـانـ حـیـثـ ثـبـتـ باـوـضـحـ بـرـهـانـ انـ حدـیـثـ الـوـلـایـهـ متـواـتـرـ لاـ يـسـتـرـیـبـ فـیـهـ مـنـ اـعـتـنـیـ بـهـذـاـ الشـأـنـ چـهـارـ آـنـکـهـ شـاهـ صـاحـبـ درـ بـابـ دـهـمـ هـمـیـنـ کـتـابـ بـجـوـابـ طـعـنـ دـواـزـدـهـمـ اـزـ مـطـاعـنـ أـبـیـ بـکـرـ گـفـتـهـاـنـدـ وـ آـنـچـهـ گـفـتـهـاـنـدـ کـهـ فـاطـمـهـ رـاـ بـجزـیـکـ کـسـ کـهـ خـودـشـ بـوـدـ جـوـابـ دـادـ درـوـغـ مـحـضـتـ زـیرـاـ کـهـ اـینـ خـبـرـ درـ کـتـبـ اـهـلـ سـنـتـ بـرـوـایـتـ حـذـیـفـهـ بـنـ الـیـمـانـ وـ زـیـرـ بـنـ الـعـوـامـ وـ اـبـوـ درـدـاـ وـ اـبـوـ هـرـیـرـهـ وـ عـبـاسـ وـ عـلـیـ وـ عـثـمـانـ وـ عـبـدـ الرـحـمـنـ بـنـ عـوـفـ وـ سـعـدـ بـنـ أـبـیـ وـقـاصـ صـحـیـحـ وـ ثـابـتـ وـ اـینـهاـ اـجلـهـ اـصـحـابـاـنـدـ وـ بـعـضـیـ اـزـیـشـانـ مـبـشـرـ بـهـ بـهـشـتـاـنـدـ وـ درـ حـذـیـفـهـ مـلاـ عـبـدـ اللـهـ مشـهـدـیـ درـ اـظـهـارـ الحـقـ حـدـیـثـ پـیـغـمـبـرـ آـورـدـ کـهـ ماـ حـدـّثـکـمـ بـهـ حـذـیـفـهـ فـصـدـقـوـهـ

واز جمله اینها مرتضی علیست که با جماعت شیعه معصوم و با جماعت اهل سنت صادقست و روایت عائشه و ابو بکر و عمر را درین مقام اعتباری نیست

اخراج البخاری عن مالک بن اوس بن الحدثان التصری ان عمر بن الخطاب قال بمحضر فیهم علی و العباس و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و الزبیر بن العوام و سعد بن أبي وقاص انشدکم بالله المدی باذنه تقوم السیماء والارض أ تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا نورث ما تركناه صدقه قالوا اللهم نعم ثم اقبل علی علی و العباس وقال انشدکما بالله هل تعلم ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ذلك قالوا اللهم نعم

پس معلوم شد که این خبر هم برابر آیتست در قطعیت زیرا که نام اینها مذکور شد خبر یکی ازیشان مفید یقینست چه جای

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۸۰

این جمع کثیر علی الخصوص حضرت علی مرتضی که نزد شیعه معصوماند و روایت معصوم برابر قرآنست در افاده یقین نزد ایشان انتهی ازین عبارت سراسر رشاقت نهایت ثبوت قطعیت و تحقق حدیث ولایت واضحست زیرا که از ان ظاهرست که خبر یکی ازین جماعت صحابه که اسمایشان ذکر کرده برابر آیت قرآنی و مفید یقینست پس بهر وجهی که خبر یکی ازین جماعت مفید یقین و مساوی با آیه قرآن مبین خواهد بود بهمان وجه یا اولی از ان حدیث ولایت که مردی است از جماعتی که اسمایشان آنفا ذکر یافت مفید قطع و یقین و مساوی با کلام رب العالمین خواهد بود و نیز ازین کلام مخاطب مزیت و خصوصیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام در باب افاده روایت آن حضرت قطع و یقین و مساوات با کلام احسن الخالفين بسبب معصوم بودن آن جناب نزد اهل حق ظاهرست و چون عصمت آن حضرت از کلام والد ماجد او در تفہیمات و افادات او درین کتاب و تفسیر واضح و اشکارست و نیز از افادات دیگر سیّه کالشمس فی رابعه النهار پس خصوصیت آن حضرت نزد خود شاه صاحب و والد او و دیگر اعلام سیّه ثابت باشد اما آنچه ابن حجر گفته علی ان الطنی لا عبرة به فيها عند الشیعه کما مر پس مدفووعست به اینکه از بیان سابق واضح شد که ظن ظیّت این حدیث از قبیل **إِنَّ بَعْضَ الظُّنُّ إِثْمٌ**

می باشد و معذلك اگر این حدیث ظنی هم بود چون امامت نزد جمهور حضرات اهل سنت از فروعست پس درین باب استدلال باخبر آحاد هم جائز و ساعغ باشد و سرتابی این حضرات از ان محض نکول و عدول از مسلمات خویش و مقام کمال استعجاب و استغرابست که اکابر متكلمين و اجله مناظرين این طائفه در مقام اثبات خلافت خلفای خویش با آنکه حسب تصریحاتشان فقدان نص بر آن از واضحاتست باخبر موضوعه صریحه الافتعال و اکاذیب مختلفه واضحه الاختلال احتجاج می نمایند و در مقام استدلال تقریراتی بس رکیک و فضول و تبییناتی بغايت سمج و نامعقول پیش می فرمایند که از ان هیچ عاقلی را حقیقت خلافت خلفا هم بخاطر نه می گزرد چه جای حصول ظن بلکه مرتبه جمله از استدلالات در رکاکت بحدی می رسد که منصفیشان هم بالجاست از ان برمه دارند بلکه همت برد و ابطال آن می گمارند کما دریت نمودجه فی المنهج الاول پس عدم قبول حدیث ولایت ولو سلم کونه خبر الواحد المفید للظن خون انصاف ریختنست و بس و نصر الله کابلی بتقلید خبر سدید ابن حجر نیز قدح و جرح این حدیث پیش نظر نهاد حیث قال فی الصواعق الثالث ما

رواه بریده عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۸۱

ان علیا منی و انا من علی و هو ولی کل مؤمن من بعدی

الولی الاولی بالتصرف فیکون هو الامام و هو باطل لأن فی اسناده الاجلخ و هو شیعی متهم فی روایته فلا يصلح خبره للاحتجاج و لأن الجمهور ضعفوه فلا يحتاج بحديته و لانه يحتمل انه رواه بالمعنى بحسب عقيدته و لأن الولی من الالفاظ المشتركة کما سلف و لأنه من اخبار الآحاد و هي لا تفید الا الظن و لانه لا يقاوم ما تقدم من التصوص الدالله علی امامه من تقدیم عليه بعد از ملاحظه این عبارت ظاهر می شود که کابلی بجواب حدیث ولایت او لا عذر شیعیت اجلخ و ثانيا ادعای تضعیف جمهور او را بیان آورده اسقاط احتجاج بروایت او خواسته و بطلان این هر دو عذر رکیک و واھی از بیان سابق بوجه ابلغ و او فی دریافتی معهدا دانستی که حدیث شریف منحصر در اجلخ نیست بلکه بطرق عدیده دیگر مرویست و صحبت آن از کتب رجال و تنصیصات محققوین با کمال ظاهرست پس زعم کابلی انحصار آن را در اجلخ بتقلید پر خطر ابن حجر ناشی از نهایت قصور باع و ضيق عطن و قلت تتبع و کثرت تکبر و تھور و عدم مبالغات و اعتنا بتجرح و تأثیم اما احتمال روایت کردن اجلخ این حدیث شریف را بالمعنى حسب عقیده خود که بتقلید ابن حجر ذکر کرده پس بطلان آن بجواب ابن حجر مبین شد و ازین جاست که مخاطب قیمانت از ذکر آن استحیا کرده با وصف اخذ دیگر مطالب از کابلی از ایراد آن دم بخود کشیده اما اینکه ولی از الفاظ مشترکه است پس جواب آن

در ما بعد بدلا لائل متینه و براهین رزینه انشاء الله تعالى می شنوی اما اینکه این خبر از اخبار آحاد است پس تفوّه بان اظهار کمال بعد از صدق و سداد و انهماك در ایثار عناد ولد اوست کما ظهر آنفا علی اصحاب الاستبصار والرشاد اما آنچه کابلی در آینده و لآن لا یقاوم ما تقدّم من النصوص الدالله علی امامه من تقدّم علیه پس کلامیست بس غریب زیرا که فقدان نص برخلاف خلفای ثلاثة امویست مسلم که اکابر قوم بان تصریح کرداند تا آنکه مخاطب با انصاف هم با آن اقرار و اعتراف دارد پس ادعای کابلی وجود نصوص برخلاف خلفا عین مخالفت و معاندت محققین عالی فخار و عقوق و مشاقت متكلمين طیب النجار باشد و عجب بر عجب این ست که کابلی بلفظ با تقدّم اظهار می کنند که او بعضی از ان نصوص را

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۸۲

بمعرض تبیین و ایضاح آورده حال آنکه بر متبع خیر و اوضحت که آنچه کابلی رفیع الدرجات در مطلب ثانی مقصد رابع کتاب خود بان اثبات خلاف خلفای ثلاثة خواسته و مخاطب در تحفه بانتحال آن پرداخته بعضی از آن آیاتیست که آن را دلیل خلاف و انموده کمال حسن فهم و رزانت عقل بر همکنان ؟؟ آشکار فرموده و جمله از اخبار موضوعه اهل نحله اوست که بذکر آن قلوب اتباع و اشیاع خویش را منبسط و محبور و مبتھج و مسرور ساخته و نبذه از اخبار است که بنقل آن از کتب اهل حق اعلام و قاحت برافراشته بزعم خود آنرا دلیل قاطع بر مطلب انگاشته و هر عاقلی که اجویه شافیه و تبیینات وافیه این نحیف را که سابقا در رد ابطال این غرائب افادات و عجائب افاضات بمنصه اظهار جا داده ام و لاحقا انشاء الله المنعام در مطاوی کلام حسب اقتضای مقام شرح خواهم داد بنظر انصاف ملاحظه فرماید در کمال وضوح خواهد بود که تعییر کابلی با جلالت خرافات خویش را بنصوص داله بر امامت بچه حد مکابره فاضحه و سفسطه واضحه و خطل صریح و هذر قبیح و عناد فاحش و لداد داهش و اعتساف معکوس و مراد منکوسست و مدلول سیاق و سباق عبارت کابلی در رد این حدیث که انفا بیان شد آنست که غرض او از کلمه و هو باطل ابطال تمسک باین حدیث نه ابطال حدیث چنانچه بجواب حدیث غدیر و حدیث منزلت نیز همین کلمه گفته و ابطال این هر دو خبر قصد نه کرده و مخاطب هم ابطال آن از کلامش نه فهمیده که جسارت بر ابطال آن نه نموده و غرض کابلی ازین کلمه این ست که تمسک باین حدیث باطل است نه آنکه این حدیث باطلست آری جسارت بر قدح و جرح این حدیث شریف بتقلید ابن حجر نموده و فرق بین بین ابطال الحديث و ابطال التمسک به و مخاطب نحریر درین مقام از کابلی هم پا را فراتر نهاده حتما و جزما در پی ابطال حدیث شریف فتاده و مرجع هو در کلام کابلی هو باطل بر خلاف آنچه از کلام کابلی بجواب حدیث غدیر و منزلت فهمیده نفس حدیث را قرار داده و از غرائب امور و طرائف دهور آنست که میرزا محمد بن معتمد خان بسبب مزید خوض در غمار ضغف و شنان و عدم مبالغات و قلت کثرات بمواخذه ملک دیان جسارت بر تکذیب لفظ بعدی درین حدیث شریف نموده چنانچه در رساله رد البدعة که در حقیقت شد البدعة است در مقام تعدید و رد اخباری که اهل حق در اثبات افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر سائر اصحاب و اثبات خلافت آن جناب بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم با آن متمسک اند گفته سوم بحديث عمران بن حصین که رسول الله علیه السلام فرموده

ان عليا مني وانا منه وهو ولی كل مؤمن

جواب آنکه اینجا نیز ولی بمعنى دوستست و لفظ بعدی در آخر حدیث از موضوعاتست و اگر صحیح است از کجا حکم توان نمود به آنکه مراد از بعدی بعد وفات است انتهی عجیست که میرزا محمد بن معتمد خان نهایت دین و دیانت و ورع و امانت و کمال متانت و رزانت عقل و فهم خود باین جسارت سراسر خسارت بر ناظرین منصفین ظاهر فرموده که ادعای وضع لفظ بعدی درین حدیث شریف آغاز نهاده

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۸۳

و او ایضاح اتصاف خود بغایت انصاف و حزم و ضبط و برایت از اختلال دماغ و خبط و خلط داده زیرا که خود او این حدیث را

بتکرار و اکثار در مصنفات خود ایراد و اصدار نموده چنانچه در مفتاح النجا آن را بیک لفظ از احمد که توثيق رجال آن سابقاً از بیان نحیف دانستی نقل کرده و بیک لفظ از دیلمی اخراج نمود و باز روایت نمودن ترمذی و حاکم این حدیث شریف را ثابت کرده و آنفا دانستی که رجال سند ترمذی همه موثق و معدل و مزکی هستند و خود حاکم به صحیح بودن این حدیث بر شرط مسلم تصریح فرموده و نیز میرزا محمد در مفتاح النجا باثبات رسانیده که این حدیث شریف را ابن أبي شیبہ بسند صحیح روایت نموده و نیز در مفتاح النجا اخراج نمودن خطیب و رافعی این حدیث را در ضمن حدیث سائل اللہ یا علی فیک خمسا

ثبت فرموده و بصحت سند این طریق از افاده فاضل معاصر در قول مستحسن و نیز یافعی؟؟؟ و نیز میرزا محمد در مفتاح النجا این حدیث را بضمن حدیث عشر خصال از احمد نقل کرده و علاوه بر آنکه وثاقت رجال آن سابقاً از بیان نحیف ظاهر و واضح شد خود میرزا محمد بعد نقل آن تصریح بحسن این حدیث نموده بلکه تصحیح نمودن بعض علماء آن را نیز ثابت کرده و نیز گفته که این حدیث شامل مناقب کثیره است و اهل علم را حفظ آن لازم و نیز میرزا محمد در قسم اول باب اول مقصد نزل الابرار این حدیث از ترمذی و حاکم نقل نموده و نیز در همین قسم این حدیث را در ضمن حدیث عشر خصال بروایت احمد ثبت کرده بتحقیق رسانیده که این حدیث بلا خلاف علمای اعلام صحيحت زیرا که در صدر نزل الابرار تصریح کرده به اینکه احادیث قسم اول ابواب مقصد این کتاب احادیثیست که علمای اعلام در صحت آن اختلاف نه کردند و نیز میرزا محمد در تحفة المحبین این حدیث را ذکر کرده و گفته که ابن أبي شیبہ این حدیث را بسند صحیح روایت کرده و نیز این حدیث را در فصل اول باب رابع از اصل ثالث که موضوع برای ذکر احادیث صحیحه است از احمد نقل کرده و نیز درین فصل این حدیث را از ترمذی و حاکم نقل نموده تصریح بتحسین ترمذی این حدیث را نموده و نیز در تحفة المحبین در فصل ثانی باب رابع از اصل ثالث که معقود برای احادیث حسان است این حدیث را ذکر نموده تصریح صحیح بتوثیق ابن معین اجلح را و تحسین علماء حدیث او را فرموده چنانچه گفته

لا تقع با بريده فی علی فانه منی وانا منه و هو ولیکم بعدی حم عن بريده

و فی سنه الاجلح بن عبد اللہ ابو حجیه الکندي شیعی لکن وثقه یحیی بن معین و غیره و حسنوا حدیثه پس اینک روی خطاب بارباب الباب نموده می گوییم که لله شگرفکاری حضرات اهل سنت بچشم انصاف ملاحظه باید فرمود و درک باید کرد که چسان این حضرات بمقابله اهل حق مبتلای کمال اضطرار و انتشار و تحریر و دهش و قلق و انزعاج و سراسیمگی و از خود رفتگی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۸۴

گردیده افادات علماء و محققین خود در کنار انداخته تنصیصات کثیره و تحقیقات عزیره خودشان هم نسیا منسیا می سازند و هرگز با تثبت و تحری و تورع و صدق و امانت و دیانت نمی سازند و از صدور این تعصب و جسارت از میرزا محمد بن معتمد خان در ابطال لفظ بعدی عجب نیست که قبل ازین بكمال حیا و تدین نسبت قدح و جرح حدیث غدیر بابو داود و دیگر محققین نموده حال آنکه خود در نزل الابرار نهایت طعن و تشنج بر قادح و جارح آن فرموده و نیز بنهایت صدق و دیانت حصر روایت آن در احمد و ترمذی کرده حال آنکه بطلان این حصر عظیم الوزر از افادات خود او در مفتاح النجا و نزل الابرار ظاهر و باهرست و عبارت میرزا محمد بجواب حدیث غدیر قبل عبارت سابقه این ست دوم بحدیث غدیر خم من کنت مولاہ فعلی مولاہ

و جواب آنست که این حدیث را اگر چه امام احمد و ترمذی در کتاب خود ایراد نموده‌اند اما ابو داود و دیگر محققین در صحت آن جرح کرده‌اند و هیچ یکی از علمای حدیث غیر ازین دو بزرگ این حدیث را ذکر نه کرده انتهی و از همه زیاده‌تر عجب و حیرت بر صنیع بدیع شاه ولی اللہ رو می دهد که با ان که این حدیث را از جمله مناقب عشره جناب امیر المؤمنین علیه السلام از ابن

عباس در ازاله الخفا در ماثر آن حضرت روایت فرموده و در قرء العینین از ترمذی و حاکم علی ما هو نقل کردہ‌اند در مقام جواب از حدیث غدیر در ازاله الخفا تحریف حدیث شریف نموده بجای لفظ انه ولیکم بعدی انا ولیکم

آوردند یعنی بجای لفظ انه انا نهادند و بعدی را حذف فرمودند قال فی ازاله الخفاء بعد اخراج

روایة الحاکم عن بربیدة الاسلامی اخرج الحاکم و الترمذی نحوه عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم سریة و استعمل علیهم علی بن أبي طالب رضی الله عنه فمضی علی فی السیریة فاصاب جاریة فانکروا ذلك علیه فتعاقد علیه اربعه من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم إذا لقینا التبی اخبرناه بما صنع علی قال عمران و كان المسلمين إذا قدموا من سفر بدءوا برسول الله صلی الله علیه و سلم فنظروا إلیه و سلموا علیه ثم يتطركون الى رحالهم فلما قدمت السریة سلموا علی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقام احد الاربعه فقال يا رسول الله الم تران علیا صنع كذا فاعرض عنه ثم قام الثاني فقال مثل ذلك فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل ذلك فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال يا رسول الله ألم تران علیا صنع كذا و كذا فاقبل علیه رسول الله صلی الله علیه و سلم و الغضب فی وجهه فقال ما تريدون من علی ان علیا منی و انا منه و انا ولی كل مؤمن

انتهی بلفظه و ازین هم بدیع تر آنست که در قرء العینین از تحریف هم در گذشته بجسارت و تهور زبان حقائق ترجمان

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۸۵

را بتکذیب و ابطال

حدیث ولیکم بعدی

آلوده قصب السبق در ترویح ارواح نحر نواصی و معاندین دین ریوده حیث قال و از آنجمله حدیث خم غدیر که مدلول آن وصیتست بمودت اهل بیت و تاکید درین معنی که آن حکم باقیست الى یوم القيمة و چون از قرآن مسئول شوند از مودت اهل بیت نیز مسئول شوند و نهی از سبب اهل بیت و ایدایشان و زیادت و هو الخليفة بعدی و هو ولیکم بعدی

و مانند آن منکر و موضوع و از تغیرات شیعه است انتهی و از غرائب اموری که ناقد بصیر را بر حقیقت حال این حضرات مطلع گرداند و بطلاً دعاوی ایشان را در اتصاف بانصاف بمرتبه کمال رساند این ست که فاضل رشید با این همه دراز نفسیها و بلند پروازیها خارج از آهنگ که آخرها مورث صنوف عار و ننگست بجواب جناب سبحان علیخان اعلی الله مقامه فی دار الجنان که حدیث استیعاب ذکر نموده اتفای آثار حیرت شعار شاه صاحب والا تبار فرموده حرف قدح و جرح آن بر زبان اقدس آوردہ روتق انصاف و تحقیق خود باین حرف واهی بردہ که این حدیث باعتبار سند خالی از کلامی نیست الى آخر ما سیجیء و در حقیقت فاضل رشید در این مقام از شاه صاحب یک مرتبه بالاتر رفته سنیه زوری و چیره‌دستی بمرتبه قصوی رسانیده زیرا که شاه صاحب اگر چه تلمیعا و تدلیسا ابطال حدیث شریف را مدلل بوقوع اجلح بزعم جرحش نموده‌اند و از طرق دیگر که در ان اجلح واقع نیست بحثی نکرده لیکن فاضل رشید تلمیع و تدلیس را هم از دست داده بصراحت تمام ادعای کلام در سند حدیث استیعاب نموده قدح و جرح حدیث استیعاب در ذهن معتقدین خود راسخ ساخته حال آنکه در سند حدیث استیعاب اجلح واقع نیست و صحبت اسناد آن به تنصیص ابن عبد البر و تصریحات ارباب رجال ثابت و متحققت پس چنین حدیث در ابی دلیلی بمقابلہ اهل حق مقدوح و انمودن کار فاضل رشیدست و بس و حسن علی محدث که او هم تلمیذ مخاطب نحریرست این حدیث شریف را اگر چه در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد کرده و از ترمذی نقل آن نموده لکن تحریف آن بافتای صاحب مصابیح و صاحب مشکاۃ کرده یعنی لفظ بعدی را از فقره و هو ولی کل مؤمن بعدی

حذف نموده اگر چه مثل شاه ولی الله جسارت بر تبدیل لفظ هو بانا نیافته در رساله تفریح الاحباب گفته عن عمران بن حصین رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم قال ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن روای الترمذی و هر گاه حال پر اختلال ابن تیمیه و ابن حجر و کابلی و میرزا محمد بن معتمد خان شاه ولی الله والد مخاطب عالی شان و رشید و حید و حسن علی فرید در اخفای حق و ترویج باطل و جسارت بر قدح و جرح فضل علوی باین مثابه باشد که شنیدی پس جای آن نماند که از صاحب متهی الكلام شکایتی بر زبان آرم و حرفی بتعقب کلامش در تضعیف این حدیث شریف نگارم که او هم بخرافات و مکابرات مثل ابن حجر و فاضل رشید گول خورده حتما و جزما دعوی ضعف این حدیث شریف بر زبان آورده اگر چه از اظهار علو درجه و غلو تعصب خود بابطال و تکذیب حدیث شریف بر خود لرزیده و تقلید مثل ابن تیمیه و مخاطب وحید درین باب نه پسندیده در ازاله الغین گفته علمای روافض در هر روایتی از مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که بر لفظ بعد شامل باشد مثل حدیث ضعیف

ان علیا منی و انا من علی و هو ولی کل مؤمن بعدی

بعدیت را بر اتصال حمل می نمایند و معنی حقیقی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۸۶

لفظ مذکور همین بعدیت متصله را قرار می دهد

چهل و چه در اثبات حدیث ولايت

اشاره

قوله و نیز ولی از الفاظ مشترکه است چه ضرور است که اولی بتصرف مراد باشد اقول حیله اشتراک که مخاطب عمدة الشکاک بتقلید کابلی بیباک بغرض ابطال امامت وصی در رد لولاک تثبت باآن نموده انتهاک حرمت انصاف وصفا؟؟؟ و انفکاک عقده حیا و ولا و اشتباک اشراک جور و جفا در آن پیش نظر وقت اثر نهاده باعث ضرری بدلالت حدیث شریف بر مطلوب علمای کرام اقیال و مؤید مقصود مخاطب محمود با کمال نمی تواند شد بوجوه عدیده و دلائل سدیده

۱- استدلال بكلام شاه ولی الله درباره آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ»

در ازاله الخفاء

اول آن که شاه ولی الله والد مخاطب در ازاله الخفاء عن خلافه الخلفاء بعد ذکر لوازم خلافت خاصه گفته و اصل در اعتبار این اوصاف سه نکته است نخستین آنکه نفوس قدسیه انبیا علیهم السلام در غایت صفا و علو فطرت آفریده شده است و در حکمت الهی بهمان صفا و علو فطرت مستوجب وحی گشته اند و ریاست عالم بایشان مفوض شده قال الله تعالى الله أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ و از میان امت جمعی هستند که جوهر نفوس ایشان قریب بجوهر نفوس انبیا مخلوق شده و این جماعت در اصل فطرت خلفای انبیاند در امت بمثال آنکه آئینه آئینی از آفتاب اثری قبول می کند که خاک و چوب و سنگ را میسر نیست این فریق که خلاصه امت اند از نفس قدسیه پیغمبر صلی الله علیه و سلم بوجهی متاثر می شوند که دیگران را میسر نمی آید و آنچه از ان حضرت صلی الله علیه و سلم فرا گرفته اند و بشهادت دل فرا گرفته اند گویا دل ایشان آن چیزها را اجمالا ادراک کرده بود و کلام آن حضرت صلی الله علیه و سلم شرح و تفصیل آن معنی اجمالي نمود و بعد از ایشان جماعت دیگراند پایه پایه فروودتر تا آنکه نوبت عوام مسلمین آمد پس خلافت خاصه آست که این شخص چنانکه در ظاهر حال رئیس مسلمین شود بحسب وضع طبعی که مراتب

استعدادات افراد بني آدمست در صفا و علو فطرت الامثل فالا مثل نيز رئيس امت باشد تا رياست ظاهر همدوش رياست باطن گردد و اين جماعت که بوضع طبعی خلفای انبیاند در شريعت مسمی اند بصدقین و شهدا و صالحین و اين مضمون مستفاد می شود ازین دو آيه کريمه قال الله تعالى على لسان عباده اهـنـا الصـراـطـ الـمـسـتـقـيمـ صـراـطـ الـذـينـ آـنـعـمـتـ عـلـيـهـمـ و قال تبارك و تعالى فـأـوـلـيـكـ مـعـ الـذـينـ آـنـعـمـ اللـهـ عـلـيـهـمـ مـنـ الـبـيـنـ وـ الـصـدـيقـينـ وـ الـشـهـداءـ وـ الـصالـحـينـ وـ حـسـنـ أـوـلـيـكـ رـفـيقـاـ پـسـ درـيـنـ دـوـ آـيـهـ اـفـادـهـ فـرـمـودـهـ كـهـ مـطـلـوبـ مـسـلـمـينـ وـ مـسـئـولـ اـيـشـانـ درـ صـلـوـاتـ خـوـيـشـ وـ مـطـمـحـ هـمـ اـيـشـانـ درـ سـلـوـكـ مـراتـبـ قـربـ موـافـقـتـ بـاـ جـمـاعـهـ مـنـعـمـ عـلـيـهـمـ وـ مـرـادـ اـزـ منـعـمـ عـلـيـهـمـ اـيـنـ چـهـارـ فـرـيقـ وـ درـ جـايـ دـيـگـرـ يـاـ آـيـهـاـ الـذـينـ آـمـنـواـ مـنـ يـرـتـدـ مـنـکـمـ عـنـ دـيـنهـ الىـ انـ قـالـ إـنـماـ وـلـيـكـمـ اللـهـ

نـيزـ اـشـارـهـ بـهـمـينـ مـعـنـىـ اـسـتـ يـعـنـىـ وـلـىـ عـوـامـ مـسـلـمـينـ اـفـاضـلـ اـيـشـانـ اـنـدـ کـهـ بـاـقـامـتـ صـلـوـاتـ وـ وـصـفـ مـحـسـنـيـتـ وـ مـحـبـيـتـ وـ غـيرـ آـنـ مـتـصـفـاـنـدـ وـ اـيـنـ مـعـنـىـ رـاـعـدـ اللـهـ بـنـ مـسـعـودـ بـيـانـ کـرـدـ اـخـرـجـ اـبـوـ عمرـ فـيـ خـطـبـةـ الـاسـتـيـعـابـ عنـ اـبـنـ مـسـعـودـ قـالـ انـ اللـهـ نـظـرـ فـيـ قـلـوبـ الـعـبـادـ فـوـجـدـ قـلـبـ مـحـمـدـ صـلـىـ اللـهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ خـيـرـ قـلـوبـ الـعـبـادـ فـاصـطـفـاهـ وـ بـعـثـهـ بـرـسـالـتـهـ ثـمـ نـظـرـ فـيـ قـلـوبـ الـعـبـادـ بـعـدـ قـلـبـ مـحـمـدـ صـلـىـ اللـهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ فـوـجـدـ قـلـوبـ اـصـحـابـهـ خـيـرـ قـلـوبـ الـعـبـادـ فـجـعـلـهـمـ وـزـرـاءـ نـيـتـهـ صـلـىـ اللـهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ يـقـاتـلـونـ عـنـ دـيـنهـ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۸۷

وـ بـيـهـقـيـ مـثـلـ آـنـ ذـكـرـ کـرـدـهـ الـمـاـ اـنـهـ قـالـ فـجـعـلـهـمـ اـنـصـارـ دـيـنـهـ وـ وـزـاءـ نـيـتـهـ فـمـاـ رـاهـ المـؤـمـنـوـنـ حـسـنـاـ فـهـوـ عـنـدـ اللـهـ حـسـنـ وـ ماـ رـأـوـهـ قـبـيـحاـ فـهـوـ عـنـدـ اللـهـ قـبـيـحـ وـ چـنـانـکـهـ اوـلـوـیـتـ اـيـنـ فـرـيقـ درـ خـلـافـتـ مـتـحـقـقـتـ اـجـتـهـادـ اـيـنـ فـرـيقـ اوـلـیـ وـ اـحـقـسـتـ اـزـ اـجـتـهـادـ دـيـگـرـانـ وـ هـرـ وـصـفـیـ اـزـ اوـصـافـ مـذـکـورـهـ عـلـامـاتـ وـ خـوـاـصـ وـارـدـ اـنـحـضـرـتـ صـلـىـ اللـهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ درـ بـيـانـ مـنـاقـبـ صـحـابـهـ گـاهـیـ نـصـ فـرـمـودـهـاـنـدـ بـاـثـبـاتـ اـيـنـ اوـصـافـ درـيـشـانـ وـ گـاهـیـ بـاـثـبـاتـ عـلـامـاتـ وـ خـوـاـصـ تـلـويـحـ اـبـلـغـ مـنـ التـصـرـيـحـ اـداـ کـرـدـهـ اـنـتـهـیـ اـزـينـ عـبـارتـ صـراـحةـ ظـاهـرـتـ کـهـ شـاهـ وـلـیـ اللـهـ لـفـظـ وـلـیـ رـاـ درـ آـيـهـ إـنـماـ وـلـيـكـمـ اللـهـ

دلـيلـ اـمـامـتـ وـ رـيـاستـ وـ خـلـافـتـ مـىـ دـانـدـ يـعـنـىـ آـنـ رـاـ بـرـ مـتـولـىـ اـمـورـ مـسـلـمـينـ حـمـلـ مـىـ کـنـدـ پـسـ بـهـرـ وـجـهـ کـهـ لـفـظـ وـلـیـ رـاـ درـ آـيـهـ کـرـيمـهـ بـرـ مـتـولـىـ اـمـورـ مـسـلـمـينـ حـمـلـ خـواـهـدـ کـرـدـ بـهـمـانـ وـجـهـ لـفـظـ وـلـیـ درـ حـدـيـثـ وـلـاـيـتـ مـحـمـولـ بـرـ مـتـولـىـ اـمـورـ مـسـلـمـينـ خـواـهـدـ بـوـدـ

۲- استدلال بكلام شاه ولی الله در ازاله درباره آية «إنما ولئكم الله»

وـ جـهـ دـوـمـ آـنـکـهـ نـيـزـ شـاهـ وـلـیـ اللـهـ درـ اـزاـلـةـ الـخـفـاـ گـفـتـ قـالـ اللـهـ تـعـالـىـ فـيـ سـوـرـةـ الـمـائـدـةـ بـاـ آـيـهـاـ الـذـينـ آـمـنـواـ مـنـ يـرـتـدـ مـنـکـمـ عـنـ دـيـنـهـ فـسـوـفـ يـأـتـيـ اللـهـ بـقـوـمـ يـعـجـبـهـمـ وـ يـعـجـبـهـنـهـ أـذـلـهـ عـلـىـ الـمـؤـمـنـيـنـ أـعـزـهـ عـلـىـ الـكـافـرـيـنـ يـجـاهـدـونـ فـيـ سـيـلـ اللـهـ وـ لـاـ يـخـافـونـ لـوـمـيـهـ لـاـئـمـ ذـلـکـ فـضـلـ اللـهـ يـؤـتـيـهـ مـنـ يـشـاءـ وـ اللـهـ وـاسـعـ عـلـيـهـ

يعـنـىـ آـيـ مـؤـمـنـاـنـ هـرـ کـهـ بـرـ گـرـددـ اـزـ زـمـرـهـ شـماـ اـزـ دـيـنـ خـوـاـهـدـ آـورـدـ خـدـاـيـ عـالـىـ گـروـهـیـ رـاـ کـهـ دـوـسـتـ مـىـ دـارـنـدـ رـاـ وـ دـوـسـتـ مـىـ دـارـنـدـ اوـ رـاـ مـتـواـضـعـ اـنـدـ بـرـايـ مـسـلـمـانـانـ درـشـتـ طـبـعـاـنـدـ بـرـ کـافـرـانـ جـهـادـ مـىـ کـنـنـدـ درـ رـاهـ خـدـاـ وـ نـمـىـ تـرـسـنـدـ اـزـ مـلـامـتـ کـنـنـدـهـ اـيـنـ بـخـشـاـيـشـ خـدـاـسـتـ مـىـ دـهـدـشـ هـرـ کـهـ خـوـاـهـدـ وـ خـدـاـ جـوـادـ دـانـاـسـتـ إـنـماـ وـلـيـكـمـ اللـهـ وـ رـسـوـلـهـ وـ الـذـينـ آـمـنـواـ الـذـينـ يـقـيـمـوـنـ الصـلاـةـ وـ يـؤـتـونـ الرـزـكـاـ وـ هـمـ رـاـکـعـونـ

يعـنـىـ جـزـ اـيـنـ نـيـسـتـ کـهـ کـارـسـازـ وـ يـارـىـ دـهـنـدـهـ شـماـ خـدـاـسـتـ وـ رـسـوـلـ اوـ وـ آـنـ مـؤـمـنـاـنـ کـهـ بـرـ پـاـ مـىـ دـارـنـدـ نـماـزـ رـاـ وـ اـيـشـانـ خـشـوـعـ کـنـنـدـگـانـدـ یـاـ نـماـزـ نـافـلـهـ بـسـيـارـ خـوـانـدـگـانـدـ وـ مـنـ يـتـوـلـ اللـهـ وـ رـسـوـلـهـ وـ الـذـينـ آـمـنـواـ فـإـنـ حـزـبـ اللـهـ هـمـ الـغـالـبـوـنـ وـ هـرـ کـهـ دـوـسـتـیـ پـیدـاـ کـنـدـ بـاـ خـدـاـ وـ بـاـ رـسـوـلـ اوـ وـ بـاـ مـؤـمـنـاـنـ پـسـ هـرـ آـيـهـ گـروـهـ خـدـاـ هـمـونـ اـسـتـ غـالـبـ اـنـتـهـیـ اـزـينـ عـبـارتـ ظـاهـرـ استـ کـهـ شـاهـ وـلـیـ اللـهـ لـفـظـ وـلـیـ رـاـ درـ آـيـهـ إـنـماـ وـلـيـكـمـ اللـهـ

الـآـيـهـ بـرـ کـارـسـازـ وـ يـارـىـ دـهـنـدـهـ حـمـلـ مـىـ فـرـمـاـيـدـ وـ ظـاهـرـتـ کـهـ کـارـسـازـ تـرـجـمـهـ مـتـولـىـ اـمـرـتـ وـ مـنـ الـواـضـحـ الـظـاهـرـ وـ الـجـلـىـ الـبـاهـرـ انـ

المتولی لامور المسلمين هو الخليفة الامام القاهر پس بهر وجهی که لفظ ولی را در آیه **إِنَّمَا وَلِيْكُمُ اللَّهُ** الآیه بر متولی امر حمل خواهد کرد همان وجه برای حمل لفظ ولی در حدیث ولایت بر متولی امر متحقق خواهد شد

۳- استدلال بكلام شاه ولی الله درباره آیه **إِنَّمَا وَلِيْكُمُ اللَّهُ**

در ازاله

وجه سوم آنکه نیز شاه ولی الله در ازاله الخفا گفته قوله تعالى **إِنَّمَا وَلِيْكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ** انما در کلام عرب برای دلیل جمله سابقه و تحقیق و تثبیت او می آید یعنی ای مسلمانان از ارتداد عرب و جموع مجتمعه ایشان چرا می ترسید جزین نیست که کارساز و ناصر و یاری دهنده شما در حقیقت خداست که می ریزد الهام خیر و می نماید تدبیر امور و رسول او که سرورشته ترغیب بر جهاد در عالم آورده اوست و برای امت خود بدعای خیر دستگیر ایشانست و در ظاهر محققین اهل ایمان که باقامت صلاة و ایتاء زکاء بوصف خشوع و نیایش متصف‌اند و تحمل داعیه الهیه کنند و خدای تعالی بر دست ایشان کارهای نیک در عالم سرانجام فرماید و سبب نزول و ما صدق این آیه صدیق اکبرست لفظ عامست شامل همه محققین و دخول سبب قطعی و بجهت این عموم

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۸۸

جابر بن عبد الله گفته است نزلت في عبد الله بن سلام انما هجره قومه من اليهود
اخراج البغوي عن أبي جعفر محمد بن علي الباقي **إِنَّمَا وَلِيْكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا**
انزلت في المؤمنين فقيل انزلت في على فقال هو من المؤمنين

چنانکه شیعه گمان کرده‌اند و قصه روایت می کنند و راکعون را حال از یؤتون الزکاة می گیرند و بر تافتان انگشت‌تری بجانب فقیری در حالت رکوع فرود می آرند و سیاق و سباق آیه را بر هم زنند خدای تعالی اعضای ایشان را از هم جدا سازد چندانکه ایشان آیات متسقه بعضها بعض را از هم جدا گیرند و **الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقْيمُونَ الصَّلَاةَ**
و مفهوم این کلام آنست که ولایت مسلمانان در کارسازی ایشان خصوصا در مثل این حوادث عظام بسابقین متصفین بصفات کمال لائقست نه غیر ایشان قوله تعالى **وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ**

الخ امرست بطاعت خدا و رسول و خلیفه رسول و ترغیبست بر آن و بیان آنکه غلبه اسلام موقوفست بر آن و سعادت محصورست در ان چون این همه بیان نموده شد باید دانست که وعده خدای تعالی راستست و انجاز این وعده در زمان حیات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم واقع نشد زیرا که فوجی مجتمع برای قتال اهل ارتداد در زمان حیات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم راجل و نصب آلات قتال بوقوع نیامد لا محاله مصدق و عده جنود مجنده صدیق اکبرست رضی الله عنه که بجهت محاربه مرتدین بر آمدند و بعون الهی در اسرع حین و احسن وجوه سرانجام آن امر عظیم دادند و جمع رجال و نصب قتال با فرق مرتدین یکی از لوازم خلافت است زیرا که خلافت راشه ریاست خلق است در اقامت دین و جهاد اعداء الله و اعلای کلمه الله بوجهی که وی و تابعان وی درین اقامت ممدوح باشند و ثنا و رضا بایشان متوجه شود و جهاد مرتدین از اعظم انواع اقامت دینست درین آیات اظهر من الشمس في رابعة النهار و نیز باید دانست که **مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ**

ترغیب است بتولی خلیفه راشد و صدیق اکبر مورد نصست و این اشاره است بوجوب انقیاد خلیفه راشد و دلالتست بر تحقیق خلافت حضرت صدیق اکبر و نیز باید دانست که حق سبحانه بتاکید گواهی می دهد بر آنکه آن جماعت در وقت قیام بقتل مرتدین محبوبین و محبین و کذا باشند و این همه صفات کمالست پس اگر حضرت صدیق در خلافت خود

بر حق نمی بود جمعی که با مر او اجتهاد کردند و باو بیعت نمودند و باستخلاف او راضی شدند محبین و محبوبین و متصفین باوصاف کمال نباشند و اللازم باطل بشهادة الله تعالى و نیز باید دانست که اینجا گفته شد فسُوفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ و در ظاهر صورت اجتماعیه آوردن مسلمین از دست حضرت صدیق اتفاق افتاد و این همچنانست که فرمود و ما رَمِيتَ إِذْ رَمِيتَ و لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى

اتیان بقوم کذا و کذا فی الحقيقة فعل حقت حق سبحانه و تعالی و حضرت صدیق كالجاره‌اند در ان کدام منزلت بالاتر ازین منزلت خواهد بود بعد منزلة الانبياء صلوات الله و سلامه عليهم و کدام کامل مکمل مانند او باشد ذلک فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ * و نیز باید دانست که إِنَّمَا وَلِكُمُ اللَّهُ هر چند

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۸۹

لفظ عامست اما مورد نص صدیق اکبرست و دخول مورد نص در عام قطعیست پس صدیق اکبر ولی مسلمانان و کارساز ایشان است و همینست معنی خلافت راشده و صدیق اکبر متصف باقامت صلاة و ایتاء زکاء است با وصف خشوع یا با وصف اکثار نوافل صلاة و این معنی یکی از لوازم خلافت خاصه است و نیز باید دانست که امر جهاد و قتال منسوب می شود با امر در عرف شائعست بلکه آمر می باید که احق باین صفات باشد تا پرتو وی در دل دیگران کار کند پس صفات ششگانه در صدیق اکبر رضی الله عنه علی اکمل الوجه متحقق شد و این معنی از لوازم خلافت خاصه است بلکه می تواند بود که این همه صفات ششگانه صفات صدیق باشد که بطريق تعريض ادا کرده شد انتهي ازین عبارت ظاهر است که شاه ولی الله از مزيد ولای شیخ اکبر و عتیق افسر خود آیه ولایت را بر خلافت راشده و امامت قاصده و ریاست صحیحه غیر فاسده و سیاست شرعیه غیر کاسده حمل می فرماید و من حيث لا یشعر او یشعر و یکتم و یتحامل تایید و اثبات مرام اهل حق کرام که دلالت کلام ملک علام بر خلافت و امامت مصدق الذهین آمنوا *

ست ببالغ وجهه می نماید و هفوایت و خرافات و تلمیعات و تخدیعات اسلاف با انصاف خود که در حمل ولایت بر معنی غیر مراد داد اعتساف و لداد و ترویج زائف صریح الكساد و اشاعت باطل فضیح الفساد داده‌اند هباءً مُشَوْرًا می گرداند و کلام خود را مصدق کلمه حق ارید بها باطل می سازد و مبالاتی بانقلاب این دلیل بر خود آن نحریر نبیل بسبب روایات اکابر اساطین مستحقین تکریم و تجلیل که دلالت صریحه دارد بر نزول این آیه کریمه در حق جناب امیر المؤمنین صلوات و سلامه علیه ما اختلف الاشراق و الاصلیل بر نمی دارد فالحمد لله العاصم من شرور التحریف و التسویل المظہر للحق الابلیح بیان مثل هذا المحدث الجلیل المدمر علی اسّ کل تزویق و تضليل و اما زعم بطلان افاده اهل حق در باب نزول آیه کریمه بحق جناب امیر المؤمنین علیه السلام و زعم بطلان قصه نزول آن پس از عجائب مزعومات و غرائب عشرات است که بحمد الله المنان در منهج اول که نزول این آیه کریمه بحق جناب امیر المؤمنین علیه السلام قصه اعطای آن حضرت خاتم در حالت رکوع اکابر اساطین و اجله محدثین و اعاظم مفسرین مستثنی در کتب دینیه خود نقل فرموده‌اند

۴- استدلال بكلام شاه ولی الله درباره آیه «إِنَّمَا وَلِكُمُ اللَّهُ»

بيان ملازم

وجه چهارم آنکه نیز ولی الله در ازاله الخفا گفته مقدمه اولی بیان ملازمت در میان خلافت خاصه و افضلیت شخصی که باین خلافت مکرمش ساخته بر اهل زمان او پس این ملازمت گاهی تقریر کرده می شود باعتبار سنّة الله در وقت اراده رحمت فیاض به

نسبت امت که در حدیث شریف خلافت و رحمت اشاره با آنست زیرا که حکیم مطلق در وقت اراده رحمت خاص تسليط مفضولی نمی فرماید و گاهی تقریر کرده می شود باعتبار ظهور داعیه در نفس شخص که غیر افضل اهل زمان این داعیه را قبول نمی کند الطیات للطیین و گاهی تقریر کرده می شود باعتبار تعیین آن حضرت صلی الله علیه و سلم شخصی را برای خلافت خاص خود که تعیین شخصی برای این امر عظیم از پیغمبر نمی آید مگر افضل امت را و گاهی تقریر کرده می شود باعتبار

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۹۰

اتفاق صحابه بر شخصی خاص بوجهی که افضلیت او را مبنای اتفاق خود گرداند زیرا که اجماع صحابه بلکه مسلمین قاطبتهم نمی باشد الا بر آنچه حقوص نزدیکتر خدای تعالی و این همه وجوه متوافقاند یکی لازم دیگرست و یکی مشیر بدیگر عباراتنا شتی و حسنک واحد و کل الى ذاک الجمال مشیر وجه اول را از ملازمت حضرت مرتضی تقریر کرده است ان یری الله بالناس خيرا فسيجمعهم على خيرهم و وجه ثانی را عبد الله بن مسعود ذکر نموده ان الله نظر الى قلوب العباد فوجد قلوب اصحابه خیر قلوب العباد فجعلهم وزراء نبیه یقاتلون عن دینه وجه ثالث را ابو بکر صدیق و عبد الله بن عباس نموده بحدیث مرفوع و مقتضای نص او وجه رابع را نیز عبد الله بن مسعود تقریر کرده است و سفیان ثوری شرح و بیان آن نموده ما راه المسلمين حسنا فهو عند الله حسن و قدر ای المسلمين استخلاف أبي بکر ثم قال في استخلاف عمر افسس الناس ثلاثة الى ان قال و ابو بکر حين استخلف عمر وقال سفیان الثوری من فضل علیا علی الشیخین فقد خطأ المهاجرين والانصار و گاهی تقریر کرده می شود به آنکه در کتاب الله امر معروف و نهی منکر را تعلیق کرده‌اند بتمکین فی الارض و مجموع تمکین و این صفات حقیقت خلافه خاصه است و جای دیگر می فرماید **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجْتُ لِلنَّاسِ**

پس خیریت لازم امر بمعروف و نهی از منکر ساخته شد و امر بمعروف و نهی از منکر داخل خلافت خاصه است از خواص خلیفه خاص باشد و گاهی تقریر کرده می شود به آنکه تسليط خلیفه فی حکم الله و شریعته و وجوب و انتیاد قوم مراد را در آن امور که منسوب بخلاف اوست نوعی از افضلیت است و این نوع افضلیت لازم خلافت خاصه است و إلیه الاشارة فی قوله تعالی **سَيَتَدْعَونَ إِلَى قَوْمٍ أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ**

و گاهی تقریر کرده می شود که **إِنَّمَا وَلِيَكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا**

الآیه با سیاق و سباق خود اشاره است با آنکه ولايت مسلمین سزاوار نیست الا قومی را که **يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ**

الى آخر ما قال صفت ایشان باشد انتهی ازین کلام صراحة ظاهر و مستنیر است که ابن حجر نحریر و محدث معدوم النظیر و صدر کبیر و محقق خبیر تقریر اثبات ملازمت در میان خلافت خاصه و افضلیت شخصی که باین خلافت مکرم و باین ولايت معظم باشد با آیه وافی هدایه **إِنَّمَا وَلِيَكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا**

الآیه می نماید و بدلالت سیاق و سباق کلام ملک خلاق در مذاق اهل ایمان و وفاق و تارکین شفاق راسخ می گرداند که مراد از لفظ ولی متولی امور مسلمینست فنعم الاتفاق و بشش الخلاف و النفاق و پر ظاهرست که بهر وجهی که لفظ ولی درین آیه کریمه محمول بر معنی متولی امور مسلمین خواهد بود بهمان وجه بعینه لفظ ولی در این حدیث شریف بر معنی متولی امور مسلمین محمول و توجیه و تاویل سخیف آن مردود و نامقبول و مدحور و نامعقول و تشبت باشتراک بحث احتیال و ازلال مرذول و محض تزویر و تلمیع مغسول فیا عجا من المخاطب الفطین کیف لم يحتفل بنص ایه النبی النبیل المحدث الحفیل

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۹۱

و کیف لم یعنی بقول شیخه الاواه الذى عنده آیه من آیات الله و لم یوجد له عندهم مثیل و لا عدیل فاختارت عقوق والده فی ابطال خلافه و صی رسول الرّب الجلیل سلام الله علیه و الله ما اختلف الاشراق و الاصلیل فوجه التوجیه العلیل و اعمل التاویل الضئیل و اخترع سخیف التخدیع و التسویل و ذهب علی الخلتل و اتخذه اسهل سبیل و لم یدر ان کیده فی تضليل

۵- استدلال بکلام أبو شکور در حدیث غدیر و آیه «إِنَّمَا وَلِيْكُمُ اللَّهُ»

وجه پنجم آنکه ابو شکور محمد بن عبد السعید بن محمد الكشی السالمی الحنفی با آنکه تعصیش بمرتبه رسیده که عیاذا بالله کفر اعدای جناب امیر المؤمنین علیه السلام در اول امر ثابت می سازد ولایت امیر المؤمنین علیه السلام بمعنى امامت آن حضرت از حدیث غدیر و آیه إِنَّمَا وَلِيْكُمُ اللَّهُ

ثبت نموده و تاب و مجال قذح و جرح در آن مثل دیگر اهل ممارات نیافته آری بتقیید آن بزمان ما بعد عثمان دل خوش کرده و بصراحت بطلان این تقیید غیر سدید اعتنای نکرده در تمهید فی بیان التوحید اولاً گفته و قال الرؤافض الإمامة منصوصة لعلی بن أبي طالب رضی الله عنہ بدلیل ان النبی صلی الله علیه وسلم جعله وصیا لنفسه و جعله خلیفه من بعده حيث قال اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا بنی بعدی

ثم هارون علیه السلام کان خلیفه موسی علیه السلام فکذلک علی رضی الله عنہ و الثانی و هو

ان النبی صلی الله علیه السلام جعله ولیا للناس لما رجع من مکه و نزل فی غدیر خم فامر النبی ان يجمع رجال الابل فجعلها کالمبر و صعد عليها فقال أ لست اولی بالمؤمنین من انفسهم فقالوا نعم فقال علیه السلام من كنت مولاهم فعلى مولاهم اللهم وال من والا و عاد من عاده و انصر من نصره و اخذل من خذله

و الله جل جلاله يقول إِنَّمَا وَلِيْكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقْيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ

الآیه نزلت فی شان علی رضی الله عنہ دل انه کان اولی الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم و بمقام جواب این عبارت گفته و اما قوله بان النبی صلی الله علیه وسلم جعله ولیا قلنا أراد به فی وقته يعني بعد عثمان رضی الله عنہ و فی زمان معاویه رضی الله عنہ و نحن کذا نقول و کذا الجواب عن قوله تعالى إِنَّمَا وَلِيْكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا

الآیه فنقول ان علیاً رضی الله عنہ کان ولیاً و امیراً ب لهذا الدلیل فی ایامه و وقته و هو بعد عثمان رضی الله عنہ و اما قبل ذلک فلا ازین عبارت بصراحت تمام ظاهرست که ابو شکور اثبات دلالت حدیث غدیر بر ولی بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام برای مردم می کند و ظاهرست که مراد از ولایت آن حضرت در قول مستدل ولایت امامتست

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۹۲

فکذا فی الجواب و معذلك تقیید آن بزمان ما بعد عثمان دلالت صریحه بر آن دارد که مراد از ولایت امامت است و نیز ازین عبارت ظاهر است که آیه إِنَّمَا وَلِيْكُمُ اللَّهُ

هم دلیل ولایت و امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام است پس در حدیث ولیکم بعدی

نیز مراد از ولایت ولایت امر امت و امامت باشد فلله الحمد و المنة و کمال الشکر که از افاده ابو شکور صور الصدور بکمال وضوح و ظهور بنیان مساعی غیر مشکور و تسويیلات غیر مبرور اکابر و اساطین ارباب غرور و اصحاب خدع و زور منهدم و منخرم و مجذوذ و مكسور و جميع تاویلات علیه و توجیهات غیر وجیهه فاقدین شعور مقهور و مدحور و سائر تصلفات و تعسفات و تعللات و تحیفات ائمه زبغ غیر مستور مکهور و مبهور و کبیشات زرافه تخدیع و تلمیع بصارم تبار این علامه روزگار منحور فتأمل هذا الازمام المستقيم والافحams المزعج القعد المقيم بعين البصیرة وتلقه بنقاء السریرة وتناوله بيد غير قصیرة و فرق بعون الله بين نسیم السحر و حرّ الظہیره اما تقیید مدلول حدیث غدیر و مدلول آیه إِنَّمَا وَلِيْكُمُ اللَّهُ

بزمان ما بعد عثمان پس بطلان آن از افاده خود خلیفه ثانی واضح و ظاهرست که اثبات مولائیت آن حضرت برای خود و برای هر مؤمن و هر مؤمنه نموده استیصال این احتمال کثیر الاختلال فرموده و این تاویل علیل سنیه چقدر مشابه و مانا است بتاویل سخیف

جماعی غیر از اهل کتاب که با وصف اعتراف و اقرار به نبوت جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم مأول می سازند آن را به اینکه نبوت آن حضرت مختص بود برای عرب که آن حضرت مبعوث بود بسوی عرب خاصه و معاذ اللہ آن حضرت نبی عیسائیان و امثال ایشان نبوده پس همچنین حضرات سنه عنده العجر بتقلید اهل کتاب می گویند که امامت و خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از حدیث و کلام الهی ثابت لکن امامت آن حضرت مخصوص بود بزمان ما بعد عثمان و معاذ اللہ آن حضرت امام ثلاثة و اتباعشان نبوده فهذا التاویل مثل تاویل اهل الكتاب حذو النعل بالنعل و حذو القذة بالقذة اما حمل اهل کتاب به نبوت جناب رسالت مآب را بر نبوت خاصه برای عرب پس خواجه نصر اللہ کابلی در صواعق گفته وقد اعترف اليهود واليسویه و جمیع غیر من القادرین من التصاری و من تابعهم من نصارای افرنج بنبوته الا انهم یزعمون انه مبعوث الى العرب خاصه وقد سألت قادریا عنه عليه السلام فقال هو نبی و اسمها فی كتبنا فقلت لم لا تومنون فقال رسولنا فوق روسنا الى السماء و نیز بطان حمل ولايت جناب امیر المؤمنین علیه السلام که مستفادست از حدیث غدیر و مثل آن بحمد اللہ الباری از افاده ملا یعقوب لاهوری که از اعاظم ثقات متاخرین اهل سنت است و غير جاری شرح صحيح بخاری از عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۹۳

افادات او دائر و جاری و ساری ظاهر و واضحست چنانچه در بحث امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام در شرح تهذیب کلام گفته و لما تواتر من

قوله صلی اللہ علیہ و سلم من كنت مولاہ فعلی مولاہ و انت منی بمتزله هارون من موسی الا انه لا بنی بعدي بیان التمسک بالحدیث الاول

انه صلی اللہ علیہ و سلم جمع الناس يوم غدیر خم موضع بین مکه و المدينة بالجھفه و ذلك اليوم كان بعد رجوعه عن حجۃ الوداع ثم صعد النبی صلی اللہ علیہ و سلم خطیبا مخاطبا معاشر المسلمين ألسْتُ اولی بكم من انفسکم قالوا بلی قال فمن كنت مولاہ فعلی مولاہ اللَّهُمَّ والِ مَنْ وَالا وَ عَادَ مِنْ عَادَهُ وَ اَنْصَرَ مِنْ نَصَرَهُ وَ اَخْذَلَ مِنْ خَذَلَهُ

و هذا الحدیث اوردہ علی رضی اللہ عنہ یوم الشوری عند ما حاول ذکر فضائله و لم ینکره احد و لفظ المولی جاء بمعنى المعتقد الاعلی و الاسفل و الحليف و الجار و ابن العم و الناصر و الاولی بالتصرف و صدر الحدیث یدل علی ان المراد هو الاخری إذ لا احتمال لغير الناصر و الاولی بالتصرف هنها و الاول منتف لعدم اختصاصه ببعض دون بعض بل یعلم المؤمنین کلهم قال اللہ تعالی و المُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلَيُاءُ بَعْضٍ

و بیان التمسک بالثانی ان لفظ المتزله اسم جنس وبالاضافة صارعا ما بقرينه الاستثناء كما إذا عرف باللام فبقى شاملا لغير المستثنى و هو النبؤه و من جمله ما يدخل تحت ذلك اللفظ الریاسه و الامامه و الى الاول یشير قوله لأن المراد المتصرف في الامر إذا لا صحه لكون على معتقد او ابن عم مثلا- لجميع المخاطبين و لا- فائده لغيره ككونه جارا او خليفا لانه ليس في بيانه فائده او ناصل لشمول النصره جميع المؤمنين و الى الثاني یشير قوله و متزله هارون عامه اخرجت منه النبؤه فتعينت الخلافه و رد بانه لا تواتر بل هو خير الواحد و لا حصر في على يعني ان غایه ما لزم من الحدیث ثبوت استحقاق على رضی اللہ عنہ للامامه و ثبوتها في المال لكن من این یلزم نقی امامه الائمه الثالثه و هذا الجواب من المصنف و توضیحه انه لم یثبت له الولاية حالا بل مالا فعلله بعد الائمه الثالثه و فائده التنصیص لاستحقاقه الامامه الالزام على البغاء و الخوارج اقول یرد عليه انه كما كانت ولایه النبی صلی اللہ علیہ و سلم عامه كما یدل عليه کلمه من الموصولة فکذا ولایه على فيجب ان یکون على هو ولی لابی بکر دون العکس ازین عبارت ظاهرست که تقید ولایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بزمان ما بعد عثمان واهی و باطل و از

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۹۴

حلیه صحت عاطل و اشتباه در فساد آن زائل و یقین بعکس آن حاصل و انشاء اللہ المتعال ادلہ دیگر برای رد و ابطال این احتمال

بعجاب مخاطب عمده الاقيال در ما بعد مذکور خواهد شد فانتظر

۶- استدلال بكلام مولوی محمد اسماعیل در حقیقت امامت

وجه ششم آنکه مولوی محمد اسماعیل برادرزاده و مخاطب نبیل در رساله که آن را در حقیقت امامت تصنیف کرده می‌گوید نکته ثانی امام نائب رسولست آنچه سنّة اللّه در بندگان خدا بواسطه انبیا و رسول جاری فرمود همان سنت بواسطه ائمه هم جاری می‌فرماید از ان جمله اتمام حجت است به بعثت ایشان یعنی تا وقتی که بعثت رسول متحقق نمی‌شود و جحود و انکار ایشان در اشقيا سر بر نمی‌زند انتقام ملک علام به نسبت اهل معاصی و آثار متحقق نمی‌گردد قال اللّه تبارک و تعالی وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا و این اتمام حجت به بعثت ائمه هم ثابت می‌گردد و قال اللّه تعالی وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ الى آخر القصه مراد ازین قريه انطاکيه است که حوارین حضرت روح اللّه بسوی ایشان مبعوث شده بودند و آخر الامر اهل انطاکيه بایشان بجحود و انکار پیش آمدند و در انتقام ملک علام گرفتار گردیدند و قال اللّه تعالی فیه ایضا وَ مَا آتَنَا لَنَا عَلَیٰ قَوْمٌ مِّنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ مَا كُنَّا مُنْزِلِينَ إِنْ كَانَتِ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ پس این معنی باليقين باید فهمید که چون در وقتی از اوقات امام قائم گردید و دعوت او بر منصه ظهور رسید لابد حجه اللّه بر جمیع اهل معصیت و فساد تمام شده وقت انتقام الهی ازیشان در رسید پس گویا که معاصی و آثار بمعارضه و مقابله امام با تمام می‌رسد و لا ریب به سر حد انتقام می‌کشد و از ان جمله مامور شدن عباد بتفحص ایشان و طلب معرفت ایشان قال اللّه تعالی یا آئُهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَتَقُوا اللَّهَ وَ أَبْتُغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ و مراد از وسیله شخصیست که اقرب الى اللّه باشد در منزلت كما قال اللّه تعالی أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ آئُهُمْ أَقْرَبُ باعتبار منزلت اول رسول است بعد از آن امام که نائب اوست

قال النبي صلی اللّه علیه وسلم ان احب الناس الى اللّه يوم القيمة و اقربهم مجلسا امام عادل

قال النبي عليه السلام من لم يعرف امام زمانه فقد مات میته جاهلیه

واز ان جمله ایفای بعض مواعیدست که حق جل و علا رسول خود را باز موعود فرموده پس بعض آن را بدست پیغمبر بمرتبه ایفا رسانیده و بعضی دیگر را از دست نایبان او تمام گردانیده کما قال اللّه تعالی هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ يُظْهِرُهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ*

و ظاهر است که ابتدای ظهور دین در زمان پیغمبر صلی اللّه علیه وسلم بوقوع آمده و اتمام آن از دست حضرت مهدی واقع خواهد گردید همچنانست هلاک کسری و قیصر و تملک خزانی ایشان که آنجناب باز موعود شده بودند و ظهور آن از دست خلفای راشدین واقع گردیده و از ان جمله اتمام امرست که رسول باز مامور شده بودند و ادای آن از امام صورت بست قال اللّه تعالی قُلْ يَا آئُهَا النَّاسُ إِنَّى رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا

و ظاهرست که تبلیغ رسالت به نسبت جمیع ناس از آنجناب متحقق نه گشته بلکه امر دعوت از ان جناب شروع گردید یوما فیوما بواسطه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۹۵

خلفای راشدین و ائمه مهدیین رو تزايد کشید تا اینکه بواسطه امام مهدی با تمام خواهد رسید و همین نیابت را در امور مذکورة الصدر و صایت می‌نامند یعنی چنانکه وصی در طلب و ادای حقوق قائم مقام منیب می‌باشد همچنین امام قائم مقام پیغمبرست در معاملاتی که در میان خدا و رسول او منعقد گردیده و از ان جمله است ثبوت ریاست یعنی چنانکه انبیاء اللّه را به نسبت امت یک

نوعی از ریاست حاصل است که بملأ حظه همان ریاست ایشان را امت این رسول می‌گویند و این رسول را رسول این امت و در بسیاری از امور دنیویه هم تصرف رسول در ایشان جاری است کما قال اللہ تعالیٰ النبیُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ و در مقدمات اخرویه هم ولایت او ثابت قال اللہ تعالیٰ فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلًّا أَمَّهُ شَهِيدٌ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هُؤُلَاءِ شَهِيدًا همچین امام را هم در دنیا و آخرت مثل این ریاست به نسبت مبعوث إلیهم ثابت

قال النبی صلی اللہ علیه و سلم ألستم تعلمون انى اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی فقال اللہم من كنت مولاھ فعلی مولاھ و قال اللہ تعالیٰ يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أَنَاسٍ يَأْمَاهُمْ وَ قِقُوْهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ

قال النبی صلی اللہ علیه و سلم انّهم مسؤولون عن ولاية على انتهى ازین عبارت ظاهرست که ولایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام که از حدیث غدیر ثابتست و مردم از ان بمفاد حدیث مفسر آیه قِقُوْهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ

درین حدیث مفسر آیه کریمه بمعنى امامت باشد پس ولایت را در حدیث ولیکم بعدی

بر معنی دیگر محمول و از ظاهر ان مصروف و معدول نمی‌کند الا- من رایه مالوس معلول و فهمه افین مرذول و عقله معکوس مدخول فاستبصر و لا تکن ممن اغتاله الغفول و اجتاحه الذهول فتاه فی مهامه ابطال فضل و صی الرسول صلی اللہ علیه و الہ ما هبّ القبول

۷- لفظ ولی در این حدیث مفید امامت و ریاست است

وجه هفتم آنکه بر هر منصف لیب و متامل اربیب ظاهر و باهر است که بقرينه لفظ بعدی صراحة لفظ ولی درین حدیث مفید امامت و ریاستست زیرا که محبت و ناصیرت و غير آن مخصوص بزمان ما بعد جناب رسالت‌ماب صلی اللہ علیه و الہ و سلم نبود مگر آنکه جناب شاه صاحب چنانکه ولایت مؤمنین بمعنى امامت بعد جناب رسالت‌ماب صلی اللہ علیه و آله و سلم از انحضرت مسلوب می‌سازند ولایت آن جناب برای مؤمنین بمعنى محبت و ناصیرت در زمان جناب رسالت‌ماب صلی اللہ علیه و الہ و سلم از ان حضرت سلب فرمایند و ارشاد فرمایند که آن حضرت العیاذ بالله در زمان جناب رسالت‌ماب صلی اللہ علیه و آله و سلم محب و ناصر مؤمنین نبوده لهذا تقیید آن ببعدی واقع شده و ذلك مما يضحك عليه الثکلان و يلعب به الصبيان و لنعم ما قال الوزیر النحریر اعلی اللہ مقامه فی دار الكرامة فی کشف الغمة بعد نقل هذا الحديث و غيره و انت ایدک الله بلطفه إذا اعتبرت معانی هذه الاحادیث

عقبات الانوار فی امامۃ الانماء الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۹۶

الواردة من هذه الطرق امکنك معرفة الحق فآن قوله أ لست اولی بالمؤمنین من انفسهم
وقوله و هو ولی کل مؤمن من بعدی

الى غير ذلك صريح فی امامته و ظاهر فی التعین علیه لا ينکره الا من يرید دفع الحق بعد ثبوته و التغطیة علی الصواب بعد بیانه و ستر نور الشمس بعد انتشار اشعتها ليس يصح فی الافهام شيء إذا احتاج النهار الى دليل ق من اغرب الاشياء و اعجبها انهم يقولون ان قوله علیه السلام فی مرضه مروا ابا بکر یصلی بالناس

نصّ خفی فی تولیة الامر و تقیلیده امر الامّة و هو علی تقدیر صحته لا يدلّ علی ذلك و متى سمعوا حديثا فی امر علی نقوله عن وجهه و صرفوه عن مدلوله و اخذنوا فی تاویله بابعد محتملاته متنکین عن المفهوم من صریحه او طعنوا فی راویه و ضعفوه و ان کان من اعیان رجالهم و ذوی الامانة فی غير ذلك عندهم هذا مع کون معاویة بن أبي سفیان و عمرو بن العاص و المغيرة بن شعبه و عمران

بن حطان الخارجي و غيرهم من امثالهم من رجال الحديث عندهم و روایتهم في كتب الصحيح عندهم ثابتة عالية يقطع بها و يعمل عليها في أحكام الشرع و قواعد الدين و متى روى أحد عن زين العابدين على بن الحسين و عن ابنه الباقر و ابنه الصادق و غيرهم من الائمه عليهم السلام نبذوا روایته و اطرحوها و اعرضوا عنها فلم يسمعوها و قالوا رافضي لا اعتماد على مثله و ان تلطفوا قالوا شيعي ما لنا و لنقله مكابرء للحق و عدو لا عنه و رغبة في الباطل و ميلاً إليه و اتباعاً لقول من قال أنا وجدنا آباءنا على امة و لعلهم رأوا ما جرت الحال عليه او لا- من الاستبداد بمنصب الامامة فقاموا بنصر ذلك محامين عنه غير مظہرين لبطلانه و لا- معترفين به استینافاً لحمية الجاهليه و هذا مجال طويل لا حاجة بنا إليه و مستتر نماند كه فاضل رشید بجهت مهاراتي و حذاقي که در علوم عربیه و فنون ادیبه داشته و عمر عزیزش در ان بغرض ابطال حق و ترویج ضلال صرف کرده در تاویل این حدیث شریف و ابطال دلالتش بر امامت جناب امیر تلمیعی و تسولی غریب بکار برده چنانچه در ایضاح گفته قوله علاوه حدیثی که در استیعاب آورده اقول اگر چه این حدیث باعتبار سند خالی از کلامی نیست لیکن احرق العباد بر تقدیر تسليم جوابش عرض می کند که ولی درین حدیث بمعنى دوستست و مراد از بعدیت جائزست که رتبی باشد نه زمانی و چون محبت با حضرت امیر متفرع و مترب بر حب آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس دوستی منافی بعدیت رتبی شیء ثانی از اول نیست تا توهم شود که جواب احرق مخالف ثبوت مماثلت بین المرتبین ست که سابقاً

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۹۷

از تحفه اثنا عشریه منقول شده و بر تقدیر تسليم معنی خلافت از ولایت غرض آنکه چون ادله خلافی ثلاثة نزد اهل سنت موجودست و دلیلی از ان بطريق نمونه سابقاً مذکور شده بس جمعاً للادلة بعديت محمول بر بعدیت بتفاصيله باشد فعلی المستدل نفی هذا الاحتمال ليسلم دلیله عن الاختلال و إذا اتقن الناظر ما ذكر العبد الفاسد علم ان تقریر استدلال اهل الخلاف بهذا الحديث على مزاعمهم غير تمام و مورد لانحاء البحث و الكلام انتهی کلامه بالفاظه اقول بر متأمل متدرّب ظاهرست که اراده دوست از لفظ ولی درین حدیث وجهی از جواز ندارد چنانچه از وجوهی که بمعرض عرض آمد و خواهد آمد و ظاهرست لیکن هر گاه فاضل رشید مراد از بعدیت رتبی گرفته معنایش این خواهد بود که جناب امیر علیه السلام محبوب خلق بوده بعد جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم پس مفادش آن خواهد بود که بعد جناب رسالت مآب از همه کس در صفت محبوبیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام مقدمست و بر همه کس واجب است که شرعاً و دیناً جناب امیر علیه السلام را بعد جناب رسالت مآب از همه کس محبوب تر داند و بدیهی است که احیت دلیل افضلیت چنانچه انشاء اللہ تعالی در مجلد حدیث طیر باعتراف ثقات سنیه میین خواهد شد و هر گاه افضلیت جناب امیر علیه السلام متحقق گردید بلا کلفت خلافت آن جناب بمنصه ظهور رسید و لله الحمد على ذلك و آنچه بر تقدیر تسليم افاده فرموده پس دریافتی که قطع البطلانست و در غایت رکانت و هوان چه قطع نظر از صرف بعدیت از معنای ظاهري امامت جناب امیر برای هر مؤمن ازین حدیث ثابت پس جناب امیر امام خلفای ثلاثة که نزد سنته مؤمن بودند نیز باشد و در صورت عدم ایمانشان مطلوب خود حاصل حاجت گفتگو چیست و علاوه تقدم غير منصوص بر منصوص علیه احدی از عقلاً- تجویز نتواند کرد و ادلّه خلافت ثلاثة که فاضل رشید ادعایش فرموده اگر از قبل نصوص است کذب آن از کلام استاذ جنابش ظاهرست و علاوه بر آن دلائل بیشمار تکذیب آن می نماید و اگر این دلائل علاوه نصوص است پس در مقابله نص حجت را نشاید و جمع بین الادله فرع تکافوست و بدیهیست که امریکه از استنباط مستفاد شود معارض و مکافی ما ثبت بالنصوص نمی تواند شد فعلی المعارض نفی هذا الاستدلال ليسلم کلامه عن الاختلال و إذا اتقن الناظر ما ذكر العبد العاشر الفاسد علم ان تقریر اعتراض اهل الخلاف على الاستدلال بهذا الحديث على مزاعمهم غير تمام و مورد لانحاء البحث و الكلام فانه ظاهر لدى البصیر الناقد و الخبر الماجد انه إذا ثبت بنص فص خاتم الرساله ان عليا هو الامام بعده ثبت خلافته من غير ارتيا و تحققته امامته عند اولى الالباب مقدم الثالثه عليه مع فقدان النص عليهم بالاتفاق و دلالة الاحاديث الكثيرة المنقوله من طرق اهل العناد و الشقاق يأبه العقل

السليم والذّهر المستقيم ولا يقبله الا من هو في تيه
عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۹۸
الضلال هائم وعناده ولداته مستمر دائم والا لزم ان لا يثبت حرمۃ نکاح الامهات والبنات ايضاً بان يقال ان النھی عن نکاحهن
محمول على الكراھة دون التحریم للدلالة الايات الكثیرة على حلیۃ نکاح النساء على الاطلاق والتعمیم مثل قوله تعالى واحل الله
النکاح و الرّجال قوامونَ عَلَى النِّسَاءِ

وغير ذلك من الايات والاحادیث المرویۃ عن سید الانبیاء وبالجملة إذا عورض بامثال تلك الاستنباطات صرایح النصوص خرجت
الایات والاحادیث عن الحججۃ وصار الشرع اسيراً بایدی اللصوص فصار الحال حراماً و الحرام حلالاً ولا تستطیع ان تورد في اثبات
الحق مقالاً ولا تجد لرداً هفوایت الملحدة مجالاً

- استدلال بكلام ابن تیمیہ

وجه هشتم آنکه ابن تیمیہ در منهاج السنۃ گفته
قوله هو ولی کل مؤمن بعدی

کذب على رسول الله صلی الله علیه وسلم بل هو في حياته وبعد مماته ولی کل مؤمن و کل مؤمن ولیه في المحبة والمعمات
فالولاية التي هي ضد العداوة لا تختص بزمان واما الولاية التي هي الامارة فيقال فيها والى کل مؤمن بعدی كما يقال في صلاة
الجنازة إذا اجتمع الولي والوالى قدم في قول الاكثر وقيل يقدم الولي فقول القائل على ولی کل مؤمن بعدی کلام يمتنع نسبة الى
رسول الله صلی الله علیه وسلم فانه ان أراد الموالاة لم يحتج ان يقول بعدی وان أراد الامارة كان ينبغي ان يقال وال على کل مؤمن
ازین عبارت ظاهرست که با وصف حمل ولایت بر ضد عداوت لفظ بعدی عبت ویکار بلکه منافی و منافق عموم ولایت جانب
امیر المؤمنین علیه السلام الله ما اتصل العشی و الابکار خواهد بود پس قطعاً و حتماً ثابت شد که بسبب لفظ بعدی ولی درین حدیث
شریف ماخوذ از ولایت بمعنى محبت نیست و اراده محب یا محبوب ازین هرگز صحیح نمی تواند شد که محبت جانب امیر
المؤمنین علیه السلام در حیات و بعد وفات سرور کائنات علیه و آله آلاف التحیات هر دو ثابتست پس لابد که محمول بر معنای
باشد که آن را اختصاص بر بعد وفات باشد و آن نیست مگر امارت پس بحمد الله دلالت این روایت بر امارت و خلافت جانب امیر
المؤمنین علیه السلام حسب افاده ابن تیمیہ رئیس المنکرین و الجاحدين ثابت شده اما زعم ابن تیمیہ که اگر مراد از ولایت امارت
می بود وال على کل مؤمن ارشاد می شد پس مدفوعست با آنکه چنانچه لفظ والی بمعنى امیر می آید همچنین لفظ ولی بمعنى امیر و
ولی امرست و لفظ بعدی تعین این اراده می کند و کسی اتحاد مجی ولی بمعنى والی نمی تواند کرد و شواهد آن از عبارات سابقه
ظاهر است پس حصر افاده امارت در لفظ والی وجهی ندارد هر گاه الفاظ عدیده دلالت بر یک معنی کند شارع را اختیارت که
هر لفظ که خواهد افاده معنی با آن کند اقتراح و تهجم این تیمیہ و امثال او را دخلی در منع بعض و لزوم ایثار؟؟؟ بعض آخر نیست
عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۴۹۹

وعلوه بر قوله سابقه ولاحقه که از ان تیقین بحمل لفظ ولی بر امیر حاصل می شود در این جا دفع و رفع ارتیاب و وسوس این تیمیہ
ضعیف المراس بكلام عمرو عاص جلالت اساس می نمایم و حظ او فی از تمجیل و الزام و اسکات این شیخ الاسلام می ربایم پس
باید دانست که ابو الموید موفق بن احمد المعروف با خطب خوارزم در کتاب المناقب مکتوبی از عمرو بن العاص بجواب کتاب
معاویه نقل کرده و در آن مذکورست و اما ما نسبت ابا الحسن اخا رسول الله صلی الله علیه وسلم و وصیه الى الحسد و البغی على
عثمان و سمیت الصحابة فسقة و زعمت انه اشلاهم على قتلها فهذا کذب و غوایه ویحک یا معاویه اما علمت ان ابا حسن بذل نفسه
بین يدی رسول الله صلی الله علیه وسلم و بات على فراشه وهو صاحب السبق الى الاسلام والهجرة و

قد قال فيه رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم هو منی و انا منه و هو منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی وقد قال فيه رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم يوم غدیر خم الا من کنت مولاہ فعلى مولاہ اللہم و وال من والاہ و عاد من عاده و انصر من نصره و اخذل من خذله و هو الذى قال عليه السلام فيه يوم خیر لاعطین الرایۃ غدا رجلا یحب اللہ و رسوله و یحبه اللہ و رسوله و هو الذى قال فيه يوم الطیر اللہم ائتی باحّ خلقک إلیک فلما دخل عليه قال اللہم و الی و الی و قد قال فيه يوم التّضیر على امام البرة وقاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله وقد قال فيه علی وليکم من بعدی و ذلك علی و عليك و على جميع المسلمين وقال آنی مختلف فیکم الثقلین کتاب اللہ و عترتی و قال انا مدینة العلم و علی بابها

ازین عبارت ظاهرست که عمرو عاص از حدیث علی وليکم من بعدی

ولایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر خود و بر معاویه و بر جمیع مسلمین ثابت دانسته و ظاهرست که مراد عمرو عاص از اثبات ولایت آن جناب بر خود و بر معاویه و بر جمیع مسلمین غیر امارت و حکومت نمی تواند شد زیرا که ولایت که مشار إلیه ذلک در قول عمرو عاص است موصول است بعلی و هر گاه لفظ ولایت موصول بعلی می شود لا بد بمعنى امارت می باشد چنانچه از تبع افادت ائمه لغت ظاهر و واضح است جوهری در صحاح اللغة گفته الولی القرب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۰۰

والدّنو يقال تباعدنا بعد ولی و كل مما يليک أى مما يقاربک و قال وعدت عواد بين وليک تشعب يقال منه وليه يليه بالكسر بينهما و هو شاذ و اوليته الشیء فولیه و کذاک ولی الوالی البلد و ولی الرجل البيع ولایة فیهما و اولیته معروفا و يقال فى التعجب ما اولا للمعروف و هو شاذ و تقول فلان ولی و ولی عليه كما يقال ساس و سیس عليه و عبد الرحيم بن عبد الكريم صفتی پوری در منتهی الارب گفته ولی الشیء و عليه ولایة بالفتح و الكسر دست یافت بر آن و تصرف کرد در ان یقال ولی الوالی البلد و فلان ولی و ولی عليه كما يقال ساس عليه و سیس عليه و محمد طاهر کجراتی در مجمع البخار گفته و فى شرح العقيدة كما تكونوا يولی عليکم تكونوا عادلين سلط عليکم الامیر العادل و ان کنتم ظالمین على رعيتکم

بحديث کلکم راع

سلط عليکم مثلکم حتى جوزیتم فی الدنيا على وفق ما عملتم به فان قلت هذا يدل على ان الدنيا دار الجزاء وليس كذلك و انما هي دار الابلاء قلت تسليط الظالم على الظالمين لقطع ظلم الظالمين فقد قيل الظلم لا يدوم و ان دام دمّر أى اهلک الخلق و خرب المظلوم پس لفظ على و عليك و على جميع المسلمين به سه ووجه اثبات امارت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر تمام انام می نماید اوّل آنکه هر گاه ولایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر عمرو عاص ثابت شد بر سائر اهل اسلام نیز ثابت خواهد شد لعدم الفرق و لزوم الخرق دوم آنکه هر گاه ولایت آن جناب بر معاویه ثابت شد ولایت آن حضرت بر جمیع انام ثابت خواهد شد بطلان القول بالفصل سوم آنکه از قول او و على جميع المسلمين بتصریح صریح ثابتست که

حدیث علی وليکم

دلالت دارد بر ثبوت ولایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر جميع المسلمين و الحمد لله على وضوح الحق و اليقين و رهوق مکابرات المشککین و المسؤولین

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۰۱

٩- استدلال بروايات منسوب بحسن مشنی

وجه نهم آنکه محب الدین ابو العباس احمد بن عبد الله بن محمد الطبری المکی الشافعی که فضائل زاهره و مناقب فاخره و معالی

باهره و محاسن ظاهره و محامد باذخه و مدائح شامخه او انشاء الله و در ریاض النصره فی فضائل العشره گفته لقد احسن الحسن بن الحسن بن علی بن أبي طالب حيث قال لبعض الرافضة لو كان كما تقولون ان النبي صلی الله عليه وسلم اختار علينا لهذا الامر و القيام على الناس بعده فان علينا اعظم الناس خطيئة و جرما إذ ترك امر رسول الله صلی الله عليه وسلم ان يقوم به و يعذر الى الناس فقال له الرافضی الم يقل النبي صلی الله عليه وسلم من كنت مولاه فعلی مولا

فقال اما و الله لو يعني بها رسول الله صلی الله عليه وسلم الامر والسلطان لافصح بها كما افصح بالصلوة والزکوة والحج و الصيام و لقال يا ايها الناس انه الولی بعدى فاسمعوا له و اطيعوا اخرجه ابن السمان فى الموافقة ازین روایت که ابن السیمان عمدہ اکابر اعیان الممیز المبین؟؟؟

من الغث و البهتان در کتاب موافقت بغرض بی اصل که سراسر مجازفت و هزلست اعنی اثبات موافقت واقعیه اهلیت علیهم السلام باصحابه وارد فرموده و محب طبری هم بسبب ابتلا- بحسب اسلاف با انصاف خود اثبات احسان در ان نموده نهایت لطف و غایت منت و امتنان من حيث لا يشعر بر اهل حق و ایقان و ارباب عرفان و ایمان نهاده فكلمته کلمه حق ارید بها باطل

کما لا- يخفی علی من فرق الحالی من العاطل واضح و ساطع و لامعنت که اگر جناب رسالت مأب صلی الله عليه و آله و سلم بخطاب مردم در حق جناب امیر علیه السلام ارشاد می فرمود انه الولی بعدى فاسمعوا له و اطيعوا این ارشاد باسداد در تصریح و افصاح و تنصیص و ایضاح خلافت و امامت و سلطنت و ریاست کافی و بسند و برای ازاله امراض شکوک و وساوس و ازاحه اسقام و مواجه تریاق نافع و علاج سودمند می بود پس معلوم شد که لفظ انه الولی بعدی نص صریح و تصریح صحیح بر خلاف و امامت و ظاهر و بدیهیست که انه الولی بعدی و ان علیا و لیکم بعدی متحد السیاق و مرتبط الانطباق بلا توهم شیء من الاختلاف و الافتراق بلکه ثانی ابلغ و اصرع نزد ارباب فهم و موصوفین بسلامت مذاقت فائزاح بحمد الله رافع السیماک و توهم الاشتراک السائق الى الالتباس والهلاک الزادع القادع عن فهم معنی نص افصح من نطق بالضاد المخاطب بلولاک و ظهران هذا التوهم احتیال فاسد و تسویل کاسد لا يشك فی سخفة و وهنه شاک فلیک علی ضیاع سعی المدغليين من اولیائهم کل باک و لیفرح لابتلاج صحیح الحق کل زاک و اگر متعصب عنید مکابر و مجادل مشکک در امر ظاهر از جا در آید و بسراید که این روایت حسن بن حسن

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۰۲

لفظ

انه الولی بعدی

را بضمیمه فاسمعوا له و اطعوا نص بر خلافت و امامت گردانیده نه محض لفظ
انه الولی بعدی

را پس

حدث ان علیا و لیکم بعدی

نص بر خلافت و امامت نباشد و معاذ الله دعوى اتحاد هر دو مضمون از هم پاشد پس به تبکیت و افحام و تخجیل و الزام این معاند مجادل و مکابر غافل و متعصب فی اهل بادنى عنایت سهله میسر و حاصلست زیرا که پر ظاهرست که فاسمعوا له و اطعوا تفریعست

بر

انه الولی بعدی

و معلوم ارباب فهو مست که تفریع فرع می باشد و متفرع علیه اصل پس ثابت شد که اصل کلام در افاده مرام یعنی اثبات خلافت

جناب امیر المؤمنین علیه السلام و لو بالفرض و التقدیر علی زعم الخصم فقره شریفه

انه الولی بعدی

ست پس اگر این فقره نص امامت و خلافت نباشد کلام منسوب بحسن بن حسن نهایت غیر حسن بلکه لغو علی حسب مزاعوم اهل الصیغن و الاحن باشد زیرا که او در معرض تبیین کلامی بود که با افاده امامت و خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام صراحت و نصیحاً حاصل شود پس می باید که درین مقام آن کلام بیان می کرد که آنچه اصل در آنست و نص صریح بر خلافت باشد و بنا بر تشکیک مذکور و توهمند که درین کلام آنچه اصل است دلیل خلافت نباشد و آنچه فرع کلام است دلالت بر خلافت کند و لا ریب عند کل اریب افیق فی استهجان هذا الطریق چه هر گاه سوق کلامی را برای غرضی می کنند پس می باید که آنچه در ان کلام بطريق اصل مسروdst دلالت بر غرض و مقصد بطريق واضح و محمود کند نه اینکه اصل کلام از دلالت بر مرام عاری و عاطل و فرع کلام بر دلالت و اشارت شامل یعنی و ذلک مَمْلاً- یرضی به عاقل علاوه برین اگر افاده نص امامت منحصر بر کلمه فاسمعوا له و اطیعوا می بود ضم این کلمه با

حدیث من کنت مولاہ فعلی مولاہ

هم کافی بود پس عدول از

من کنت مولاہ فعلی مولاہ

نمودن و بجای آن

انه الولی بعدی

را لازم التبیین دانستن وجهی نداشت بلکه بنا بر این می بایست که حسن مشتی بجای کلام خود می گفت لو یعنی بها رسول الله صلی اللہ علیه و سلم الامر و السیلطان لافصح بها كما افصح بالصیلاة و الرکاء و الحج و الصیام و لقال ایها الناس انه مولی من کنت مولاہ فاسمعوا له و اطیعوا و ظاهرست که هر گاه چنین نگفته یعنی ضم کلمه فاسمعوا و اطیعوا را با

حدیث من کنت مولاہ فعلی مولاہ

نص خلافت نگردانید بلکه تغییر و ارشاد بلفظ

انه الولی بعدی

لازم دانسته معلوم شد که او را غرض اصلی بلفظ فاسمعوا له و اطیعوا متعلق نیست بلکه او در صدد بیان الفاظیست که همان الفاظ بنفسها من دون لحاظ الى التفریع علیه در دلالت بر امامت نص صریح باشد و نیز ایجاب اطاعت جناب امیر المؤمنین علیه السلام در

احادیث عدیده واقع شده مثل

من اطاعتی فقد اطاع الله

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۰۳

و من عصانی فقد عصى الله و من اطاع عليا فقد اطاع عنی و من عصا عليا فقد عصانی

و همین کلمه را بحق جناب امیر المؤمنین علیه السلام جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله در حدیث متعلق بایه أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ

فرموده اند پس بعد جمع حدیث با حدیث

اطیعوا له و اسمعوا بی

شبھه و ارتیاب نص صریح بر خلافت و امامت آن حضرت ظاهر شد و مساغ هیچ کلامی و لو کان سخیفا نماند و لله الحمد علی ذلک و علاوه برین سخن الزامی بس نغز که این توهمند را هباء منتشر اسازد و اساس بی ثبات آن را از پا در آرد و آنست که اکابر

ائمه سنیه فحول از غایت اغماض و ذهول کالرازی فی نهاية العقول و غيره من اصحاب التحامل و ارباب الذهول بر خلاف بداهت کلام واهب کل مسئول و شقاق آثار رسول مقبول بکمال جسارت و وقاحت امر را باطاعت مثبت امامت نمی دانند و شاه صاحب هم بتقلید اسلاف با شرم و آزرم خود این نغمه خارج از آهنگ سراییده و این مکابره و معانده ماحیه آثار عقل و انصاف و فرهنگ در افادات حیرت آیات خود گنجانیده كما يظهر من الرجوع الى کلامه فى جواب حدیث الثقلین پس اولیای این حضرات هرگز مجال ندارند که باز برجعت قهقری رو بسوی تشبت بكلمه اسمعوا له و اطیعوا در اثبات دلالت بر خلافت و امامت آرند فارتج من کل وجه بحمد الله المتعال باب القیل و القال و ضاقت الارض بما راحت على اصحاب الجدال و كفى الله المؤمنين القتال

۱۰- استدلال بکلام امام حسن علیه السلام

وجه دهم آنکه سلیمان قندوزی بلخی در ینابیع المودّة خطبه از امام حسن علیه السلام نقل نموده که در ان می فرماید وقال له أى لعلى عليه السلام جدى صلى الله عليه و الله حين قضى بينه وبين أخيه جعفر و مولاه زيد بن حارثة في ابنة عمته حمزة اما انت يا على فمتى وانا منك وانت ولی كل مؤمن و مؤمنه بعدى فلم يزل أبي يقى جدی صلی الله علیه و سلم بنفسه و في كل موطن يقدمه جدی صلی الله علیه و الله و لكل شدة يرسله ثقة منه و طمانيته إليه ازین ارشاد با سداد جناب امام حسن علیه السلام واضح و ظاهر است که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام

اما انت يا على فمتى وانا منك وانت ولی كل مؤمن و مؤمنه بعدى

فرموده پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم را همیشه بنفس خود وقايت می فرمود و آن جناب انحضرت را در هر موطن تقدیم می بخشید و بسبب مزید ثقت و طمأنیت آن حضرت را برای هر امر شدید ارسال می کرد و ظاهرست که تقدیم جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم جناب امیر المؤمنین علیه السلام را در هر موطن و ارسال آن جناب انحضرت را در هر امر شدید بسبب مزید ثقت و اطمینان دلیل بین و برهان جلی بر

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۰۴

افضلیت و اکرمیت و اقدمیت آن جنابست و چون جناب امام حسن علیه السلام این امر اعنی بخشیدن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم آن جناب را در هر موطن و ارسال آن حضرت را در هر شدیده بعد تفريع و نیابت ؟؟؟ جناب امیر المؤمنین علیه السلام جناب رسالت مآب صلی الله علیه و الله و سلم را بنفس خود ذکر فرموده معلوم شد که تقدیم جناب رسالت مآب بر ولایت عهد خود که موجب تفویض امور عظیمه و تقدیم در شدائی فخیمه است معین فرموده و بهمین سبب این تقدیم و ارسال که مثبت کمال تعظیم و اجلال است واقع می شد پس باین بیان متین البیان شبهه در بودن لفظ ولی در حدیث ولایت بمعنى اولی بالتصرف و دلالت آن بر امامت و خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام باقی نماند

۱۱- استدلال بکلام جناب امیر المؤمنین علیه السلام

وجه یازدهم شیخ سلیمان القندوزی البلخی در ینابیع المودّة گفتہ

الحموینی بسنده عن سلیم بن قیس الھلائی قال رایت علیما فی مسجد المدینه فی خلافه عثمان ان جماعة المهاجرین و الانصار يتذاکرون فضائلهم و على ساكت فقالوا يا ابا الحسن تکلم فقال يا عشر قربش و الانصار اسألکم ممّن اعطاكم الله هذا الفضل أ بالنفسکم او بغیر کم قالوا اعطانا الله و من علينا بمحمد صلی الله علیه و سلم قال أ لستم تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال

انى و اهل بيتي كنّا نورا نسعى بين يدي الله تعالى قبل ان يخلق الله عز وجل آدم باربعه عشر الف سنة فلما خلق الله آدم عليه السلام وضع ذلك التور في صلبه و اهبطه الى الارض ثم حمله في السفينة في صلب نوح عليه السلام ثم قذف به في النار في صلب ابراهيم عليه السلام ثم لم يزل الله ينقلنا من الاصلاب الكريمة الى الارحام الطاهرة من الاباء والامهات لم يكن واحد منا على سفاح قط فقال اهل السابقة و اهل بدر و احد نعم قد سمعناه ثم قال انشدكم الله أ تعلمون ان الله عز وجل فضل في كتابه السابق على المسبوق في غير آية ولم يسبقني احد من الامة في الاسلام قالوا نعم قال فانشدكم الله أ تعلمون حيث نزلت و السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ سئل عنها رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال انزلها الله عز وجل في الانبياء و اوصيائهم فانا افضل انبياء الله و رسلي و علي وصي افضل الاوصياء قالوا نعم قال انشدكم الله أ تعلمون حيث نزلت يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَئِلَّا مِنْكُمْ و حيث نزلت إِنَّمَا وَثَيَّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ و حيث نزلت لم يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَ لِيَجِدَهُ و امر الله عز وجل فيه ان يعلمهم ولاه امرهم و ان يفسر لهم من الولاية كما

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٥٠٥

فسير لهم من صلاتهم و زكاتهم و حجتهم فنصبني للناس بغيري خم فقال ايها الناس ان الله جل جلاله ارسلني بر رسالة ضاق بها صدرى و ظنت ان الناس مكذبى فاوعدنى ربى ثم قال أ تعلمون ان الله عز وجل مولاي وانا مولى المؤمنين وانا اولى بهم من انفسهم قالوا بلى يا رسول الله فقال آخذا بيدي من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم ووال من والاه وعاد من عاده فقام سلمان وقال يا رسول الله والاه على ماذا قال ولاوه كولائي من كنت اولى به من نفسه فعلى اولى به من نفسه فنزلت **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيَتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيَنًا**

فقال صلى الله عليه وسلم الله اكبر باكمال الدين و اتمام النعمة و رضاء ربى برسلتى و لايه على بعدى قالوا يا رسول الله هذه الايات فى على خاصة قال بلى فيه و فى اوصيائى الى يوم القيمة قال بينهم لنا قال على اخي و وارثى و وصيى و ولى كل مؤمن بعدى ثم ابني الحسن ثم الحسين ثم التسعة من ولد الحسين القرآن معهم وهم مع القرآن لا يفارقونه ولا يفارقهم حتى يردوا على الحوض قال بعضهم قد سمعنا ذلك و شهدنا و قال بعضهم قد حفظنا جل ما قلت و لم يحفظ كله و هؤلاء الذين حفظوا اخيارنا و افضلنا ثم قال أ تعلمون ان الله انزل **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذَهِّبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيرًا**

فجمعنى و فاطمة و ابني حسنة و حسينا ثم القى علينا كساء و قال اللهم هؤلاء اهل بيتي لرحمهم لحمى يؤلمنى ما يؤلمهم و يجرحنى ما يجرحهم فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرنا فقلت أى سلمة وانا يا رسول الله فقال انت الى خير قالوا نشهد ان أم سلمة حدثنا بذلك ثم قال انشدكم الله أ تعلمون ان الله انزل يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَتَقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ

قال سلمان يا رسول الله هذا عامة أم خاصة قال اما المأمورون فعامة المؤمنين واما الصادقون فخاصه اخي على و اوصيائي من بعده الى يوم القيمة قالوا نعم فقال انشدكم الله أ تعلمون انى قلت لرسول الله صلى الله عليه وسلم في غزوة تبوك خلفتني على النساء و الصبيان فقال ان المدينة لا تصلح الا بي او بك وانت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدى قالوا نعم قال انشدكم الله أ تعلمون ان الله انزل في سورة الحج يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَكْعُوا وَ أَسْجَدُوا وَ أَعْبَدُوا رَبَّكُمْ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٥٠٦

وَ أَفْعُلُوا الْخَيْرَ

الى آخر السورة فقام سلمان فقال يا رسول الله من هؤلاء الذين انت عليهم شهيد وهم شهداء على الناس اجبناهم الله و لم يجعل عليهم في الدين من حرج ملة ابراهيم قال عنى بذلك ثلاثة عشر رجلا قال سلمان بينهم لنا يا رسول الله قال انا و اخي على واحد عشر من ولدى قالوا نعم قال انشدكم الله أ تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في خطبه في مواضع متعددة وفي آخر خطبه لم

يختب بعدها ايها الناس ائی تارک فيكم الثقلین كتاب الله و عترتی اهل بيته فتمسکوا بهما لن تصلوا فان اللطیف الخیر اخربنی و عهد الی انهم لی يفترقا حتی يردا علی الحوض فقال کلهم نشهد ان رسول الله صلی الله عليه وسلم قال ذلك ازین روایت سراپا هدایت واضح و لائحت که جناب امیر المؤمنین علیه السلام در بیان ما ثر و سوابق خود که هر یکی از ان دلیلی ساطع و برهانی لامع بر امامت و خلافت و افضلیت و اکرمیت آن جنابست دلائل بیشمار و حجج کثیره ظاهره الاعتبار عالیه المنار که نصوص صریحه امامت بی فصل و کاشف عوار تلبیسات ارباب هزلست ظاهر و آشکار فرموده بطوری که تمامی حاضرین که از اجله اصحاب بودند مجال رد و انکار ندیدند و باعتراف و اقرار آن گردیدند و پیداست که در طی همین نصوص زاهره و براهین باهره آن جناب ارشاد جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم

علی اخی و وارثی و وصیی و ولی کل مؤمن بعدی

بيان فرموده و دلالت لفظ اخی بر مساوات موجبه افضلیت و دلالت لفظ وارثی و وصیی بر امامت بی فصل آن جناب احتیاج بیان ندارد پس هر گاه قرین جمله

و ولی کل مؤمن بعدی

سه لفظ صریح در امامت آن جناب علاوه بر ادله متقدمه و متاخره که درین روایت مذکور شد و بر وصایت و خلافت آن حضرت بنهايت صراحت دارد وارد شده باشد هیچ عاقلی دلالت لفظ ولی را بر معنی اولی بالتصرف منع نمی کند و در دل هیچ؟؟؟

متاملی خار تشکیک و ارتیاب نمی خلد فاعمری بعد ذلک البيان الواضح و التیان اللائیح لا یعتری شبھه ولا ریب لاحد من ارباب الاحلام فی کون الولی بمعنى الاولی بالتصرف و الامام و مخفی نماند که فاضل قندوزی بلخی از اکابر محققوین و اعاظم منقدینست در آخر نسخه مطبوعه ینابیع الموده محمد و مفاخرش چنین مسطورست مؤلف الكتاب هو العالم العابد الورع البارع التقى الشیخ سلیمان بن خواجه کلان الحسین القندوزی البلخی ولد فی سنة ١٢٢٠ الف و مائین و عشرين و رقی مراقی العلوم و الآداب فی بلخ و اکمل التحصیل بیخارا و نال الاجازات من اهلها و سافر الى البلاد الافغانیة و الهندیة و صاحب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٥٠٧

کبار مشايخ الطریقة و کمل فی مقامات السلوک و تفقه فی الدین لینذر قومه إذا رجع إلیهم فرجع الی قندوز و اقام بها زمانا ینشر العلم و الادب و بنی بها جاما و خانقاها و مدرسا فبداله ان ینصب هناک الخليفة محمد صلاح فی مسند الارشاد حلفا عن اخیه محمد میرزا خواجه ابن مولانا خواجه کلان و لامر التدریس العالم الافضل داما عوض إذ كان قد تمایز بين تلامیذه و نال شرف الاجازة من جانبه العالی و أراد ان یسافر الى بلاد الروم و یروم التوطن فی جوار بیت الله الحی القیوم فهاجر من قندوز مستصحبا من المریدین نحو ثلاثة ایثار من اهل الطلب و السیلوک و نزل بغداد فی سنة الف و مائین و تسعة و سنین من طريق الایران و اکرمہ الوالی ببغداد و اعز اصحاب الفضائل و المعارف قدومه و اخذ کل نصیبه من فیوض علومه و نهض من بغداد متوجهها الى دار الخلافة العلیة و فی اثناء الطريق وقع المکث فی بعض البلاد مثل موصل و دیار بکر و حلب و غیرها ایاما حتى وصل الى قونیه و اقام بها ثلث سنین و ستة اشهر و استنسخ هناک بنفسه الفتوحات المکیة و الفصوص و النصوص من النسخ التي كانت بخط مؤلفها العزیز الشیخ الاکبر تغمده الله برحمته الواسعة و محفوظة بدار الكتب الكائنة فی مقبرة الشیخ الكبير قدس سره و خرج من قونیه فی سنة الف و مائین و سبعین و نزل بدار الخلافة العلیة و نال الالطف و العطا و السنیة من الحضرة العلیة السلطانیة و بينما هو متھی للعزیمة الى جوار بیت الله الحرام اقتضت الاسباب الغییة تاخیر العزیمة فتوّجه من جانب السلطانة السنیة العظمی مشیخة تکیه الشیخ مراد النجاری الكائنة فی خارج الباب الادرته الى جنابه و اشتغل بالقیام بامر ارشاد المسترشدین و نشر علم الحديث و التفسیر للطالین و فی خلال تلك الاحوال کان لا یتخلف من تالیف الكتب و الرسائل التي منها ینابیع الموده الجامعه لمناقب اهل بیت نبینا صلی الله عليه و سلم حيث جمعه رحمة الله تعالی من الكتب المعترابة المشهورة و العمدة منها الصحاح الستة التي لا خلاف فی صحبتها بین اهل السنة و

الجماعه من المسلمين و ما لان من غير الصحاح فهو عقبات الانوار فى امامه الانمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٥٠٨

يَقْتَرِفُ حَسَنَةً ثَرْدَ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ

ايضاً ممّا لا يمكن القدح و التعرّض فيها حيث هي معاضدة بمحكمات الآيات و صحاح الروايات غير مخالفه لضروريات من الدين و ليس لأنكارها طريق لاحد المسلمين ثم انه على ما علمتنا ان الشيخ المشار إليه هو من السادات الحسينية و من اجله المشايخ الكرام و من جملة الفضلاء و المحدثين وفيما كتب إلينا ولده العزيز خليفته الشيخ السيد عبد القادر افتدى ان والده رحمة الله كان حنفي المذهب نقشبendi المغرب و لا نعتقد في حقه الا ما علمنا توفي المؤلف رحمة الله في دار الخلافة في سنة الف و مائتين و سبعين و دفن في مقبرته المخصوصة في الخانقاه المراديه اسبل الله عليه شآبيب رحمته و حشره مع من احبه بمحمد و اهل بيته الطاهرين سلام الله عليهم اجمعين و مخفى نماند كه شیخ سليمان در صدر کتاب ینایع الموده این عبارت بلیغه نوشتہ که از ان نهایت اعتماد و اعتبار مرویات آن ظاهرست اما بعد فان الله تبارک و تعالى قال فی كتابه لحبيه قُلْ لَا أَسْئِلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوْدَةُ فِي الْقُرْبَى وَ مَنْ

وَقَالَ جَلَ جَلَّهُ وَتَعَالَى آلاَوْهِ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا
أوجبَ اللَّهُ مُوَدَّةً قَرْبَى نَبِيِّهِ وَاهْلَ بَيْتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ عَلَى جَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ وَانَّهُ تَعَالَى أَرَادَ تَطْهِيرَهُمْ عَنِ الرَّجْسِ تَطْهِيرًا
كَامِلًا—لَأَنَّهُ ابْتَدَأَ بِكَلْمَةٍ أَنَّمَا التَّى هِيَ مُفِيَّدَةً لِلنَّحْصَارِ ارْادَتِهِ تَعَالَى عَلَى تَطْهِيرِهِمْ وَاَكَدَّ بِالْمَفْعُولِ الْمُطْلَقِ وَلِمَا كَانَتْ مُوَدَّتُهُمْ عَلَى
طَرِيقِ التَّحْقِيقِ وَالْبَصِيرَةِ مُوقَفَةً عَلَى مَعْرِفَةِ فَضَائِلِهِمْ وَمَنَاقِبِهِمْ وَهِيَ مُوقَفَةٌ عَلَى مَطَالِعَةِ كِتَابِ التَّفَاسِيرِ وَالْاَحَادِيثِ التَّى هِيَ الْمُعْتَمَدَ
بَيْنَ اَهْلِ السَّنَةِ وَالْجَمَاعَةِ وَهِيَ الْكِتَابُ الصَّيْحَاجُ السَّتَّةُ مِنْ الْبَخَارِيِّ وَمُسْلِمِ وَالنَّسَائِيِّ وَالترَمْذِيِّ وَأَبِي دَاوُدَ بِاتْفَاقِ الْمُحَدِّثِينَ
الْمُتَأَخَّرِينَ وَأَمَّا السَّادِسُ مِنَ الصَّاحِحِ فَابْنُ ماجَةَ وَالدَّارَمِيُّ وَالموطَابُ بِالْاِخْلَافِ فَجَمِعَ مَنَاقِبَ اَهْلِ الْبَيْتِ كَثِيرُ الْمُحَدِّثِينَ وَالْفُوْهَا كَتَبَا
مَفْرَدَةً مِنْهُمْ اَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلَ وَالنَّسَائِيُّ وَسَمِيَّاهُ الْمَنَاقِبُ وَمِنْهُمْ اَبُو نَعِيمُ الْحَافِظُ الاصْفَهَانِيُّ وَسَمَّاهُ بِنْزُولُ الْقُرْآنِ فِي مَنَاقِبِ اَهْلِ الْبَيْتِ وَ
مِنْهُمُ الشِّيخُ مُحَمَّدُ بْنُ اِبْرَاهِيمَ الْجَوَيْنِيُّ الشَّافِعِيُّ الْخَرَاسَانِيُّ وَسَمَاهُ فَرَائِدُ السَّمَطِينِ فِي فَضَائِلِ الْمُرْتَضِيِّ وَالْزَّهْرَاءِ وَالْسَّبَطِينِ
عَبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الائِمَّةِ الاطَّهَارِ، ج١٢، ص: ٥٠٩

و منهم على بن عمر الدارقطنى سماه مسند فاطمة و منهم ابو المؤيد موفق بن احمد اخطب خطباء خوارزم الحنفى سماه فضائل اهل البيت و منهم على بن محمد الخطيب الفقيه الشافعى المعروف بابن المغازلى سماه المناقب رحمهم الله و هؤلاء اخذوا الاحاديث عن مشايخهم بالسياحة و الاسفار و بالجذ و الجهد فى طلب الحديث من اهل القرى و الامصار فكتبوها فى كتبهم اسناد الحديث الى الصحابى الساعم الرواى بقولهم حدثنا و اخبرنا فلان مثل اصحاب الصحيح الستة و منهم من جمع فضائل اهل البيت فى كتاب مفرد و سماه المناقب ولكن لم يظهر اسم المؤلف و منهم من جمعها و كتب فيها كتابا مفردا آخذها عن كتب المفسرين و المحدثين المتقدمين كصاحب جواهر العقدين و هو الشريف العلامة السيمهودى المصرى رفع الله درجاته و وهب لنا بركاته و صاحب ذخائر العقبى و صاحب مودة القربى و هو جامع الانساب الثالثة مير سيد على بن شهاب الهمданى قدس الله سره و وهب لنا بركاته و فتوحه و منهم من ذكر فضائلهم فى كتبهم من غير افراد كتاب لها كصاحب الصواعق المحرقة و هو المحدث الفاضل الفقيه الشيخ ابن حجر الهيتمى الشافعى الثقة و المعتمد بين علماء الشافعية و صاحب كتاب الاصادبة و هو الشيخ الحافظ ابن حجر العسقلانى الشافعى رحمهما الله تعالى و صاحب كتاب جمع الفوائد الذى جمع فيه من الكتابين الكبيرين احادهما جامع الاصول الذى جمع فيه ما فى الصحيح الستة للشيخ الحافظ مجد الدين أبي السعادات المبارك بن محمد الاثير الجزري الموصلى و ثانيهما كتاب مجمع الزوائد للحافظ نور الدين أبي الحسن على بن أبي بكر بن سليمان الهيتمى جمع فيه ما فى مسند الامام احمد بن حنبل و أبي يعلى الموصلى و أبي بكر البزار و معاجم الطبرانى الثالثة و صاحب كنز الدقائق و هو الشيخ عبد الرءوف المناوى المصرى و صاحب الجامع الصغير و هو الشيخ جلال الدين السيوطي المصرى و منهم من جمع الاحاديث الواردة فى قيام القائم المهدى عليه الصـلـوة و السـلام كعلى القاري

الخراصاني الhero و غيره فالمؤلف الفقير الى الله المنان سليمان

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۱۰

بن ابراهيم المعروف بخواجه كلان ابن محمد معروف المشتهر ببابا خواجه بن ابراهيم بن محمد معروف بن الشيخ السید ترسون الباقى الحسيني البلخى القندوزى غفر الله لى و لهم و لأبائهم و امهاتهم و لمن ولدوا بلطفهم و منه الف هذا الكتاب آخذنا من كتب هؤلاء المذكورين و من كتب علماء الحروف ملحا الى الله و مستعينا به من التعصب و الجهل المركب و كتم الحق و انكار الصدق و اظهار الباطل و قبول ما لا طائل تحته و سائلات متضريعا ملتحا الى الله الهادى ان يلهمنا الحق و الصدق و يهرب لنا البصيرة و الرشد و يهدينا صراطه المستقيم بفضلـه العظيم و منه العظيم اللهم ارنا الحق حقا و ارزقنا اتباعـه و ارنا الباطل باطلـا و ارزقنا اجتنابـه يا مجيد يا قريب امين يا رب العالمين بعـز ذاتك و جميل صفاتك و باسمك الاعظم و رسولك الاكرم سيدنا محمد صلى الله عليه و على اله و سلم و سماه ينابيع المودة لذوى القربي و هو اهل العباء و وسائل السعادة العظمى و معادن البركات الكبرى طلبا لرضاء الله و شفاعة رسوله صلى الله عليه و سلم و شفاعة اهل بيته و ليكون معهم فى جنات عدن

بحديث المرء مع من احب

فالله تبارك و تعالى اكرم المسؤولين و اجود الجوادين و ارحم الرحيمين و هو حسـبنا و نعم الوكيل
نعم المؤـلـى و نعم النـصـير*

١٢- استدلال بفديوه حضرت رسول صلى الله عليه و آله «ولى كل مؤمن بعـدى»

وجه دوازدهم آنکه اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفتـه

ابنـانـى مهـذـبـ الـائـمـةـ ابوـ المـظـفـرـ عـبـدـ الـمـلـكـ بنـ عـلـىـ بنـ مـحـمـدـ الـهـمـدانـىـ إـجـازـهـ قـالـ اـخـبـرـنـاـ مـحـمـدـ بنـ الـحـسـينـ بنـ عـلـىـ الـبـیـازـ قـالـ اـخـبـرـنـاـ اـبـوـ مـنـصـورـ مـحـمـدـ بنـ مـحـمـدـ بنـ عـبـدـ الـعـزـيزـ قـالـ اـخـبـرـنـاـ هـلـالـ بنـ مـحـمـدـ بنـ جـعـفـرـ قـالـ حدـثـنـاـ اـبـوـ بـكـرـ مـحـمـدـ بنـ عـمـرـ الـحـافـظـ قـالـ حدـثـنـاـ اـبـوـ الـحـسـنـ عـلـىـ بنـ مـوـسـىـ الـجـزـارـ مـنـ كـتـابـهـ قـالـ حدـثـنـاـ الـحـسـنـ بنـ عـلـىـ الـهـاشـمـىـ قـالـ حدـثـنـاـ اـسـمـاعـىـلـ بنـ أـبـانـ قـالـ حدـثـنـاـ اـبـوـ مـرـیـمـ عـنـ ثـورـ بنـ أـبـیـ فـاخـتـهـ عـنـ عـبـدـ الرـحـمـنـ بنـ أـبـیـ لـیـلـیـ قـالـ قـالـ أـبـیـ دـفـعـ النـبـیـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـ سـلـمـ الرـایـهـ يـوـمـ خـیـرـ الـلـهـ عـلـیـهـ عـلـیـ بـنـ أـبـیـ طـالـبـ فـتـحـ اللـهـ عـلـیـهـ وـ اوـقـفـهـ يـوـمـ غـدـیرـ خـمـ فـاعـلـمـ التـّاسـ اـنـهـ مـوـلـیـ کـلـ مـؤـمـنـ وـ مـؤـمـنـهـ وـ قـالـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـ سـلـمـ اـنـتـ مـنـیـ وـ اـنـاـ مـنـکـ وـ قـالـ تـقـاتـلـ عـلـیـ التـاوـیـلـ کـمـ قـاتـلـتـ عـلـیـ التـنزـیـلـ وـ قـالـ لـهـ اـنـتـ مـنـیـ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۱۱

بـمـنـزـلـهـ هـارـونـ مـنـ مـوسـىـ

وـ قـالـ لـهـ اـنـاـ سـلـمـ لـمـ لـمـ سـالـمـکـ وـ حـربـ لـمـ حـارـبـکـ

وـ قـالـ لـهـ اـنـتـ عـرـوـةـ الـوـثـقـىـ

وـ قـالـ لـهـ اـنـتـ تـبـيـنـ مـاـ اـشـتـبـهـ عـلـیـهـ بـعـدـىـ

وـ قـالـ لـهـ اـنـتـ اـمـامـ کـلـ مـؤـمـنـ وـ مـؤـمـنـهـ وـ وـلـیـ کـلـ مـؤـمـنـ وـ مـؤـمـنـهـ بـعـدـىـ

وـ قـالـ لـهـ اـنـتـ الـذـىـ اـنـزـلـ اللـهـ فـيـهـ وـ اـذـانـ مـنـ اللـهـ وـ رـسـوـلـهـ الـلـهـ عـلـیـهـ يـوـمـ الـحـجـ الـاـكـبـرـ

وـ قـالـ لـهـ اـنـتـ الـاخـذـ بـسـتـنـیـ وـ الـذـاتـ عـنـ مـلـتـیـ

وـ قـالـ لـهـ اـنـاـ اوـلـ مـنـ يـنـشـقـ عـنـ الـاـرـضـ وـ اـنـتـ مـعـیـ

وقال له انا عند الحوض و انت معی

وقال له انا اول من يدخل الجنة و انت معی تدخل الحسن و الحسين و فاطمة

وقال له ان الله امرني بان اقوم بفضلک فقمت به في الناس و بلّغتهم ما امرني الله بتبلیغه

وقال له اتق الضغائن التي في صدور من لا يظهرها الا بعد موتي او لک يلعنهم الله و يلعنهم اللّاعون

الخ و شیخ سلیمان قندوزی بلخی در بنای الموهّہ گفت

اخراج موفق بن احمد اخطب خطباء الخوارزم بسنده عن عبد الرحمن بن أبي ليلى عن ابيه قال دفع النبي صلی الله علیه وسلم الرایه

يوم خیر الى على ففتح الله بيده ثم في غدير خم اعلم الناس انه مولى كل مؤمن و مؤمنة و قال له انت مني و انا منك و انت تقاتل

على التأويل كما قاتلت على التنزيل و انت مني بمنزلة هارون من موسى و انا سلم لمن سالمک و حرب لمن حاربک و انت العروءة

الوثقى و انت تبين ما اشتبه عليهم من بعدي و انت امام و ولی كل مؤمن و مؤمنة بعدي و انت الذي انزل الله فيه و اذان من الله و

رسوله الى الناس يوم الحج الاكبر و انت الاخذ بستى و ذايب البعد عن ملتى و انا اول من تشق الارض عنه و انت معی في الجنة و

اول من يدخلها انا و انت و الحسن و الحسين و فاطمة و ان الله اوحى الى ان اخبر بفضلک فقمت به بين الناس و بلّغتهم ما امرني الله

بتبلیغه و ذلك قوله تعالى يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربک

الى آخر الآية ثم قال يا على اتق الضغائن التي في صدور من لا يظهرها الا بعد موتي او لک يلعنهم الله و يلعنهم اللّاعون

ازین روایت سراپا هدایت ظاهرست که ابو ليلى بعد ذکر قصه فتح خیر و بیان حدیث غیر خم و حدیث متزلت که دلالت این هر

دو حدیث بر امامت و وصایت و خلافت و وجوب اطاعت و افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۱۲

قطعی و یقینیست کما بینا فی مجلد الغدیر و المتنزلة و دیگر ارشادات جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در حق جناب

امیر المؤمنین علیه السلام که بنهایت وضوح و ظهور مثبت افضلیت آن حضرت می باشد ارشاد فرمودن آن جناب در حق انحضرت

انت امام و ولی کل مؤمن و مؤمنة بعدي

بیان نموده و بعد این ارشاد باسدادهم دیگر کلمات بلا-لغت آیات آن جناب که هر یکی از ان برای اثبات افضلیت جناب امیر

المؤمنین علیه السلام کافی و وافی ست پس چگونه لفظ ولی از معنای متولی امر صرف کرده بمعنای دیگر توان گرفت بلکه چنانچه

لفظ امام بصراحت تمام بر مطلوب اهل حق کرام که خلافت و امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام باشد دلالت دارد همچنان لفظ

ولی که بعد لفظ امام مقتربنا وارد شده نیز بمعنى اولی بالتصرف و واجب الاطاعة باشد

۱۳- استدلال بحدیث «افت امام کل مؤمن و مؤمنه»

وجه سیزدهم آنکه نور الدین جعفر مشهور بمير ملا بن سالار بدخشی خلیفه سید علی همدانی در خلاصه المناقب گفتہ ای دوست

بدانکه حب مجازی آن باشد یک نقطه سوادیه در نقطه سوادیه دیگر انبساط یابد مقوی ظلمت هم دیگر شوند و منشأ حب مجازی

نفس و رأی است و بعض مجازی آن بود که یکی ازین دو نقطه از نقطه دیگر انقباض یابد و علاقه از میان دو نقطه منقطع گردد

نعواز بالله من ذلك الهوى و حب حقيقی آن باشد که یک نقطه بیاضیه در نقطه بیاضیه دیگر منبسط گردد و ممد نور هم دیگر شوند

و منشأ این حب حقيقی قلب و روحست و بعض حقيقی آن بود که یکی ازین دو نقطه از نقطه دیگر منقبض شود و تقاطع در میان

حاصل آید نعواز بالله من ذلك العمی و حب و بعض که از وجهی مجازی بود و از وجهی حقيقی باشد از میان نقطه سوادیه و نقطه

بیاضیه وجود گیرد لا جرم محبت و تعظیم سادات واجب باشد و لكن انقیاد ایشان در امر مجهول الحقيقة واجب نباشد الا وقتی که

از علماء و اتقیاء باشند چنانکه امیر سید علی همدانی خصّه الله باللطف الصمدانی زیرا که علم و معرفت امیر ما بر همه عالم مثل آنفاب

روشنست و حقیقت حب ارتفاع حجابت بكلی تا باقی با محب باشد یا محبوب و منشأ این حقیقت نیز سرّست و مناسبت جامعه بین المحب و المحبوب افراغ معنی ایشانست در قالب توحید و اتحاد و این معنی را سه وجه ظاهر تعلق دارد این است که ایمان مورث ولایست قال الله تعالى اللہ ولیُّ الدِّینَ آمَنُوا

و امیر المؤمنین امام اهل ولایست

قال صلی الله عليه و سلم لعلی انت امام کل مؤمن و مؤمنه بعدی

پس اهل ولایت امیر المؤمنین را دوست دارند بواسطه ایمان و اهل نفاق دوست ندارند بجهت عدم ایمان انتهی ازین عبارت ظاهرست که امیر ملا حتما و جزما ورود

حدیث انت امام کل مؤمن و مؤمنه بعدی

در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام ثابت کرده

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۱۳

پس هر گاه امامت هر مؤمن و مؤمنه برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام بنص این حدیث شریف ثابت باشد ولایت هر مؤمن و مؤمنه بعد آن حضرت صلی الله عليه و آله و سلم که برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام از حدیث ولایت ثابتست نیز بمعنى امامت آن حضرت باشد لآن الحديث یفسر بعضه بعضا و امیر ملا بن سالار از اجله علمای کبار و اعاظم افضل جلیل الفخار و افاض مشاهیر عالی مقدار و امثال نخاریر طیب النجارت و نهایت شرف و جلالت و غایت فضل و نبالت او آنست که خلیفه سید علی همدانی بوده و حظی وافی و نصیب کافی از معرفت اسرار عرفان و مقامات ایقان ربوده محمد علی بن ظهیر الدین محمد بدخشانی در جامع السلاسل گفته امیر ملا بن سالار نور الدین جعفر لقب اوست قدس الله تعالى اسرارهم وی از مشایخ نامدار دیار بدخشست و بعد از خواجه بزرگ یعنی خواجه اسحاق خلیفه دوم علی ثانی امیر سید علی همدانیست نسبت سیادت وی به بست واسطه بامام موسی کاظم می‌رسد باین نمط امیر ملا بن سالار بن محمد بن جعفر بن خالد بن ابو طالب بن حسین بن محمود بن صالح بن ابراهیم بن عین الجلیل بن علی بن سلیمان بن جعفر بن رامی السبع بن اسماعیل بن ابراهیم بن محاب بن سعد بن عبد الله بن امام موسی کاظم رضی الله تعالى عنهم جامع بوده میان علم ظاهر و باطن از طفولیت آثار بزرگی از روی مبارک وی لائح و هویدا بوده است چنانچه خود می‌فرموده‌اند که در اثنای صغر بر هیچ در و دیوار و سنگ و چوب و کوه و دشت نمی‌گذشتم الا که مرا بکسب علوم تحریص می‌کردند و می‌گفتند که بخوان چون از تحصیل علوم بالکل فراغ یافتم منتظر مرشد کامل می‌بودم درین ضمن بهر مشایخ عصر خود که می‌رسیدم و حالت هر یک را می‌دربیافتیم او را ازین طریق بیگانه می‌دیدم روزی در مراقبه مرا غیبی دست داد و در غیبت چنین نمودند که در فلان وقت درویشی لباس سیاه و علم سیاه برین سرزمین در فلان دشت نازل شود منتظر می‌بودم چون آن وقت رسید برادر بزرگ خود را با آن دشت فرستادم آن درویش که مرا در واقعه نموده بودند قطب حقانی علی ثانی امیر سید علی همدانی قدس سره بوده‌اند فی البديه او را تصرف نموده بارادت خود مشرف ساختند چون برادرم ان مژده آورده بیان احوال نمود در مراقبه شدم و متوجه احوال امیر کبیر گشتم دیده شد که قیامت قائم شده است و پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر حوض کوثر استاد و مردم را آب می‌دهد من پیش شده بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم سلام گفتم و التماس آب نمودم اشاره بجانب اسد الله الغالب علی بن أبي طالب کرم الله وجهه فرمودند چون حاضر شدم مرا محقق شد که چون اسم شریف امیر کبیر نیز علیست این اشارت پیغمبر صلی الله علیه و سلم امرست مرا بارادت او همان لحظه متوجه ملازمت گشتم و بشرف انايت مشرف شدم و دوازده سال بخدمت شایسته مداومت نمودم

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۱۴

درین دوازده سال همیشه کلوخ استنجا درویشان را به پیشانی سوده همواره می‌کردم آنچه یافتم ازین خدمت یافتم او را خوارق

بسیارست نقلست که چون علی ثانی در ولایت کیر و سواد وفات یافت وصیت فرمود که تا فرزندم نور الدین جعفر حاضر شود نعش مرا برندارند و امیر جعفر در ان وقت در روستاق که قریه است از قرای بدخشان تشریف داشت خلفاً گفتند که بعيد می نماید که امیر جعفر از روستاق بیاید و از ان پس باتفاق او نعش برداشته شود زیرا چه مسافت بسیارست باید برداشت هر چند خلفاً سعی نمودند صندوق برداشته نشد این چنین سه نوبت سعی بلیغ نمودند چون علاج پذیر نگشت ناچار جای گذاشته بنشستند ناگاه از غیب ندای بگوش ایشان رسید که بردارید چو دست بصندوق بردنده باندک حرکتی برداشته شد براه کافرستان از بدخشان گذرانیده مرقد شریف او را بختلان مدفون ساختند چون امیر جعفر را با خلفاً ملاقات افتاد و زبان طعن بر وی دراز کردند که در مسافت و مشقت همه وقت در حیات و ممات ما در خدمت پیر بودیم چون ملامت از حد گذشت فرمود آنچه از من آید شما از ان مقصّر بودید چون سه نوبت صندوق مرقد او را سعی نمودید و نتوانستید برگرفت من بودم که گفتم بردارید و برداشته تا باینجا آوردم وفات وی بعد از خواجه بزرگ خواجه اسحاق بوده و اللہ اعلم بالصواب خانقه و مرقد مبارک او در روستاقست انتهی و والد ماجد مخاطب عظیم المحامد کیفیت اوراد و وظائف اوقات سلسله سید علی همدانی بسنده خود از نور الدین جعفر بن سالار نقل نموده هدایت با همان بادیه غفلت و ضلالت و ارشاد سراسیمگان وادی ذهول و جهالت خواسته او را بلفظ مولانا تعبیر کرده و تصریح نموده که او خلیفه سید علی همدانی بوده چنانچه در رساله انتباہ فی سلاسل اولیاء اللہ گفته انبانی سیدی الوالد إجازة قال انبانی الشیخ عظمۃ اللہ الکبر آبادی إجازة عن ابیه عن جده عن الشیخ عبد العزیز الدھلوی انه قال منقولست از حضرت مولانا نور الحق و الدین جعفر نور اللہ مرقده قلت و مولانا نور الدین جعفر بدخشانی خلیفه امیر سید علی همدانی بودند که کیفیت اوراد و وظائف اوقات سلسله الكامل المحقق الصمدانی علی الثانی امیر سید علی همدانی قدس اللہ سره العزیز آنست که چون سپیدی صبح صادق بدند دو رکعت نماز بامداد بگزارد الخ

۱۴- استدلال به فرموده حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ ولفظ (ولیکم بعدی) در حق امیر المؤمنین علیہ السلام

وجه چهاردهم آنکه ملا علی متقدی در کنز العمال گفته
عن علی قال لما نزلت هذه الآية وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ
دعا بنی عبد المطلب و صنع لهم طعاماً ليس بالكثير فقال ص كلوا باسم اللہ من جوانبها فان البرکة تنزل من ذروتها وضع يده اولهم
فاكلوا حتى شيعوا ثم دعا بقدح تشرب اولهم

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۱۵

ثم سقیهم فشربوا حتى رروا فقال ابو لهب لقد سحركم وقال صلی اللہ علیہ و سلم يا بنی عبد المطلب انى جستکم بما لم یجيء به احد
قط ادعوكم الى شهادة ان لا اله الا اللہ و الى اللہ و الى کتابه ففروا فتفرقوا ثم دعاهم الثانية على مثلها فقال ابو لهب كما قال المرأة
الاولى فدعاهم ففعلوا مثل ذلك ثم قال لهم و مدد يده من يباعني على ان يكون اخي و صاحبی و ولیکم بعدی فمددت يدی و قلت
انا ابیعک و انا یومئذ اصغر القوم عظیم البطن فباعني على ذلك

قال و ذلك الطعام انا صنعته ابن مردویه و محمد محبوب عالم در تفسیر شاهی در تفسیر آیه وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ
گفته

فی منتخب کنز العمال عن علی کرم اللہ تعالی و جهه قال لما نزلت هذه الآیة وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ
دعا بنی عبد المطلب و صنع لهم طعاماً ليس بالكثير فقال ص كلوا باسم اللہ من جوانبها فان البرکة تنزل من ذروتها وضع يده اولهم
فاكلوا حتى شبعوا ثم دعا بقدح فشرب اولهم ثم سقیهم فشربوا حتى رروا فقال ابو لهب لشد ما سحرکم فقال يا بنی عبد المطلب انى
قد جستکم بما لم یجيء به احد قط ادعوكم الى شهادة ان لا اله الا اللہ و الى اللہ و الى کتابه ففروا و تفرقوا ثم دعاهم الثانية على مثلها

فقال ابو لهب كما قال المرأة الاولى فدعاهن ففعلوا مثل ذلك ثم قال لهم و مدد يده من يبايني على ان يكون اخي و صاحبى و ولیکم من بعدى فمدت يدى و قلت ابایعك و انا يومئذ اصغر القوم عظيم البطن فبایعني على ذلك قال و ذلك الطعام انا صنعته ابن مردویه در کمال ظهورست که لفظ ولی درین روایت بلا شبه مراد از ان متصرف فی الامرست زیرا که در طرق دیگر این روایت لفظ وصی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا

واردست و فهم مخاطبین ازین ارشاد با سداد صدور استخلاف و تامیر بشیر و نذیر صلی الله عليه و اله اصحاب التطهیر ما ناح المسک و عقب العیبر در حق جناب امیر علیه آلاف سلام الملک القدیر و عدم نکیر برین فهم نیز ظاهر و هر گاه درین روایت مراد از ولیکم بعدی

متصرف فی الامر باشد مراد از لفظ ولی در حدیث بردیه و عمران و ابن عباس و غير ان نیز همین خواهد بود

۱۵- استدلال بسؤال حضرت رسول صلی الله علیه و آله و لایت مؤمنین بعد خود برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام

وجه پازدهم آنکه ملا على متقی در کثر العمل گفته
سأله يا على فيك

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۱۶

خمساً فمعنى واحدة و اعطاني اربعاً سأله ان يجمع عليك امتى فابي على و اعطاني فيك ان اول من تنشق عنه الارض يوم القيمة انا و انت معك لواء الحمد و انت تحمله بين يدي تسبق به الاولين و الآخرين و اعطاني انك ولی المؤمنين بعدی

الخطيب و الرافعی عن على و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی در مفتاح النجاة مناقب آل العبا گفته اخرج الخطيب و الرافعی عن على کرم الله وجهه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سأله الله يا على فيك خمساً فمعنى واحدة و اعطاني اربعة سالت الله ان يجمع عليك امتى فابي على و اعطاني فيك ان اول من تنشق عنه الارض يوم القيمة انا و انت معك لواء الحمد و انت تحمله بين يدي تسبق به الاولين و الآخرين و اعطاني انك ولی المؤمنين بعدی

و محمد صدر عالم در معارج العلی فی مناقب المرتضی گفته

اخراج الخطيب و الرافعی عن على کرم الله وجهه قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم سالت الله يا على فيك خمساً فمعنى واحدة و اعطاني اربعاً سالت الله ان يجمع عليك امتى فابي على و اعطاني فيك ان اول من تنشق عنه الارض يوم القيمة انا و انت معك لواء الحمد و انت تحمله بين يدي تسبق به الاولين و الآخرين و اعطاني انك ولی المؤمنين بعدی

و مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن گفته

و للخطيب و الرافعی بسند صحيح عن على رفعه سالت الله يا على فيك خمساً فمعنى واحدة و اعطاني اربعاً سالت الله ان يجمع عليك امتى فابي على و اعطاني فيك ان اول من تنشق عنه الارض يوم القيمة انا و انت و معك لواء الحمد و انت تحمله بين يدي تسبق به الاولين و الآخرين و اعطاني انك ولی المؤمنين بعدی تسبق به الاولين و الآخرين و اعطاني انك ولی المؤمنين بعدی و چون بفضل الله و طول المیین؟؟؟

اصل کتاب تدوین فی ذکر اهل العلم بقزوین تصنیف رافعی رئیس المحدثین نزد این عبد شیخین و کثیب حزین موجود بود رجوع بان ساختم و دریافتیم که این حدیث را در کتاب مسطور بترجمه ابراهیم بن شهرزوری ذکر کرده و هذه عبارته ابراهیم بن محمد بن عیید بن جهینه ابو اسحاق الشہرزوی ذکر الخلیل الحافظ انه کان یدخل

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۱۷

قزوین مرابطا و انه سمع بالشام و مصر و العراق و روی بقزوین الكتاب الكبير للشافعی سمعه منه ابو الحسينقطان و ابو داود سليمان

بن یزید قال و ادرکت من اصحابه علی بن احمد بن صالح و محمد بن الحسین بن فتح کیسکین و روی ابو اسحاق عن هارون بن اسحاق الهمدانی و عن عبید الله بن سعید بن کثیر بن عفیر و الریبع بن سلیمان و سمع بقزوین ابا حامد احمد بن محمد بن زکریا النیسابوری و حدث بقزوین سنّة ثمان و تسعین و مائتین فقال عبید الله بن سعید بن کثیر بن عفیر ثنا ابراهیم بن رشید ابو اسحاق الهاشمی الخراسانی

حدثنی یحیی بن عبد الله بن حسین بن علی بن ابی طالب حدثنی ابی عن ایه عن جدّه عن علی رضی الله عنہ عن النبی صلی الله علیہ وسلم قال سالت الله يا علی فیک خمساً فمعنى واحدة و اعطانی اربعاً سالت الله ان یجمع علیک امتی فابی علی و اعطانی فیک انّ اول من تنشق عنه الارض یوم القيمة انا و انت معی معاک لواء الحمد و انت تحمله بین يدی تسقب به الاولین و الآخرين و اعطانی انک اخی فی الدنیا و الآخرة و اعطانی انّ بیتی مقابل بیتك فی الجنة و اعطانی انک ولی المؤمنین بعدی انتهی نقاً من نسخة نقلت من نسخة طالعها المیرزا محمد البخشی و کتب علیها حواشی عديدة و لله الحمد و المنة که روایت خطیب و رافعی رافع لواء جلالت و فضل برای رفع وهم بی اصل و دفع وصم صریح الهزل و ردع حکم واضح الختل و قمع تقول غیر جزل که از مخاطب جلیل النبل باقتداء اثر کابلی فاقد الفضل صادر شده کافی و برای تجربی کوس تشنج باولیای مخاطب خلیع و اطهار بعد او از مقام رفیع و مجال وسیع تحقیق جزا و نقد منیع و هتك ستر ازلال و تخدیع کشف سر تزویق و تلمیع ؟؟؟

دانی چه ازین روایت سراپا هدایت بکمال وضوح و صراحة ظاهر و واضح و لامع و ساطع است که مراد از ولی المؤمنین بعدی معنای بس جلیل و عظیم و نهایت خطیر و فخیم است زیرا که قبل آن مذکور است همه ما در غایت عظمت و جلالت و اقصای شرف و نبالست مثل آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام همراه جناب رسالت مآب صلی الله علیہ و آله و سلم خواهد بود و جناب رسالت مآب صلی الله علیہ و آله و سلم اول کسیست که منشق خواهد شد ازو ارض روز قیامت پس جناب امیر المؤمنین علیه السلام درین اولیت تالی جناب رسالت مآب صلی الله علیہ و آله و سلم سابق بر جمیع اقارب و اصحاب بلکه مقدم بر سائر انبیاء سابقین و اوصیای انجاب باشد پس این دلیل زاهر و برهان باهر بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام است مثل افضلیت جناب رسالت مآب صلی الله

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۱۸

علیه و آله و سلم بر جمیع انبیاء و اوصیا علیهم التحیة و الشنا و هر گاه افضلیت آن حضرت از جمیع انبیاء سابقین و اوصیا علیهم السلام ظاهر و متین شد افضلیت آن حضرت از جمیع اصحاب قطعاً و حتماً بلا تشکیک و ارتیاب و بلا خفا و احتجاج بکمال اولویت نزد ارباب افهام و الباب یقینی الثبوت و قطعی التحقق خواهد بود و نیز ازین روایت ظاهر است که با جناب امیر المؤمنین علیه السلام در این حالت پر جلالت اعنی اولیت و اسبیقت با جناب رسالت مآب صلی الله علیہ و آله و سلم بر جمیع خلق در ظهور از ارض روز قیامت لواء حمد خواهد بود و آن حضرت لواء حمد خواهد برداشت روبروی جناب رسالت مآب صلی الله علیہ و آله و سلم و سابق خواهد شد بلواء حمد او لین و آخرين را و این تصریح واضح و برهان لائق بر افضلیت آن حضرت است بر جمیع او لین و آخرين و تقدم و از حجیت آن حجیت مثل جناب رسالت مآب صلی الله علیہ و آله و سلم بر جمیع وصیین و نبیین و نیز ازین روایت ظاهر است که جناب امیر المؤمنین علیه السلام برادر جناب رسالت مآب صلی الله علیہ و آله و سلم است در دنیا و آخرت و این معنی را حق تعالیٰ بسؤال جناب رسالت مآب صلی الله علیہ و آله و سلم عطا فرموده و قطعاً و حتماً مراد ازین اخوت مساوات و موازنات و مشاکلت و مماثلت و مشابهت و اتحاد و اتفاق و ارتیاب و انتباط در فضائل و مناقب عالیه و محامد و مدارج سامیه است و آن بلا شبیه موجب افضلیت آن حضرت از جمیع وصول بدرجہ بس منیع و مرتبہ بنهایت رفیع است که عقل از ادراک آن قاصر و فهم در اکتناف حقیقت آن حائز و نیز از ان ظاهر است که بیت آن حضرت مقابل بیت جناب رسالت مآب صلی الله علیہ و آله و سلم در جنست و من الظاهر الواضح و البین اللائق ان مقابله بیت الوصی لبیت النبی دلیل ساطع جلی و برهان لامع وصی علی افضلیته علیه

السلام بعد النبي صلی اللہ علیہ و الہ و سلم من کل وصی و نبی پس بعد اثبات این فضائل جلیله و مناقب عظیمه که همه‌ها مثبت افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر سائر انبیای سابقین و اوصیا چه جا اصحاب کبرا و چه جا متسمین بخلفا اثبات معنای که اختصاص باآن حضرت نداشته باشد و مثبت افضلیت و امامت نباشد در کمال وهن و سخف و بطلان و نهایت استغراب و استعجاب و استهجان و ساقط از درجه التفات و اعتنا و هابط از مرتبه استمع و اصحا نزد اصحاب نقد و امعانست پس لابد که مراد از ولی المؤمنین متصرف در امور مؤمنین است و اگر بفرض غیر واقع معنی دیگر هم برای آن قرار دهنده لابد بنظر سیاق و سبق معنای خواهد بود که مثبت افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۱۹

جمع اصحاب بلکه از جمیع خلق خواهد بود حتی لا۔ یلزم التباین و التساکر و لا۔ یتحقق الاختلاف و التنافر و کمال تبّحر و تمہر و متانت و نهایت حسن تحقیق و لطف تدقیق و رزانة و غایت شموخ قدر و عظمت فخر و کیاست و حذاقت و اقصای علو مدارج و سمو معارج و امانت و دیانت و متهای جلالت و نبالت و عظمت منزلت و رفعت مرتبت رافعی بر متبع افادات اساطین قوم ظاهر و باهرست ذهبي در عبر فی خبر من غبر در سنہ ثلث و عشرين و ستمائه گفته و عبدالکریم بن محمد بن عبدالکریم بن الفضل القزوینی الشافعی صاحب الشرح الكبير إلیه انتهت معرفة المذهب و دقائقه و كان مع براعته فی العلم صالحًا زاهدًا احوال و کرامات مذکوره گفته قلت و فيها مات امام الدين عبدالکریم بن محمد بن عبدالکریم الرافعی القزوینی مصنف الشرح الكبير و الصغیر علی الوجیز و المحمر و مصنف التذیب علی الشرحین و كان مع براعته فی العلوم صالحًا زاهدًا احوال و کرامات و علی شرحه الكبير اليوم اعتماد المفتین و الحکام فی الدنيا و یافعی در مرآۃ الجنان در سنہ مذکوره گفته و فيها الامام الكبير العلامه البارع الشهير الجامع بين العلوم و الاعمال الصالحات و الزهد و العبادات و التصانیف المفیدات النفیسات ابو القاسم عبدالکریم بن محمد بن عبدالکریم القزوینی الشافعی صاحب الشرح الكبير المشتمل علی معرفة المذهب و دقائقه الغامضات الجامع الفائق علی التصانیف السابقات و اللاحقات و من کراماته انه اضاءت له شجرة لما انطفی السیراج الـذی یستضیء به عند کتبه بعض مصنفاته و عبد الرحیم بن الحسن الاسنـوی در طبقات شافعیه گفته ابو القسم امام الدين عبدالکریم بن محمد المذکور قبله القزوینی صاحب الشرح الوجیز الـذی لم یصنف فی المذهب مثله تفقه علی والده و علی غیره و كان اماما فی الفقه و التفسیر و الحدیث و الاصول و غيرها طاهر اللسان فی تصنیفه کثیر الادب شدید الاحتراز فی المنقولات فلا یطلق نقلًا عن احد غالب الا إذا راه فی کلامه و ان لم یقف علیه فیه عبر بقوله و عن فلان کذا شدید الاحتراز ايضا فی مراتب الترجیح و قال النبوی انه كان من الصالحين المتمکنین و كانت له کرامات کثیره ظاهرة و هو منسوب الى رافعـان بلـدـه من بلـادـقـزوـينـ اـنـتـهـىـ و سـمـعـتـ قـاضـىـ القـضاـءـ جـلـالـ الدـيـنـ القـزوـينـيـ یـقـولـ انـ رـافـعـانـ بالـعـجمـيـ الرـافـعـيـ بالـعـربـيـ فـانـ الـأـلـفـ وـ الـنـونـ فـيـ آـخـرـ الـأـسـمـ عـنـ الـعـجمـ كـيـاءـ النـسـبـةـ فـيـ آـخـرـ الـعـربـ فـرـافـعـانـ نـسـبـةـ إـلـىـ رـافـعـ قـالـ ثـمـ انه ليس بنواحـي قـزوـينـ بلـدـهـ يـقـالـ لـهـ رـافـعـانـ وـ لـاـ رـافـعـ بلـهـ هوـ منـسـوبـ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۲۰

الـیـ جـدـ لـهـ یـقـالـ لـهـ رـافـعـ قـلـتـ وـ حـکـیـ بـعـضـ الـفـضـلـاءـ عـنـ شـیـخـهـ قـالـ سـالـتـ الـقـاضـیـ مـظـفـرـ الدـیـنـ قـاضـیـ قـزوـینـ الـیـ ماـ ذـاـ نـسـبـةـ الرـافـعـ فـقـالـ کـتـبـ بـخـطـهـ وـ هـوـ عـنـدـیـ فـیـ کـتـبـ الـتـدوـینـ فـیـ اـخـبـارـ قـزوـينـ اـنـ هـوـ مـنـسـوبـ الـیـ رـافـعـ بنـ خـدـیـجـ رـضـیـ اللـهـ عـنـهـ تـوـفـیـ فـیـ آـخـرـ سـنـهـ ثـلـثـ اوـ اـوـاـئـلـ سـنـهـ اـرـبـعـ وـ عـشـرـینـ وـ سـتـمـائـهـ بـقـزوـينـ قـالـهـ اـبـنـ الصـلـاحـ وـ قـالـ اـبـنـ خـلـکـانـ تـوـفـیـ فـیـ ذـیـ الـقـعـدـةـ سـنـهـ ثـلـثـ وـ سـتـیـنـ سـنـهـ وـ جـزـمـ الـذـهـبـیـ فـیـ الـعـبـرـةـ بـنـحـوـهـ وـ لـهـ شـعـرـ حـسـنـ ذـکـرـ مـنـهـ کـثـیرـاـ فـیـ کـتـبـ الـامـالـیـ وـ مـنـهـ اـقـیـماـ عـلـیـ بـابـ الرـحـیـمـ اـقـیـماـ وـ لـاـ تـینـاـ فـیـ ذـکـرـهـ فـتـھـیـمـاـ هـوـ الرـبـ منـ یـقـرـعـ عـلـیـ الصـدـقـ بـابـهـ یـجـدـهـ رـعـوـفـاـ بـالـعـبـادـ رـحـیـمـاـ وـ صـلـاحـ الدـیـنـ مـحـمـدـ بنـ شـاـکـرـ بنـ اـحـمـدـ الـکـنـبـیـ درـ فـوـاتـ الـوـفـیـاتـ گـفـتـهـ عبدـ الـکـرـیـمـ بنـ مـحـمـدـ بنـ عبدـ الـکـرـیـمـ بنـ الفـضـلـ الـامـامـ العـلـامـ اـمـامـ الدـیـنـ ابوـ القـسـمـ الرـافـعـیـ القـزوـینـیـ صـاحـبـ الشرـحـ

الكبير ذكره ابن الصلاح وقال ما اظن فى بلاد العجم مثله و كان ذا فنون حسن السيرة صنف شرح الوجيز فى اثنى عشر مجلدا لم يشرح الوجيز بمثله و قال الشيخ محبي الدين النبوى الرافعى من الصالحين المتمكين كانت له كرامات كثيرة ظاهرة و قال ابو عبد الله محمد بن محمد الاسفراينى فى الاربعين تاليفه هو شيخنا امام الدين و ناصر السنة كان اوحد عصره فى العلوم الديتية اصولا و فروعها و كان له مجلس بقزوين فى التفسير و تفسير الحديث صنف شرحه لمسند الشافعى و مات بقزوين رحمه الله تعالى سنة ٦٢٣ ثلث و عشرين و ستمائة رحمه الله تعالى و تقى الدين ابو بكر بن احمد اسدى در طبقات شافعيه گفته عبد الكريما بن محمد عبد الكريما بن الفضل بن الحسين بن الحسن الامام العلامه امام الدين ابو القسم القرزي الرافعى صاحب الشرح المشهور كالعلم المنشور و إليه يرجع عامة الفقهاء من اصحابنا فى هذه الاعصار فى غالب الاقاليم و الامصار و لقد بربه على كثير من تقدمه و حاز قصب السبق فلا يدرك شاوه الا من وضع يده حيث وضع قدمه تفقه على والده و غيره و سمع الحديث من جماعة و قال ابن الصلاح اظن انى لم ار فى بلاد العجم مثله كان ذا فنون حسن السيرة جليل الامر صنف شرح الوجيز فى يضع عشرة مجلدا لم يشرح الوجيز بمثله و قال النبوى انه كان من الصالحين المتمكين و كانت له كرامات كثيرة ظاهرة و قال ابو عبد الله محمد بن محمد الاسفراينى فى الاربعين تاليفه هو شيخنا امام الدين و ناصر السنة صدقا كان اوحد عصره فى العلوم الدينية

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٥٢١

اصولا و فروعها و مجتهد زمانه فى المذهب و فريد وقته فى التفسير و كان له مجلس بقزوين للتفسير و لتسميع الحديث صنف شرحه لمسند الشافعى و اسمعه و صنف شرحه للوجيز ثم صنف اوجز منه و كان زاهدا ورعا متواضعا سمع الكثير و قال الذهبي و يظهر عليه اعتناء قوى بالحديث و فنونه فى شرح المسند و قيل انه لم يجد زيتا للمطالعة فى قريءه بات بها فتألم فاضاء له عرق كرمه فجلس يطالع ويكتب عليه و قال الاسنوى صاحب شرح الوجيز الذى لم يصنف فى المذهب مثله و كان اماما فى الفقه و التفسير و الحديث و الاصول و غيرها طاهر اللسان فى تصنيفه كثير الادب شديد الاحتراز فى المنشولات و لا يطلق نقلاب عن احد غالبا الا إذا راه فى كلامه فان لم يقف عليه فيه عبر بقوله و عن فلان كما شديد الاحتراز ايضا فى مراتب الترجيح و اكثر و اخذه بعد كلام الغزالى المشروح من ستة كتب النهاية و التسمة و التهذيب و الشامل و تجريد ابن كج و امالى السرخسى الزاز و مع ذلك إذا استقررت كتب الشافعية المطلولة وجدت الرافعى اكثر اطلاعا من كل من تقدمه و له شعر حسن ذكر منه فى الامالى و منه

اقىما على باب الرحيم اقيما و لا تنبأ فى ذكره فتهيما

هو الرب من يقرع على الصدق بابه يجده رءوفا بالعباد رحيمما

قال ابن الصلاح توفى فى اواخر سنة ثلث او اوائل سنة اربع و عشرين و ستمائة بقزوين و قال ابن خلkan توفى فى ذى القعدة سنة ثلث و عمره نحو ست و ستين سنة و من تصانيفه العزيز فى شرح الوجيز الذى يقول فيه النبوى بعد وصفه و اعلم انه لم يصنف فى مذهب الشافعى رضى الله تعالى عنه ما يحصل لك مجموع ما ذكرته اكمل من كتاب الرافعى ذى التحقيقات بل اعتقادى و اعتقاد كل مصنف انه لم يوجد مثله فى الكتب السابقات ولا المتأخرات فيما ذكرته من المقاصد المهمات و الشرح الصغير و هو متاخر عن العزيز و لم يلقبه و لم يقف عليه النبوى و المحرر و شرح المسند و هو مجلدان ضخمان قال فى اوله ابتدات فى املائه فى رجب سنة ثنتي عشرة و ستمائة و هو عقب فراغ الشرح الكبير و التذبيب مجلد لطيف يتعلق بالوجيز كالدقائق للمنهج و الامالى فى مجلد و اخطار الحجاز و كان قد شرع الكبير فى شرح على الوجيز ابسط من المذكور سماه الشرح محمود وصل فيه الى اثناء الصلوة فى مجلدات ثم عدل عنه وقد اشار الى

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٥٢٢

تلک القطعة فى العزيز فى كتاب الحيض فى مسئلة المتahirة و الرافعى منسوب الى رافعان بلدة من بلاد قزوين قاله النبوى قال الاسنوى و سمعت قاضى القضاة جلال الدين القرزوي ان رافعان بالعجمى مثل الرافعى بالعربى فان الالف و النون فى الآخر الاسم عند

العجم كياء النسبة في آخره عند العرب فرافع نسبه الى رافع قال انه ليس بنواحي قزوين بلده يقال لها رافعان و لا رافع بل هو منسوب الى جد له يقال له رافع قال الشيخ جمال الدين الاسنوى و حكى بعض الفضلاء عن شيخه قال سالت القاضى مظفر الدين قاضى قزوين الى ماذا نسبة الرافعى فقال كتب بخطه و هو عندي في كتاب التدوين في اخبار قزوين انه منسوب الى رافع بن خديج رضى الله عنه و حكى ابن كثير قوله ابي رافع مولى رسول الله صلى الله عليه وسلم و شمس الدين محمد بن على بن احمد الداودى المالكى تلميذ سيوطى در طبقات المفسرين گفته عبد الكريم بن محمد بن عبد الكريم بن الفضل الامام ابو القاسم امام الدين الرافعى صاحب الشرح الكبير قال ابو عبد الله محمد بن محمد الاسفراينى كان اوحد اهل عصره في العلوم الدينية فرعا و اصولا و مجتهد زمانه في المذهب و فريد وقته في التفسير كان له مجلس بقزوين للتفسير و لتسليم الحديث صنف شرح المسند الشافعى و شرح الوجيز و آخر اوجز منه و كان زاهدا ورعا متواضعا سمع الكثير و قال النوى انه كان من الصالحين المتمكنين و كانت له كرامات كثيرة ظاهرة و قال الاسنوى كان اماما في الفقه و التفسير و الحديث و الاصول و غيرها طاهر اللسان في تصنيفه كثيرا في الادب شديد الاحتراز في المنقولات فلا يطلق نacula عن احد غالبا الا إذا راه في كلامه فان لم يقف عليه فيه عبر بقوله و عن فلان كذلك شديد الاحتراز ايضا في مراتب الترجيح قال الذهى و يظهر عليه اهتمام قوى بالحديث و فنونه في شرح المسند و قيل انه لم يوجد زيتا للمطالعة في قرية بات بها فنالئم لذلك فاضاء له عرق كرمءة فجلس يطالع و يكتب عليه و له شعر حسن ذكر منه في اماليه اقيما على باب الرحيم اقيما و لا تينا في ذكره فتهما

هو الرّبُّ من يقرئ على الصدق يايه يجده رءوفاً بالعياد رحيمًا

توفى أواخر سنة ثلث او اوائل سنة اربع وعشرين و ستمائة بقزوين قال ابن الصلاح وقال ابن خلkan في ذي القعده سنة ثلاثة ثلث و عمره نحو ست و ستين سنة و من تصانيفه العزيز في شرح الوجيز و الشرح الصغير و المحرر و شرح المسند مجلدان ضخمان و التذنيب

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٥٢٣

مجلد لطيف تعلق بالوجيز كالدقائق على المنهاج والامالى فى مجلد و اخطار الحجاز والامالى الشارحة على مفردات الفاتحة وهو ثلثون مجلساً أملى فيها احاديث بسانيد عن اشياخه و الرافعى منسوب الى رافعان بلده من بلاد قزوين قاله النوى قال الاسنوى و سمعت قاضى القضاة جلال الدين القزوينى يقول رافعان بالعجمى مثل الرافعى بالعربى فان الالف و النون فى آخر الاسم كياء النسبة فى آخره عند العرب فرافعان نسبة الى رافع ثم انه ليس بنواحى قزوين بلده يقال لها رافعان ولا رافع بل هو منسوب الى جد له يقال له رافع قال الاسنوى و حكى بعض الفضلاء عن شيخه قال سالت القاضى مظفر الدين قاضى قزوين الى ما ذا نسبة الرافعى فقال كتب بخطه و هو عندي فى كتاب التدوين فى اخبار قزوين انه منسوب الى رافع بن خديج رضى الله عنه و حكى ابن كثير قوله انه منسوب الى رافع مولى رسول الله صلى الله عليه وسلم و مولوى صديق حسن خان معاصر در اتحاف النباء گفته عبد الكريم بن محمد بن عبد الكريم بن الفضل الامام العلامه امام الدين أبي القاسم الرافعى القزوينى صاحب الشرح الكبير ابن الصلاح ذكره و گفته ما اظن فى البلاد العجم مثله و بود صاحب فنون نيك سيرت شرح وجيز در دوازده مجلد نوشته هیچ یکی وجيز را مانند او شرح نه گردد و نوى گفته الرافعى من الصالحين المتمكنين او را کرامات بسيار بود و ابو عبد الله محمد اسفراينى در اربعين خود نوشته هو شيخنا امام الدين و ناصرالسنة اوحد عصر خود بود در علوم دينيه اصولا و فروعا او را در قزوين مجلس تفسير و حدیث بود بر مستند شافعى شرح نوشته و در قزوين در سنه ثلث و عشرين و ستمائه انتقال نموده قاله فى فوات الوفيات و نيز مولوى صديق حسن خان در تاج مکلل گفته عبد الكريم بن محمد ابو القسم الرافعى القزوينى ذكره ابن الصلاح و قال ما اظن فى بلاد العجم مثل صنف شرح الوجيز فى اثنى عشر مجلدا لم يشرح الوجيز بمثله قال النوى له کرامات كبيرة ظاهرة و قال محمد الاسفراينى هو شيخنا امام الدين و ناصر السنة كان له مجلس فى التفسير و الحديث صنف شرعا لمستند الشافعى رح مات بقزوين سنه ٦٢٣ و كان ذا فنون مجتهدا عالما كبيرا خرج لكتابه ابن حجر تخریجا سنه التلخیص ٥ ط

۱۶- استدلال بارشاد امام حسن عليه السلام

وجه شانزدهم آنکه شیخ سلیمان بن خواجه کلان الحسین القندوزی البلخی در ینابیع الموّدة گفته

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۲۴

و في التفسير المنسوب الى الائمه من اهل البيت الطيبين رضى الله عنهم عن جعفر الصادق عن ابيه عن جده ان الحسن بن امير المؤمنين على سلام الله عليهم خطب على المنبر وقال ان الله عز وجل بمنه ورحمته لمنما فرض عليكم الفرائض لم يفرض ذلك عليكم لحاجة منه إله الا هو ليميز الخبيث من الطيب و ليتبلي؟؟ ما في صدوركم و ليمحص ما في قلوبكم و لتسابقوا الى رحمته و لتفاضل منازلكم في جنة ففرض عليكم الحج و العمره و اقام الصيام و ايتاء الزكاء و الصوم و الولاية لنا اهل البيت و جعلها لكم بابا لتفتحوا به ابواب الفرائض و مفتاحا الى سيله لو لا محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اوصياءه لكتنم حیاری لا تعرفون فرضا من الفرائض و هل تدخلون دارا الا من بابها فلما من الله عليكم باقامة الاولیاء بعد نبیکم صلی الله علیه و آله و سلم قال ایوم أکملت لكم دینکم و أتممت عليکم نعمتی و رضیت لكم الإسلام دینا

فرض عليکم لاوليائه حقوقا و امرکم بادائها ليحل لكم ماوراء ظهورکم من ازواجکم و اموالکم و مآكلکم و مشاریکم و يعرڪم بذلك البركة و النماء و الثروة و ليعلم من يطیعه منکم بالغیب ثم قال الله عز و جل قل لا أسلئکم علیه أجرأ ایا المودة في القربی و اعلموا ان من يبخل الموّدة فانما يبخل عن نفسه

ان الله هو الغنى و انتم الفقراء إليه فاعلموا من بعد ما شتم فسیری الله عَمَلَکُمْ وَرَسُولُهُ وَالمُؤْمِنُونَ
سُرُّدُونَ إِلَى عَالِمِ الْغُيَّبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيَبْتَئِلُکُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ *

فلا عدوان إلّا على الظالّمين

سمعت جدی صلی الله علیه و آله يقول خلقت انا من نور الله و خلق اهل بيته من نوری و خلق محبیهم من نورهم و سائر الناس في النار

ازین روایت سراپا هدایت واضح و لائحت است که جناب امام حسن علیه السلام در موعظت خود ارشاد فرمود که هر گاه خداوند عالم منت نهاد بر شما بسبب اقامت اولیا بعد نبی شما صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ایوم أکملت لكم

الایه پس فرض نمود بر شما برای اولیای خود حقوقی چند را و امر کرد شما را بادای آن بسوی شما و چون ظاهرست که مراد آنجناب در این جا از اولیاء ائمه و خلفا هستند و فرینه احتجاج با آیه شریفه ایوم أکملت

که نزول و ورود آن روز غدیر در باب خلافت امیر کل اسیر سابقها بحمد الله المنعام بتفصیل تمام حسب افاده علمای محققین سیه دریافتی نیز تعین این معنی می نماید پس هر گاه درین حدیث منیف لفظ اولیا بمعنى ائمه باشد بمفاد الحديث

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۲۵

یفسر بعضه بعضا که اصلیست مسلم و بغایت مستحکم و جایجا علمای سنهیه باآن در تطبیق احادیث احتجاج می نمایند کابن حجر العسقلانی فی فتح الباری و غیره فی غیره لفظ ولیکم در حدیث ولایت نیز بمعنى امام و اولی بالتصرف باشد و شبہات رکیکه و تشکیکات سخیفه قوم که بسبب مزید حیص بیص سراییده اند از هم پاشد

۱۷- استدلال بآفاده شیخ عزیز الدین نسفی

وجه هفدهم آنکه شیخ سلیمان بن خواجه کلان الحسین القندوزی البلخی در ینابیع الموّدة گفته و في كتاب الشیخ عزیز الدین بن

محمد النسفی رحمة الله شیخ الشیوخ سعد الدین الحموی قدس الله سره می فرماید که پیش از پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و سلم در ادیان سابق اسم ولی نبود و اسم نبی بود و مقربان حضرت خدای را که وارثان صاحب شریعتند جمله را انبیا می گفتند و در هر دینی از یک صاحب شریعت زیاده نبود پس در دین آدم علیه السلام چندین پیغمبر بودند که وارثان او بودند خلق را بدین او و بشریعت او دعوت می کردند و همچنین در دین نوح و در دین ابراهیم و در دین موسی و در دین عیسی علیهم السلام و چون دین جدید و شریعت جدیده بمحمد صلی الله علیه و سلم نازل شد از نزد خدای تعالی اسم ولی در دین محمد صلی الله علیه و سلم پیدا آمد حق تعالی دوازده کس از اهلیت محمد صلی الله علیه و سلم را برگزید و وارثان او گردانید و ایشان را نائبان محمد صلی الله علیه و سلم و وارثان او گردانید که

حدیث العلماء ورثة الانبياء

در حق این دوازده کس فرمود و

حدیث علماء امّتی کانبیاء بنی اسرائیل

در حق ایشان فرمود اما ولی آخرین که نائب آخرینست ولی دوازدهم می باشد خاتم اولیاست و مهدی صاحب الزمان نام اوست و شیخ می فرماید که اولیا در عالم پیش از دوازده نیستند و اما آن سیصد و پنجاه کس که از رجال الغیب اند ایشان را اولیا نمی گویند و ایشان را ابدال می گویند انتهی ازین عبارت سراسر رشاقت كالصبح إذا استثار واضح و آشکارست که در امم ماضیه و ادیان سابقه اطلاق لفظ ولی بر کسی نبود و چون شریعت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد حق تعالی اسم ولی خلق فرمود دوازده کس را از اهلیت آن حضرت اصطفا و انتخاب فرموده وارثان و نائبان آن جناب فرمود و در حق ایشان

العلماء ورثة الانبياء

بنی اسرائیل ارشاد نمود و اسم ولی برایشان ثابت و متحققت و ولی آخرینست و ولی دوازدهم و نائب دوازدهم می باشد خاتم اولیاست و مهدی صاحب الزمان نام اوست و نیز از ان ظاهرست که اولیا در عالم پیش از دوازده نیستند و اطلاق ولی بر رجال الغیب هم نمی کند بلکه ایشان را ابدال می گویند پس هر گاه لفظ ولی مخصوص

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۲۶

باشه کرام علیهم آلاف التحیة و السلام باشد و اطلاق ان بر دیگری حتی رجال الغیب هم جائز نباشد لفظ ولی در حدیث ولایت یقینا و حتما و قطعا بر معنای که مثبت امامت و لا اقل موجب افضليت و اختصاص بحضورات معصومین علیهم السلام باشد محمول خواهد بود و خلق معنای دیگر تحریف صریح برای حدیث صحیح خواهد بود فدونکها من حجه حاسمه لشکوک ارباب الغوایه مینه لکون الولی دلیلا - علی الامامه في حدیث الولاية عجیبت که حضرات چنین لفظ جلیل الشأن مختص را چنان عام و بی وقوع ساختند که هر کس و ناکس را ولی می گویند و بزعم ابطال دلالت این حدیث شریف و آیه *إِنَّمَا وَلِيْكُمُ اللَّهُ*

و امثال آن بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام راه کمال مکابره می پویند و مخفی نماند که شیخ عزیز نسفی از اکابر مددوین معروفین و اجله کملاء مشهورینست شیخ عبد الرحمن در مرآه الاسرار بمدح او گفته او از کاملان این طائفه بود آن قدر حقائق و معارف و اصطلاح صوفیه که وی در کشف الحقائق و مقصد اقصی و تنزیل و غیره بیان نموده است در دیگر کتب این طائفه نیست در کتاب مقصد اقصی می گوید که جوهر اول دو کار می کند یکی آنکه فیض از حق می ستاند دوم آنکه بخلق می رساند اکنون بدان که آن طرف جوهر اول که فیض از حق می گیرد نامش ولایت آمده و این طرف جوهر اول که بخلق می رساند نامش نبوت آمده است پس ولایت باطن نبوت آمد و نبوت ظاهر ولایت هر دو صنعت محمداند چون ولایت و نبوت را دانستی اکنون بدانکه شیخ سعد الدین حموی می گوید که هر دو طرف جوهر اول را دو مظہراند درین عالم مظہر این طرف که نامش نبوست خاتم الانبیاء و مظہر آن طرف که نامش ولایت است صاحب الزمانست و صاحب الزمان اسامی بسیار دارد ای

درويش صاحب الزمان علم بكمال دارد و علم وقدرت را با وي همراه كرده‌اند چون بیرون آيد تمامت روی زمین را از ظلم پاک کند و بعد آراسته گرداند و مردم در وقت او آسايش یابند شیخ سعد الدين حموی در حق صاحب الزمان کتابها ساخته است و مدح وي بسيار گفته انتهى

۱۸- استدلال يتبادر از لفظ ولی معنای متصرف در امور

وجه هيجدhem آنکه مبتادر و سابق الى الفهم از لفظ ولی عند الاطلاق معنای متصرف فی الامرست چه جامع ضم لفظ بعدی پس اگر قطع نظر کنیم از ادلہ سابقه که مستلزم حمل لفظ ولی بر معنای متصرف فی الامرست باز هم تبادر و سبق این معنی از لفظ ولی کافی و وافی و شبه اهل وسوس را حاسم و عافیست و لله الحمد که دعوی تبادر و سبق معنای متصرف فی الامر از لفظ ولی و اراده آن در حدیث وارد بحق وصی بر حق و خلیفه مطلق روشن و مبرهن بشاهد موشق و معدل و بنص صريح عالم معتمد و معول

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۲۷

محکم و مسجل می نمایم پس باید دانست که علامه نحریر جلیل و فاضل محقق نبیل و جهبد مدقق بی عدیل علامه محمد بن اسماعیل در کتاب روضه ندبہ بعد نقل حدیث ثقلین مشتمل بر حدیث غدیر گفته و تکلم الفقيه حمید علی معانیه و اطال و انتقل بعض ذلک قال رحمة الله منها فضل العترة عليهم السلام و وجوب رعاية حقهم حيث جعلهم احد الثقلین الذين يسأل عنهم و اخبر بانه سال لهم اللطيف الخير وقال فاعطانی يعني استجواب لدعاه فيهم الى ان قال محمد بن اسماعیل نقا عن الفقيه حمید و منها قوله صلی الله علیه وسلم من كنت ولیه فهذا ولیه

الولی المالک المتصرف بالسبق الى الفهم و ان استعمل فی غيره و لهذا قال السلطان ولی من لا ولی له یريد ملک التصرف فی عقد النکاح يعني ان الامام له الولاية فيه حيث لا عصبة

۱۹- استدلال بمذهب شافعی و ابو بکر باقلانی و بسیاری از محققین اصولیین

وجه نوزدهم آنکه نزد حضرت شافعی و ابو بکر باقلانی و بسیاری از محققین اصولیین جانب ثانی حمل لفظ مشترک عند فقد المخصوص بر جميع معانی آن واجب و لازمست پس اگر بالفرض از ادلہ سابقه و لا-حقة هیچ دلیلی موجود نمی بود باز هم بنا بر مذهب شافعی و باقلانی و دیگر محققین و مشیدین مبانی مذهب اول و ثانی حمل لفظ ولی درین حدیث شریف و دیگر احادیث کثیره که در ان ولایت برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام ثابت شده بر جميع معانی واجب و لازم و ضروری و متحتم می شد و پر ظاهرست که از معانی ولی متصرف فی الامرست که مراد امامست پس برین تقدیر هم این حدیث شریف دلیل امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام باشد غایه الامر آنکه معانی دیگر هم برای آن حضرت ثابت باشد و لا ضیر فيه و اما اینکه حضرت شافعی و ابو بکر باقلانی و بسیاری از محققین اصولیین ستیه قائل اند بوجوب حمل مشترک بر جميع معانی عند فقد المخصوص پس بر متبع کتب اصولیه ظاهرست بنا بر دفع وسوس و خلجان ارباب تشکیک و عدوان بعض شواهد مذکور می شود علامه برهان الدین عیید الله بن محمد الفرغانی در شرح منهاج الوصول الى علم الاصول گفته نقل عن الشافعی رضی الله عنه و القاضی أبي بکر رح و جوب حمل المشترک على جميع معانیه حيث لا قرینه معه تدل على تعین المراد منه لأن حمله على جميع معانیه غير منوع لما ذكرناه فيجب ان يحمل إذ لو لم يحمل عليه فاما ان لا يحمل على شيء من معانیه و ذلك اهمال اللفظ بالكلية و هو ظاهر البطلان او يحمل على بعض معانیه دون بعض و ذلك ترجیح بلا مرجح لاستواء الوضع بالنسبة إليها و عدم القرینة المعینة البعض و هو ايضا مح

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۲۸

و فخر رازی در کتاب مناقب شافعی گفته المسئله الرابعة عابوا عليه قوله اللّفظ المشترک محمول على جميع معانیه عند عدم المخصوص قالوا و الدليل على انه غير جائز ان الواقع وضعه لاحد المعنین فقط فاستعماله فيهما يكون مخالفه للغه و اقول ان كثیرا من الاصوليين المحققوه عليه كالقاضى أبي بكر الباقلانى والقاضى عبد الجبار بن احمد و وجه قوله فيه ظاهر و هو انه لما تعذر التعطيل و الترجيح لم يبق الا الجمع و انما قلنا انه تعذر التعطيل لانه تعالى انما ذكره للبيان و الفائدہ و لقول بالتعطيل اخراج له عن كونه بيانا و انما قلنا انه تعذر الترجيح لانه يقتضى ترجيح الممکن من غير مرجح و هو مع و لاما بطل القسمان لم يبق الا الجمع و هذا وجه قوى حسن في المسئله و ان كذا لا نقول به و محمد بن اسماعيل در روضه ندبہ بعد عبارت سابقہ نقلا عن الفقيه الحميد گفته ثم لو سلمنا احتمال الولی لغير ما ذكرناه على حذه فهو كذلك يجب حمله على الجميع بناء على ان كل لفظه احتملت معنین بطريقه الحقيقة فانه يجب حملها على الجميع إذ لم يدل دلیل على التخصیص

٢٠- استدلال بتصریح ابن حجر مکی

وجه بستم آنکه ابن حجر در صواعق محرقه گفته على ان کون المولی بمعنى الامام لم يعهد لغه و لا شرعا اما الثاني فواضح و اما الاول فلان احدا من ائمه العربیة لم یذكر ان مفعلا یاتی بمعنى افعل و قوله تعالى مأواکم النّارُ^{*} لفی مولاکم ای مقركم او ناصرتکم مبالغه فی نفی النصرة کقولهم الجوع زاد من لا زاد له و ايضا فالاستعمال یمنع من ان مفعلا بمعنى افعل إذ یقال هو اولی من کذا دون مولی من کذا و اولی الرجلین دون مولاهم و حينئذ فانما جعلنا من معانیه المتصرف فی الامور نظرا للرواية الآتیة من کنت ولیه

ازین عبارت واضحست که ابن حجر لفظ ولی را در
حدیث من کنت ولیه

بر معنای متصرف فی الامور حمل می کند پس مراد از ولی در
حدیث من کنت ولیه فعلی ولیه

که بطرق متعدده مرویست کما ستعلم انشاء الله تعالى حسب افاده صریحه ابن حجر متصرف فی الامور خواهد بود و هر گاه ولی در
حدیث من کنت ولیه

محمول بر متصرف فی الامور شد یقینا و حتما مراد از ولی در
حدیث ولیکم بعدی

متصرف فی الامور خواهد بود حتی لا یلزم الافراق و اختلال الاتساق المستبعش فی المذاق الذی لا یلتزمه الا من ليس له من الفهم و
الحدس الصائب خلاق پس بحمد الله و حسن توفیقه امر حق بلا کلفت و مؤنث احتجاج و استدلال حسب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۲۹

اعتراف ابن حجر با کمال وضوح و ظهور رسید فلیه الحجۃ البالغة
و ظاهرست که مجرد ثبوت اراده معنی متصرف فی الامور از
حدیث من کنت ولیه

که ابن حجر اعتراف صحيح بنص صریح بان ثبوت مطلوب اهل حق کافی و وافیست و بحمد الله مزید ثبوت این حدیث شریف هم از کلام ابن حجر ظاهرست که بسبب محض ورود آن از معانی مولی متصرف فی الامور گردانیده با وصف آنکه نزد او این معنی از لغت ثابت نیست

۲۱- استدلال بحديث «من كنت ولیه فعلی ولیه»

وجه بست و یکم آنکه در جمله از طرق حديث بریده و غیر آن وارد شده است که جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود

من كنت ولیه فعلی ولیه

چنانچه احمد بن حنبل الشیبانی در مسند خود گفته

ثنا وکیع ثنا الاعمش عن سعد بن عبیده عن ابن بریده عن ایه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من كنت ولیه فعلی ولیه و نیز در مسند احمد بن حنبل مسطور است

حدثنا ابو معاویه ثنا الاعمش عن سعد بن عبیده عن ابن بریده عن ایه قال بعثنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی سریه قال لاما قدمنا قال کیف رأیتم صحابه صاحبکم قال فاما شکوته او شکاہ غیری قال فرفعت راسی و کنت رجلا مکبابا قال فرأیت النبی صلی اللہ علیہ و سلم قد احمر وجهه قال و هو يقول من كنت ولیه فعلی ولیه و نیز در مسند احمد بن حنبل مسطور است

ثنا وکیع ثنا الاعمش عن سعد بن عبیده عن ابن بریده عن ایه انه مرّ على مجلس و هم يتناولون من على فوفع عليهم فقال انه قد كان في نفسی على على شیء و كان خالد بن الولید كذلك فبعضی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم فی سریه عليها على و اصبتنا سیما قال فاخذ على جاریه من الخمس لنفسه فقال خالد بن الولید دونک قال فلما قدمنا على النبی صلی اللہ علیہ و سلم جعلت احدثه بما كان ثم قلت انّ عليا اخذ جاریه من الخمس قال و کنت رجلا مکبابا قال فرفعت راسی فإذا وجه رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم قد تغیر فقال من كنت ولیه فعلی ولیه و نسائی در خصائص فرموده

خبرنا ابو کربل محمد بن علاء الكوفی قال حدثنا ابو معاویه قال ثنا الاعمش عن سعد بن عبیده عن ابن بریده عن ایه قال بعثنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم فی سریه و استعمل علينا علينا فلما رجعنا سالنا کیف رأیتم صحابه صاحبکم فاما شکوته انا و اما شکاہ غیری فرفعت راسی و کنت رجلا مکبابا

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۳۰

و سلم قد احمر فقال من كنت ولیه فعلی ولیه

و نیز نسائی در خصائص می گوید

ابننا محمد بن المثنی قال حدثنا حیب بن أبی الطفیل عن زید ابن ارقم قال لاما رجع رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم من حجۃ الوداع و نزل بعدیر خم امر بدوحات فقمن ثم قال کانی قد دعیت فاجبت و انى قد تركت فیکم الشقلین احدهما اکبر من الآخر كتاب اللہ و عترتی اهل بیتی فانظروا کیف تخلقونی فانهمما لن یفترقا حتی یردا على الحوض ثم قال ان اللہ مولای فانا ولی کل مؤمن ثم اخذ بید على فقال من كنت ولیه فهذا ولیه اللہم وال من والاه و عاد من عاده فقال لزید سمعته من رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم قال ما كان في الدوحت احد إلا رآه بعينه و سمعه باذنه و حاکم در مستدرک گفته

حدثنا ابو الحسین محمد بن احمد بن تمیم الحنظلی ببغداد ثنا ابو قلابة عبد الملک بن محمد الرقاشی حدثنا یحیی بن حماد و حدثنا ابو بکر محمد بن احمد بن بابویه و ابو بکر احمد بن جعفر البزار قالا ثنا عبد اللہ بن احمد بن حنبل حدثنا أبی ثنا یحیی بن حماد و ثنا ابو نصر احمد بن سهل الفقیه بخاری حدثنا صالح بن محمد الحافظ البغدادی حدثنا خلف بن سالم المخزومی ثنا یحیی بن حماد

ثنا ابو عوانة عن سليمان الاعمش قال ثنا حبيب بن أبي ثابت عن أبي الطفيلي عن زيد بن ارقى قال لما رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجّة الوداع ونزل غدير خمّ امر بدوحات فقممن ثم قال كانى قد دعيت فاجبت وانى قد تركت فيكم الثقلين احدهما اكبر من الآخر كتاب الله وعترى فانظروا كيف تخلّفوني فيما فانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض ثم قال الله عز وجل مولاي وانا ولئن كل مؤمن ثم اخذ بيد على فقال من كنت ولدي الله ولدك وال من والاه وذكر الحديث بطوله هذا حديث صحيح على شرط الشيفين ولم يخرجاه بطوله شاهده حديث سلمة بن كهيل عن أبي الطفيلي ايضاً صحيح على شرطهما

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۳۱

و در تاریخ ابن کثیر نقلابن سنن النسائی بروایت محمد بن المثنی مذکورست
قال الله مولای وانا ولی کل مؤمن ثم اخذ بید على فقال من كنت مولاه فهذا ولیه
و در کنز العمال على متنی بروایت ابن جریر مسطور است

ان الله مولای وانا ولی کل مؤمن ثم اخذ بید على فقال من كنت ولدي فعلی ولیه الله ولدک وال من والاه و عاد من عاده

و نور الدین علی بن محمد بن ابراهیم العزیزی در سراج المنیر شرح جامع صغیر گفته من كنت ولدي فعلی ولیه یدفع عنه ما یکرره
حمد ن کک عن بریده و اسناده حسن و محمد صدر عالم در معارج العلی گفته

اخراج ابن أبي شیعہ و النسائی و احمد و ابن حبان و الحاکم و الضیاء عن زید بن ارقى قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم من كنت ولدي فعلی ولیه

و ظاهرست که مراد از لفظ ولی که در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد گشته همانست که از لفظ ولی در حق جناب
رسول خدا مرادست و مراد از لفظ ولی المؤمنین که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق خود ارشاد فرموده
متصرف فی الامور است نور الدین علی بن محمد ابراهیم العزیزی در سراج منیر شرح جامع صغیر گفته
انا ولی المؤمنین

أی متولی امورهم و کان صلی الله علیه و سلم یباح له ان یزوج ما شاء من النساء ممن یشاء من غيره و من نفسه و ان لم یأذن کل
من الولی و المرأة و ان یتولی الطرفین بلا اذن حم ن و علی عزیزی از اعزه اکابر مشهورین و اجله اعاظم ممدود حینست محبی در
خلاصه الاثر گفته علی العزیزی البلاقی الشافعی کان ااما فقيها محدداً حافظاً منقنا ذکیاً سریع الحفظ بعيد النسیان مواظباً على النظر
و التحصیل كثير التلاوة سریعها متودداً متواضعاً كثير الاشتغال بالعلم محبلاً له خصوصاً اهل الحديث حسن الخلق و المحاضرة مشاراً
إليه في العلم شارك النور الشيرامي في كثیر

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۳۲

من شیوخه و اخذ عنه واستفاد منه و کان یالازمه فی دروسه الاصلیه و الفرعیه و فنون العربیه و له مؤلفات کثیره نقله فیها یزید علی
تصرفه منها شرح علی جامع الصغیر السیوطی فی مجلدات و حاشیه علی شرح التحریر للقاضی ذکریاً و حاشیه علی شرح الغایه لابن
قاسم فی نحو سبعین کراسه و اخری علی شرحها للخطیب و كانت وفاته ببولاق فی سنة سبعین و الف وبها دفن و العزیزی بفتحه و
معجمتين مکسورتين بینهما یاء تحتیه نسبة للعزیزیه من الشرقیه بمصر

٢٢- استدلال بحديث «ان الله ولی و أنا ولی المؤمنین» بمعنى «متولی الأمور»

وجه بست و دوّم آنکه در خصائص نسائی بروایت حسین بن حریث مذکورست
ان الله ولی وانا ولی المؤمنین و من كنت ولدي فهذا ولیه الله ولدک وال من والاه و عاد من عاده و انصر من نصره

و چون ظاهرست که مراد از ولی بودن حق تعالی آنست که او متولی امور خلقت همچنین مراد از ولايت جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلم ولايت امر و تصرف باشد فكذا ولاية على اما اينکه مراد از ولی بودن حق تعالی آنست که او ولی امرست پس نيسابوري در غرائب القرآن گفته اللہ وَلِئِ الَّذِينَ آمَنُوا

أى متولى امورهم و كافل مصالحهم فعالب معنى فاعل الخ و ملا على قاري در حرز ثمین شرح حصن حصین در شرح دعای اللہم انى اعوذ بك من العجز و الكسل و الجبن و البخل و الهرم و عذاب القبر اللہم ات نفسی تقوها و زکھا و انت خير من زکھا گفته

انت ولیها

أى المتصرف فيها و مصلحها و مرتبها و مولاها أى ناصرها و عاصمها و قال الحنفى عطف تفسيري و فخر الدين در حرز وصين گفته
انت ولیها و مولاها

توئی متولی و مصلح امور و ولی و صاحب نعمت او
عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۳۳

۲۳- استدلال بفرموده حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حق امیر المؤمنین علیه السلام «اولی الناس بكم بعدی» بخطاب بریده

وجه بست و سوم آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بجواب شکایت بریده جناب امیر المؤمنین علیه السلام را ارشاد فرموده

لا تقل هذا فهو اولی الناس بكم بعدی

و نیز همین الفاظ مبارک بجواب شکایت وہب بن حمزه هم فرموده پس بنا بر این ارشاد بمفاد الحديث یفسر بعضه بعضًا حمل لفظ ولی بر اولی بالتصرف واجب و لازم و نخاریر محققین ذکر کردہ اند مثل سلیمان بن احمد الطبرانی سنہ ۳۶۰ و محمد بن اسحاق بن یحیی بن مندہ الاصبهانی سنہ ۳۹۵ و احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی سنہ ۴۱۰ و ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصبهانی سنہ ۴۳۰ علی بن محمد بن محمد الجزری المعروف بابن الاشیر سنہ ۶۳۰ جلال الدین عبد الرحمن بن أبي بكر السیوطی سنہ ۹۱۱ و علی بن حسام الدین المتقی سنہ ۹۷۵ و ابراهیم بن عبد الله الوصابی ملا على متقی در کنز العمال توبیب جمع الجوامع سیوطی گفته لا تقل هذا فهو اولی الناس بكم بعدی یعنی علیا طب عن وہب بن حمزہ و ابراهیم بن عبد الله الوصابی در کتاب الکنف گفته

عن وہب بن حمزہ قال قدم بریده من الیمن و کان خرج مع علی بن أبي طالب فرای منه جفوة فاخذ يذکر علیا و یتنقص من حقه فبلغ ذلك رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال له لا تقل هذا فهو اولی الناس بكم بعدی یعنی علیا اخرجه الطبرانی فی الكبير و علی بن محمد المعروف بابن الاشیر در اسد الغابه گفته

و وہب بن حمزہ یعد فی اهل الكوفة روی حدیثه یوسف بن صہب عن دکین عن وہب بن حمزہ قال صحبت علیا رضی الله عنہ من المدینہ الى مکہ فرایت منه بعض ما اکره فقلت لئن رجعت الى رسول الله صلی الله علیه و سلم لاشکونک إلیه فلما قدمت لقیت رسول الله صلی الله علیه و سلم فقلت رایت من علی کذا و کذا فقال لا تقل هذا فهو اولی الناس بعدی اخرجه ابن مندہ و ابو نعیم و در کتاب طرائف گفته و فی کتاب المناقب تالیف أبي بکر احمد بن موسی بن مردویه و هو من رؤسائے المخالفین لاهل البيت علیهم السلام هذا الحديث من عده طرق و

فی روایة بریده زيادة و هی ان التی صلی الله علیه و سلم قال لبریده انه علیک یا بریده فقد اکثرت الوقوع فی علی فو الله انک لتفع فی رجل انه اولی الناس بکم بعدی

و فضائل و محسن زاهره و مناقب و محامد باهره طبراني و ابن مردویه و ابو نعیم و ابن اثیر سابق شنیدی اما ابن مندہ پس از مشاهیر آفاق و نخاریر سباق و صدور حفاظ و مهره ایقاظست ذهبي در تذكرة الحفاظ گفته ابن مندہ الامام الحافظ الجوال محدث العصر ابو عبد الله محمد بن الشیخ أبي یعقوب اسحاق بن الحافظ أبي عبد الله محمد بن أبي ذکریا یحیی بن مندہ الى ان قال ولد ابو عبد الله سنہ عشرہ و ثلثمائہ و قیل فی التی تلبیها سمع ابا و عم ایه عبد الرحمن بن یحیی و ابا علی الحسن بن أبي هریرہ و طائفہ باصیهان و محمد بن

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۳۴

بن الحسين القطان و عبد الله بن یعقوب الكرمانی و ابا علی المندائی و ابا حامد بن بلال و خلقا بنیسابور و ابا سعید بن الاعرابی بمکة و الهیشم بن کلیب بسمرقند و خیثمة بن سلیمان و طبیته بالشام و ابا جعفر بن البختری و اسماعیل الصفار و عده ببغداد و ابا الطاهر المدینی و بابه بمصر و غیر ذلک و عده شیوخه الذی سمع و اخذ عنهم الف و سبعمائہ شیخ و له إجازة من الحافظ عبد الرحمن بن أبي حاتم و غیره و لما رجع من الرحله الطولیه كانت کتبه عده احمال حتى قیل انها كانت اربعین حملاء و ما بلغنا ان احدا من هذه الامم سمع ما سمع ولا جمع و كان ختام الرحالین و فرد المکثرين مع الحفاظ و المعرفة و الصدق حدث عنه شیخه ابو الشیخ و ابو عبد الله الحاکم و ابو عبد الله غنچار و ابو سعید الادریسی و تمام الرازی و حمزه السهمی و ابو نعیم و احمد بن الفضل الباطرقانی و احمد بن محمود الثقی و ابو الفضل عبد الرحمن بن احمد بن بندار و ابو عثمان محمد بن احمد بن ورقاء و اولاده عبد الرحمن و عبد الوهاب و عیید الله و آخرؤن قال الباطرقانی نا ابو عبد الله امام الائمه في الحديث لقاء الله رضوانه قلت اول ما رأیته انه سمع في سنہ ثمان و عشرہ و ثلثمائہ و اول ارتحاله قبل الثلائین او فيها الى نیسابور قال الحاکم التقینا بیخاری سنہ احدی و ستین و قد زاد زیادة ظاهره ثم جاءنا الى نیسابور سنہ خمس و سبعین ذاهبا الى وطنه قال شیخنا ابو علی الحافظ بنومندہ اعلام الحفاظ في الدنيا قدیما و حدیثا الا- ترون الى قریحة أبي عبد الله و قیل ان ابا نعیم ذکر له ابن مندہ فقال كان جبل من الجبال الخ و سیوطی در طبقات الحفاظ گفته ابن مندہ الامام الحافظ المحدث الجوال محدث العصر ابو عبد الله بن الشیخ أبي یعقوب اسحاق بن الحافظ أبي عبد الله محمد بن ذکریا بن یحیی بن مندہ بن استنداد و هو الذی اسلم وقت فتح الصحابة اصبهان و ولاؤه بعد القیس و كان مجوسیا الاصبهانی العبدی ولد سنہ ۳۱۰ و سمع ابا و الهیشم بن کلیب و ابا سعید بن الاعرابی و خیثمة بن سلیمان و خلقا يبلغون الفا و سبعمائہ و اجاز له ابن أبي حاتم و لما رجع من الرحله كانت کتبه اربعین حملاء و لم یبلغنا ان احدا من هذه الامم سمع ما سمع ولا جمع ما جمع و كان ختام الرحالین و فرد المکثرين مع الفضل و المعرفة و

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۳۵

الصدق و کثرة التصانیف قال الحافظ ابو علی النیسابوری بنومندہ اعلام الحفاظ في الدنيا قدیما و حدیثا الا ترون الى قریحة ابن عبد الله و قال ايضا هو جبل من الجبال و له معرفة الصحابة قال ابو نعیم اختلط باخره و خبط فی امالیه قال الذهبي لا یقبل قوله فيه كما لا یقبل قول ابن مندہ فی أبي نعیم للعداوة المشهورة بینهما قال جعفر المستغفری ما رأیت احفظ منه مات فی ذی القعده سنہ ۳۹۵ و ظاهرست که فقره اولی الناس بکم دلالت دارد بر اولویت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بتصرف در امور مسلمین زیرا که این فقره شریفه مقتبسست از کلام الہی اعنی اللئی اولی بالمؤمنین من انفسہم

و قطعا و حتما مراد از آیه قرآنی اولویت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بتصرفست و بطلان و فطاعت انکار مخاطب عالی تبار بجواب حدیث غدیر مناسبت این معنی را با کلام ایزد منان نهایت هویدا و اشکار سابق در حدیث غدیر بیان کردیم علامه ابو الحسن علی بن احمد الواحدی که از اکابر ائمه افاحم و مشاهیر اجله اعظم و وحید عصر و فرید دهر خود بوده در تفسیر و سیط که نسخه عتیقه آن بخط عرب پیش این خاکسار حاضرست و حسب افاده یافعی متصل بشهرت گردیده و اجماع بر حسن آن و استغال بتدریس آن واقع است و سعادت در ان نصیب واحدی شده گفته قوله اللئی اولی بالمؤمنین من انفسہم

أى إذا حكم عليهم بشيء نفذ حكمه و وجوب طاعته عليهم قال ابن عباس إذا دعاهم النبي إلى شيء ودعتهم انفسهم إلى شيء كانت طاعة النبي أولى بهم من طاعة انفسهم اين عبارت واحدى دلالت واضحه صريحة قطعية دارد بر آنکه مراد از آيه التبی أولى بالمؤمنین من أنفسهم

آنست که نبی اولاست در نفاذ حکم و وجوب طاعت که خود واحدی بتفسیر این آیه تصریح فرموده به آنکه هر گاه حکم کند انحضرت بر مؤمنین بچیزی نافذ می شود حکم انحضرت و واجب می گردد طاعت آنجناب برایشان و از ابن عباس آورده که او گفته هر گاه دعوت کند ایشان را نبی بسوی چیزی و دعوت کند نفسها یشان بچیزی خواهد بود طاعت نبی اولی بایشان از طاعت نفسها یشان و از عبارت حسین بن مسعود بن محمد الفراء البغوي که باعتراف خود شاه صاحب در رساله اصول حدیث در شرح و توجیه احادیث محل اعتمادست و از تصانیف او بهره باید برداشت و او را می باید شناخت و از جمله علمای شافعیه خیلی معتمد عليه و سخن او متین و مضبوط واقع است و کتاب او شرح السنۃ در فقه حدیث و توجیه مشکلات کافی و شافی و دیگر فضائل زاهره و مناقب فاخره او در بستان المحدثین بیان فرموده اند در تفسیر معالم التنزیل ظاهرست که آنجناب در نفوذ حکم و وجوب طاعت اولاست بمؤمنین از نفوس ایشان و ابن عباس و عطا تصریح کردہ اند که هر گاه جانب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دعوت فرماید ایشان را و دعوت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۳۶

کند نفوس ایشان بچیزی پس طاعت جانب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اولاست از طاعت نفوس ایشان و ابن زید گفته که آنجناب اولاست بمؤمنین از نفسها یشان در چیزی که آن جانب حکم کند بان چنانچه تو اولی هستی به بندۀ خود در حکم خویش پس این همه افادات نصوص واضحه است بر صحت ادعای اهل حق و بطلان خرافت شاه صاحب و نزول این آیه بحق کسانی که در جهاد از آبا و امهات خود اذن می خواستند نیز صریحست در آنکه مراد از اولی بتصرفست واعجه که شاه صاحب تفسیر معالم التنزیل را هم که نهایت مشهور و معروف و متداول بین الخواص و العوامست و مصنفشن را خود بمدائح عظیمه نواخته اند بچشم بصیرت ملاحظه نفرمودند که خود را از ابطال چنین تفسیر صحیح باز می داشتند و از عبارت انوار التنزیل قاضی ناصر الدین عبد اللہ بن عمر بن محمد بن علی البيضاوی که یافعی در مرآۃ الجنان او را بوصف امام و اعلم علماء الاعلام ستوده و گفته که او صاحب تصانیف مفیده محققہ و مباحث حمیده مدققه است و حسب افاده عربی در شرح منهاج الاصول حبر مدقق و بحر محقق و جامع بین المعقول و المنقول و مین قواعد فروع و اصول و اقضی القضاۃ و الحکام و اسوء افضل الانماست و تقی الدین ابو بکر بن احمد بن محمد الاسدی در طبقات شافعیه فضائل جلیله و محامد جمیله او ذکر کرده ساطع و لامعست که مراد از آیه التبی اولی بالمؤمنین من أنفسهم

آنست که جانب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اولاست بمؤمنین از نفسها یشان در جميع امور بقضها و قضيضها و نقيرها و قطميرها زیرا که انحضرت حکم نمی کند مؤمنین را و راضی نمی شود از ایشان مگر بانچه در ان صلاح ایشانست بخلاف نفس و چونکه مراد اولویت در جميع امور بود حق تعالی مطلقا اولویت را ذکر فرمود و مقید بامری از امور نفرمود و اطلاق دلیل عموم و شمولست و هر گاه اولویت انحضرت در جميع امور ثابت شد پس واجبست که انحضرت دوست تر باشد بسوی مؤمنین از نفسها یشان و امر آن حضرت نافذ تر باشد در ایشان از امر نفوشان و شفقت مؤمنین بر انحضرت اعم باشد از شفقتشان بر نفوس خود و نزول این آیه کریمه در حق کسانی که حکم فرموده بود جانب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایشان را بجهاد غزوه تبوک و ایشان گفتند که ما طلب اذن می کنم از آبا و امهات خود نیز دلیل واضحست بر آنکه مراد ازین آیه اثبات اولویت انحضرت در تصرف و لزوم اتباع و انقياد است فللہ الحمد و المنہ که از بیان ممتاز عنوان علامہ بیضاوی هم کمال صحت مراد اهل حق و سداد واضح شد و نهایت شناعت و فظاعت خرافت و جسارت مخاطب با جلالت بظهور رسید که چنین تفسیر صحیح را باطل و بی ربط

دانسته و گفته که اصلاً مناسبت ندارد و محتجب نماند که شاه ولی الله والد ماجد مخاطب که حسب افاده‌اش در صدر همین باب امامت آیت‌الله و معجزه از معجزات جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم بوده در ازاله الخفائض کرده بر آنکه واحدی و بغوی و بیضاوی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۳۷

که با فادات این حضرات ثلثه در این مقام تخلیل مخاطب قمقام باقصی العایة رسانیده‌ام کبار مفسرین‌اند که تفسیر قران عظیم و شرح غریب و بیان توجیه و ذکر اسباب نزول نموده و درین باب گوی مسابقت از اقران خود ربوه‌اند و مقتدای مسلمین‌اند و سلسله اهتدای ایشان باوشان می‌رسد و طوائف مسلمین بذکر خیر ایشان رطب اللسان‌اند و در دفاتر تاریخ احوال ایشان ثبت می‌نمایند و علامه جار الله ابو القاسم محمود بن عمر زمخشری در کشاف که سیوطی در نواهد الابکار علی ما فی کشف الظنون مدح آن و مصنفش بعد ذکر قدماء مفسرین باین کلمات بلیغه نموده ثم جاءت فرقه اصحاب النظر فی علوم البلاغة التی بها یدرك وجه الاعجاز و صاحب الكشاف هو سلطان هذه الطریقة فلهذا طار کتابه فی اقصی المشرق والمغرب و لما علم مصنفه انه بهذا الوصف قد تحلی قال تحدثاً بنعمة ربہ و شکرا ان التفاسیر فی الدنيا بلا عدد و ليس فيها لعمري مثل کشاف ان كنت تبغی الهدی فالزم قراءته فالجهل كالداء و الكشاف كالشافی و قد نبه فی خطبته مشیراً الى ما يجب فی هذا الباب من الاوصاف و لقد صدق و بـّ و رسم نظامه فی القلوب و قر انتهي گفته النبی اولی بالمؤمنین

فی كل شیء من امور الدنيا و الدين و من انفسهم و لهذا اطلق و لم يقييد فيجب عليهم ان يكون احب إليهم من انفسهم و حكمه انفذ عليهم من حكمها و حقه اثر لديهم من حقوقها و شفقتهم عليه اقدم من شفقتهم عليها و ان يبذلواها دونه و يجعلوها فداءه إذا اعرض و خطب و وقاوه إذا لقحت حرب و ان لا يتبعوا ما تدعوههم إليه نفوسهم و لا ما تصرفهم عنه و يتبعوا كلما دعاهم إليه رسول الله صلی الله علیه و سلم و صرفهم عنه الخ و علامه قاضی القضاة ابو العباس احمد بن الخلیل بن سعادۃ الحوینی که تقی الدین ابو بکر بن احمد الاسدی در طبقات فقهای شافعیه محمد بن سنه و مناقب علیه او ذکر کرده در تکمله مفاتیح الغیب رازی عبارتی طویله گفته که از ان ظاهرست که آیه النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم

مفید اولویت انجضرت بتصرفت زیرا که ابن الخلیل آنرا بر تبیین این معنی که هر گاه نبی صلی الله علیه و آله و سلم اراده کند چیزی رام می‌شد بر امت تعرض بان در حکمت واضحه حمل فرموده و این عین اولویت بتصرفت و عبد الله بن احمد نسفی در مدارک التنزیل می‌گوید النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم

أی احق بهم فی كل شیء من امور الدنيا و الدين و حکمه انفذ عليهم من حکمها فعلیهم ان یبذلوا نفسه دونه و يجعلوها فداءه او هو اولی بهم أی ارأف بهم و اعطف عليهم و انفع لهم و از تقریر نظام الدين حسن بن محمد بن حسین القمي النيسابوری در غرائب القرآن

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۳۸

ظاهرست که از اطلاق آیه کریمه معلوم می‌شود که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم اول است بمؤمنین از نفسها ایشان در جمیع امور دنیا و دین فثبت الاولویه بالتصرف بداهه و اما ذکر احتمال بودن اولی بمعنى ارأف و اعطف پس ضرری نمی‌رساند بسبب آنکه معنای اول حتماً مذکورست و نیز جواب سؤال مقدر که تقریر آن کرده مرتبط بمعنى اول است و نیز معنی اول معلل است باطلاق آیه بخلاف معنای ثانی و نیز معنای ثانی بصیغه تمیریض مذکورست بخلاف اول و نیز تقديم احتمال اول مفید ترجیح آنست و دگر ائمه مفسرین و شرح متقدمین اکتفا بر ان کرده‌اند و حتماً و جزاً بالتعیین آنرا وارد کرده‌اند و جلال الدين محمد بن احمد محلی در تفسیر مختصر که جلال الدين سیوطی تکمیل ان نموده گفته النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم

فیما دعاهم إله و دعوهم انفسهم الى خلافه و از تبیین محمد بن احمد خطیب شریینی در تفسیر خود مسمی بسراج المنیر واوضحست

که جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم اولاست بمؤمنین یعنی راسخین فی الايمان چه جا غير ایشان در هر شیء از امور دین و دنيا بسبب آنکه ان حضرت حیازت آن از حضرت ربانيه فرموده و آن جناب اولاست از نفشهای مؤمنین چه جا ابای ایشان در نفوذ حکم آن حضرت در ایشان و وجوب طاعت آنجناب بر ایشان و نیز از عبارت او ظاهرست که حدیث ابو هریره هم مثبت اولویت انحضرت بتصرفت و الا ذکر آن در اینجا وجهی نداشت و نیز از ان توجیه وجیه اولویت جناب رسالت مآب بمؤمنین از نفشهایشان که آن هم مثبت اولویت انحضرت بتصرفت بكمال وضوح و ظهرست حیث قال و انما کان صلی اللہ علیہ و سلم اولی بهم من انفسهم لانه لا یدعوهم الا الى العقل والحكمة الخ و نیز از عبارت سراج منیر مثل عبارت نیسابوری و خوینی واضحست که این آیه کریمه در صورت تعلق بقصه تبّی هم منافاتی بحمل آن بر اولویت بتصرف ندارد بلکه بین تقدیر جواب سؤال مقدرست و مناسبت ان با این قصه هم ظاهر و لله الحمد که صحت افاده آیه کریمه اولویت تصرف را چنانچه از افادات اکابر حذاق مفسرین ثابتست همچنان کمال رزانة و متنانت ان از افادات مهره شراح حدیث هم واضح ولی الدین ابو زرعه احمد بن عبد الرحیم بن الحسین العراقي در شرح احکام والد خود در شرح حدیث اول از کتاب الفرائض که اینست

عن همام عن أبي هريرة قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ و سلم انا اولی الناس بالمؤمنین فی کتاب الله عز و جل فایکم ما ترك دینا او ضیعه فادعوني فانا ولیه و ایکم ما ترك مala فلیورث عصبه من کان

گفته فيه فوائد الاولی اخرجه مسلم من هذا الوجه عن محمد بن رافع عن عبد الرزاق و اخرجه الائمه السنتة خلا ابا داود من طريق الزهری عن أبي سلمة عن أبي هريرة ان رسول الله صلی اللہ علیہ و سلم کان يؤتی بالرجل المتوفی عليه الدين فیسائل هل ترك لدینه فضلا فان حدث

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۳۹

انه ترك لدینه وفاء والا قال المسلمين صلوا على صاحبکم فلما فتح الله علیه الفتوح قال انا اولی بالمؤمنین من انفسهم فمن توفی من المؤمنین فترك دینا فعلی قضاوه و من کان ترك مala فلورثه هذا لفظ البخاری و قال الباقون قضاء بدل فضلا و کذا هو عند بعض روأة البخاری و اخرجه الشیخان و ابو داود من روایة أبي حازم عن أبي هريرة بلفظ من ترك مala فلورثه و من ترك کلا فالینا و فی لفظ مسلم ولیته

و اخرجه البخاری و النسائی من روایة أبي صالح عن أبي هريرة بلفظ انا اولی بالمؤمنین من انفسهم فمن مات و ترك مala فماله لموالیه العصبة و من ترك کلا او ضیاعا فاذا ولیه فلاعد له

و اخرجه البخاری من روایة عبد الرحمن بن أبي عمرة عن أبي هريرة بلفظ ما من مؤمن الا و انا اولی الناس به فی الدنيا و الآخرة اقرعوا ان شئتم النّی اولی بالمؤمنین من انفسهم فایما مؤمن مات و ترك مala فلیرثه عصبه من کانوا و من ترك دینا او ضیاعا فلیأتی فانا مولا

و اخرجه مسلم من روایة أبي الزّناد عن الاعرج عن أبي هريرة بلفظ و الذى نفس محمد بیده ان على الارض من مؤمن الا و انا اولی الناس به فایکم ما ترك دینا او ضیاعا فانا مولا و ایکم ما ترك مala فالی العصبة من کان الثانية قوله انا اولی الناس بالمؤمنین

انما قید ذلك بالناس لان الله تعالى اولی بهم منه و قوله في کتاب الله عز و جل اشاره الى قوله تعالى النّی اولی بالمؤمنین من انفسهم

و قد صرخ بذلك في روایة البخاری من طريق عبد الرحمن بن أبي عمرة كما تقدم فان قلت الذى في الآية الكريمة انه اولی بهم من انفسهم و دل الحديث على انه اولی بهم من سائر الناس فيه زيادة قلت إذا کان اولی بهم من انفسهم فهو اولی بهم من بقیه الناس من طريق الاولی لان الانسان اولی بنفسه من غيره فإذا تقدم النبي صلی اللہ علیہ و سلم على النفس فتقدمه في ذلك على الغير من طريق

الاولى و حکی ابن عطیه فی تفسیره عن بعض العلماء العارفین انه قال هو اولی بهم من انفسهم لان انفسهم تدعوهم الى ال�لاک و هو يدعوهم الى النجاة قال ابن عطیه و يؤنّد هذا قوله عليه الصلوٰة و السلام انا آخذ بحجزكم عن النار و انتم تفحمون فيها تفحّم الفراش

الثالث يترب على كونه عليه الصلوٰة و السلام اولی بهم من انفسهم انه يجب عليهم ایثار طاعته على شهوات انفسهم و ان شق ذلك عليهم

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۴۰

وان يحبّوه اکثر من محبتهم لانفسهم و من هنا

قال النبي صلی الله علیه و سلم لا يؤمن احدكم حتى اكون احب إلیه من ولده و والده و الناس اجمعين
و في رواية اخرى من اهله و ماله و الناس اجمعين

و هو في الصحيحين من حديث انس و لما قال له عمر رضي الله عنه لانت احبت الى من كل شيء الا نفسی قال له لا و الذي نفسی بيده حتى اكون احب إليك من نفسك فقال له عمر فانه الان و الله لانت احبت الى من نفسی فقال النبي صلی الله علیه و سلم الان يا عمر رواه البخاري في صحيحه

قال الخطابي لم يرد به حب الطبع بل أراد حب الاختيار لان حب الانسان نفسه طبع و لا سبيل الى قلبه قال فمعناه لا تصدق في حبتي حتى تفني في طاعتي نفسك و توثر رضاي على هواك و ان كان فيه هلاكك الرابعة استنبط اصحابنا الشافعية من هذه الآية الكريمة ان له عليه الصلوٰة و السلام ان يأخذ الطعام و الشراب من مالكمما المحتاج إليهما إذا احتاج عليه الصلوٰة و السلام إليهما و على أصحابهما البذل و يفادى مهجته بمهرجة رسول الله صلی الله علیه و سلم و انه لو قصده عليه الصلوٰة و السلام ظالم لزم من حضره ان يبذل نفسه دونه و هو استنباط واضح و لم يذكر النبي صلی الله علیه و سلم عند نزول هذه الآية ماله في ذلك من الحظ و انما ذكر ما هو عليه

فقال وايكم ما ترك دينا او ضياعا فادعوني فانا وليه و ترك حظه فقال وايكم ما ترك ما لا فليورث عصبه من كان ازین عبارت هم بوجوه عديده صحت استفاده اولويت جناب رسالت ما بصلی الله علیه و آله و سلم بتصرف از آیه کریمه ظاهرست و غرابت انکار سراسر خسار مخاطب عمدة الاخبار از آن باهر و الحمد لله القاهر لکل کائد مکابر و علامه بدر الدين ابو محمد محمود بن احمد العینی على ما نقل عنه در عمدة القاری بشرح قوله و انا اولی به في الدنيا والآخرة

گفته يعني احق و اولی بالمؤمنین فی کل شيء من امور الدنيا و الآخرة من انفسهم و لهذا اطلق و لم يعین فيجب عليهم امتثال اوامرہ و اجتناب نواهیه ازین عبارت ظاهرست که مراد از قول جناب رسالت ما بصلی الله علیه و آله و سلم ما من مؤمن الا و انا اولی به في الدنيا و الآخرة

که برای صحت استدلال با آیه النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم

فرموده آنست که آنجناب احق و اولادت در هر شيء از امور دنيا و آخرت از نفسهاي شان و چون مراد اولويت در جميع امور بود انحضرت اولويت خود مطلقا بيان فرمود و تعين آن ننمود پس واجبست بر مؤمنین امتثال اوامر و اجتناب نواهي انحضرت پس بكمال وضوح و ظهور

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۴۱

ازین بيان علامه عینی که از اعيان جهابذه محققین سنیه است مثل بيان دیگر اکابر ائمه سنتیه ثابت شد که آیه النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم

حسب ارشاد جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دلالت بر اولویت انحضرت در جمیع دنیا و آخرت و وجوب امثال اوامر و اجتناب نواهی آن حضرت دارد پس ادعای مخاطب نحریر که معاذ اللہ اولویت بتصرف اصلاً مناسبت با یه ندارد رد صریح بر حضرت بشیر و نذیر و تحریف شنیع و تغیر کلام ایزد قدیرست و لا ینبئک مثل خبیر و شهاب الدین احمد بن محمد الخطیب القسطلانی در ارشاد الساری در کتاب التفسیر گفته النبی اُولی بالمؤمنین
کلّها مِنْ أَنفُسِهِمْ

من بعضهم بعض فی نفوذ حکمه و وجوب طاعته عليهم و قال ابن عباس و عطاء يعني إذا دعاهم النبي صلی اللہ علیہ و سلم و دعوهی نفوسمهم الى شيء كانت طاعة النبي صلی اللہ علیہ و سلم اولی بهم من طاعة انفسهم انتهى و انما كان ذلك لانه لا يأمرهم ولا يرضي الا بما فيه صلاحهم و نجاحهم بخلاف النفس و قوله النبي الى آخره ثابت فی روایة أبي ذر فقط و به قال حدثنا بالأفراد ابراهيم بن المنذر القرشی الخرامی قال حدثنا محمد بن فلیح بضم الفاء و فتح اللام آخره حاء مهملاً مصغرًا قال حدثنا أبي فلیح بن سلیمان الخراعی عن هلال بن علی العامری المدنی وقد ینسب الى جده أسامه عن عبد الرحمن بن أبي عمرة بفتح العین و سکون المیم الانصاری النجاري بالجیم قیل ولد فی عهده صلی اللہ علیہ و سلم و قال ابن أبي حاتم ليس له صحیة عن أبي هریره رضی اللہ عنه عن النبي صلی اللہ علیہ و سلم انه قال ما من مؤمن الا وانا اولی الناس به أى احقهم به فی كل شيء من امور الدّنیا و الآخر

۲۴- اثبات بریده افضلیت حضرت امیر بارشاد حضرت رسول

وجه بست و چهارم آنکه بریده که صحابی عادل جلیل القدر بوده ارشاد نمودن جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم لتقع فی رجل انه لاولی الناس بکم بعدی چنانچه در روضه الصفا مذکورست هم صاحب غنیه گوید که بعضی گفته‌اند که بریده بن الحصیب اسلامی علمی مرتب داشته بمدینه آورده و بر در سرای مرتضی علی نصب کرده عمر بن الخطاب باین معنی وقوف یافت و با او خطاب کرد که همه خلق بابی بکر یعت کرده‌اند تو چرا مخالفت می‌کنی بریده جواب داد که ما بغیر صاحب این بیت با دیگری یعت نمی‌کنیم بعد از ان صحابه مجمع ساخته بریده را طلب کردند و بریده حاضر شد از وی استفسار نمودند که حال تو چیست که امثال این کلمات از تو نقل می‌کنند بریده جواب داد که توبتی؟؟؟ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و سلم مرا با خالد بن الولید با طائفه همراه علی بن أبي طالب بجانب یمن فرستاد بخدا سوگند که در ان سفر هیچ قربی را بر قرب علی دشمن تر و هیچ فراقی را بر فراق او دوست نمی‌داشتم چون از ان سفر بازگشتم اول بخدمت حضرت شتافتم آن حضرت فرمود که علی را چگونه گذاشتی من بنا بر کدورتی که از علی در دل داشتم غیبت او کردم از سخن من تغیری در بشره مبارک آن حضرت ظاهر شده فرمود ای بریده لتقع فی رجل انه لاولی الناس بکم بعدی

و باید دانست که اعتبار کتاب روضه الصفا از افاده خود مخاطب کامل الصفا کثیر الحیاء عظیم الوفا بعيد من الجور و الجفاء ظاهر و باهرست و ناهیک به شاهدا عادلا-لا- یتلهم بنیان جلاله و کفاک به مصدقاً لا تخزم اساس نبالته و ای طریقه ابلغ من الزام الرجل بكلام نفسه و تغطیته بافحامه من اقراره فی رمسه مخاطب در باب المطاعن بعد ذکر قصیه تجهیز جیش اسمه به تحریف و تسویل و تغیر و تبدیل موجب طعن و ملامه گفته این ست آنچه در روضه الصفا و روضه الاحباب و حبیب السیر و دیگر تواریخ شیعه و سنّی موجودست انتهی ازین عبارت بدلالت صریحه واضحه واضحه و لاثحت که کتاب روضه الصفا مثل روضه الاحباب و حبیب السیر از تواریخ معتبره و کتب معتمده است و ظاهرست که کسی از متعنتین و متعصیین هم فضلاً عن المنصفین المعتمدین الذين یدرون ما یخرج من افواههم لب بادعای بودن روضه الصفا از تواریخ معتبره شیعه نگشوده پس لابد که روضه الصفا از تواریخ معتبره سنّیه

باشد و توهם مخالف با ذکر از هم پاشد و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون گفته حیث قال روضه الصیفای فی سیرة الانبیاء و الملوك و الخلفاء فارسی لمیرخواند خواند المورخ محمد بن خاوند شاه بن محمود المتوفی سنّة ۹۰۳ ثلاث و تسعماهه ذکر فی دیجاجه لن جمعا من اخوانه التمسوا تالیف کتاب منقح محتوی علی معظم وقائع الانبیاء و الملوك و الخلفاء ثم

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۴۹

دخل صحبه الوزیر میر علی شیر و اشار إلیه ايضا فباشره مشتملا على مقدمة و سبعة اقسام و خاتمة على ان كل قسم يستعد ان يكون كتابا مستقلاما حال كونه ساكنا بخانقه الا خلاصية التي انشأها الامير المذكور بهراة على نهر الجبل المقدمة في علم التاريخ القسم الاول في اول المخلوقات و قصص الانبياء و ملوك العجم و احوال الحكام اليونانية في ذيل ذكر اسكندر و الثاني في احوال سيد الانبياء و سیره و خلفائه الراشدين و الثالث في احوال الائمه الاثني عشر و في احوال بنی أمیة و العباسیة و الرابع في الملوك المعاصرین لبني العباس و الخامس في ظهور چنکیزخان و احواله و اولاده و السادس في ظهور تیمور و احواله و اولاده و السابع في احوال سلطان یقر و الخاتمه في حکایات متفرقه و حالات مخصوصه لموجودات الربع المسکون و عجائب ازین عبارت ظاهرست که کتاب روضه الصفا کتاب منقح و محتوى بر معظم وقائع انبیاء و ملوك و خلفاست و واضحست که کتاب منقح خالی از اکاذيب افتراءات و مختلقات و واهیات خواهد بود و اگر چه صاحب کشف الظنون منقح بودن روضه الصفا از مصنف آن نقل کرده لكن ردی و انکاری بر آن نکرده و سکوت بعد نقل آن نموده و حسب افاده مخاطب عالیمقام در باب چهارم این کتاب محیر افهام سکوت بعد کلامی دلیل تسلیم و قبول و سبب احتجاج و استدلال بر ناقل می باشد و نیز ازین عبارت تسنن صاحب روضه الصفا و برایت او از تشیع و برایت از خلفا ساطع و لامعست زیرا که او خلفاء ثلاثة را بخلفاء راشدين تعبیر کرده و من الظاهر المستین ان الثالثة عند الشیعی ليسوا من الراشدين بل هم عنده من الثالمين لمبانی الدین و الزائغین القاسطین الحائدين و لاطفاء نور الله قاصدین و لخرم اساس الشرع المتبین فاعلین و صامدین فاستبصر و لا تکن من الغافلین المعاندین و از ملاحظه صدر کتاب روضه الصفا زیاده تر اعتماد و اعتبار مضامین آن کتاب واضح و اشکارست و همچنین تسنن او و نهایت برایت او از شیعیت از مقامات مختلفه آن کتاب و خصوصا مقام ذکر خلفای ثلاثة قطعا و جزما و بتا و حتما بظهور و وضوح می رسد و هذه عبارته في صدر الكتاب اما بعد چنین گوید رقم این حروف و الفاظ ظاهره المعانی و ناظم این عقود و عبارات راسخه المبانی اقل عباد الله الملك الودود محمد بن خاوند شاه بن محمود غفر الله تعالى سیارات اعماله و تجاوز عن صادرات افعاله که در بهار عالم جوانی و اواسط ایام زندگانی که بهترین اوقات و شریفترین و خوشترین ازمانست خاطر فاتر و ضمیر کسیر بمطالعه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۵۰

كتب تواریخ که سبب وقوفست بر اوضاع اهل عالم و موجب اطلاع بر کیفیت سلوک طوائف امم مائل و مشغوف می بود و گاهی که علاقه کلیه و شواغل جزئیه که هر یک از ابناء زمان را فراخور مرتبه دست می دهد روی نمودی نظر بر صفحات حالات سلف و روایات خلف گماشتی تا جان بلب رسیده و دل از تن رمیده را بدان الفت و استیناسی بحضور پیوستی و در بعضی از اوقات شمہ از نوادر حکایات در مجمع افضل و ارباب فضائل بر وجهی القاء کردی که مستحسن ارباب آداب آمده بشرف ارتضا مقرون گشته و در خلال این احوال کرّه بعد اخri جمعی از اخوان صفا متحلّی بزیور فضیلت و حلیه وفا التماس می نمودند بل امر می فرمودند که دین باب کتابی مشتمل بر فوائد و منقح از زوائد و محتوى بمعظمات وقائع انبیاء و مجاري امور ملک و خلفا و منطوى بر شرح حالات صنادید ایام و بسط واقعات اکابر انام ساخته و پرداخته آید و با وجود حرکت سلسله اقبال باسعاف دوستان عدیم المثال بنا بر عدم رواج هنر و غلو عرصه گیتی از وجود حکام هنرپرور و موائع متنوع دیگر حصول مقصود در حیز تاخر و تعویق می افتاد و انکشاف جمال مطلوب بهیچوجه روی نمود زیرا که سخن آرائی را دست و دل آسوده باید نه دستی در آرزوی مراد زیر زنخ سوده و دلی باندیشه دیدار فراغت سوده چه در زمان پیشین طائفه از فضلا که ارتکاب این شیوه نمودند و بامثال این اشغال استغال فرمودند

و درهای معنی بالماں ذهن وقاد سفتند بتریت و تقویت ارباب دولت و اهل سعادت بمقصود فائز شدند و باشعه انوار هدایت این طبقه پی بمنزل مراد بر دال از قال بعد ذکر وصوله الى خدمه نظام الدين امير علیشیر و وصفه بمدائح عظیمه و مناقب فخیمه عاقبت قوت طبع فکرت پیشه بعد از تامل و اندیشه با پیر خرد که راهنمای خورد و بزرگست کیفیت واقعه در میان نهاده در استحصال مطلوب با وی باب مشاورت گشودم و مرشد عقل که در اصابت تدبیر محتاج إلیه بربنا و پیرست در گوش جان از سر شفقت گفت که چون قبله روزگار و ان مقبول قلوب روشندهان اخیار و ابرار با وجود آنکه در فن تاریخ و سیر و اخبار استحضار احوال و آثار امم سالفه بر موئخان زمان سابق و لاحق در میزان خرد راجح و فائق آمده باستماع وقائع و قضایای گذشته چنان مائل و راغبست که عقول و اوهام حالات در آن حیران و متعجب کنون وظیفه آنکه بتالیف مجموعه باید پرداخت که مبنی باشد از مجازی حالات انبیا و مرسلين و خلفا و سلاطین و غیر آن از واقعات و صادرات افعال اعیان و اشراف و اکابر افق و اطراف بوجهی که قلم منشی سپهر رقم نسخ بر کلمات متسعه آن نتواند کشید و تندباد حادثات چرخ اوراق مجتمعه آنرا متفرق نتواند گردانید بناهای آباد گردد خراب* زیاران و از تابش آفتاب* سخن را برافگن بنای بلند* که از باد و باران نیابد گزند* چون سخن هدایت آثار عقل معقول نموده بعد از استخاره معروض رای عالم ازلی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۵۱

گشت این حدیث مستحسن و مطبوع طبع وقادش آمده بشارت عالی نافذ گشت که بر مقتضی صوابدید آن مجتهد مصیب بترتیب تاریخی مبادرت نماید که عبارتش از خط و خال مجاز و استعاره خالی و از وصمت سرقه و عاری باشد و از عیب ابهام و اغلاق دور و نزدیک به سر حد وضوح و ظهور بین الاکثار و الاختصار مشتمل بر مقدمه و هفت قسم و خاتمه چنانچه هر قسمی را برآسه کتابی توان خواند و نسخه علیحده اعتبار توان کرد و من بنده مطیع إیجابا لأمره العالی انگشت قبول بر دیده اطاعت نهاده مانند نی قلم در تحریر چنین کتابی کمر خدمت بستم و زبان سؤال باسعاف آنچه موقوف عليه این امر خطیرست از کتب تاریخ و متری که بفراغ بال در آنجا بتسوید اوراق اشتغال توان نمود و غیر ذلک گشادم و مجموع متممیات بعز قبول آن مؤید بتأیید سبحانی اعني مقرب الحضرة السلطانی اقران یافته خانه که بیمن مقدم فرختنده آثارش اختصاص داشت در خانقه اخلاصیه بر کنار نهر الجبل در محاذی مدرسه اخلاصیه که معمار همت عالی نقش احداث فرموده است و ذکر این عمارت و سائر ابنيه رفیعه ان بلند مرتبه که در موضع خود مشروح بیاید انشاء الله تعالی عنایت فرمود هیچ سائل بخودلی و بخشم لا در ابروی او ندید بچشم تا نیاید ز سائلان تشویر همه پیش از نیاز گوید گیر و بی مبالغه و تکلف و خوش آمد و تصلف اگر خاطر خطیرش باعزار و احترام علماء اعلام و فیض فضلاء انام مائل نشدنی نقش علوم معقول و منقول از صفحات تحقیق و تقليد منعدم و زائل گشته و در خطه خراسان فردی نماندی که فارق بودی میان خط و سطح و ما لا یجوز و اگر ضمیر آفتاب تاثیرش پرتو التفات بر حال عاجزان و مستمندان نیفکندي گرد وجود امثال ما افتادگان و خاکساران بدان مقدار که توییا در دیده کشند از دست تنگ چشمان و حسودان معمول در اقلیم رابع گردیدی و چون تعداد اعمال خیر و اصناف بی و کثرت فضائل و عموم فواضل را مجلدی علیحده باید ختم بر دعاء بی شائبه ریای اولی می نماید حضرت الهی جل شانه جناب مملکت پناهی را حیات طبعی کرامت فرماید و ذات مرضیه الصیفات او را پیوسته بافاضه خیرات و اشاعه حسنات مقرون دارد و از تطرق حوادث و هر بوقلمون محفوظ و مامون گرداناد بحرمه نبیه النبيه و عزّه عترته و ذریته و ها انا شرعت فی المقدمة و المقصود بعنایه واهب الخير و مفیض الجود بر مقتضای رای صواب نمای مالک ممالک دانش که چراغ سرآچه آفرینشست این کتاب موسوم بروضه الصیفا فی سیرة الانبياء و الملوك و الخلفاء بر مقدمه و هفت قسم و خاتمه ترتیب یافته الى ان قال بر هوشمندان صاحب خبرت پوشیده نماند که علم تاریخ متضمّن فوائد بسیارست و ایراد مجموع آنها موجب اطناب و اکثار امّا بحکم ما لا یدرك کله لا یترك کله

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۵۲

از ذکر بعضی از ان فوائد چاره نیست تا صاحبان ذکا و فطنت را که میل بمطالعه این فن شریف دارند رغبت و معرفت بر این علم زیاده شود و شغف در اكتساب آن بیشتر نمایند و اکنون قلم مشکین رقم ده فائده درین نسخه از کتب معتبره باندک تغیری در عبارت نقل می‌کند و غرض از تصریح بنقل آنکه اگر اعتراضی وارد گردد از کیاداند که مورد آن کیست فائده اول آنکه بنی آدم را معرفت اشیا از طریق عقل و حسن میسر شود و از جمله محسوسات بعضی مشاهدات و بعضی دیگر مسموعات است و بر خداوند ان عقول روشن شده که احوال عالم را کما ینبغی بطريق عقل معلوم نتوان کرد و نیز محالست که شخصی واحد از افراد بشری چندانکه مدت بقای عالمست واقعات و حالات عالمیان را مشاهده کند و بخیر و شران از طریق معاینه وقوف یابد پس شناختن احوال عالم و عالمیان و اوضاع و اطوار ایشان را طریق تامل باشد در علم تاریخ که مبنی بر مسموعات است و هیچ علمی دیگر غالباً متکفل این معنی نیست فائده دوم آنکه علم تاریخ علمیست که خرمی و بشاشت از وی حاصل آید و زنگ سامت و ملالت از آئینه خاطر زداید و صاحب خرد داند که حاسه سمع و بصر از حواس انسانی مرتبه علیه دارد چنانچه حسن بصر از ملاحظه صور حسن محظوظ می‌شود و ملال نمی‌پذیرد و حسن سمع نیز از استماع اخبار و آثار ملول نمی‌گردد بلکه هر لحظه او را بهجتی و مسرتی می‌افرازد چه اخبار و استخبار در جبلت بشری مرکوز است و طبع بنی آدم بان مجبول و در امثال واردست که لا یشیع العین من نظر ولا السمع من خبر ولا الارض من مطر فائده سوم آنکه فن تاریخ با وجود کثرت فوائد سهل المأخذست و در استحصال آن زیاده کلفت و مشقتی نیست و مبنی آن بر حفظت و بس و چون وقائع گذشتگان را محافظت نماید و بمطالعه آن مشغول گردد در نیل امال و امانی بتبع اوقات صرف کند هر چند زودتر بمطالب و مقاصد فائز گردد فائده چهارم آنکه چون ممارست این فن کسی را دست دهد و بر اقوال مختلفه اطلاع یابد داند که آنچه موافق روایات ثقات باشد مختار و صادق و هر چه مخالف بود مردود و کاذب خواهد بود لا جرم شرف امتیاز حق از باطل او را حاصل گردد فائده پنجم آنکه عقا گفته‌اند که تجربه در امور از فضائل بنی آدم است و آرای اهل عالم بواسطه تجربه کمال می‌یابد و نیز تصریح نموده‌اند که عقل را مرتبه است و در هر مرتبه لفظی مناسب بروی اطلاق کرده‌اند و یکی از ان جمله عقل تجاریست و حکما برای تجربه سه درجه اثبات کرده‌اند اول آنکه شخصی مباشر امری بود که نفع و ضرر آن عائد بودی گردد دوم آنکه دیگری را در واقعه مشاهده کند که نیک و بدان راجع بصاحب واقعه شود سوم آنکه بر احوال متقدّمان اطلاع پیدا کرده اسباب مناحس و سعادات و عطاها و بليات ایشان از طریق سمع معلوم وی گردد و از درجات ثلاثة هیچ درجه موکدتر از ان نیست که شخصی بنفسه خود

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۵۳

صاحب واقعه بود و چون نقل اخبار سلف موثوق به و فيه شیء یعرف بالتأمل و یدفع بالتأول باشد این درجه نائب متاب و جاري مجری مرتبه اول بود لا جرم چون حکایت حزم و کاروانی طائفه گفته‌اید و فوز بمطالب و انواع کامرانی که بر ان مترب گشته مسطور گردد و حسن عاقت آن بیان کرده شود صاحب خرد سعادتمند بدان تأسی نماید و عاقل هوشمند بدان اقتدا فرماید و بر مقتضی أُولِيَّكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَاهُمْ افْتَدِهْ

کاری پیش گیرد که بخیر عاقت افتاد و غفلت و نادانی جمعی گزارش یابد و وحامت انجام و سوء اختتام آن در عبارت آید متذکر هوشیار بحکم فَاعْتَبِرُوا يَا أُولَى الْأَبْصَارِ

از ان معانی اعتبار گیرد و متاذب آموزگار بدان صورت ایقاظ یابد و از مضمون و حیل یَئِنَّهُمْ وَبَيْنَ مَا يَسْتَهُوْنَ مصون و محروس ماند فائده ششم آنکه متامل علم تاریخ را اگر واقعه که سانح شود مرتبه مشورت با عقلای عالم دست داده باشد و علو مرتبه این مشوره نسبت با مشاوره ابناء عصر ظاهرست چه اکابر پیشین در وقائی که ایشان را روی نموده مصالح خاصه خود را مرعی داشته‌اند و اهل مشوره این روزگار در ازمنه حاضره منافع غير خود را نگاه می‌دارند و انعطاف هم رجال بصوب احوال خویش بیشتر از انسنت که بحال دیگری و در حفظ امور خویش امین‌تر باشند از حفظ امور غیر پس مقرر شد که مشوره مذکوره

سابقه از مشوره حالی اولی و انفعت و لا محاله چون کسی را واقعه افتاد و طریق کشف آن ازین علم استکشاف کند نتیجه عقل جمله عقلاً بدو رسیده باشد و بدین جهتست و غوغای لشکر حوادث از تاراج ذخائر فکرت او کشیده ماند و سواد غیار همومنش باب نتائج عقول اسلام از لوح خاطر شسته گردد و بچراگی که دیگران افروخته باشند بی مقاسات شدتی استضاءت جسته مهمات خود را سرانجام نماید و در مبدئ ضجرت و حیرت سرگشته نماند و مضمون کلمه السعید من وعظ بغیره مؤید این معنیست و اشاره سلمان فارسی رضی الله عنه بحفر خندق و تحسین حضرت رسالت پناه صلعم او را درین امر برهان ساطع و حجت قاطع ست فائدہ هفتم آنکه شعور بعلم تاریخ سبب زیادتی عقل و وسیله از دیاد فضل و واسطه صحت رای و تدبیرست و لهذا بود رجمهر که ذات کریمش دیباچه صحف حکمت بود می گوید که علم تاریخ مؤید و معین رای صوابست چه علم بر احوال سلف در صحت رای خلف شاهدی عدل و گواهی فضلست فائدہ هشتم آنکه ضمائر اصحاب اقتدار و اختیار در وقوع قضایای هائله و حوادث مشکله بسب مطالعه این فن مطمئن و برقرار ماند چه اگر ناگاه از مقتضایات فلکی صعوبتی روی نماید امید فتح و کشف منقطع نگرداند زیرا که در ازمنه سالفه بسیار بوده است که واقعه عظمی و واهیه کبری دست داده و از محض عنایت کردگار با سهل وجهی گذشته است هزار نقش برآرد زمانه و نبود* یکی چنانکه در آئینه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۵۴

متصور ماست فائدہ نهم آنکه شخصی که مطلع بر اخبار و تواریخ بود بحصول مرتبه صبر و رضا فائز و بهره مند شود و این دو مرتبه اشرف مراتب اصفیا و اتقیاست چه هر گاه که در حوادث روزگار تعمق و تأمل نماید داند که ذوات کرام رسول و انبیا علیهم السلام در صنوف بلایا که از امم سالفه نسبت بایشان تقدیم افتاد چگونه تحمل نموده اند و در طریق مصابرت بچه کیفیت سلوک فرموده هر آئینه چون داهیه عظمی روی نماید او نیز دست در عروه الوثقی صبر و حبل المتن رضا زند و بدان اعتصام فرماید و از جاده متابعت ایشان عدول جائز ندارد و لا شک هر که این دو خصلت محمود را الترام نماید بسعادت دارین مستسعد گردد و از شقاوت متزلین محروس ماند فائدہ دهم آنکه فی الحقيقة عبارت از چند فائدہ است و ارباب تواریخ مجموع را یک فائدہ شمرده اند این ست که اساطیر سلاطین و بادشاهان با داد و دین و ارکان دولت و اعیان مکنت را از دانستن غرائب انقلابات و عجائب تحویلات که این فن شریف مخبر از انست بر قدرت قاهره حضرت مالک الملوك عظم سلطانه اطلاع زیاده شود و بنابر آنکه از تغییرات حالات گذشتگان چون متذکر گردند که نعمت و نقمت و محبت و محنت را چندان بقای نیست از تعاقب اقبال مغورو و از تواتر اوبار ملول و محزون نگردند و چون سعادت ناجیان و عادلان شرف درجات این طبقه را معلوم فرمایند و خذلان متمردان و خست مراتب این طائفه نصب العین ضمیر ایشان گردد ثمرات نیکوکاری و تبعات بدکرداری در امور جهانداری بر رای اصحاب قدرت ظاهر شود و هر چند در مبادی جهانگیری طریقه جباری سپرده شیوه قهاری ظاهر سازند اکثر آن بود که از سیرت مذمومه که شیمه اهل خسران و ضلالتست عدول نمایند از مهالک اشرار استبعاد جسته بمسالک ابرار گرایند تا موهاب سنبه در غائب و هبیه که حضرت الهی در دار عقبی و منزل اعلیٰ برای این قوم عاقبت محمود مستند و مهیا فرموده مشرف شوند تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا يرثون علواً في الأرض ولا فساداً و العاقبة للمتقين

الى ان قال و اگر معتبری جاہل در باب تاکید و مبالغه که در اثبات شرف و فضیلت این فن بتقدیم افتاد گوید که اکثر تواریخ مفتریات و موضوعات و اساطیر اولينست و اعتماد را نمی شاید و در جائی که صدق با کذب و غث با سمین و صواب بخطا امتراج یافته بود تمیز دشوارست و فائدہ بر آن مترتب نمی گردد دفع شبھه او بدینوجه کرده شود که ائمه سلف و اکابر خلف بنای این علم را براستی و صدق نهاده اند چه محالست که فضلای روزگار و علماء اخیار افترا و کذب را شعار خود ساخته بنقل مفتریات و موضوعات جرأت نمایند و آنچه ازیشان بحدّ تواتر رسیده باشد البته از خلل و زلل محفوظه خواهد بود و اگر چنانچه مفتری کذب از تلقای نفس کذاب خبیث معاملات ناموجه را کابر سلف بندد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۵۵

ونقلها ساخته بر صفحات اوراق نقش کند نقادان علوم لا شک تالیف بی ترصیف و ترکیب ؟؟؟ و هدف سهام طعن و اسننه رو سازند و علم افترا و بهتانش در صف مفتریان و کذابان برافرازند تا بر عالمیان وضوح یابد که تالیف فلاں سر بسر حشوست و تصنیفیش سراسر قابل نسخ و محو آن کدام بدبت بود که مرتكب این فعل ذمیم و اثم عظیم شود و صدرنشین مجمع یحرّفون الكلم عن مواضعه گردد و اگر عیادا بالله بر تقدیر تسليم که بعضی حکایات تواریخ از جمله موضوعات باشد متضمن فوائد معتقد بهاست چنانچه حکایات کلیه دمنه و غیرها که با وجود آنکه ساخته و پرداخته طائفه ایست که ایشان و مستمعان نیز اعتقاد دارند که یکی از ان جمله در خارج به سر حد ظهور نرسیده منتج فوائد و منافع لا تحصی است و الله اعلم ذکر شرائطی که در تدوین تاریخ از انها چاره نیست بر رای انور عقلای عالم روشنست که تصنیف کردن و بتالیف اشتغال نمودن کاری بزرگ و امری خطیر است بتخصیص جمع و ترتیب تاریخ چه نسخ این فن بنظر همایون بادشاهان ذوی الاقتدار و امرای با فطنت عالی مقدار و اکابر و اشراف و علماء و فضلاء اقطار و اطراف می رسد بلکه سوقیه و محترفه بمجرد آنکه سیاه از سفید و سفید از سیاه فرق کنند بمطالعه و استماع کتب این علم رغبت نمایند مصنف بیچاره بمقتضی من صنف فقد استهدف باندک تقصیری نشانه تیر ملامت طوائف عالم و طبقات بنی آدم گردد و اگر شرطی چند در تحریر تاریخ متحقق شود شاید خداوند ان انصاف زبان طعن در کام کشیده سخنان مورخ را بسمع رضا اصلا فرمایند و آن امور مشروطه این ست که مسطور می گردد شرط اوّل این ست که تاریخنویس باید که سالم العقیده و پاک مذهب باشد چه بعضی بد مذهبان چون طغاة خوارج و غلات روافض قصص و آثار ناپسندیده بر صحابه و تابعین بسته‌اند و سخنان مهجور و مردود و مقبول در تالیفات خود ایراد کرده‌اند و مردم را فریب داده و چون کسی را بر اصل خدع و کید ایشان اطلاع نبود چنان پندارد که روایات آن جماعت مقتبس از مشکاه نبوت و مصباح رسالتست و بواسطه این اعتقاد فاسد در ضلالت و گمراهی افتاد شرط دوم آنکه باید مورخ هر چه نویسد بیان واقعه نوشته مجموع حالات را در قید کتابت آرد یعنی چنانچه فضائل و خیرات و عدل و احسان اکابر و اعیان را در سلک تحریر کشد همچنین مقابح و رذائل ایشان را ذکر کند و مستور ندارد پس اگر مصلحت داند قسم دوم را بر سبیل تصریح بیان کند و الا طریق رمز و کنایه و ایما و اشارت مسلوک دارد و العاقل یکفیه الاشارة شرط سوم آنکه در مدح و ذم از افراط و تفریط احتراز واجب شناسد و الحاج جائز ندارد و اگر بجهة جلب منفعتی تا دفع مضرتی چاره نبود از مضمون کلمه خیر الامور اوسطها در نگذرد و لا شک چون مطعم نظر او بر صد

۲۵- دانستن بربده افضلیت حضرت امیر بارشاہ حضرت رسول

وجه بست و پنجم آنکه احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی در مسند گفته

حدّثنا يحيى بن سعيد ثنا عبد الجليل قال انتهيت الى حلقة فيها ابو مجلز و ابن بريده فقال عبد الله بن بريده حدثني أبي بريده قال ابغضت عليا بغضا لم ابغض احدا قط قال و احببت رجالا من قريش لم احبه الا على بغضه عليه ا قال فبعث ذاك الرجل على خيل فصحبته ما اصحبه الا على بغضه عليه قال فاصبنا سبيا قال فكتب الى رسول الله

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۵۸

صلی الله علیه و سلم ابعث إلينا من يخمسه قال فبعث إلينا علينا و في السبی وصیفة فی افضل من السبی فخمیس و قسم فخرج و راسه يقطر فقلنا يا ابا الحسن ما هذا قال اما ترى الى الوصیفة التي كانت في السبی فانی قسمت و خمست فصارت في الخمس ثم صارت في اهل بیت النبی صلی الله علیه و سلم ثم صارت في آل علی و وقعت بها قال و كتب الرجل الى نبی الله صلی الله علیه و سلم فقلت ابعشی بعشقی مصدقًا قال فجعلت اقرأ الكتاب و اقول صدق قال فامسك يدي و الكتاب وقال أ تبغض علينا قال قلت نعم قال فلا تبغضه و ان كنت تجده فازداد له حبا فو الذی نفس محمد بیده لنصیب آل علی افضل من وصیفة قال فما كان من الناس احد بعد قول رسول

الله صلی الله عليه و سلم احب الى من على قال عبد الله فو الذى لا الله غيره ما بينى و بين النبی صلی الله عليه و سلم فى هذا الحديث
غير أبي بريدة

و اسماعيل بن عمر المعروف ابن كثير الدمشقى در تاريخ خود گفته

قال احمد ثنا يحيى بن سعيد نبا عبد الجليل قال انتهيت الى حلقة فيها ابو مجلز و ابن بريدة قال عبد الله بن بريدة حدثني أبي قال
بغضت علياً بعضاً لم ابغضه احداً قط قال و احبيت رجلاً من قريش لم احبه الا على بغضه عليهما قال فبعث ذلك الرجل على خيل فقال
فضحنته و ما ذلك الا على بغضه عليهما قال فاصبنا سبباً لكتب الرجل الى رسول الله صلی الله عليه و سلم ابعث اليها من يخسمه بعث
إلينا علينا قال و في السبى وصيفه هي من افضل السبى فخمس و قسم ثم خرج و راسه يقطر فقلنا يا ابا الحسن ما هذا فقال الم تروا الى
الوصيفه التي كانت في سبى خمس و قسمت فصارت في الخمس ثم صارت في اهل بيت النبی صلی الله عليه و سلم ثم صارت في
آل على فوقع بها قال و كتب الرجل الى نبی الله صلی الله عليه و سلم فقلت ابغضت ابغضت علیاً فبعثني مصدقاً قال فجعلت اقر الكتاب و اقول
صدق قال فامسك النبی صلی الله عليه و سلم بيدي و الكتاب و قال أبغض علیاً قلت نعم قال فلا تبغضه و ان كنت تحبه فازداد له
حبها فو المدى نفسى بيده لنصيب آل على في الخمس افضل من وصيفه قال فما كان احد من الناس بعد ذلك احب الى من على قال
عبد الله فو الذى لا الله غيره ما بينى و بين النبی صلی الله عليه و سلم فى هذا الحديث غير أبي بريدة تفرد به احمد و قد روی غير
واحد هذا الحديث عن أبي الجواب عن يونس بن

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۵۹

أبي اسحاق عن ابيه عن البراء بن عازب نحو رواية بريدة و هو غريب جداً وقد رواه الترمذى عن عبد الله بن أبي الزناد عن أبي
الجواب الاخصوص بن جواب به

وقال حسن غريب لا نعرف الا من حديث جعفر بن سليمان و محبت طبرى در ذخائر العقبى گفته و
عن بريدة رضى الله عنه انه كان يبغض علياً فقال له النبی صلی الله عليه و سلم أبغض علیاً قال نعم قال لا تبغضه و ان كنت تحبه
فازداد له حباً قال فما كان احد من الناس بعد رسول الله صلی الله عليه و سلم احب الى من على
و في رواية انه قال له النبی صلی الله عليه و سلم لا تقع في على فانه مني وانا منه و هو وليكم بعدى اخرجه احمد
و سيد محمد بن عبد الرسول بربنوجى در نوافض گفته و

في رواية ابن معين يا بريدة لا تقع في على فان علیاً مني وانا منه فرجع بريدة عن ذلك و صار محباً لعلی رضى الله عنه
فقد روی البیهقی فی کتاب الاعتقاد عن بريدة انه شکی علیاً فقال له النبی صلی الله عليه و سلم أبغض علیاً يا بريدة فقلت نعم فقال
لا تبغضه و ازداد له حباً قال بريدة فيما كان من الناس احد احب الى من على بعد قول رسول الله صلی الله عليه و سلم
و شیخ عبد الحق در مدارج النبوة گفته و از بريده اسلامی مرویست و بصحت پیوسته است که حضرت خالد بن ولید را یمن فرستاده
بود بعد از ان على را بجای او فرستاد و بروایتی على را برای آن فرستاد تا خمس غنائمی که خالد تحصیل کرده باشد بستاند و هم از
بریده مرویست که من در ان لشکر بودم چون خمس جداً شد سبایا در آن میان بود علی کنیز کی را که از بهترین کنیز کان سبی بود
اختیار نمود و با وی صحبت داشت و مرا با وی کدورتی و انکاری پیدا شد با خالد گفتم می بینی این مرد را یعنی على را که چه
می کند و گفتم یا ابا الحسن این چیست گفت نمی بینی این جاریه را از سبی که در خمس واقع شده بود از ان در قسم آل محمد
واقع شد بعد از ان نصیب آل على شد با وی نزدیکی کردم گویا از حضرت صلی الله عليه و سلم اذن یافت به قسمت خمس و ذو
القربی را در ان نصیبیست پس وی رضی الله عنه قسمت کرد و این جاریه در نصیب وی برآمد بريده گوید چون بتزد آن حضرت
صلی الله عليه و سلم آمد این قصه را بروی عرض کردم فرمود ای بريده مگر علی را دشمن داشتی گفتم آری فرمود ویرا دشمن
مدار اگر با وی دوستی داری در دوستی وی بیفزای ای بريده نصیب علی از خمس بیش از کنیز ک بود و در روایتی از بريده آمده

که گفت رنگ رخسار حضرت ازین گفتار برافروخت و فرمود در شان علی گمان بد مبر که او از من و من ازویم و او مولای شماست هر کس که من مولای اویم علی مولای اوست و بعضی از شراح حديث گفته‌اند که شکایت بریده از علی آن بود که وی وطی کرده است جاریه را

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۶۰

بی استبرا و این محل انکار نیست و مسئله استبرا مسئله فقهی اجتهادیست شاید که با جهاد وی رضی الله عنہ بجائی رفته باشد و بهر تقدیر آنچه در خم غدیر از اعلای شان علی و ترغیب بر موالات و واقع شده باعث بر آن همین شکایت بریده از وی بود چنانکه در قصه غدیر خم باید انشاء الله تعالی بریده گوید بعد از ان در میان یاران هیچکس نبود که دوست‌تر باشد نزد من از علی بن أبي طالب انتهی ازین عبارات عدیده واضح گردید که بریده ظاهر نموده که بعد قول جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله لا تبغضه و ان كنت تحبه فازدد له حبا الخ

کسی نزد بریده احباب از جناب امیر المؤمنین علیه السلام نبوده و نفی احییت غیر جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر احییت آن حضرت دلالت صریحه دارد چه این ترکیب مفید افضلیست ملا یعقوب لاهوری در شرح تهذیب تفتازانی در ذکر افضلیت أبي بکر گفته و

بقوله صلی الله علیه و سلم و الله ما طلعت شمس ولا غربت بعد النبیین و المرسلین علی احد افضل من أبي بکر و مثل هذا الكلام لبيان الافضلية إذ الغالب من حال كل اثنين هو التفاضل دون التساوى فإذا نفى افضلية احدهما ثبت افضلية الآخر و خود شاهصاحب در بستان المحدثین بمقام مدح و ثناء و وصف و اطراء مسلم و صحيح او قول حافظ ابو على نیسابوری ما تحت ادیم السماء اصح من کتاب مسلم را دلیل ترجیح و تفضیل او بر جمیع تصانیف علم حدیث انگاشته حیث قال و او را مؤلفات بسیارست که در همه انها داد تحقیق و امعان داده خصوصا درین صحیح عجائب این فن را ودیعت نهاده و هم بالخصوص در سرد اسانید و حسن سیاق متون و ورع تام و تحری مala کلام در روایت و تلخیص طرق مع الاختصار و ضبط انتشار بی نظیر افاده و لهذا حافظ ابو على نیسابوری صحیح او را بر تصانیف این علم ترجیح می داد و می گفت ما تحت ادیم السماء اصح من کتاب مسلم انتهی و ابو عبد الله الحاکم که در مستدرک روایت کرده

حدّثنا ابو الحسن محمد بن محمد بن الحسن ابی علی بن عبد العزیز ثنا سلیمان بن داود الهاشمي ثنا یحیی بن هاشم بن البرید ثنا عبد الجبار بن العباس الشامي عن عوف بن أبي جحیفة السؤالی عن عبد الرحمن بن علقمة الثقفي عن عبد الرحمن بن أبي عقيل الثقفي قال قدمت على

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۶۱

رسول الله صلی الله علیه و سلم فی وف ثقیف قطفنا طریقا من طرق المدینة حتی ائحنا بالباب و ما فی الناس رجل ابغض إلينا يلح ؟؟؟ عليه منه فدخلنا و سلمنا و بايعنا فما خرجنا من عنده حتی ما فی الناس رجل احب إلينا من رجل خرجنا من عنده فقلت يا رسول الله الا سالت ربک ملکا کملک سلیمان فضحک و قال لعل صاحبک افضل من ملک سلیمان ان الله لم یبعث نیا الا اعطاه دعوه فنهی من اخذ بها دینا فاعطیها من دعی بها علی قومه فاھلکوا بها و ان الله اعطانی دعوه فاختباتها عند ربی شفاعة لامتی يوم القیمة وقد احتج مسلم بعلی بن هاشم و عبد الرحمن بن عقيل الثقیف صحابی قد احتج به ائمتنا فی مسانیدهم فاما عبد الجبار بن العیاص فانه ممن یجمع حدیثه و یعد مسانیده فی الكوفین و پر ظاهرست که مراد عبد الرحمن ثقیف از قول او حتی ما فی الناس رجل احب إلينا من رجل خرجنا من عنده اثبات احییت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلمست فکذا فی قول بریده و ثبوت احییت جناب امیر المؤمنین علیه السلام مثبت افضلیت آن حضرتست کما سیجیء بیانه انشاء الجميل فی مجلد حدیث الطیر بالتفصیل و افضلیت انحضرت نزد هر عاقل فطین و حسب تصریحات والد مخاطب متین و دیگر امامت آن جناب و مبطل خلافت متغیرین و هر گاه حکم

جناب رسالت مَآب صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِرِيدَه رَأَيْتَ حَبَّ جَنَابِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامَ دَلِيلَ احْبَيْتَ بَاشَدَ لِفَظَ وَلِيَكُمْ بَعْدِي

اگر بفرض غیر واقع دلالت بر امارت نباشد دلیل احیت ضرور خواهد بود و هو کاف شاف قامع لاس شباهات اهل الجزاف

۲۶- علم بر یده افضلیت حضرت امیر یار شاد حضرت رسول

وجه بست و ششم آنکه نسائی در خصائص گفته
حدّثنا اسحاق بن ابراهیم قال اخبرنا عبد الجلیل عن عطیة قال حدّثنا عبد الله بن بریده قال حدّثنی أبي قال لم اجد احدا من
الناس ابغض علىي من

عقبات الانوار فى امامه الاطهار، ج ١٢، ص: ٥٦٢
علی بن أبي طالب حتی احبت رجلاً من قريش لا- احبه ألا على بغض علی فبعث ذلك الرجل على خيل فصحبته ما اصحابه ألا على
بغض علی، فاصاب سیا فكت الى النبي صلی اللہ علیه وسلم ان ابعث إلينا من يخمسه فبعث إلينا علينا

و في السبّي وصيفة من افضل السبّي فلما خمسه صارت في اهل بيت النبي صلّى الله عليه و سلم ثم خمس فصارت في آل على فاتانا و راسه يقطر فقلنا ما هذا فقال لهم تروا الوصيفة صارت في الخمس ثم صارت في اهل بيت النبي صلّى الله عليه و سلم ثم صارت في آل على فوجعت عليها فكتب و بعث معنا مصدقاً لكتابه الى النبي صلّى الله عليه و سلم و مصدقاً لما قال على فجعلت إقراء عليه و يقول صدق و اقول صدق فامسك بيدي رسول الله صلّى الله عليه و سلم وقال أتبغض علياً قلت نعم فقال لا تبغضه و ان كنت تحبه فاردد له حباً فو الذي نفسي بيده لنصيب آل على في الخمس افضل من وصيفة فما كان احد بعد رسول الله صلّى الله عليه و سلم افضل من على رضي الله عنه قال عبد الله بن بريدة و الله ما في الحديث بيني وبين النبي صلّى الله عليه و سلم غير أبي ازین روایت پیداست که بریده از کلام جناب رسالت مأب صلی الله علیه و آله و سلم در واقعه اخبار اخذ جاریه که در آن آن جناب حدیث ولایت را هم ارشاد فرموده افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام ثابت و محقق دانسته و ظاهرست که افضلیت مثبت خلافت بی فاصله آن حضرت است فالحمد لله الملك الحق المبين حيث بانت افضلیة امیر المؤمنین و طاحت تسوييات المشككين العاجذین و راحت تاویلات المرتابین الحاذین

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٥٦٣

۲۷- استدلال بخطبه نبویه بعد از نزول آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ»

که صریح است در آن که ولی بمعنای متولی الامور است
وجه بست و هفتم آنکه شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل بعد ذکر حدیث غدیر گفته و لصدر هذه القصّة
خطبَةٌ بليغةٌ باحثةٌ على خطبَةِ موالاً لهم فاتَ عَنِي اسنادها و هي هذه الخطبَةُ التي
خطبها رسول الله صلى الله عليه وسلم حين نزلت إنما وَلِكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا

فقال الحمد لله على آله في نفسي و بلاده في عترتي و اهل بيتي و أستعينه على نكبات الدنيا و موبقات الآخرة و اشهد ان الله الواحد الاصدق الالهي لم يتخذ صاحبه و لا ولدا و لا شريكا و لا عمدا و اتى عبد من عبيده ارسليني برسالته على جميع خلقه ليهلك من هلك عن بيته و يحيى من حي عن بيته و اصطفاني على الاولين و الاخرين و اعطاني مفاتيح خزائنه و وَكَدْ على بعزميه و استودعني سره و امدى فابصرت له فانا الفاتح و انا الخاتم و لا قوء الا- بالله اتقوا الله ايها الناس حق تقاته و لا تموتون إلَّا وَأَتَّمُ

مُسْلِمُونَ

و اعلموا ان الله بِكُلِّ شَئِءٍ مُحِيطٌ

و انه سيكون من بعدي اقوام يكذبون على فقبل منهم و معاذ الله ان اقول الا الحق او انطق بامرها الا الصدق و ما امركم الا ما امرني به
و لا ادعوكم الا إلَيْهِ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلِبٍ يَنْتَهِيُونَ

فقام إليه عبادة بن الصيام ف قال و متى ذاك يا رسول الله و من هؤلاء عرفناهم لنجذرهم قال اقوام قد استعدوا لنا من يومهم وسيظهرون لكم إذا بلغت النفس مني هنا و اومي صلي الله عليه وسلم الى حلقة فقال عبادة إذا كان ذلك فالى من يا رسول الله فقال صلي الله عليه وسلم بالسمع و الطاعة للسابقين من عترتي و الآخذين من نبوتي فانهم يصدونكم عن الغي و يدعونكم الى الخير و هم اهل الحق و معادن الصدق يحيون فيكم الكتاب و السنة و يجتنبونكم الالحاد و البدعة و يقمعون بالحق اهل الباطل و لا يميلون مع الجاهل ايها الناس ان الله خلقني و خلق اهل بيتي من طينة لم يخلق منها غيرنا كنا اول من ابتدأ من خلقه فلما خلقنا نور بورنا كل ظلمة و أحيا بنا كل طينة ثم قال صلي الله عليه وسلم هؤلاء اخبار امتي و حملة علمي و خزانة سرى و سادات اهل الارض الداعون الى الحق المخبرون بالصدق غير شاكين و لا مرتاين و لا ناكصين و لا ناكتشين هؤلاء الهداء المهتدون و الائمة الراشدون المهتدى من جاءنى بطاعتكم و ولایتهم و الضلال من عدل منهم و جاءنى بعداوتهم حبهم ايمان و بغضهم نفاقهم هم الائمة الهداء و عرى الاحكام

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٢، ص: ٥٦٤

الواثقة بهم يتم الاعمال الصالحة و هم وصيئه الله في الاولين و الآخرين و الارحام التي اقسمكم بها إذ يقول اتقوا الله الذي تسألون به و الارحام ان الله كان عليكم رقيبا ثم ندبكم الى حبهم فقال قل لا أستنكركم عليه أجرًا إلَى المُوَدَّةِ فِي الْقُرْبَى
هم الذين اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم من النجس الصادقون إذ نطقوا العاملون إذ سئلوا الحافظون إذا استودعوا جمعت فيهم الخلال العشر لم تجمع الا في عترتي و اهل بيتي الحلم و العلم و النبل و الشيماء و الشجاعة و الصدق و الطهارة و العفاف و الحكم فهم كلمة التقوى و سبل الهدى و الحجۃ العظمى و العروة الوثقى هم اولى اؤکدم عن قول ربكم و عن قول ربى ما أمرتكم الا من كنت مولاهم فعلى مولاهم وال من والاه و عاد من عاده و انصر من نصره و اخذل من خذله و اوحى الى ربى فيه ثلاثة انه سيد المسلمين و امام الخيرة المتقيين و قائد الغر المحبّلين وقد بلغت من ربى ما امرت و استودعهم الله فيكم و استغفر الله ازین خطبه شريفه كه حسب تصريح شهاب الدين احمد جناب رسالت ما بصلى الله عليه و آله و سلم آن را بعد نزول آيه إنما وَلِيَكُمُ اللهُ

الآية ارشاد فرموده امامت و خلافت جناب امير المؤمنین عليه السلام بوجوه عديدة و طرق سديدة ظاهرست كما بيانا في مجلد حديث الغدیر ظاهرست كه ارشاد اين خطبه بليغه شريفه مشتمل بر دلائل لطيفه و براهين منيفه بر امامت و خلافت جناب امير المؤمنین عليه السلام بعد نزول آيه كريمهه إنما وَلِيَكُمُ اللهُ

الآية دلالت صريحة دارد بر آنکه مراد از لفظ اولی در آیه کریمهه متصرف فی الامورست و ايضا يدلّ عليه الدلائل الظاهرة و البراهین القاهره التي اسلفناها في المنهج الاول پس بحكم مطابقت ارشاد سرور انس و جان صلوات الله و سلامه عليه و آله ما اختلف الملوان با کلام ايزد منان در حدیث ولايت نیز لفظ ولی محمول بر معنی متصرف فی الامر خواهد بود و الا لزم التفکیک الرکیک الذی لا یجتري علی التزامه الا کل ممنوع بالخدع و التشکیک

٢٨ - استدلال بورود هذا «وليکم من بعدی در حدیث غدیر»

وجه بست و هشتم آنکه ابو المظفر سمعانی در فضائل جناب امير المؤمنین عليه السلام على ما نقل روایت کرده عن البراء ان النبي صلی الله عليه وسلم انزل بغير خم و امر فکسح بین شجرتین و صیح بالناس فاجتمعوا فحمد الله و اثنى عليه ثم

قال ألسنت اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلى فدعا علينا فاخذ بعضده ثم قال هذا ولیکم من بعدی اللہم وال من واله و عاد من عاده فقام عمر الى فقال ليهشک یا ابن أبي طالب اصبحت او قال امسیت مولی کل مؤمن و چون بادله قاهره و براهین زاهره سابقا باثبات رسانیدیم که حدیث غدیر دلیل امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلامست پس مراد از لفظ ولی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۶۵

در حدیث برا امام باشد و معنای

هذا ولیکم من بعدی هذا امامکم من بعدی

خواهد بود پس مراد از لفظ ولی در حدیث بریده و عمران و ابن عباس نیز امام باشد بلا ریب

۲۹- استدلال جمال الدین بسپاسگزاری حضرت رسول رسالت خود و ولایت حضرت امیر را بعد از آن

وجه بست و نهم آنکه جمال الدین محدث در اربعین فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام بعد ذکر حدیث غدیر بروایت امام جعفر صادق علیه السلام که مشتمل است بر اشعار حسان متضمن واقعه غدیر گفته و رواه ابو سعید الخدری و فيه الاستشهاد بالشعر المذکور و فيه من التاریخ و زیادة البيان ما لم یرو عن غيره فقال

لما نزل النبی صلی الله علیه وسلم بعدی خمین يوم الخميس ثامن عشر من ذی الحجه دعا الناس الى على فاخذ بضبعیه فرفعهما حتى نظر الناس الى بیاض ابطی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال الله اکبر الحمد لله على اکمال الدین و اتمام النعمه و رضی رب بررسالی و الولایه لعلی من بعدی من کنت مولاه فعلی مولاه

الحدیث ازین روایت ظاهرست که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آلہ و سلم ولایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بعد خود قرین رسالت خود گردانیده و رضای رب را بررسالت خود و ولایت جناب امیر علیه السلام بعد خود مفسر اکمال دین و اتمام نعمت فرموده و تکبیر و تحمید الهی بر آن بجا آورده و این همه دلالت صریحه دارد بر آنکه ولایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بعد آن حضرت در این حدیث بمعنى امامت و خلافت لا غير پس ولایت آن حضرت بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آلہ و سلم در روایت بریده و عمران و ابن عباس و غير آن نیز بمعنى امامت و خلافت باشد نه معنای دیگر کما لا- یخفی علی من له صاحب النظر و صحیح البصر و الله الحافظ الصائن من الاتصال و الخطأ و الولوج فی مهاوی الریب و الغرر

۳۰- استدلال جامع بیاض ابو اهیمی بسپاسگزاری حضرت رسول رسالت خود و ولایت حضرت امیر را بعد از آن

وجه سی ام آنکه جامع بیاض ابراهیمی فرموده و فی کتاب ما نزل من القرآن فی علی للحافظ أبي نعیم الاصفهانی و الخصائص العلویة للنظری باستادها

عن أبي سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دعا الناس الى على فی غدیر خم و امر تحت الشجرة من الشوک فقم و ذلك يوم الخميس فدعا علينا و اخذ بضبعیه فرفعها حتى نظر الى بیاض ابطی رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم لم يتفرقوا حتى نزلت هذه الایات الیوم أكملت لکم دینکم و أتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الإسلام دینا

فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضی رب بررسالی و الولایه لعلی بن أبي طالب من بعدی ثم قال من کنت مولاه فعلی مولاه اللہم وال من واله و عاد من عاده و انصر من نصره و اخذل من خذله ازین حدیث شریف مثل سفیده

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۶۶

صبح روشنست که جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم ولایت مؤمنین بعد خود برای جناب امیر المؤمنین علیہ السلام ثابت فرموده و آن را قرین رسالت گردانیده بر رضای حق تعالیٰ بررسالت خود و ولایت آن حضرت شکر او تعالیٰ شانه بجا آورد و ذکر ولایت بعد ذکر رسالت دلالت صریحه دارد بر آنکه مراد از ولایت امامت و خلافت پس مراد از ولایت در

حدیث ولیکم بعدی

نیز امامت

۳۱- استدلال بحديث «من كنت اولى به من نفسه فعلى وليه»

وجه سی و یکم آنکه علامه نحریر و صدر کبیر سلیمان بن احمد بن ایوب الطبرانی که از اکابر و اجله اساطین معتمدین و حذاق و

مهره بارعین محدثینست حدیث غدیر را بلفظ

من كنت لولی به من نفسه فعلی ولیه

روایت کرده چنانچه میرزا محمد بن معتمد خان در مفتاح النجات فرماید و

للطبرانی برواية اخري عن أبي الطفيلي عن زيد بن ارقم بلفظ من كنت اولی به من نفسه فعلی ولیه

و نیز میرزا محمد در نزل البارار که الترام ایراد احاديث صحیحه در ان کرده كما في خطبته گفته و عند الطبرانی

فی روایة اخري عن أبي الطفيلي عن زيد بن ارقم رضی اللہ عنہما بلفظ من كنت اولی به من نفسه فعلی ولیه اللہم وال من والا و عاد
من عاده

و قاضی سناء اللہ پانی پتی تلمیذ رشید شاه ولی اللہ که شاه صاحب او را بیهقی وقت می گفتند کما في اتحاف النباء و نبذی از
محامد علیه و مدائح سیتیه او سابقان شنیدی در سیف مسلول گفته و در بعضی روایات آمده من كنت اولی به من نفسه فعلی ولیه
انتهی و پر ظاهرست که مراد از ولی در قول آن حضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم فعلی ولیه امر و امام است سید شهاب الدین
از شیخ جلال الدین خجندي که از اعظم و اکابر مقتدايان سیتیه و اجله و افخم حاویان مراتب سیتیه است نقل کرده که او از معانی
مولی سید مطاع و اولی را ذکر کرده و گفته که بنا بر این هر دو معنی امر باطاعت و احترام و اتباع جناب علی بن أبي طالب خواهد
بود و باز تاییدا لهذا المرام

حدیث من كنت ولیه و اولی به من نفسه فعلی ولیه

از حافظ ابو الفرج اصفهانی نقل کرده قال شهاب الدین احمد فی توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل و سمعت بعض اهل العلم
یقول معناه

من كنت سیده فعلی سیده

مضی قوله و تصدير القول

بقوله صلی اللہ علیہ و الہ و بارک و سلم أ لستم تعلمون أی اولی بالمؤمنین

یؤیید هذا القول و اللہ سبحانه اعلم و قال الشیخ الامام جلال الدین احمد الخجندي قدس سرہ المولی یطلق على معان منها الناصر و
منها الجار بمعنى المجير لا البھار و منها السید المطاع و منها الاولی فی مولاکم أی اولی بکم و باقی المعانی لا يصلح اعتبارها فيما

نحن بتصدده فعلی المعنین الاولین يتضمن الامر لعلی رضی اللہ تعالیٰ عنه بالرعاية لمن له

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۶۷

من النبی العناية و على المعنین الاخرين يكون الامر باطاعته و احترامه و اتباعه

وقد خرّج ابو الفرج الاصفهانی فی كتابه المسمی بمرج البحرين قال اخذ النبی صلی الله علیه وآلہ وبارک و سلم يد علی کرم الله تعالی وجھه وقال من كنت ولیه و اولی من نفسه فعلی ولیه ازین عبارت ظاهرست که لفظ ولی در قول آن حضرت فعلی ولیه

دلیلست بر آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآلہ وسلام امر باطاعت و اتباع و احترام جناب امیر المؤمنین علیه السلام نموده پس حدیث ولیکم بعدی بالاولی

مفید وجوب اطاعت و اتباع آن حضرت باشد و وجوب اتباع و اطاعت دلیل صریح امامتست و جلالت و امامت شیخ جلال الدین خجندی هر چند از همین عبارت توضیح الدلائل واوضحت لکن از دیگر عبارت آن نیز کمال علو مرتب و سمو متزلت و عظمت قدر و سناء فخر او ظاهرست در توضیح الدلائل در مقام دیگر گفته قال الشیخ الامام العارف العلامه منبع الكشف و العرفان و الكرامة جامع علمی المعقول و المنقول المشهود له بالصدقیقیه العظمی من اهل اليقین و الوصول جلال الملة و الشريعة و الصدق و الطریقہ و الحق و الحقيقة و الدین احمد الخجندی شیخ الحرم الشریف التبّوی المحمدی قدس روحه فی بعض مصنفاته اعلم انه قد ورد فی بعض الاثار الصدیق الاکبر هو ابو بکر رضی الله تعالی عنہ و قد ورد فی بعض الاثار اطلاق الصدیق الاکبر علی المرتضی رضی الله تعالی عنہ و کرم وجهه و ما ورد اطلاق الصدیق الاکبر علی غیرهما الخ و نیز در توضیح الدلائل گفته قال الشیخ الامام الفائق العالم بالشرائع و الطرائق و الحقائق جلال الملة و الدین احمد الخجندی ثم المدنی روح الله روحه و انا له کل مقام سنى و قد نشأ يعني علیا کرم الله تعالی وجهه و ربی فی حجر النبی صلی الله علیه وآلہ وبارک و سلم من الصغر الخ و نیز در توضیح الدلائل گفته قال الشیخ المرتضی و الامام الرضی جلال الدین الخجندی رحمه الله تعالی و قد ثبت انه صلی الله علیه وآلہ وبارک و سلم امر بسد الابواب الشارعه الى المسجد الا باب علی الخ و نیز در توضیح الدلائل گفته قال العلامه مطلع الكشف و الكرامة جلال الدین الخجندی یقال فلان منی و انا منه و یراد بیان غایة الاختصاص و کمال الاتحاد من الطرفین الخ و از تصانیف همین جلال الدین خجندیست شرح قصیده برده که مشهور و معروفست در کشف الظنون در ذکر شروح قصیده برده گفته و من شارحه شرح الشیخ جلال الدین الخجندی نزیل الحرم المتوفی سنہ اوله الحمد لله الذی اکرمنا بدین الاسلام الخ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٥٦٨

٣٢- استدلال بتصریح سبط ابن الجوزی در تذکره الخواص دلالت حدیث «من كنت ولیه اولی به من نفسه فعلی ولیه»

وجه سی و دوم آنکه سبط ابن الجوزی در تذکره خواص الاممہ در بیان حدیث غدیر در بیان معانی مولی گفته و العاشر بمعنى الاولی قال الله تعالى فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخُذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَ لَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَا وَأْكُمُ التَّارِهِيَ مَوْلَاكُمْ أی اولی بکم الى ان قال بعد ذکر عدم جواز إرادة غير الاولی من المعانی و المراد من الحديث الطاعه المخصوصه فتعین العاشر و معناه من كنت اولی به من نفسه فعلی اولی به وقد صرخ بهذا المعنی الحافظ ابو الفرج یحيی بن سعید الثقیفی الاصبهانی فی كتابه المستمی بمرج البحرين فانه روی هذا الحديث

باسناده الى مشایخه وقال فيه فاخذ رسول الله صلی الله علیه و سلم يد علی و قال من كنت ولیه و اولی به من نفسه فعلی ولیه فعلم ان جمیع المعانی راجعه الى الوجه العاشر و دل علیه ايضا قوله عليه السلام أ لست اولی بالمؤمنین من انفسهم وهذا نص صریح فی اثبات امامته و قبول طاعته ازین عبارت بصراحت تمام ظاهرست که لفظ ولی در

حدیث من کنت ولیه و اولی به من نفسه فعلی ولیه
دلالت بر امامت و وجوب اطاعت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می کند پس همچنین لفظ ولی در
حدیث ولیکم بعدی
دلالت بر امامت و وجوب اطاعت انحضرت خواهد کرد بلا فرق فارق و خرق خارق

۳۳- استدلال بتصریح ابن کثیر بر دلالت حدیث «من کنت ولیه اولی به من نفسه فعلی ولیه»

وجه سی و سوم آنکه ابن کثیر شامی در تاریخ خود در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته
قال عبد الرزاق انا معمر عن علی بن زید بن جدعان بن ثابت عن البراء بن عازب قال نزلنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم عن
غدیر خم فبعث منادیا ینادی فلما اجتمعنا قال ألسنت اولی بکم من آبائکم قلنا بلى يا رسول الله قال من کنت مولاہ فان علیاً بعدی
مولاه اللهم وال من والاہ و عاد من عاده فقال عمر بن الخطاب هنیئاً لك يا ابن أبي طالب اصبحت اليوم ولی کل مؤمن و کذا رواه
ابن ماجه من حدیث حماد بن سلمة عن علی بن زید بن جدعان و رواه ابو یعلی الموصلی عن هدبیه بن خالد
ازین عبارت ظاهرست که خلیفه ثانی بجائی لفظ مولی لفظ ولی در تهییت وصی بر حق ارشاد کرده پس معلوم شد که لفظ مولی و
ولی متعدد المدلولست و چون بادله سالفه و براهین قاطعه باثبتات رسانیدیم که مراد از مولی در حدیث غدیر امامست پس مراد از
لفظ ولی در قول خلافت‌ماب هم امام باشد و هر گاه مراد از ولی در ارشاد خلافت‌ماب بحق وصی بر حق امام باشد چرا حضرات
اهل سنت بتفسیر لفظ ولی در حدیث نبوی بامام و ولی امر پیچ و تاب می خورند و رونق انصاف و ایقان می برنند و ربه اطاعت
خلافت‌ماب از اعناق خود می گسلانند

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۶۹

۳۴- استدلال ترمذی بورود «علی منی و انا منه» در حدیث ولایت که دلالت بر مساوات در وجوب محبت دارد

وجه سی و چهارم آنکه ترمذی در صحیح خود گفته
حدثنا الحسن بن عرفه نا اسماعیل بن عیاش عن عبد الله بن عثمان بن خیثم عن سعید بن راشد عن یعلی بن مرؤ قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم حسین منی و انا من حسین احب الله من احب حسین حسین سبط من الاسپاط و طیبی
در شرح ابن حدیث گفته
قوله حسین منی و انا من حسین
کانه صلی الله علیه وسلم علم بنور الوعی ما سیحدث بینه و بین القوم فخصه بالذکر و بین ائمها کالشی الواحد فی وجوب المحجّة و
حرمة التعرّض و المحاربة و اکد ذلك
بقوله احب الله من احب حسین فان محبته محبّه الرسول و محبّه الرسول محبّه الله
والسبط بكسر السین ولد الولد ای هو من اولاد اولادی اکد به البعضیه و قردها ازین افاده طیبی در کمال وضوح و ظهورست که
ارشاد هدایت بنیاد جناب سرور انبیای امجاد علیه و الله آلاف الصلوٰة و السلام الى يوم النتاد
حسین منی و انا من حسین
مدلوش این ست که این هر دو بزرگوار در وجوب محبت و حرمت تعرض و محاربت مساوی هستند و افتراقی و تمیزی درین امور
در بین حاصل نیست و چون دریافتی که در اکثری از طرق حدیث ولایت جمله

على مني و انا منه

واردست اين تقرير انيق طبي عمدۀ اهل تحقيق در حق جناب امير عليه الصلوة و السلام من الملك القدير بهم حرف ثابت باشد و مساوات آن جناب با جناب رسالت‌ماب صلی الله عليه ما نفح المسک و طاب ملاب در وجوب محبت و حرمت تعرض و محاربه بلا-مریه و ارتیاب و بلا-خفا و احتجاب بثبوت و تحقق رسد و هر گاه مساوات جناب امير المؤمنین عليه السلام با جناب رسالت‌ماب صلی الله عليه و اله و سلم ثابت شد در عصمت و افضلیت آن جناب مقام کلام و مساغ تشکیک مشکلی و لو کان من الد الخصم باقی نماند پس منع دلالت حدیث ولایت بر امامت و وصایت جناب ولایتماب عليه افضل الصیلوة و السیلام من المهمین الوهاب باندوون گل بافتاست و تخدیع عوام بان مثل خدع سراب

٣٥- استدلال ولی الله در ازاله الخفاء بورود «على مني و انا منه» در حدیث ولایت که دلالت بر مساوات در وجوب محبت دارد

وجه سی و پنجم آنکه ولی الله در ازاله الخفاء در مادر جناب امير المؤمنین عليه السلام گفته از آنجمله حمیت قوم خود و ابن عم خود مثلاً اهتمام در اتمام منصب او کردن و برای نصرت او همت قویه بکار بردن و غالباً این خصلت در اشراف ناس مخلوق می‌شود چون فیض الهی داعیه اعلایی کلمه الله در نفس او فرو ریخت از میان اخلاق جبلیه این خلق خدمت او نمود و آن معنی عقلی را شروع ساخت پس مقامی شگرف به مرسید که تعبیر از ان باخوت رسول الله صلی الله عليه و سلم و موالات و بلفظ وصی و وارت و امثال آن کرده می‌شود

اخراج الحاكم عن ابن عباس ان النبي صلی الله عليه و سلم قال ايّكم يتولاني
عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٥٧٠

فی الدنيا و الآخرة فقال لكَ رجل منهم ايّكم يتولاني فی الدنيا و الآخرة فقال حتى مر على اکثرهم فقال على انا اتولاكَ فی الدنيا و الآخرة فقال انت ولیي فی الدنيا و الآخرة

تفصیل این حدیث بروایت نسائی در سوابق حضرت مرتضی گذشت و

اخراج الحاکم عن ابن عباس قال كان علی يقول فی حیاة رسول الله صلی الله عليه و سلم ان الله يقول أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انقلبتم علی أَعْقابِکُمْ

و الله لا ينقلب على اعقابنا بعد إذ هدينا الله و الله لئن مات او قتل لقاتلنا على ما قاتل عليه حتى اموت و الله انى لأخوه و ولیه و ابن عمه و وارث علمه فمن احق به مني

و اخرج الحاکم عن أبي اسحاق قال سألت قثم بن العباس كيف ورث على رسول الله صلی الله عليه و سلم دونکم قال لأنه كان اولنا به لحوقا و اشدنا به لزروقا

و باین تقریر واضح شد فساد رای دو فریق مفرطین و مفترطین یکی می‌گوید که نصرت بنابر حمیت قوم و اخلاص نیست دیگری می‌گوید که اخوت نسبی در استحقاق خلافت شرط است و الله اعلم انتهی از روایت ابن عباس ظاهرست که جناب امير المؤمنین عليه السلام بر اخوت و ولایت و وراثت خود متفرع ساخته نفی احقيت غير خود را بجناب رسالت‌ماب صلی الله عليه و اله و سلم پس معلوم شد که مراد از ولایت آن حضرت معنای بس عمدۀ است که آن اختصاص تمام بآنحضرت دارد و مثبت احقيت آن حضرت بجناب رسالت‌ماب صلی الله عليه و آله و سلم می‌باشد پس بنهايت وضوح ظاهر شد که حدیث ولایت دلالت واضحه بر افضلیت جناب امير المؤمنین عليه السلام و احقيت آنجناب بخلافت و امامت دارد والحمد لله که احقيت فلان و بهمان بنص این حدیث شریف فاسد و باطل گردید و مطلوب اهل حق كالشمس فی رابعه النهار بعیان رسید

٣٦- استدلال بعثت الانبياء بر ولایت جناب امیر المؤمنین عليه السلام

وجه سی و ششم آنکه شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته عن أبي هريرة فاوی الله الى سلهم یا محبید بما ذا بعثتم فقالوا بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله و على الاقرار بنبوتك و الولاية لعلی بن أبي طالب آورده الشيخ المرتضی العارف الربانی السيد شرف الدین علی الهمدانی فی بعض تصانیفه قال رواه الحافظ ابو نعیم و شیخ عبد الوهاب در تفسیر خود گفته

عن أبي هريرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما اسرى بی ليلة المراج فاجتمع علی الانبياء فاوی الله تعالیی الى سلهم یا محمد بما ذا بعثتم فقالوا بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله و على الاقرار بنبوتك و الولاية لعلی بن أبي طالب رواه الحافظ ابو نعیم

و شمس الدین

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٥٧١

بن محمد بن یحیی بن علی الجیلانی اللاھیجی التوربخشی در مفاتیح الاعجاز شرح گلشن راز که مصطفی بن عبد الله القسطنطینی ذکر آن در ذکر شروح گلشن راز باین نهج نموده شرحه مظفر الدین علی الشیرازی و الشیخ شمس الدین محمد بن یحیی بن علی اللاھیجی الجیلانی التوربخشی المتوفی سنّة شرحا فارسیا ممزوجا سماه مفاتیح الاعجاز ییضه فی ذی الحجه ٨٨٧ سنّة سبع و ثمانین و ثمانمائه در شرح این بیت زهر سایه که اول گشت حاصل* در آخر شد یکی دیگر مقابل گفته چنانچه از سیر و دور خورشید حقیقت حضرت رسالت صلی الله علیه در نقاط درجات ارتفاع از جانب مشرق نبوت از هر نقطه سایه و تعین کامل ظهور یافته بود تا بزمان آن حضرت که وقت استوا بود رسیده سایه پنهان شد و چون آن خورشید از استوا در گذشت و رو بجانب انحطاط کرد در مقابل هر شخصی از اشخاص انبیا علیهم السلام تعینی و تشخصی از اولیا واقع تواند بود چه در دائره در مقابل و محاذی هر نقطه از نقاط شرقی نقطه از نقاط غربی البته می باشد مثال آنکه نسبت با زمانه حضرت محمدی علیه و الله السلام درجات نبوت که بمثابه

مشرق تصویر نموده شد هیچ نبی مرسل از حضرت عیسی علیه السلام اقرب نبود که

آنی اولی النّاس بعیسی بن مریم فانه لیس بینی و بینه نبی

و از جانب غرب که طرف ولایت ظهور سرّ ولایت حضرت مرتضی گشت که

انّ علیاً منّی و انا منه و هو ولی کل مؤمن

و ايضا

لكل نبی وصی و وارث و ان علیا وصی و وارثی

و ايضا

انا اقاتل على تنزيل القرآن و على يقاتل على تاویل القرآن

و ايضا

يا ابا بكر كفی و كفی على في العدل سواء

و ايضا

انا مدینة العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب

و ايضا

انا و على من شجرة واحدة و الناس من اشجار شتی

و ايضا قسمت الحكمه عشره اجزاء فاعطى على تسعه و الناس جزء واحدا و ايضا

او صى من امن بي و صدقى بولايه على بن أبي طالب فمن تولاه فقد تولانى فقد تولى الله
و ايضا

لما اسرى بي ليلة المراج فاجتمع على الانبياء في السماء فاوحى الله تعالى الى سلهم يا محمد بما ذا بعثتم فقالوا بعثنا على شهادة ان لا
الله الا الله و على الاقرار بنبوتك و الولايه لعلى بن أبي طالب انتهى

ازين عبارات ظاهر هست که انبیا علیهم السلام مبعوث شده‌اند بر اقرار نبوت جانب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و اقرار
ولايت جانب امير المؤمنین علیه السلام و پر ظاهرست که بقرينه ذکر نبوت قبل ولايت مراد از ولايت امامت و رياست و هر گاه
درین روایت مراد از ولايت امامت باشد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۷۲

در حدیث ولیکم بعدی نیز مراد از ولايت امامت باشد لا غير و اگر بمزيد تعصب و اعوجاج ولايت را در حدیث بعث انبیا بر ولايت
جانب امير المؤمنین بر امامت محمول نگردنند و آن را بمعنى محبت گیرند باز هم افضلیت جانب امير المؤمنین علیه السلام ثابت
می شود که هر گاه انبیا علیهم السلام مبعوث بر اقرار محبت آن جانب شوند و اقرار محبت آن جانب تالی اقرار به نبوت هیچ عاقلی
در افضلیت آن حضرت ارتیاب نکند و ثبوت الافضلیة کاف شاف مستاصل شافه اهل الاعتساف و حدیث بعث انبیا علیهم السلام را
بر ولايت جانب امير المؤمنین علیه السلام که مثبت افضلیت آن حضرتست از کل انبیا علیهم السلام سوای خاتم النبیین صلی الله علیه
و آله و سلم ابو عبد الله الحاکم و اخطب خوارزم و ثعلبی و دیگران هم روایت کرده‌اند ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم در
كتاب معرفة علوم الحديث گفته فاما المنکدر

عن جابر فليس يرويه غير محمد بن سوقه و عنه ابو عقيل و عنه خلداد بن يحيى حدثني محمد بن المظفر الحافظ نا عبد الله بن محمد
بن غزوan نا على بن جابر نا محمد بن خالد بن عبد الله نا محمد بن فضيل نا محمد بن سوقه عن ابراهيم عن الاسود عن عبد الله قال
قال النبي صلی الله علیه و سلم اتاني ملك فقال يا محمد و اسال من ارسلنا من قبلك من رسلنا على ما بعثوا قال على ولايتك و ولاية
على بن أبي طالب

قال الحاکم تفرد به على بن جابر عن محمد بن خالد عن محمد بن فضيل ولم نكتب الا عن ابن مظفر و هو عندنا حافظ ثقة مامون
فهذه الانواع التي ذكرناها مثل لالوف من الحديث تجرى على مثالها و سننها و ثعلبی در تفسیر خود گفته
خبرنا ابو عبد الله الحسین بن محمد بن الحسین الدینوری حدثنا ابو الفتح محمد بن الحسین الاذدی الموصلى حدثنا عبد الله بن
محمد بن غزوan البغدادی حدثنا على بن جابر حدثنا محمد بن خالد بن عبد الله و محمد بن اسماعیل قال حدثنا محمد بن فضیل عن
محمد بن سوقه عن ابراهیم عن علقمة عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اتاني ملك فقال يا محمد سل
من ارسلنا من قبلك من رسلنا على ما بعثوا قال قلت على ما بعثوا قال على ولايتك و ولاية على بن أبي طالب
و اخطب خوارزم در مناقب گفته و

اخبرنی شهردار هذا إجازة قال اخربنا احمد بن خلف إجازة قال حدثنا الحاکم قال حدثنا محمد بن المظفر الحافظ قال حدثنا عبد الله
بن محمد بن غزوan قال حدثنا على بن جابر قال حدثنا محمد بن خالد بن عبد الله قال حدثنا محمد بن فضیل قال حدثنا محمد بن
سوقه عن

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۷۳

ابراهیم عن الاسود عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال قال النبي صلی الله علیه و سلم اتاني ملك فقال يا محمد و سل من
ارسلنا على ما بعثوا قال قلت على ما بعثوا قال على ولايتك و ولاية على بن أبي طالب

و ميرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در مفتاح النجا گفته

اخراج عبد الرزاق الرسعنی عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و سلم اتانی ملک فقال يا محمد و اسائل من ارسلنا من قبلک من رسننا علی ما بعثوا قال قلت علی ما بعثوا قال علی ولایتك و ولایة علی بن أبي طالب و نیز در مفتاح النجا گفته

اخراج ابن مردویه عن أبي عبد الله جعفر بن محمد رضی الله عنه فی قوله تعالى وَاجْعَلْ لِی لِسَانَ صِدْقِ فِی الْأُخْرِیْنَ قال هو علی بن أبي طالب عرضت ولایته علی ابراهیم فقال اللهم اجعله من ذریتی ففعل الله ذلك و شیخ سلیمان بن خواجه کلان الحسین القندوزی البلخی در ینابیع المودة گفته

موقن بن احمد و الحموینی و ابو نعیم الحافظ باسانیدهم عن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لما عرج بی الى السماء انتھی بی السیر مع جبرئیل أبي السیماء الرابعة فرایت بیتا من یاقوت احمر فقال جبرئیل هذا الیت المعمور قم يا محمد فصل إلیه قال النبی صلی الله علیه و سلم جمع الله النبین فصفووا ورائی صفا فصلیت بهم فلما سلمت اتانی آت من عند ربی فقال يا محمد ربک یقرئک السلام و يقول لك سل الرسل علی ما ارسلت من قبلک فقلت معاشر الرسل علی ما ذا بعثکم ربی قبلی فقالت الرسل علی نبؤتك و ولایة علی بن أبي طالب و هو قوله تعالى وَسَئَلَ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا الآیه ايضا رواه الدیلمی عن ابن عباس رضی الله عنہما

و علامه حلی در نهج الحق گفته السادس عشر روی ابن عبد البر و غیره من السینیه فی قوله تعالى وَسَئَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا قال ان النبی صلی الله علیه و سلم لیله اسری به جمع الله بینه و بین الانبیاء ثم قال له سلهم يا محمد علی ما ذا بعثتم قالوا بعثنا علی شهاده ان لا اله الا الله و علی الاقرار بنبؤتك و الولاية علی بن أبي طالب و ابن روزبهان بجواب آن سراییده اقول هذا ليس من روایه اهل السینه و ظاهر الآیه آب عن هذا لان تمام الآیه وَسَئَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجْعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلَهُ يُغَيْرُونَ و المراد ان اجماع الانبیاء واقع علی وجوب التوحید و نفی الشرک و هذا النقل من المناکر و ان صح فلا یثبت به النص المذکور المدعی لما علمت ان الولاية

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٥٧٤

يطلق علی معان کثیره و در احقاق الحق بجواب تشکیک رکیک ابن روزبهان فرموده اقول الروایه مذکوره بادنی تغیر فی اللفظ فی تفسیر النیسابوری عن الثعلبی حیث قال و عن ابن مسعود ان النبی قال اتانی ملک فقال يا محمد سل من ارسلنا قبلک من رسننا علی ما بعثوا قال قلت علی ما بعثتم قالوا علی ولایتك و ولایة علی بن أبي طالب رواه الثعلبی و لكنه لا یطابق قوله سبحانه أَجْعَلْنَا و الآیه انتھی و قد ظهر بما نقلناه ان الروایه من روایات اهل السنّه و ان المناقشة التي ذكرها الناصب قد اخذها من النیسابوری و هی مع وصمة الانتحال ضعیفه إذ يمكن ان يكون الجمله الاستفهامیه بمعنى الحكم كما صرّح به النیسابوری آخر و يكون الجمله حکایه عن قول الرسول و تاکیدا لما اضمر فی الكلام من الاقرار ببعثهم علی الشهاده المذکوره بان يكون المعنی ان الشهاده المذکوره لا- يمكن التوقف فيها الا لمن جعل من دون الرحمن الھم يبعدون و نظیر هذا الاضمار واقع فی القرآن فی قوله تعالی آنَا أَبْشِكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسَلُونِ يُوسُفُ أَیَّهَا الصَّدِيقُ أَفْتَنَا

فان المراد كما ذکره النیسابوری و غيره فارسلونی إلیه لاسأله و مرونى باستعتابه فارسلوه الى یوسف فاتاه یوسف الآیه غایه الامر ان يكون ما نحن فيه من الآیه لخفاء القرینه علی تعین المحدوف من المتشابهات الذي لا یعلم معناه الا بتوفیق من الله تعالی علی

لسان رسوله و هذا لا يقدح في مطابقة قوله سبحانه أَجَعَنَا الآية لما روى في شأن النزول فلا مناقشة ولا شيء من المناكير وإنما المنكر هذا الشقى الناھق الذي يذهب إلى كل زيف زائف و ينبع مع كلّ ناعق و يلحس فضلات المتأخرین و يزعم أنّ ما ذكروه آخر كلام في مقاصد الدين

٣٧- استدلال بعرض حق تعالى بـ سماوات و ارض وقت خلق آن نبوت حضرت رسول و ولایت حضرت امیر

وجه سی و هفتم آنکه اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفته انبانی الامام الحافظ ابو العلاء الحسن بن احمد العطار الهمدانی و الامام الاجل نجم الدین ابو منصور محمد بن الحسین بن محمد البغدادی قال انبانی الشیف الاجل الاوحد نور الهدی ابو طالب الحسین بن محمد بن علی الرّبّنی عن الامام محمد بن الحسین بن شاذان قال حدثنا سهل بن احمد عن أبي جعفر محمد بن جریر الطبری عن هنّاد بن السیری عن محمد بن هشام عن سعید بن أبي سعید عن محمد بن المنکدر عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله تعالى لما خلق السموات والارض دعاهن

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٥٧٥

فاجبته فعرض عليهم نبوتی و ولایتی على بن أبي طالب فقبلتا هما ثم خلق الخلق و فرض إلينا امر الدين فالسعید من سعد بنا و الشقى من شقى بنا نحن المحللون لحلاله و المحرمون لحرامه

ازین روایت سراپا هدایت کاشف شباهات ارباب وسوس و ضلالت واضح و روشن و هویدا و مبرهنت که هر گاه حق تعالی آسمانها و زمینها را پیدا کرد دعوت ایشان کرد پس همه آسمانها و زمینها اجابت او تعالی شانه نمودند پست عرض فرمود بر ایشان نبوت جانب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت جانب امیر المؤمنین علی بن أبي طالب عليه السلام را پس قبول کردند اسمانها و زمینها نبوت و ولایت را پس بقرینه مقابله ولایت با نبوت صراحة ظاهرست که مراد از ولایت مرتبه ایست که تالی مرتبه نبوت باشد و آن نیست مگر امامت و خلافت و ولایت تصرف در امور عامه مسلمین پس بمفاد الحديث یفسر بعضه بعضا مراد از ولایت در حديث شریف

انّ علیاً و لیکم بعدی

همین امامت و خلافت و ولایت بالتصرف باشد لا غير

٣٨- استدلال بفرضه حضرت رسول صلی الله علیه و آله القرآن و الولاية إذا انتهت اليك

وجه سی و هشتم آنکه زاهدی در تفسیر آیه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرٌ
فَإِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ

می فرماید این آیتست که هیچکس کار نکرده بود مگر علی بن أبي طالب کرم الله وجهه چون این آیت بیامد علی رضی الله عنه آمد بتزدیک رسول علیه الصلوہ و السلام گفت یا رسول الله آمد تم تا راز گوییم و دیناری دارم رسول علیه الصلوہ و السلام بفرضه دینار بفروش بده درم و هر درم صدقه ده تا بهر درمی رازی بگوئی چنان کرد علی رضی الله عنه هر درمی که صدقه می داد راز می گفت و ان ده راز آن بود

یا رسول الله ما الوفاء قال علیه الصیلوۃ و السلام التوحید بشهادة ان لا اله الا الله قال ما الفساد قال الكفر و الشر ک بالله تعالی قال و ما الحق قال الاسلام و القرآن و الولاية إذا انتهت إليک قال و ما الحيلة قال ترك الحيلة قال و ما على قال طاعة الله و طاعة الرسول قال

كيف ادعو الله قال بالصدق و اليقين قال و ماذا اسال الله قال العافية قال و ماذا اصنع لنجاة نفسي قال كل حلالا و قل صدقا قال و ما السرور قال الجنّة قال و ما الراحة قال لقاء الله

این ده راز گفت با مصطفی صلی الله علیه وسلم چون فارغ شد حکم این آیت منسوخ شد چون علی رضی الله عنہ بدین آیت کار کرد این از مناقب علیست رضی الله عنہ که آیتست در قرآن که بدان آیت جز علی رضی الله عنہ کار نکرد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۷۶

باز منسوخ شد انتهی و عبد الله بن احمد نسفی در تفسیر مدارک التنزیل در تفسیر آیه یا أَئُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ناجَيْتُمُ الرَّسُولَ گفته و

قال علی رضی الله عنہ هذه آیه من کتاب الله تعالی ما عمل بها احد قبلی و لا يعمل احد بها بعدی کان لی دینار فصرفه و کنت إذا ناجیته تصدقت بدرهم و سالت رسول الله صلی الله علیه وسلم عشر مسائل فاجابنی عنها قلت يا رسول الله ما الوفاء قال التوحید و شهادة ان لا اله الا الله قلت ما الفساد قال الكفر و الشرک بالله قلت و ما الحق قال الاسلام و القرآن و الولاية إذا انتهت إليک قلت و ما الحيلة قال ترك الحيلة قلت و ما على قال طاعة الله و طاعة رسوله قلت و كيف ادعو الله قال بالصدق و اليقين قلت و ما اصنع لنجاة نفسي قال كل حلالا و قل صدقا قلت و ما السرور قال الجنّة قلت و ما الراحة قال لقاء الله

فلما و شهاب الدين دولت ابادی در تفسیر بحر مواج در تفسیر آیه مذکوره گفته و کسی پیش از مناجات صدقه نیاورده مگر علی رضی الله عنہ یک دینار صدقه ساخت و آن را بهنگام راز گفتن را پیغمبر در باخت از پیغمبر صلی الله علیه وسلم ده سؤال پرسید

جواب هر یکی شنید

قال يا رسول الله ما الوفاء قال له التوحید ثم قال ما للفساد قال الكفر و الشرک بالله ثم قال و ما الحق قال الاسلام و القرآن و الولاية إذا انتهت إليک ثم قال ما الحيلة قال ترك الحيلة ثم قال و ما على قال طاعة الله و طاعة رسوله ثم قال كيف ادعو الله قال بالصدق و اليقين ثم قال و ماذا اسال الله قال العافية ثم قال ماذا اصنع لنجاة نفسي قال كل حلالا و قل صدقا قال و ما السرور قال الجنّة ثم قال و ما الراحة قال لقاء الله

چون علی رضی الله عنہ از مناجات فارغ گشت و ده سؤال بجواب پیوست تقدیم صدقه براز گفتن و مسئله پرسیدن واجب شده بود نسخ آن و اطلاق مناجات و راز گفتن با پیغمبر صلی الله علیه وسلم روی نمود عمل بتقدیم صدقه بر مناجات جز علی رضی الله عنہ کسی نتوانست و محمد صدر عالم در معراج العلی گفته ذکر الزاهدی فی قوله إِذَا ناجَيْتُمُ الرَّسُولَ

الآیه انه إذا نزلت جاء علی رضی الله عنہ الى رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال يا رسول الله جئتک لأناجیک و عندي دینار قال بعه عشره دراهم و تصدق بدرهم و ناجی مره ففعل و ناجاه عشرا بعدد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۷۷

الدرارم فسأل اولا يا رسول الله ما الوفاء قال التوحيد بشهادة ان لا اله الا الله قال و ما الفساد قال الكفر و الشرک بالله قال و ما الحق قال الاسلام و القرآن و الولاية إذا انتهت إليک قال و ما الحيلة قال ترك الحيلة قال و ما على قال طاعة الله و طاعة رسوله قال و كيف ادعو الله قال بالصدق و اليقين قال و ماذا اسأله قال العافية قال و ماذا اصنع لنجاة نفسي قال كل حلالا و قل صدقا قال و ما السرور قال الجنّة قال و ما الراحة قال لقاء الله تعالى فلم يعلم بها احد غيره

و ذلك من مناقب علی رضی الله عنہ و هر گاه در این حدیث شریف ولایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بمعنى امارت و امامت و ریاست آنجناب باشد لفظ ولی در حدیث بریده و غير او هم محمول بر معنی امیر و امام خواهد بود فان الحديث یفسّر بعضه ببعضا و الفحص بطرق الحديث ینقض الشبهات نقضا و یفید للتسويلات ردعا و رفضا و یشم للمکابرین و الجاحدين دنفا و حرضا و یعقبهم

علزا و مضضا و يديم لهم خنقا و جرضا و فضائل و محامد سنیه و مناقب و مدائح بهیه نسفی که رماد را در وجوه منکرین این حديث شریف ناسف و اسراب تزویقات و تلمیعات مسئولین را کاشفست بر متبع افادات محققوین عالی درجات مخفی نیست کفوی در کتاب اعلام الاخیار گفته علم الهدی علامه الوری مفتی الدهر قدوہ ماوراء النهر ابو البرکات حافظ الملة و الدین ناصر الاسلام و المسلمين ناصح الملوك و السلاطین عبد الله بن احمد بن محمود النسفي نسبة الى مدینه نسف من بلاد السعد فی بلاد ما وراء النهر قریب من سمرقند و قیل خیار الارض اربع سعد سمرقند و غوطه الشام و جزیره عبادان و شد عنی الرابع و قیل نسف یکسر السین و فی النسبة بفتح کما یقال فی نسبة صدف صدفی بالفتح کان ااما کاما عدیم النظیر فی زمانه و راسا فقید المثیل فی الاصول و الفروع فی اوانيه بارعا فی الحديث و معانیه ماھرا فی فنون الادب و مبانیه و له مقامات سنیه فی العلوم التقیل و مقالات بهیه فی الفنون العقلیة و له التوسع فی الكلام و الفصاحة فی الجدل و الخصام کثیر العلم مرتفع المکان بدایعه تجل عن البيان لسان العصر فیاض البنان فرید باله فی الفصل ثانی له فی العلوم آثار ما لیس لغیره من اهل عصره اخذ العلوم ان افواه الرجال حتی صار مضرب الامثال الى ان قال و له تصانیف معتبرة مشهورة مفيدة فی الفروع و الاصول منها الوافی و هو متن لطیف فی الفروع و الكافی شرح الوافی و کنز الدقای

٣٩- در جواب شکایه ببریده بكلمات حضرت رسول دلالت بر عصمت و مساوات و افضلیت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

وجه سی و نهم آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم ببریده که شکایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بخدمت آن جناب نموده بود کلماتی ارشاد فرمود که بعض آن مثبت عصمت آن حضرتست و بعض آن دلالت بر مساوات آن حضرت بجناب دارد و از بعض آن افضلیت آن حضرت واضح و آشکارست و چون ظاهرست که ارشاد فرمود ان جناب

ان علیا ولی کل مؤمن من بعدی

هم درین واقعه ثابتست پس از مناسبت مقام ظاهر شد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٢، ص: ٥٧٩

که این جمله هم مفید وجوب اطاعت و اولی بالتصرف بودن آنحضرتست چه اگر این جمله مفید اولویت تصرف ان جناب نباشد معاذ الله من ذلک عدم ارتباط و انتظام و فقدان اتساق و انسجام در کلام ملک علام لازم آید و بطلانه ظاهر عند کل مسلم مؤمن و شناخته واضحه لدی کل موحد موقن حال الفاظ روایتی که در ان کلمات مشار إلیها واقع شده باید شنید و بتفصیل ما یدل کل واحد منها علیه باید رسید ابراهیم بن عبد الله الوصابی الیمنی الشافعی در کتاب الاکتفاء بعد نقل حدیث ولایت از ببریده گفته و عنه رضی الله عنه فی روایه اخري ان خالد بن الولید قال اغتنمها يا ببریده فاخبر النبی صلی الله علیه و سلم ما صنع فقدمت و دخلت المسجد و رسول الله صلی الله علیه و سلم فی منزل و ناس من اصحابه علی بابه فقالوا ما الخبر يا ببریده فقلت خيرا فتح الله على المسلمين فقالوا ما اقدمک فقلت جاریه اخذها علی من الخمس فجئت لاخبر النبی صلی الله علیه و سلم قالوا فاخبر النبی صلی الله علیه و سلم فانه یسقط من عینه و رسول الله صلی الله علیه و سلم یسمع الكلام فخرج مغضبا فقال ما بال القوم ینقصون علیا من ابغض علیا فقد ابغضني و من فارق علیا فقد فارقني ان علیا منی و انا منه خلق من طینتی و خلقت من طینه ابراهیم و انا افضل من ابراهیم ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم يا ببریده اما علمت ان لعلی اکثر من الجاریه التي اخذ فانه ولیکم بعدی اخرجه ابن جریر فی تهذیب الاثار و ابن اسیوع الاندلسی فی الشفاء

و عبد القادر بن احمد عجیلی در ذخیره المآل فی شرح عقد جواهر الالک گفته و

مما وقع لبریده و كان مع على فی اليمن فقدم مغضبا عليه و أراد شکایته بجاریه اخذها من الخمس فقیل له اخبره یسقط على من عینه و رسول الله صلی الله علیه و سلم یسمع کلامهم من وراء الباب فخرج مغضبا وقال ما بال اقوام ینبغضون علیا من بعض علیا فقد

بغضني و من فارق عليا فقد فارقني ان عليا مني وانا منه خلق من طيني و خلقت من طينة ابراهيم وانا افضل من ابراهيم ذرية بعضها من بعض والله سمیع علیم یا بربیده اما علمت ان لعلی اکثر من الجاریه التي اخذها وشيخ سليمان بن خواجه کلان القندوزی البلاخی درینایع الموده گفته و

اخراج احمد عن عمرو الاسلامی و كان من اصحاب الحدبیه خرج مع علي الى اليمن فرأى منه جفوة فلما قدم المدينة اذاع شکایته فقال له النبی صلی الله عليه و آله و سلم و الله لقد آذیتني قال اعوذ بالله ان اوذیک یا رسول الله فقال من آذى عليا فقد آذاني و زاد ابن عبد البر من احب عليا فقد احبني و من ابغض عليا

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۸۰

فقد ابغضني و من آذى عليا فقد آذاني و من آذاني فقد آذى الله و كذلك

وقع لبریده انه كان مع على في اليمن فقدم المدينة مغضبا عليه وأراد شکایته بجاریه اخذها من الخمس فقالوا له اخبره ليسقط على من عینه و رسول الله صلی الله عليه و سلم یسمع من وراء الباب فخرج مغضبا فقال ما بال اقوام یبغضون عليا من ابغض عليا فقد ابغضني و من فارق عليا فقد فارقني ان عليا مثی وانا منه خلق من طيني و خلقت من طينة ابراهيم وانا افضل من ابراهيم ذرية بعضها من بعض والله سمیع علیم یا بربیده اما علمت ان لعلی اکثر من الجاریه التي اخذها اخرجه الطبراني ازین روایت ظاهرست که جناب صلی الله عليه و آله و سلم ارشاد فرموده من فارق عليا فقد فارقني

پس بظهور رسید که ادنی مفارقتنی از کسی بحسب جناب امیر المؤمنین علیه السلام صادر شود عین مفارقتنی رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلمست و هر گاه مفارقتنی آن حضرت مفارقتنی جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم باشد عصمت آن حضرت بالقطع و اليقین ثابت شود و نیز ازین روایت ظاهرست که آن جناب ارشاد فرموده ان عليا مثی وانا منه

و دلالت این ارشاد باسداد بر مساوات آن حضرت در وجوب محبت و حرمت تعرض و محاربه بآنجناب حسب افاده طیبی در شرح مشکاة بشرح

حسین منی وانا من حسین

در نهایت وضوح و ظهرت و نیز ازین روایت ظاهرست که آنجناب در حق حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ارشاد فرموده خلق من طینی و خلقت من طینی ابراهيم وانا افضل من ابراهيم

و دلالت اتحاد طینت بر مساوات احضرت با آن جناب و افضلیت از جمیع صحابه بلکه جمیع خلق سوای جناب خاتم نبیین صلی الله علیه و الله و سلم و عدم جواز تقدیم احدی بر آن حضرت انشاء الله الغفور در مجلد حدیث نور مفھی لا مشروح مسطور و مذکور خواهد شد پس در عقل هیچ عاقلی خطور نخواهد کرد که واقعه که در ان چندین کلمات ناصه بر عصمت و مساوات و افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از ارشاد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم وارد شود جمله داله بر ولایت آن حضرت بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم از مدلول اصلی آن که دلالت بر خلافت و امامت آن حضرتست خارج کرده محمول بر تاویلی رکیک و تسویلی سخیف کرده آید و علاوه برین همه ازین روایت ظاهرست که سوای خالد دگر صحابه هم با جناب امیر المؤمنین علیه السلام بعض داشتند که چنانچه خالد غیر راشد بربیده را برای شکایت وصی بر حق بتعجیل فرستاد همچنان دیگر اصحاب حاضرین باب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۸۱

عرش قباب جانب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بغض و کینه با آن حضرت داشتند که با وصفی که بریده اظهار قصد فاسد خود کرده صبر و قرار بر آن نگرفته تحریض و تحضیض و ترغیب و اغرای او بر شکایت سراسر خسارت کردند و معاذ اللہ سقوط نفس رسول باین شکایت و اخبار و نکایت و ظهار خواستند و بودن آن غایت تمنای دلی و آرزوی قلبی خود ظاهر ساختند پس چرا حضرات سنتیه بنسبت اهل حق بعض جانب امیر المؤمنین علیه السلام بصحابه از جا می‌روند و ابرو ترش می‌سازند و سرکه بجین می‌مالند و زار زار می‌نالند

٤٠- استدلال بسیاق حدیث ولایت و ارشاد فاحب علیاً ان علی ولیکم بعدی

وجه چهلم آنکه سیاق حدیث والست برینکه مراد از ولی متصرف فی الامور و امامست و معنای ناصر و دوست مناسب سیاق نیست زیرا که بریده و دیگران بجهت آنکه جانب امیر المؤمنین علیه السلام جاریه را در تصرف خود آورده شکایت آن جانب نموده بودند و ان فعل را شنیع شمرده و با آن جانب بعض خود اظهار نموده پس در جواب آن گفتن این معنی که علی دوست و ناصر مؤمناست مناسب نیست زیرا که دوست و ناصر بودن کسی مستلزم این معنی نیست که اگر ان شخص مرتکب فعلی قبیح هم شود بر فعل او طعن نکنند و بودن شخص امام و ولی امر امت کاشفست از صحت جمیع افعال او و دلیلست بر آنکه او معصومست از خطأ و گناه پس هر فعل او صحیح و درست باید دانست و طعن بر او نباید نمود و در کنز العمال مذکورست

یا بریده ان علیاً ولیکم بعدی فاحب علیاً فانه یافع ما یؤمر الدیلمی عن علی

پس فقره فانه یافع ما یؤمر صریحست در این که جانب امیر المؤمنین علیه السلام می‌کند آنچه با آن مامورست و خلاف امر خدا و رسول از آن حضرت سر نمی‌زد و هل هذا الا عین العصمة فتعوذ بالله من زوال النعمة و حلول النقمه بانکار فضل معادن العصمة و شفعاء الامه و الكاشفين لكل عمه و المنورين للظالم المدلهمه

٥- وجه در ابطال حمل حدیث ولایت بزمان بعد از عثمان

اشاره

قوله و نیز غیر مقیدست بوقت و مذهب اهل سنت همینست که در وقتی از اوقات حضرت امیر امام مفترض الطاعة بود بعد از جانب پیغمبر صلی اللہ علیہ و سلم اقول مجابست بچند وجه

وجه اول

اول آنکه در حدیث ولایت بحق جانب امیر المؤمنین علیه السلام ولی کل مؤمن و مؤمنه بعدی واردست پس ارشاد شود که شیخین مؤمن بودند یا نه اگر بودند پس جانب امیر المؤمنین علیه السلام ولی ایشان باشد و اگر نبودند باز هم هر گاه که آن جانب امیر جمیع مؤمنان باشد امیر غیر مؤمنین هم بالضرور خواهد بود لا یتصور هناك الفرق و لا یلتزم احد المخرق و وجه تخصیص مؤمنین در حدیث این چه هر گاه آن جانب امیر جمیع مؤمنان باشد امیر غیر مؤمنین بالاولی خواهد بود پس حمل بعدیت بر بعدیت مطلقه در اینجا ممکن نباشد زیرا که هر گاه آن جانب امیر

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۸۲

ثلاثه بمفاد صریح این حدیث باشد پس تا خر ولایت آن جانب از ثلاثة برضای جانب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نبوده

وجه دوم

آنکه ظاهر بعديت اتصالست و الحمل على الانصال بدون دليل عدول عن جاده الاعتدال

وجه سوم

آنکه هر گاه اين حديث نص صريح باشد بر ولایت و خلافت جناب امير المؤمنين عليه السلام و نص بر خلفای ثلاثة مفقودست چنانچه اکابر سنیه با آن اعتراف دارند و هم عالیه بتثیید مبانی آن می گمارند و خود مخاطب سابقاً تصريح باين معنی فرموده حيث قال و خلفاء ثلاثة نزد اهل سنت نه منصوص عليه انتهی بلفظه پس منصوص عليه مستحق خلافت باشد نه غير منصوص عليه چه با وجود کسی که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نص بر خلافت و امامت او فرموده باشد ازو اعراض کردن و شخصی دیگر را که اصلا در باب خلافت او نصی نباشد خلیفه گردانیدن صريح خلاف عقل و نقلست

وجه چهارم

آنکه در طرق عدیده
من کنت ولیه فعلی ولیه

وارد شده كما سبق بيانه بالتفصيل بحمد الله المنعم الجليل و در كمال ظهورست که فاء تعقيب درين ارشاد مفيد تعقيب بلا فصلست و چون درين حديث شريف احتمال فصل فاصل مض محل و باطل شد بمفاد الحديث يفسر بعضه بعضه و وجوب جمع و توفيق و لزوم ضم و تطبيق بين الاحاديث لفظ بعدى در اين حديث هم محمول بر ما بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بلا فصل فاصل و بلا تخلل نبيه و خامل خواهد شد و ادعای احتمال ما بعد زمان عثمان در نهايت بطلان و ضعف و وهن آن بغايت ظاهر و عيان امّا اينکه فاء تعقيب دال بر تعقيب بلا فصلست پس از کلام نحوين عظام و محققين فخام ظهرست شيخ رضي که محمد رضي و مدائع سنیه و مناقب عليه و ما ثر بهيه او إذ بغية الوعاء سيوطي ظاهر و باهر و استشهاد بافادات و استثناء بتحقيقات جنابش در كتب اساطين سنیه مثل شرح خفاجي بر ورقه الغواص و امثال آن دائير و سارست در شرح کافيه فرموده وقد استعمل جواز كخمسه عشر مبنية الجزيئن ظروف کيوم يوم و صباح مساء و حين حين و احوال نحو لقتيه کفه کفه و سوخاری بنیت بیت و اخبرته او لقتيه صخره بحرة و يجوز اضافه الصدر من هذه الظروف و الاحوال الى العجز و انما لم يتعین بناء الجزيئن فيما كما تعین في نحو خمسة عشر لظهور تضمن الحرف و تعینه في نحو خمسة عشر دون هذه المركبات إذ يتحمل ان يكون كلها بتقدیر حرف العطف و ان لا تكون فاذا قدّرناها قلنا ان معنی لقتيه يوم يوم و صباح مساء و حين حين ای يوما فیوما و صباحا و مساء و حين فھينا ای کل يوم و کل صباح و مساء

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۸۳

و کل حين و الفاء تؤدى معنی هذا العموم كما في قولك انتظرته ساعه فساعه ای فی کل ساعه إذ فائدہ الفاء التعقيب فيكون المعنی يوما فیوما عقيبه بلا فصل الى ما لا يتناهى فاقتصر على اول المكرر ای الثنیه كما في قوله تعالى ثم ارجع البصر كرّتین و لبیک و نحوه و کذا صباح مساء و حين حين و قلنا ان اصل لقتيه کفه کفه و معناه متواجهين ذوى کفه منی و کفه منه کان کلّا منهما کان يکفّ صاحبه عن التولی و الاعراض و اصل جاري بیت بیت و المعنی ملاصقا بیتی و بیته ای مجتمعان ملتقطان کما تقول

كل رجل و ضيغته كما ذكرنا في باب الحال في قوله نعت الشاء شاء و درهما ازین عبارت ظاهرست که فائدہ حرف فاء تعقیبیست و هر گاه در لقیته يوما یوما تقدیر فاکرده می شود معنی آن یوما فیوما عقیبه بلا فصل می باشد اما وجوب توفیق بین الاحادیث و لزوم عمل بر قضیه مسلمه الحديث یفسّر بعضه بعضا پس اینهم از افادات اکابر محققوین و اعظم منقدین حضرات سیه واضح و لائحت است ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حرم بن غالب الاندلسی در محلی گفته و من اخذ بهذه الاحادیث کان قد خالف تلك و هذا لا يحل و كان من اخذ بتلك قد اخذ بهذه و لا بد من تاویل ما صح من تلك الاخبار و ضم بعضها الى بعض و لا يحل ترك بعضها لبعض الا بامارة او نسخ او تخصیص بنص آخر و شاه ولی الله در حجه الله البالغه گفته باب القضايى الاحادیث المختلفة الاحتمال ان یعمل بكل حديث الا ان یمتنع العمل بالجمع للتناقض و انه ليس في الحقيقة اختلاف و لكن في نظرنا فقط

وجه پنجم

آنکه سابقاً شنیدی که ملا یعقوب لاهوری در شرح تهدیب تفتازانی بعد استدلال اهل حق بحديث غدیر گفته و ردّ بانه لا توادر بل هو خبر الواحد و لا حصر فی على يعني انّ غایة ما لزم من الحديث ثبوت استحقاق على رضی الله عنہ للامامة و ثبوتها في المال لكن من این یلزم نفی امامۃ الائمه الثالثة و هذا الجواب من المصنف و توضیحه انه لم یثبت له الولایة حالاً فلعله بعد الأئمۃ الثالثة و فائدۃ التنصیص لاستحقاقه الامامة الالزام على البغاۃ و الخوارج اقول یرد عليه انه کما كانت ولایة التبی صلی الله علیه وسلم عامة کما یدلّ عليه کلمة من الموصولة فکذا ولایة على فیجب ان یكون على هو الولی لابی بکر دون العکس ازین عبارت واضحست که لازم و واجبست که چنانچه ولایت جناب سرور انبیای عظام صلی الله علیه و آلہ الكرام غير مخصوص و عام و شامل جميع

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۸۴

انامست و کلمه من در ارشاد آن حضرت

من کنت مولاہ فعلی مولاہ

برین شمول و تعییم و احاطه و احتواء على کل صغير و عظیم دلالت دارد پس لازمست که ولایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم عام و شامل هر قاصر و کامل و هر نبیه و خامل باشد و جمیع خلق علی الاطلاق و الاستیعاب من الاقارب و الاصحاب در ان داخل پس واجبست که جناب امیر المؤمنین علیه السلام ولی و حاکم ابی بکر حازم و قاطبه اصغر و اعظم باشد نه اینکه قلب موضوع و عکس مشروع کرده ابی بکر عالی فخر را ولی و حاکم و متبع و معاذ الله جناب امیر المؤمنین علیه السلام را ازین مرتبه متاخر و مدفوع گردانند پس هر گاه حمل ولایت در حديث غدیر بر ما بعد زمان عثمان ناجائز و صریح البطلان باشد حمل آن در حديث ولایت نیز محض تعصّب و تحامل فظیع و مکابرہ و تعلل شنیع باشد فالحمد لله العلی الاکبر حيث اثبنا صحة الخبر على البغ طریقة یعوّل عليها نقاد الاثر و یرکن إليها ارباب التحقیق و اصحاب اصابة النظر بل بینا توادره في جواب ابن حجر حيث القمنا في فيه الحجر و دمرنا زیغ کل من خامرجه الجحود و الاشر و اوضحنا دلالته على امامۃ وصی خیر البشر صلوات الله و سلامه علیه و آلہ المفیضین من الحكم نفائس الغرر و الدّرر ما طلع شمس و اضاء قمر فرهقت خراقات اهل الخدع و الغرر و طاحت تشکیکات المموهین العادمین للبصر و انهتک ستر المسؤولین والاجین فی انکر الخطر فاین اهل السبر و الاختبار و فئة النّقد و الاستبصار حتی یقضوا العجب و الاستغراب من صنیع المخاطب المبدی لمدھشات العجب العجاب المظہر لمطربات الالباب مدره السیّتیه و ملاذ حفلهم و الشّاعب لشتملهم و المقيم لمیلهم و الجالب لرجلهم و خیلهم و المقدم على جماعتھم و المنفق لصناعتهم و الحامی لذمارھم و السّاتر لعوارھم و الخائن فی غمارھم و العاثر على اسرارھم و الكافش عن ساق الجدّ فی اصلاح امورھم و المزوّق الخزعبلات جھوړم و الموزّر بتزویراته ظھورهم و اللائط بتنمیقاته قصورهم و عمیدھم و عمادھم جهہذھم و سنادھم جذیلهم المحکّ ک غذتقهم؟؟ المرجّب امام المنتحلین قمّام المموهین رئيس الشّانین قدوة المحرفین فرید المتهوّسين وحید المتهوّکین ملاذ المتنطعین

عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۲، ص: ۵۸۵

ملجاً المتعمّقين عمدۃ المتّحدلّين افضل المتشدّقین امثال المشقشّقین کیف استکبروا بی و عاندوا عصی و عته و طغی و جازف و هفی و لم یبال بعذاب الآخرة و الاولى و اعرض عن الحق و توّلی و اکف الباطل و توّلی و بالغ فی اخفاء الحق و سعی و هجر الصدق و ما رعی قد استنّ فی غلوائه و هام مستمراً فی خیلانه و تمّرد و جمّح فی شماسه و تمّطی و تکبر و تغطّس فی وسواسه و سلک مسلک التعمیس والتخيیط و آثر اقصی الاذورار عن انتهاج المنهج الوسيط و شمّر الذبل فی اخمال الحق و تعمیة الصدق بقلب نشیط و امعن فی تشییع الزاهق و تنفيق الزائف بلسان سلیط وقد قصلت بعون الله جموعه و فصلت منوعه و هدمت حصونه و داوت جنونه و خرمت اغصانه و جزّمت افنانه و حطمّت ردوّه و زیفت نقوّده و صرعت قائمه و اعیت رائمه و نکست اعلامه و کسرت اقلامه و ابدت خضراءه و ابرت غضراءه و طمسـت ذکره و اوہنت قدره و ابطلت فخره و کسفـت بدره و لطّت نوره و ابدیت زوره فترعزّعت اركان تلمیعاته و تضعضـت اساس تزویقاته و صارت تسویلاته هباء منثورا و ظلّت تھویلاته کان لم یکن شيئاً مذکورا

درباره مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

غدیر میثاق آسمانی انسان با خداست، چرا که در آن روز دین خدا کامل و نعمت الهی بر انسان به نهایت رسید غدیر عنوان عقیده و دین ماست، و اعتقاد به آن، یعنی ایمان کامل به معبد و شکر گزاری انسان در مقابل همه نعمتهای نازل شده او. بر اساس امر به تبلیغ و معرفی علی علیه السلام در آیه شریفه : يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلَغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَإِنَّ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رسالتَه؛ تبلیغ و بازگویی واقعه غدیر و انجام سفارش پیامبر صلی الله علیه و آلہ وسلم در رساندن پیام غدیر، بر تمامی مؤمنین واجب می شود و سر پیچی از این واجب الهی گناهی است نا بخسودنی.

مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی صلی الله علیه و آلہ وسلم که دارای ماهیت فرهنگی و غیر انتفاعی است، با اعتقاد راسخ بر این باور توحیدی و با هدف تبلیغ و نشر این واقعه سترگ بشری، با تأییدات الهی و حمایت همه جانبه مدافعان راستین حریم امامت و ولایت مرحوم آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی قدس سرہ، در زمان حیات این بزرگوار و همت و تلاش خالصانه و شبانه روزی جمعی از مؤمنین ولایت مدار از سال ۱۳۸۱ پایه گذاری گردیده و تا کنون به فعالیت های چشم گیر خود ادامه داده است. و هزینه های آن به صورت مردمی و از طریق وجوهات شرعیه، با اجازات مراجع عظام تقليد، هدایا، نذرورات، موقوفات و همیاری افراد خیر اندیش تأمین می گردد.

این مرکز با تیمی مرکب از فرهیختگان و متخصصین حوزه و دانشگاه، هنرمندان رشته های مختلف، مردم ولایت مدار، هیئت مذهبی و کسبه بازار سعی نموده تا در عرصه های مختلف تبلیغ به صورت جهانی، اقدام به نشر معارف متعالی غدیر نماید. شما هم می توانید با مشارکت همه جانبه خود شامل نظرات و پیشنهادات، کمکهای مالی در این امر مهم سهیم بوده و جزء خادمین غدیر باشید. منتظر تماسهای شما هستیم

تلفن های تماس: ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۳ - ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۲

تلفکس: ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۳

تلفن همراه: ۰۹۱۱۸۰۰۱۰۹

سایت: www.Ghadirestan.com-www.Ghadirestan.ir

ایمیل: info@Ghadirestan.com

آدرس مرکز: اصفهان- خیابان عبد الرزاق- نبش خیابان حکیم- طبقه دوم بانک ملت- مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی صلی

الله علیه و آله و سلم - کد پستی: ۸۱۴۷۸۶۵۸۹۴

شماره حساب ملی سیبا: ۳۲۷۵۶۴۷۲۰۰۵

شماره کارت بانک ملی: ۶۰۳۷۹۹۱۱۴۶۸۹۰۲۴۳

و آنچه از دستاوردهای این مرکز در پیش رو دارید حاصل از فضل الهی است که شامل حال خادمین این مرکز شده است:
تأسیس کتابخانه تخصصی غدیر به صورت دیجیتال و کلاسیک :

راه اندازی بزرگترین و جامعترین کتابخانه تخصصی- دیجیتالی غدیر در سایت پایگاه تخصصی غدیرستان و همچنین به صورت کلاسیک برای پژوهشگران و محققین در محل مرکزی غدیرستان امکان استفاده فراهم می باشد.

همایشها و نشستهای علمی تخصصی:

همایشهای استقبال از غدیر در سال های متوالی از سال ۸۸ حدود یک ماه قبل از غدیر با هدف هماهنگی و برنامه ریزی جشن های دهه ی غدیر با استقبال اقشار مختلف مردم ولایتمدار و حضور کارشناسان امور فرهنگی به صورت باشکوهی برگزار گردید و همچنین نشست های علمی تخصصی غدیر با هدف تحقیق و بررسی در موضوعات مختلف غدیر و همچنین بیان ارتباط غدیر با مناسبات های مذهبی از جمله فاطمیه و مهدویت برگزار گردید، که در آن محققین و نویسنندگان ، مقالات خود را به دبیر خانه نشست ارسال نموده و پس از بررسی توسط هیئت داوران ، مقالات برگزیده در نشست ارائه و چاپ گردید.

احیای خطابه غدیر:

برگزاری جلسات هفتگی شرح خطابه غدیر در مکان های مختلف ، همراه با توزیع کتاب های خطابه و تشویق به حفظ فرازهای آن ، با هدف نشر و ترویج خطابه ی غدیر .

دوره های غدیر شناسی:

این دوره ها با هدف جذب و تربیت مبلغین غدیر ، جهت اعزام نیروی انسانی در سطوح مختلف ، در راستای اهداف عالیه ی مرکز و همچنین آشنایی بیشتر طلاب ، دانشجویان و علاقه مندان، با مباحث غدیر شناسی ، برگزار می گردد.

احیای دهه غدیر:

تغییر برگزاری جشن های غدیر از یک روز به یک دهه با هدف انجام وظیفه ی تبلیغ غدیر ، تعظیم شعائر الهی بوده و باعث ترویج و گسترش جشن های غدیر می گردد .

بنابراین احیای دهه ی غدیر فرصت بیشتری را برای مبلغین و شرکت کنندگان در ارائه موضوعات مختلف غدیر و پذیرش آن فراهم نمود.

تولیدات مرکز :

تولید نرم افزار های تلفن همراه و راه اندازی کتابخانه دیجیتالی غدیر، بر روی وب سایت پایگاه تخصصی غدیرستان ، با امکان دانلود رایگان کتابها بر روی تلفن های همراه ، با هدف توسعه ی نشر و اطلاع رسانی معارف قرآن و عترت و دفاع از حریم شیعه .
تولید کلیپها ، طراحی بروشورها و پوسترها ، با موضوع غدیر و ولایت و امکان دانلود رایگان آنها از روی سایت برای علاقه مندان راه اندازی و وب سایت های مرکز:

مرکز تخصصی غدیرستان با درک رسالت سنگین خود در راستای تبلیغ غدیر پا در عرصه ی جهانی گذاشته و با تلاش کارشناسان و متخصصین اقدام به راه اندازی وب سایت هایی از جمله : سایت پایگاه تخصصی غدیرستان ، سایت دهه ی غدیر و سایت دعا برای وارث غدیر (مکیال المکارم) ، نموده است و انجام این فعالیت باعث ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف غنی شیعه با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقه مندان به نرم افزار های

علوم اسلامی در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام از شباهات منتشره در جامعه، شده است.

مهد کودک غدیر:

برگزاری مهدهای کودک غدیر، ویژه‌ی خردسالان، همزمان با برگزاری همایشها و مراسمات دهه‌ی غدیر، با هدف شکوفایی محبت درونی آنان نسبت به حضرت علی علیه السلام در قالب نقاشی‌های زیبا، بیان قصه‌های غدیر و اهدای بسته‌های فرهنگی، از جمله فعالیت‌های این مرکز می‌باشد.

سفره احسان امیر المؤمنین :

سفره‌های احسان علی علیه السلام با هدف ترویج سنت حسن‌الاطعام و اهدای نان در روز غدیر، همراه با تقدیم بروشورهای حاوی معارف غدیر با جلوه‌ای زیبا در خیابان‌ها و میادین شهر در سال‌های اخیر، جهت ترویج و تبلیغ غدیر به صورت گسترده، برگزار گردید. به حمد الله هر ساله با کمک هیات مذهبی و خیرین محترم و استقبال مردم از این سنت حسن‌الاطعام و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام، خاصه حضرت رضا علیه السلام هرچه باشکوه تر در حال برگزاری می‌باشد.

تجلیل از خادمین غدیر :

برگزاری هر ساله مراسمات تجلیل از خادمین غدیر به صورت باشکوهی با معرفی چهره مانندگار غدیر و تجلیل از افرادی که به هر نحوی خدمتگذار غدیر و امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده‌اند و همچنین معرفی و تجلیل از هیئت‌های محترم مذهبی، مراکز، سازمانها، ستاد‌ها و نهادهایی که در مورد غدیر فعالیت داشته‌اند و تقدیم تندیس، لوح تقدیر و هدایا به مسئولین این مراکز.

ارتباط با هیئت‌های محترم مذهبی و مراکز :

ارتباط با هیئت‌های محترم مذهبی و مراکز و همکاری با آنها و ارائه راهکارهای عملی، طرحها، کلیپها و بروشورها با محتواهای غدیر و ولایت، به آنها با هدف هرچه باشکوه تر برگزار شدن جشن‌های بزرگ غدیر در ایام سرور آل محمد فعالیتهای آینده مرکز :

راه اندازی پورتال جامع غدیر با موضوعیت امامت در شبکه اینترنت
تأسیس موزه غدیر با موضوع ولایت و امامت جهت بازدید کنندگان داخلی و خارجی
تأسیس شبکه جهانی غدیر با موضوع پخش و تولید آموزه‌های دینی بر محور ائمه اطهار علیهم السلام
ایجاد مکانهایی برای گذراندن اوقات فراغت برای کلیه سطوح و سنین
برپائی اردوهای سیاحتی و زیارتی برای نخبگان و فعالان در زمینه غدیر
هماهنگی اجرای ماكت‌های مربوط به غدیر در مراکز و میادین خاص و حساس

برای داشتن کتابخانه های شخصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghadirestan.ir
www.Ghadirestan.com
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۱۸۰۰۰۱۰۹

